ی درآید از عالم غیب که انوار باد فضل گوینده بیا ای فلان

این ... انوار صبح بر تو بتابد بادای ... از کرم انوار باران لطف گوینده سیلی بیاید که انوار سیل

مها گوینده سیلی باید که هر دو عالم ببرد تا هیچ کسی نشان عالم نبرد :: اگر آن

[illegible] بر نهاد آب و خاک نهد نه از آب نشان ماند نه از خاک خبر نه از شب

نام ماند نه از اضافت اثر شعله که خاست از لب و خال [علی] حاشا مرسول که

آمد از بشریت و انسانیت این مرد [illegible] تا به نیستی رسی و از نیستی بو که در ایمان

تا بروح و ریحان رسی [illegible] بهشت گیتی و اصل جهان .. از علت عاد بو که شنیم

آن نور سینه نقطه [illegible] بر سر آن [illegible] زان بیرنگ شنیم نه این ماند و نه آن لا لا

الربیعة الثانیة قوله تعالی ان الله لا یستحیی الی قوله وهو بکل شیء علیم

اقوال علما مختلف [illegible] سبب نزول این آیت بعضی گفتند چون حق تعالی منافقان

را مثل زده بان [illegible] مثلهم کمثل الذی استوقد نارا و دیگر او کصیب

منافقان گفتند این [illegible] الله تعالی از آن بزرگوارتر است که چنین مثل زند

فانزل الله هذه [illegible] بعضی گفته اند که سبب نزول آنست که جهوده از قرآن ذکر

عنکبوت و مگس [illegible] در سورهٔ عنکبوت خانه کرده است مثل الذین اتخذوا

من دون [illegible] مگس شنیدند که لن یخلقوا ذبابا جهودان ذکر مگس

و عنکبوت [illegible] در دو آیت بطریق استهزا گفتند این نه سخن خدا است و خدا را

[illegible] و مگس بس انشا را این جواب آمد که ان الله لا یستحیی ان یضرب

[illegible] خدا شرم نکند اگر مثل به بشه‌ای زند یا کم از بشه‌ای ای

[illegible] صغر کما تقول فلان صغیر و فوق ذلک ای هو اصغر ما ذکرت

[illegible] بشه ای از بهر آن زه که عجایب و لطایف در بشه بدان کوچکی

وصف پیش اان است که در این بدان بزرگی و عظیمی [illegible]
پشه در کهی و مهی بیش از انست که در اعضا پیل و پیل را چند ان دنک نیست که پشه را
که بعوض انها دیبا پشه است و از ان که عرش اندک تر است دیبا همیشه از و پرست و بر
چه پیل راست از فنل و خرطوم و دیگر اعضا همه پشه راست و زیادت [illegible]
را بینی و دو ذنب داده و دو پر داد که پیل نداده و باشد که جهار داده و دست و پای
بسیار و شپیر و نهنگ و مار و کژدم از و کم بزرگ و او را خرطوم از پیه اند که او بر جا ست
نشیند جنانک مکس و غذا وی در پوست ادمی نهاد و اند سر خرطوم پیوسته
بادی فرو برد و چون بر کشند و نا گرسنه است را با چون سیر شود در حال
بمیرد بیان اذا جاعت البعوضة قویت فطـ[illegible] اذا شبعت تشققت و تلفت کذلک
ان الانسان لیطغی ان راه استغنی شعر [illegible] را پرسید [illegible] سخن از حکمت خالی نیست
در افرینش ان و در این پشه و عنکبو[illegible] [illegible]ست جواب داد
که حکمت الله در افرینش ان اگر خود ان بود [illegible] طاغی را پشه هلاک کرد
و مصطفی را خانه عنکبوت که بر در غار ساخت از دشمن [illegible] سانید اگر همین بودی
حکمت در افرینش ان کفایت بودی جهود [illegible] [illegible] بزرگتر باشد
و عظیم تر قدر ان بنزدیک خدای بیشتر و از پیش [illegible] [illegible]ته و حقیر
تر باشد افرینش ان سهلتر و قدر ان کمتر و نیز [illegible] [illegible] از
ذکر جیزها حقیر شرم داره حق تعالی ایشان را جوا[illegible] [illegible]نکنم
و مثل زنم بپشه ای یا کم از پشه ای بعضی از مفسران [illegible] [illegible]
ان الله لا یستحیی ای لا یخشی گفتند استحیا یعنی خشیت
یعنی استحیا است کقوله تعالی و تخشی الناس والله احق ان [illegible]

[illegible]غلست نیبی که کودک را اول امارت عقل وی کن
[illegible]نزل عقل جا ست و اخر منزل عقل ایمانست و مصطفی
گفت علیکم بالایمان لمن لا جاله یعنی جون باول منزل نرسید اخر منزل در حق وی محال
بود و معنی ضرب اینجا صفت است یعنی ان یصف کما قال ضرب لکم مثلا من انفسکم ای
[illegible] لکم هر جا که ضرب مثل است در قرآن و در لغت عرب ان ضرب بمعنی وصف و
بیان است و در قرآن ضربت بمعنی الزام جنانک ضربت علیهم الذلة و بمعنی
سیر جنانک و اخرون یضربون فی الارض و الضرب بالعصا معروفست جنانک
گفت فاضرب بعصاک الحجر مثلا ما بعوضة این ما نکره است بمعنی شیء
تقدیره مثلا شیأ بعوضة کقوله تو هذا ما لدی عتید ای هذا شیء ما لدی
عتید و بعوضة نصب است [illegible] و البعوضة صغار البق واحدها بعوضة
فاما الذین امنوا فیعلمون انه الحق من ربهم فطبرة و لا یرتاب الذین اوتوا
الکتاب و المومنون [illegible] [illegible] بپشنوند و سزای ببینند و بیمار دلان
عیب جویند مومنان [illegible] [illegible]ن مثلها دلها را جون اینه است دلها
ایشان را جون در اینه نگرند [illegible] در و بیست به بینند دلها مومنان در این
مثلها نگرد هر چه [illegible] را [illegible] و بود فی جنتهم حل به بینند و بقین ایشان
در غیب [illegible] [illegible] بیفزاید و بیمار دلانرا شود دل بیفزاید بس حق تعالی
خبر [illegible] [illegible] جز دانایان و زیرکانرا نیست تلک الامثال نضربها
للناس [illegible] العالمون و مثل زدن بدید کردن مانند ست و الله را
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و بدکارانرا نیست که مثل زنند الله جنانک
گفت [illegible] الامثال ای الاشباه خدای را همتا مسازید و انبازمکوئید
[illegible] [illegible] خویش را صفت کنند کلمید که بان همتا خت گوی خود را
شنا[illegible] [illegible] شناسید بضل به کثیرا و یهدی به کثیرا این جواب ایشانست

که گفتند خدای تعالی چه خواست باین مثل که زد ...
تا گروهی را ان دیسبب گمراه کند ... بی راه کند و گروهی را
بعین حکمت ان وما یضل به الا الفاسقین فاسقان ایشانند که ... دارد
بیرون امده اند فسق خروج است از طاعت وسمیت الفارة فویسقة لخروجها عن
جحرها الکل ایشانرا صفت کرد بنعتها منذموم الذین ینقضون عهد الله
که پیمان شکستند وعهدی که حق تعالی برایشان گرفت در توریت و زبور بزبان
موسی و داود بوفا آن بازنیامدند وعهد ان بود که نعبدوه ولا تشرکوا به شیئا
وان یومنوا لمحمد صلعم وتخبروا بنعته وصفته ویومنون بجمیع الانبیا علیهم
السلم وخلل ایشانرا درین عهد گوله گرفت من بعد میثاقه ای من بعد میثاق
العهد وقیل من بعد میثاق الله والمیثاق مفعال من الوثوق واصله موثاق
فانقلبت الواو یا لانکسار ما قبلها کمیزان ومیقات ولکننی انه الذین ینقضون
اخبارست از جمله کافران ومنافقان بشکستند ... عهد که بر ایشان گرفته
بودند انست که حق تعالی ایشانرا از ... ت کرد اورد وگفت الست بربکم
قالوا بلی ودرین قران جای بسیار بوده است که بعهد وفا کنند وبیمانها را بازآیند
کقوله تعالی واوفوا بعهد الله اذا عاهدتم واوفوا ... بعهد که میگوید
اگر عهدی باعقلای کنید وبندید با خالق یا با مخلو ... بود بایید وعهد
با خالق نذر باشد وتوبه وسوگند و با مخلوق شرطها ... د بیان ایشان
روز و دو علهاکه بایکدیگر دسند ویقطعون ما حرم ... ادی بوند
لغ حق تعالی فرموده است که بپیوندند از نقد ... نکنند
ونقد نبی محمد با نقد نبی موسی وعیسی بپیوندند ... ه است
المقدس میوندند وقرانرا که من نهادن با توریت وانجیل ...
کنند امروا بالقول والعمل فلم یصلوا القول بالعمل وگفته ... بوذند
کسعا بر از

بحمدالله بخط ... ر بر دو کرد نظر

... نوا بالبعض ویکفروا بالبعض والمومنون وصلوا
تعالوا ... احد من رسله ویفسدون فی الارض تباه کاری ایشان آن بود
که عا... خلق را از اسلام بازمی داشتند وضعیفان مسلمانرا در شکی افکندند
زالم ... بیم می کردند وراه می زدند وسخن چینی می کردند وبد گوئی مردم را در بیم
می افکندند اولیک هم الخاسرون زیان کاران ایشانند که نقص وخسران در حظ
خویش آوردند وایشانرا اهم بلی در بهشت مسکنی بوذ جانکه در خبرست که
فردا از ایشان باز ستانند وبمومنان دسند کیف تکفرون این خطاب
با جهودان ومشرکان عرب است هر چند که ان مشرکان بوجود صانع واقرار به
کار معترف بوذند ولئن سألتهم من خلقهم لیقولن الله ومصطفی علیه بدیشان
حصین را ببینید ان روز که تعبدون ... روز کم تعبد الیوم الها قال سبعة واحدا
فی السما وستة فی الارض ومن الاعلی فانهم ... الیوم رغبتک ورهبتک قال الذی
فی السماء این جهودلیل ... بود صانع ایمان داشتند اما نبوت مصطفی
علیه منکر بوذند وهر که بفرستاده کافر باشد بفرستنده کافر باشد
ازین جهت گفت کیف تکفرون باللّه واین سخن در مخرج مسئلت یکی تعجب والتعجب
هو الاخبار ... یقول ایها المومنون تعجبوا من هو کیف تکفرون
بالله وت... ... الله علیهم ومخرج دیگر توبیخ است وملامت میگوید ای
بیعمبر ... این کافرانرا ملامت کنید جون خدا تعالی
گویید ... ثنای ودانای وتوانای وی شمارا بیدا است الکم مثالنا
روشن ... اموانا فاجاکم قوی گفتند این واو حال است وقد در
حضم ... کان ادام ... رون بالله وقد کنتم اموانا فاجاکم گفتند ابتدا است و بر قول
... وجا ...

تکفرون بالله و تنف کنی جا ذاست والاموات جمع [illegible]
کالصوم والعدل والفطر وکنتم امواتا ای لم تکونوا اشیا [illegible] [illegible]
خمول الذکر نهند وحیوة بجای شهرت یقال للشیء الدارس والامر الخامل انه کمیت
شی میتا وامر میت وللذکر المشهور وللامر المتعالم فی الناس هذا امر حی وذکر حی
میگوید شما چیزی یاد کرده نبودی نام ونشان ورسم وطلل شما نبود حق تعالی بیافرید
شما را و مردمان زنده کرد اینکه شما را می شناسند این موت اول است و احیا اول پس گفت
ثم یمیتکم ای یقبض ارواحکم عند انقضاء اجالکم ثم یحییکم یعنی للبعث والقیامة اینست
دو مرگ و دو حیوة که انجا گفت امتنا اثنتین واحییتنا اثنتین قیل کنتم امواتا ای نطفا فی
الارحام لانها تکون میتة بعد مفارقتها الرجل لقوله علیه ما ابین من حی فهو میت میگوید
میگوید شما نطفها مرده بود پس شما را زنده کرد بنفخ ارواح ثم یمیتکم انگه شما بمیراند تا خاک
وزنده می گرداند بیدار ثم الیه تر[illegible] [illegible] شما [illegible] خواهند کرد اینند و سوی
او خواهند برد والیه ترجعون بنفخ [illegible] که شما با و رسید و کردار
شما را پاداش دهد این کلمه دلیل بر انکه حق بر جهتی است از جهات عالم وان
فوق است بدلیل د ایت از قران یخافون ربهم [illegible] هو القاهر فوق عباده
ام امنتم من فی السما الیه یصعد الکلم الطیب انی [illegible] بل رفعه الله الیه
یدبر الامر من السما الی الارض ثم یعرج الیه تعرج الملائکه [illegible] لعلی ابلغ
الاسباب اسباب [illegible] و در خبر درست است از مصط[illegible] [illegible] سموات
فی الارض یرحمکم من فی السما اما معتزلی عذاب کور [illegible] تعالی
دو زندگی گفت یکی در دنیا و یکی در قیامت و زندگی کور [illegible] اما عذاب
کور بخبر مصطفی ثابت شده است و در سنت و حق و [illegible] [illegible]

عذاب

ثم استوی [illegible] قد انست علوا [illegible]

[illegible] گفت واستوت علی الجودی ای استقرت
[illegible] از کرد سیوم بمعنی علو است چنانک استوی
رسول الله صلعم علی المنبر اینجا معنی علو است یعنی بر شد واستوی بالا کرد ع
فسویهن سبع سموات وهو منصف آسمانرا راست بداشت خلیل احمد با یارگ
به پیش پیر ببیعه گلانی شدند از فصحاء عرب که ازو پرسیدند که استوی
الی معنی چیست او بر بامی بود ایشانرا دید که روی بوی داشتند گفت استووا
الی ای ارتفعوا الی ایشان باز گشتند گفته کفینا لهذا لکلا جئتنا فاخذ الخلیل
هذه الکلمة فوضعها فی تفسیر القران اکوکسی گوید ثم استوی الی السماء
دهو و اینست پس از افرینش زمین گفت واین دلیل است که پیشتر زمین
افرید انگه اسمان پس اخر گفت والارض بعد ذلک دحیها چه معنی دارد جواب
است که پیشتر زمین افرید که [illegible] بیلی از ابن عباس وضع بر سپید نه
واین خبر در صحیح [illegible] اول زمین را بدو روز بیافرید یعنی یک
شنبه و دو شنبه چنانک گفت قل اینکم لتکفرون بالذی خلق الارض فی یومین پس
قصد بالا کرد و آسمانها را راست کرد بدو روز یعنی سه شنبه و چهارشنبه چنانک
گفت فقضیهن سبع سموات فی یومین پس بزمین نزول کرد و در آن بود
که گیاه زاد و [illegible] وکوه و دشت و راهها پیدا کرد و جویها براند پس زمین
و هرچه در انس[illegible] [illegible] روز افریده باشد اینست که میگوید فی اربعة
ایام سواء للسائلین پس اسمانرا و زمین را بشش روز افریده باشد
چنانک گفت [illegible] ستة ایام ثم قال فی اخر الایة وهو بکل شیء علیم خدا
را در قران از [illegible] چهار نام گفت عالم وعلیم وعلام واعلم علیم از عالم
مه است وعلام از همه و مه [illegible] است که من که خداوندم صفت طبعه

وسوار گشت [illegible] ارا برگرد گوید [illegible] علی [illegible]

اسمان ومنفعت طبقه زمین بیافریدم و [illegible]
وجانوران تا ان موجب که در منفعت طبقه [illegible]
ی دائم پس بدانید که اعمال وضمایر شمای دائم بطاعت مشغول شو بدان
من بوجهت النوبة الثالثة قوله تعالی ان الله لا یستحیی الایة بدانکه
خدایرا عزوجل نامها بزرگوار است وصفتها نیکو نامها ازلی وصفاتها مرت
در پیغام ونامه خویش از صفتها با خلق نو دیکی لازان حیا است الله تعالی بان موصوف
واثبات ان در ایات وخبر معلوم است آنست که گفت ان الله لا یستحیی ان یضرب
مثلا والله لا یستحیی من الحق ودر خبرست صحیح مصطفی علیه گفت ان الله حیی کریم
یستحیی من عبده اذا مد یده للخیر این صفت حیا وامثال ان هرچه درست شود
بنصوص کتاب وسنت واجب است بر بنده که چون ان بشنود زبان ودل را از معنی
ان خاموش دارد که خود را فرا [illegible] از تکلف وتاویل راه نیست لا یحیطون
به علما یعنی خلق بخود وبعلم خود و بر [illegible] بان صفت که خود کرد
خود را و بان نام که خود برد خود را بشناسد شناختی تصدیق ونام هر کرا این
راه رود وابن طریق خود را بسنده دستی عقیده است بالکه سیرت بسندیده
طریقت واین منزلت کسی را بود که چون دیگران از خلق شرم دارند او از خدا
شرم دارد وقبول حق طلبد واز حق کسی شرم دارد [illegible] در دل بینای دارد
ودر سر اشنای دارد بهر حال که باشد حق تعالی بوی [illegible] وبر کردار وی مطلع
الم یعلم بان الله یری اعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک بجاده ادمی که
کشته غفلت است وگرفته جهالت از خلق شرم دارد واز [illegible] ندارد وتخشی
الناس والله احق ان تخشیه پیغامبر یقول الله تعالی ما انصفنی [illegible] یدعونی فا
ستحیی ان اردّه ویعصینی ولا یستحیی منی در خبرست که فردا قیامت چون بنده

نصراط

[illegible] است که زندگی قوم موسی پس از صاعقه که
[illegible] دلالت نکرد که نیست کقوله ثم بعثناکم من بعد
[illegible] بنی اسرائیل که نمودند ان زندگی ایشان پس از
مردن هم تلقت دین ایت و دلیل بود و ذلک قوله الم تر الذین خرجوا من دیارهم
زندگی در گور وعذاب قبر اگر درین ایت منصوص نیست بقران در ایت هم نیست
انکه در اخبار درست بروایت ثقات وبزرگان صحابه چون عمر خطاب وعلی
مرتضی وابن مسعود وابن عباس وابن عمر و جابر و جابر بن عبد الله وابو هریرة و
ابو سعید خدری وابو ایوب انصاری وانس مالک وبرا عازب بروایت ایشان
درست شده است از مصطفی علیه حیوة وعذاب قبر و هر که انرا منکر است
ضال است ومبتدع عرب چون حدیث بعث شنیدند منکر شدند وگفتند
یعید نا اذا متنا وکنا ترابا [illegible] کفت هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعا
انکس که هرچه در زمین است از ادم [illegible] هر ادمی همه بیافرید قادرست
که شمارا پس از ان که [illegible] بید بیافریند هو الذی در قران بیست
جای است وهو الذی بولا نوزده جای هو اشارتست بموجود است اگر موجود
نبودی هو معنی نداشتی [illegible] این کلمه نه نامست ونه صفت اشارتست
بهست موجود الذی در خلق اشارتست ازمست نا شنونده اشنا کردد
وگفته اند اشا[illegible] بدانست والذی اشارت بصفت خلق اشارت
بفعل خلق که [illegible] میگوید بیافرید هرچه در زمین است از کوه ودریا.
وهرچه د[illegible] وامر و معادن وچشمها وجویها ونبات وحیوان صامت
وناطق وبر[illegible] وج نده وگرما وسرما ونور وظلمت وسکون وحرکت این
همه نعت بر[illegible] افریدم وشما طاقت بر شمردن ان ندارید ولانقدرو

نعمة الله مخصوصا واین علة نعمت را ادا [illegible]
بنعمت من دنیا بس برید ورور کاری [illegible]
منعم را بان بشناسید واز مصنوعات بو [illegible]
ولکنه اند این اینست دست بر زند ربان که علی الاطلاق بی تقیید گفت جمیع لکم
ما فی الارض جمیعا وکفر وفساد ومعاصی در تحت ان شود لا محالة منه
جنانست که تعدی کنند این در اجسام مخصوص است وافعال واعراض
ازان بیرون است که تقیید وتخصیص نیست ومقتضی لفظ اطلاق
جز عموم واستغراق نیست متکلمان گفتند خلق لکم ما فی الارض جمیعا
دلیل است که حظر نیست وهرچه در دنیا است همه کس را مباح است گفت
جواب انست که این نه لام تملیک است ونه اضافت تخصیص بلکه اضافت
بیان وتعریف است وکانه یعرفنا انه خلقها لاجلنا نفعها وموقع حاجاتنا
بعضها للانتفاع وبعضها للاعتبار [illegible] که اگر در این حظر ومنع نیست
در نصوص اخبار وسنن هست و [illegible] بر کتاب حکم کند لقوله
تعالی وانزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم ولیس هذا موضع شرحه
فوی گفتند این خطاب با مومنانست وحکم این ابا هرجه کافران اند در
زمین ومال ایشان جمله از ان مسلمانان است ثم استوی الی السما استوی
در قران نه جای است دو ازان با الی پیوسته [illegible] ودیگر در
حم السجده وان هفت دیگر بعلی پیوسته [illegible] الاعراف دوم
در یونس سیوم در رعد چهارم در طه پنجم در [illegible] هم در الم
تنزیل هفتم در سورة حدید واستوی در [illegible] معنی دارد
وازان سه معروف تر ومشهور تر استقرار است وا [illegible] گفته اند
[illegible] معنی

[illegible] کنتم وما خلقت الجن والانس فقد آن
[illegible] نعمت وی گزاردان شب قرب وکرامت که وی را با سمان
بردند وهرچه افرینش بود وممالک کونین همه پیش قدم او کردند وان مهتر بگوشه
چشم هیچ باز ننگریست ما زاغ البصر وما طغی بویزید بسطامی قدس الله روحه که
در راه سنت مصطفی علیه نیکو رفت وادب حضرت نیکو بجای اورد گفت لم ازل اقطع
المهالک حتی وجدت الممالک ثم ترکت الممالک حتی وصلت الی شواهد الممالک فقلت
الیک فقال قد ومنت لک کل ما رایت فلت انت المراد قال فانا لک کما انت لی
بهر طریقت لطف الهی نسیمی دمید از باغ دوستی دل را فدا کردم بوی یا فتم از خبر ببر
دوستی بر سر عالم ندا کردیم برقی تاقت از مشرق حقیقت اب وگل را کم انگاشتیم
ودو گیتی بگذاشتیم یک نظر کردی در ان نظر بسوختیم وبگداختیم بیفزای نظری واین
سوخته را مرهم ساز وغرق شده را [illegible] می زده را هم بی دارو وهم مرهم بود
تداویت من لیلی بلیلی من الهوی [illegible] یتداوی شارب الخمر بالخمر
النوبة الثانیة قوله تعالی واذ قال ربک للملائکة الی قوله وما کنتم تکتمون هرجای
که در قران واذ گفت بجای انست که گویند بهوش باش تا گویم که چه بود واین اشارت
با بتدا خلق ادم است یعنی ابتدا افرینش شما ان بود که حق تعالی فریشتگان را
خبر داد گفت که من ان [illegible] خلیفتی ام در زمین یعنی ادم واین اظهار شرف ادم
را الکت وفضیلت وی [illegible] حق تعالی بندهء ای تشریف دهد پیش از افرینش وی را
کون وی خبر دهد چنانکه فریشتگان را و انبیا را خبر داد از مصطفی صلعم پیش
از افریدن وی واذ اخذ الله میثاق النبیین الایه وعیسی را فرمود تا از وی خبر دهد
انی رسول الله الیکم مصدقا الایه واصحاب وی را در تورات والانجیل صفت کرد قوله ذلک مثلهم فی التورات

وذکر بهم وتیل [illegible]
تطییب القلوب [illegible]
بالعز والولایة [illegible]

واذ قال ربك للملائكة ملایکه نام فرشتگ [illegible]
والوک کویند یقال الخلی والکنی ای اذ سلنی و در [illegible]
بپیغام داملک وملاوک کویند برقیاس این اشتقاق ملکه است نه ملایکه بر وزن مفاعل
لکن الهمزة منقولة من موضعها مفسران گفتند این فرشتگان ایشان بوذند که
زمین داشتند پس از جان و سبب آن بوذ که حق تعالی انکه که زمین را بیافرید جانرا
وفرزندان ویرا انش ودو ذو بیغ بیافرید جانکه گفت وخلق الجان من مارج من
نار وایشانرا ساکنان زمین کرد و قوی شهوانی بوذند و ددرا شرح تکلف ایشان
تباه کاری کردند و در زمین و خون ریختند حق تعالی ابلیس را که خازن بهشت
بوذ آن زمان با لشکری از فرشتگان بزمین فرستاد و اولاد جانرا بجو و ساد دریا
راندند وخوذ بجای ایشان نشستند وخذایرا عبادت کردی کردند ابلیس عجبی در
خوذ آورد که من خذا را این [illegible] کردم هم در آسمان و هم در زمین از
من بهتر و مهتر نماند که بهشت جون [illegible] بر خوذ نهاذ اورا معزول کردند
ابتداء عزل وی این بوذ که واذ قال ربک للملائکه الایه ادم را خلیفه نام کرد از
بهر انکه بر جای ایشان نشست که پیش از وی بوذند و به یقول الله تو لیستخلفنهم
فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و فرق میان خلیفه و ملک آنست که سلمان گفت
انکه که از وی برسیدند ما الخلیفة من الملک فقال الخلیفة الذی یعدل فی الرعیة
ویقسم بینهم بالسویة ویشفق علیهم شفقة الرجل علی اهله ویقضی بکتاب الله
و عمر خطاب رضی روزی سلمان را دید و برا گفت املک انا ام خلیفة فقال
سلمان ان انت جبیت من ارض المسلمین درهما او اقل او اکثر ووضعته فی غیر
حقه فانت ملک فاستعبر عمر و قال علیه الخلافة بعدی ثلثون سنة ثم یکون ملکا
قالوا

[illegible] نشیند [illegible] بوان نهاذه جون بران باز کند
[illegible] فعلک وقد استحییت ان اظهر علیک
فاذنب فانی قد غفرت لک قال یحیی بن معاذ فی هذا الخبر سبحان من یذنب
العبد فیستحیی هو بیو طریقت گفت شرم حصار دین است و مایه ایمان و نشان
کرم و خلق در بیان سه گروه اند غافلان و عاقلان و عارفان غافلان
از خلق شرم دارند و ایشان ظالمان اند و عاقلان از فرشتگه شرم دارند و ایشان مقتصدان
اند و عارفان از حق شرم دارند و ایشان سابقان اند حیا بر هفت وجه است حیاء
جنایت جانکه حیا آدم که در نت افتاذ تاج حلی از وی بر بوذند از بن کوشه باز کوشه
می گشت ندا آمد افرارا منا یا آدم قال لا بل حیاء منک دوم حیا تقصیر جانک حیاء
فرشتگان انکه که گویند سبحانک ما عبدناک حق عبادتک سیوم حیا اجلال جانک
حیا اسرافیل تسربل بجناحه حیاء من الله جل [illegible] اکرم جانک مصطفی علیه که
یستحیی من امته ان یقول اخرجوا [illegible] و جلوا مستانسین لحدیث پنجم حیا حشمت
جانک حیا علی کرم الله وجهه حین سال المقداد عن النبی علیه عن حکم المذی لمکان
فاطمه ششم حیا استحقار جانک موسی علیه حین قال انه لتعرض لی الحاجة فاستحیی
ان اسالک یا رب فقال الله تعالی له سلنی حتی ملح عجینک و علف شاتک هفتم حیا
حق جل و علا و قد [illegible] کر کیف تکفرون بالله از روی اشارت می کوید ای کم کرده سر رشته
خویش ای افتاذه در [illegible] این راه از بن روش تو خواهی جون می نروی بیدار
ازین کشیده تو خواهی جون که سواری کلی بجم ازین افروختی تو خواهی جون کم از جاده
می بینی ای سالها بر تو گذشته و هنوز بوی نا یافته ای بر بهار خوان نشسته و هنوز
گرسنه وای هزاران لباس بوشیده و هنوز برهنه سلطانان بیدان فراخ است
سواران کجا اند دیوان فرو نهاذه اند تظلمان کجا اند طبیب حاضر است بیماران کجا اند

کنتم امواتا فاحیاکم میکوید اکر مرده بودی ...
رد باید که بوی دانا بود   ورنه عالم برا ... ...
با علم ازل چون باید وانچ نداد چه تا این جهد بند، جیست کار خواست تو داده
ثم یمیتکم ثم یحییکم گفته اند مرگ بر سه قسم است و زندگانی بر سه قسم مرگ
لعنت و مرگ حسرت و مرگ کرامت مرگ لعنت کافران راست مرگ حسرت عاصیان را
است مرگ کرامت تنبیان را و زندگانی سه است زندگانی بیم و زندگانی امید و زندگانی
مهر زندگانی بیم بر بیند ادی زندگانی امید در خدمت ببیند او زندگانی مهر بر باد
ببیند از زنده به بیم روز مرگ او را امید ارکنند که الا تخافوا ولا تحزنوا زنده امید را در
ببین وانوا ندکو بیند ابشروا بالجنة زنده مهر را بر بساط کرم در مجلس انس
ابن کرامت اید که ارجعی الی ربک راضیة مرضیة پیر طریقت گفت الهی بزرگوارم
و نواز نده عالم نه با جز تو شادی ا... نه باد تو عم خصم و شفیع و گواهی و حکم
هو کر سانفسی با مهر تو از اد شده ا... جود و عدم باز رسته از رحمت
لوح و قلم در مجلس انس قدح شادی بر دست نهاده دمادم هو الذی خلق لکم ما فی
الارض جمیعا میکوید همه مملکت زمین است برای شما آفریدم و مسخر شما کردم عطاء
ما مختصر نبود کل امت سا... سای نبود و جنان نیست که بر مملکت زمین اختصار کردم
که اسماء را هم از نظر و نشست شما و خزینه روزی شما را الف کردم بنده من چون
تو تعلم درکوی عهد ما نهی تو تدانی که اسمانها تراو نهیب تراجه بشارت رسد
و بکه بکر راجه تهنیت کنند آن من دانی که من همه چیز دانند ام و هر کس نشده
و هو بکل شئ علیم درین ایة لطیفه است که نگفت خلقتکم لما فی السموات و الارض
گفت خلق لکم هرچه مملکت اسمان و زمین است از بهر تو آفریدم و تو را بهر خود
آفریدم و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون نیینی که علی الخصوص موسی را گفتم
واصطنعتک

کل الدما کما فعل بنو الجان فاسولا الشاهد
... محذو نیست یعنی الجعل فیها من
... من لا یفعل فیها تسبیح بجمد کل این با موضع حال است
ای نسبح حامدین لک کما یقال خرج زید بسلاحه ای متسلحا و نقدس لک ای نزهک عما
لا یلیق بک و قیل نطهر کل قلوبنا من الشرک و ابداننا من المعصیة و ذلک نطهرک لا بانفسنا
نحن نسبح بحمدک حسن بصری گفت سبحان الله وبحمده می گفتند و گفته اند تسبیح
ایجا ثاست و حمد بمعنی آخر ای نصلی لک با مرک کقوله یوم یدعوکم فتستجیبون
بحمده ای بامره تسبیح در لغت عرب تنزیه است و تنزیه چیزی را بی عیب خواندن
و تقدیس تطهیر است پاک داشتن در دانش و پاک گفتن در یاد و از بس که فریشتکان
و بیغامبران بزبین تقدیس فرو امدند و خلق را از معصیت و ضلالت پاک کردند از ا
بیت المقدس نام کردند و از تسبیح و تقدیس دو نام است خدایرا عزوجل سبوح
قدوس در خبر است و قدوس در قرا... سبوح ای تنزیه لله و قدوس ای الطهارة
لله و قدوس بنصب قاف در فع ا... در کویند قال انی اعلم ما لا تعلمون من دانم که
شما ندانید از آدم توبة دانست و از ابلیس معصیت و ایشان را این ده هیچ معلوم
نبود و قیل انی اعلم ما لا تعلمون لانکم تعلمون فساد جوارحهم و انا اعلم صحة قلوبهم
و صحة قلوبهم شفیع فساد جوارحهم فریشتکان چون این خطاب بشنیدند گفتند
انی جاعل فی الارض خلیفة ... بایکدیگر گفتند لن یخلق خلقا اعلم منا بس حق تعالی
ادم را بیافرید و او را بر ایشان افزونی داد بعلم و نام همه چیز او را داد او خشت
آنک قوله و علم ادم الاسماء کلها و سمی آدم لانه خلق من ادیم الارض علم ادم
کلها حتی القصعة و القصیعة و الفسوة و الفسیة حق تعالی در آدم
نام چیز سانا کاسه بزرگ و کاسه کوچک و باد که از جانور آید نرم و بهم نرم دیبع

ربیع گفت نامها فریشتگان در وی آموخت
ایشان از عربی و فارسی و عبرانی و
اجناس بود چون مردم و پری و جهاد پای و مرغان و ...
و زمین و آسمان و مانند آن قتادة گفت جانوران و جمادات را لعمه فرزلا
بود که همه افزید بود در لغت شش روز از پیش و آدم را از پس همه
افزید در آخر روز جمعه چنانک در خبر ست الکه نام یکی یک و پول در آموخت
گفت یا آدم هذا فرس و هذا بغل و هذا حمار و هذا جمل الی لقصعة و قصیعة
گفت علمه الف حرفة ثم قال قل لولدک ان اردتم الدنیا فاطلبوها بهذه الحرفة
ولا تطلبوها بالدین اهل اشارت گفتند مقتضی لفظ عموم مرجع اسما بود آدم را
در آموخت هم اسما خالق و هم اسما مخلوق پس آدم بدانستن اسما مخلوقات
از فریشتگان متمیز و مخصص شد و علم وی باسما خالق خود سزای بود
بیان وی و بیان حق که بر فریشتگان از ان اطلاع نبود ثمره علم نام مخلوقات
در حق آدم ان بود که مسجود فریشتگان گشت و ثمره علم نام خالق انکه
بمشاهده حق رسید و کلام حق شنید ثم عرضهم علی الملائکة پس
ان مسمیات و اشخاص با فریشتگان نمود و در میان ایشان خلق بود از
ملائکه و جن و انس از بهر انک گفت عرضهم ابن زید گفت حق تعالی فرزندان آدم
از پشت آدم بیرون اورد بفریشتگان گفت انبئونی باسماء هولاء ان کنتم صادقین
مرا خبر کنید که نامهای ایشان چیست اگر راست میگوئید که از شما عالم تر
کس نیافریند این امر تعجیز گویند حق تعالی میخواست که عجز ایشان بر ایشان
ظاهر کند تا در شناخت نامهای انچ می بینند عجز شان میاجز اند انچ ندیده اند
در غیب است اولی تر که عاجز باشند گفتند سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا

بلی

... اطلاع نیست و مارا دانش نیست مگر انچ
... تو آموختی ما را حقیقت تو یی که دانایی که بی تعلم و خداوندی را سزای تو دار
که خلافت را که سزاست و ان نداشت ما جهل خطاست انکه آدم را گفت انبئهم باسمائهم
این آیت دلیلست بر انک آدم پیغمبری بود مرسل بفریشتگان و قبل کان رسولا
الی ولده ابو امامه باهلی گوید مردی پیش رسول الله صلعم گفت یا رسول الله انبیا کان
آدم قال نعم مکلم پس چون آدم نامها ایشان را فریشتگان را باز گفت جبرئیل
توبیخ و ملامت فرمود الم اقل لکم انی اعلم غیب السموات والارض نه گفتم شما را
که غیب آسمان و زمین من دانم چنانک این نامها ندانستید و این اشخاص ندانستید
و از شما پنهان کردم و آدم را در آموختم احوال آدم و ذریت و سر خلافت ایشان و معصیت
و طاعت ایشان من دانم و چنانک غیب آسمانها و زمینها بدانم نهان و آشکار اشما نیز
دانم انچ آشکارا کنید نجعل فیها ... و انچ پنهان کنید بایلیه بکر لن یخلق
خلقا اعلم منا دانستیم و انچ ابلیس با خود اندیشه که این فضلت علیه لاسلکنه
و لین فضلت علیه لاعصینه هم دانستیم و این اندیشه هم افرینش نیست و افرید
من از من پنهان نباشد و درین قصه باز نمود که فضل علم برتر از فضل عمل فریشتگان
بر آدم فضل داشتند بدرازی ایام و فراوانی طاعت و عبادت و آدم بر ایشان
فضل داشت بیک علم ... آن ذکر علم از جمله ... رت ایشان بحکم خدا برتر آمد و فریشتگان
با ان همه عبادت فضل آدم بر خود بسبب آن یک علم دانستند و مصطفی صلعم
فرمود فضل العلم خیر من فضل العبادة و قال علیه السلام و احداشد علی
الشیطان من الف عابد و قال صلعم مسئلة واحدة یتعلمها المومن خیر له من
عبادة سنة و خیر له من عتق رقبة من ولد اسمعیل و ان طالب العلم والوالدة المطیعة

لزوجها والوالدة البارة بوالديه بد علو [illegible]
علم بر عمل شرف دارد بچهار وجه یکی آنکه مقام علم مقام نبوت است [illegible]
پیغامبران اند که العلماء ورثة الانبیاء و مقام عمل مقام ولایت است و صاحب
علم بر مقام انبیاست و صاحب عمل بر مقام ولایت و چندانکه میان انبیا و
و اولیا فرق است هم چندان میان عالم و عمل فرق است وجه دیگر عمل لازم است
از عامل فراتر نشود و علم متعدی است نفع آن و اثرات به دیگران تعدی
کند همچون چراغ است که خود روشن است و دیگران از روشنی دارد و از وی
چیزی نکاسته عالم همچنانست وجه سیوم آنکه عمل بی علم بکار
نیاید و علم بی عمل بکار آید و عبادت بود وجه چهارم آنکه عمل از ماست
و علم از خداست وروی عن النبی صلعم العلماء مفاتیح الجنة وخلفاء
الانبیاء و قال علیه السلام [illegible] ما قال جبرئیل قال یا محمد لا تحقرن عبداً آتاه
الله علما وان الله لم یحقره حین علمه النوبة الثالثة قوله واذ
قال ربک للملائکة عالمی بود از سینه و در هیچ دل آتش عشقی نه در هیچ سینه
تهمت سودایی نه در بازار رحمت بجوش آمده و دریای طاعت موج بر آورده و
غبار هیچ فترت بر ناصیه طاعت مطیعان ناشسته و علم لاف دعوی و نحن
نسبح بحمدک بعیوق رسانیده هر چه در عالم جوهر بود که آن لطافتی داشت نخود در
طمع افتاده عرش مجید بعظمت خود می نگریست میگفت مگر دفتر این حدیث بما فرو
کشند کرسی در سعت خود می نگریست گفت مگر این خطبه بنام ما کنند بهشت
بجمال خود می نگریست گفت مگر این ولایت بما دهند طمع همگنان از خاک برید و هر یکی در
تهمتی افتاده ناگاه از حضرت عزت این خبر در عالم فرشتگان دادند انی جاعل
ما را جز

[نق]صان بلکه این تمهید بود قواعد عزت و
[illegible] ط تو بهر آدم بود گفت حاکم قهر ما کاری
[illegible] عالم با آن خطی در کشند و از منقطع عرش
تا منتهی خاک سکان این دو کون را عزل نامه بنویسند تا صدر مملکت آدم خاکی
را مسلم شود و سینه عزیز وی بنور معرفت روشن و لطایف کرم و صنایع فضل ما
در حق وی آشکارا زلزله هیبت از عزت چون این خطاب در دلها افتاد گفتند
این چه نهادی تواند که پیش از آفرینش وی بر سدره جمال وی عزت قرآن کوس
خلافت وی می کوبند و او هنوز در بند خلقت نه و جلال نقد بر او از ملکوت غیب
خبر می دهد که گرد میدان دولت آدم مگردید که شما سر فطرت آدم بشناسید
عقاب هیچ خاطر بر شاخ درخت دولت آدم ننشست دیده هیچ بصیرت
جمال خورشید معرفت آدم در نیافت این شرف چه بود وان دولت ز چه خاست
ز آنک آدم صدف اسرار ربوبیت بود و [illegible] جواهر مملکت ای بسا در گران
مایه و لؤلؤ شاهوار که در آن صدف تعبیه بود و با هر دری چون ابراهیم خلیل
با وی بود شبهی چون نمرود و دری چون موسی با وی شبهی چون فرعون دری چون
مصطفی شبهی چون بوجهل فرشتگان چون این خطاب سایل بشنیدند قرار و آرام
از ایشان برمید زبان سوال دراز کردند که اتجعل فیها من یفسد فیها پادشاها
این آدم خاکی جامه قربت را بدست عصیان تلخ گرداند و سر از ربقه طاعت بیرون
کشد و ما را از تقدس و تقدیس آفریده ای سینه ها را به تسبیح و تهلیل آراسته
چنین گویند که آتشی از ملکوت غیب بدید آمد و فوجی فرشتگان را بسوخت و
نعت عزت این خطاب بر رفت که انی اعلم ما لا تعلمون شما را محدث با اسرار
الهیت ما چه راه شما که نظارگیانی و نظاره می کنید ملکوت اسرار ربوبیت ما دانیم
خواطر عنصری را با علوم و عقول جزوی فهمها که معلول با اسرار الهیت ما چه راه

وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو ما درا... گ...

آدم خاکی روشن کنیم شما که منز با...

برکشید و او را سجود کنید و شما که کرد...

ادم که هنوز در وجود نیامده اند استغفار می کنید و روش ایشان را ... می خواهید

وسلم سلم می گویید تا چون در وجود آیند قدم ایشان بر بساط عبودیت قوی باشد

و شما که نبیان عجب اید اهل غفلت از ذریت ادم را گویید تا بسبب گریستن شما معصیت

ایشان را معفوت بپوشیم و شما که اهل رفرف اید از این زلال که ذو حوض ماست می

زند ذاویه نور برکشید و روز رستاخیز که ایشان سر از زمین برآرند تشنه ایشان را

سقائی کنید و شما که معصومان سدره منتهی اید منتظر باشید تا چون فزع الاکبر در

نیابت بدید اید و دار ادار هیبت و سیاست خیزد مومنان را از آن فزع امن دهید

وسلام ما با ایشان رسانید این همه بان فرمودم تا شما که فرشتگانید شرف خاکیان

بدانید و بر حکم ما اعتراض نکنید ... بر ... که ملا اعلی و مقربان در

گاه عزت گفتند خداوندا خاکیان را عالم سفلی دادی عالم علوی بما ده که ما نیز

بر ... حضرتیم و طاوسان درگاه عزت ایشان را جواب امد که لا اجعل صالح ذریة

من خلقته بیدی کمن قلت له کن فیکون بیت ما بو من عشقیم شما بو لذ دید

وا ذ ... وحال عاشقان بی خبر بید از ز شتی بار ... شما غم چه خود بید

در جستم من ... و ... در نکر ... ا والنوریة الثانیه واذ قلنا للملائکة

الی قوله فیها خالدون واذ قلنا معطوفست بر ... پیش و در موضع نصب

است کانه قال اذکر یا محمد اذ قال ربک للملائکة الله تعالی نعمتها خویش

و ... بر بندگان می شمارد و در یاد ایشان می دهد ایشان را که در عهد

رسول خدا بوذ و پس از ایشان تا بنبات بگوید من آن خداوندم که در جه

در زمین از بهر شما افریدم منافع و ... ش شما در زمین بدید کردم پس آدم که

بزد

...تنها یکی آنست که از بهر وی با فرشتگان

این ... ب ادم که انی جاعل فی الارض خلیفه دیگر اینکه فرشتگان را فرمودم که

وی را سجود کنید کقوله واذ قلنا للملائکة اسجدوا لادم اینجا گفت سجود کنید ادم را

جای دیگر گفت فقعوا له ساجدین او را سجود افتید شما که فرشتگانید فسجد

الملائکة کلهم اجمعون فرشتگان همه سجود کردند کلهم گفت تا خلق

دانند که همه سجود کردند و اجمعون گفت یعنی همه بهم بیکبار دیگر ... عام

بر ... بوذند و از عمر بن عبد العزیز روایت کردند که گفت اول کسی که سجود کرد اسرافیل

بوذ تا ثابه الله عز وجل ان کتب القرآن فی جبهته و حکمت فرمودن در سجود

آن بوذ تا فضل ادم بر فرشتگان پیدا کرد و مفسران گفته اند که سجود تعظیم و تحیت

بوذ نه سجود طاعت و عبادت چنانک برا... یوسف پیش تخت یوسف و خروا

له سجدا و ذلک انما یدل علی التواضع پشت خم دادن بوذ بر سبیل تواضع

نه روی بر زمین نهادن و این تحیت بوذ ... رسم و آیین عجم بوذ در جاهلیت

امروز در اسلام نیست بل که رسم و آیین مسلمانان سلام است مصطفی علیه

گفت السلام تحیة لملتنا وامان لذمتنا وروی ان النبی علیه لما سجد له

الشجر والجمل الشارد وغیرهما قال له اصحابه یا رسول الله نحن اولی بالسجود

ذلک من الشجر والجمل فقال انه لا ینبغی السجود الا لله رب العالمین وقال

علیه لا ینبغی لمخلوق ان یسجد لاحد الا لله ولو جاز احد لاحد لامرت

المراة ان یسجد بعلها لعظیم حقه علیها وروی ان معاذ بن جبل رجع

من الیمن فسجد لرسول الله صلعم فتغیر وجه رسول الله فقال ما هذا

وقال رایت الیهود یسجدون لاحبارهم والنصاری یسجدون لقسیسیهم

فقال رسول الله صلعم نه یا معاذ لذت ابی [...]
کنند که لفظ مطلق انست که بر سجود حقیقی نهند روی بر زمین نهادن [...]
خاد ذیلی انک آدم قبله بوذ سجود کعبه و سجود خذایرا بوذ و دیگر انک آدم
خذایرا سجودی کرد و فریشتکان پس رو آدم بوذند خذایرا متابعت آدم سجود
کردند و این قول ابن مسعود ست رضی الله عنه کفت کان الطاعة لله والسجود
لآدم وهو الاصح والی الصواب اقرب پس ابلیس را از فریشتکان مستثنی
کرد وگفت الا ابلیس و این استثنا را نه از جنس کویند کی ابلیس نه از جنس
فریشتکان بوذ بل که از جن بوذ چنانک کفت کان من الجن شعبی کفت ابلیس
ابو الجن بوذ کما ان آدم ابو الانس قیل ابو الجن هو الجان و ابلیس ابو
الشیاطین فالشیاطین اولاد ابلیس وکلهم فی النار الا شیطان رسول الله
صلعم فان الله اعانه علیه فاسلم واما اولاد الجان فمسلمهم فی الجنة وکافرهم
فی النار ومع کل جنی شیطان کما مع کل آدمی شیطان والجان خلق من
حضر النار والشیطان من سمومها والملایکة من نورها ومعنی ابلیس نومید
است یعنی ابلس من رحمة الله و پیش از انک لعنت بروی اشکار شند
نام وی عزازیل بوذ وکفته اند حارث بوذ وکنیت وی ابو کردوس بود
ابی واستکبر سوال ابلیس از فرمان سر وا زد مستحق ملامت و لعنت کشت
واسمان و زمین از فرمان سر وا زدند فابین ان یحملنها و بقول بعضی مفسران
اهل اسمان و زمین سر وا زدند در بنا مستوجب عقوبت نکشتند
چه حکمت جواب انست که اما ابلیس را استکبار و عجب بوذ کفتو
ابی واستکبر

[...] و زمین ابا را اشفاق بود و ترس و ترسند
[...] سجود نکرد فی مابین خلاف کرد و ابلیس را
فرمود که سجود کن نکرد ملعون نافرمانی کردند پس ابلیس موجب لعنت کشت
و آدم نه چه حکمت جواب انست که نافرمانی آدم از جهت شهوت بود
و نافرمانی ابلیس از عجب و تکبر وتجبر مزاحمت ربوبیت است و مزاحمت
ربوبیت موجب لعنت است سوال آدم یک ذلت از بهشت بیرون کردند و
فرزندانش مردود جنابند ذلت می کنند و عقوبت نمی آید جواب انست
که آدم بر بساط قربت معصیت کرد و فرزندان بر بساط محنت یکی از بزرگان
صحبة ولهذا ابراهیم علیه السلام یا رب لم اخرجت آدم من الجنة فقال لما علمت
ان جفاء الحبیب شدید وقیل اخرج آدم من الجنة لان الجنة لیست
بدار التوبة فاراد ان یاتی الدنیا فیتوب ثم یرده الی الجنة روی ان الله تع
قال یا آدم لو غفرت لک فی الجنة لغفرت لرجل واحد فکیف یتبین
کرمی ورحمتی اخرج الی الدنیا واتیت بالعصاة من ذریتک حتی اغفر لکلهم
لیتبین کرمی ورحمتی وجودی وکان من الکافرین قیل صار من الکافرین
حین ابی السجود وقیل فی علم الله قبل خلق السموات والارض انه من الکافرین
ومعنی کان در قران بر وجوه است بمعنی مستقبل چنانک کفت وکان یوما علی
الکافرین عسیرا فی یوم کان مقداره الف سنة وبمعنی حال چنانک کنتم خیر
امة بمعنی کیف نکلم من کان فی المهد صبیا وبمعنی وقوع چنانک کفت وان کان
ذو عسرة وبمعنی صیرورة چنانک وکان من المغرقین وکان من الکافرین وبمعنی
ماضی و مستقبل و حال چنانک وکان الله غفورا رحیما وقلنا یا آدم اسکن انت

وزوجك الجنة اين ابيات [illegible] بر من [illegible]
نیست و وجه دلالت روشن است که اگر موجب [illegible]
انت وزوجك الجنة يقال للمرأة زوج وزوجة والزوج افصح وهو لغة القرآن والزوج
اثنان وواحد قال الله تعالى وانه خلق الزوجين الذكر والانثى فجعل كل واحد
منهما زوجا والزوج يعني المصنف في قوله خلق الازواج كلها يعني الاصناف وفي
قوله ثمانية ازواج من الضأن اثنين اى اصناف من كل زوج بهيج اى من كل صنف
حسن والزوج القرين في قوله خلق منها زوجها احشروا الذين ظلموا وازواجهم
اى قرناءهم واذا النفوس زوجت اى قرنت نفوس الكفار بعضها ببعض اما
قصه انست که گفتند ادم را در بهشت مونسی وهم جنسی نبود مستوحش می شد
خواب بروی افتاد خلقت حق تعالی از استخوان وی از جانب چپ وی ان زن
زن را که قصیری خوانند حوا را بیافرید و از ان هیچ خبر نداشت و هیچ
رنگ بوی نرسید که اگر رنج رسیدی بروی مهربان نبودی پس چون ادم بیدار
شد زنی دید بر بالین وی نشسته سخت با جمال و نیکو او را پرسید که تو کیستی گفت
من جفت توام مرا بیان افریده اند تا ترا مونس باشم و بمن ارام گیری و ازاینجا است
که زن خواستن از جانب مردان بود پس ملایکه از ادم بطریق امتحان پرسیدند
یا ادم ما هذه گفت زنی گفتند نام وی چیست گفت حوا گفتند چرا حوا نام است
قال لانه خلقت من حی گفتند او را دوست داری گفت اری اما راست بگفت
پس حوا را پرسیدند که تو ادم را دوست داری گفت نه و دوستی حوا مر ادم را
بیش نبود اما راست نگفت قیل لو صدقت المرأة في حبها لزوجها لصدقت حوا
بعد اجتماعهما وعیشی فراخ و خوش بیکدیگر در بهشت وهو الفردوس
ویل

[illegible]

[illegible] نانك خوا [illegible] می حساب ولا تقربا
[illegible] این درخت که اگر [illegible] و از ین نخورید که انگاه از جمله ظالمان
باشید یعنی ان علمتما باعمال الظالمين من تماديهم ولتكونا من الناقصين لانفسكما
اما این درخت سنی میگویند درخت علم بود که از ان نخوردند چیز نا بدانستند
و بعضی گویند کافور درخت بود سعید جبیر گفت درخت انگور بود ابن عباس
و جماعتی میگویند گندم بود و دانه ان گندم از روغن نرم تر بود و از عسل
شیرین تر معتزله میگویند درخت سنی دلیل است که نه در بهشت بود بل
که بوستانی از بستانهاء دنیا بود و اگر بهشت بودی در ان هیچ چیز حرام نبودی
جواب انست که در بهشت غلمان و ولدان هستند واستمتاع ایشان
حرام است پس مثابت انست معتزلی گفت بهشت سرای اندوه و بلا نیست
و ادم اندوه و بلا دید گویم عجب نیست از قدرت خداوند که جمع کند میان
دو ضد چنانکه اتش سوزنده است و خلیل را نسوخت و در حق وی چون
بوستان و ریحان شد محنت در بهشت در حق ادم چنانست که نعمت
در اتش در حق خلیل و سر این انست که تا بنده در محنت نومید نشود
و در نعمت ایمن معتزله گفتند اگر بهشت با ادم تکلیف ترفتی که بهشت
جای تکلیف نیست جواب انست که دنیا سرای تکلیف است
علی العموم پس فصل را بتخصیص از ان تکلیف بیرون کرده ام
الاطفال والمجانين مجنين جايز باشند كه بهشت در حق همگان
نه جای تکلیف و در حق ادم علی الخصوص في وقت دون وقت

جای تکلیف بود والله را د[illegible]سد که
در بهشت تکلیف مستبعد نیست [illegible]
المعرفة الله نعم مهما [illegible] بوند و مکلف معتزلی گوید اگر بهشت بودی ادم
بیرون نیامدی که حق تعالی میگوید وما هم منها بمخرجین جواب انست که ما گر ثواب
را در بهشت شود بیرون نیاید ادم که در بهشت بود نه ثواب اعمال را
در بهشت بود همچون رضوان و خازنان فازلهما الشیطان ای صیجان است
که گفت انما استزلهما الشیطان وذلک من الزلل الذی هو الخطاء ای طلب زللهم
حمزه خواند تنها فازالهما ای نحاهما یعنی عن الجنة وقیل عن الطاعة واضاف
الفعل الی الشیطان لانه سبب ذلک کقوله رب انهن اضللن کثیرا من الناس
لانهن سبب الضلال گوید که شیطان ایرا از بهشت بیرون کند و از فرمان برداری وایشانرا
بنافرمانی در آورد و بآنک ایشانرا وسوسه کرد و در دل ایشان داد تا ایشانرا بان رود
اورد بود بیدا کرد ایشانرا انچ پوشیده بود از عورتها ایشان وگفته اند این وسوسه
شیطان بیرون بهشت بادم رسید وگفته اند از دهان مار با وی سخن گفت و
گفته اند در شکم مار شد و در بهشت رفت تا خزنه او را منع نکنند انکه ادم در بهشت
از نعمت وی بیرون آمد وانکه از آن درخت منهی چیزی بگرفت اول حوا را داد گفتا
ببین که چه نیکوست رنگ و بوی وطعم این میوه و ملوک از این خورد جاوید در
بهشت ماند ابن اسحق گفت ابتدا کردوی این بود که نوحه در گرفت و بر ادم و
حوا کو مبتت ایشان گفتند چرا گری گفت بر شما گریم که بمیرید و جنت و باز و
نعیم وکرامت بیفتند و آن سخن در ایشان اثر کرد و در دل ایشان افتاد انکه
ابلیس

[illegible] گفته انچ گرفتی بود از درخت
[illegible] حوا بادم گفت من خوردم و زیان نکرد بس ادم
بخورد [illegible] سوءاتهما عورت ایشان بیدا شد سوال چه حکمت بود که
حوا تنها چون بخورد عقوبت نرسید و چون هر دو بخوردند عقوبت
رسید جواب انست که ادم اصل بود و پیش رو ومادام که پیش رو
در صفت صلاح بود فساد رعیت را اثری نبود والیه اشار النبی صلعم ان لم
تهلک الرعیة وان کانت ظالمة واذا کانت الرعیة هادیة بس چون
عورت ایشان بیدا گشت ادم شرمسار گشت در میان درختان گریخت حق
تعالی ندا کرد یا آدم این انت قال انا هنا قال مالک لم تخرج قال استحیی منک
قال الم انهکما عن تلکما الشجرة فقال ادم انه حلف لی بک ولم اکن اظن
ان احدا من خلقک یحلف بک کاذبا فانه لک قاله وقاسمهما انی لکما لمن
الناصحین قوله انی لکما لمن الناصحین بس حق تعالی حوا را گفت انت غررت عبدی
فانک لم تحملین حملا الا حملته کرها فاذا اردت ان تضعی ما فی بطنک اشرفت
علی الموت مرارا ثم قال للحیة انت الذی دخل الملعون فی جوفک حتی غر
عبدی ملعونه انت لم رزق لک الا التراب انت عدو بنی ادم وهم اعداؤک
وهب بن منبه گفت بس از انک ادم در بهشت بنشاند انگشتری بوی داد
وگفت یا ادم هذا خاتم الذی خلقته لک [illegible] فیه عهدی فان تنسنی
تا خلعه یا ادم واعطی بالاخر عکرمه گفت مربع بود بر یک جانب
نبشته که انا الله لا اله الا انا و بر دیگر جانب نبشته انا الله الحی القیوم و بر جانب
سیوم که انا الله العزیز لا عزیز غیری الامن البسته خاتمی بعز
بعزتی بر جانب جهارم نبشته ایة الکرسی و با خوانده محمد رسول الله خاتم الانبیاء

پس کرد این حرفها بشنیده لن س...
اند چون ادم انگشتری در انگشت کرد چون آفتاب ...
وچون عاصی شد طار الخاتم من اصبعه گفته اند که در شاخ سدرة
المنتهی در اویخت وگفته اند بر رکن عرش گفت الحق هذا ادم قد نقض
عهدک وانک جعلتنی لاهل الطهارة یقبل لا استقر فلک الامانی وانک تبعث
الی ولی من اولیا فقال له سلیمان داود ولنذخل الدنیا کلها راغمة فی
طاعته ولا یملکه بعد احد قلنا اهبطوا منها جمیعا فاتیتم منه
فرود اید ادم بکوه سرندیب در زمین سند فرو امد وطعام وی چون
هندی بود وحوا بجده فرو امد ومار باصفهان فرو امد و ابلیس
بالیمن بیابان مشرق فرو امد وگفته اند ادم چون بزمین فرو امد بالای وی
از زمین تا باسمان بود سر باسمان باز می نهاد بادی موی از سر وی
باز شد این صلع در فرزندان ادم از انست ادم اواز فرشتگان
می شنید وطواف فرشتگان گرد عرش می دید وبوی بهشت می
یافت واستیناس بان می کرد گفت روی جابر بن عبد الله ان ادم علیه لما اهبط الی
الارض هبط بالهند وان راسه ینال السما وان الارض شکت الی ربها حره وجل
ثقل ادم علیه فوضع الجبار یده علی راسه فانحط منه سبعین ذراعا فلما اهبط
قال رب هذا العبد الذی جعلت بینی وبینه عداوة ان لم تعنی علیه لا اقوی
علیه فقال لا یولد لک ولد الا وکلت به ملکا قال رب زدنی قال جازی بالسیئة السیئة
وبالحسنة عشرا لکما ازید قال رب زدنی قال باب التوبة مفتوح مادام الروح
فی الجسد قال ابلیس یا رب هذا العبد الذی اکرمته ان لم تعنی علیه لا اقوی
علیه قال لا یولد له ولد الا ولد لک ولد قال رب زدنی قال تجری مجری الدم وتتخذ فی صدورهم
الاولاد

...بعضکم لبعض عدو شما دشمن
...وادم وفرزندان انست که بوی حسد
برد واو را سجده نکرد وگفت انا خیر منه ودشمنی ادم وفرزندان وابلیس الا انست
که ابلیس بالله کافر شد ونافرمانی کرد ودشمن داشتن کافران ومخالفان حق
در دین واجب است لقوله لا تتخذوا عدوی وعدوکم اولیا وقال تع لا تجد قوما
تومنون بالله والیوم الاخر یوادون الایه وبعضی علما گفته اند که حق تعالی آن روز آدم را از
بهشت بیرون کرد که با فرشتگان گفت انی جاعل فی الارض خلیفه ادم که در زمین
که خلیفه باشد در بهشت چون بماندی وخبر درست است از مصطفی در باب
مار بود در جنت آدم وموسی در کتاب مصابیح بطلب والله اعلم ودشمنی ادمیان
ومار آنست که مصطفی صلعم گفت ما سالمناهم منذ حاربناهم وقال النبی علیه
اذا ظهرت الحیة فی المسکن فقولوا لها انا نسئلک بعهد نوح وبعهد سلیمان
بن داود الا تؤذینا فان عادت فاقتلوها ولکم فی الارض مستقر ومتاع
الی حین مستقر ومتاع دنیا است قرارگاه ومعیشت وجای مرگ است وقیامت
گیتی خلق سپرد وخلق را مرگ سپرد یعنی قرارگاه شما در زمین است تا مرگ
واصل متاع منفعت است چنانک گفت تذکرة ومتاعا للمقوین متاعا لکم و
لانعامکم وطعامه متاعا لکم غیر مسکونة فیها متاع لکم ومنه المطلقة والمتاع
الالات التی ینتفع کقوله تعالی ابتغا حلیة او متاع زبد مثله خلاف است میان علمای
بر انبیا معاصی روا باشد یا نه مذهب اهل حق در دین سبیل انست که کبایر بر ایشان
روا نیست البته که ایشان پاکان ولیکن کان حق اند لقوله ان الله اصطفی
الملایکة وصاحب کبایر فاسق باشد ونسبت پیغمبران با فسق وکفر

والحاد بود اما نوعی صغایر بر ایشا[illegible]
دلالت بکنند که در حق ایشان [illegible]
وی که گفت ربنا ظلمنا انفسنا و در حق یونس گفت سبحانک انی کنت من الظالمین و در حق
موسی گفت انی ظلمت نفسی فاغفر لی و در حق مصطفی گفت لیغفر لک الله ما تقدم
من ذنبک و در حق داود گفت فاستغفر ربه و خر راکعا واناب و در حق یوسف
گفت وهم بها لولا ان رای برهان ربه الی غیر ذلک من الایات الدالة علی ان صغایر
الذنوب یجری علیهم ولکن لم یکن ذلک من لغفة دستقدم ولا بنیة مجدد ولا
همة لمعاودة ولهذا قال عصی ربه وغوی ولا یقال هو عاص وغاو حکمت
در زلات انبیا گفته اند تا خود معجب نشوند و مهلک در حالت انکسار بر باز
افتقار حذری بیخواهند و بنیازی می نمایند روی ان داود علیه السلام قال یا رب
لم اوقعتنی فی الذنب قال لانک قبل الذنب کنت تدخل علی کما تدخل الملوک
علی عبیدهم والان تدخل علی کدخول العبید علی ملوکهم و بیزکسی که هر
گز هیچ زلت ازوی نیامده و نیاید و پیوسته بر طهارت و عصمت بوده حال
عاصیان چه داند و شکستگی و سوختگی ایشان خبر ندارد و از بهر ایشان شفاعت
نکند الا تری ان داود علیه کان قبل الذنب یقول اللهم اهلک العصاة فلما وقع
فی الذنب قال اللهم اغفر للعصاة و اغفر لداود معهم اما سهو و غلط اگر کسی پرسد
که در انبیا جایز نیست یا نه جواب انست که هر که پیغام از الله گذارند از
ایشان غلط و سهو بر ایشان روا نیست در هیچ چیز که اگر در یک چیز غلط
روا باشد پس در همه محتمل بود اما در انچه در دنیا و بر زبانها منزه شد و چون
ان ثابت گشت حکم ان پس ازان اگر ایشان را دران سهو افتد یا غلطی رود جایز
بود اگر کسی
[illegible]

[illegible] حق بود و ابلیس را ایمان ارادت
[illegible] وی مخالف ارادت حق نبود جواب
[illegible] بسبب [illegible] و پادشاهی که خلق
از دو وجه است یکی انست که خالق را جل جلاله حجت افرید و پادشاهی که خلق
خود را عقوبت کند بی سبب کند معصیت یا عقوبت کند بسبب معصیت اما
ان عقوبت که بی سابقه معصیت است تعذیب اطفال است و بهایم و دیوانگان
که عقل ندارند ایشان را که تعذیب کند بگرسنگی و تشنگی و بلا و غرق و حرق و
ایشان را تعذیب کند چنانک در حق قومی گفت فکلا اخذنا بذنبه اصابهم بذنوبهم
تا ملکناهم و هر دو وجه از خدا راست است و عدل دران پیدا نه و طرد و لعنت
ابلیس نه بمقابله جرمی است یا ازانک مراد وی مخالف مراد حق یا موافق بود
بلکه بسابقه ازلی است و در ازل حکم کرده بشقاوت وی و او را ابد رانده از درگاه خود
چنانک خلقی را گفت ولقد ذرانا لجهنم و ابلیس را علی الخصوص گفت وکان من الکافرین
کقوله لا یسئل عما یفعل جواب دیگر انست که ارادت ابلیس موافق ارادت حق بود
در کار ادم که ارادت حق ان بود که ادم ازان درخت بخورد تا مستحق ان شود
که وی را از بهشت بیرون کنند و با جیزی نقل کنند از بهشت شریفتر و عالی
تر و ان اصطفائیت و اجتبائیت و نبوت و رسالت و کمال محبت است و ارادت
ابلیس ان بود که ازان درخت بخورد تا بسخط و غضب حق رسد و کافر شود
و بدبخت گردد پس ابلیس مراد خود نرسید و ملعون و مطرود گشت و ادم
مراد حق رسید و بعنایت حق بنبوت و رسالت و محبت رسید فتلقی ادم من ربه
کلمات فتاب علیه تلقی و تلقن یکیست روی ان النبی علیه کان یتلقی الوحی
من جبرئیل ای یاخذه و یتقبله فتلقی ادم ای فرا گرفت از تلقین خدا لختا ان

ابن کثیر خوانده ادمَ من ربه کل

و بروی امد از خداوند او تعالی

وسعید جبیر وحسن گفتند ربنا ظلمنا انفسنا بوده و این موافق قرآنست و

بحال ادم لایق عن عایشة قالت لما اراد الله ان یتوب علی آدم طاف سبعًا با

لبیت والبیت یومیند لیس بنبنی هو ربوة حمراء ثم قام وصلی رکعتین ثم قال

اللهم انک تعلم سریرتی وعلانیتی فاقبل معذرتی وتعلم حاجتی فاعطنی سؤلی

وتعلم ما فی نفسی فاغفر ذنوبی اللهم انی اسئلک ایمانا ثابتا یباشر قلبی ویقینا

صادقا حتی اعلم انه لا یصیبنی الا ما کتب لی والرضا بما قسمت لی فاوحی الله تعالی

الیه قد غفرت لک ولن یاتی احد من ذریتک فیدعونی بمثل الذی دعوتنی به الا غفرت

له وکشفت غمومه وهمومه ونزعت الفقر من بین عینیه وجائه الدنیا وهی راغمة

ابوعبدالله مسعود گفت ان الکلمات [illegible] الله ما قال ابونا حین اقترف الخطیئة سبحانک

اللهم وبحمدک تبارک اسمک وتعالی جدک لا اله الا انت ظلمت نفسی فاغفر لی انه لا یغفر الذنوب

الا انت اینست کلمات که ادم گرفت بقول ابن عباس مسعود اما بقول ابن عباس آنست

که کلمات ان بود که ادم گفت یا رب الم تخلقنی بیدک قال بلی قال الم تنفخ فیّ من

روحک قال بلی قال الم تسبق رحمتک لی غضبک قال بلی قال الم تسکنی جنتک قال بلی قال

فلم اخرجتنی منها قال بشوم معصیتک قال یا رب ارایت ان تبت واصلحت اراجعی

انت الی الجنة قال بلی وگفته اند ادم بر ساق عرش نبشته دید لا اله الا الله محمد رسول

الله چون در ذلت افتاد او را شفیع کرفت گفت خداوندا بحق محمد که مرا بیامرزی

رب العالمین گفت از چه شناختی او را که نمی شفیع اوردی گفت بر ساق عرش

نام وی قرین نام تو دیدم دانستم که بنده بهست بر تو عزیز ازینجا گفت گنت نبیا

وادم مجبول فی طینته حق تعالی از سر گناه او برخاست وگفته اند که ادم از حق

گرفت

ات ازان مرکب است واز مفردات ترکیبات

[illegible] مرتب است واز ادله و[illegible] مقاصد تحقیق علوم رسند واز حقایق

با عمال صالح رسند ولکن مجموع علم وعمل ایمان حاصل شود مستحق کردد تحقیق

ایمان بنده حقیقت توبه رسد ومحبوب رب العزة کردد ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین

اینست که حق تعالی گفت فتاب علیه توبت بذیرفت خدای تعالی از ادم توبه تای است

بسند راو نواختن را وباخود اورد تواب اوست که اسباب توبه بنده کانرا بسیار کرد اند

وبنده را بر توبه دارد الکی بفضل ورحمت خود ان توبه وی قبول کند تواب اوست که بار

بذ بود باز اید کانرا وبنکو نبوشد عذر خواستن او وبنواز صلح جو باز اول وتواب نای

است نامها خدای وهو الذی یرجع الیه بتیسیر اسباب التوبة لعباده مرة بعد اخری

الکی رحیم در تواب بپوشت یعنی ایحکرد از نواختن بنده وبذیرفتن توبه برحمت

وفضل خود کرد نه باستحقاق بنده که بنده را بر خداوند حق نیست قلنا اهبطوا

منها جمیعا این هبوط از بهشت تا باسمان وقلنا اهبطوا بعضکم لبعض عدو این

هبوط از اسمان است تا بزمین تا معلوم شود که هر دو یکسان نیست ودر قرآن تکرار

ی فایده نیست گفتیم یعنی فرود روید هم ادم وحوا وابلیس فاما یاتینکم منی فاصله

است ونون مبالغه است صله سخن مان ما تاکم ی کوید اگر بشما اید یعنی چون بشما اید

هدی پیغامی وبیانی وبیان حلال وحرام ومجوز وقیل یعنی مصطفی علیه فمن اتبع هدای خارج

لفظا عامست ومعنی خاص ای فمن اتبع هدای من بنی ادم دون ابلیس لانه

منه لانه ایس من رحمة الله وان علیک لعنتی الی یوم الدین لاملان جهنم منک وممن تبعک

فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون فلا خوف منصوب بی تنوین قرأة یعقوب است والذین

کفروا وکذبوا بایاتنا والکفر ضربان احدهما کفران النعمة والثانی تکذیب بالله بر کفر نکی

افراد بیچارگی ... واذن ویکی از ا

ونه سایبان ویکی از فرمان خدا سرباز زدن جنانک ابلیس بس حق ...

همه را فراموش کردند الذین کفروا وکذبوا بآیاتنا وان الله حجته وادلته علی

وحدانیته ... وما جاءت به الرسل من الاعلام والشواهد علی ذلک اولئک اصحاب

النار هم فیها خالدون اهل آتش ایشانند که جاوید در آن اند واین در قرآن نه جای است

این مناسب قصه آدم است واز آنجا قصه بنی اسرائیل در گرفت وسخن در آن ده ذات ان شاء الله

التوجیه الثالثة قوله تعالی واذ قلنا للملائکة اسجدوا جلیل است جبار خدای

جهان وجهانیان کردگار نهان جان قدیم الاحسان وعظیم الشان نه بر داشته ای

خود شکر نه از نخشنده خود پشیمان نه از خود کرده بناوان خداوندی که ناپسندیده

خود می آراید وپسندیده خود بچشم دیگر زشت می نماید ابلیس نو ببیند را از آتش

بیافریند و درسدرة المنتهی او را جای دهد و منشور حضرت بطالب علی پیش

او فرستد تا این همه منقبت و موهبت رقم شقاوت بر وی کشند و زنار لعنت بر

میان وی بندد آدم از خاک تیره بر کشید و ملا اعلا را حمالان تخت او کند و کسوت

عزت در وی پوشند وتاج کرامت بر فرق وی نهند و منشور حضرت را گویند

اسجدوا لآدم تا در آنجا دنیا دند که آدم بر تخت نشانند نه که اول سی صد پایه

بود و از پایه تا پایه سی صد ساله راه فرمان آمد که ای جبرئیل و میکائیل شما

که دیهیان فرشتگانید این تخت آدم برگیرید و با سماها بگردانید تا شرف و منزلت

وی بیابید ایشان که گفتند اتجعل فیها ... تخت را برابر عرش مجید بنهادند فرمان

آمد ملائکه را که پیش آدم روید و او را سجود کنید فریشتگان آمدند و در آدم

نگرستند همه مست آن جمال گشتند ... دری که خدای آسمان آرایند ... کرد

تعالی

دته بر سر خلد ونفخت فیه من

...کتب عیبهم وعیبونه بر آستین عصمت ما چند غریبیم و دل اندر وایم

با چاکران روی جهان از آنیم ومنبه گفت در وصف خلقت آدم قال لما خلق الله

تعالی آدم خلقه فی احسن صورة والبسه حلی الجنة واختمه فی عشر اصابعه وخلخله

فی ساقیه والبسه الاساور فی ساعدیه وتوجه بالتاج والاکلیل علی راسه وجنبیه

وکتائب باحب اسمائه الیه وقال یا آدم جد فی الجنة وانظر هل تری لک شبیها او

خلقت احسن منک خلقا فطاف آدم فی الجنة وزهی وخطر فی الجنة فاستحسن الله

منه ذلک الزهو فناداه من فوق عرشه ان یا آدم فمثلک من دعا اخبثت شیا فخلقته

فرد العزة فقتل الله ذلک الزهو فی ذریته فهو فی الجهال نحوه فی الملوک الکبر و فی

الاولیاء الوجد جان وجهان کار با دولت را ابی نیست وسعادت بهای ... روز

کار وکرد کار ابلیس را بود و بهشت آدم رسید اورده اند که وقتی ابلیس با آدم رسید

گفت آدم بدان که ترا روی سپید کردند ومرا روی سیاه غره مشو که مثل ما همچنانست

که باغبانی درخت بادام نشانده در باغ و بادام بیاید آن بادام را بیکبار بفال برنند

و بفروشند یک مشتری خداوند شادی باشد و یک مشتری خداوند مصیبت از مرد

مصیبت زده آن بادامها روی سیاه کند و بر تابوت مرده می پاشد و خداوند شادی

آن را شکر بر آمیزد و همچنان سپید روی بر شادی خود نثار می کند ای آدم آن بادام

سیاه که بر سر تابوت می ریزند ما ایم وان کم بر سر آن شادی نثار می کنند کار دولت

تست اما دانی که باغبان یکی است و آب از یک جوی خورده ام اگر کسی را کار با گل

افتاد گل بوید و اگر کسی کار با باغبان افتد خار در دیده زند گفتم که بعشق هم قرینت باشم

... نشسته پیش رویت باشم ... غلط کردم و دور افتادم من چاکر پاسبان کوئیت باشم

[illegible] الفته حين خالفته كانت مني
[illegible] ارجوا الرحمة فانه قال وجهني
[illegible] معنوی فقال له الشرط بقع ممن لا يعلم
بعواقب الامور ومن لا يخفى عليه شی ثم غاب عنی فان آيها الشيطان عنها ابن
عجب نکرو که از اول بخوارد بنده وشغلها شی بر سازد و بآخر غوغا فرستد و بلخته
بر اندازد. پیر طریقت گفت الهی تو دوستان را خصمان ی نمائی ودرویشان را بغم
و اندوهان ی دهی بیمار کنی وخود بیمارستان کنی درمانده کنی وخود درمان کنی
از خاک ادم کنی و باوی چندان احسان کنی سعادتش بر سر دیوان کنی وفردوس
او را ایمان کنی مجلسش در روضه رضوان کنی تا خوردن گندم باوی پیمان کنی
وخوردن ان در علم غیب پنهان کنی انگه او را در زندان کنی وسالها گریان کنی خداوندی
کار خداوندان کنی وعتاب وجنگ همه با دوستان کنی. پیر طریقت
که درادم چه گوی در دنیا تا ما ستر بوذ یا در بهشت گفت در دنیا تا منزو بوذ از بهر انکه
در بهشت در نهمت خوذ بوذ ودر دنیا در تهمت عشق انکه گفت نکو تا ظن نبرون
که از هوای ادم بود که او را از بهشت بیرون کردند بل که تقاضی عشق بد در سینه
ادم امد که ای ادم جمال معنی کشف کردند و تو نعمت دار السلام بماندی ادم حالی
دید بی نهایت که جمال بهشت بهشت در جنب ان ناچیز بود همت بزرگ وی دامن
وی بگرفت که اگر عشق خواهی باختن بود که باید باخت فرمان امد که ای ادم
اکنون که قدم در کوی عشق نهادی از بهشت بیرون شو که آن سرای سلامت است
وعاشقان را با سلامت چه کار : عشقت بدرون امد و دردو زد :
در بار نکردم اتش اندر در زد : ادم نه بخوذ شد بلک او را بردند نه خوذ خواست
بل که او را خواستند فرمان امد فرمان امد که بخدیدن معروف را گفتند باید تا نام ذو
وی شود

ذوالنون مصری رحمة الله [illegible]
بر سجود نهاده که بر نداشت گفتم ای مسکین [illegible]
چیست گفت ای ذوالنون اگر من از بندگی معزولم از خداوندی معزول نیست
شور بلند شد ای نگار دمی ت وتو : بر شد ز حدیث ما شهر من وتو
چون تهمت وصل کرده آمد باذل : بهجر امد و گفت و گو بهر من وتو : سهل عبد الله
تستری گفت روزی بر ابلیس رسیدم گفتم اعوذ بالله گفت یا سهل ان کنت تعوذ
بالله منی فانی اعوذ بالله من الله اگر تو گوی فریاد از دست شیطان من بگویم فریاد
از دست رحمان گفتم چرا سجده نکردی ادم را گفت یا سهل بگذار مرا ازین مخاف
بیهوده اگر حضرت را می باشد بگو کی این سجاده را ای خوای بهانه بروی چه تهی یا سهل
همین ساعت بر سر خاک ادم بودیم در هزاران بار اگر سجود کردم وخاک تربت
وی بر دیده نهادم بعاقبت این ندا شنیدم لا تتعب فلسنا نریدک بیت
بیش تو دمی جناب پناه افتاده است : گر زوی مه طاعتی کنار افتاد ز دست
این نقره ذات روی چون ماه افتاده است : خود دل گلیم ما سیاه افتاد دست
سهل گفت انگه نبشته بمن داد که این بر خوان ومن بخواندن ان مشغول شدم از من
غایب گشت در ان نبشته این بوذ ان کنت اخطأت فما اخطأ القدر ان شئت یا سهل
فلتمنی او قدر بو یزید بسطامی گفت که از الله درخواستم تا ابلیس بمن نماید ویرا در
حرم یافتم او را در سخن اوردم سخنی زیرکانه بگفت گفتم ای مسکین با این زیرکی چرا
امر حق دست بداشتی گفت یا با یزید مرا ابتلا بوذ نه امر ارادت اگر امر ارادت بودی
هرگز دست بنداشتمی گفتم مخالفت حق است که تو را باین روز اورد گفت نه یا با یزید
المخالفة تكون من الضد على الضد وليس له ضد والموافقة من المثل للمثل وليس له مثل
النور

بیش ده هزار عالم بفر و بال فرو ...
شی علی لوجودان طمع می دا...
بهشت با زینت اسمان با رفعت ... افتاده و ...
آمد که جون کفوی بدید نیامد محبت او معرفت دل ما خود خاک افکنده پرداختیم و نام
ذووی حکیم که والزمهم کلمة التقوی وکانوا احق بها واهلها مثال این بادشاهی
است که دختری دارد و در مملکت خویش کفوی می نیابد بادشاه غلامی را از آن
خود برکشد و او را مملکت عز و جاه سازد و بر لشکری امیر سالاری کند انگه
دختر خود را بوی دهد تا هم کرم وی در آن ثابت شود و هم شایسته وصلت
کرده شد مثال آدم خاکی همین است هم در اول او را نشانه تیر خود ساخت
بل تیر بنام من ز ترکش برکشند :: وانگه بکمان عشق سخت اندر کشند
گر هیچ نشانه خواهی اندر دل و جان :: از تو زدنی سخت و از من ای خوش
تا آخر پس چون تیر بنشانه رسید خبر داد مصطفی علیه در عالم حکم که خلق الله
ادم علی صورته خبر درست است که حق تعالی قبضه خاک بر داشت و آدم
را از آن بنگاشت پس از کساخی و نزدیکی بجایی رسید که وبر از بهشت
سفر فرمود گفت خداوندا مسافران بی زاد نباشند زاد ما درین راه چه
خواهی داد حق تعالی سخنان خویش او را بشنوانید و کلماتی چند او را تلقین
کرد گفت ای ادم یاد تو ما را در آن غریبستان زاد ست و از پس آن روز معاد
ترا دیدار ما میعاد ست که فتلقی ادم من ربه کلمات فتاب علیه انگه
سر بسته گفت و تفصیل بیرون ننهاد تا اسرار دوستی بیرون نیفتند و قصه دوستی
بیت
فقلت لها نغی فقالت ناق :: لم یقل و تقف سنرا علی الرقیب
ولم یقل لم اقف مراعاة لقلب الحبیب اهل اشارت گفته اند که هر چند که
زبان

...ش کی دوستان بوقت وداع
...دان تقاص بوما عندک خبرکن
ما را ... تو عینیا خبری ای ادم تا تو را عهد فراموش نکنی و دیگر سر ما نگوی
زبان حال جواب می دهد :: دلم کو با تو هم راه است و هم بر
چگونه مهر بندد جای دیگر :: دلی کو را تو هم جانی و هم هوش
از آن دل چون شود یادت فراموش لا النوبة الثانیة یا بنی اسرائیل
الی قوله ولا هم ینصرون قوله تعالی یا بنی اسرائیل ابتدا قصه بنی اسرائیل
و سخن با ایشان پس از مصحف است در روزگار مقام مصطفی صلعم بمدینه
اول نعمتها خود و نواختنها خود بر ایشان یاد کرد انگه کلها ایشان در نبوت
و در همه مصحف الزام کرد با بنی اسرائیل مردان و زنان را بگوید همچنان که
در با بنی ادم ذکر مردان و دختران در تحت او لختراند عرب بسیار گویند
اخو لنی مراد مرد و زن خواهند و اسرائیل نام یعقوب بن اسحق بن ابرهیم است
صلوات الله علیهم اجمعین و پنج کس را از پیغمبران در قرآن هر یک را دو
نام است محمد و احمد الیاس و الیاسین یونس و ذو النون و عیسی و مسیح
یعقوب و اسرائیل و در قرآن شش جای ایشان را یا بنی ندا باز می خوانند و اصل
ایشان دوازده پسران یعقوب اند و حق تعالی ایشان را در قرآن اسباط خواند
و نبوت در بنی اسرائیل در یک سبط بود و مملکت در یک سبط نبوت در فرزندان یوسف
بود و ملک در فرزندان یهودا و وهب بن منبه بگوید پنج تن از بنی اسرائیل
در زیر یک پوست انار می نشستند و خوشه انگور که بر چوب اکلنه بود نه بیست
و اند کس بر می گرفتند و اسرائیل نام عبری است و هر نام عبری که بدین لفظ
اید جون جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و شمخائیل صاحب بر آنها نام ... ست و خزقیل نام

نام پیغمبری است از پیغ [illegible]
اسرائیل بنده وایل نام خد [illegible]
یاد ایشان آورد اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم [illegible]
بنی اسرائیل رای گوید ایشان که در عهد رسول صلعم بودند اسرائیل توریت
و مقام ایشان بمدینه بود حق تعالی از نعمتها و نیکوییها که با پدران
ایشان کرده در یاد ایشان می دهد میگوید یاد آورید و فراموش مکنید
انچ با پدران شما کردم هم از ایشان پیغمبران فرستادم با ایشان و ایشان را
کتاب دادم و از بهر ایشان دریا شکافتم و ایشان را از دشمن برهانیدم و چون بها
روان ایشان را از سنگ برانیدم و در تیه از ابر بر سر ایشان سایه افکندم و من وسلوی
می رنج ایشان را روزی کردم و در شب تاریک ایشان را بجای شمع عمود نور فرستادم
این همه نعمت و شرف ایشان را کردم و شرف پدران شرف فرزندان باشد
اکنون بشکران چرا پیغمبر مرا مصطفی صلعم براستی ندارید و او را طاعت
داری نکنی سران که در آن عهد با من کرده اید و پیمان و لشما بسته ام و ذلک
قوله واذ اخذ الله میثاق الذین اوتوا الکتاب المرتبة اوفوا بعهدی اوف بعهدکم
یقال وفیت بالعهد فانا اوفی و اوفیت بالعهد فانا موف و الاختیار اوفیت
وبه نزل القران فی مواضع کثیرة یعنی باز آیید بپیمان من تا من باز پیمان
شما در آیم گفتم بو نکم کفلین من رحمته شما را دو بهره تمام از مزد بوری رحمت
خویش یک مزد بر بندبر نفس کتاب اول و دیگر مزد بندبر نفس کتاب آخر پس
هرکه بوفا عهد باز آمد وی را دو مزد داده اند چنانک گفت اولیک یوتون
اجرهم مرتین و هرکه پیمان شکست و کافر شد دو بار بروی خشم خدای و قدآمد
چنانک گفت فبا و بغضب علی غضب انگه ایشان را بر نقض عهد تهدید کرد گفت
وایای.

را نیست که در توریت است
فرو فرستادم محمد صلعم از
[illegible] که بیان نعت مصطفی و نبوت
نبوت وی در توریت و انجیل همچنانست پس اگر قرآن را تکذیب کنید کتاب خود را
تکذیب کرده باشید و لا تکونوا اول کافر به یعنی محمد و بالقرآن یعنی اول
کس مباشید که تکذیب کند و بگرود که انگه پیش رو باشید در ضلالت و گناه
پس روان بر شما نهند قال الله تعالی و لیحملن اثقالهم و اثقالا مع اثقالهم قال
صلعم من سن سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها و روا باشد که اول
کافر به این ها کنایت از توریت باشد پس معنی آن بود که چون شما ذکر و نعت
محمد علیه که در توریت است بپوشید و بدان کافر شوید بجمله توریت
کافر گشتند همچون کسی که در توریت بپس آیت از قرآن کافر شد بهمه کافر
شد یقال هم بنو قریظه و النضیر کانوا اول کافر به ثم کفر به اهل خیبر
و فدک و تتابعت علی ذلک الیهود من کل ارض و لا تشتروا بایاتی ثمنا قلیلا
این را سه معنی گفته اند یکی انک بایات دین خواسته و بثمن قلیل دنیا خواهد
میگوید دنیا را بدین مخرید فان الاخرة خیر لمن اتقی و خدای تعالی جایها ذم
کرده است انانی را که دنیا بر دین اختیار کردند فقال الله تعالی ذلک بانهم
استحبوا الحیوة الدنیا علی الاخرة و معنی دیگر آنست که کعب اشراف و اصحاب
او که علما جهودان بودند نعت مصطفی صلعم در توریت خوانده بودند
اند پنهان می داشتند از عامه ایشان که از مهتران خویش که چنگ می کردند
با رسول و رشوتها می ستدند و می ترسیدند که اگر بیان نعت محمد کنند آن

دشوتما ازیشان نایت شوذ ب[illegible]
آنست که ابو العالیه گفت گـ[illegible]
رادین حق در آموزید مرد محو گهبید و در توریت است که [illegible]
مجانا کما عُلّمتَ مجانا وقال تعالی لنبیّه قل لا اسئلکم علیه اجرا و آیاتی
فاتقون گلوئید از من بیاموختید نه از دیگر چون از من بیاموختید بهر چه علمونا
از شما بیاموزید مصطفی صلعم گفت من خاف الله خوف الله منه کل شی ومن لم
یخف الله خوفه من کل شی اصل تقوی بوجه کار بستن و سه نهان. برسه قسم اند
معینه وگهینه وبیانه اگهینه آنست که توحید خوذ بشرک و اخلاص خوذ بنفاق
وتعبد بریا بیالایید وبیانه آنست که خدمت بریا کهن وقوف بشبهت و حال بتضیع
بیالاید معینه آنست که نعمت بشکایت بیالاید و جرم خوذ بحجت بیالاید و از دیدار
منت بیاساید جای این ستنبان در بهشت باقی است ونعیم جاویدانی وذلک
فی قوله تلک الجنة التی نورث من عبادنا من کان تقیا قوله ولا تلبسوا
الحق بالباطل گفته اند حق اینجا تصدیق توریت است و تکذیب قران میگوید
تصدیق توریت بتکذیب قران تباه مکنید وگفته اند این خطاب منافقانست
که بظاهر کلمه شهادت میگفتند وان حق بوذ و در دل کفر می داشتند
که باطل بوذ رب العالمین ایشانرا گفت این شهادت ظاهر بکفر باطن میامیزید
وگفته اند این خطاب با جهوذانست که گفتند این محمد بفرستاده حقست ۲۵
و راست گوی اما او را بقوی دیگر فرستاده اند نه بما و بر ما نیست که بروی ایمان آوریم
الله تعالی گفت اول سخن شما حقست و آخر باطل ان حق باین باطل میامیزید
که او را بهمه خلق فرستاذه اند بهر رنگی که گفتند و لهذا قال رسول الله صلعم بعثت
الی

[illegible] ی توریت است و باطل انجیل
[illegible] ه گفت حق دین اسلامست
[illegible] حق باید حق جهوذان و ابین
ترسایان بیامیزید وگفته اند که حق صدق است و باطل دروغ یعنی که صدق
با دروغ بیامیزید مصطفی صلعم گفت علیکم بالصدق فانه یهدی الی البر
وهما فی الجنة وایاکم والکذب فانه یهدی الی الفجور وهما فی النار وتکتموا
الحق ای لا تکتموا الحق راست گفتن وگواهی دادن واقرار بیعت مصطفی
وصدق قران وپیغام پنهان مکنید وانتم تعلمون و خوذ میدانید و بدانکه ذکر
حق در قران فراوانست و معانی ان حمل بر یازده وجه گفته اند یکی ازان معانی
الله است جل جلاله وذلک قوله تعالی ولو اتبع الحق اهواءهم وفی قوله وتواصوا بالحق
ای بالله و دوم حق بمعنی قرانست چنانک الله گفت حتی جاءهم الحق ورسول مبین
وقال الله تعالی فلما جاءهم الحق قالوا هذا سحر وقال تعالی بل کذبوا بالحق سیوم
حق است بمعنی اسلام چنانک وقل جاء الحق وزهق الباطل چهارم حق است
بمعنی عدل چنانک افتح بیننا وبین قومنا بالحق ای بالعدل قوله یومئذ یوفیهم الله
دینهم الحق یعنی حسابهم العدل ویعلمون ان الله هو الحق المبین ای العدل پنجم
حق است بمعنی توحید چنانک بل جاء بالحق وصدق المرسلین وجای
دیگر ام یقولون به جنة بل جاءهم بالحق ششم حق است بمعنی صدق چنانک
وعد الله حقا ای صدقا فی المرجع الیه ویستنبئونک احق هو یعنی اصدق هو هفتم حقست
که در سورة الانعام گفت قوله الحق یعنی الصدق وله الملک هشتم حق است
بمعنی باطل چنانک در سورة الحج گفت ذلک بان الله هو الحق یعنی هو الحق وغیره من
الباطل

باطل همانست که درسورة [illegible]
حق است یعنی ملا چنانکه [illegible]
نهم حق است یعنی اولی چنانکه [illegible] احق بالملک منه [illegible]
یعنی حظ چنانکه گفت و فی اموالهم حق معلوم ای حظ مفروض باز دهم حق
است یعنی نبوت محمد مصطفی علیه وذلک فی قوله ولا تلبسوا الحق بالباطل
وتکتموا الحق وانتم تعلمون واقیموا الصلوة نماز بپای دارید که شعار
مسلمانانست وحذیفه الیمان گفت هر که که رسول خدای کاری سخت پیش
امدی در نماز ایستادی اندکار بروی گشاده شدی وابو هریرة را دید
که از درد شکم بنالید وبروی در افتاده گفت یا ابا هریرة قم فصل فان فی
الصلوة شفاء وقال علیه خیار عباد الله الذین یراعون الشمس والقمر والنجوم
لذکر الله واتوا الزکوة وزکوة بدهید نماز بپوست ودر قران هرجای که ذکر
نماز کرد ذکر زکوة در ان بپوست چنانکه در نماز تقصیر روا نیست در زکوة
هم نیست ابو بکر در عهد خلافت گفت والله لا افرق بین ما جمعه الله
عزوجل ای خدای دو هم بپوست من از هم نبرم یعنی نماز وزکوة اندر
نماز عبادت حق است واندر زکوة خلق با خلق ومعنی زکوة افزودنست
وزکوة را بدان نام کردند که سبب افزودن مال است هر مالی که زکوة بیرون
کنند بیفزاید وشرح ان فیما بعد گفته شود ان شاء الله تعالی وارکعوا
مع الراکعین بعضی از نماز یاد کرد و همه نماز خواست چنانکه گفت وقوموا لله
قانتین فرمود وبان علی نماز خواست وتقلبک فی الساجدین سجود یاد کرد
مقصود همه نماز است وارکعوا مع الراکعین ای کونوا فی امة محمد ومنهم وقیل

[illegible] من المنفرد فان الشیطان
[illegible] گویند مردم بر است
[illegible] بوفاء عهد ی فرمائی
وخود عهد بشکنی با قراری فرمائی وخود انکار میکنید بگو ایشان را که
ی فرمای وخود بنمان ببکنید بنماز کردن وزکوة دادن ی فرمای وخود نمی
کنید روی عن النبی علیه انه قال مررت لیلة اسری علی قوم تقرض شفاههم
بمقاریض من نار فقلت من هولاء قال اخو ... مردی بپیش ابن عباس شد گفت خواهم
که امر معروف ونهی منکر کنم گفت ابن عباس اگر نترسی که ترا فضیحت
اید بسه ایت اذ قرات ابن عباس اتامرون الناس بالبر وتنسون انفسکم ودیگر
لم تقولون ما لا تفعلون الایة وسه دیگر ما ارید ان اخالفکم الی ما انهیکم
عنه وقیل فی معنی الایة اتبصرون من الخلق شبالا الذر وتنسون الحب وتسامحون
لانفسکم امثال الدسار والجبال وقال علیه یبصر احدکم القذاة فی عین اخیه و
ینسی الجذع فی عینه وانتم تتلون الکتاب افلا تعقلون معنی انست که شما دیگران — الجزع
ی فرمایی که دین محمد بگیرند وبدو بگروید وبوی ایمان ارید وخود نمی کنید افلا
تعقلون در نمی یابید زشتی این کار وناهمواری که میکنید وذلک ان الیهود
کانت تقول لاقربایهم من المسلمین اثبتوا علی ما انتم علیه وهم لا یومنون فانزل
الله هذه الایة توبیخا لهم واستعینوا بالصبر والصلوة مجاهد گفت این
صبر یعنی صوم است وخطاب با جهودان است وایشان در بند ریاست
بودند نرسیدند که اگر بیان نعت مصطفی کنند ریاست ومعیشت که ایشان را
از سفله ایشان فایده می بود فایت شود حق تعالی ایشان را بروزه ونماز فرمود
روزه بدان فرمود تا شره ببرد ونماز بدان فرمود تا کبر ببرد وخشوع ارد

هرچند که نماز و روزه از فر...
و جماعتی از ایمه دین انسن...
سست بجای خویش گفته شو...
است میگوید شما که مسلمانانید بهشت جاویدانه و رضا، حق طلب میکنید
استعینوا علی ذلک بالصبر علی الطاعة والصبر عن المعصیة. بر ادای طاعت
شکیبا باشید و بر باز ایستادن از معصیت شکیبا باشید خطاب شرع امر است
بطاعت و نهی است از معصیت طاعت مخالف هوای نفس است معصیت موافق هوای
نفس پس در هر دو صبوری باید هم بر طاعت که خلاف نفس است و هم بر باز
ایستادن از معصیت که مراد نفس است پس حق تعالی مسلمانان را علی العموم
امر بصبر و نماز فرموده قوله وانها لکبیرة شکیبایی و نماز کردن باری گران است
و شغلی بزرگ الا علی الخاشعین مگر بر فروشکستگان و تن فرا دادگان وانها لکبیرة
این ها کنایت نماز است خصّها بالذکر لانها الاغلب والافضل والاعم میگوید این
نماز شغلی بزرگ است و کاری گران الا علی الخاشعین ای الخائفین المومنین
حقا خشوع بیمی است با هشیاری و استکانت خاطر را از حرمت پر کند
و اخلاق را تهذیب کند و اطراف را ادب کند و مصطفی را نیز بخصوص فرموده
است که واصبر علی ما یقولون وسبح بحمد ربک و خشوع هم در معاملت است
و هم در سر و در معاملت ایثار و تحمل است و در سر تعظیم و شرم الذین یظنون
ظن را دو معنی است هم یقین و هم شک و در قرآن جایها ظن است
بمعنی یقین و ذلک قوله انی ظننت انی ملاق حسابیه وظن داود انما فتناه
وانّا ظننّا ان یقینا و ظن بمعنی شک است که گفت ان نظن الا ظنا معنی این است
که نماز باری گران است بر آنکس که یقین است بدین باز دهد ایمان ندارد و در رسیدن
گذارد

...ثواب و عقاب ایمان دادند
... که ده ذقیامت از انشان خوانده
نخدا رسد و لن ببگانه و انده هم خدای رسنده هر دو حدیث صحیح است
اما بیگانه را مصطفی علیه گفت بروایت ابو هریرة و ابو سعید یوتی بالرجل یوم القیمة
فیقول الله الم اجعل لک سمعا و بصرا و ولدا و سخرت لک الانعام والخیل والابل و اذرک ترأس
وتربع فلا تقول بلی یا رب قال هل ظننت انک ملاقی فیقول لا فیقول الیوم
انساک کما نسیتنی ابن خطاب هیبت است که الله با شقی گفت بصفت هیبت
سخن گوید و شقی کلام حق بهیبت شنود و حق را بصفت غضب بیند و بیل دنبلة
حق بصفت غضب سخت تر از هزار ساله عقوبت باشد جو زخ نعوذ بالله من سخطه
و غضبه اما بنده مومن الله را بصفت رضا بیند و سخن الله بلطف و رحمت شنود
ابن عمر گفت سمعت رسول الله صلعم یقول یدنوا المومن من ربه عز و جل حتی یضع
کنفه علیه فیقرره بذنوبه فیقول له اتعرف کذا و کذا فیقول یا رب نعم
فیعرفه ذنوبه فیقول انی سترتها علیک فی الدنیا و انا اغفرها لک الیوم یا ای
اسرائیل شرح ابن این دفت واتقوا یوما این همان است که گفت ولاخشوا یوما
لا یجزی والد عن ولده میگوید بترسید از عذاب روزی که پدر پسر را بسنده
بود و هیچ جیز بکار نیاید و نه پسر پدر را کما قال یوم لا ینفع مال و لا
بنون یوم لا یغنی مولی عن مولی شیا و این حال از دو بیرون نیست یا از آن باشد
که هر کس بکار خویش درمانده بود و از فرح و هول قیامت بکس نپردازد چنانک
گفت لکل امرئ یومیذ شان یغنیه یا آنک خویش و پیوند از یکدیگر بریده شوند
چنانک بیکدیگر و اندانند و ذلک فی قوله تعالی فلا انساب بینهم یومیذ و قال تعالی

تدخل كل امرضعة عما [illegible]
يوم القيمة فقال اما في ثلث [illegible] الصراط و [illegible]
عليه يوما وهي عنده تبعثون يوم القيمة عراة حفاة غرلا فقالت واسوأتاه
للنساء من الرجال فقال عليه يا عايشه ان عن ذلك لشغلا ولا يقبل منها شفاعة
جهودان مي گفتند پدران ما پيغمبران بوده اند ايشان از بهر ما شفاعت
كنند حق تعالى ايشانرا نوميد كرد وگفت ولا يقبل منها شفاعة تقبل بتا
قرات مكي وبصري است مي گويد هيچ تن را شفاعت شفيع نبود بر ندهد يعني
هيچ كس را از بهر كافران شفاعت نكند تا نبد بود و گفته اند و لا
يقبل منها شفاعة معني انست كه هيچ شفاعت نبايد بود مگر شفاعتي
كه بدستوري حق تعالى بود من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه و مصطفى را عليه اورا
مقام شفاعت داده اند و اورا دستوري داده اند قال عليه ليس من نبي
الا وقد اعطي دعوة واني اختبات دعوتي شفاعة لامتي ولا يوخذ منها
عدل اي فدية ومنه قوله تعالى وان تعدل كل عدل اي وان تفد كل فدية فدا
وسيل عن رسول الله صلعم عن الصرف والعدل فقال الصرف التوبة والعدل الفدية
معني انست كه هيچ تن را باز نخرد شد كي ازان بدلي ستانند بافدا
پذير بود ولا هم ينصرون وايشانرا بر خداي ياري ندهند چنانك ايشانرا
شفيع نيست در روز قيامت ايشانرا ياري دهنده نيست النوبة الثالثة
قوله يا بني اسرائيل اشارت است بلطف و كرم حق تا بندگان منت
مي نهد بر ايشان كه منم خداوند كريم و سپاس دارنده و بر بندگان بخشاينده
اينست كه بني اسرائيل را گفت اذكروا نعمتي اي بني اسرائيل شكر نعمت
بگزاريد

ستخي زيادت كرديد
[illegible] اسرائيل اسف وبيان اين
است ايشان را گفت اذكروا نعمتي واين امت را گفت اذكروني ايشانرا
گفت نعمت فراموش مكنيد واين امت را مرا فراموش مكنيد ايشانرا نعمت
داد واين امت را صحبت ايشانرا بشهود نعمت خود باز داشت وايشانرا
شرط صحبت با خود بداشت بهر طريقت گفته اند كاران دارد كي با
تو كاري دارد باران دارد كي چون تو ياري دارد او كي در جهان ترا
دارد هرگز كي ترا بگذارد عجب است كي او كي ترا دارد از همه زاري تر
مي گذارد او كي نيافت بر شرف نايافت مي زارد او كي يافت باري چرا مي گدازد
اوفوا بعهدي اوف بعهدكم نظير اين در قرآن فراوانست ادعوني
استجب لكم اذكروني اذكركم بنده من در دي بر گشاي تا در بشارت بر
گشايم در انابت بر گشاي تا در اشارت بر گشايم وانا بوا الى الله در انفاق بر
گشاي تا در خلف بر گشايم وما انفقتم من نفقة فهو يخلفه در مجاهدت بر
گشاي تا در هدايت بر گشايم الذين جاهدوا فينا در استغفار بر گشاي
تا در مغفرت بر گشايم ثم يستغفر الله يجد الله غفورا رحيما در شكر بر
گشاي تا در زيادت بر گشايم لئن شكرتم لازيدنكم بنده من بعهد من باز اي
تا بعهد تو باز ايم اوفوا بعهدي اوف بعهدكم گفته اند خدا را با بنده
عهدهاء فراوانست و در هر عهدي كه بنده را در ان وفايي هست
حق تعالى در مقابله ان وفاي است اول انستكه بنده اظهار كلمه شهادت
كند از روي العزه در مقابله ان حقن دم ماكند و اموال و ذلك قوله عليه من قال لا اله
الا الله فقد عصم مني ماله ودمه واخر انست كه بنده ظاهر خويش پاك دارد و خاطر

وخاطر خویش را [illegible]
که اعددت لعباد [illegible]
فراوانست ان عهدها که الله را با بندگانست از بنده کردار وکفتار
واز الله ثواب نهاد قال بعضهم اوفوا بعهدی بحضور الباب اوف بعهدکم
بجزیل الثواب اوفوا بعهدی بحفظ اسراری اوف بعهدکم بجمیل مبارّتی
اوفوا بعهدی بجدّ المجاهدة اوف بعهدکم بدوام المشاهدة
اوفوا بعهدی بصدق المحبة اوف بعهدکم بکمال القربة
وایای فارهبون همانست که کفت وایای فاتقون رهبت وتقوی دو
مقام است از مقام ترسندکان وترسندکان راه دین بر شش قسم اند
تایبان اند وعابدان اند وزاهدان اند وعالمان اند وعارفان اند وصدیقان
اند تایبان را خوف است چنانک کفت یخافون یوما تتقلب فیه القلوب
والابصار وعابدانرا وجل الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم وزاهدانرا
رهبت یدعوننا رغبا ورهبا وعلما را خشیت انما یخشی الله من عباده
العلما عارفانرا اشفاق ان الذینهم من خشیة ربهم مشفقون وصدیقانرا
هیبت ویحذرکم الله نفسه اما خوف ترس تایبانست وبنده با ان
حصار ایمان وتریاق وصلاح سوخت هرکرا این ترس نیست اورا ایمان
نیست که ایمنی را دوی نیستی ومعوکرا[?] رهبت بنده را ترس اورا
ایمانست و وجل ترس زنده دلان است که ایشانرا از غفلت رسانی
وبیدار[?] خلاص برایشان کشاده کرده اند ولیکن ترا کرده جنانک از خوف
[?]ه است رهبت از وجل به این رهبت عیش مرد ببرد واورا از خلق
ببرد واز جهان جدا کند این چنین ترسند . به نفس خود غرامت
بیند

[illegible] اشفاق بدید اید
[illegible] فراسفت بند ته
[illegible] نشنود بیاد امد این
ترسنده را کهی بسوزند وکهی بنوازند نه از سوختن اه کند ونه از کشتن بنالد از
بس اشفاق هیبت است بیم صد یقانست که از عیان خیزد ودیکر بیمها از
خبر جیزی در دل نابد جون بوق نه تن ازو تابد نه جان وبیشترین در
وقت وجد وسماع افتد جنانک کلیم را افتاد وخر موسی صعقا تانکوئی
که این هیبت از تهدید پدید افتد که از اطلاع جبار افتد بیک ذره اکر کشف
شود جهان جهان نه دل برهد نه جان نه کفر ونه ایمان هذا ما اشار الیه
بقوله صلعم حجابه النور لو کشفها لاحرقت سبحات وجهه کل شی ادرکه
بصره ولا تلبسوا الحق بالباطل کفتا حق وباطل بر هم میامیزید راست ودروغ
بسنک وناسنک ، درهم نکنی نکوییم باطل شناس بباید شناخت تا از ان
ببرهیزی وحق بباید شناخت تا بروی ان باشی جنانک خواجه کفت ارنا الحق
حقا الی اخره ارباب حقایق کفته اند حظ نفس وغذا دل درهم میامیزید
خداوند دل تحق حق مبسوط است وبناء نفس نحظ نفس مربوطست
یک دیکر کی رسند دنیا خسیس است وعقبی نفیس با یکدیکر جون سازند
دوستی خالق سعادت ازلی وابدی است ودوستی مخلوق وبال ابدی
دو یک دل جنت بهم ایند وما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه خویشتن پرستی
وخدا پرستی ضد اند در یک نهاد جکونه جمع شوند ::
مهر حق ومهر یار نترسند :: این خواه ازان که این وان نرسند
واستعینوا بالصبر والصلوة فرمان اند که ای سیده امت خویش را

بگوی که درکار سا...
صابر مردان نبا...
جامه مردان بپوش ...
الله علیه زان پس که قدم درین میدان نهاد یک ساعت او را بی غم و اندوه
نداشتند اگر یک ساعت مرتع نشستی خطاب آمدی که بنده ای بنده واد
بنشین یک بار انگشتری در انگشت بکرد آمد تازیانه عتاب فرو گذاشت
که افحسبتم انما خلقناکم عبثا یکبار قدم به گستاخی بزمین نهاد گفتند او را
ولا تمش مرحا چون کار بغایت رسید واز همه گوشه ای بلا روی بوی نهاد
نفسی بر آورد گفت ما اوذی نبی قط مثل ما اوذیت خطاب آمد از حضرت عزت
که ای مهتر کسی کی شاهد دل و جان او ما باشیم از باد بلا بنالد هرچه
در خزاین غیب است زهر اندوه بود همه را یک قدح کرده ایم و بر
وی نهاده ایم واز آنجا کی سرست بوده بود داشتند که ای مهتر این زهرها
را بر مشاهده جمال ما نوش کن واصبر لحکم ربک فانک باعیننا ولسان
الحال یقول ولو بید الحبیب سقیت سما * لکان السم من ید یطیب
از دست اداش بود باد از گل مفرش بود
هرچه از تو آید خوش بود قوله تعالی وانها لکبیرة الا علی
الخاشعین خشوع از شرط نماز ست وبنده دانستن نیاز ست و عاشقان
اندر نماز ستودگان حق اند وگزیدگان خلق قال الله تعالی قد افلح
المومنون الایة خشوع اندر نماز هم از روی ظاهرست وهم از روی باطن
ظاهر آنست که جوارح خویش بشرط ادب داری و براست و چپ ننگری
اندر حال قیام چشم موضع سجود داری و در حال رکوع بپشت پای
ودرحال

... خشوع باطن تو
...وی چنانک در خبرست
قال علیه ... وفی جوفه ازیز کازیز المرجل من البکاء وقال علیه باز نگرستن در
نماز ابلیس را نصیب دادن روزی مردی بوک شت که اندر نماز بود و بدست
با موی بازی می کرد رسول علیه گفت لو تواضع قلبه لخشعت جوارحه اگر این
مرد را در دل ترسکار بودی دست و پای وی بشرط خشوع استوار بودی
و حکایت مرتضی علی و پیکان در کعب نشستن تا آخر واین سخن عجب
نیست حکایت زنان مصر و دست بریدن در مشاهده یوسف پس
تحقیق مشاهده دل و جان مرتضی علی مر جلال و جمال را بیش از مشاهده
زنان بیگانه بود مر یوسف را اگر علی چنان کرد که گوشت و پوست
ببرند و خبر ندارد عجب نباشد النوبة الثالثة واذ انجیناکم الی
قوله لعلکم تشکرون اذ ابتداء سخن را و در گرفتن قصه را گفت و در قرآن
فراوانست از این اذ و بقول بعضی علما اذ را حکمی نیست می گوید شما را رسانیدیم
و پدران ایشان رسانیده بود و سپاس بر فرزندان نهاد که حصول فرزندان
بنا پدران بود آل فرعون گفت و فرعون در آن داخل یعنی شما را از فرعون
و کسان وی برهانیدم و کسان وی قبطیان بودند که فرعون رای کار ساختند
و بنی اسرائیل را سخره گرفتند و فرعون و اتباع ایشان بنی اسرائیل را
می رنجانیدند و فرعون نامیست ملوک عمالقه را چنانک ملوک روم را قیصر
گویند و ملوک فارس را کسری و پیش این ملک مصر را از عمالقه فرعون گفتند
و نام فرعون موسی ولید بن مصعب بن ریان بن ثروان بود و کنیت وی

بندم

[illegible]
ابو العباس [illegible]
وی ابو مالک بسو[illegible]
عذاب بد می رسانیدند [illegible] و کار فرمودن و [illegible]

ابن اسحق گفت هر فرقتی را از ایشان کاری بدید کرد قومی را بعمارت
حراثت و زراعت و قومی چون بردگان در خدمت خود بداشت و قومی
را که صنعتی ندانست جزیت بروی نهاد و گفته اند فیسومونکم سوء العذاب
اینست که گفت یذبحون ابناکم بود هزار کودکان ایشان بکشتند و سبب
آن بود که فرعون بخواب دید که آتشی از جهت بیت المقدس در مصر
افتادی و جمله قبطیان و خانهاء ایشان را بسوختی و بنی اسرائیل را
نسوختی فرعون کاهنان را بخواند و قصه بگفت ایشان گفتند در
بنی اسرائیل غلامی پدید آید که زوال ملک تو بدست او باشد پس فرعون
بفرمود تا پسران ایشان را می کشتند یکی از جمله علما گفت فرعون سخت
نادان و احمق بود که بفرمود از کشتن کودکان از بهر آنکه کاهنان
گفته بودند یا راست بود یا دروغ اگر راست بود در کشتن ایشان
چه فایده و اگر دروغ بود قتل چرا کرد که ملک وی ناچار در زوال بود
یذبحون ابناکم کودکان را می کشتند و پیران می رفتند چند سال
بر آمد بنی اسرائیل کم آمدند قبطیان با خود گفتند اگر ایشان هم چنین
می کشیم هیچ نماند و خدمت کاری فرعون جمله بما باز افتد اتفاق
کردند که یک سال کشتیم و یک سال نه اتفاق در آن سال که نکشتند
هرون پدید آمد و دیگر سال که می کشتند موسی و رب العزه او را
از ه تن

[illegible] شود ان شاء الله
[illegible] و کار ساخت بد ایشان فرمودند چند سال در بلیت
بودند رب العزه گوید و فی ذلکم بلاء من ربکم عظیم از من منت
بر شماست که شما را از این فتنها برهانیدم و اذ فرقنا بکم البحر ابن سنی
دیگر است و نعمتی دیگر که الله تعالی در باره ایشان کرد ابن عباس
گفت رضی الله عنه اوحی الله تعالی ان اسر بعبادی لیلا انکم متبعون الله تعالی
بموسی وحی فرستاد که این بندگان مرا از مصر بیرون بر که دشمن بر پی
شماست موسی فرمود تا در خانها چراغ بر افروختند همه شب تا قبطیان
را گمان افتد که ایشان در خانها ساکن نشسته اند موسی بفرمان خداوند
از مصر بیرون شد و با وی ششصد هزار و بیست هزار مرد جنگی بودند
که سن ایشان کم شصت و بیش از بیست بود چون بیرون آمدند راه بردند
متحیر بماندند تا ایشان را بتابوت یوسف نشان دادند در جوف نیل و صندوق
که یوسف در آن نهاده بودند بیرون بیاوردند با خود بشام بردند
چنانک یوسف از برادران در خواسته بود و لیکن نشان بیرون دلیل
چنانک در خبر است تا این نکردند راه بر ایشان گشاده نشد پس فرعون
بدانست که ایشان اند که از مصر بیرون شدند ندا فرمود که تا چون
خروس بانگ کند جمله قبطیان ساخته باشند تا از پی ایشان بروند
رب العزه تقدیر چنان کرد که آن شب هیچ خروس بانگ نکرد تا بوقت
اسفار پس فرعون و قبطیان بیرون آمدند لشکری انبوه و جمعی عظیم

گفته اند [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
سام گون سام رنگ بودند و [illegible]
نزدیک شدند پس لشکر موسی چون بکنار دریا رسیدند در پیش دریا
دیدند و از پس دشمن فریاد بر آوردند که یا موسی اوذینا من قبل ان تاتینا
ومن بعد ما جئتنا هذا البحر امامنا والعدو خلفنا فما الحیله یا موسی
پیش از آمدن تو ما بدست ایشان رنجور بودیم و شکسته و کوفته و پس
از آمدن تو همچنان خود این رنج و عذاب ما روزی بس بیا باید اینک دریا
در پیش و دشمن از پس موسی گفت عسی ربکم ان یهلک عدوکم ویستخلفکم
فی الارض چه دانید باشد که خداوند شما دشمن شما هلاک کند و شما
را بجای ایشان بنشاند چون دشمن نزدیک تر در رسیدند و ایشان
همچنان متحیر ماندند گفتند یا موسی انا لمدرکون موسی گفت کلا ان
معی ربی سیهدین چون درماندگی بنی اسرائیل بغایت رسید الله تع
وحی فرستاد بموسی که اضرب بعصاک البحر عصی در دریا زن موسی
عصا در دریا زد یکبار و فرمان نبرد دیگر بار وحی آمد که یا موسی
دریا را بکنیت بخوان و عصی در او زن موسی دیگر باره عصا بر دریا
زد و گفت انفلق یا ابا خالد باذن الله فانفلق فکان کل فرق کا
لطود العظیم ابن اسحق گفت بیشتر وحی رسید بدریا که فرمان موسی
را منتظر باش که عصا بر تو زند شکافته شو گفت دریا از هیبت
خداوند بلرزید و تلاطم امواج در وی افتاد و پاره پاره خود را بر
یکدیگر زد تا آنکه که موسی عصا بر وی زد دوازده راه در وی پدید
شد

[illegible] تعالی باد را
[illegible] سعید جبیر
گفت معویه از ابن عباس پرسید که در زمین کجا ست که آفتاب
یکبار در وی تافت و نیز نتافت جواب داد که آن راهها که در قعر دریا نهادند
بنی اسرائیل را پس چون موسی با لشکر خود در دریا شد قوم گفتند
یا موسی این اصحابنا انا لا نراهم قال سیروا فانهم علی طریق مثل
طریقکم قالوا لا نرضی حتی نریهم قال موسی علیه اللهم اعنی علی اخلاقهم
السیئة فاوحی الله الیه ان قل بعصاک هکذا فادار موسی عصاه
علی البحر فصار فیه کوی ینظر بعضهم الی بعض فساروا حتی خرجوا
من البحر اینست که رب العالمین گفت واذ فرقنا بکم البحر فانجیناکم
پس فرعون و کسان وی را باب هلاک کرد چنانکه گفت واغرقنا آل
فرعون گفته اند چون فرعون بکناره دریا رسید و آن راهها بریده
دید در قعر کسان خود را گفت دریا از هیبت من شکافته
شد فرود وید بر پی ایشان اسب فرعون از دریا باز رمید و در
نمی شد تا جبریل فرو آمد بر مادیانی نشسته و آن مادیان از
پیش اسب فرعون بدریا در کشید اسب فرعون از پی آن در
رفت و جمله لشکر از پی وی در شدند و میکائیل با آخر قوم بود ایشان را
می راند تا جمله در دریا شدند پس بفرمان خدای عز و جل دریا
بهم باز افتاد و جمله هلاک شدند فرعون چون سلطان قهر خداوند
دید و مذلت و خذلان خود گفت آمنت انه لا اله الا الذی آمنت به

بنو اسرائیل را [illegible]

من المفسد من المصلح [illegible] موسی [illegible]

بودی ابن سخن او را بطان گفتند که ایشان پس از آن او را که باس و

بطش حق بدید رب العزة جای دیگر میگوید نلم یک ینفعهم ایمانهم لما راوا باسنا

وقال تعالی یوم یاتی بعض ایات ربک لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن امنت من قبل

و میگوید بدان روز روز عاشورا بود دهم ماه محرم و موسی و بنی اسرائیل آن روز روزه

داشتند شکر نعمت را و دفع بلیت را پس را [illegible] غرق شدند الله تعالی دریا را

فرمود تا موج زد و ایشان را بیرون افکند و بنی اسرائیل در ایشان می نگرستند و پس

از آن دریا هیچ غرقی را نپذیرفت هر کرا غرق کرد بر سر افکند واذ واعدنا

موسی قرات بصری وعدنا بی الف وواعدنا با الف قرات باقی و معنی هر دو یکسان

است میگوید وعده نهادیم و هنگام ساختیم موسی را بر کوه طور چهل روز تا شمار

توریت ستاند و چهل روز خواست اما چهل شب گفت از بهر آنکه ابتدا ماه از شب در

گیرند آنکه که ماه نو بینند و گفته اند اربعین لیلة یا نکنت که ویرا در چهل

روز روزه وصال فرموده بود چنانک در شب افطار نکنند و اگر اربعین یوم گفتی روزه

معروف از آن مفهوم شدی اسکال روز و افطار شب الله تعالی در بن چهل روز

صوم و صال فرموده و این لفظ بان نزد بلاغت است و معنی موجز تر نازمنا

وعدناک اربعین یوما لتصومها و لا تفطر فیها لیلا و نهارا و هذا من جوامع الکلم

الذی اختص صلعم اختصار را ابوبکر نقاش اورده است در شفا الصدور که موسی

علیه بنی اسرائیل را گفته بود آنکه که در مصر بودند که اگر از اینجا بیرون شوم شمارا

کتابی ادم از نزد خدای کتابی که درین شما بر شما روشن کند و کردنی و ناکردنی دنیا

ببذا

ودشمن ایشان

[illegible] عدتنا کتاب خداوند

را که وعده داده بود ما را بیاوردی موسی گفت از پس تا چهل روز شما را کتاب آورم

از خداوند عزوجل گویند ماه ذی القعده بود و ده روز از ذی الحجه بران زیادت

کرد چنانک فرمود و واعدنا موسی ثلثین لیلة و اتممناها بعشر موسی هارون را بجای

خود نشانده و بر بنی اسرائیل گماشت و ذلک قوله اخلفنی فی قومی موسی هارون

را گفت خلیفت باش مرا و از پس من کار ایشان برگیر و ایشانرا چهل روز

وعده داد میعاد حق شناخت بنی اسرائیل وعده خلاف کردند تنها نوزدی بود روز

ی شمردند پس از غیبت موسی به بیست شبانروز عاصی شدند و گوساله سامری

را خدا گرفتند ایشانک که رب العالمین گفت ثم اتخذتم العجل من بعده وانتم

ظالمون و ذلک تنبیة علی ان کفرهم بمحمد علیه لیس باعجب من کفرهم و عبادتهم

العجل فی زمن موسی وعن عکرمة عن ابن عباس رضه قال لما هجم فرعون علی البحر

وهاب ان یتقحم فیه تمثل له جبرئیل علی فرس انثی فعرف السامری جبرئیل وکان

السامری من قوم موسی من اهل باجروان من قوم کانوا یعبدون للبقرة وهو

ابن عم موسی واسمه موسی بن ظفر وانما عرف جبرئیل لان امه حیث خافت ان یذبح

جعلته فی غار واطبقت علیه فکان جبرئیل یاتیه فیغذوه باصابعه فیجد

فی احدی اصابعه لبنا وفی الاخری عسلا وفی الاخری سمنا فلم یزل تغذوه حتی

نشا فلما عاینه عرفه فقبض قبضة من اثر فرسه والقی فی روع السامری انک

لا تلقیها علی شی فتقول کن کذا وکذا الا کان فلم تزل القبضة معه حتی هیی

موسی لوعد ربه وکان مع اسرائیل حلی من ال فرعون قد تعوذوه بعلة العرس وکانهم

کانهم نائمون [illegible]
قال السامری لهم [illegible] هذا الهکم واله موسی التی [illegible]
سرون لهم وظن انه کبعض ما جاء به غیره من ذلک الحلی فنبذه فیها وقال
کن عجلا جسدا له خوار ای نصار عجلا جسدا له خوار ای صوت قیل کان
یخور ویمشی فقال هذا الهکم واله موسی فعلقوا علی عباده فذلک قوله
اتخذتم العجل من بعده وانتم ظالمون اصل الاتخاذ ابتداء عمل الشی
قال الله تعالی وتتخذون مصانع لعلکم تخلدون وقد یکون ذما ویکون
ذما واذا کان مدحا کان بمعنی الاصطفاء کقوله تعالی واتخذ الله
ابرهیم خلیلا واذا کان ذما بمعنی التغییر کقوله اتخذتموهم سخریا
ثم عفونا عنکم ترکناکم فلم نبتلکم بس شما عفو کردیم و در حال عقوبت
نفرستادیم تا از شما فراگذاشتیم لعلکم تشکرون اینها کردیم تا شکر کنید و نعمت
عفو من بر خود بشناسید ذوی ان موسی علیه قال یا رب کیف استطاع ادم ان
یودی شکر ما اجریت علیه من نعمتک خلقته بیدک واسجدت له ملائکتک و
واسکنته جنتک فاوحی الله تعالی الیه ان ادم علیه ان ذلک کله منی ومن عندی
فذلک شکره وعن داود علیه قال سبحان من جعل اعتراف العبد بالعجز عن
شکره شکرا کما جعل اعترافه بالعجز عن معرفته معرفة واذ آتینا موسی
الکتاب والفرقان موسی را نامه دادیم یعنی توریة والفرقان فرقان ان
معانی علم و احکام است که در توریة بود کی میان حق و باطل جدائی پدید
شد و گفته اند فرقان اینجا انفلاق بحر است و بر دشمنان نصرت روز بدر را
یوم الفرقان خوانند که مومنان را بر کافران نصرت بود قطرب گفت فرقان
اینجا

[illegible] موسی الکتاب
[illegible] ومعانی ان سه
قسم است یکی معنی نصرت چنانک در این آیت گفته است بقول بعضی مفسران
نظیر این ولقد آتینا موسی وهرون الفرقان یعنی النصر فنصر الله تعالی و
اهلک فرعون جای دیگر گفت یوم الفرقان یوم التقی الجمعان یوم النصر نصر الله
تعالی فیه المسلمین وهزم الکافرین وجه دوم فرقان است که بنده را
از شبهت بیرون آرد تا در یقین وی بیفزاید و ذلک قوله تعالی فی سورة الانفال
ان تتقوا الله یجعل لکم فرقانا وبینات من الهدی والفرقان یعنی المخرج فی الدین
من الشبهة والضلالة وجه سیم فرقانست بمعنی قران کقوله تبارک نزل الفرقان
وفی سورة آل عمران وانزل الفرقان لعلکم تهتدون هرچند که این خطاب با ایشانست
که در عهد مصطفی علیه بودند اما مراد باین اسلاف ایشانست ایشان که در عهد
موسی بودند و روا باشد که گوئی لعلکم تهتدون ایشان را خواهد کی در عهد
مصطفی بودند صلعم و رسول ایشان بتوریت از راه توحید و اصول چنین بودند
ازل فروع و در اصول توحید کتابها خدا یکسانند و خلق را بان مخاطب
واذ قال موسی لقومه این جهود گفت موسی بزبان عبری موشی گویند و تواب
باشد و شا درخت یعنی او را بنزدیک آب و درخت یافتند در سرای فرعون
و موسی از فرزندان لاوی بن یعقوب بود موسی بن عمران بن یصهر بن قاهث
بن لاوی بن یعقوب مفسران گویند پرستندگان گوساله بس از ان پشیمان
شدند و بدانستند که از راه حق دور افتاده اند والیه الاشارة بقوله
تعالی ولما سقط فی ایدیهم الکه پشیمان شدند گفتند لئن لم یرحمنا ربنا الایة

موسی ایشان [illegible]
یعنی شما بر خو[illegible]
چیست موسی گفت فتوبوا الی بارئکم البارئ الخالق والبریة
المخلوق ی گویند راه شما انست که توبه کنید از معصیت و بطاعت
بازگردید و از کرده پشیمان شوید و از این کار عذری باز خواهید
گفتند ای موسی بچه عذر کار ما راست شود یا نه موسی گفت نه که شما
مرتد گشته اید که گوساله را معبود گرفتید و حکم مرتد قتل است
فاقتلوا انفسکم معنی نه انست که خود را بدست خویش بکشید بل
که میگویند یکدیگر را بکشید هذا کقوله و لا تقتلوا انفسکم ای لا تقتل
بعضکم بعضا و قوله ثم انتم هؤلاء تقتلون انفسکم ای نظرائکم فی الدین
گفته اند ظلمتی در ایشان بجید چنانک یکدیگر را می شناختند و هر
یکی را تیغی در دست نهادند و فرمان امد که یکدیگر را بکشید ابن عباس
میگوید رضه که موسی ایشان را گفت که توبه شما انکه پذیرند که ایشان که عبادت
گوساله نکرده اند شما را می کشند و شما صبر میکنید گفتند چنین کنیم
هرون بیرون امد با دوازده هزار مرد که گوساله نپرستیده بودند
و شمشیر در نهادند و ایشان را می کشتند و هیچ یک از جای خود حرکت
نکردند موسی چون قتل فراوان دید بگریست و فریاد بر اورد یا رب
هلکت بنی اسرائیل البقیة البقیة فرزندان یعقوب بسیار هلاک شدند
بقیتی بگذار حق تعالی دعا موسی اجابت کرد و فرمان داد تا از قتل باز
ایستادند سی هزار کشته بودند موسی را تنگ شد حق تعالی وحی فرستاد
موسی

[illegible] منهم شهیدا
[illegible] اینست که حق
[illegible] الرحیم ای جهود
کنت تتاب علیکم انه تعلمتم بالامر [illegible] واذ قلتم
الی العبد بالطافه و تیسیر التوبة له و برحمته المنجیة من عقوبته واذ قلتم
یا موسی قوله واذ قلتم یا موسی الایة مفسران گفتند انکه که موسی از طور باز امد خشمناک
شد بر قوم خویش بپرستیدن گوساله و از خشم لوحها که دران توریت نبشته
بود بیفکند و با برادر خود هارون سخن درشت گفت و درشتی کرد انکه گوساله را بسوخت و بر
آب بپراکند پس موسی بیارامید از خشم کقوله ولما سکت عن موسی الغضب الایة پس
چون موسی لوحها بر داشت و راه توریت بخشایش حق که دران بود بیان کرد
گفتند ما این سخن کفتیم و از وی سخن شنیدیم ایشان گفتند لن نؤمن لک حتی
نری الله جهرة فیکلمنا جهارا او یشهد کل من علیه ایاک قوله واذ قلتم یعنی ما نزل
استوار ندارم که الله سخن گفت با تو تا انکه که الله را به بینیم ما گواهی دهد نزل
پدران موسی از ایشان تحقیق نایید گفت خداوندا انو دانایی که چه میگویند حق
تعالی گفت ادعهم الی الطور فاختار موسی منهم سبعین رجلا موسی بفرمود تن
تا از ایشان برگزید و ایشان را روزه و غسل و طهارت فرمود پس ایشان را بطور
برد گفتند یا موسی نرید ان نسمع کلام ربنا موسی گفت بر جای خود می باشید
تا میغ در کوه کیرد و ندا حق شنوید انکه نزدیک شوید و بجود در امدند موسی
بکوه بر امد و میغی پیدا شد میان ایشان و میان موسی تا موسی را نه بینند
که موسی هرگه که با حق سخن گفتی نوری بر روی وی تافتی که هیچ کس طاقت نداشتی
که در روی نگرستی با وی سخن گفتی چون حق تعالی با موسی سخن درگرفت ایشان

بسجود در ان [illegible]

حق شنید [illegible]

الا انا ودبکه [illegible] من ارض مصر فاعبدونی و لا تعبدوا غیری پس

چون موسی از مناجات فارغ شد و با نود مرد ایشان آمد گفتند یا موسی

لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة دران حال صاعقه ایشانرا بگرفت فاخذتکم

الصاعقة گفته اند صاعقه درین آیت بانگ جبرئیل بود که بر ایشان زد بیکبار

عن نارِ که در زمین افتاد و ایشان ازان هول جان بدادند و گفته اند صاعقه

بانگ سخت باشد و اواز صعب والله که بان مرگ بود یا آتش افتند یا عذاب رسد

و هر سه وجه در قول بیاید نصعق من فی السموات و من فی الارض

فاخذتکم الصاعقة این هر دو مرگ است الذر تکم صاعقة مثل

صاعقه عاد و ثمود این عذاب است و یرسل الصواعق این آتش است

صاعقه و صاقعه متقارب اند و فرق انست که صاعقه از هوا و سوی

آسمان در آید و صاقعه از اجسام زمین پدید آید و انتم تنظرون یعنی

و شما در ان عذاب می نگرستید یعنی وقت نزول قبیل العذاب و الموت

هذا کقوله تعالی و لقد کنتم تمنون الموت من قبل ان تلقوه فقد رأیتموه

و انتم تنظرون یعنی تنظرون الی اوایل الموت و ما یظهر منه این آیت

دلیل است که اقرار بدیدار جل جلاله دیدنی و رد است بر معتزله که رؤیت

را منکرند و وجه دلیل انست که از موسی نکیری پیدا نشد بواسطه

این سوال که اگر مستحیل بودی بر موسی انکار ان واجب بودی که بر

پیغامبران واجبست که چون منکری بینند انرا منکر شوند و ازان نهی

کنند

بغداد خواستند

که صاعقه

[illegible] موسی علیه السلام خواست

[illegible]

و بر ا صاعقه نرسید بلکه اقتراح الایات بعد الایات کردند و سر انکه این

از آیات نبوت بر پیغامبر پیدا شود و بنگروند و دیگر این خواهند عذاب

واجب شود و گفته اند که صاعقه بان رسید که ایشان رؤیت حق تعالی را

از منکر دوران بیش شمردند با نکه گفتند ارنا الله جهرة و اگر بجای ان سل الله

ان بوتیا کنندی بودی که ایشانرا صاعقه نرسیدی و در آیات اثبات نبوت

مصطفی است علیه که بیان قصه پیشینیان و ذکر احوال گذشتگان از علوم

اهل کتاب بودند از علوم عرب و ایشان می دانستند که مصطفی علیه از عرب نیست

کتاب ایشان نا خوانده و نا آموخته و انکه اینجا در کتاب ایشان بود خبر می داد

و بیان می کرد تا بدانند که ان جز وحی حق نیست و نبوت وی جز صدق نیست

ثم بعثناکم من بعد موتکم چون ان قوم را دید فزع و جان داده کریستن در

گرفت و زاری کرد و می گفت ما ذا اقول لبنی اسرائیل اذا اتیتهم و قد اهلکت

خیارهم لو شئت اهلکتهم من قبل و ایای الهی چون بر ایشان باز شوم که

بهینه ایشان هلاک کردی معنی این لو شئت اهلکتهم یعنی اگر خواستی که ایشانرا

هلاک کردی هم در خانها ایشان و مرا نیز تا کفن یافتند و جای دفن اتهلکنا

بما فعل السفهاء منا اهلاک کنی باین نادانی چند کردند از ما یعنی عبادت گوساله کردن

پس حق تعالی ایشانرا زنده کرد و در دیگر می نگرستند انکه که زنده می شدند

مفسران که گفتند مرگ عقوبت بود نه مرگ فنا پس از مرگ دیگر باره مکلف بودند

حق تعالی میگوید ثم بعثناکم من بعد شما را زنده کردم تا زندگی و روزی که از بهر شما

سند دست تنها ...
تا انجمن ...
بعث ...
را ولیشال این قرار واشست در قرآن عزیز گفت فاماته الله مائة عام ثم
بعثه جز قبل را گفت ... ولم نتولهم اجابهم اصحاب الکهف را گفت ثم بعثناهم
لیتساءلوا ووجه الاستدلال بهذه الایات ظاهر لمن تدبر وتامل
فیه النوبة الثالثة قوله تعالى واذ انجیناکم من آل فرعون کریم است
ومهربان لطیف است ونگاهبان خداوند جهان وجهانیان چاره
بیچارگان نوازنده بیچارگان رهاننده دوستان از بند گران در نگر بحال
بیچارگان و درماندگان هر یکی از ایشان رنجی دیگر بود واندوهی دیگر منت
نهاد بر ایشان چون نوح در دست قوم گرفتار شد حق تعالى گفت نجیناه
واهله من الکرب العظیم او را از دست ایشان برهانیدم لوط
را گفت فنجیناه ومن القریة ... در حق ایوب را گفت فکشفنا ما به
من ضر یونس را گفت ونجیناه من الغم موسی و بنی اسرائیل همین میگوید ومنت می نهد
واذ انجیناکم من آل فرعون در عذاب ورنج فرعون بودند وکارها دشوار
و بار گران بر ایشان می نهادند وفرزندان ایشان را می کشتند از محنت ایشان را
بایان بد بند کردم وان رنج از ایشان برداشتیم ببین
آخر شوی سعادت ابد دارم :: بیرون چند از محاق روزی ماه من
واذ فرقنا بکم البحر الآیه بیان اشاره سفر موسی است موسی را دو سفر
بود یکی سفر طرب ویکی سفر هرب بیان سفر طرب انست که گفت ولما
جاء موسى لمیقاتنا درین سفر تا جان حق یافت وقربت خداوند وسفر هرب
انست

... تو سالار
... البحر
وچنانک موسی را دو سفر بود مصطفی را صلعم دو سفر بود یکی سفر ناز
ویکی سفر نیاز سفر نیاز آنکه بود تا مدینه از دست کفار وکید اشرار
وسفر ناز از خانه ام هانی تا مسجد اقصی واز انجا تا باسمان دنیا واز
انجا تا بسدرة المنتهى واز انجا تا بقاب قوسین او ادنی فرقست میان
سفر کلیم وسفر حبیب کلیم بطور رفت تا وی را گفتند وقربناه نجیا
حبیب بحضرت رفت تا از بهر وی گفتند دنی فتدلی از قربناه تا دنی راه
دورست واو کی این بصر ندارد معذورست واذ واعدنا موسى اربعین
لیلة موسی از میان امت چهل روز بیرون شده است گوساله پرست شدند
امت محمد هفتصد واند سال گذشت تا مصطفی علیه از میان ایشان
بیرون شد وشرع وبین او هر روز تازه تر ومومنان بر راه وسنت او هر
روز پاینده بنگر بر ات هفتصد واند سال رکن دولت شرع او عامر وعود
او ناضر شاخ شرع وشرف مستعمل وحکم مستولی نیست این مگر عز سماوی
وفر خدائی ولطف ازلی ومهر سرمدی است در هر دل از سنت وی چراغی
در هر جان از مهر وی داغی در هر زبان از ذکر وی نوای در هر سری
از عشق وی گوای من اشد امتی لی حبا ناس یکونون بعدی یود احدهم
لو رانی باهله وماله فقال صلعم ابن اخوانی الذین انا منهم وهم منی ادخل الجنة
ویدخلون معی لطیفه اخری یتعلق بهذه الآیة موسی که میعاد حق بود
ان سفر در پیش گرفت وهرون را خلیفه خود ساخت وگفت اخلفنی

في توی و ...

شدند ومصطفى ...

لاجرم اگر ستمگران عالم و شیاطین جن وانس گرد آیند که موسی را از راه
حق بگردانند نتوانند ثم عفونا عنکم اگر ایشان را نه لیک و خطری
بودی ازین جرم عظیم را بدین آسانی و زودی عفو نیامدی که سرعة العفو
علی عظیم الجرم یدل علی حقارة قدر المعفو عنه با نزدیکان و عظیم قدران
مضایقه بیش رود زنان رسول را می گوید من یات منکن بفاحشة
مبینة یضاعف لها العذاب ضعفین این نه از مذلت و اهانت ایشان است
بلکه از تعزز و کرامت ایشان بود بنی اسرائیل چنان گفت و این امت را
گفت فمن یعمل مثقال ذرة الایة فهذا لعظم قدرهم و ذلک لقلة خطرهم
واذ آتینا موسی الکتاب والفرقان موسی را نور فرقان ظاهر داد و
محمد را نور فرقان در باطن نهاد فزون از ظاهر و فرقان باطن نور دل دوست شناسند
که حق از باطل بدان نور جدا کنند والیه الاشارة بقوله تعالی ان تتقوا
الله یجعل لکم فرقانا اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله و کسی که این
فرقان در باطن وی پدید آید مشرف همت او از غبار اغیار پاک دارند
بساط روزگار او را از کدورات بشریت فشانده دارند تا آنچه دیگران را
خبرست او را عیان گردد آنچه علم الیقین است عین الیقین شود و در مملکت
حادثه در وجود نیاید که نه دل او را از آن خبر دهند مصطفی را پرسیدند
علیه که این را نشانی هست فقال اذا دخل النور القلب انشرح وانفسح الصدر
نشانش آنست که سینه گشاده شود بنور الهی همت عالی گردد غمگین اسود
شود

... خوش

تفصیل دلم چه پرسی ای جان و جهان ∴ فی الجمله همی دان که دلی دارم خوش
واذ قال موسی لقومه یا قوم الایة موسی گفت قوم خویش را که تا این عبادت
گوساله شما کردید گمان مبرید که جلال احدیت از آن زیانی هست یا پادشاهی
و خداوندی وی را نقصانی بلکه زیان کاری و بد روزی شما راست اگر بندگی
هست شما راست که از بندگی او باز مانده اید ورنه او چون شما بندگان بسیار داد
سهل عبد الله تستری رض گفت حق تعالی با موسی سخن گفت بر کوه طور و از عزت کلام
خدای آن کوه عقیق شد موسی نظری با خود کرد گفت کیست چون من در عالم که
حق تعالی بی واسطه با من سخن می گوید و قدم گاه من عقیق گشته حق تعالی آن
از وی نپسندید گفت موسی از چپ و راست بنگر موسی از چپ و راست بنگرید
هزار کوه دید از عقیق بر مثال کوه طور و بر هر کوهی مردی چون موسی گلیمی
در پشت و عصا در دست و با خداوند سخن می گفت موسی بزبان حال گفت
پنداشتمت که تو مرا یگانه ∴ کی دانستم که آشنا بی همه این درویشی را دیدید
که با خدای عز وجل رازی داشت و می گفت اللهم ارض بی محبا فان لم ترض بی محبا
فارض بی عبدا فان لم ترض بی عبدا فارض بی کلبا گفت خدایا مرا بدوستی
بپسند اگر اهل دوستی نیم به بندگی بپسند و اگر از اهل بندگی نیم بسگی بپسند
تا سگ درگاه تو باشم سگ گری ندیدم بصد حشمت با درم ∴
بازی چو سگان برون در می دارم ∴ فاقتلوا انفسکم الایة از روی باطن این
خطاب با جوانمردان طریقت است که نفس خود را بشمشیر مجاهدت سر برگیرند
تا بدار سند الذین جاهدوا فینا الایة و نکو نگوید که این قتل نفس از روی

بجاه...

یکبار بو...

لحظهٔ قتلی است بیت لبس من فاق فاستراح بیت :. انما المیت میت الاحیاء

عجب انست که مرجند ابن جوانمردان آسیب دمی بلا بیش بینند ایشان مرور

عاشق‌تر ندو بر فتنه خوش‌جون . پروانه شمع مر روز فتنه‌تر اند

نورد لی ازجه جفت نادم دادی :. تاج سری ازجه خاکسادم دادی

جون دیده عذری ازجه خواد دادی :. شادم بتو گرجه سوکوادم دادی

جنادی نماین که مر لحظه از بارگاه عزت . برید حضرت بنعت الهام پیغام

ی دهد که ای جوانمرد اغاز این کار قتل است و آخر ناد و ظاهر دوستی خطر ست

و باطن راز کر سنه دیت را دیت دیدار ست مر کشتهٔ عشق را دیت دیدار ست

واذ قلنم یا موسی لن نومن لک مطالعه ذات . بر کمال و تعرض رویت ذو الجلال

جون نه بنعت هیبت و شرط مراقبت بود ترک حرمت بوذ و ترک حرمت موجب

صاعقه باشد لا محاله . ازان صاعقه ایشانرا بگرفت که بزبان جهل و ترک حرمت

دیدار خواستند موسی علیه مرجند بزبان هیبت و نعت حرمت بر دوام

مراقبت دیدار خواست اما بتضرع خواست نه بتعریض لاجرم جوابش بتصریح

دادند که لن ترانی و بر درگاه ملوک شرط ادب و مقتضی حرمت آنست

که سوال بتعریض کنند جنانکه مصطفی علیه تقاضاء رویت کرد بر سبیل تعریض و ثمر

از ارزوی دل خویش باز نمود باشارت جبرئیل را گفت هل رایت ربک جبرئیل

جون این سخن بشنید از هیبت و عزت این معنی بر خوذ بگداخت پس جون

بحضرت عزت باز رفت حق تعالی گفت یا جبرئیل تو مقصود آن دوست ما در

نیافتی وی تقاضاء دیدار بوذ که ای جبرئیل تو واو را بیاد که ما نمیدیوین

سنالی

...له

...ون همه

پس ازانکه ملک تعالی ان قوم را سایان زنده گردانید و توبه ایشان

قبول کرد ایشانرا فرموذ که بزمین مقدس روید قوله ادخلوا الارض

المقدسة و زمین قدس اردن و فلسطین واریحا است گویند اریحا ولایتی

است که دران مزار ان دیه است در مر دیه مزار بستان ایشان بفرمان

حق امدند تا بنهر الاردن نزدیک ارنجا موسی دوازده . نقیب مرد از ایشان

برگزیذ از مر سبطی مردی و ایشانرا بازنجا فرستاد تا ارانجا بیو ارند

واستعلام احوال جباران کنند و جباران بقایا قوم عاد بوذند ساکن

زمین قدس ان دوازده مرد امدند عوج از جباران عمالقه بوذ بایشان

فرا رسید مه از زمین برگرفت تا مرجه داشتند و بنزدیک باذشاه ایشان

برد گفت ای ملک عجب نیست که جنین قوم ضعیفان بجنگ ما امده‌اند بفرما کن

تا ایشانرا مه در زیر پای آدم و خورد کنم ملک گفت کشتن ایشانرا روی نیست

باز فرست ایشانرا از ما خبر دهند و باز گویند انج می بینند که ایشان

خوذ از ما بهراسند پس ایشانرا رها کردند تا با قوم خویش امدند وانج دیدند

باز گفتند پس قوم موسی با موسی گفتند انا لن ندخلها ابدا ما داموا فیها

الایة یا موسی ما درین زمین نرویم مرگز تا ان جباران دران زمین اند

تو رو با خداوند خویش فقاتلا انا هاهنا قاعدون در خبر ست که قومی از

یاران رسول علیه گفتند یا رسول الله لا نقول کما قالت بنو اسرائیل اذهب انت

وربک و لکن اذهب انت و ربک فقاتلا انا معکم مقاتلون فقتنان ما بها پس موسی

براين ...
حرا ...

في قوله تعالى فانها محرمة عليهم اربعين سنة يتيهون في الارض مفسران گفته اند
آن زمين بيان فلسطين وايله است دوازده فرسنگ طول آن و شش فرسنگ عرض
انست رب العالمين ايشان را دران تيه من وسلوى فرستاد واز ابر سايه ساخت
اينست كه ميگويد وظللنا عليكم الغمام چون آفتاب برآمدى برود تابستان
الله تعالى ميغ فرستادى بر سر ايشان سايه وانی ميغ نم داد تا كى آفتاب فرو رفتى
ميگويند همان ميغ بود كه روز بدر فرشتگان ازان در آمدند نصرت رسول
را عليه وتقويت لشكر اسلام را چون ايشان را دران آفتاب گرم سايه حاصل
شد گفتند يا موسى هذا الظل قد حصل اين طعامنا سايه نيكوست اما طعام
از كجا آريم درين بيابان فانزل الله تعالى عليهم المن اينست كه گفت وانزلنا عليهم
المن والسلوى مجاهد گفت اين من مانند صمغ بود كه بر درختان افتادى
رنگ رنگ صمغ بود وطعم طعم شهد سدى گفت عسل بود بوقت سحر بر درختان
افتادى شعبى گفت اين عسل بود كه تو مى بينى جزوى از هفتاد جزو آن
است ضحاك گفت ترنجبين است قتاده گفت وقت صبح تا برآمدن آفتاب از
من ايشان را مى افتادى مانند برف على الجمله طعامى بود ايشان را بى رنج و بى كد
من بلا نخولند كه الله بر ايشان منت نهاد وقال عليه الكمأة من المن وماؤها
شفاء العين يعنى سبيلها سبيل المن الذى كان يسقط على بنى اسرائيل لم انه
لم يكن على احد مؤنته في سقى ولا ... گويند هر شخصى را هر شب
يك صاع من بود بس گفتند قتلنا هذا لحلاوته فاطعمنا اللحم فانزل الله عليهم المن
والسلوى.

برآمدى و
ازان ... سرخ باد ... گفت ... قتاده گفت باد
جنوب اوردى وروز آدينه دو روزه بر گرفتندى ازانك شنبه نيامدى
كه ايشان را روز شنبه روز عبادت بود كلوا من طيبات ما رزقناكم
اى قلنا لهم كلوا الحلال ميگويد از حلال روزى كه دادم شما را بى رنج و بى جستن
در دنيا و ازان هيچ ذخيره مكنيد و فردا را هيچ چيز بر مگيريد ايشان
فرمان نبردند و فردا را بر گرفتند تا آن بر گرفته ايشان تباه شد و خوردند
دران اثنا مصطفى عليه گفت لولا بنوا اسرائيل لم يخنز الطعام ولم يخبث اللحم
ولولا حوا لم تخن انثى زوجها وما ظلمونا لم يضرونا اى نحن اعز من ان نظلم و
اعدل من ان نظلم ما ازان عزيزتريم كه بر ما ستم كنند و ازان عادلتريم
كه خود ستم كنيم وما ظلمنا نه بر ما ستم كردند بانك فرمان نبردند و ادخار
كردند بلكه بر خود ستم كردند واذ قلنا ادخلوا هذه القرية ايشان را در آييد
در شهر يعنى بيت المقدس بقول مجاهد وقتاده و ربيع وسدى اما
جماعتى گفتند از مفسران كه اريحا بود وكلوا منها حيث شئتم رغدا
فراخ ميخوريد باسانى و هر جا كه خواهيد ... خوش كنيد كه شما را
دران حساب نيست واين آنگه بود كه از تيه بيرون آمدند فرمودند
ايشان را تا در شهر روند پشت خم داده چنانك گفت وادخلوا الباب سجدا
ابن عباس رضى گفت هو احد ابواب بيت المقدس يدعى باب حطه
وكان له سبعة ابواب ايشان را گفتند از باب حطه در رويد سجدا
يعنى ركعا و پشت خم داده و با فروتنی در رويد و ميگوييد حطة يعنى

حطه

از گناهان تان بر ... و نعت ... وبه نهید واز ما امرزش خواهیبه جیو
لکر نافع بیا مضمومه خواند بغفر ابن عباس عامر تغفر بتا مضمومه خوانند
باقی بنون می گویند شما امرزش خواهید تا گناهان شما بیامرزیم وقال بعضهم فی قوله وقولوا
حطه ای نحن نزول تحت امرک وقضایک متخطین لامرک خاضعین غیر مستکبرین ه
وسنزید المحسنین وهر که در نیکو کاری بیفزاید وبر اد نیکوی باداش ودر
بزرگی نواخت بیفزاییم فبدل الذین ظلموا تبدیل وتغییر متقارب اند اما تغییر جای
استعمال کنند بر غالب احوال که صفات چیزی بگرداند واصل ان بر جای بوذ چنانک اب
سرد هم بر جای گرم شوذ وتبدیل بیشتر انجا استعمال کنند که چیزی از جای بر
گیرند واورا بدل نهند وزاهدانرا که ابدال گویند از انست که قومی می روند
از دنیا ودیگران بجای ایشان می نشینند وگفته اند انست که احوال ایشان
با حوال دیگر بدل میکنند فبدل الذین ظلموا میگوید ان ستمکاران بر خویشتن
این سخنرا ایشان را فرموذیم بدل کردند نه ان کردند که فرموذیم بجای حطه
حنطه گفتند واین کلمه بر لغت ایشان حنطه حمرا باشد وروایت است
از مصطفی علیه در تفسیر این ایت که دخلوا الباب الذی امروا ان یدخلوا
فیه سجدا علی استاههم وقالوا حنطه فی شعیره قال الله عز وجل فانزلنا
علی الذین ظلموا رجزا من السما چون کلمه بگردانیدند ونافرمانی کردند عذاب
از اسمان بیامد ودر ایشان افتاد در یک ساعت هفتاد هزار بمردند رجزا
من السما از بهر ان گفت که عذاب بر دو قسم است یکی انک بر دست ادمی رود یا
از جهت مخلوقی بوذ چون هدم وحرق وغرق وامثال ان دیگر این عذاب بوجهی

ازوجه

ح وجه
... عملی مثل ادمی چون طاعون و... گفت عذاب
عذاب ایشان از اسمان فرستاذیم که ادمی را بدفع ان هیچ دست رس نیست
انکه گفت بما کانوا یفسقون این عذاب با ایشان ازان فرستاذیم که از فرمان بیرون
شدند واذ استسقی موسی لقومه ابن عباس رضی الله عنه گفت وقتاده که امت
موسی انکه که در زندان تیه بماندند وتشنه شدند گفتند یا موسی من این
الشراب ما منا وقد عطشنا یا موسی بیابانی بی ابست وما تشنه تدبیر حیلت
فاوحی الله تعالی الی موسی ان اضرب بعصاک الحجر الله تعالی وحی فرستاذ که عصا بر سنگ
زن گفتند عصا شاخی بوذ از مورد بهشت که ادم صلوات الله علیه با خود اورد
بوذ وبمیراث ... پیغامبران میراث می بردند تا بشعیب پیغامبر رسیذ وشعیب
بموسی داذ وبلندی ان ده گز بوذ وسران دو شاخ بوذ بهشت با دیگر مورد شاخ می افروختی
چنانک دو قندیل وموسی را معجزها بران ظاهر می شد ابن عباس گفت موسی را
بجای جهاد بای بوذ ان عصا که زاد ومطهره وتماشی که داشتی بران نهاذی چون
بر زمین زدی طعام وشرابی که موسی را در بایست بوذی ازان بدید امدی
چون شب در امذی موسی را پاسبانی می کردی از حشرات زمین چون مار وکژدم
وعلی هذا واگر کسی با موسی جنگ کردی با او دشمنی کردی وهر جا دسن شذی تا
اب بر اوردی اگر موسی را ارزوی بوی خاستی عصا بر زمین زمین فرو بردی
بار اوردی گشتی از ین عجبتر که موسی را چون ... بوذی وباوی در سخن امدی سبحان
الله کیف یشاء فقلنا اضرب بعصاک الحجر گفتیم عصا خویش بر سنگ زن تا
چشمها اب ازان روان شوذ وهب منبه گفت سنگی مخصوص نبوذ بر هر سنگ
که زدی اب روان شذی بنی اسرایل گفتند اگر موسی عصا گم کند ما از تشنگی بمیریم

فرما...
فرمان...
... ایشان ی ... و اهبطنا
الی الرمل والارض التی لیست فیها حجارة اگر بزنیم رمل فرو ایم آب از کجا آرم
فرمان آمد که موسی اکنون که جنین میکو بنک سنک باخوذ مید اذ تا آنجاکه فرو
ایند ایشانرا آب میدهد ابن عباس کفت آن سنکی بوذ که از طور باخو ذ
اورده بوذ چند انک سرادی باسر کوسفندی از رخام دران کوشه جوالی
اوکنده چون ایشانرا آب خواستندی بیرون اوردی ان سنک چهار سوی چون
عصا بران زدی از هر سوی سه جوی آب روان کشتی هر سبطی را جداکانه
جوی دفع خصومت ایشانرا اینست که رب العالمین کفت فانفجرت منه اثنتا
عشرة عینا قد علم کل اناس مشربهم هر روز ششصد هزار نفر ازان سنک آب
خوردند پس ازانک آب خورده بوذی موسی دیکر باره عصا بر سنک زدی تا خشک
شذی و آب در وی پنهان کشتی کلوا واشربوا من رزق الله ایشانرا کفتند
من وسلوی می خوریذ و آب خوش می اشامیذ و شکر این نعمت منی را و رزق
نه دیح را اند رزمین تباه کاری مکنیذ زنادقه کفتند بر سبیل طعن که چه
صورت بندذ و کدام عقل در یابذ که سنکی بدان کوچکی و وزنش بدان مختصر
با ضعاف وزن آن آب بیرون آیذ و چندان جویها ازان روان شوذ جواب
ایشان آنست که سبیل این سبیل معجزات است و معجزات خرق عادت است
و از قدرت ایزد کار چه عجب است که اصل سنکی بیافریند اکر دران سنک
اضعاف وزن آن آب بیافریند چه عجب که نه در قدرت او عجز است و نه در
علم او نقصان و هم ازین باب است که مصطفی علیه ... بغزای بوذ و ایشانرا
آب بر سیذ و از سر انکشتان رسول خدای تعالی جویها را آب روان شد چنانک هزار
و چهار

...عبدالله
...س
...بوب
...
و ایشانرا من وسلوی فرو کرفتند نان خوارئی و مرغ بریانی و ترنجبین مسی بر
نیامد که ان طباع ایشان ایشانرا بران داشت تا آرزوی ان غذاها آرزوی کردند
بو بکر نقاش در تفسیر اورده است که ایشان را حران روزی که بدیشان ی رسید
همه یکسان بوذ نباتی زمین طلب کردند تا ایشانرا زراعت و عمارت باید
کرد و تخذ بعضهم بعضا سخریا و همه یکسان نباشند و زبر دستان سازند
و قومی را بکار کوی و بند کی کیرند لن نصبر علی طعام واحد بر یک طعام شکیبائی
نتوانیم کرد اکر کسی کویذ من وسلوی دو چیز است چرا علی واحد کفت جوابش
آنست که نان و نانخورش بوذ و در عرف عادت نان و نانخورش یک طعام شمرند
فادع لنا ربک یخرج لنا مما تنبت الارض من بقلها ای سل لاجلنا ربک وقل له اخرج
نخرج لنا مما تنبت الارض خداوند خوذ را خوان و کوا ازین تره هانیین و خیار
و سیر و پیاز و کندم و عدس از بهر ما بیرون آرد فوم در لغت عرب هم کندم است
و هم سیر و فی الخبر علیکم بالعدس فانه مبارک مقدس وانه یرقق القلب
ویکثر الدمعة پس موسی برایشان خشم کرفت کفت اتستبدلون الذی هو
ادنی بالذی هو خیر ادنی هم از دناءت است و هم از دنو یقول اتاخذون
الذی هو اخس بدلا من الذی هو اجل واشرف او تاخذون الذی هو اقرب
تناولا لقلة قیمته و بدلا من الذی ادفع قیمة اهبطوا مصرا یعنی بلدة من
البلدان فان الذی سالتم لا یکون الا فی البلدان والامصار در شهر فرو آییذ ارج
ی خواهیذ در شهر یابیذ کفتند یا موسی کدام شهر کفت الارض المقدسة التی

...ـند لوندست
... جرانه
وامن دوستی کنی که سزای دوستی هم جرانه وامن بازد کای نی له جوارد ومنصل هم
جرانه وامن معاملت کنی که بخشنده منم وفراخ بخشش نه رحمت مانند نه نعمت
از کسی دریغ بکی درنکر تا وانی اسرائیل چه کردم وچند نعمت بر ایشان ارکرم
دران بیابان تیه بس ازان که نافرمانی کرده بد ایشانرا ضایع فرو نکذاشتیم میغ را
فرمودیم تا سایه بر سر ایشان افکنده باد را فرمودیم تا مرغ بریان در دست
ایشان نهاد ابر را فرمودیم تا ترنجبین ولنکبین با ایشان فرو بارید عمود نور را
فرمودیم تا در شبی که مهتاب نبودی ایشانرا روشنائی می داد کودکی که از مادر
در وجود امدی دران بیابان تیه بادستی جامه که ویرا در بایستی بودی
در وجود امدی چنانک کودک میبالیدی جامه بادوی می بالیدی نه کهن شدی
ان جامه بادوی ونه شوخ کرفتی در حال زندکی زینت وی بودی ودر حال مردکی
کفن وی بودی چه نعمت است که من بر ایشان نریختم چه نواخت که من بر ایشان
ننهادم ایشان خود قدر نعمت ما نشناختند وشکر نعمت ما نکزاردند ای بیچاره ترا هیچ
کس نخواند چنانک ما خوانیم چون تو نیابی هیچ کس ترا چنان نخرد که ما خریم چون تو خود را
نفروشی دیکران بی عیب خرند وما با عیب خریم دیکران با وفا خوانند وما با
جفا خوانیم اکر بیرانه سر حرمت باز ائی همه مملکت را بیارائیم واکر بفضول شتاب
حدیث ما کوی فرود بر سنا خیز تراد دنیا خود کیریم انا من عصواد مر لفعاد و انجلة
فقلنا لهم اهلاً وسهلاً ومرحباً واذ قلنا ادخلوا هذه القریة از روی اشارت
قریه اینجا احتمال کند کی حرم علم اوست حجره شریعت چنانک مصطفی علیه از روی
اشارت خود را کفت انا مدینة العلم وعلی بابها ادخلوا هذه القریه می کوید حجره شریعت

کتب ...
قول ...
خواد ...
... خواری است ...
ایشان جز بت ستانند ایشانرا برپای بدادند وکریبان فرا زکیرند وسیلی زنند
وباؤ بغضب من الله بخشم از خدای باز کشتند اینجا بل خشم کفت وجای
دیکر دو خشم فباؤ بغضب علی غضب اهل تاویل غضب خدای عزوجل بر
انتقام وعقوبت می نهند وتاویل در صفت است بنعت یعنی مذهب اهل
حق انست که خدایرا عزوجل غضب است ودران غضب از ضجر پاک است
نه چون غضب مخلوقات که با ضجر مست شافی وضع کفت لا یقاس بالناس
نه او را با خلق در قیاس می نهند تا غضب او با ضجر دانند چنانک غضب
ایشان الله را صفت غضب است وخشنودی صفت است ودر هردو
قیوم است ومحبت در خشنودی ویرا خشم است ودر خشم ویرا خشنودی صفت ع
صفت است وبدین صفت جز خداوند نیست وخلق را با وی ماندکی نیست
ذلک بانهم کانوا یکفرون بآیات الله التی انزلت علی محمد وموسی وعیسی
لانهم کفروا بالجمیع خشم ولعنت خدا بر ایشان بدان نشست که پیغمبران
استوار نمی کرفتند وحجت توحید وعلامات نبوت که بود بزبان موسی وعیسی
ومحمد فرستادند قبول نمی کردند پیغمبران خود را بنا حق میکشتند چنانک
زکریا ویحیی را کشتند قالوا ان الیهود قتلوا سبعین نبیاً فی اول النهار وقامت
سوق بقلهم الی اخر النهار ذلک بما عصوا وکانوا یعتدون ای ذلک الکفر من ع
والقتل بشوم معاصیهم این کفر که می اوردند واین قتل که می کردند از شوم
نافرمانی وتباهکاری ایشان بود از اندازه در کذشتن ایشان التوبة
الثالثة

در اثبا...
زعد ... بن بوادی ...
قودامیبو بهشت خود بنذ وادخلوا الباب سجدا درراه دین براستقامت وباخضوع
وخشوع باشید بهر کاری را از در درویند تا مقصود برسی ولیتوا البیوت من ابوابها
اشاره گفت وقولوا حطة اشارت است باستغفار وتضرع ودعا گفتن که یارب حط
عنا ذنوبنا همانست که جای دیگر گفت ربنا اغفر لنا ذنوبنا واذ استسقی
موسی لقومه چند فرق است میان موسی وعیسی ومحمد صلوات الله علیهم
اجمعین موسی قوم خود را آب خواست چنانک گفت واذ استسقی موسی
لقومه عیسی قوم خود را نان خواست ربنا انزل علینا مائدة من السماء باز
مصطفی علیه السلام صدر وبدر جهان چراغ زمین واسمان نه آب خواست ونه
نان بلکه رحمت خواست وغفران چنانک گفت غفرانک ربنا والیک المصیر
موسی را گفت چه خواهی گفت آب روان از سنگ عیسی را گفت چه خواهی
گفت خوان بریان فرستاده از آسمان سبید کونین را گفت تو چه خواهی
گفت وغفران از خداوند مهربان چون موسی آب خواست گفت ای موسی
از چون منی آب خواهند این سنگ وعصا عصا برا سنگ زن ومراد خود برگیرد
چون عیسی نان خواست گفت ای عیسی از چون منی نان خواهند فرمان داد
بجبرئیل تا کرده چند ولختی نان برخوان نهاد وبا ایشان داد گفت
عیسی مراد خود برگیر چون نوبت بمهتر عالم رسید در شب قرب
وکرامت او را حاضر کرد گفت ای دوست ما مهمان آمده این چیز از مرد
چه خواهی گفت غفرانک ربنا والیک المصیر فرا آمد که ای دوست ما امت تو
از سه بیرون نباشند یا مطیعانند یا عاصیان یا مشتاقان اگر عاصیانند
زحن

...ن ایشانرا
مصطفی علیه گفت خداوندا مراد ایشان ... و ... بوقف نمادی
گفت دوست ایشان چون حاجت خواستند از بهر امت خود خواستند وامت
ایشان همان بودند که حاضر بودند مراد خود بیافتند وتو لرحی خواهی از بهر امت
بیچاره امت تو تستغرق الله تا قیام الساعة خواهند بود ودعوت وپیغمبری
تو پیوسته خواهد بود روز قیامت همه را جمع کنم همه را از دوزخ آزاد کنم
همه را بدیدار خود شاد کنم که همینه امت اند بیک دل ویک همت ویک قصد وان معنی
انتم امة واحدة نه چون بنی اسرائیل دو دیبا بیک خدا قناعت نکردند گفتند که
یا موسی اجعل لنا الها کما لهم آلهة وبیک طعام صبر نکردند لن نصبر علی طعام واحد
مفهوم رجال فی کثیرة ... ومنهم من الهیا صدق بین ساجد وکلمه انه ذکر عصا اشارت
است بسیاست شرعی لقوله علیه لا ترفع عصاک عن اهلک وعرب گویند شق فلان
العصا اذا خرج عن السیاسة المشروعة ومجرا اشارت است ببنی اسرائیل که سنگ
دل بودند فهی کالحجارة او اشد قسوة یعنی موسی خواست تا بنی اسرائیل
بامر او و ایشانرا بر راه استقامت دارد مدداتی طلب کرد از بهر ایشان که همگنان
برسند هم عالم را وهم جاهل را بجنانک بارانکه برعموم بقعتها خراب واباذان
ناید حق تعالی موسی را گفت ایشانرا بتاد بانه شریعت سیاست کن وبر علم وعمل
داران علم وعمل که جمله ارکان اسلام وایمان بان بازگرد ذ وان دوازده
خصلت است که مصطفی علیه در ان خبر معروف بیان کرده شش خصلت از ان
بنا اسلام است یکی اقرار بوحدانیت دیگر اثبات نبوت سیوم نماز گزاردن چهارم
زکوة دادن پنجم روزه داشتن ششم حج کردن وشش خصلت که از ان بناء ایمانست

بکی

نکتا بیه وی ... حر بیهاست ... ابان داذن ...

دوازده. چشمه دوم این اشارت است بان دوازده رکن که بنا اسلام و ایمان
است المرتبة الثالثة قوله تعالی ان الذین امنوا والذین هادوا و
النصاری الی قوله لکنتم من الخاسرین ان الذین امنوا السدی گفت این
درشان اصحاب سلمان فرو امد سلمان مردی بود از جندیشابور بموصل افتاد
میان احبار ترسایان و روزگاری دراز با ایشان عبادت فراوان کرد
بر دین عیسی بود اول پس بمدینه افتاد و او را بندگی بفروختند زنی
از جهینه او را بخرید و از بهر وی شبانی میکرد و سلمان و از علما ترسایان
شنیده بود که درین روزگار پیغمبری خواهد امد که مهر نبوت میان دو
کتف دارد و صدقات نستاند و از هدیها خورد روزی سلمان گوسفند
بصحرا برده بود بصحرا مدینه مردی بصحرا امد گفت امروز مردی بمدینه
در امد و میگوید که من پیغامبرم و سلمان روزگاری بود تا درین انتظار
بود گوسفندان بگذاشت و بمدینه در شد بنزدیک مصطفی علیه و در وی
می نگریست و در وی تامل میکرد مصطفی علیه بدانست نبوی بدانست که
حال وی چیست جامه خویش از پشت فرو گذاشت تا مهر نبوت بر سلمان
اشکارا شود پس سلمان برفت و طعامی خرید و پیش رسول آورد رسول
علیه گفت این چیست سلمان گفت این صدقه مصطفی گفت لا حاجة
لی اخرجها فلیاکلها المسلمون مرا بدین صدقه حاجت نیست در
پیش مسلمانان برد تا ایشان بخوردند پس دیگر بار سلمان رفت و طعامی دیگر آورد
مصطفی

نشین
بی بودند
حکایت وان عبادت فراوان ایشان و جهد و رنج ایشان چندی باز
گفت وان بود که از یک شنبه تا یک دیگر هفته روزه ی داشتند روزه
وصال که افطار ایشان جز در روز یک شنبه نبودی و سخن گفتن با یکدیگر
جز درین روز نبودی یک هفته هر یکی در غاری نشسته و خورد و خواب
و سخن بر خود حرام کرده و زبان با ذکر و دل با فکر پرداخته سلمان وصف
الحال ایشان میکرد مصطفی علیه گفت هم من اهل النار قال سلمان فاظلمت علی
الارض گفت جهان روشن بر چشم من تاریک شد ثم قال یا رسول الله لو
ادرکوک صدقوک واتبعوک و سلمان از ایشان شنیده بود که بهتر پیغمبران
پیغمبر اخر الزمان است و بهتر دینها دین و شریعت وی است الحق تعالی
این ایت فرو فرستاد ان الذین امنوا الایه پس مصطفی در حق گفت من مات
علی دین عیسی قبل ان یسمع بی فهو علی خیر و من سمع بی الیوم ولم یومن بی
فقد هلک ان الذین امنوا والذین هادوا از تهود است و تهود تحرک
باشد جهودان را یهود خوانند لانهم یتهودون عند القراة یعنی
چون قرات توریت کنند تحرک در خود ارند یقولون لان السموات والارض
تحرکت حین آتی الله موسی التوریة .: قال ابن جریج انما سمیت الیهود من
قولهم انا هدنا الیک ای تبنا من عبادة العجل و نصاری ترسایان را بدان
خوانند که از ده نصره بودند و نصره ان ده بود که عیسی و مادرش
بان ده فرود امده بودند و قیل سموا النصاری لان الله تعالی یقول من انصاری
الی الله و صابیان قومی بودند که مسکن بشام داشتند و ملایکه پرست بودند

و... با...

جهود...

ان الذین آمنوا والذین هادوا و نصاری خلاف هست میان علمای این آیت محکم است یا منسوخ جماعتی گفته اند منسوخ است و ناسخ انست که ومن یبتغ غیر الاسلام دینا الایة ابن عباس رضی گفت چنان می نماید که عمل صالح جهودان و ترسایان و صابیان مقبول بود و بعضی از اهل علم گویند حکم این آیت که گفت ان الذین آمنوا والذین هادوا پس چون آیت ومن یبتغ بیامد این آیت منسوخ شد و حکم آن بگشت اما قول مجاهد و ضحاک انست که این آیت محکم است و هیچ چیز از آن منسوخ نیست و تقدیرش انست که ان الذین آمنوا و من آمن من الذین هادوا و در معنی این دو طریق است یکی انست که ان الذین آمنوا مومنان بحقیقت میخواهد هم از این امت و هم از امتها دیگر یعنی ایشانی که از دل پاک و اعتقاد درست ایمان داده اند بغیب ایمانی تصدیق و تسلیمی از هر پیغمبر که امد والذین هادوا علی الخصوص داشتند و باین اعتقاد از دنیا بیرون شدند انگه گفت من آمن بالله یعنی که از ایشان بر این اعتقاد و ایمان بماند و توفیق ثبات و لزوم ایمان یابد تا بوان میرد فلهم اجرهم عند ربهم و روا باشد که اینجا و اول مضمر نهند یعنی و من آمن بعد ک یا محمد الی یوم القیمة فلهم اجرهم عند ربهم فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون و طریق دوم انست که ان الذین آمنوا از آن منافقان اند که بزبان ایمان ارند و بدل نه و از انان که پیش ایشان بند که ایمان به پیغمبران گذشته دادند و بمحمد نه والذین هادوا جهودان اند که بعد از موسی دین مبدل کردند والنصاری ترسایان اند که بعد از عیسی

غلو

...بالله

وعمل صالحا یعنی بایمان بمحمد علیه السلام ... ... بهشت بثواب ایمان خوش رسند فلا خوف علیهم یوم یخاف الناس ولا هم یحزنون علی ما خلفوا ورائهم من الدنیا وعیشها عند معاینتهم ما اعد الله لهم من الثواب والنعیم المقیم واذ اخذنا میثاقکم انگه که پیمان ستدیم و عهد گرفتیم از شما که شمار اکتابی دهیم بپذیرید پس چون توریت فرستادیم گفتید نپذیریم مفسران گفتند انگه که موسی از مناجات باز امد والواح توریت بنی اسرائیل آورد ایشان را فرمود که احکام و امور نهی که در اوست قبول کنید ایشان شریعتی بس گران دیدند تنفر کردند از آن و قبول نکردند حق تعالی کوهی را فرمود از کوهها فلسطین تا از بیخ بر امد و بر سر ایشان بداشت چندانکه لشکر ایشان بودند گویند فرسنگی بود در فرسنگی نزدیک سر ایشان فرا امد و اتشی در پیش چشم ایشان برافروختند و دریا از پس بود ایشان را گفتند خذوا ما آتیناکم بقوة اخذوا ما افترضناه علیکم فی کتابنا من الفرایض واقبلوه واعملوا باجتهاد منکم فی ادائه من غیر تقصیر میگوید بپذیرید و بپیذیرید آنچه شما را فرض کردیم از احکام دین بجدی و جهدی تمام واذکروا ما فیه و آنچه در کتابست از وعد و وعید و ترغیب و ترهیب بر خوانید و یاد گیرید لعلکم تتقون تا مگر از هلاک دنیا و عذاب عقبی خلاص یابید قوم موسی آن کوه دیدند بر سر ایشان و اتش از پیش و دریا از پس بترسیدند و از بیم و ترس قبول کردند و سجود افتادند و دران حال که سجود میکردند در کوه مینگریستند که بر سر ایشان بود و سجود ایشان بر یک نیمه روی بود از اینجاست که جهودان

اولا لجبل ما ... ایشانرا حد بدین ... ثواب ودرین

مضطر بودند ومکره ومعلوم است که باکراه والجا بثواب نرسند جواب

انست که در التزام مضطر بودند لاجرم ایشانرا در التزام ثواب نیست اما

بعد از التزام عمل کردند ودر عمل مضطر ومکره نبودند ایشانرا که ثواب که هست

در عمل است ثم تولیتم من بعد ذلک ای اعرضتم عن امر الله وطاعته من بعد

المیثاق ورفع الجبل من بعد المیثاق پس ازان که عهد کردیم بر شما که طاعت دار

باشید وکوه از شما باز شد دیگر باره شما فرمان بگذاشتید ونقض کردید فلولا

فضل الله علیکم ورحمته اگرنه فضل ورحمت خداوند بودی شما از سالکان وزیان

کاران بودید ودر قران ذکر رحمت فراوانست وجمله ان بده معنی باز ی

گردد یکی بمعنی اسلام است چنانک گفت ورحمة ربک خیر مما یجمعون قل بفضل

الله وبرحمته ومصطفی علیه گفت لا احد اصبر علی اذی یسمعه من الله انه

یشرک به ویدعون له الصاحبة والولد وهو یرزقهم ویعافیهم ویدفع عنهم و

بلال سعد بن داری وگفت عباد الرحمن اربع خصال بها جاریات علیکم من الرحمن

مع ظلمکم انفسکم وخطایاکم اما رزقه فدار علیکم واما رحمته فغیر محجوبة

عنکم واما ستره فسابغ علیکم واما عقابه فلم یعجل لکم ثم انتم علی ذلک تجترون

علی الحکم ودرین دو ایت اسلام را رحمت خواند از بهر انک بنده باسلام برحمت

خدای رسد دیگر رحمتست بمعنی رزق چنانک گفت ما یفتح الله للناس

من رحمة و نام رحمن جل جلاله ازانجاست یعنی که روزی رسنده جهانیانست

برّهم وفاجرهم لا یمنع الکافر لکفره ولا عاصیا لعصیانه سببهم رحمتست

یعنی

... قوله

تعالی کتب ربکم علی نفسه الرحمة ... یعنی ... بقوله تعالی الا من رحمتست

واما الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة الله هم فیها خالدون رحمتست و مراد

بان رسول خدا است وما ارسلناک الا رحمة للعالمین هشتم رحمتست یعنی

باران وهو الذی یرسل الریاح نشرا بین یدی رحمته نهم رحمتست یعنی قران

وهو قوله تعالی وشفاء لما فی الصدور وهدی ورحمة للمومنین دهم

رحمتست یعنی نعمت چنانک درین ایت گفت فلولا فضل الله علیکم ورحمته

لکنتم من الخاسرین ای فلولا نعمة ربکم لصرتم من المغبونین المهلکین

الثالثة قوله تعالی ان الذین امنوا والذین هادوا الایة مرجند کوشید ند

ودر جهاد درین دادی کشیدند احبار جهودان ورهبانان ترسایان وچندانک

توانستند دردا مجاهدت وریاضت رفتند ونفس خود را از شهوات

وما لوفات باز داشتند واز دنیا و دنیا داری یکباری عزلت گرفتند وصومعها

بر خود زندان کردند یا این همه تا محمد ایمان نیاوردند واو را برسالت ونبوت

استوار نگرفتند از عباد تها نا کرده بکیر ولن طاعتها نابود رفته روشن

داران ومقامات واحوال رهبانان هم برین نسق نهادند تا بجنبیدن او

علایق برایشانست دعوی ایشان در یافت ضمیم روشنی مید یافت

المکاتب عبد ما بقی علیه درهم ، تا مست نزل بخود تو تکیه کهن

مغرور زد و عالمی وکار نیمست ، تو تکیه بر نبد است خود کنی وسود امکر

در سرگیری وستور نفس را از مرسیح شهوت باز نگیری انکه طمع دارکن

که با مردان راه در میدان حقیقت گوی زنی هیهات هیهات واذ اخذنا

بار داد و مهر ازل و ... بکشود اجابت کرد حق بروی بو
تا در تاریکی بیگانگی نماند این بیشان بر عموم روز اول در عهد ازل رفت که
احدیت بر دلها تجلی شد یکی را تجلی سیاست و عزت بود و یکی را تجلی
لطف و کرامت آنها که اهل سیاست بودند در دریای هیبت موج دهشت
غرق می شدند عقلهاشان حیران و دلهاشان تاریک بیگانگی بر رخسار
ایشان نشسته و داغ جدائی بر پیشانی ایشان نهاده که اولئک لعنهم الله
فاصمهم واعمی ابصارهم و آنها که اهل لطف و کرامت بودند ایشانرا بر نور
انس بیار است و بنور توحید بیفروخت این رقم تخصیص بر ناصیه دولت
ایشان کشید که اولئک الذین هدیهم الله فبهدیهم اقتده آب آشنائی را در
دل ایشان جوی بر بست و در دوستی تخم سعادت بر کنده و میوه شناختی
را درخت دولت نشانده و در بنیاد سنت را چراغ معرفت افروخت آنکه حوالت
با فضل و رحمت خود کرد که فلولا فضل الله و رحمته لکنتم من الخاسرین آدمی
چون دریا فضل موج آید چون معصیت را در تلاطم امواج صولت نماید داود
پیغمبر گفت علیه السلام الهی گرد همه طبیبان عالم برآمدم تا درد مرا مرهمی سازند
همکنان مرا بتو راه نمودند زبان کارم بی نوا آنکس که از رحمت تو نومید ست
فضیل عیاض رحمة الله علیه روز عرفه در موسم عرفات بان خلق نکریست وان
سوز و نیاز ایشان دید دستها همه سوی آسمان و چشمها گریان و دلها سوزان
فضیل گفت چه بینید و چه حکم کنید اگر این همه خلق دست نیاز سوی مخلوقی
دراز کنند و دانکی سیم خواهند از ایشان دریغ دارد یا نه گفتند نه گفت بخدای
خدای

[illegible]
علمتم الذین اعتدوا منکم فی السبت الی قوله ما کادوا یفعلون ابن
عباس گفت رضی حق تعالی جهودان را تعظیم روز آدینه فرمود چنانک
مسلمانانرا فرمود پس ایشان مخالفت کردند و روز شنبه اختیار کردند و آنرا
تعظیم داشتند و فرمان حق بجای بگذاشتند حق تع درین روز شنبه
کار بر ایشان سخت فرا گرفت تا هر چه ایشانرا بدیگر روزها حلال بود
از کسب کردن و ساز معیشت ساختن درین روز بر ایشان حرام کرد اکنون
ایشان تعظیم بجای می آرند و مزد بدان نستانند و اگر نافرمانی کنند بعقوبت
رسند و در بعضی روایت آورده اند که داود علیه مردی دید که روز شنبه
هیزم بر پشت داشت بفرمود تا او را بر دار کردند و حق تعالی از
عهد گرفتن بر ایشان در تعظیم روز شنبه خبر می دهد بکوید قلنا
لهم لا تعدوا فی السبت ایشانرا گفتیم روز شنبه از اندازه در مگذرید
و کسب مکنید که آن بر شما حرام است و کسب ایشان ماهی گرفتن بود روز
شنبه ماهیان دریا جمله بر روی آب می آمدند و خرطومها خویش بیرون
میکردند و روزها دیگر بقعر دریا پنهان می شدند قوله تع اذ تاتیهم
حیتانهم یوم سبتهم الایه پس ایشان حیلت ساختند و گرد دریا حوضها
فرو بردند و از دریا جویها بران گشادند تا روز شنبه دریا موج
زدی و ماهیانرا دران حوض کردی پس نتوانستندی بیرون شدن
که آب اندر حوضها اندک بود و راه آن بسته سر روز یکشنبه آن ماهیان
بیرون میکردند و گفته اند شبها در دریای که گذاشتند تا ماهی دران افتادی

کی کد

ایشانرا بکرفت و عقوبت فرمناد لقوله علیه ان الله یمهل الظالم حتی اذا اخذه

لم یفلته ثم قرء الایة وکذلک اخذ ربک اذا اخذ القری الایة ابن عباس گفت بر

جمله اهل ان شهر هفتاد هزار بوذند و بسه گروه شدند گروهی نافرمانی کردند

و تعظیم روز شنبه دست باز داشتند و فسق و فجور و خمر و زمر در بر روز

بیش کردند و حیلها ساختند و قومی ایشانرا نهی می کردند و بعقوبت

می ترسانیدند و بدان رضا نمی دادند و سه دیگر خاموش بوذند نه خود

میکردند و نه ایشانرا ی زدند ابن عباس گفت رضع نجا الناهون و هلک

المعتادون و لا ادری ما فعل بالساکتین اما سبیل جمله علما دران مختلف

اند اصحاب رای علی الاطلاق روا دارند حیلت ساختن تا حرامی را حلال

کردانند و مالک و اصحاب وی البته بهیچ وجه روا ندارند تا محظوری

حلال کنند بحیلت و گفت اگر کسی سوکند یاد کند که با فلان کس سخن نکویم پس با وی

نویسد سوکند دروغ کرده و کفارت لازم شود که این نبشتن حیلت ان

سخن گفتن است و حیلت ممنوع است گفت از عایشه صدیقه رضی الله عنها

بپرسیدند که چکوی در محرم که گوشت صید در دیگ نهند و انرا بپزد

پس گوید انا لا اکل اللحم بل اکل المرقة فقالت عایشه اما صاحب المرقة

فعلیه لعنة الله اما مذهب شافعی رضع آنست که یک بار مباح مباح

دیدن جایز نیست و حیلت دران روا است اما چیزی حرام تا مباح دیدن

روا نیست و حیلت دران باطل که چیز حرام بحیلت حلال نشود نه بینی که بر

بنی اسرائیل ماهی کرفتن باصل حرام بود نه چنانک بر صفتی بوده حرام بود و بر صفتی

حلال

بایشان ... که ایشان ...

روا نیست قوله ولقد علمتم الذین اعتدوا منکم فی السبت گفته اند

این خطاب با جهود انست که در عهد رسول خدا علیه بوذند می گوید یاد ابید

شما احوال پدران و اسلاف شما کی نافرمانی کردند و از اندازه درگذشتند

پس از ان که ایشان را گفته بوذند لا تعدوا فی السبت و این قصه در عهد

داود پیغمبر رفت علیه و ان قوم اهل ایله بوذند شهری از شهرهای شام داود

دعا بد کرد بر ایشان گفت اللهم ان عبادک قد خالفوا امرک و ترکوا قولک فاجعلهم

اية ومثلا لخلقک حق تو گفت فقلنا لهم کونوا قردة خاسئين ایشانرا گفتیم کپیان

گردید خوار و نی محن و نومید از رحمت خدای تعالی چنین گویند کی قومی

صالحان بوذند در ایشان که ایشان بد منکر بوذند و بزبان نهی میکردند ان

تغییر ان حال نمی توانستند کردکه قوتی و شوکتی نداشتند این قوم جدایی گرفتند

از ایشان و دیواری برافراشتند میان هر دو گروه تا میدیدند که اگر حدثی رسد

در هم نگیرد که مصطفی فرموده علیه یا من قوم یعمل بین ظهرانیهم بمعاصی الله تعالی

فلم تغیروا الا عمهم الله العذاب والیه الاشارة کانوا لا یتناهون عن منکر

الایة قوله لولا ینهیهم الا یتوف الایة وقال رجل لابی هریرة ان الظالم لا یضر

الا نفسه وقال ابو هریرة والذی نفس ابی هریرة بیده ان الحبارى لتموت

فی وکرها والضب یموت فی جحره من ظلم بنی ادم وعن زینب ان النبی

صلعم استیقظ یوما من نومه محمرا وجهه وهو یقول لا اله الا الله ویل

للعرب من شر قد اقترب فتح الیوم من ردم یاجوج وماجوج مثل هذه

[illegible] بیرون آمدند وایشان را اصل فساد
بودند از جانب خویش دروازه باز نهاده بودند و حسرو حرکت واواز
آن قوم مر روز شنبه بشنیدند وآن روز نشنیدند مردی بر سر دیوار کردند
در ایشان نگریست همه کپیبان را دید که در یکدیگر می افتادند گفته اند
هرچه جوانان بودند کپیبان گشتند و هرچه پیران بودند خنازیر شدند
سه روز بدان صفت بودند بعد از آن هیچ نماندند عبد الله مسعود
گفت رض از مصطفی علیه پرسیدم که این کپیبان و خوکان از نسل ایشان اند
فقال رسول الله صلعم ان الله عز وجل لم یلعن قوما قط فمسخهم فکان لهم نسل حتی
یهلکهم ولکن هذا خلق کان فلما غضب الله علی الیهود مسخهم و
جعلهم مثلهم قوله فجعلناها نکالا بگوید آن عقوبت ومسخ در ان
شهر قوم را عبرتی کردیم و فضیحتی تا هر که از ان شنود بایبد باز
ایستد از چنان کاری که عقوبتش اینست نکال بند بر پای است
ونکول باز ایستادن است از رفتن در کاری باعتی و باز نشستن از اقرار
لذلک سمیا انکالا والله اشد باسا واشد تنکیلا از اوست لما بین یدیها
وما خلفها وایشان که پس ازیشان یعنی اهل زمن لما بین یدیها ای للامم التی ترک
تلک القریة الممسوخة یعنی امتی را که حاضر بودند وایشان را می دیدند
وما خلفها وامتها که پس از ایشان آیند و قصه ایشان بشنوند وقیل
عقوبة لما مضی من ذنوبهم وعبرة لمن بعدهم وموعظة للمتقین ای
للمومنین من هذه الامة فلا یفعلون مثل فعلهم قوله واذ قال موسی لقومه
ان

[illegible]

ان الله [illegible]
درویش بود و عم زاده ای توانگر داشت میراث عم زاده خود شتافت
بشب برفت و وبرا بکشت و بسبطی دیگر برد و بر در ایشان بیفکند بامداد
سبط کشنده بیگانه یافتند بر در خویش و سبط این کشته مرد خویش یافتند
جستند و بر در بیگانگان یافتند خصومت در گرفتند ایشان گفتند
مرد خویش بر در شما کشته می یابیم وایشان گفتند کشته بدر سرای
ما آورده اند و بر ما آلوده اند دست بسلاح زدند و روی بجنگ آوردند گفتی
گفتند وحی پیوسته است و پیغمبر برجای برویم بروی بر موسی و قصه بروی
عرضه کردند موسی گفت ان الله یامرکم ان تذبحوا بقرة حق تعالی میفرماید
شما که گاوی ماده بکشید قالوا اتتخذنا هزوا از جواب این خصومت
در گاو جستن ما را بافسوس می گیری از جفاکاری بودند و غلیظ طبعی چون
حکمت در ان فرمان ندانستند اضافت سخریت با پیغمبر کردند تا پیغمبر گفت
اعوذ بالله ان اکون من الجاهلین این سخریت کار جاهلان است
ومن ترا باز خواهم خدا که کار جاهلان نکنم مفسران گفتند این آنگه بود که
هنوز در مصر بودند از دریا ناگذشته وغرق فرعون و کسان او نادیده
پس از آن این قصه برفت که گفتیم قالوا ادع لنا ربک وسبب شبهه گفت در بنی
اسرائیل جوانی بود مادری داشت و آن مادر را گوساله بوده بود و بروی مهربان
وکسب وی آن بودی که هر روزی پشته هیزم بیاوردی و بفروختی از
بها آن ثلثی بصدقه دادی و ثلثی خود بکار بردی و ثلثی مادر بدادی چون

... نمودی بل ... م جواب
را و یک نیمه مادر را بنشستی بر بالین مادر و تسبیح و تهلیل و بر اثملتین میلودی
که مادر در او را تمام شب عاجز بود روز کاری بدین صفت می بود حق تعالی
خواست که آن جوان را نیاد کند و برکت آن بوی رساند این جوان که بدین
صفت بود در همه جهان گاوی داشت حق تعالی چنان تقدیر کرده که چون
اسرائیل عاییل را بکشتند و کشنده وی پنهان شد حق تعالی ایشان را فرمود
تا اظهار این سر را گاوی سرخ رنگ روشن بکشند نه پیر و نه جوان نو زاده
نه فرسوده نه کار شکسته بکشند و چنین گاو هیچ کس را نبوده در آن
وقت مگر آن جوان را فرشته بوی آمد در صورت آدمی و بر گفت این
گاو از تو بخواهند خواست کشتن را او را مفروش الا ازین پر پوست
وی دینار گفت چنین کنم پس بر آن گاو بیافتند و از وی بخریدند و پر کرد
پوست وی دینار بوی دادند در این قصه دو حکمت دو نیکوست یکی برکت
مادر در حق آن جوان و یکی عقوبت تعنت جستن بر پیغمبر در حق
بنی اسرائیل که بسیاری بپرسیدند و حق بپیچیدند گفتند بیین لنا ما هی
قالوا ادع لنا ربک پس از خداوند خواستند که صفت آن گاو چیست یعنی در زاد چو
ایشان را جواب آمد که نه گاو پیرست در زاده جوانست و نام وی
نو زادی نارسیده و نه پیری شکسته فافعلوا ما تؤمرون آنچه فرمودند
بکنید و بیش ازین مپرسید اگر ایشان بدین اختصار کردندی و بیش ازین
نپرسیدندی کار بر ایشان آسان تر آمدی لکن شددوا فشدد الله
علیهم

...
عباس رضی من لبس نعلا صفراء لم یزل فی سرور ما دام لابسها قال ابن الزبیر ایاکم
و لبس هذه النعال السود فانها تورث الهم والنسیان چگونه بوده پرسیدند گاو
گاو بیست اسابیعه ام عاملة جز این است با کار کنند این گاوان بر ما مشتبه
شدند وانا ان شاء الله لمهتدون قال رسول الله صلعم لو لم یستثنوا لما بینت
لهم اخر الابد جواب آمد که گاو کار کنند نیست که زمین شکافد یا آب
کشد و رام نیست که زود فرا دست آید مُسَلَّمة درستست و پای درست دارد
و خلقت نیکو و آثار عیب در وی نه لاشیة فیها قیل لا عیب فیها وقیل لا بیاض فیها و
قیل لا لون فیها یخالف سایر لونها در آن هیچ عیب نه و بیرون از رنگ زردی
هیچ رنگ قالوا الان جئت بالحق ایشان گفتند موسی را که اکنون جواب بسزا
آوردی و صفت آن دانستیم و شناختیم طلب کردند و پیش آن جوان پارسا
یافتند و بهای پوست آن دینار خریدند و از آن که گران بها بود عکرمه
گفت بها آن سه دینار بود و لکن خدای تعالی حکم راستی می دانست چنان
تقدیر کرد ابن عباس رضی گفت آن روز که ایشان را بکشتن گاو فرمودند این گاو
نه در شکم مادر بود نه در صلب پدر و گفت چهل سالی بجستند و می پرسیدند
و طلب می کردند پس بیافتند المثوبة الثالثة قوله تعالی ولقد علمتم
الذین اعتدوا منکم فی السبت اشارت بقهر خداوندست و اینکه چنانک
چنانک دوستان را نوازنده است دشمنان را کیفر دهنده است و چنانک نواخت وی
بنواخت دیگران نماند بگرفتن وی بگرفتن دیگران نماند و الله اشد باسا و
اشد تنکیلا سخن کیفر همه کیفرها کاستن فرو بود جبار انست دارد خواه

بشریت تمام ... [illegible]

برنگ دوستی برادر و رنگ دوستی رنگی بی رنگی است هرچه رنگ رنگ آمیز است
از ایشان فرو شویند ونزعنا ما فی صدورهم من غل تا همه روح پاک شوند هر دلی
کی در ذات ایشان تامل کند آشنا گردد سبحان تو دی پیدا شد و دلیل
وی پیش طبیب ترسا بود ندر دان می نگریست و تامل بیکرد پس گفت حالی عجب
می بینم این مرد بیست که از ترس خدای تعالی جگروی خون شده است و لرزه
لذ راب بیرون آمده این دین که وی بر وانست حق است اشهد ان لا اله الا الله و اشهد
ان محمد رسول الله طبیب ترسا چون در دلیل وی نگریست آشنا شد پس کسی
که در روی دوستان او نگرد از اعتقاد پاک به بین که چون بود اینست که بیکوید
لونها تسر الناظرین رنگی که نگرند کان را شاد کند رنگی آشنای و دوستی است
وجه رنگ است از این نیکوتر و من احسن من الله صبغة. صفت سوم
است که گفت لا ذلول تثیر الارض و لا تسقی الحرث مسلمة لا شیة فیها یا کند
وبه روز و نیکو سیرت و روز افزون نه بعیب دهیان آلوده نه غنام دون
همتان فرو آمد نه سلطان بشریت بر ایشان دست نه قاضی شهواتی بر ایشان
حکم راند چنانکه معبود یکی شناسد مقصود یکی دانند و مشهود یکی
همهم رجال لا... ابو رکشیر و حتی من الدنیا صدق ساعد هر کسی محراب
دارد هر سوی تا به محراب ... کوی تو النوبة الثانیة قوله
تعالی و اذ قتلتم نفسا الی قوله افلا تعقلون و اذ قتلتم نفسا فادارءتم فیها
هرچند این آیت نظم قرآن با آخر قصه گفت اما در معنی اول قصه است کی

... [illegible]

بر ایشان خشمی نرفت رنگ ایشان از آنجا کی صورت است بگذ دانید اگر برین
امت خشم کیرد نعوذ بالله رنگ ایشان از روی سپیدت بگرداند اگر ایشان را جرم
خویش روی سیاه گردانید ایشان را جرم خویش را شبا ه کند که لا بل ران علی قلوبهم
ونقلب افئدتهم وابصارهم کسی را که امروز روی دل وی از خود بگرداند فردا
چون در گور نهند روی وی از قبله بگردانند و اذ قال موسی لقومه ان الله یأمرکم
الایه این قصه گاو بنی اسرائیل و ذکر صفات وی در این آیت از لطایف حکمت
و جواهر عرف قرآنست و قرآن بحر محیط است ای لولو شهوار، و در شب
افروز که در قعر بحر است اما کسی باید که هرچه حق تعالی در صفت گاو بنی
اسرائیل گفت در صفات خود بهم بدان مقام رسد تا غواص این بحر را
بشاید فی الجمله ان صفات در این سه آیت بیین گرد یکی لا فارض و لا بکر دیگر
صفراء فاقع لونها تسر الناظرین سدیگر لا ذلول تثیر الارض و لا تسقی
الحرث اول لا فارض و لا بکر میگوید نه پیری فرو نکند نه نو زاده ان
نارسیده یعنی قدم این جوانمردان در دایرهٔ طریقت انگه مستقیم شود که
سکر شباب وشره جوانی ایشان را حجاب نکند و ضعف پیری معطل ندارد
نه بینی که مصطفی را علیه انگه که وحی بوی ذ پیوست که نه حال صبی قریب العهد
بود و نه روزگاری بار ذل العمر رسیده بود اگر تمامتر از این حالی بودی
وحی در آن زمان بسید پیوستی سوار او دن که با سکر جوانی قرین شود
از راه شهوت بود و کم افتد ارادتی در جوانی که از شهوت ایمن بود و اگر
افتد در مملکت عزیز باشد مصطفی علیه از اینجا گفت که عجب ربکم من شاب لیس
له

قالوا

قتلتم نفسا شما یکی را بکشتید یعنی عامیل و دران کشته خصومت در گرفتید
و از خلق پنهان می داشتید و خدای تعالی آن سر آشکارا کرد و کشته بیدا
کرد تا امرود، در میان خلق رسوا شد و فردا بعذاب آخرت گرفتار
شود قال النبی علیه زوال الدنیا اهون من قتل رجل مومن ومن اعان علی
قتل مومن بشطر کلمة جاء یوم القیمة مکتوب بین عینیه آیس من
رحمة الله و اول ما یقضی به الناس یوم القیمة فی الدماء وسئل عن النبی
صلعم عن القاتل والآمر فقال قسمت النار سبعین جزوا فللامر تسعة
وستون وللقاتل جزو وحده وحسبه والله مخرج ما کنتم تکتمون دلیل
است که هر که در سر عملی کند خیر باشد طاعت یا معصیت حق تعالی آن
عمل آشکارا کند و پنهان فرو نگذارد ازینجا گفت مصطفی علیه لو ان احدکم یعمل
فی صخرة صماء لیس لها باب و لا کوة لخرج عمله للناس کائنا ما کان وقال
عثمان رضی من عمل عملا کساه الله رداه ان خیرا فخیر وان شرا فشر فقلنا
اضربوه ببعضها گفتیم این کشته را بزنید بلختی از ان گاو و عکرمه و کلبی
گفتند از ان گاو لختی بروی زدند ابن جبیر گفت ضرب بعجب ذنبها لانه
اس البدن واساسه علیه رکب الخلق ومنه بدئ المضغة طوبا
وعن النبی علیه کل ابن ادم یبلی الا عجب الذنب فانه منه خلق
وفیه یرکب ضحاک گفت زبان گاو بروی زدند ابن عباس گفت استخوان اصل
گوش بروی زدند که محل جنبش است و محل روح و مقتل ادمی و قول مختار اینست

ونقد یرو...

دلیل شد و ... آمد و ...

و حال مردگی باز شد حق تعالی گفت کذلک یحیی الله الموتی و یریکم آیاته
لعلکم تعقلون این آیت حجت است بر مشرکان عرب که اصل بعث را منکر شدند
و حجت است بر قومی فلاسفه که بعث اجساد و احیا را منکر شدند فان هذا القتیل
احیی بعینه یتشخب دما و روی ان ابا رزین العقیلی سال رسول الله صلعم
کیف تحیی الله الموتی قال یا ابا رزین اما مررت بارض مجدبة قال بلی یا رسول
الله قال ثم مررت بها مخصبة قال بلی یا رسول الله قال کذلک النشور ثم
قست قلوبکم این خطاب با جهودان گفت حق تعالی گفت پس از ان
که آیات و روایات قدرت ما بدیدید و لطایف حکمت و عجایب صنعت
در مرده زنده کردن بدیدید و گوساله از نیچ بر آوردن و بر زو شاید اشتر و آب از سنگ
روان کرده و قومی صورت بگردانیدن بس ازین عجایب که دیدند دلها سخت
شد که کلبی گفت پس از ان که مرده زنده شد و بگفت که کیست کشنده من
ایشان قبول نکردند و گفتند ما نکشتیم حق تعالی گفت سخت است دلها شما و غلیظ
و سیاه که مرده بپیش چشمها شما زنده گشت و بگفت که کشنده من کیست
و شما ... و قسوة در دل آنست که رحمت و رقت و تواضع در ان
نگیرد و کار سا بستد ... و انواع خیرات نرم نشود مصطفی علیه گفت
لا تکثروا الکلام لغیر ذکر الله تعالی فان کثرة الکلام بغیر ذکر الله
قسوة القلب وان ابعد الناس من الله القلب القاسی حذیفه گفت قسوة دل
آنست که فتنها بر دلها باز گشتن اند چنانکه حصیر گسترانند هر دل که فتنها با او

وعن حذیفه قال ... علی القلوب ... قلبا اشربها ... و ان قلب ... فیه نکتة ... حتی تکون القلوب ...

سبب [illegible] ...سم است بلی همچون سنگ سپید سخت
که هیچ نقشه در خود نگیرد و نپذیرد دیگری سیاه خاک آلود همچون کوزه،
سرنگون آب نماند در چنین دل خیر و طاعت نماند حق تعالی جهودان را این
صفت کرد ایمان بنبوت مصطفی علیه و صدق که سر همه خیرات است در دل
ایشان نمی شود بسبب آنکه صدق وی شناختند و دانستند اینست معنی
قسوة دلها جهودان پس دلها ایشان با سنگ برابر کرد در سختی و درشتی گفت
کالحجارة او اشد قسوة آن دلها همچون سنگ بلکه سختتر که از سنگ آب آید
اگرچه آب در آن نشود و از دل سخت نه آب آید و نه پند در آن شود
آنگه سنگ را معذور کرد و دلها ایشان نامعذور و سنگ خاره را فضل داد بر دل
سخت بتفضیل و گفت وان من الحجارة لما یتفجر منه الانهار از سنگها هست که
از آن جویهای رود و از کوهها هست که از آن دجله و فرات و جیحون و سیحون
می رود و از آن هست که می شکافد و آب از آن بیرون می آید یعنی آن سنگها
که در جهان پراکنده است و از آن چشمها می رود و از آنست که از بالا بنشیب
میغلتد و بهامون می افتد همچون آن کوه که برابر طور بود حق تعالی وقت که با
موسی سخن گفت آن کوه را متجلی شد یعنی پیدا شد بقدر یک سر انگشت
کهین تا بعضی از آن کوه بشام افتاد و بعضی خرد گشت چون ریگ و در عالم پراکند
من خشیة الله میگوید از رفتن جویها از آن سنگ و چکیدن آب از آن و از بالا
بهامون افتادن همه از ترس خداوندست عز و جل یعنی سنگها با ترس است و دل
این جهودان بی ترس قومی لذا اهل تاویل این آیت از ظاهر بگردانیدند و بر مجاز حمل
کردند.

والزیج [illegible]
که حق تعالی در قرآن خبری داده [illegible] الله
و این تاویل مذهب اهل سنت باطل است که در ضمن ابطال صفت کلام حق
است و ابطال معجزه مصطفی علیه که تسبیح سنگریزه در حضرت مصطفی علیه
و تسبیح چنه که از آن طعام می خوردند و حنین ستون حنانه که در مسجد
رسول خدای می شنیدند هم ازین باب است و هم در اخبار صحاح وار معجزات
مصطفی است علیه اگر از ظاهر بگردانیم بر آن تاویل که ایشان کنند هم در آن
ابطال صفت باشد و ابطال معجزه و این در دین روا نیست و مقتضی ایمان نیست
و هم ازین باب است آنچ در قرآن آید که حق تعالی آسمان و زمین پاسخ دادند
که اتینا طائعین و فردا اندامها کافر بر کافر گواهی دهند بسخنی گشاده.
و روشن کقوله وقالوا لجلودهم لم شهدتم و دوزخ را خشم اثبات کرد تکاد
تمیز من الغیظ و انفس را سخن اثبات کرد که تقول هل من مزید این همه در خرد
محال است و حق تعالی همه ازین خداوند ذو الجلال است و بیشترین معجزها
پیغمبران و برهانها ایشان آنست که در خرد محال است و حق تعالی بر آن
چیزها قادر بر کمال است و طریق اهل سنت آنست که این همه که برشمردم
اگر در عقل نمی گنجد بپذیرند و از ظاهر بنگردانند و از تاویل و تصرف
در آن بپرهیزند و از علما ایشان نباشند که چون در نیافتند نپذیرفتند
تا حق تعالی ایشان را ذم کرد گفت واذ لم یهتدوا به فسیقولون هذا افک قدیم
و این سخن بسطی دارد و شرح خواهد آمد اما درین موضع احتمال نکند و ما الله
بغافل عما یعملون و اگر بتا خوانی خطاب با جهودانست و اگر بیا خوانی بر قراءة
مکی خطاب با مومنانست و قدح در جهودان با مومنان میگوید خدا تعالی الخ

...نیه شد و جهودان مدینه بردند
اسلام خواند و طمع در اسلام ایشان بست و حجتین جماعتی از انصار بودند
در مدینه که ایشان را با جهودان نزدیکی بود بحکم رضاع و طمع در اسلام
جهودان بسته بودند حق تع با ایشان این آیت فرستاد که طمع مدارید
باسلام ایشان که ایشان از نسل قومی اند که در عهد موسی کلام ما
بشنیدند ببیابان طور یعنی ان هفتاد مرد که موسی ایشان را با خود ببرد
تا کلام حق و فرمان حق بشنیدند پس چون با قوم خویش شدند قومی
از ایشان تبدیل و تحریف در کلام حق آوردند انچ حق نگفته بود
در آن افزودند رب العالمین گفت ایشان که با کلام من چنین کنند شما را
استوار کی دارند بعضی مفسران گفته اند معنی این آیت آنست که خدای
عز و جل مصطفی را و مومنان را گفت چرا در ایمان ایشان طمع بسته اید
و حال ایشان آنست که توریت که کلام ماست بشنیدند و انچ در توریت
بود بدانستند و دریافتند پس حکم توریت بگردانیدند و آیت رجم و
صفت و نعت تو کی رسول مایی برگرفتند و آنرا بدل نهادند و این از ایشان
نه قول بوش کاری بود و نه خطا بل که عمدا عرض بود دانستند و میکردند
چنانک گفت من بعد ما عقلوه وهم یعلمون این آیت دلیل است که کلام
حق نه مخلوقست و نه حکایت از کلام حق بل که خود عین کلام حق است
ولفظ ما در آن نه مخلوق بخلاف قول جهمیان که گفتند ما در آن مخلوقست
و وجه دلالت این آنست که ایشان قرآن از رسول می شنیدند و جز
لفظ

والاخ بشنیدند حکایت ... ون
بخوان مخلوق گفتن روا بودی گفتی یسمعون مثل کلامی او حکایت کلام
الله او قراءة کلام الله چون گفت یسمعون کلام الله و جای دیگر
گفت فاجره حتی یسمع کلام الله پس پیدا شتیم که انچ ایشان گفتند باطل
است و این خلاف در آن افتاد کی جهمیان گفتند کلام حق علم اوست
قایم بذات او نه عبارتی که بحروف و صوت قایم است و بنزدیک اهل
سنت این اصل باطل است و خبرها درست ایشان را گواهی بدروغ می
دهند و منه قال رسول الله صلعم یطلع الله تعالی الی اهل الجنة فیقول
یا اهل الجنة فیقولون صوت ربنا لبیک و سعدیک قال کم لبثتم فی الارض
عدد سنین قالوا ربنا لبثنا یوما او بعض یوم قال لنعم ما تجرتم فی یوم
او بعض یوم رحمتی و رضوانی وجنتی امکثوا فیها خالدین مخلدین ثم
یقبل الی اهل النار یقول یا اهل النار فیقولون صوت ربنا لبیک و سعدیک
قال کم لبثتم فی الارض عدد سنین قالوا لبثنا یوما او بعض قال بیسما اتجرتم
فی یوم او بعض یوم غضبی و سخطی و ناری امکثوا فیها خالدین مخلدین
قوله تعالی و اذا لقوا الذین امنوا چون مومنان را ببینند گویند ایمان
آوردیم و اذا خلا بعضهم الی بعض و چون با یکدیگر رسند گویند که ایشان را
که توریت می سخن گویند و این آن بود که پس از جهودان که توریت دانستند
و نه چنان سخت معاند بودند با رسول خدای با مسلمانان میگفتند که
در توریت هست که محمد پیغمبرست و نعت و صفت وی در توریت
مذکورست

[illegible] ... [illegible] جبارها لی تو ... [illegible]

دادنا فرداً نزد جبل خداوند شما حجت آورید بر شما پس گفت افلا تعقلون خواستن

از قول آن مهیبان نه که با کهیبان می کنند و خواهی خطاب خدای کیو مهیبان

چو ذان التوبه الثالثة قوله تعالی و اذ قتلتم نفسا قتل نفس را

دو گونه است یکی از روی صورت و یکی از روی معنی آنکه از روی صورت

خود را کشد بعذاب در رسد که هیچ عذاب ازان صعبتر نباشد

و آنکس خود را بشمشیر مجاهده بکشند بروفق شریعت تا دل مرده بنور شناختن

زنده شود و آنکه بنور شناختن زنده شد بحیوة طیبه رسید قوم موسی

را کشتند زنده ای را بکشتند تا مرده زنده شود اشارتست با اهل طریقت

که نفس زنده را بشمشیر مجاهدت را بکشتند تا مرده زنده شود زندگی

که بنمیرد شود و فنا بان را نیابند که من میبردم سوالکو ئیل نمود کو مرده

بلغ زنده شد و دوست بیرون پیر طریقت جنید قدس الله روحه

یکی از دوستان وی که از دنیا برفته بود می شست آنکس انگشت مسبحه

جنید را بگرفت جنید گفت احیوة بعد الموت جواب داد اما علمت

انا لا نموت بل ننتقل من دار الی دار قالت عایشة رضی الله عنها قد کنا

نسمع ان رجلا من هذه الامة سیتکلم بعد موته قوله تعالی ثم قست

قلوبهم من بعد ذلک قسوة دل در حق جهال نامهربانی دلهاست و در حق

واذرا حق دوری و در حق عارفان و ارباب صدق و صفوف قوف

دلاست و حالت تمکن چنانکه صدیق اکبر از خود نشان داد مرگه که کسی را

دیدی

رتبت صدیقان در بدایت کار و عنفوان ارادت مبتدی را بانگ

و خروش و نعره و زاری بود کی هنوز عشق وی و ولایت خود تمامی فرو نگرفته

بود پس چون کار بکمال رسید و صفا معرفت قوی گردد و سلطان

عشق ولایت خود تمامی فروگیرد آن خروش و زاری در باقی شود

و شادی و طرب در پیوندد بزبان حال گوید ::

زاول که مرا عشق نگارم نو بود :: همسایه من ز ناله من نغنود

کم گشت کنون ناله که عشقم بفزود :: آتش چو همه گرفت کم گردد دود

وان من الحجارة لما یتفجر منه الانهار الایة حق تعالی سنگ خاره را بر دل

و جانی فضل نهاد و افزونی داد گفت از سنگ آب آید و نرم شود و از ترس

خدا بهاموت افتد و دل و جانی در نهاد مرد بیگانه از ترس خدا بنالد نه

از حسرت بگرید نه رحمت و رقت در وی آید در حکایت بیاید که

پیغمبری از پیغمبران خدای بصحرائی برگذشت سنگی را که در نهاد خود

کوچک بود و آبی عظیم از وی می رفت پیغمبر بایستاد و در ان تعجب می کرد

تا چه حالت آن سنگ را حق تعالی آن سنگ را باوی در سخن آورد گفت ای پیغمبر

خدا این آنست که تو می بینی گریستن منست از ترس خدا تعالی در ان روز

که فرموده و قودها الناس والحجارة پیغمبر کف بار خدایا ویرا از آتش ایمن

کن ۳ نداآمد که ویرا از آتش ایمن کردم پیغمبر برفت پس بروزگاری گردان

دراز باز آمد آن سنگ را دید که همچنان می گریست پیغمبر عجب ماند

سنگ گفت ای پیغمبر خدای چه تعجب می کنی آن گریستن را ز جبروت

و اندوه بود

النوبة ... تعالی اولا یعلمون ان الله یعلم ما یسرون وما یعلنون الی قوله
وانتم معرضون این خطاب اگر خواهی بمنافقان و اگر خواهی جهودان یعنی این
منافقان که مصطفی علیه و با مومنان سخن دیگری گویند و در دل دیگر دارند نمی دانند
کی خدا سر واشکارا ایشان می داند و پیغمبر خود را و مومنان را از سر ایشان
آگاه کند و حدیث وهب بن عمیر ازین باب است با صفوان بن امیه در حجر نشسته
بود وهب گفت لولا عیالی و دین علی یا حبیب ان اکون انا الذی اقتل بنفسی اگر
نه عیال بودی و دین بر من قصد قتل محمد کردی صفوان گفت این کار را
چه حیلت سازی و چون بر دست گیری گفت من مردی ام دلاور او را بغوییم
ضربتی زنم انگه بروم بر کوه بر شوم و کس بر من نرسد صفوان گفت نفقه
عیال و دین تو بر من تا چه داری شمشیر تیز کرد و زهر آلود و بقصد مدینه
بازگشت بیرون شد چون در مدینه شد عمر خطاب رضی او را بدید
خوفناک شد پیش مومنان باز شد گفت وهب امد از امدن وی در
دلم شکی افتاد مردی غدار است نگر تا مصطفی را خالی نگذاری یاران
همه پیرامن مصطفی علیه در نشستند وهب امد و گفت انعم صباحا یا محمد
مصطفی علیه گفت حق تعالی مرا تحیتی داده بهتر و سلامی داده
است چه امده ای اینجا گفت امده ام تا اسیر ا... باز خرم مصطفی علیه
گفت ما بال السیف شمشیر جیست کی در بر داری گفت با محمد روز
بدر تیز داشتم و ما را از ان ظفری نبود مصطفی علیه گفت فما شئ
قلت لصفوان وانتما فی الحجر لولا عیالی و دین علی وهب گفت ها
کیف قلت فاعاده علیه قال وهب نه گفت بخبر تا مخبر اهل السماء

الی من الخنایر وانه رجع و بهوا جب ای من بعض ... و ... جهودان
را نهی این خطاب معنی انست که نمی دانند این جهودان که خدای داند
انچ پنهان می دارند از عداوت واشکارا می کنند از جحود و زبان
دشمنی می دارند و با مومنان ومنهم امیون قیل الامی من الامة منسوب الی الامة
ای نا دبیرست که ندانند نبشتن و خواندن مصطفی گفت علیه انا امة امیة
لا نکتب ولا نحسب و یقال منسوب الی الام و هی الخلقة والقامة در
معنی این ایت اقوال گفته اند یکی آنست که از جهودان قومی اند که نوشتن
ندانند نوشتن و خواندن مگر چیزی شنوند از مهتران خویش از
دروغها که بری سازند وی گویند هذا من عند الله و ان هم الا یظنون
انکه گمانی بوند و یقین نمی دانند که ان حق است باین قول امانی
یعنی اکاذیب است و بقول دیگر امانی بمعنی تلاوة و قراءة است یعنی
از جهودان قومی اند که از توریت جز قراءة و تلاوة ندانند واحکام
شرع و امور دینی که در انست و حق تلاوة از تحلیل حلال و تحریم حرام
نگذارند و ان هم الا یظنون انکه ظن می برند که قصه بنی موسی و قبول
توریت با تکذیب محمد و در قران دستکاری باشد اگر کسی گوید که
این نعت محمد است صلعم و مرجم نعت وی بود دیگران را دران
چه ذم باشد جواب انست که نه مرجم صفت پیغمبر باشد دیگران
را هم بران معنی بود که اتفاق اسم اتفاق معنی تقاضا نکند و نه در
صفتی که در غیر شعیر باشد در پیغمبر روا بود نه بینی که اهل

که بعثت پیغمبر را بوجود این صفات انکار کردند و انرا اضلال اثر شمرد
از ایشان فقال تعالی و قالوا ما لهذا الرسول الی قوله فضلوا فلا الایة
پس بباید دانست که این در صفات پیغمبر امارت نبوت است
و دلایل رسالت که با صفت امیت وحی می گزارد و بیان علم اولین و آخرین
می کرد و از غیب آسمان و زمین خبری داد و خلق را براه حق دعوت
می کرد و تعلیم فرایض و شرایع و مکارم الاخلاق می کرد پس امیت در حق
وی صفت کمال بود و در حق دیگران کمال نقصان فویل للذین یکتبون
الکتاب بایدیهم مصطفی علیه گفت الویل واد فی جهنم یهوی فیه الکافر
اربعین خریفا قبل ان یبلغ قعره قیل لو سیرت فیه جبال الدنیا لذابت
من شدة حرها و گفته اند ویل اواز دوزخ کافران است و زاری
کردن ایشان در دوزخ از عذاب سخت و عقوبت صعب که بایشان
می رسد محمد بن حسان گفت این چهار کلمه است که دوزخیان بیارند
گویند وای از نام و وای از ننگ و وای از نیاز و وای از آز وای از نام یعنی
که در دنیا نام طلب کردم و وای از ننگ که می گفتیم النار و لا العار و وای از نیاز یعنی
درویشی که بلاست و وای از آز یعنی حرص که قاعده همه شهوات
است مفسران گفتند که علما جهودان از منکران خویش که اعدا ر
رسول خدا بوده اند رشوت می ستدند عامه خویش و از رسول بر
می گردانیدند بان دروغ که بری ساختند و بدانک نعت و صفت
محمد علیه می نگردانیدند که در توریت نعت محمد علیه چنان بود که حسن
الوجه

نیست که در وی این صفتها نیست و ...
اند نه و از علما جهودان صفت پیغمبر آخر الزمان پرسیدند نه جواب
بچنین داذند بخلاف آنک خوانده بودند رب العالمین گفت فویل لهم
مما کتبت ایدیهم ویل ایشان راست از آنچ بدست خویش می نویسند از تغییر
و تبدیل در صفت وی در انجا بخوانند و ویل لهم مما یکسبون دیگر باره ویل انکار
ایشان را از آنچ می ستانند از رشوت گفته اند که یکسبون بلفظ مستقبل
اشارت است که تا قیامت هر کس که بر نهاد و سنت ایشان رود و باج
بستند گناه بر ایشان باز گردد و الیه اشار النبی علیه من سن سنة
سیئة فله وزرها و وزر من عمل بها الی یوم القیمة سعید جبیر گفت این
دلیل است که علما را در علم بها طلب کردن روا نیست و یشهد بذلک
ما روی ابن عباس قال رسول الله صلعم علما هذه الامة و طلب به وجه
الله و الدار الاخرة و بذله للناس و لم یاخذ الیه شیا فذلک یستغفر له
ما فی البحور و دواب البر و البحر و الطیر فی جو السما و یقدم علی الله سیدا
شریفا و رجل اتاه الله علما فبخل به عباد الله فاخذ علیه طمعا و اشتری به
ثمنا قلیلا فذلک یلجم یوم القیمة بلجام من نار قومی بحکم این آیت مصحف
نوشتن بمزد کراهیت داشته اند و قالوا کان اصحاب النبی صلعم
یکرهون بیع المصاحف و قومی بر عکس این می گفتند و بیع مصاحف بحکم این
آیت روا داشتند یعنی که این وعید آنکس راست که از خود چیزی گوید
و بر کتاب حق نهد و دعوی کند که این از نزدیک حقست اما نبشتن کتاب

... اباطیل ایشان دروغ . مکاسب
نیز دیگر ایشان هم محرم بوده اند و دران شروع نکردند و نیز دلیل است این
آیت که هر کتابی که دروی سحر و دروغ است و ترهات و اباطیل و دروغ زبان
منابعت در چنین کتب هم روا نیست و بهای آن حرام وقالوا لن تمسنا النار الا ایاما
معدودة چون یک چهودان از او بیم دادند از آتش دوزخ ایشان گفتند آتش
بما نرسد مگر روزی چند شمرده یعنی آن چهل روز عذاب کرد سو گوساله او را است
کشت بعد از ان از دوزخ بیرون آییم و قومی دیگر بجای ما نشینند مصطفی علیه
گفت بل انتم خالدون مخلدون پس رب العالمین ایشان را دروغ زن کرد گفت قل اتخذتم
عند الله عهدا یا محمد گوی ایشان را که چه می گویید پیمانی دارید جل جلاله اگر
دارید و از پیمان نگردد پس ایشان را دیگر باره دروغ زن کرد گفت ام تقولون
علی الله این ام در موضع بل است یعنی شما بر خدای تعالی چیزی می گویید که ندانید
ابن عباس گفت روز قیامت که ایشان را در دوزخ چهل سال در کرده باشند هر
روزی از ان چهل روز سالی باشد خازنان دوزخ گویند یا معشر الیهود اما
انقضیت الایام التی قلتم فی الدنیا قالوا ما ندری قالت الخزان فقد عذبنا
مقدار اربعین سنة یا معشر الاشقیاء فیها تخرجون منها قالوا کیف
نخرج وانتم خازن جهنم فیقول لهم الستم اتخذتم عند الله عهدا بل کذبتم وانتم
فیها خالدون انگه ایشان را جواب داد بلی من کسب سیئة هر که شرک آرد
و احاطت به خطیئته احاط علمه به نماند علی کفره نافع تنها خطیاته خواند
بر لفظ جمع فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون ایشان در دوزخ شوند جاوید و در آن
بمانند.

... چنین ...
قومی معتزله بظاهر این آیت تمسک کردند و بر عموم بر اندند و گفته اند اهل
کبایر و فسق جاوید در دوزخ بمانند و حکم این آیت جواب اهل حق انست که
ظاهر آیت عام است اما بمعنی خاص است که جای دیگر میگوید یغفر ما دون
ذلک لمن یشاء ایمان که در تحت مشیت الله نمانند انه ای تاویل درست نیست
که نابیان را چنین وعده ابدا نیست آنگه ایشان بی گمان درستکارانند اگر گویند
که اصحاب صغایر اند درست نیست از بهر آنکه صغیره مذهب ایشان
با اجتناب کبایر مغفور است پس حمل این بر آن بعید است و اگر گویند منافقان
اند منافق خود در درک اسفل است چنانک قرآن از ان خبر میدهد و صحابه
رسول بکفر ایشان گواهی دادند اگر گویند که کافران و مشرکانند این کافران علی
القطع جاوید در دوزخ باشند بر آنکس که جاوید در آتش است نگویند
او را که در تحت مشیت است بماند انجا در تحت این اصحاب کبایر بر اهل
فسق و معاصی که هم ایمان دارند و هم فسق ایشانند که در تحت عدل و فضل
حق اند اگر شان بفضل بگیرد ایشان را بفسق و معصیت خویش باتش فرستد
اما جاوید در آتش بنمانند که بشفاعت رسول ایشان را آخر بیرون آرد و دلیل
بر آنک بنده بفسق و معاصی از ایمان بیرون نشود انست که رب العالمین
گفت فتحریر رقبة مؤمنة کفارت قتل را واجب کرد که گردن مؤمنه
ازاد کنند پس اگر آن گردن فاسقه باشد هم رواست و گفته اند که اگر با
فسق و معصیت ایمان بماندی با خدمت و طاعت کفر هم بماندی پس اتفاق
که بخدمت و طاعت از بنده حکم کفر بر نخیزد هم چنین بفسق و معصیت

بهشنا و الذین امنوا وعملوا الصالحات بس از ذکر کافران و رسیدن
ایشان در سرانجام بعقوبت جاوید ان ذکر مومنان ذکر کرد و نعیم ایشان
در ان بهشت جاویدان تا بنده مومن را میان هر دو ایت در خوف
ورجا نکه دارد چون صفت بیکانکان شنود و جهنم و عذاب خدا در
حق ایشان در خوف افتد کهی زاره کهی نالد از اتش فریاد کهی از اتش
فریاد ی کند چنانک مصطفی از بس هر نمازی کفتی اللهم انی اعوذ بک من
نار جهنم بس چون حدیث مومنان شنود و مال و مرجع ایشان و فضل
و کرم خدا در حق ایشان حال در وی بکردد صفت خوف بر جا بدل شود
کردد ارام در دلش اید دست کرم و فضل اورا از وهده خوف بیرون
ارد و حال بنده همیشه همچنین باید که بود کهی با ترس و کداز و کهی
با امن و ناز کهی از بیم دوزخ فریاد کنان کهی با امید بهشت شادان
در اخبار بیارند که صهیب در دم خزینه ذنی بود و همه شب بی خواب
و بی ارام بودی و از بسیاری سهر نزار و ضعیف شده بود آن سیده
وی اورا کفت افسدت علی نفسک ای صهیب تو تن خویش بزیان بردی
تو از خدمت من باز ماندی این چیست که تو بدست داری صهیب جواب
داد که ان الله تعالی جعل اللیل سکنا لصهیب ان صهیبا اذا ذکر الجنة
طال شوقه و اذا ذکر النوم طار نومه والذین امنوا یعنی صدقوا
بتوحید الله و رسوله وعملوا الصالحات یعنی الطاعات فیما بینهم
و بین ربهم اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون مقیمون فی الجنة لا یموتون
ولا

اسرائیل و بعثنا منهم اثنی عشر ...
از هر سبطی نقیبی اسباط بسیار بودند از هر سبطی نقیبی موکل
باوی بیعت کردی و باوی عهد بستی تا ان نقیب از دیکران بیعت ستدی
و با ایشان عهد بستی اینست که الله تعالی میکوید و اذ اخذنا میثاق
بنی اسرائیل لا تعبدون الا الله مکی و حمزه و کسایی بیا خوانند معاذ جبل
مصطفی را کفت علیه یا رسول الله اوصنی فقال اعبد الله ولا تشرک به
شیا قال یا رسول الله زدنی قال اذا اسات فاحسن قال یا رسول الله
زدنی قال استقم ولیحسن خلقک و قال علیه یقول الله تعالی یا ابن ادم
انا بدک اللازم فاعمل لبدک کل الناس لک منهم بد ولیس لک منی بد و
بالوالدین احسانا و در بیمان و صیت کردیم ایشان را بنواختن مادر و بدر
نواختن مادر و بدر در توحید بست و جایها دیکر در قران قال الله تعالی
واعبدوا الله ولا تشرکوا به شیا و بالوالدین احسانا و رضا خدا در رضاء
ایشان است و رسنت چنانک در خبر است رضی الله من رضی الوالدین
عقوق ایشان از کبایر کرد چنانک مصطفی را علیه از کبایر برسیدند فقال
الشرک بالله و قتل النفس و عقوق الوالدین و قول الزور و مصطفی علیه کفت
نیکی کردن با مادر و بدر فاضلتر است از نماز و روزه و حج و غزا و کفت چه
زیان دارد اکر کسی صدقه دهد بنیت مادر و بدر دهد تا ایشانرا ثواب باشد
و از ثواب وی چیزی نکاهد و مردی بیش مصطفی علیه شد کفت یا رسول
الله من کناهی عظیم کرده ام مرا توبت هست یا نه مصطفی علیه کفت مادر
داری کفت نه کفت خواهر مادر داری کفت دارم کفت برو و باوی نیکوی کن

... ... ن تنه وقال لما خلق الله الرحم
قامت فاخذت بحقو الرحمن فقال لها مَهْ قالت هذا مقام العائذ
بك من القطيعة قال الم ترضين ان اوصل من وصلك واقطع من قطعك
واليتامى والمساكين وابشان را وصيت كردم در نيكوی ساختن يتيمان
و درويشان يتيم بد ذمرد ... تا بالغ است مصطفی عليه گفت لا يتم بعد
حلم و ذلك لان كفالة الولد في الناس على غالب الاحوال وفي الحلم الى
الاب وفي البهايم الى الام و معنى يتيم انفراد ست ومنه الدرة اليتيمة
يعنى المنفردة التي لا شبيه لها ويتامى جمع جمع است نقال يتيم و ايتام
ويتامى كاسير و اسرى واسارى و المساكين وسكين انست كه چيزی
دارد كم از كفايت قوام عيش او و چيزی در بايد روی ابو ذر رضع قال
اوصانى رسول الله صلعم بحب المساكين والدنو منهم واوصانى ان انظر الى
من هو دونى ولا انظر الى من هو فوقى واوصانى ان اقول الحق وان
كان مرا واوصانى ان استكثر من قول لا اله الا الله ولا حول ولا قوة
الا بالله فانه من كنوز الجنة و سليمان با ان همه پادشاهی و مملكت چون در
مسجد درويشی ديدی پيش وی بنشستی مسكين جالس مسكينا و
قولوا للناس وايشان را وصيت كردم كه مردمان را سخن نيكو گويند حسنا و حسنا
بفتحتين وتخفيف هر دو خوانند قرات حمزه وكسايى و يعقوب و حسن
و تخفيف قرات باقی و تقديره قولوا للناس قولا حسنا و قولا ذا حسن
ابن عباس رضع گفت و مقاتل معناه قولوا للناس حقا و صدقا في شان
محمد عليه فمن سالكم عنه فبينوا له صفته و لا تكتموا امره و لا تغيروا

... ...
وكردن نهادن وجستن وجوی بلد اشتن بمولد اغتفاد كردن وبرين
طريق راست رفتن سرانجام كاروی انستا كه رب العزة گفت والذين امنوا و
عملوا الصالحات اولئك اصحاب الجنة گفته اند و الذين امنوا اشارت است
بدرخت ايمان ونشاندن ان در دل مومنان وعملوا الصالحات اشارتست
بشاخهاى درخت و پرورد ن وبالیدن اولئك اصحاب الجنة اشارتست بباد
ان درخت و رسيدن ميوه ان اين ان درخت است كه رب العالمين گفت اصلها
ثابت وفرعها في السماء ميوه اين درخت نه چون ميوه ديگر درختان است
كه از سال بسال يكبار ميوه ارد بل كه اين درخت هر ساعتى بل كه هر لحظه
نو ميوه ارد هر يك بو نكى ديگر ولونى ديگر طلاوت عابدان از بار اين درخت
انس جان دوستان از بار اين درخت سوز دل مريدان از بار اين درخت
صفا وقت عارفان از بار اين درخت امروز در سرای خدمت بر بساط
طاعت ايشان را بهشت عرفان لا مقطوعة عنهم ولا محجوبة و فردا
در سرای وصلت بر بساط و لايت ايشان راست بهشت رضوان لا مقطوعة
ولا ممنوعة واذ اخذنا ميثاق بني اسرائيل لا تعبدون الا الله ان
عهد و پيمان كه با بنی اسرائيل رفت در تفصيل اين حاصل بسند بنده و تعظيم
شرايط دين معظم ان در اين ايت مذكور ست در شرح نامهان جهت
و با مومنان آن امت همان پيمان و حاصل آن دو كلمه است التعظيم لامر الله و
الشفقة على خلق الله فرمان خدا برا و تعظيم نهادن و انكه در ان تعظيم
صدق بجای اوردن و در اين شفقت دفع كردن و حقيقت حبو دين همه امست

واوی در تحصیل آن بکوشند و رغبت نمایند کمترکسی در آن ثواب
ببیند و بفلاح و نجات رسد لاجرم بتفصیل ثواب آن یک یک بار گفت
و مومنان را بان ترغیب داد و ذلک فیما روی سعید المسیب عن عبد
الرحمن بن سمرة قال رسول الله صلعم لقد رایت اللیلة عجبًا رایت رجلا
من امتی اتاه ملک الموت لیقبض روحه فجاءه بره بوالدیه فاخذه عنه
ورایت رجلا من امتی قد بسط علیه عذاب القبر فجاءه وضوءه فاستنقذه
من ذلک ورایت رجلا من امتی قد احتوشته الشیاطین فجاءه ذکر الله ثم
تخلصه من بینهم ورایت رجلا من امتی قد اخذ به ملائکة العذاب فجاءه
صلوته فاستنقذه من ایدیهم ورایت رجلا من امتی یلهث عطشا کلما
اتی حوضا منعه فجاءه صیام شهر رمضان فاخذ بیده فسقاه ورایت
رجلا من امتی والنبیون قعود خلقا خلقا کلما اتی حلقة طرد فجاءه اغتساله
من الجنابة فاخذ بیده فقعده ورایت رجلا من امتی من بین یدیه ظلمة ومن
فوقه ظلمة ومن تحته ظلمة فهو متحیر فی الظلمات فجاءه حجته وعمرته
فاستخرجاه من الظلمات فادخلاه النور ورایت رجلا من امتی انتهی
الی ابواب الجنة وقد غلقت کلها فجاءته شهادة ان لا اله الا الله ففتحت
له ابواب الجنة قوله تعالی واذ اخذنا میثاقکم ورفعنا الی قوله
فقلیلا ما یومنون النوبة الثانیة واذ اخذنا میثاقکم لا تسفکون
دماءکم ... گفت رب العزة جل جلاله بنی اسرائیل را چهار چیز
فرموده در توریت و عهد و پیمان گرفت یکی قتل ناکردن دیگر مردمان را از
خان

نبودن چهارم اسیران بنی اسرائیل ... بازخریدن
وایشان را از آن ذکر کرده پس ایشان از این چهار چیز یکی بجای آوردند وسه بگذاشتند | خصلت ۲
اسیران باز خریدند و باقی هر سه فرمان بگذاشتند رب العالمین ایشان را
ملامت کرد و گفت واذ اخذنا میثاقکم لا تسفکون دماءکم این کلمه دو معنی دارد
یکی آنست که خونهای یکدیگر مریزید چنانک جای دیگر گفت ولا تقتلوا
انفسکم یعنی اهل دینکم معنی دیگر آنست که خون خود مریزید یعنی قصاص واجب کنید که شما
را بقصاص باز کشند پس خون خود بکرده خود ریخته باشید ولا تخرجون
انفسکم ... دیار خویش ظلم مکنید تا ایشان از خان و مان خود بیفکنید
ثم اقررتم یعنی اقررتم بالعهد حق فقبلتم گفته اند آن قوم که عهد و میثاق
با ایشان رفت فرمان بجای آوردند پس فرزندان ایشان نافرمانی کردند و
پیمان بشکستند رب العالمین گفت وانتم تشهدون و شما که فرزندان
ایشانید دانسته اید از کتاب و گواهی میدهید که پدران شما عهد قبول
کردند و بدان اقرار دادند فرق میان شهادت و اقرار آنست که شهادت
اقراری باشد که بان اقرار ثبات علم و یقین بود و اقرار آن بود که بان علم
یقین نبود از اینجاست که منافقان گفتند نشهد انک لرسول الله رب العالمین
ایشان را دروغ زن کرد که علم و یقین که شرط شهادت است با آن نبود و اگر
نشهد نگفتندی ایشان را دروغ زن نکردی پس انگه خبر داد از نقض
عهد فرزندان و گفت ثم انتم هولاء تقتلون انفسکم یعنی یا هولاء فاستغنی عن
حرف النداء لدلالة الکلام علیه پس شما فرزندان پیمان بشکستید و بر
مظلومان زور کردید و گروهی را از خان و مان خویش آواره کردید بظاهرون

از [illegible] ن ترجلين المرخ له حار ديمون به

وتتبنبد اليه سدى كفت اين ايت در شان قريظه و نضير جهودان
واوس وخزرج امد وجنك ايشان در حرب سمير كننه اند قريظه ونضير
جهودان بوذند واوس وخزرج مشرك بس قريظه با اوس دست يكى داشتند
ونضير با خزرج هم چنين وبا يكديكر جنك ى كردند وهر يكى ازين دو فرقه
كه بران ديكر غلبه كردندى باد و اوطان ايشان خراب كردندى تا از خان
ومان بيفتاذندى وقتل بسيار ى كردندى واسيران ى كرفتنده وبس بهم فراهم
ى شذندى واسيران ى خريذندى اينست كه رب العالمين كفت وان ياتوا
اسارى تفادوهم اسارى واسرى هردو خوانده اند واسرى بى الف
قرات حمزه است واسارى قراة باقى تفادوهم بالف قراة نافع وعاصم
وكسايى ويعقوب است وتفدوهم قرات باقى اسرى جمع اسير ست
واسارى جمع جمع وتفادوهم بمعنى يكسانست والاسارة تدخل على
الانسان تمنعه عن اكثر ما يشتهيه كالمرض ونحوه ومعناه وان
ياتوكم ماسورين يطلبون الفدا فديتموهم وتفدوهم من اشد اعدايكم
وهو محرم عليكم اخراجهم وان ياتوكم اسارى تفادوهم كفت افزونى
ى جوييذ وبيذ اذى كنيذ كه يكديكر هم بشت باشيذ تا مظلومات از
خانه خوذ بيفكنيذ وحرام است برشما كه چنين كنيذ ليكن كفت بس چون بشما
اسيران ايند از اسيرى باز خريذ ولو دار مانى دهيد مجاهد كفت ان
وجدته في يد غيرك فديته وانت تقتله بيدك ودوا باشد كه وهو محرم
عليكم اخراجهم بر جاى خويش نهند وتقدم نكنند بس معنى آن باشد كه
اكر

واز بيوسند سبيل بيمان [illegible] امر وهم
بالمعروف وانهوهم عن المنكر منسوان كنند وقولوا للناس حسنا
سياق هم بران وجه است كه وجادلهم بالتى هى احسن فاعفوا
واصفحوا الى غير ذلك من امثاله بس اين هم باية سيف منسوخ
است واقيموا الصلوة واتوا الزكوة زكوة را دو معنى است كفته اند
يكى باكيزكى كه بنده مومن مال خوذ بزكوة داذن باكيزه كرده اند وتن
خوذ را از وبال مال باك كرده اند ودويكر معنى زكوة زيادتى است
يعنى مال چون زكوة وى بدهى زيادت كردد هرچند ظاهر وى نقصان
نمايذ اما در باطن زيادتى بس معنى باكيزكى هم چنانست كه چاهى كه
نجاست در افتد چند دلو اب ازان بكشى چاه ولب ان باك شوذ هم چنين
مال را شبهت افتد چون زكوة بدهى باقى مال باك كرده اند وباك نمايذ
چنانك انجا آب از چاه روان شوذ وحكم باك كيرذ اين مرد كه زكوة دهذ
دست وى چشمه جود شوذ مال وى حكم باكى كيرذ بجمع كردن مرد باشد
بداذن زكوة جو المزد كرده ومعنى ديكر زيادتى وبركت ايذ
مال بيذ لا ايذ مانند ان درختى كه شاخها بيم خشك ببرند بظاهر نقصان
نمايذ لكن ان درخت بان سبب تازه كردد ودود زيادتى بيذ لا ايذ
هم اندرين جهان ببركت وهم دران جهان برحمت عبد الله مسعود
رضع كفت من اقام الصلوة ولم يوت الزكوة فلا صلاة له سلمان فارسى
رضع كفت ان الصلوة مكيال فمن وفى وفى له اين بيمان از بنى اسراييل كرفتند
ودر بيمان اين وصيتها برفت وايشان در بذ برفتند كه وصيتها بجاى

بر حسب [illegible] و انتم معرضون و اورد
شما بر بی بدان رفتید و فرمان تو دیت بگذاشتید مگر اندکی از
شما کی فرمان بجای آوردند و بنبوت مصطفی علیه اقرار دادند وهم
من کان ثابتا علی دینه ثم آمن بمحمد المتوسنة الثالثة قوله تعالی
اولا یعلمون ان الله یعلم ما یسرون و ما یعلنون کلام خدا و بینت
معبود موحدان پاسخ کننده خوانندگان عالم بحال بندگان داننده
اشکار و نهان یاد خوانده بر گشتگان یکی را بعبادت صریح یاد
خوانند و پروردگاری خود بروی عرض کند گوید وانیبوا الی ربکم
یکی را باشارت عزیز بخود خوانند و روی دل از اغیار بخود کرد خداوندا
پادشاهی خود بروی عرضه و گوید اولا یعلم ما یسرون و ما یعلنون
عارفان را اشارتی کنایت باشد چون رب العالمین گفت من سهادام
و بر نهایتها طلع ام ایشان سرخوش از اغیار را ها نشناندند و هیچ
براکندگی بر خود راه ندادند و چون گفت من انکار ادام ایشان
در معاملت ظاهر در خلق خدا صدق بجای آوردند ازانجاست که اهل
اشارت گفته الله یعلم ما یسرون بالمراقبة بین العبد و بین الحق
و ما یعلنون امر بالصدق فی المعاملة والمحاسبة مع الخلق و در بعضی
کتب است ان لم یعلموا انی اراکم فالخلل فی ایمانکم وان علمتم
انی اراکم فلم جعلتمونی اهون الناظرین الیکم و نظیره این آیت
است که رب العالمین گفت یعلم خائنة الاعین و ما تخفی الصدور
الله تعالی نگرستن چشمها بخیانت می داند وانچه در دلها پنهان دارند
می داند

چشم متعبدان انست که در شب تا [illegible] باشند در
خواب شوند تا اثر خلوت بر ایشان فرو شود بداود پیغامبر وحی فرستاد
که یا داود کذب من ادعی محبتی اذا جنه اللیل نام عنی الیس کل حبیب
یحب خلوة حبیبه و خلیل را باین خلوت بستود گفت فلما جن علیه اللیل
رای کوکبا چون شب امد خواب از چشم وی برمید [illegible] نظر وی با ثار
صنع ما بود وی و تسلی بدان یافتی و بر مومنان شاکر دو چشم خاستن ایشان را
بپسندید گفت تتجافی جنوبهم عن المضاجع بیدار کنند و شب چون جهانیان
در خواب شوند با ما راز کنند و اندوه و شادی خویش بگویند بهر چیم
ایشان را هرچه خواهند و ایمن گردانیم ایشان را از هرچه ترسند و چشم
چشم عارفان انست که در غم نایافت وصل دوست اشک خونین بریزند مردکی
دعوی دوستی مخلوقی کرد و ایشان مفارقتی بیفتاد ان سلطت کما ابکیکم
بری گفتند یک چشم این عاشق اب ریخت وان چشم دیگر نریخت سی شناد
و چهار سال بر هم نهاد ان یک چشم و ننگرفت گفت چشمی که بر فراق دوست
نگرید عقوبت ان کم از این نشاید و فی معناه انشد بکت عینی غداة البین دمعا
واخری بالبکاء بخلت علینا ، فعاقبت التی بخلت بدمع
بان غمضتها یوم التقینا ، یک چشم من از فراق یارم بگریست
وان چشم دیگر بخیل شد و نگریست ، چون روز وصال شد فراز کردم
ای نرگسی نباید نگریست ، گفته اند در فراق دوست چندان
گریستن باید که [illegible] چنان افتد که دوست با اشک آمیخته است وا قطرات

مند بند خویش ... باشد که بصحبت مرکشم بل باد
از راه دور دیده ام روی نکار و خیالت چشم صد بینان است
که در کل کون چیزی در چشم ایشان نیکو آید با نقان نکرد مر که دو دوستی
حق او را حقیقت بود چشمش از دیگران دوخته شود از اینجا گفت
مصطفی علیه حبک الشیء یعمی ویصم ولقد قالوا یا قرة العین سل من عینی مثل
الکحلت لمنظر حسن مذ غبت عن عینی و منهم امیون صفت این درین
این بیگانه را ذم است ونشان نقصان ودران این که فرمود والذین یتبعون
الرسول النبی الامی الذی مصطفی علیه مدح است ونشان کمال وی اشارت است که
ما هام نامی هام سانی نبود و اتفاق اسامی اقتضا اتفاق معانی نکند و مذهب
اهل سنت و مذهب در اثبات صفات حق جل جلاله برین قاعده بنا نهادند
که از موافقت نام موافقت معانی ساید الله تعالی را صفت و نعت سزاوار
خداست و خلق از ان دور و مخلوق را بصفت مخلوقی است الله تعالی
از ان بال نه بینی که الله را عزیز نامست و یوسف را عزیز خواند عزت
الله را بسزای خویش و عزت مخلوق بسزای خویش باتفاق مسلمانان و باقرار
بیشتر کافران الله موجود است و خلق موجود اما خلق بوجود است
بایجاد الله والله موجود است بقیام خویش و بهستی و بقاء خویش و باتفاق
مسلمانان الله زنده است و زنده در ازل بیده فراوانست و برجمله الله
داند که خود چوست چنانکه خود گفت چنانست اخ الله خود را
گفت قبول ان از ان دیده است و تصدیق ان از بیان جان است
ابد

گروید ند چون عبد الله سد...
عما فی ایدیهم و یکفرون بالکثرة. باید کی باج مافی سناذ م بگروید ندک
و بیشترین فرو گذاشتند و ان اندک انست که حق تعالی گفت ولئن سالتهم
من خلقهم لیقولن الله و معنی سیعوم لم یوسنون قلیلا و الاکثیرا النوبة
الثالثة قوله تعالی و اذ اخذنا میثاقکم سیاق این ایت تخویف ظالمانست
که بر مسلمانان ظلم کنند و در خون و مال ایشان سعی کنند و بدست و زبان
خود ایشان را رنجانند در مسلمانی ایشان خلل است قال الحسن من دعا لظالم
بالبقاء فقد احب ان یعصی الله الظالم والمعین علی الظالم والمحب له سواء
و در دنیا در لعنت و غضب خدا تعالی و در عقبی جای ایشان آتش سوزان
و در قران فراوانست تهدید ظالمان و انذار مجرمان روی ان داود علیه نظر
الی نجل من نار یهوی من السماء والارض فقال یا رب ما هذا قال هذا لعنتی
تدخل بیت کل ظالم وقال سعید بن المسیب لا تملؤا اعینکم من اعوان الظلمة
الا بانکار من قلوبکم لکیلا تحبط اعمالکم الصالحة قال ابو الدرداء ایاک
و دعوات المظلوم فانهن یصعدن الی الله تعالی کانهن شرارات
نار و گفته اند این ظلم ظالم از حرص وی خیزد بر دنیا و راندن شهوات
کی چون ملکی وی دوستی دنیا بگرفت شهوات بروی مستولی شد و دل
وی تاریک گشت و رقت و سوز در وی نماند پس شفقت برخیزد و بر خلق
خدا ظلم کند و اثر این تاریکی فردا در قیامت پدید اید چنانک مصطفی علیه
گفت الظلم ظلمات یوم القیمة نه یک ظلمت خواهد بلکه ظلمات بسیار خواهد
بود.

... شهوات بروی مستولی شود
و در دل وی دقت و سوز نماند و بر همه خلق خدا مهربان بود تا اگر مسکینی بیند
شفقت از وی باز گیرد و او را نیازارد بلکه او را بنوازد چنانکه
عیسی علیه السلام کان یسیح فی بعض بلاد الشام اذا اشتد به المطر و
الرعد والبرق فجعل یطلب شیئا یلجأ الیه فرفعت له خیمة من بعید
فاتاها فاذا فیها امراة فحاد عنها فاذا هو بکهف فی جبل فاتاه فاذا
فی الکهف اسد ثم قال الهی جعلت لکل شیء ماوی ولیس لابن مریم ماوی
فاجابه الجلیل عز و جل ماواک عندی فی مستقر رحمتی لازوجنک یوم القیمة
مائة حوراء ولاطعمنک فی عرسک اربعة الاف عام یوم منها کعمر الدنیا
ولامرن منادیا ینادی این الزهاد فی دار الدنیا زوروا عرس الزاهد
عیسی ابن مریم علیه السلام قوله تعالی ثم انتم هولاء اهل معانی درین ایت
لطیفها بگویند الله یکی انست که تقتلون انفسکم اشارت می کند بعمل
ناپسندیده و فعل مذموم خود را در گرداب عقوبت می افکنند و
آن عقوبت ایشان را بجای قتل نفس است یعنی مکنید چنین و خود
را بدست خود مکشید وانچه گفت تخرجون فریقا منکم من دیارهم
اشارت می کند بعمل که بعضی قوتها از نهاد خود واز مقتضی افرینش
خویش عاجز بگردانید وانرا ضایع می کنید درین جانکه مثلا قوت حافظه از
بهر آن در نهاد آدمی نهاده اند تا بدان عمل کند و بجای خویش استعمال کند
پس اگر تقصیری کند باید بر جای خویش استعمال کند از عمل خویش بگردانیده
باشند

اوبدند

وان ... اشارت ...
گمراه می شوند دیگران را پند می دهند و خود را پند می نپذیرند چنانکه جای
دیگر گفت اتامرون الناس بالبر وتنسون انفسکم اولیک الذین اشتروا الحیوة
الدنیا بالاخرة در قران نظایر این فراوانست یعنی ایشان دنیا خرند و عقبی
فروشند و هوای نفس برضای مولی اختیار کنند فلا یخفف عنهم العذاب
عذاب ایشان پایان پدید نکنند و عذاب بر ایشان سبک نکنند نه در دنیا نه
در عقبی در دنیا عذاب ایشان جمع مالست و طلب حرمت جاه و شره و حرص نفس
اماره و هو المشار الیه بقوله انما یرید الله لیعذبهم فی الحیوة الدنیا وان طلب
و شره ایشان را غایتی نیست تا در ان غایت خفتی پدید اید انگه گفت ولاهم
ینصرون ایشان را در ان حال نصرتی نیست نه در دنیا و نه در عقبی در
دنیا انست که صاحب مال بوقت مرگ گوید ما اغنی عنی مالیه و در عقبی
انست که حق تعالی گفت من ورائهم جهنم ولا یغنی عنهم ما کسبوا شیئا
قوله تعالی ولقد اتینا موسی الکتاب اشارت است بنواخت موسی عمران
که وی را کتاب توریة دادیم که هم نورست و هم ضیا و هم فرقان ضیا دل
مومنان نور دل دوستان و ارام جان مریدان انگه گفت وقفینا من بعده
بالرسل پیغمبران را فرستادیم پیش از وی فرا پی یکدیگر داشته و هر یکی
را نواختی بین و دیگر خاصیتی ادم را خلعت کرامت نوح را اجابت دعوة
ابراهیم را خلعت خلت اسمعیل را فدا کبش داود را اواز بنغمت و ملک
و نبوت سلیمان را ملک عظیم و علم یحیی زکریا را عصمت موسی را مکالمت
بی واسطه عیسی را معجزات و کرامت پیغمبر ما را سید اهل اسمان و زمین

... سوق دارد و بوری نهاد او

ادم در خلقت کرامت بوذ که ید الله بوی رسید مصطفی را بهین نواخت بوذ و برادم فضل داشت که آدم هنوز اب و گل بوذ که بد صفت حق بوی رسید که گفت کنت نبیا و ادم بین الماء والطین درخبرست که فوضع یده بین کتفی فوجدت بردها بین ثدیی اگر ادریس را مقام عالی بوذ عالی تر از مقام هم نبوذ که وکان قاب قوسین او ادنی اگر نوح را بر کشتی نشاند مصطفی علیه را بر براق نشاند و از براق بر رفرف و از رفرف بر حیزوم تا عجایب ملکوت بدید و اگر ابرهیم را ملکوت اسمان و زمین بنموذ و نام وی خلیل نهاذ مصطفی علیه جمال بر کمال خوذ بنموذ و نام حبیب نهاذ اگر موسی بر طور سخن بشنید مصطفی علیه بر عرش عظیم با خذای هم راز بوذ خلوت کاهی بوذ که نه فریشته مقرب درگنجید و نه پیغمبر مرسل لی مع الله وقت لا یسع فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل مطلم

مقام لکی سدرة المنتهی ؛ لا حد لا شک للمصطفی

قدکان للقرب من ربه علی قاب قوسین لما دنا ؛ ما شل احد بنمن حتی من الرسل فی سالف من وری اتکلما جاءکم رسول سخن باز بوعید و تهدید جهودان باز اورد گفت هرچند این پیغمبران ما نشانها ء روشن نمودند و معجزهاء صادق انکار کردند اما جهودان از خوذ رای قدم بیرون نهاذند و بند بر نتنید لاجرم بد سرانجامی که سرانجام ایشانست و بد جایگاهی که مقام ایشانست قال علیه اشتد غضب الله علی من قتل نبیا او قتله نبی و قال کل ذنب عسی الله ان یغفره الا من مات مشرکا

او مومن

...زمانیه ... یومنون ببعض ...

یعنی بند اسیران و بلخشی کافر ببشوید یعنی بقتل و اخراج فما جزاء من یفعل ذلک منکم یا معشر الیهود الا خزی فی الحیوة الدنیا و بیکوید ای جهودان بنی قریظه و نضیر باداش این نافرمانی که کردید شما را در دنیا نیست مگر خواری کذیب از دست و غلبی برکردن و نهادن بر بیان و فروح برروی بس از انک قریظه را کشتید و فرزندان ایشان برده ببردید واین خوذ عذاب دنیا است و عذاب اخرت ازین صعبتر منست همانست که جای دیگر گفت لهم خزی فی الدنیا ولهم فی الاخرة عذاب عظیم ثم قال وما الله بغافل عما یعملون بیا قرات حجازی و بویکر و یعقوب و هرچند که خطاب با قریظه و نضیرست اما از روی وعید ها سست که بیکوید وما الله بغافل عما یعملون یا معشر المکذبین وبایاته جاحدین لرسوله من الیهود وغیرهم عما تفعلون فی سرکم وعلانیتکم وانه محیط بکم حتی یجازیکم علی اعمالکم خیرها و شرها اولئک الذین اشتروا الحیوة الدنیا بالاخرة فلا یخفف عنهم العذاب ولا هم ینصرون ایشانند که دنیا بر اخرت رفیع برگزیدند و خایب و خاسر گشتند دنیا دار الغرورست و اخرت دار السرور و عاقل دار الغرور بر دار السرور اختیار نکند و مصطفی علیه گفت من احب دنیاه اضر باخرته ومن احب اخرته اضر بدنیاه فاثروا مایبقی علی ما یفنی قوله ولقد اتینا موسی الکتاب کتاب اینجا توریت است و جای دیگر فرقان و ضیا خواند ولقد اتینا موسی و هرون الفرقان و ضیاء فرقان گفت که حق از باطل بذان جدا شد و ضیا که دلها بذان روشن گشت و سهابذان اشکارا و لشا این همانست که در سورة المائده گفت

[margin:] ... نقل ... و ... الفصل ... و ... شرط ... از ... کی ایشان ... نقش ...

... موسی را بر بنی اسرائیل فرمود
وکار کردن بدان موسی طاقت نداشت رب العالمین بامر ایشان فرشته
فرستاد تا بر دارند نتوانستند پس هر حرفی فریشته فرستاد هم نتوانستند
که بسیار ... نبود پس الله تعالی بر موسی آسان کرد تا بی رنجی برداشت باز
احکام و اوامر و نواهی آن بر بنی اسرائیل آسان نکرد لاجرم نتوانستند
بذیرفتن آن وکار کردن بدان الله تعالی ایشان را مثل زد مثل الذین
حملوا التوریة ثم لم یحملوها الایة مبین است صفت جهودان که توریت
در دست دادند ایشان را از آن چه سود که دل ایشان در غلاف جهل است
نقل نوبیدی بر آن زد . وقفّینا من بعده بالرسل پس از موسی پیغمبران را
فرستادیم فرا پی یکدیگر داشته و از پس ایشان عیسی بن مریم همچنانست
که جای دیگر گفت ثم قفینا علی آثارهم برسلنا یعنی از پس از نوح که پدر همه خلق
بود و ابرهیم که پدر عرب و عرابیان بود پیغمبران فرستادیم هم از نسل
ایشان چون اسمعیل و اسحق و یعقوب و عیص و ایوب و شمعون و روبیل و یوسف
و ابن یامین و اسباط و موسی و هرون و داود و سلیمان و زکریا و یحیی
وآتینا عیسی بن مریم البینات و از پس ایشان عیسی فرستادیم و او را
دادیم نشانهای روشن و معجزها آشکارست چون مرغ از گل بیرون
آوردن و باد دروان دمیدن تا مرغی میگشت بفرمان خدای عز و جل و هو
الخفاش و نابینا مادر زاد روشن کردانیدن و علت پیس مسح دست
بیرون و زنده کردانیدن مرده . گفته اند چهار کس از فرزندان آدم
زنده کرد پس از مردگی ایشان سام بن نوح و عازر و ابن العجوز و ابنت
العاشر

أحيى قم باذن الله عز وجل فلم یخرج ثم [illegible] فی رأسه ولحیته
ابیض فقال ما هذا قال سمعت ندا الاول فظننت انه من الله تعالی فشاب
لها شعری ثم سمعت الثانی فعلمت انه من الدنیا فخرجت فقال مذ کم مت قال منذ اربعة
الاف سنة فما ذهب عنی سکرة الموت قوله تعالی وایدناه بروح القدس ای
جبریل ابن کثیر هر جای که قدس آید در قران بتخفیف خواند گفته اند روح
جبریل است وسمی به لانه ینزل بما یحیی به ویبشر روح بعلمه و قدس خداوند
عز و جل است اضافه الی نفسه لانه کان بتکوین الله له روحا من غیر ولادة
والد ولده وعیسی را علیه السلام هم بدین معنی روح الله خوانند شعبی
گفت عیسی بر جبریل رسید گفت السلام علیک یا روح القدس جبریل
گفت وعلیک السلام یا روح الله مفسران گفتند ابن مردویه گفت معنی است
واین اضافت بر سبیل تخصیص و تکریم است گفته اند تائید عیسی بجبریل
آن بود که عیسی نبود گرفت بجان پاک از دمش جبریل که در مریم دمید
تا بان قوت بی پدر از مادر در وجود آمد و گفته اند جبریل در همه
حال قرین وی بود در سفر و حضر و در آسمان قال یزید بن میسره لم یفارقه
ساعة ساعة ولم یقرب منه الشیطان لدعوة الجدة انی اعیذها بک و
ذریتها من الشیطان الرجیم جماعتی از مفسران گفتند که معنی وایدناه
بروح القدس آنست که او را اسم اعظم در آموختیم تا مرده بدان زنده
کرد ابتدا و بدان معجزات می نمود پس بدین قول روح القدس اسم اعظم
بود ابن زید گفت روح القدس انجیل هم بدان معنی که قرآن را روح خوانند

ومنافقان روشن بود که شما راه راست را بگذاشتید هر که که پیغمبری
آید بشما نه بمراد و هوای شما کردن ی کشید و نکال داد ید که بوی ایمان آید
پس قوی دروغ زن گیرید چون عیسی و محمد و قوی را ی کشید چنانک
یحیی و زکریا و شعیب و غیرهم قال ابن مسعود کانت بنو اسرائیل یقتل فی
الیوم سبعین نبیًّا وقالوا قلوبنا غلف جهودان گفتند بر طریق استهزا
و انکار که دلهاء ما در غلاف است از آنچ تو ی گویی و جای دیگر
گفت وقالوا قلوبنا فی اکنة اکنة و غلف یکی باشد کنان و غلاف
یک معنی اند قلوبنا فی اکنة مما تدعونا جهودان و مشرکان این
سخن فراوان گفته اند و بدان نومید کردن رسول خدا خواسته اند
که تو پیغمبری ی دانیم و اگر غُلف برفع لام خوانی معنی آنست که
قلوبنا اوعیة الحکمة دلهاء ما خود پیرایهٔ دانش است و حکمت و باین
قرآن خویشتن را از رسول خدا و قرآن و شریعت اسلام بی نیاز دیده
اند حق تعالی گفت بل لعنهم الله بکفرهم نه چنانست که ایشان
ی گویند بل که ایشان را از رحمت خود دور کرده ام جایی دیگر گفت
بل طبع الله علیها بکفرهم مهر بر دل ایشان نهاده ام تا دانش و حکمت
دران نشود و جهل و کفر از ان بیرون نیاید از انست که نمی دانند
و درنمی یابند بل حرف عطف است که در میان جحد شود و در
ظاهر این جحد نیست اما در معنی هست نکانه قال قلوبنا غلف
ولیس کذلک بل لعنهم الله بکفرهم فقلیلا ما یومنون این را سه معنی
گفته اند

قتل رجل مسلم ولو ان اهل السما والارض اشتركوا في دم مومن لكبهم الله
في النار يجي المقتول بالقاتل يوم القيمة ناصيته وراسه بيده واوداجه
تشخب دما يقول يا رب قتلني حتى يدنيه من العرش وعن ابي حازم قال
قدمت على عمر عبد العزيز وهو يومئذ امير المومنين فكنت عنده
يوما فبينا انا معه اذ رقد ثم تصبب عرقا ثم بكى في نومه حتى علا
نحيبه ثم ضحك ثم استيقظ فقلت يا امير المومنين لقد رايت منك عجبا فقال
يا ابا حازم رايت كان القيمة قد قامت وحشر الخلايق حفاة عراة ما على
احد منكم خرقة اذ نادى منادي اين عبد الله بن عثمان وهو ابو بكر
الصديق رضي فخرج رجل حسن الوجه مختضب بالحنا والكتم فاخذت
الملايكة بيده فوقفوه امام الله فحوسب حسابا يسيرا ثم امر به ذات
اليمين الى الجنة ثم نادى منادى اين عمر بن الخطاب فخرج رجل طويل القامة
حسن الوجه فاخذت الملايكة بيده فوقفوه امام الله فحوسب حسابا
يسيرا ثم امر به ذات اليمين الى الجنة ثم نادى نادى اين عثمان فخرج رجل
طويل القامة فاخذت الملايكة بيده فوقفوه امام الله فحوسب حسابا
يسيرا ثم امر به ذات اليمين الى الجنة ثم نادى منادى اين علي ابن ابي طالب
فخرج رجل ربعة ابيض الراس واللحية فاخذت الملايكة بيده فوقفوه
امام الله فحوسب حسابا يسيرا ثم امر به ذات اليمين الى الجنة ثم نودي
بالخلفاء الذين بيني وبين علي ابن ابي طالب اين فلان واين فلان ولا ادري
ما فعل بهم ثم نادى منادى اين عمر بن عبد العزيز فتصببت عرقا فقلت العرق

القتيل والنقير والقطمير [illegible] قضية قضية حتى خشيت انى لست
بناج ثم ان الله تعالى تفضل علي برحمته فغفر لي وامر بي ذات اليمين
الى الجنة فمررت بجيفة ملقاة فقلت للملائكة ما هذه قالوا لي كلمه
يكلمك فوكزته برجلي فرفع راسه فاذا رجل افطس اثرم شديد الادمة
وحش المنظر فقال لي من انت قلت عمر بن عبد العزيز قال ما فعل الله بك قلت
تفضل علي برحمته فغفر لي ما انت قال انا الحجاج بن يوسف قدمت على
ربي فوجدته شديد العقاب ذا بطش منتقما ممن عصاه فقتلني
بكل من قتلته قتلة ثم ها انا ذا موقوف انتظر ما ينتظر الموحدون
من ربهم اما الى الجنة واما الى النار وقالوا قلوبنا غلف اشارت است
كه دل بيگانگان دو برده شقاوت است حق تعالى چون كسى را شقاوت
نهد دل نهند و دفتر بنا بنشت بروى كنند از اول دل وى سخت كرده چنانكه گفت
ثم قست قلوبكم من بعد ذلك پس سيا كرده اند كلا بل ران على قلوبهم ما كانوا
يكسبون پس غاشيه بر ده تنى بر او د كشيدند قلوبنا غلف پس قفل نهاد
كا لكى بران زد على قلوب اقفالها پس مهر نو بجاى ختم كند ختم الله على
قلوبهم الكى بسكه حذلى ضرب كند بل طبع الله على قلوبهم الكى پيلباد كى از
خوذش بكرد اند ونقلب افئدتهم الكى ندا در عالم دهد كه ما اين دل
نمى خواهيم و نمى پسنديم اولئك الذين لم يرد الله ان يطهر قلوبهم نعوذ
بالله من سخطه ونقمته النوبة الثانية قوله تعالى ولما جاءهم
كتاب الى قوله ان كنتم مؤمنين قوله تعالى ولما جاءهم كتاب من عند الله
مصدق

كتاب كه موافق توريت وانجيل است از [illegible] كتب اصول دين خداوند
همه يكسان اند و موافق يكديگر واليه اشار بقوله شرع لكم من الدين ما وصى
به نوحا الآية ولقته انه مصدق لما معهم كويند قرآن مصدق تورات داونده واستوار
كيرند توريت كه در توريت بيان نعت محمد صلعم وتحقيق نبوت
ورسالت وى بوذ وقرآن بودنى آن امد پس از لا مصدق وكوا راست وكانوا
يستفتحون على الذين كفروا حقيقة الفتح النصرة وهو على ضربين من
همت و دنيوى فتح بر دو قسم است يكى انست كه حق تعالى بنده را نصرتى دهد
در كار دين تا علم وهدايت وراه سعادت بروى كشاذه شوذ وهو المشار
اليه بقوله انا فتحنا لك فتحا مبينا وعسى الله ان ياتي بالفتح او امر من عنده
قسم ديكر فتح دنيوى كه حق تعالى بنده را نصرتى دهد و در كار دنيوى
تا در لذت واسايش بر كشاذه شوذ واليه اشار بقوله فلما نسوا ما ذكروا به
فتحنا عليهم ابواب كل شيء اما سبب نزول اين ايت آنست كه سعيد جبير
كفت در جاهليت جهودان ساكنان مدينه بوذند وكفار عرب جنگ ايشان
امدند وايشان را در مدينه قلعها بوذ استوار كرده وعلم جون با عرب جنكها
در پيوستند هزيمت بر ايشان امد قلعها پناه كرفتند عرب ايشان را در
حصار كرفتند جون كار بر ايشان تنگ شد وضعف ايشان پديد گشت
دستها بر داشتند سوى اسمان وبحرمت رسول آخر الزمان فتح ونصرت
خواستند وكفتند اللهم انا نستنصرك بنبيك محمد عبدك ورسولك نزلنا
هذا البلد ينتظر زمانه حق تعالى كفت فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به
جون بايشان داذند انچ شناخته بوذند ودانسته واز كتاب خوانده

بمقام [illegible] داشتند [illegible] سلام از بد زبان بود گفت [illegible]

بهر دیگر ما بود گفت اظلکم زمان نبی الحرم الذی یرکب البعیر ویلبس
الشملة و یاکل الکسر و یقبل الهدیة و لا یاکل الصدقة وان یکن منکم
احد یدرکه فهذا واشار الیه اگر کسی از شما در یابد این مرد باشد یعنی
سلمة قال سلمة ولم نلبث ان قدم رسول الله صلعم فقلنا له والله انه لهو
قال نعم ولکنی لا ادع الیهودیة ما گفتیم ان جهودان را که والله این پیغمبرست
که تو گفتی گفت آری همو ست ولکن من دین جهودی بنگذارم چون بر
ایشان آمد گفت فلعنة الله علی الکافرین لعنت برای این باشد چون ایشان را
در ازل رانده بوذند ان شناخت و دانش که ایشان را بوذ هیچ سوذ نداشت
کار جدا ازلی داوذ نه جد حالی اگاه که عنایت است پیروزی راجه نهایت
است جهودان که معرفت و دانش داشتند چون عنایت با ایشان نبوذ
معرفت ایشان وبال بوذ بئسما اشتروا به بئس یستعمل فی مجموع المذام کما
نعم یستعمل فی مجموع الممادح ومعناه بئسما باعوا به حظ انفسهم من الثواب
بالکفر القرآن حق تعالی گفت انچ کردند بغی کردند و حسد بودند
که سابوت بنوذندان اسمعیل داذم نه بنوذندان اسحق ذلک فضل
الله یوتیه من یشاء این نبوت و رسالت فضل و کرم خذاوند ست
آنکس را دهد که خوذ خواهد وقال الله تع الله اعلم حیث یجعل
رسالاته و معنی بغیه حسد است چون ظاهر شد بغی را حسد گویند
وان حسد آفتی عظیم است در راه مومنان انرا که حسد بیفگند هیچ
طاعت و عبادت انرا بر نتوانند داشت الحسد یاکل الحسنات کما تاکل

انار

اورا [illegible] ست بیرون [illegible]

نشسته بوذ گفت اکنون مردی درآید از اهل بهشت مردی انصار درآمد
نعلین در دست داشت آب از محاسن قطره قطره می افتاد از
آن تجدید وضو آن روز گذشت دیگر مجلس صلعم همان گفت همان مرد
درآمد هم بران صفت عبدالله بن عمرو عاص گفت بهانه ای کردم و بخانه
آن مرد شدم و سه شب باوی بماندم و در اعمال وی اندیشه میکردم ندیدم
از وی عمل بسیار پس عبدالله گفت چون عمل بسیار از وی ندیدم بوذم
از مصطفی علیه با وی بگفتم و گفتم چه عمل داری بیرون ازین که موجب
ثواب است قال لا احد فی نفسی غلا لاحد من المسلمین ولا احسد
علی خیر اعطاه الله ایاه قال عبدالله هذا الذی بلغک وهی التی لا نطیق
قوله تعالی فباءوا بغضب علی غضب دو خشم خذاوند بر ایشان یکی بدانک
بعیسی کافر شدند و دیگر بدانک بمحمد کافر شدند و گفته اند یک خشم
بدانک کافر شدند و یک خشم بدانک گفتند ید الله مغلولة ید خدا بسته
است که روزی ما تنگ کرده است و نبوت از ما باز گرفته حق تعالی گفت
غلت ایدیهم دست ایشان به بستند و لعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان
سدی گفت یک خشم بدانک حرمت گوساله کردند و دیگر بدانک محمد کافر
شدند اینک گفت و للکافرین عذاب مهین تا بدانی که عذاب
موحدان تادیب و تطهیر است نه خزی و اهانت عذاب مهین
کافران ست که جاوید در دوزخ اند مومنان را اگر عذابی رسد بر
سبیل تمحیص و تکفیر بوذ واذا قیل لهم امنوا بما انزل الله چون جهودان را

چه بیرون از توریت کافر می شوید حق تعالی ایشان را دروغ زن
کرد و گفت لم تقتلون انبیاء الله من قبل ان کنتم مؤمنین ای معتقدین للایمان
فلم رضیتم من قتل الانبیاء در توریت کجاست که پیغمبران را بکشید و چرا
کشتید ایشان را پیشوایان گفتند ایشان قتل پیغمبران نکرده بوده اند
و ایشان رضا بایشان داده بودند ایشان را همان می دارند وی بپسندید
و بدان را برادر دشمن می گرفتند و به قال النبی علیه من حضر معصیة فکرهها
کان کمن غاب عنها الی اخره ولقد جاءکم موسی بالبینات جای دیگر گفت
قد جئتکم ببینة من ربکم گفت لمدم بینات و به پیغام راست و نشانها
درست چنانکه گفت فی تسع آیات الی فرعون وقومه و تفصیل آن
در سورة الاعراف است ثم اتخذتم العجل من بعده وانتم ظالمون موسی
پیغام حق بگزارد و نشانها روشن بازنمود و بوعدهای که حق تعالی
ایشان را داده بود بیرون شدند چون باز آمد ایشان گوساله پرست
شدند حق تعالی گفت اگر گفت شما راست است که مؤمن بما انزل علینا پس
چرا گوساله پرست شدید در توریت شما را از شرک نهی کردند و بنوحید
فرمودند و اذ اخذنا ورفعنا فوقکم الطور این عهد و پیمان آخر
است نه پیمان اول و پیا هر قومی از فرزندان آدم دو پیمان رفته یکی روز
میثاق خداوند عز و جل و عهدها آخر آنست که هر پیغمبری با قوم خود
میثاق بستند و عهد گرفتند که اعبدوا الله ولا تشرکوا عهد موسی با قوم
خود آن بود که من شما را کتاب آوردم بپدیرید و بدان کار کنید پس چون
کتاب

وبان کار کنید ارباب معانی گفتند سخن که شنید نی بوده اول بسمع باید
فرو این انگه بفهم این تا بداند انگه بر کن عقل رسد تا در باید پس
اگر اقتضا عمل کند بنده فرو گیرد تا ان عمل آرد پس ذنبت اول سماع است و
ذنبت آخر عمل قالوا سمعنا و عصینا یعنی بزبان گفتند سمعنا و بدل گفتند عصینا و
اشربوا فی قلوبهم العجل اشربوا حب العجل فی قلوبهم سعید جبیر گفت
دوستی گوساله در دل ایشان چنان نهاده بود که ان گوساله بسوختند
انگه در دریا پراکندند ایشان در آن آب افتادند و بسیار از آن بخوردند
تا آن در رگهای ایشان در گذشت بکفرهم ای فعل الله ذلک بهم عقوبة
لکفرهم کقوله بل طبع الله علیها بکفرهم قل بئسما یامرکم به ایمانکم یعنی
شما می گوئید بتوریت و موسی ایمان آوردیم ان ایمان شما بتوریت و بموسی
بنید چیزی می فرماید شما را که کافر شدید بفرقان و محمد ان کنتم
مؤمنین یقول الله تعالی معاشر الیهود و المخاطبین لو کنتم مؤمنین بما انزل
علیکم ما کذبتم محمدا صلعم النوبة الثالثة قوله تعالی ولما جاءهم
کتاب من عند الله آمد بایشان نامه و چه نامه یادگار خداوند است
بنزدیک دوستان نامه که مهر وفا بر نشست بر وی عنوان نامه قصه دوستی
دوستانست مضمون آن نامه که از قطعت امانست شفاء دل بیمارانست
و آسایش جان اند و هکذا رحمتی بود از خدای جهانیان بر مصطفی
مهتر عالمیان این نامه بوی داد تا او را یادگار بود و غمگسار بود اگر جهودان
بوده اند تغیر و تبدیل در نام می آوردند و حقی و برلیان در بسته نازران

واگر کافران قریش وغیر کان لله بودند از آن پیش که علم نبوت بدمید
وی دادند در میان ایشان مکرم بوذ وعزیز و محترم اما تنها بلغزد برو ی
ی نهادند وا ورا بر صدری نشاندند پس چون قصه نبوت خواندن گرفت
وحدیث دل و دلدار پیش آورد کار دیگر گون گشت دوست بر نگ دشمن شد
تیر ملامت در وی انداختند ساحر و شاعرش نام نهادند دیوانه و سرگشته
اش خواندند چه زیان داد او را چون اجیر و فقیر خواندند و حق تعالی
او را بشیر و نذیر خواند چه زیان داشت او را چون گفتند ضالست و غیرت
حق تعالی گفت رسولست و نبی دوست بسند باید نه شهر بسند
عجب نیست گر مستئی بیگانگان آن مهتر را نشناختند و ندانستند که ایشان را
خود دیده آن نباشد که او را بینند و شناسند عجب آنست که چندین
هزار انبیا بخاک فرو شدند در درد و حسرت آنکه تا ایشان بو اسرار
نظرت آن مهتر اطلاع بودی و هرگز نبود و ندانستند کیف له والقوس
بقول فاوحی الی عبده ما اوحی آن خزینه اسرار نظرت محمد مرسل را
مهندی نهادیم وطبعها از دریافت آن نومید کرد ایشانم وعنده مفاتح
الغیب لا یعلمها الا هو حسین منصور گفته از دور بدین فریاد بر آورد
که سراج من نور الغیب افرینش همه دیدیم محمد نداشتی هر کجا درد
عالم دردی است وسوزی در مقابل سوز عشق محمد تا چیز ذی شرف
و تفضیلت زبی علو و رفعت گرا بوذ جز از وی نقل تمام و کار نظام عرش
سماوی دفر خلای پس از هفتصد سال دیگر بوکن دولت شرع و عالم شاخ
دولت

[illegible]
امد بیر کی هم در صفا بهشت دار الملک جز رحساد دولت مصطفا
روی و تو بیش کر بصحرا تا وریذ بی قهر ولطف کافری بی بوک مانند سنی وایان نه بود
ولقد جاءکم موسی بالبینات چون موسی علیه بر بساط انبساط برورد شده حق
امد که ای موسی توان باد اسبیدی که خلق را بتو سبب خواهیم کرد پیغام ما بنی
اسرائیل برسان و نعمت و منت ما در یاد ایشان ده حق تعالی آن فرستاد ت
و رفق وی بر جهانیان جلوه کرد و گفت ولقد جاءکم موسی بالبینات قل ان کانت
لکم الدار الاخرة عند الله الی قوله لو کانوا یعلمون مفسران گفتند این آیت
بسبب آن فرود آمد که جهودان گفتند لن یدخل الجنة الا من کان هودا او
نصاری حق تعالی گفت تلک امانیهم این دروغها ساخته رسول من تو گو ایشان را
که محبت خویش باز نمای ایشان گفتند نحن ابناء الله واحباؤه پس لا محاله ما را
بهشت خود فرو آید حق تعالی گفت ای پیغمبر من بگو اگر چنانست که شما میگویید
که بهشت جاوید انی درین جهان شما راست نی دیگران و کس را با شما انباز نیست
نیست اگر چنین مرگ خواهید بار ذوی تا بایشان رسید و نعیم و نواخت حق تعالی در
حق تعالی گفت ولن یتمنوه ابدا بما قدمت ایدیهم و هرگز تا جهودان باشند
که ایشان می دانند که چه فرا پیش خویش داشته اند از کردار بد و گناه بیهوده
در کار محمد علیه و بوشیدن نعت و صفت وی معنی دیگر گفته اند تمنوا
الموت ای ادعوا بالموت علی الکذب الفریقین جهودان را می گوید اگر
چنانست که شما می گویید پس دعا کنید تا مرده فریق از یکی که دروغ زنست و بر او
مرگ رسد تا بو اسر باز زدند که دروغ زن ایشان بودند و خود می دانستند

[illegible]

مجرم بظالمان دانا است بل بدیهم دانا ست اما فایده تخصیص انست که سخن
رنجیده نمیدادست چنانکه مرد مجرم را گوینی انا عارف بک ای من ترا می شناسم
یعنی ساعاقبت گری نماید باین سخن که ویرا عفو نخواهد کرد روی ابو ذر رضی

قال قال رسول الله صلى الله عليه لا يقوم الساعة حتى نزول من البلاء حتى يمرّ
الحيّ الميت على اعواده اى على جنازة فيقول يا ليتنى كان مكان ويقول
القايل هل يدى على ما تقدّم فيقول كاين ما كان اين ازان گوید که
بلاها و بی رسمیها روی بخلق نهد وان بینند و شنوند که نتوانند دید که
جز او زبان داده و با این همه مرد تمام اوست که بر بلاها صبر کند
و مرگ بار زو نخواهد هذا سیاح سنت مصطفى را علیه لا يتمنين احدكم الموت
لضر نزل به ولكن اللهم احيني ما كان الحيوة خيرا لى و توفني اذا
كان الوفاة خيرا لى ولتجدنهم احرص الناس على حيوة ابن عباس
کفت این کتاب از جهودانست ومن الذين اشركوا كتاب از کبران میگوید
جهودان از همه مردمان بوندانی حریص ترند واز کبران هم حریص ترند
و هیچ کس نیست که زندگانی دوست دارد از کبران و از نجاست که
تحیت ایشان بیکدیکر انست که بیگویند زهی هزار سال پس هرکه این تحیت
کند برانین و رسم کبران است اما تحیت مسلمانان تحیت اهل بهشت
است وان سلام کردن سنت مصطفى علیه کفت السلام تحية لملتنا وامان
لذمتنا و سنت چنانست که سوار بر پیاده سلام کند و روندی بر نشسته
و کهین بر مهین و نزاندک بر جمع بسیار و اگر یکی از جماعت سلام کند از

[illegible] او یا لجوابش سلام کردن سنت [illegible]
اسلک فسلم و میجنین مصطفى علیه کفت اذا التقى احدكم اخاه فليسلم عليه فان
حالت بينهما شجرة او جدار او حجر ثم لقيه فليسلم عليه و همچنانک در جمع مسلمانان
شود سلام می کند و نیز چون از نزدیک ایشان برخیزد سلام کند لفظ خبر است
ليست الاولى باحق من الاخرة و جهد کنند که با سید که بندی سلام کند که مصطفى
علیه کفت ان اولى الناس بالله من بدا بالسلام و سلام اشکارا کند که مصطفى
علیه کفت اعبدوا الرحمن واطعموا الطعام وافشوا السلام تدخلوا الجنة بالسلام
و سلام تمام کند چنانک گوید سلام علیکم و برین بیفزاید و یکی بر مصطفى علیه
سلام کرد و کفت علیک السلام یا رسول الله رسول خدا کفت چنین مگو که این تحیت
مردگانست و چون سلام کند بدست و انگشتان اشارت نکند که مصطفى علیه
کفت ليس منا من يتشبه بغيرنا لا باليهود ولا بالنصارى فان تسليم اليهود الاشارة
بالاصابع و تسليم النصارى الاشارة بالكف اما تواضع سلام کردن بو مسلمانان
انست که مصطفى علیه کفت ما من مسلمين تسلم احدهما على صاحبه فيا خذ بيده
و يضحك فى وجهه لا يا خذ بيده الا الله و يفترقان حتى يغفر لهما بود احدهم
ضمیر کبرانست میگوید یکی که ان دوست دارد که او را هزار سال عمر بودکن
و ذلك لانه يرجوا بعثا بعد الموت فهم يحبون طول الحيوة و كذا اليهود
لانهم عرفوا ما لهم فى الاخرة من الخزى هر چند که حرص بر درازی عمر در نهاد
و سرشت ادمی و از اینجا کفت مصطفى علیه یهرم ابن ادم و يشب منه اثنتان
الحرص على المال والحرص على العمر اما مومن که بر سخن خیز ایمان داد و بر بداد
خدای و نعیم جا ویدانه دل داد از امل دراز در پیش نگیرد و هوای مرگ را

... تمسك بالمساء واذا امسيت فلا تحدث
نفسك بالصباح وخذ من صحتك لمرضك ومن حياتك لموتك فانك يا عبد الله
لا تدرى ما اسمك غدًا وقال لقمن لابنه يا بنى امر لا تدرى متى يلقاك
فاستعد له قبل ان يفجاك وفى معناه انشد يا راقد الليل مسرورًا باوله
ان الحوادث قد يطرقن اسحارا افنى القرون التى كانت منعمة
كر الليالى اقبالها وادبارها وما هو بمزحزحه من العذاب اى وما هو
احدهم بمبعده من العذاب تعميره والله بصير بما يعملون قل من كان
عدوًا لجبريل ابن عباس گفت دانشمندى از دانشمندان جهودان فدك
كه او را عبد الله بن صوريا گفتندى با جماعتى روسا جهودان نزديك
مصطفى عليه شدند تا كه نعت به فرو امد گفتند يا ابا القسم حدثنا عن خلال الكه
نسئلك فانه لا يعلمهن الا نبى قال سلونى عما شئتم فقال ابن صوريا كيف
نومك فقد اخبرنا عن نوم النبى الذى ياتى فى اخر الزمان قال تنام عينى
وقلبى يقظان قال صدقت يا محمد اخبرنا يا محمد الولد من الرجل او من المراة
فقال النبى عليه اما العظام والعروق فمن الرجل واما الدم واللحم والظفر
والشعر فمن المراة قال صدقت يا محمد قال فما بال الولد يشبه اعمامه ليس
فيه من شبه اخواله شى او يشبه اخواله ليس فيه من شبه اعمامه فقال
النبى عليه ايهما علا ماؤه كان اشبه قال صدقت يا محمد قال اخبرنى كان الشبه له
عمن يولد له وعمن لا يولد له فقال اذا مغرت اى احمرت النطفة لم يولد
له واذا كانت صافية ولد له قال اخبرنى عن ربك ما هو فانزل الله تعالى
بنفى نسبه قل هو الله احد الى اخره قال ابن صوريا خصلة ان انت قلتها آمنت
بك

... جبريل كان ينزل بالعذاب على اسلافنا وانه عدو لنا ... وكان
اشد ذلك علينا ان الله تعالى انزل علينا نبيًا ان بيت المقدس سيخرب على
يدى رجل يقال له بخت نصر واخبرنا بالحين الذى يخرب فيه فلما كان وقته
بعثنا رجلا من اقوى بنى اسرائيل فى طلبه ليقتله فلقيه ببابل غلامًا مسكينا
فاخذه ليقتله فدفع عنه جبريل فقال له ان كان ربكم هو الذى اذن فى
اهلاككم فلن يسلط عليه وان لم يكن هذا فعلى اى حق تقتله فصدقه صاحبنا جنا
اى صاحبنا فرجع فقوى بخت نصر وغزانا وخرب بيت المقدس فلهذا
نتخذه عدوًا فانزل الله تعالى هذه الاية قتاده وعكرمه وسدى وشعبى
گفتند عمر خطاب رضى در مدارس جهودان شد انجا كه درس گويند وبا ايشان
سخن در امد وهر گاه كه در فتى ودر كتاب ايشان نظر كردى جهودان گفتند
يا عمر از اصحاب محمد ما ترا دوست مى داريم كه در كتابهاى نظرى كويى تو انگيل
امد ابن كتاب ما يا نه عمر گفت والله ما انيكم لحبكم ولا اسئلكم لانى شاك فى دينى
فانما ادخل اليكم لازداد بصيرة فى امر محمد عليه وارى اثاره فى كتابكم پس روزى
عمر سوگند بر ايشان نهاد بافريدگار وكتاب كه راست بگوئيد مسيح مى دانى كه
محمد رسول حقست ايشان گفتند اكنون كه سوگند نهادى مى دانيم كه محمد رسول
حقست هيچ شك نيست ما را به صدق رسالت وى عمر گفت فاذا اهلكتم
شما از هالكانيد كه مى دانيد ونمى گرويد عمر گفت اين علم من اتباعه ايشان
گفتند صاحب وى جبريل است وجبريل ما را دشمن است محمد را بوسيد
مى دارد وبد ران ما را عذاب وصواعق رسانيد دوست ما ميكائيل است

تعالی ایشان ... جبریل عن یمینه ومیکائیل عن یساره ومیکائیل
عدو لجبریل عمر گفت اکنون که ایشان را در حضرت این چنین منزلت و قربت
است چه گونه با یکدیگر دشمن باشند شهد انّ من کان عدوا لجبریل فانه
عدو لمیکائیل ومن کان عدوا لمیکائیل عدو لجبریل ومن کان عدوا لهما فان
الله عدو له این سخن بگفت و نزد مصطفی علیه آمد تا آنجا رفت باز گوید
رب العالمین پیش از آمدن عمر بر وفق قول عمر آیت فرستاده قل من کان
عدوا لجبریل فانه نزله علی قلبک این آیت از روی معنی اشتاتی دارد و مقصود
ذم جهود است میگوید چون است که شما ویرا دشمن میگیرید و نزد یک ما وحی
بواسطه وی می فرستیم معنی دیگر آنکه جبرئیل را دشمن اند بسبب آنکه وحی را
وی از ذات خویش می آرد تا با وی دشمنی گیرند او بنده مامور است
بفرمان رب العالمین پیغام می آرد و ذلک قوله و ما نتنزل الا بامر ربک دیگر
معنی گفته اند که این دو جهود انست بدانکه گفتند جبرئیل همه جنگ و عذاب و سختی
آید رب العالمین گفت اگر عذاب و عقوبت را آید کافران را آید ولکن مصطفی
علیه را و مومنان را بروح و راحت و بشری و کرامت آید مصطفی علیه قرآن
ارد که روح روح است و آرام جان و بشارت دهد به بهشت جاویدان
چنانکه گفت هدی و بشری للمومنین من کان عدوا لله و ملائکته ورسله
وجبریل و میکائیل دیگر باره درین آیت نام ایشان یاد کرد و تشریف و تخصیص
ایشان که ایشان که در میان ملائکه سروران اند و مهینه فریشتگان چهاراند
جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و مهینه این چهار جبرئیل است سپهسالار
پرداخته

دی وکان قد سد الافق و د ...
که او را بصورت خویش دید پس گفت سبحان الله ما کنت ادری ان شاء الخلق هکذا
فقال جبرئیل فکیف لو رأیت اسرافیل له اثنی عشر جناحا جناح منها بالمشرق
وجناح بالمغرب وانه لیتضائل لعظمة الله حتی یعود مثل الوضع جبرئیل نامی است
عبرانی بسریانی و معنی آن عبد الله است ایل نام خداوند است جل جلاله میکائیل
و اسرافیل میکا و اسراف نام بنده است و ایل نام خداوند یعنی بنده خداوند
تاویل این آنست که هر که جبرئیل را دشمن دارد میکائیل را هم دشمن که مرد و ماموراند
و هر که پیغام رسانند را دشمن است پیغام را دشمن است و هر که پیغام را دشمن است
پیغام ده را دشمن است پس ایشان که چنین اند کافراند و خدای تعالی دشمن
است این کافران را اما اختلاف قرا در لفظ جبرئیل و میکائیل مکی جبریل بفتح
جیم بی همزه خوانند و مدنی و شامی و بصری و حفص بکسر جیم بی همزه خوانند
ولقد انزلنا الیک آیات بینات این آیت در جواب ابن صوریا آمد که گفته بود
ما انزل علیک من آیة بینة فنتبعک لها رب العالمین گفت ولقد انزلنا بدرستی که فرستادیم
بتو نشانها روشن و راست و کافر نشوند بآن مگر جهودان که از شریعت موسی علیه
بیرون شدند بسبب آنکه بمحمد کافر شدند از بهر آنکه ایمان آوردن بمحمد از شرایع
موسی بود پس چون نپذیرفتند لا محاله از شریعت موسی بیرون شدند معنی
فسق بیرون شدن است از پذیرفتن حق یقال فسقت الرطبة عن قشرها
والفارة عن جحرها اوکلما عاهدوا عهدا ابن عباس گفت سبب نزول این
آیت آن بود که مصطفی علیه جهودان را گفت که خدای تعالی پیمان ستده از
شما که مرا استوار دارید بدانچ آوردم از کتاب و شرع حنیفی و صفت من که

[illegible] شد گفت والله ما عهد الینا فی
عهد محمد عهدا ولا میثاقا پس رب العالمین این فرستاد اوکلما عاهدوا عهدا
هرگاه که عهدی کنید و پیمانی بندید گروهی از جهودان آن پیمان بشکستند بل
اکثرهم لا یؤمنون بل اکثرهم ازان گفت که مؤمن بوفاء عهد باز آمدند چنانک
جای دیگر گفت فقلیلا ما یؤمنون قال النبی علیه من مات ناکثا عهده جاء
یوم القیمة لا حجة له من عند الله فقال ابن عباس ان معاذا و بشر بن البراء
یقولان للیهود یا معشر الیهود اتقوا الله واسلموا فقد کنتم تستفتحون علینا
بمحمد علیه ونحن اهل شرک وتخبروننا انه مبعوث وتصفونه لنا بصفته فقال
بعضهم ما جاءنا بشیء نعرفه وما هو بالذی کنا نذکر لکم فانزل الله تعالی ولما جاءهم
رسول من عند الله مصدق لما معهم نبذ فریق علما جهودانند که توریت
واپس پشت انداختند وبان کار نکردند که مصطفی علیه کافر شدند شعبی
گفت یقرؤنه ولکنهم نبذوا العمل به قال ابن عیینه ادرجوه فی الحریر والدیباج
وحلوه بالذهب والفضة ولم یحلوا حلاله ولم یحرموا حرامه فذلک النبذ ابو سعید
الخدری گفت لا تکونوا کالیهود اذا وصلوا التوریة قرؤها واذا قاموا
علیها نبذوها وراء ظهورهم رب العالمین درین آیت خبر داد که جهودان
کتاب حق بگذاشتند وپس روی شیاطین کردند وجادوی آموختند وذلک
قوله واتبعوا ما تتلوا الشیاطین علی ملک سلیمان زیرا جهودان دعوی کردند
که این جادوی و نیرنجات که ما میدانیم و بدان کار می‌کنیم علم سلیمان پیغمبر
است ونام اعظم که بادشاهی بدان میراند و دیو و باد و طیر مسخر خویش
میکرد مفسران گفتند که کتابی بود که شیاطین دران سحر و نیرنجات نبشته بودند
و در زیر تخت

[illegible]
است و کتاب وی و بادشاهی که می‌راند بدین می‌راند و هرچه نیک مردان
بنی اسرائیل بودند از شیاطین قبول نکردند و ازان احتراز کردند و هرچه
بد مردان و مفسدان بودند قبول کردند و بیاموختند و بدان کار کردند
رب العالمین سلیمان را ازان سحر و نیرنجات مبرا کرد و عذر وی بر زبان مصطفی
علیه بنهاد و گفت وما کفر سلیمان سلیمان نه کافر بود و آنچه بروی گفتند
و ساختند مکر ساز او نبود و آن باطل مکر کار او نبود و سحر از افعال
او نبود و انما قال وما کفر سلیمان ولیس فی صدر الآیة انهم کفروه ولکنهم
نسبوا السحر الیه والسحر کفر برّاه الله تعالی من الکفر وقال وما کفر سلیمان
وقال عبد الله بن مسعود من اتی ساحرا او کاهنا فصدقه بما یقول فقد او عرافا
کفر بما انزل علی محمد علیه ولکن الشیاطین کفروا حمزه وکسائی ولکن بتخفیف
خوانند والشیاطینُ برفع خوانند کفروا یعلمون الناس السحر می‌گوید
سلیمان کافر نبود و جادوی کار وی نبود ولکن شیاطین کافر بودند و جهودان
را جادوی در آموزانیدند وما انزل علی الملکین ان ما بر دو وجه است یکی
معنی نفی یعنی مکر بدان دو فرشته جادوی نفرستادند از آسمان و
معنی دیگر نفی نیست و تعلق با اول این داده می‌گوید کتاب خدای پس پشت
انداختند انگه پس روی کردند دو چیز را یکی ما تتلوا الشیاطین علی
ملک سلیمان یکی آنچه شیاطین خواندند دیگر آنچه در بابل بهاروت
و ماروت فرو آمد وان سحر است و علما خلاف است که بابل در یا کوه است
یا در یا مغرب یا کوه دماوند و بابل ازان گفتند که تبلبلت الالسن بها

وروی ان رسول الله علیه
منا من سحر ولا من سحر له
تکهّن ولا من تکهّن له
من تطیّر ولا من تطیّر
مکتوب فی التوریة [illegible]
[illegible] من تطیّر
تطیّر له او سحر او سحر له
تکهّن او تکهّن له

[illegible] تمام قلم بلا احد [illegible]

ثم فرقتهم الریح فی البلاد هاروت وماروت اسمان سر بابیان قال اهل
التفسیر انهما ملکین اسمهما عزا وعزرا ایل اصحاب خبر واثار گفته
که فرشتگان اسمان تعجب کردند از ظلم بنی ادم گفتند خداوندا این خاکیا
نرا گزیدی وایشان ترا نافرمانند حق تعالی فرمود که کردار شهوت که
در ایشان مرکبست در شما مرکب بودی حال شما چون بودی همه گفتند سبحانک (ملا ایشان)
ماینبغی لنا ان نعصیک گفت اکنون دو فرشته اختیار کنید از همه فرشتگان
تا ایشان بصفت بنی ادم برادم و شهوت در ایشان مرکب کنیم هاروت وماروت
را برگزیدیم که از همه عابدتر بودند حق تعالی ایشانرا بزمین فرستاد تا
حکم کنند و کار گزارند میان خلق و شهوت در ایشان امیزید و ایشانرا گفت
شرک میارید و زنا مکنید و خمر مخورید و خون ناحق مریزید و گوشت خوک
مخورید و در حکم میل وحیا مکنید ایشان حکم می کردند و کار خلق میگزاردند
و بشب بر اسمان می شدند روزی زنی پیش ایشان امد با خصمی که داشت
و نام ان زن زهره بود نیکوروی و دین شان هوای ان زن افتاد انگه
تراقع و حکم ان زن در تاخیر نهادند و بوای نه جواند ند و کام خود
از وی طلب کردند ان زن گفت اگر شما را از من مراد میست بت پرست باید
شد و قتل کردن و خمر خوردن ایشان گفتند این همه کار ماست دیگر در
همین حدیث بود جواب همان سد یکر دود هوا بغایت رسید و صبر
شان برسید گفتند انچ گفتی غیر خوردن اسان تر بدانستند که خمر
خوردن ام الخبائث است واصل همه گناهان پس خمر خوردند تا مست شدند
و کام

در وجود است حق تعالی در ان وقت ملائکه اسمان را بر ایشان اطلاع داد
تا ایشانرا بران صفت بدیدند و من ذلک الیوم یستغفرون لمن فی الارض
و گفته اند نام اعظم ان را در اموختند تا قصد اسمان کرد حراس اسمان اورا
منع کردند حق تعالی صورت وی بگردانید تا کوکبی گشت الکون ان ستاره
روشن است نام وی بزبان عرب زهره و بزبان عجم ناهید و بزبان نبطی بیذخت
و مصطفی علیه چون دانست که مخالطت زنان افت دین است فرمود النساء
حبایل الشیطان وقال علیه لا یخلون رجل بامراة فان ثالثهما الشیطان وقال
الحسن بن صالح سمعت ان الشیطان قال للمراة انت نصف جندی وانت
سهمی الذی ارمی به فلا اخطئ وانت موضع سری وانت رسولی فی حاجتی عن
ابی امامة عن رسول الله صلعم قال ان ابلیس لما نزل الی الارض قال یارب انزلتنی
الی الارض وجعلتنی رجیما فاجعل لی بیتا قال الحمام والحدیث بتمامه فی التنبیه
چون هاروت وماروت پس ازان که معصیت کردند خواستند که باسمان
مقام خویش باز شوند نتوانستند ازان کرده پشیمان شدند و نزد
ادریس پیغمبر گفتند استشفع لنا الی ربک وادع لنا ادریس دعا کرد
و حق تعالی ایشانرا مخیر کرد میان عذاب دنیا و عذاب اخرت و عذاب
دنیا اختیار کردند در زمین بابل ایشانرا نگونسار دراویختند تا بنیاست
مجاهد گفت در ان جا اتش است و ایشان در ان جا معذب اند و گفته
اند در ان جا اب است و ایشان از تشنگی زبان بیرون کرده اند و چهار
انگشت است از دهان ایشان تا اب در روزگار پیشین مردی پیش ایشان رفت

کفتند قد بعث محمد فلما جاءهم کانوا الحمد لله که ما نبی آخر الزمان وعتا
قریب ینقطع العذاب وما یعلمان من احد و جادوی هیچ کس که پیش
ایشان شوذ بیاموزند تا بیشتر کویند انما نحن فتنة فلا تکفر ما فتنه خلقیم
و آموذن ایشان از خدای تعالی کافر شوید با موختن جادویی و کار کردن
بان که هلاک شوید پس اکر نصیحت نشنوید و باموختن آن رغبت نمایید
او را کویند بول در تنور کن چون بول در آن کنند نوری ازوی جدا شوذ و
مانند دوذ بر آید و به بینی وی باز شوذ و آن نور کفته اند معرفت خداوند
است و آن دوذ غضب وی جل جلاله بعضی کفته اند علم سحر شناختن شوق
نیست که کردار شر است و شناخته دیگر است و کردار دیگر هیچ شناخت
کافر نکرد تا عمل نکند ایچ فریشتکان کفتند فلا تکفر معنی آنست که بیاموز
که چون آموختی بر خود ایمن نباشی که عمل کنی پس بعمل کافر شوی و تعلیم کار
فریشتکان معنی اعلام است نه تعلیم کفته اند اکر کسی کوید من سحر نیکو
دانم اما می دانم که حرام است و کس نیاموزم بروی هیچ نیست فیتعلمون
منهما ما یفرقون به بین المرء و زوجه چیزی می آموزند که میان زن
و مرد جدایی افکند و این جادوان نتوانند که کسی را کزند نمایند الا باذن
خدای و یتعلمون ما یضرهم ولا ینفعهم آن می آموزند که در دین و دنیا ایشان
را بکار نیاید و سود نکند ولقد علموا و جهودان نیک دانستند که هر که
سحر خرد و بستد و آموزد و آموزی دین است و خود از آن جهان
نی بهره و لبئس ما شروا به انفسهم ای بیس شیا باعوا به حظ انفسهم حیث اتخذوا
الحر

این مدرسه لم لمن اشتریه و بیس ا تو به سوسه لم تحقیق و تاکید اند
بجای قسم می کویند اکر ایشان ایمان آوردندی باداشت ایشان نزدیک خدا
تعالی به بودی از آن رشوت که می ستدند و نبوت رسول را از عامه
پنهان می کردند و بجادوی فرا دست آوردند لو کانوا یعلمون اکر دانستندی
ولکن نمی دانند النوبة الثالثة قوله تعالی قل ان کانت لکم الدار الآخرة
الآیة از روی طریقت و راه حقیقت رموز این آیت اشارت دیگر دارد ارباب
قلوب کفتند من علامات الاشتیاق تمنی الموت عجب نیست کسی که در
مغاک مذلت باشد و در زندان وحشت الوان سزای نوایی و بی کامی
و بر ادوی مرگ باشد عجب نباشد که از این محنت بر هد و خرمن جزایی
انشرح زند نوبت اندوه بسر آید شاخ امید بدر این بزبان شوق کوید
کی کی بوذ کین قفس بپردازم در باغ الهی آشیان سازم آری من احب
لقا الله احب الله تعالی لقاءه احمد الاسود پیش عبدالله المبارک آمد
کفت مرا امشب در خواب چنان نموذند که تا یک سال دیکر تو فرو شوی تدبیر کار رفتن
را ساخته عبدالله جواب داد که روزکاری دراز در پیش ما نهادی
یک سال دیکر ما را اندوه هجران می باید کشید عیسی عمار قومی را دید
که از طاعون می کریختند کفت ای طاعون بر قومی زن روی که ترا می خوا
هند چرا بر ما نیایی که ترا بجان خریداریم کواهیت مرک می راست که اساد
این راه ندارد و طعم وصال دوست نچشیده اند از اینجا کفته اند مرک راحت
قومی است و آفت قومی قومی را نهایت مدت اشتیاق و قومی را بدایت روز
فراق

الازواج … فضلتها بر ایشان می دهد
وفضلتها بیک بیچه می گوئی گفت از جیست گفت انت موصل الحبیب الی
الحبیب سفیان ثوری هرگه که مسافری را دیدی از مسافر گفتی شغلی
بنومای سفیان گفتی جای ملوک رسی دروغ ما بدو رسان و بگوی
که جان با شادی … در حال فرستم و توقف نکنم بلال حبشی در
نزع بود عیالان می گفتند واحزنا بلال گفت جنین مگوئید بگوئید واطربا
غدا نلقی الاحبة محمدا وحزبه ابو العباس دینوری مجلس می داشت ودر
عشق سخن می گفت پیرزنی عارفه حاضر بود برخاست و در وجد آمد گفت
جان در باز پیرزن گفت جان بستد نهاده فرمان را در عشق کجا خطر بود
جانی را نعره بزد وجان بداد قل من کان عدوا لجبریل بزرگوارتر
و نیکوتر از قرآن که جبریل فرو آورد اینست که گفت جل جلاله فانه نزله علی قلبک
جای دیگر گفت نزل به الروح الامین علی قلبک جبریل کاهی بصورت بشر
آمدی کاهی بصورت ملک هرگه که این حلال و حرام شرع بیان کردی بصورت
بشر آمدی باز چون حدیث محبت و صفت عشق و اسرار دوستی بودی
بصورت ملک آمدی مصطفی علیه بیوستی و آن وحی گزاردی برابر و کس را
برو اطلاع نه پس چون باز گشتی مصطفی علیه گفتی فیفصم عنی وقد وعیته
جهودان داوری جبریل و میکائیل را عداوت کردند و حق تعالی بعزت خود
ایشان را می نوازد و می گوید هرکه ایشان را دشمن است ما او را دشمنیم و از
بهر اولیا همین میگوید من اذی لی ولیا فقد بارزنی بالحرب ولما جاءهم
رسول

از اول کافران مدینه را می گفتند قد اظلکم نبی محرم الذی اخرج من مکه
روزی گفتند و دعای کردند که خداوندا این رسول را بیرون آر و کافران
عرب را از ما باز دار چنین می شناختند او را و این می گفتند پس چون او را
دیدند بوی کافر شدند و شعبده و جادوی خواندند و نیرنجات دیوان
و قولهای ساخته ایشان فرا دست گرفتند حق تعالی اهل آسمان و زمین خبر
می دهد از کردار بد ایشان و شکایت می کند از ناهمواری و بدرسمی ایشان
و از بدخوئی و بی سعادتی این طایفه النوبة الثانیة قوله تعالی یا ایها
الذین آمنوا لا تقولوا راعنا الی قوله ان کنتم صادقین قوله یا ایها الذین آمنوا
مفسران گفتند که هر جه در قرآن یا ایها الذین آمنوا آمد خطاب اهل مدینه
است جنانک یا ایها الناس خطاب اهل مکه است و این ندا که امت مؤمنان
مدینه آنگه بیوست که اسلام با شکوه بود و کار دین مستحکم شد و جمع
امت را در مدینه وقت باین نام باز خواندند مگر این امت را و بنی
اسرائیل را در توریت بجای ندا یا ایها المساکین گفته اند لا تقولوا راعنا
رسول را مگوئید راعنا و این آن بود که مسلمانان عادت داشتند آنگه
که در پیش مصطفی می شدندی گفتندی راعنا یا رسول الله یعنی آن خواستندی
که نگاه کن در ما بما نیوش و جهودان می آمدند و همان می گفتند و در زبان
ایشان این کلمه قدحی عظیم بود و سقطی بزرگ قیل هو من الرعونة فی لسانهم
و قیل معناه اسمع لا سمعت جهودان چون از مسلمانان این شنیدند شادان
شدند و با خود این می گفتند اکنون ما آشکارا می گوییم بزبان خویش و ایشان

قالوا راعنا وتسمّى ... المؤمنين عن ذلك فقال لا تقولوا
راعنا گفت شما که مومنانید این کلمه مگوئید تا ایشان این کلمه خویش
بشنی شما مگویند وبجای ان گوئید انظرنا یعنی در ما نگر جای دیگر این
گشاده، نو راعنا لیّا بالسنتهم وطعنا فی الدین لا بیه انکاه، تاکید کرد بر مومنان
وگفت واسمعوا بنیوشید و سید بوید انکه تهدید کرد جهودان را و منافقان
را گفت وللکافرین عذاب الیم ایشان را عذابی است خوار کنند، ودر
ما لی سهمناک ما یود الذین کفروا من اهل الکتاب قومی از مسلمانان اضیاد
با جهودان صحبت داشتند از عهد جاهلیت باز واین مسلمانان ایشان را
می گفتند ایمان ارید بقران ومصطفی علیه ایشان جواب دادند که ما نمی بینیم
در دین شما چیزی که دوست داریم ودر می شما ایستیم حق تعالی ایشان را دروغ
زن کرد وگفت ما یود الذین کفروا دوست ندارید وخوش نیاید این جهودان را
که بر شما پیغام می اید از آسمان با این خیر وی بیخواهد بگوید وحی که بر رسول
شما وپیغام داریم ایشان را خوش نیاید والله یختص برحمته من یشاء با این دعوت
نبوت می خواهد وگفته اند دین اسلام میخواهد یعنی حق تعالی از آنکه
میخواند بنبوت ورسالت خویش سزا وشایسته میکرد اند این بان که
تا اهل کتاب بدانند که ایشان بر هیچ قادر نیند از فضل خدا جای دیگر گفت
قل ان الفضل بید الله لئلا یعلم اهل الکتاب ومایبلغ علی سعة رحمته وفضله ما
روی ان عایشة قالت فقدت النبی صلعم ذات لیلة فاتبعته فاذا هو
فی مشربة یصلی فرایت علی راسه انوار الثلثة فلما قضی صلوته فلما ... بم
یعنی

قلت نعم یا رسول الله فقال ان ان ...
الجنة من امتی کان کل واحد سبعین الفا بغیر حساب ولا عذاب
ما ننسخ من آیة او ننسها الایه سبب نزول این ایت ان بود که جهودان
ومشرکان اعراض کردند وعیب گفتند وطعن زدند در نسخ قرآن گفتند
اگر فرمان پیشین حق بود وپسندیده پس نسخ چرا واگر باطل بود خلق را
بران داشتن چه معنی این سخن فرا یافته مهم است حق تعالی ایت فرستاد
ما ننسخ من آیة او ننسها جای دیگر گفت واذا بدلنا آیة مکان آیة والله
اعلم بما ینزل یعنی این نسخ که ما فرماییم وهر چه منسوخ کنیم از آن کنیم تا
دیگری به از آن ادم تا بآدمی بیجان و مذهب اهل حق انست که نسخ در
قرآن ودر سنت هر دو روا نیست و رواست که قرآن بقرآن منسوخ
کردد و همچنین قرآن بسنت وسنت بسنت وسنت بقرآن بنزدیم حق
است وشرع بدان امد جهودان با مسلمانان خلاف کردند گفتند نسخ
روا نیست که نسخ انست که پوشیده بدانند و نادانسته در یابد ولیک اثر
وآذ بیش حکم کرده از ذوالج بهتر است از دریافته ودانسته بجای آن
نهد واین پرا فرید کار روا نیست جواب اهل حق آنست که بر افریدگار
هیچ پوشیده نیست وهمه افرید وی است وهمه صنع اوست الا یعلم
من خلق وهو اللطیف الخبیر پس معنی نسخ انست که حق تعالی فرمانی دهد
بنده را وخود داند که ان فرمان وان حکم پس از روزگاری از بنده بردارد
وانرا بدلی نهد هرچند که بنده نداند ومصلحت بنده در ان بود پس آن

... وفت وی و در عهد مصطفی علیه السلام نا اوا
حاجت بنسخ ازان وجه بوذ که ایام ایشان مختلف بوذ از حالی بحالی
کشت یکی حکم سزای وقت و یکی دیگر حکم سزای وقتی دیگر ازان کرد این
سزای وقتها ولاینق حالها بدانک نسخ در قران بر سه کونه است یکی انک
هم خط منسوخ و هم حکم و یکی انک خط منسوخ و حکم نه و دیگر انک حکم
منسوخ و خط نه اما انک خط و حکم هر دو منسوخ است که مصطفی علیه
گفت دو سوره از قران بخواندیم چند ایت ازان بر من فراموش
کردند بدانستم که ازل بکرد ایند و برگرفتند از زمین اما انچ در قران خط
ان برگرفتند انست که اول می خواندند در رجم محصن که الشیخ والشیخة
اذا زنیا فارجموهما البتة نکالا من الله والله عزیز حکیم این ایت از
مصاحف و از زبان خوانندگان برگرفت و حکم ان از امت برنگرفت
سوم انست که حکم برگرفت و ایت برنگرفت و بدل ان حکم بنهاد چنانک ایت
عده زن شوی مرده یک سال تمام از مصحف برنگرفت که گفته بود متاعا
الی الحول و حکم این برگرفت بدل فرمان بعده چهار ماه و ده روز اربعة
اشهر و عشرا و از بن نسخ در قران فراوانست چنانک یاد دهیم شرح
دهیم ان شاالله تعالی قوله تعالی ما ننسخ من ایة او ننسها عامه ما ننسخ
بفتح نون و سین و قراءت شامی بضم نون و کسر سین و بر قراءت شامی انساخ
داد و معنی است یکی بر ضد معنی نسخ و یکی موافق معنی نسخ اما بر ضد است
انست که میگوید هرچه نرا نسخت دهیم از ایتی از قران و نبو فرستیم و نزادهیم
واخ

[illegible]

وبضم نون وکسر سین قراءت ... فرو معنی
معنی انست که فراموش کنیم و ننساها معنی آنست که واپس بریم و آنی باز پس
بردن آن حفظ پس هر دو یکی است و در ایت تقدیم و تاخیر است ما ننسخ من
ایة او ننسها نات بخیر منها او مثلها میگوید هرانچ که بر گیریم بجای دیگری آریم
ازان بهتر یعنی سهلتر بر شما و مزدان بیشتر چنانک یکی از غازیان ده رجل
دشمن باده کس مصابرت فرموذ بعد ازان تخفیف کرد و با دو کس اورد او مثلها
یا دیگری آریم همچنان در مصلحت و منفعت و مثوبت چنانک تحویل قبله بالکعبه
و مانند ان او ننسها باحوذ فروگذاریم و ازل بدل نهیم الم تعلم ان الله علی کل
شیء قدیر نمی دانی که خدای تعالی بر همه چیز از آوردن بردن و امر و نهی محو
و اثبات تبدیل و تغییر قادرست و قوله الم تعلم ان الله له ملک السموات والارض
نمی دانی که پادشاهی آسمان و زمین او راست پس هرچه خواهد تواند
و حکمی که خواهد راند و کس را بران اعتراض نه و ما لکم من دون الله من ولی ولا
نصیر و جز خدای عز و جل شما را مهربی خداوندی و یاری ده نه و جمع بینهما
لانه قد یکون ولیا و لا نصیر الضعفه و یکون نصیرا و لا ولایة له من نسبه
ام تریدون ان تسئلوا رسولکم یا می خواهید که سوال تعنت کنید از رسول چنانک
جهودان از موسی سوال میکردند بتعنت و ذلک فی قوله تعالی یسئلک اهل الکتاب
ان تنزل علیهم کتابا من السماء و ان ان بود که جهودان از مصطفی خواستند که
ما را کتابی از زبان عبری چنانک عرب را کتابی اوردی بزبان عربی حق تعالی جواب
داد فقد سالوا موسی اکبر من ذلک یا محمد از موسی هم خواستند و به از این خواستند

... ... تريدون ان تسئلوا رسولكم الآية الی که گفت ومن
يتبدل الكفر بالايمان جهودان را میگوید هر که کفر بدل ایمان کرد وی گمراه هست
یعنی اقتراح کند بر پیغمبر و سوال تعنت کند پس از آنکه دلیل نبوت وی آشکارا
شد کافر است سررشته خویش گم کرد و از راه راستی بیوفتاد و دلیل
این آیت در شان قومی جهودان آمد فنحاص بن عازورا و زید بن قیس که حذیفه
یمان و عمار یاسر را گفتند پس از واقعه احد الم تری الی ما اصابکم لو کنتم علی
الحق ما هزمتم فارجعوا الی دیننا و هو خیر لکم و نحن اهدی منکم سبیلا
و عمار ایشان را جواب داد شکستن پیمان چون باشد شما در دین خویش گفتند
عذری سخت و کاری مشکل عمار گفت پس من با محمد بسته ام که از دین
وی برنگردم تا زنده ام ایشان گفتند اما هذا فقد صبا یعنی صابی گشت
که دین محمد بدان و کیش اسلاف بگذاشت و دیگری اختیار کرد و از وی
چیزی نگشاید تو که حذیفه چه میگویی حذیفه گفت اما انا فقد
رضیت بالله ربا و بمحمد نبیا و بالاسلام دینا و بالقرآن اماما و با
لکعبة قبلة و بالمومنین اخوانا جهودان چون این از ایشان شنیدند
نومید گشتند و گفتند حق اله موسی لقد اشرب قلبهما حب محمد پس
حذیفه و عمار نزد مصطفی علیه السلام آنچ رفت باز گفتند مصطفی
علیه گفت اصبتما الخیر و افلحتما الله رب العالمین در شان ایشان آیت
فرستاد از روی جهودان و خواست ایشان آنست که شما را از ایمان
باز گردانند و بکفر باز برند این ایشان را ز انست که میشان حسد می بود حسد
که

دل او حسد است چون ...
فلا تبغوا و قال الحسد من الشیطان و انه لیس بضار عبده ما لم یعمل بلسان او
و لا بیده فمن یوجد شیا من ذلک فلنعقه فاعفوا و اصفحوا این آیت منسوخ است
فرا ایست نظایر این در قرآن فراوانست در عفو و صفح و صبر و ادب
و آیت سیف همه را منسوخ کرد حتی یاتی الله بامره یعنی فرو گذارید
تا الله فرمان فرستد و فرمان آن بود که گفت قاتلوا الذین لا یومنون
الآیة و گفته اند که امر اینجا حکم است بعضی را حکم کرد باسلام و بعضی بقتل
و بعضی بسیف و جزیت و قیل اراد به القیامة فیجازیهم باعمالهم ان الله
علی کل شی قدیر و اقیموا الصلوة رب العالمین در قرآن ذکر نماز کنان
مومنان فراوان کرد و لکن نماز ایشان بلفظ اقامت مخصوص کرد چنانک
اقم الصلوة و اقیموا الصلوة و یقیموا الصلوة و المقیمین الصلوة لکن انجا که
ذکر منافقان کرد فویل للمصلین الذین هم عن صلوتهم لفظ اقامت از آن باز
گرفت تا تنبیهی باشد مومنان را که ثواب در معنی اقامت است نه مجرد
صورت نماز بزرگان دین از اینجا گفتند نماز گزاران فراوانند اما
مقیمان اندک و هم ازین بابست که عمر خطاب رضع گفت الحاج قلیل و الرکب
کثیر و معنی اقامت در نماز روی دل خویش فرا حق کردنست و همگی خویش
در نماز داشتن است و شرایط بجای آوردن است و از اندیشها آسوده شدن
و الیه الاشارة بقوله من صلی رکعتین مقبلا علی الله تعالی خرج من ذنوبه
کیوم ولدته امه این اقبال دل که درین خبر بیان کرد همان اقامت است
که در جایها فراوانست چنانک گفت و اقیموا الصلوة اما بزبان تفسیر معنی

... بود و کار با ملا د ... [illegible]
بیرون شد دیر تر آمد یاران انتظار نکردند عبد الرحمن عوف فرا
پیش کردند پس از یک رکعت در رسید یاران همه شنکو شدند تا خود
مصطفی علیه چه گوید مصطفی علیه چون رکعت فایت باز آورد گفت احسنتم
هکذا فافعلوا قوله وآتوا الزکوة زکوة از مال خویش بیرون کنید
باز جویید که ایشان هشت صنف اند چنانک در دلان این گفت انما الصدقات
... الایة وشرح آن بجای خویش کنیم شوذ وکسی که زکوة ندهد مال وی بر
شرف هلاک باشد مصطفی علیه گفت ما من عبد لم یودی زکوة ماله الا جعل له
یوم القیمة صفایح یحمی علیه فی نار جهنم فتکوی بها جنبه وظهره حتی
یقضی الله عزوجل بین عباده فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة
مما تعدون ثم نری سبیله اما الی جنة واما الی نار وما فی صاحب
ابل لم یودی زکوتها جا بها یوم القیمة کاحسن ما کانت علیه ثم یبطح
له بقاع قرقر کلما مرت اخریها ردت علیه اولیها حتی یقضی الله
بین عباده فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة ثم نری سبیله اما
الی الجنة او الی النار وکذا صاحب الغنم التی لا یودی زکوتها وقال
علیه السلام احرزوا اموالکم بالزکوة وداووا امرضاکم بالصدقة وادفعوا
عنکم طوارق البلاء بالدعاء فان الدعاء یرد البلاء ما نزل وما لم ینزل فما
نزل یکشفه وما لم ینزل یحبسه وما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه
تا بیست مال را یعنی خیری که نفقه کنید و صدقه دهید نزد خدای
الله باداش یابید قال علیه ما تصدق احد بصدقة الا اخذها الرحمن بیده
نتربوا

و در خبر است که چون بنده از دنیا بیرون ... خلف
فرشتگان گویند ما قدم وامیر المومنین علی کرم الله وجهه بگورستان
بیرون شد گفت السلام علیکم یا اهل القبور اموالکم قسمت ودورکم
سکنت ونسایکم نکحت فهذا خبر ما عندی فکیف خبر ما عندکم هاتف
ما تف وعلیک السلام ما اکلنا ربحنا وما قدمنا وجدنا وما خلفنا خسرنا
قالوا لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری فحذف الیاء الزایدة
وقیل هو جمع هاید کحایل وحول وجهودان گفتند در بهشت نرود مگر جهودان
وچون دین جهودی دینی نیست وترسایان گفتند چون ترسائی دینی نیست ودر
بهشت نرود مگر ترسایان رب العالمین گفت تلک امانیهم ای اکاذیبهم قوله
جعفر تلک امانیهم یعنی این آرزوها ایشانست قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین
النوبة الثالثة قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا ایمن ندا است ومهرگواهی
این ندا است نشان آشنائی وگواهی آنست که ایمان بنده عطائی میگوید
جل جلاله ای شما که مومنانید وگروید کاینده حق پذیرفتید ودر سالف شنیدید
وباسزا آمدید واز ناسزا بیرون آمدی یعنی یاد کردید واز عنایت در
مولی کر بخشید اری هر کس را بخواند تا خود کرا را نماید وایشانرا که
راه نماید کرا در روش آرد ومقصد رساند وایشانرا که مقصد رساند
تا خود کرا قبول کند ای عالی در باد به مهر تو سرگردان شدند
تا که یابد بر در کعبه قبولت رو باد ، اکنون فرمان داد که تقولوا راعنا
عین حکم است وبار تکلیف چون خواست که مومنانرا تکلیف کند وحکم

... بواسی ان بلو اخف این بار تکلیف بر

وی اسان شوذ هم اینست سنت خدا وند جل جلاله مر کجا بار تکلیف

نهد را، تخفیف فرا پیش وی نهد که را، د شخوار و بار گران هم نه

پسندد نبینی که اینجا بتقوی فرموذ، است طاعت دران پیوست

فاتقوا الله ما استطعتم بمجاهده فرموذ اختیار دران بست گفت

وجاهدوا فی الله حق جهاده هو اجتبیکم وشان این در قران موا...

و بر لطف الله دلیل و برهانست قال الله تعالی واسمعوا فرمان داد

وانکه گفت بشنوید و بجان ودل قبول کنید و بچشم بتعظیم و صفاء دل دران

نگرید تا حقیقت سماع و طعم وجود بجان شما رسد ان کافران بیگانگان

دید ماء شوخ والکرده بوذند وولها تاریک وجرم طبطنه حروف بسمع

ایشان می رسید اما حقیقت سماع ولذت وجود هرگز بجان ایشان نرسید

بیگوید جل جلاله ام تحسب ان اکثرهم یسمعون او یعقلون و جای

دیگر گفت ولو علم الله فیهم خیرا لاسمعهم در ذوق حقیقت شنیدن

دیگرست وسماع دیگر بوجهل می شنید اما سماع بوبکر افتاد بوجهل و

امثال او را گفت وکانوا لا یستطیعون سمعا بوبکر و اتباع وی را گفت

واذا سمعوا ما انزل الی الرسول الایه الکه هنگام هر دو فرقت دین هر دو

ایه بیان کرد وکافران را گفت وللکافرین عذاب الیم و دوستان و مومنان را

گفت الله یختص برحمته من یشاء ما ننسخ من ایة بقول بطریق الاشارة رضات

البشریة وما زوک عن محل العبودیة الا اطلناک بساحات الحریة وما رفعنا عنک بنابته

هن

دیگر انرا تاج است زر نعلین ۞ فلکی که هست هنی مرتبت از پای

تاج سر سلطان شد تا باد چنین باد ۞ ای مهتر فتاناف که تر از ازل

ترقی دمیم چند که حسنات همه اولیا و اصفیاست سیاف نواست چون

بر گذری ازان استغفار کن مصطفی علیه گفت بروزی هفتاد بار استغفار

کردی انه لیغان علی قلبه فاستغفروا الله فی الیوم سبعین مرة قال الصادق

رضع لیتنی شهدت ما استغفر منه رسول الله صلعم و قیل فی قوله ما ننسخ من

ایة ای ما ینقل العبد من حال الی ای ما هی فوقها واعلی منها فلا ننسخ من اثار

العبادة شیا الا ابدلنا منها اشیا من انوار العبودیة ولا نسخنا من انوار

العبودیة شیا الا اقمنا مکانها اشیاء من اثار الحریة وهلم جرا تنقله

من الادنی الی الاعلی حتی یبلغ فی جذبة من جذبات الحق وجذبة

الحق توازی عمل الثقلین ۞ این جنان کس خود بکس ماند لفتن وی بروش

کس ماند ایشانند که نسب ادم در علم حقایق بایشان زنده است و منهج صدق

ببقاء قدم ایشان معمور در عالم حقایق ایشانرا نزاع القبایل گویند چنانک

بلال از حبش وصهیب از روم وسلمان از فارس و اویس از قرن اوین

شتی دیاست جون رعنا هیچ نگشاید ۞ سلمانی ز سلمان جون ودرد زبور درد دین

خد شریعت مصطفی ایشان دانستند صفای سر این چنین صدیقان بهرجا که

تابد عبهر شوذ اگر بر مطیع تابد مقبول ... ذ و اگر بر عاصی تابد مغفور گردد

واگر بر فاسق تابد صاحب ولایت شوذ ج... سکاینه بیاید ارحام

وشقیق بلخی سود و سفری بیرون شد ... مطرب در پی ایشان افتاذ

باخر رسید در وقت معارفت آن پیر نامتی ایشانرا گفت چه مرد مانی باشید
که از شما گشوانتو ندیدم نه یکبار سماع کردید نه دستی واز ذی حاتم
گفت معذور دار که من حاتم واو شقیق پیر چون نام ایشان شنید بپای
ایشان در افتاد وتوبه کرد وبشاگردی ایشان برخاست تا از جمله اولیا
گشت شقیق حاتم را گفت ذایت صید الرجال وصید الرجال وَدَّ کثیر من
اهل الکتاب الایة من حسرت صفتنه و ذان لم ترح احد فی تجادته
خرمن سوخته خرمن همه کس را سوخته خواهد جهودان که در وهده
مذلت واهانت افتاده اند وغبار تاریکی بر چهرهٔ ایشان نشسته دوست
می دارند مسلمانان خود دیدن واز عز اسلام بمذلت جهودی افتاد
لکن تا بر منبر از خطبهٔ سعادت وپیروزی خود بنام که خوانده اند جهود
این میخواهند حق تعالی میگوید خواست خواست ماست نه خواست جهود
ومراد مراد ماست نه مراد ایشان وربک یخلق ما یشاء ویختار ما کان لهم
الخیرة حسین علی رضع گفت بوذر رضع میگوید من درویشی بر توانگری
اختیار کرده ام وبیماری بر تن درستی برگزیده ام حسین گفت رحمت خدا
بر بوذر باد او را چه اختیار است وبنده را خود با اختیار چه کار بیرون
انکار است که اختیار ومراد خود فرا مراد واختیار حق کند موسی را علیه
گفتند خواهی که همه آن بوذ که مراد تو بوذ مراد خود فرا ایه لحد از لی
ماکن واراده ... در اقی کن تو بنده وبنده را اختیار ومراد نیست
مراد برادران یوسف زن یوسف بوذ وعز خویش ومراد حق عز یوسف
بوده

... بما ارید ... تبعتل ما ترید وان لم ترض ... [illegible] ... ما ارید
للتوبة المانبة بلی من اسلم وجهه لله وهو محسن الی قوله واسع علیم
قوله تعالی بلی من اسلم بلی اقرار دست جواب خطابی که دران جحد بوذ
چنانک حق تعالی گفت الم یاتکم نذیر قالوا بلی قد جاءنا نذیر ونعم جواب
استفهامیست که دران جحد نبوذ چنانک بجواب خطاب بهشتیان گفتند
هل وجدتم ما وعد ربکم حقا قالوا نعم وبلی در اصل بل بوذه است ویا در افزوده اند
تا با حرف نفی مشکل نشوذ چون جهودان گفتند در بهشت نشوذ مگر
جهودان وترسایان گفتند چون حق تعالی جواب داذ نه آن ونه این
هیچ دوی نشوند در بهشت بلی مومنان در شوند انکه صفت ایشان در
گرفت گفت بلی من اسلم وجهه لله هرکه روی خویش فرا داذ وگردن نهاذ
ودل خویش با او داشت مقاتل گفت اسلم یعنی اخلص ست ووجه یعنی
عمل ای من اخلص عمله لله میگوید در بهشت انکس شوذ اخلاص در عمل
بجای آرد واخلاص بر سه قسم است اخلاص شهادت در اسلام و
اخلاص خدمت در ایمان واخلاص معرفت در حقیقت وقرآن بهر سه
قسم اشارت میکند شهادت را گفت الا لله الدین الخالص وخدمت را گفت
وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین ومعرفت را گفت اخلصناهم
بخالصة ودر اخلاص عمال حکایتی بیارند از سفیان عیینه که او را
رفیقی بوذ وباوی برادری گرفته بوذ وان رفیق را بسیاری بوذ و ...
که درویشان را بذان نواختی وصدقها داذی ومتعهد بوذ از
دنیا بیرون شذ مردی آمد از شام ودعوی کرد که مرا بزد وی امانتی

است که مصطفی علیه گفت که ارواح شهیدان و صالحان شب در چاه زمزم حاضر آیند مردی رفت و اورا از چاه زمزم خواند و جواب نیافت. بوسفیان آمد و گفت خواندم و جواب نشنیدم سفیان گفت آه عدل والله به الی برهوت مگر اورا بگو را ببرند از ان چاه بچاه برهوت بحضرموت انجا که ارواح اشقیا هم درین شب جمع شوند ان مرد دیگر سال بحضرموت شد شب نیمه شعبان اورا ازان چاه برخواند جواب داد و نشان جواب امانت ازو در خواست و امانت بوی باز رسید سفیان اورا گفته بود که بپرس از حال و قصه وی و ما عمله الی مصانع عباد ته و صومه و صلوته و صدقاته و قال بلغ سفیان منی السلام و قل له الربا الربا عدلنی الی هاهنا قال فاتیت سفیان فاخبرته به فبکا بکاء شدیدا ثم قال ان الله تعالی لا یقبل الا ما کان خالصا لوجه گفته اند اسلام اینجا بمعنی تفویض است و وجه بمعنی امر ای من فوض امره الی الله فهو محسن و نیکو دارنده و گفتار و کردار چنان بنهاده در حال عبادت در خدای می نگرد عمر خطاب رضی گفت که جبرئیل از مصطفی علیه برسید که احسان چیست جواب داد که ان تعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک این اشارت فرا نهایت مقام سالکان و تحقیق این سخن انست که هر روندهٔ در هر مقام که باشد اورا بدایتی است و وساطتی و نهایتی . بدایت انست که اغاز سفر کند در خود و در رو شن ابد و وساطت انست که بصفت غریبان و غریب وار زندگانی کند و نهایت آنست که بلعبه مشاهدت رسد مصطفی علیه بسه ذنبت اشارت کرد

ساطت

بنده و ثواب احسان وی بدید کرد گفت فله اجره عند ربه و هو فی الجنة ان بهشت که مصطفی علیه وصف وی کرد نور یتلالا و ریحانة یهتز و نهر یطرد و زوجة حسناء جمیلة فی حبرة و نعمة و سلامة فی اقامة ابدا و عبد الرحمن بن ساعد گفت یا رسول الله انی لیعجبنی و هل فی الجنة خیر فقال له النبی علیه یا ابن ساعد ان ادخلک الله الجنة کان لک فیها فرس من یاقوت احمر یطیر بک حیث شئت من الجنة و قوله تعالی لیست النصاری علی شئ الایه جهودان می گویند ترسایان بر هیچ اند و ترسایان میگویند جهودان بر هیچ اند و هم یتلون الکتاب جهودان در توریت می دانند و می خوانند که ترسایان بر باطل اند که خدا را زن و فرزند میگویند و ترسایان از انجیل می دانند که جهودان بر هیچ اند که بعیسی نمی گروند و در قبلهٔ یکدیگر را مخالف اند کذلک قال الذین لا یعلمون این لا یعلمون کبراانند که بی کتاب اند و بی علم نادان محض یعنی این گبران می گویند جهودان و ترسایان بر هیچ نه اند سفیان ثوری چون این ایت برخواندی گفتی صدقوا جمیعا والله مقاتل گفت مشرکان عرب اند که پیغمبر را ایمان می گفتند و جهودان و ترسایان یکدیگر را والله یحکم بینهم فیما کانوا فیه یختلفون خدای تعالی داوری کند میان ایشان روز قیامت و باز نماید که بهشتی کدام است و دوزخی کدام ومن اظلم ممن منع مساجد الله سبب نزول این ایت ان بود که طوطوس بن استنسانوس الروی بجنگ بنی اسرائیل شد و مهتران و جنگیان ایشان و خونریزان را بیندگی براند و بیت المقدس را خراب کرد و مسجد در دست گرفت

وخذابو بوسفتند و و بر باد منند وکاد کی لئف و قصد که داود در
نجرابت مسجد داود نتنا ده و سدی لفتند که این کس بخت نصر بود که
ترسایان باوی خاستند وبجلل جهو دان شدند و بیت المقدس را خراب
کردند تا بود کار امیر المومنین عمر رضع بیت المقدس خراب بود انکه مسلمانان
دیگر باره بنا نهادند و مسجد باز کردند اولیک ما کان لهم ان ید خلوها الا
خایفین زان مسلمانان انرا عمارت کنند ترسایان دوم را نیست که در
مسجد شوند مگر بد ستودی مسلمانان دل ایشان پر از بیم مسلمانان و ترس
از ملاک جان ایشان اکنون از ترسایان کس در ان مسجد نشود الا
بعهد و امان جنانک او را ندانند و اگر بدانند او را بکشند لهم فی الدنیا
خزی ترسایان را ست درین جهان رسوائی و خواری اگر ذمی بود جزیت
و اگر حربی بود قتل و در ان جهان عذاب مهین جاوید ان در اتش ه
سدی گفت خزی ایشان در دنیا انست که مهدی بیرون اید و قسطنطینیه
بگشاید و جای ایشان خراب کند و قوی را بکشند و قوی را ببرد و مهدی
انست که مصطفی علیه گفت لو لم یبق من الدنیا یوم لطول الله ذلک الیوم حتی
یبعث فیه رجلا منی او من اهل بیتی یواطی اسمه اسمی و اسم ابیه اسم ابی
یملاء الارض قسطا و عدلا کما ملیت ظلما و جورا و عبد الرحمن بن زید
گفتند این ایت نشان مشرکان مکه امد و منسا جد الله مسجد حرام می خواهد
مشرکان مصطفی را علیه از حج و عبادت در ان مسجد باز داشتند و مسجد
را جون متعبد ازان باز دارند و در ان ذکر الله نبود خراب کرده باشند
باین

نجس بعد هذا العام مشرک و لا یطوفن بالبیت عریان و لله المشرق
والمغرب ابن عباس گفت جماعتی از یاران رسول علیه بسفری بودند و میغ
بر امد و قبله بر ایشان شنبه شد هر کس با جتهاد روی بجانبی باز داد
و نماز کرد پس جون میغ باز شد بدانستند که روی بهیچ قبله نداشتند
و پیش رسول خدای امدند و قصه باز گفتند در حال ایت امد و ان پیش ازان
بود که ایت تحویل قبله امد و پس ازانکه ایت تحویل امد این ایت منسوخ شد
عکرمه گفت رضع که این خود در تحویل قبله است بگوید مر جا که
روی فرا دهی نماز را در سفر و در حضر روی بان جانب دهی که خدای
تعالی شما را بران گردانید یعنی کعبه اینما تولوا فثم وجه الله الذی
وجهکم الیه ابن عمر گفت این ایت نماز تطوع را امد است در سفر معنا
حیثما توجهت به راحلته گفته اند این ایت جواب عیب گویان و
طعنه زنان در مسلمانان در گردانیدن قبله که جون مصطفی علیه بمدینه
امد شانزده ماه نماز ببیت المقدس می کردند پس از شانزده ماه حق تعالی
از بهر او روی را مصطفی علیه روی بکعبه گردانید و روی بمشرق کردند
و پشت بر مغرب منکران گفتند استقبال مغرب حق بوده است باید
باطلست و اگر استقبال مشرق حق است استقبال ان باطل بوده و حق
تعالی ازان جواب داد بگی ایشنت و لله المشرق والمغرب فاینما تولوا
فثم وجه الله و وجه درین ایت بمعنی جهت است و جهت قبله است
و تخصیص را اضافت با خود کرد جنانک بیت الله و ناقة الله ان الله واسع علیم

گر

من في الدير من النصاري ذهبي على بقعة طاموة أصلي بينها فقال لي حاذر
فلبك عني وقف حيث شيت قال فجلت منه النوبة الثالثة
قوله تو بلی من اسلم وجهه لله کار کار مخلصانست و دولت دولت صادقان
وسیرت پاکان و نقدان نقدی که در دستاد جه ایشانست امروز بر بساط
نعمت بانور معرفت فردا بر بساط صحبت با سرور وصلت انا اخلصناهم بخالصة
میگوید کرداریم وانکونه امتحان خالص بیرون آدیم تا حضرت را بشاید که
حضرت پاک جز پاک را نخود را، ند هذان الله طیب لا یقبل الا الطیب مهابن
سخن اینست که ابو بکر وراق گفت نقصان کل مخلص في اخلاصه رؤية اخلاصه
فاذا اراد الله ان یخلص اخلاصه اسقط عن اخلاصه رؤیته لاخلاصه فیکون
مخلَصا لا مخلِصا میگوید اخلاص تو انگه خالص شود که از دیدن تو پاک باشد
وبدانی که هر اخلاص نه در دست تست و نه بقوت بلکه ستری است
ربانی و نهادی است سبحانی کسرا بران اطلاع نه احدیث میگوید سر
من سری استودعته قلب من احببت من عبادی گفت بنده را برگزینم
و بدوستی خودش بپسندم انگه در سویدای دلش ان ودیعت خود
بنهم نه شیطان بدان راه برد نا بینا کند نه هوای نفس انرا بیند تا
بگرداند جنید ازینجا گفت الاخلاص سر بين الله وبين العبد لا يعلمه
ملک فیکتبه ولا شیطان فیفسده ذو النون مصری گفت هرکرا که این
ودیعت بنزدیک وی نهادند نشانش اینست که مدح کسان و ذم ایشان پیش
وی یکسان باشد افرین و نفرین مردم بر دل بیند جناب مصطفی علیه شب
قرب

چشم بهیچ ننگرست و بگفت [illegible] ی
ساورا
الصالح الذي خبر من في السما و ما ننتظر بهم تا ملوا باسنانه جفای بو جهل
بان رسیدند تا گوید ای ساحر ای کذاب تا جانان در خبر من في السما والارض
خود را برسول نقد زدن دساحر و کذاب نیز بو ذیم اگر مرد ومار یک
نرخ نباشد این کلاه دعوی از سر فرو نهیم این چنین کس را مخلص گویند نه
مخلِص مخلَص انست که در دریای خطر در غرقابست نهنگان جان ربای
از چپ و راست وی در آمده دریای برد وی نرسد تا خود بساحل امن
چون رسد و کی رسد ازینجاست که بزرگان گفته اند المخلصون على خطر
عظیم و مخلَص انست که بساحت امن رسید حق تع موسی را بهر دو حالت
یاد کرد که گفت انه کان مخلِصا بکسر لام و هم بفتح لام خوانده اند اگر بفتح
خوانی نهایت کار اوست شتان بینه و بین نبینا محمد علیه بیش از دو دل
ادم بگل بنده کشش حق معتصم گشت چنانکه گفت نبیا وادم منجدل فی طینته
شبلی ازینجا گفت در دنیا مرکسی را خصم خواهد بود و خصم ادم منم
که ورا بمن عقبه کرد تا دل از وی بماندم شیخ الاسلام عبدالله
انصاری رحمة الله علیه ازینجا گفت دانی که محقق کی بحق رسد چون بیل دو بیت
در رسد و گرد بشریت بر خیزد حقیقت بیفزاید بهانه بکاهد نه کالبد
ماند نه دل و جان نه نور در خاک ابجنته نه خاک در نور خاک با خاک شود
و نور با نور شود زبان در سر ذکر شود و ذکر در سر مذکور جان در سر
عیان شود و عیان از بیان دور و اگر تو را این دو داد زدوست از خود بیرون آی

که ان ... بیست عشق لم یزالی را در ان هیچ کار
دل
گو هنوز اندر صفات خویش ماندستی استوار ::
هیچ کس را نامد ستی از دوستان در راه عشق ::
نه زوال ملک صورت ملک معنی در کشا د :: قوله تعالی و من اظلم
من منع مساجد الله کیست ظالم تر از ان کس که وطن معرفت بعلایق
خراب کند کیست ستم کار تر از ان کس که وطن مشاهدت بملاحظت اغیار
خراب کند وطن عبادت نفس زاهدانست وطن معرفت دل عارفانست
وطن مشاهدت سر دوستانست او که نفس خویش از شهوات بازداشت
وطن عبادت او آبادانست و نامش در جریده زاهدانست وانکس
که دل خویش از علاقه پاک داشت وطن معرفت او آبادانست و خود
در زمره عارفانست چنانک ابرهیم ادهم رحمة الله حکی بعضهم قال کنت
مع ابرهیم فی السفر و قد اصابنا الجوع قال لی ابرهیم مر و جئنا بشی
ناکله فقد مسنا الجوع فاستقبلنی انسان قال ارید ابرهیم بن ادهم
قلت ایش ترید منه فقال انا غلام ابیه فهذه الاشیاء له فلما دخل المسجد
قال له ابرهیم من انت فقال ابیک و قد مات ابوک و معی اربعون الف
دینار میراثا من ابیک و انا عبدک فقال له ابرهیم ان کنت صادقا فانت
حر لوجه الله و الذی معک وهبته لک انصرف عنی فلما خرج قال یا رب
کلمتک فی رغیف و فعلت هذا فو حقک ان امتنی من جوع لم اتعرض
بعده لطلب شیء ه وانکس که سر خویش از ملاحظت اغیار پاک داشت
وطن

الثانیه قوله تعالی و قالوا ...
و لهم یتصرفون و قالوا اتخذ الله ولدا جهودان مدینه را می خواهد
که گفتند عزیر ابن الله و ترسایان نجران که گفتند المسیح ابن الله و
مشرکان عرب را گفتند الملایکة بنات الله جای دیگر گفت تکاد السموات
یتفطرن منه نزدیک اند آسمانها که شکافته و پاره پاره شود و در هم افتد
که ایشان خدا بر افترا زدند گفتند انکه ایشان را جواب داد الکم الذکر
وله الانثی تلک اذا قسمة ضیزی ایست قسمتی کژ ستمکارانه چون کافران
او را افترا زدند گفتند تنزیه خود را گفت سبحانه پاک و بی عیب است ظالمونه
جل جلاله نه چنانست که ایشان میگویند همه چه در آسمانها و زمینها کس
است و چیزست همه ملک و ملک اوست همه بندگ اوست کل له قانتون
ای مطیعون مقرون بالعبودیة همه او را پرستارند و فرمان بردار همه
چند لفظ عام است اما بمعنی خاص است که مراد عزیر است و مسیح و
ملایکه و مومنان از اهل طاعت بدیع السموات و الارض نو کننده آسمانها
و زمینها خدا ست بی قالبی و بی مثالی و بی عبادی و بدعت از انجا گرفته
اند هر سخنی و کردی که نو آرند در دین و از پیش ناکرده باشند و ناکرده
از اهل بدعت گویند و گویند و نهند ان بتنلح پس بدعت بر دو قسم است
چنانک شافعی گفت ضع بدعتی بسندیده و بدعتی نکوهیده انچ بسندیده
است آنست که عمر خطاب رضی گفت قیام رمضان را و افروختن قندیلها
در مسجد انها البدعة حسنة و مصنفات علما و ادبا و کلمات متکلمان
و ترتیب و اعظان و ساختن منارها و مونان و رباطات این همه از
ابواب

... نه سخن گوی چون فضول متکلمان
ودقایق فلاسفه و منجمان وان گوئی که کس نگفت از صحابه و تابعین و سلف
صالحین نه کتاب و سنت بدان ناطق نه سنت سلف ان را موافق عبد الله
مسعود رضی گفت ان احسن الحدیث کتاب الله و احسن الهدی هدی محمد و
شر الامور محدثاتها وکل محدثه بدعة وکل بدعة ضلالة اذا قضی الله
ای قدره واراد خلقه چون چیزی خواهد که افریند با امری خواهد که
گزارد با مراد خواست که بر اند مخاطبه بکن ثم بگو نه بفدر ته فیکون علی
ما اراد قال الزجاج یقول له کن وان لم تکن حاضر الا نما هو معلوم عنده بمنزلة
الحاضر گفته اند معنی قضی در قران برده وجه است بمعنی وصیت چنانک و
قضی ربک الا تعبدوا الا ایاه و بمعنی اخبار چنانک گفت وقضینا الی بنی اسرائیل
و بمعنی فراغ فاذا قضیتم مناسککم فاذا قضیت الصلوة و بمعنی فعل چنانک
گفت فاقض ما انت قاض و بمعنی وجوب چنانک و قضی الامر ای وجب العذاب
و بمعنی کتابت چنانک وکان امرا مقضیا ای مکتوبا فی اللوح المحفوظ و بمعنی
اتمام چنانک فلما قضی موسی الاجل ای اتمه و بمعنی فصل چنانک وقضی بینهم
بالحق و بمعنی خلق چنانک فقضیهن سبع سموات فی یومین و بمعنی احکام
وایقان فعل چنانک فاذا قضی امرا فانما یقول له کن فیکون وقال الذین لا
یعلمون مشرکان عرب گفتند ایشان که نمی دانند واز دبیدن وی نمی ترسند
که ما ایمان بنیادیم و محمد را استوار نگیریم تا انگه خدای با ما سخن گوید وازوی
بشنوم که محمد پیغمبر است انگه بوی ایمان اریم و بنجا بت خواستند و اقتراح
کردند وان در سورة بنی اسرائیل است انجا که گفت لن نؤمن لک حتی تفجر لنا من
الارض

وجهو فان ... چنین سوال تعنت کردند ...
قلوبهم دل بدل ماننت بکفر و گفت بگفت مانست بسوال تعنت و اقتراح قد بینا الایات
لقوم یوقنون هرکه بر پی حق است وجوینده روشنای بی گمان قران و برا بس است
بروشنای وراه نمونی انا ارسلناک بالحق بشیرا و نذیرا بالحق ای لم نرسلک
عبثا بل ارسلناک بالحق نه از بازی گری بود نفرستادن ما نرا ای محمد بلکه کاری
را بود که حق است وقیل انا ارسلناک بالحق مع الحق وهو القران کقوله بل کذبوا
بالحق لما جاءهم وقیل هو دین الاسلام کقوله قل جاء الحق و زهق الباطل بشیرا
و نذیرا ای بشیرا بالجنة و نذیرا بالنار ولا تسئل عن اصحاب الجحیم قرائه نافع
است بگوید سپرس از حال دوزخیان از سختی و زاری ایشان واین ان
بود که مصطفی علیه روزی گفت لیت شعری ما صنع ابوای حق تعالی او را گفت لا
تسئل عن اصحاب الجحیم والکفر نیم تا حوانی بر قراءه باز بمعنی آنست که تو از ایشان
برسیده ان ناگروید کان وسبب ان بود که رسول خدای علیه گفت لو انزل
الله باسه بالیهود لامنوا اگر خدای تعالی جهودان را عذاب فرستادی
ایمان اوردندی حق تعالی گفت ایشان را از بهر اتش افریدم و فرد ایشان را
که ایشان جز ایمان نیاوردند ولن ترضی عنک الیهود این ایت برا ان
امد که قبله با کعبه گردانیدند که جهودان بیش از ان امید میداشتند
و ترسایان همچنین که رسول علیه بدین ایشان باز گردد و سر جز ن قبله
بگردانیدند یکبارگی نومید شدند و سخت امد ایشان را اخو ... فهلاحق
تعالی این ایت فرستاد که ایشان هرگز از تو خشنود نباشند مگر که تو
بپس ایشان روی و نماز بقبله ایشان کنی انگه گفت قل ان هدی الله هو الهدی

ان ص… …رده تو نی خدا ست و لئن اتبعت اهواهم
میکوید اکر تو برستیدن ایشان و خوش امدن ایشان ی روی بس از انک
پیغام و دانش بتو امد که دین اسلام حق است و ایشان بر ضلالت اند
تو بر خدای تعالی یاری دهنده نیست و نه از وی رهاننده الذین
اتیناهم الکتاب گفته اند که عبد الله بن سلام و مومنان اهل کتاب بر خصوص
و گفته اند که جمله مومنان ی خواهد بر عموم و حق تلاوت انست که
در ان تبدیل و تغییر نیارند و حلال ان حلال دانند و حرام ان حرام دانند
و محکم و متشابه ان بجای بشناسند و بان ایمان ارند اولئک یومنون به
میکوید مومنان بکتاب خویش ایشانند که این شرایطها بجای ارند
و مرد که جهودی بستیهند و حق تلاوت بنگزارد و شروط ان بجای
نیارد فاولئک هم الخاسرون زیان کاران و نومیدان ایشانند یا بنی
اسرائیل شرح این ایت از پیش رفت و فایده تکرار انست تا در انداز
بیفزاید که چون فرمان بزرک بود تعظیم انرا بازگفتن شرط بود النوبة
الثالثة قوله تعالی و قالوا اتخذ الله ولدا سبحانه پاکست و بی عیب
و منزه خداوند یگانه ستوده بهر عبادت زیبا در هر اشارت منزه در
احیان و اوقات نه در صنع او خلل نه در تقدیر او جل خداوند
بی شریک و بی انباز پادشاهی بی نظیر و بی نیاز در عدل او کذب نه
دانای بی علت توانای بی حیلت صانع بی مدد قیوم تا ابد قدوس
از حسد لطیف و صمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد ارباب
حکمت در این ایت که حق تعالی گفت و قالوا اتخذ الله ولدا رمزی عجب
و لطیف

…
ازان تخمی پدید کرد و خلقی نهاد تا نوع ان در جهان بماند و …
نشود اینست غرض کلی در وجود فرزند تا نوع وی بماند و بذر را خلف
و نسل منقطع نگردد نه بینی که اجرام سماوی چون شمس و قمر و کواکب و امثال
ان در این روزگار تا بقیامت راه ان بفنا نیست لاجرم ازان تخم نساخت
و خلف ننهاد و بر خلاف ان انواع نبات و ضروب حیوان چون فنا
بود کار در ان روان است لاجرم تخم و خلف ان ضرورتست ازینجا معلوم
شود که خدا یرا فرزند گفتن سزا نیست و خلف او را بکار نیست که وی
زنده است باقی و کردگاری دائم نقص و فنا را بوی راه نه و افت زوال
را در جلال وی جای نه همیشه بود و همیشه باشد پس او را فرزند
چه در باید یا چون سزد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا انکه در حجت
بیفزود گفت بل له ما فی السموات و الارض کل له قانتون فرزند که در
ی بایذ خدمت پدر را در بایذ و پشتی داذن و یاری کردن و پدر او
نیز به نفس خویش کامل نیست و از یاری مستغنی نیست حاجت بدیگری
داذ تا فقر و ضعف خود بوی جبر کند پس حق تعالی چه حاجت بفرزند
داذ نه و برا فقر است تا بکسی جبر کند نه عجز است تا بدیگری یاری
گیرد و انکه پادشاهی بی نیازی او اسمان و زمین و هر چه در وی است همه
ملک و ملک او است همه بنده و خدمت کار و طاعت دار اوست انا
طوعا او کرها انا ارسلناک بالحق بشیرا و نذیرا در روزگار نبوت بیاید
رفع عیسی و بعث محمد علیهما ششصد سال و بیست سال بگذشت که پیچ

روان است
عز وجل

[illegible] وعبادت [illegible]
عالم بجده ودرپای صلابت در جوش آمده در سر کنج صنمی در سر
سینه از شرک رقی در مهربانی زناری در سر خانه ی بیت الندوه کس
ندانستی بیع و نکاح چیست نه زکوة و صدقات نه جهاد و نه غزو و نه
نه حج و صوم و صلوات همه با فساد و سفاح الفت گرفته بر باد و
نفاق جمع شده فعل ایشان تخبیر وسایه حج ایشان مکا و تصدیه قرآن
ایشان شعر اخبار ایشان سحر پادشاه بزرگوار بنده نواز کارساز بفضل
ولطف خود نظر کرد که بخشاینده بر بندگان است و مهربان بر انسانست
از همه موجودات حیوان برگزید واز حیوان آدمیان برگزید واز آدمیان
عاقلان برگزید واز عاقلان مومنان برگزید واز مومنان پیغمبران
برگزید واز پیغمبران محمد مصطفی برگزید که سید پیغمبران و خاتم ایشانست
قطب جهان و ماه تابان زمین و چراغ آسمان این مهتر را برسولی
بخلق فرستاد رحمت جهانیان و نواخت بندگان را و باین بعثت منت
بروی نهاد گفت انا ارسلناک بالحق بشیرا و نذیرا و خبر داشت
او رسول علیه که گفت ان الله اصطفی کنانه من ولد اسمعیل واصطفی قریشا
من کنانه واصطفی من قریش بنی هاشم واصطفانی من بنی هاشم وقال
بعثت من خیر قرون بنی آدم قرنا فقرنا حتی کنت من القرن
الذی کنت منه تحکم اکل این خصلتها جمله موهبت الهیست و عطای
ربانی و معجزات ازان کسب بشر نه این بود که مصطفی علیه گفت انا
اکرم ولد بنی آدم علی ربی ولا فخر یعنی نه از روی مفاخرت میگویم یعنی
تحن

در وجود اینی ای انک مشرک آرد کقوله تعالی فتکونا من الظالمین وکقوله
انی کنت من الظالمین رافضیان اینجا سوال کنند که ابو بکر و عمر رضی الله
عنهما استحقاق ولایت از کجا یافتند بعد از آن که صنم پرستیده بودند
ورب العالمین میگوید لا ینال عهدی الظالمین جواب آنست که استحقاق
ولایت بعد از اسلام پدید آمد و بعد اسلام کفر را اثر نماند که الله
تعالی گفت قل للذین کفروا ان ینتهوا یغفر لهم ما قد سلف وقال النبی علیه
السلام یهدم ما قبله واذ جعلنا البیت مثابة للناس صفت کعبه میکند
ومیگوید این خانه را بازگشتنگاه خلق کردم که می آیند باز باز می آیند
هر چند که پیش آیند بیش که آیند   مثابا لافناء القبایل کلها
تخب الیه الیعملات الضلایع   این از آنست که کعبه مستروح
دوستانست و آرامگاه مشتاقان و خدای عز و جل چهار چیز است
که سکوت و سکون دوستان وی بآن چهار چیز است الکعبة وعلیها
طلاوة الوفاد والقرآن وعلیها بهاء روه والسلطان وعلیه ظله
والمومن وفیه نوره وامنا و آیمن کردم آن خانه عرب را تا ایشان را
بوی آزرمی دادند و از جهانیان بوی مخصوص باشند کان یواخذ
الرجل منهم فیقول انا حرم فیخلی عنه این همانست که گفت ولم یر
خوف جای دیگر گفت اولم یروا انا جعلنا حرما آمنا الحرمة وکانه اندکنا

معنی انست که جای امن است که دران صید نگیرند خداوند عز و جل چون
حرمت ان بقعه بعز خوذ جای امن ساخت اندر طبایع عرب حرمت وی بنهاد
تا جمله عرب انرا حرمت داشتند و اندران قتل و قتال نکردندی اگر کسی کشنده
پدری یا کشنده برادر اندر حرم بیافتی بسیچ نگفتی و حرب کردن دراینجا بهیچ
وجه روا نداشته اند اما امروز اگر تقدیر اهل مکه باغی شوند خلافست
میان علما که حکم ایشان چه باشد قوی گفته نشاید با ایشان حرب کردن لکن
جوانب ایشان بگیرند و از ایشان مراد و طعام منع کنند تا بضرورت رجوع
کنند و بعضی گفته اند روا باشد با اهل حرم چون باغی شوند حرب کردن
وایشان را بحق و عدل باز اوردن جبرًا و قهرًا اما حد زدن اندر حرم
بمذهب شافعی رضع روا بوذ و بمذهب ابو حنیفه اگر جنایت اندر حرم
اردی روا بوذ حد زدن اندر حرم و اگر جنایت اندر حل بوذ لکن بگریزند
و بنا با حرم بوذ روا نباشد اندر حرم حد زدن لکن کار بر وی تنگ کنند
تا بضرورت بیرون ایذ و چنانک اندر عرب هیبت حرم بنهاد رب
العالمین اندر طبایع حیوان نیز اثری بنهاذ تا اگر کسی دربی اهوی دوذ
چون اهو اندر حرم دوذ قصد وی نکند و باز گردذ چنانک قتل قاتل نشاید
اندر حرم صید کردن هم نشاید و درخت و گیاه حرم بر کردن نشاید و
مر انچ تازه تر بوذ و خوذ رست بوذ مگر گیاهی که انرا اذخر گویند که
اشکران

اشکران وزرگران بکار ایذ اما انچ خشک شده باشد از درخت و گیاه
روا باشد بر کندن ان و منفعت گرفتن ان تا خوذ رست نباشد که ادمی کشته
بوذ و پرورنده را چنان باشد که او میان کارند و پرورند این حرام
نباشد اگرچه خوذ رست بوذ و مثال این حیوانست حیوان اهلی چون
گاو و گوسفند و شتر اندر حرم از حرام نشاید کشت تا از حیوان وحشی
صید باشد و اندر حرم و احرام نشاید کشت درخت هم برین مثال باشد
وانچ حرام باشد از درخت و گیاه چون بر کند ضمان واجب ایذ و ضمان
چنان باشد که قیمت کنند پس اگر خواهند بقیمت وی طعام خرد و بدرویشان
دهد هر درویشی را نیم صاع و اگر خواهد قربانی خرد و اندر حرم قربان کند
و اصل تحریم ان خبرست که مصطفی علیه گفت روز فتح مکه یا ایها الناس ان
الله تعالی حرم مکه یوم خلق السموات والارض و هی حرام الی یوم القیمة
لا تحل لامرئ یومن بالله والیوم الاخر ان یسفک فیها دما او یعضد بها شجرا و انها
لا تحل لاحد من بعدی این خبرست اندر اصل و فریضه این موضع جز محرم بوذست
و بعضی گفته اند بروزگار ابرهیم خلیل علیه حرمت پیدا شد بدعای وی
بعضی گفته اند اول یاقوتی روشن بوذ از بهر ادم علیه از بهشت اورده
بوذند چندانکه از جوانب روشنای ان خانه بتافتست حرام گشته است
و گفته اند چون ادم علیه اندر فناء کعبه بنشستی فریشتگان بر جوانب
محمد علیه
وی

بخلت بامر خدای تعالی بیستادند ی موضع ایستادن ایشان حدّ حرم بود
اما در مقدار حرم بیان وحدّ وی خلافست میان علما و ایمهٔ و حدیث
کنند حد حرم از راه مدینه بر سه میل است و از راه عراق هشت
میل و از راه جعرانه نه میل و از راه طایف هفت میل و از راه جده ده
میل و از امام ابوجعفر روایت کرده اند که مقدار حرم از سوی مشرق
شش میل است و از جانبی دیگر دوازده میل و از جانب سه دیگر هجده
میل و از جانب چهارم بیست و چهار میل است موجه اند در نفس ابن موضع
است حرم است و بحکم شرع محرم و جای امن خلق است چنانکه رب
العالمین گفت مثابة للناس وامنا انکه نماز کردن بسوی آن خانه بستود
گفت واتخذوا من مقام ابرهیم مصلی از مقام ابرهیم نماز گاه کنید
یعنی ان خانه که ابرهیم کرد قبله گیرید و ابن قراءة نافع است واتخذوا
بر لفظ امر معنی انست که خدای تعالی فرمود که مقام ابرهیم را قبله گیرند
و نماز بسوی ان کنند یعنی ان خانه که وی بنا کرد روی ان رسول الله
علیه اخذ بید عمر فلما اتی علی المقام قال عمر هذا مقام ابینا ابرهیم
قال نعم قال افلا نتخذه مصلی فانزل الله تعالی واتخذوا من مقام ابرهیم
مصلی و گفته اند مقام ابرهیم ان سنگ معروفست که ابرهیم قدم
بران نهاد و ایج گفت نماز گاه سازید یعنی دو رکعت نماز سنت خلف
المقام

المقام بجای ارید انکه حج کنید و عهدنا اینجا بمعنی امر است یعنی گویند
ابرهیم و اسمعیل را فرمودیم که خانهٔ من پاک دارید از بتان و افعال شرکان
قال بعضهم النجاسة قسمین نجاسة ذات ونجاسة فعل فمن کان من نجاسة
ذات لم یطهر الا بالماء وازالة عینه به ومن کان من نجاسة فعل
فتطهیره بالصلوة والزکوة و گفته اند تطهیر خانه انست که بنا بر تقوی
نهد یعنی تقوی را و رضا خدا را بنا نهد چنانکه خدای تعالی گفت
افمن اسس بنیانه علی تقوی الایة ● للطایفین ایشانند
که از اقطار عالم روی بدان دارند تا گرد ان طواف کنند والعاکفین
اهل مکه اند و مجاوران حرم که انجا مسکن ساخته اند والرکع السجود
نماز کنندگان که در نماز هم رکوع است و هم سجود نماز کننده هم راکع است
و هم ساجد روی عن ابن عباس رضع قال قال رسول الله صلعم ان الله تعالی
فی کل یوم مایة وعشرین رحمة ینزل علی هذا البیت ستون للطایفین
واربعون للمصلین وعشرون للناظرین الوجه الثالث قوله
تعالی واذ ابتلی ابرهیم الایة روی عن الحسن قال ابتلاه الله بالکوکب
والقمر والشمس واحسن القول فی ذلک اذ علم ان ربه دایم لا یزول
وابتلاه بذبح الولد و صبر علیه ولم ینقص وذلک العلم المبتلی یعنی که تا
باوی نمایند که از وی چه اید و در راه بندگی چون رود خلیل خو ذبحت

دوز به خانه بود گفت هذا دنی تقبل فیه اضماد یعنی یقولون هذا ربی

گویند بیگانگان که این خدای ماست زیرا خلیل که تلثه سنت گفت از دریز
دانست که خداوندی بر زبر سنت قوت عبادتها باد که نسبتها کو نفت ازو
بر گشت گفت مرتا مرا دوستی ندارم که ایشان خدا برا نشایند اینجا رمزی دیگر
گفته اند ولطیفه دیگر دیده اند گفته اند ناول که حال خلیل را باب خلت
بیا بیختند وسرش باتش عشق بسوختند و دریا عشق در باطن وی برموج
انگیختند انگه سحر کاهان دردان وقت صبوح عاشقان وسمای و هوی شنیدن
و عریف بی دلان چشم باز کرد وان خمار شراب خلت و مستی عشق گفت هذا
ربی این جان امنت که گویند از هر که دیدن دیده جانت دادم
در هر چه نگه کنم تو پیش دیده ادم ‹ هود و سنهاج بلا امد و ما به فتنه
نه بینی که عشق تنها یوسف کنعانی را کجا افکند و مستی تنها که با موسی
عمران چه کرد و در خلیل هر دو جمع امد بس چه عجب اگر از سر مستی عربده زند
دل در ماه و سیاره نگریست و گفت هذا ربی این انست که گویند مست جو دانند
که جلو بذ و اگر خود مست بداسنی مست کی بوذی
گفتم مستم بجان من کر مستی ‹ مست ان باشد که او نداند مستی ‹ اما
ذبح خلیل بفرزند ان بود که یکبار خلیل در جمال اسمعیل نظر کرد التفاتش بدید
امد ان تیغ جمال ودل خلیل را مجروح کرد فرمان امد که یا خلیل ما ترا ان

اردوی

اردوی نبان ازدی نگه داشتیم تا نظاره روی اسمعیل کنی رقم خلت ما و ملاحظه
اغیار هم جمع نیاید ما را چه نظاره نزا شیده ازدی وجه نظاری روی
اسمعیلی شعر بهر چه از راه باز افتی چه کفر از حرز چه ایمان
بهر چه از دوست وا مانی چه زشتان نقش و چه زیبا ‹ پس بر نهاد تیغ
دردستش نهادند گفتند اسمعیل را قربان کن که در یک دل دو دوست در نگنجد
باده قبله در ره توحید نتوان رفت راست ‹ یا همواره دوست باشد یا رضا
ازدوی ظاهر قصه ذبح معلوم است و از دوی باطن بلسان اشارت او را گفتند
بتیغ صدق دل خود را از فرزند بپر الصدق سیف الله فی ارضه ما وضع
علی شیء الا قطعه خلیل بتیغ صدق مهر اسمعیل از دل خود جدا کرد ندا امد که
یا ابرهیم قد صدقت الرویا و بیان الحال یقول هجرت الخلق طرا فی هواکا
وایتمت العیال لکی اراکا ‹ و اذ جعلنا البیت میگوید مردمان را خانه
ساختیم و چه خانه ‹ بیت خلقته من الحجر لکن اضافته الی المنزل بیگانه در
نگرد جز حجری و مدری نه بیند شعر عجب نبود گر از قران نصیبت نیست جز نقشی
که از خورشید جز گرمی نیابد چشم نابینا ‹ و دوست در نگرد ولا تشکل در
تخصیص و اضافت بیند دل بدهد و جان در بازد ان اثارنا تدل علینا
فانظروا بعدنا الی الاثار ادی هوکه اثار دوست دید نه عجب اگر نه
از خویش و پیوند ببرید و روی بشی دار دید ندر سد باه به بیابان در بسته

خويش

و عصا و رکوه‌ئی در دست چون والهان وی دامن مرقع می‌خراشید و
با خود این ترنم می‌کرد   خون صد بیتان بپالودند و زان ره ساختند
جز بجان رفتن درین ره یک قدم را پای نیست   گفتند ای درویش
از کجا آمدی و چند سالست که درین راهی گفت مدت سالست تا از وطن
خود بیامدم جوان بودم پیر گشتم درین راه و هنوز بمقصد نرسیدم
ای مسکین یکی تامل کن که در آن خانه که نسبت وی دارد و رقم اضافت چون
تو خواهی که بوی رسی چند بار بلا باید کشید و جرعه محنت نوش باید
کرد و جان بر کف باید نهاد و باشد که نرسی پس طمع داری که باین بضاعت
مزجاة که تو داری آسان آسان بحضرت جلال و شهود وصال لم یزل و لا
یزال رسی هیهات   نتوان گفتن حدیث خوبان آسان
آسان آسان حدیث ایشان نتوان **النوبة الثانية قوله تعالى**
و اذ قال ابرهیم الی قوله لمن الصالحین و اذ قال ابرهیم این آن وقت بود
که ابرهیم اسمعیل را و هاجر را بفرمان خدای تعالی بدان وادی غیر ذی
زرع برد و آنجا بنشاند که کنون خانه کعبه است پس از ایشان باز گشت
تا آنجا که خواست که خدای را عز و جل خواند و گفت اجعل هذا بلدا آمنا
همانست که در آن سوره دیگر گفت ربنا انی اسکنت من ذریتی بواد
غیر ذی زرع الآیة خداوندا فرزند خود را بهامونی بنزدیک خانه بنشاندم

خداوندا تا نماز بپای دارند و آن خانه را قبله نماز کنند آنگه ایشان را ارزوی فراوان
خواست و همسایگان خواست که وادی بی زرع و بی نبات بود و بیابان بی
اصل و بی کسان بود گفت فاجعل افئدة من الناس خداوندا دل قومی از مردمان
چنان کن که می‌شتابند باین خانه و ارزقهم من الثمرات خدای تعالی دعای وی
اجابت کرد فما مسلم الا و یحب الحج و در هیچ دیار چنان میوه که آنجا برند
نیکو نیست و بسیاری نیست قال الله تعالی یجبی الیه ثمرات کل شی رزقا
من لدنا و ابرهیم علیه در این خواست مومنان را از دیگران جدا کرد و استثنی
گفت من آمن منهم بالله و الیوم الآخر از بهر آنک در باب هدایت فرزندان او را بر
عموم دعا کرده بود و گفته و من ذریتی او را از آن تعمیم تا تخصیص آوردند
گفتند لا ینال عهدی پس جهت این دعا کرد تخصیص تا نگه داشت مومنان را
از کافران جدا کرد رب العالمین آن تخصیص وی با تعمیم برد و کافران
را در آورد و گفت و من کفر نعمت دنیا دریغ نیست آشنا و بیگانه همه را از آن نصیبست
عرض حاضر یاکل البر و الفاجر کلا نمد هولاء و هولاء من عطاء ربک اما
مومنان را بنواخت بعطاء آن جهانی و کافران باین جهانی گفت فامتعه قلیلا
او را برخوردار کنم زمانی اندک که این گیتی اندک است و بعاقبت کافر را
ناچار بعذاب الیم برسانم و بد جایگاهی است که دوزخ است نشستنگاه
کافران شامی فامتعه خوانند بجزم میم و تخفیف تا باقی بفتح میم و تشدید تا

و سوده فرات بمعنی بپسانند انکه قصه بنا نهادن کعبه درکرفت وکفت و
اذ یرفع ابرهیم القواعد وقصه انست که عبد الله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه
کوید کعبه پیش از افرینش دیکر زمین بر اب بوذ کفی خاک امیز سرخ
رنک بر روی اب کرد دو هزار سال تا انکه رب العالمین زمین را ازان بیرون
آورد و بازکسترانید ازینجاست که کعبه ام القری خوانند که زمین ازان
افریده اند پس چون حق تعالی زمین را راست کرد موضع کعبه در زمین
پیدا بوذ با مایک دیک استیع سرخ پس چون حق تع ادم را بزمین فرستاذ
ادم بالای داشت بمقدار هوای دنیا فرق وی باسمان رسیده بوذ و ادم علیه
باواز فریشتکان می نوشیدی واز وحشت دنیای اسوذی اما جانوران
جهان ازوی می ترسیدند پس حق تعالی او را فرو اورد و دید صفت خویش
تا بالای وی شصت کز امذ و ادم علیه از شنیدن اواز فریشتکان باز ماند
و ستوحش شده وخذاوند بنالیذ جبرئیل علیه امذ وکفت الله تعالی میکوید که
مرادر زمین خانه ایست برو کرد ان طواف کن چنانک فریشتکان در اسمان
دیذی که کرد بیت المعمور طواف می کردند ادم برخاست از زمین هندوستان
که منزل انجا بوذ و بدریاء عمان بر امذ بحج واین دلیلست که انکس که بالای وی
بان شصت کز بوذ نه ازین کز ما بوذ پس چون نزدیک رسیذ فریشتکان با
باستقبال وی امذند وکفتند ای ادم لقد حججنا قبلک بالفی عام وکفته
اند

وکفته اند که ادم بجاء و چند حج کرده همه پیاذه که در روی زمین بارکیری بوده
که ادم بر توانستی داشت وکفته اند میان دو کام وی سه روزه راه بوذ هر جای
که پای می نهاذ انجا شهری است ابادان و هر چه میان دو کام وی بوذ دشتست
و بیابان چون بمکه امذ فریشتکان از بهر وی خیمه از نور اوردند از بهشت
بدو در وانرا در موضع کعبه زذند یکی از سوی مشرق و یکی از سوی
مغرب و قندیل او بختند و کرسی اوردند از یک دانه مروارید یاقوت سپید و در
میان خیمه بنهاذند تا ادم علیه بران می نشست پس چون ادم از دنیا بیرون
شد ان خیمه باسمان بردند و کرسی یاقوت همچنان نهاده بوذ درخشان و روشن
جهانیان بوی تبرک می کردند و بوی از افتها و دردها شفا می جستند از بس که
دست کافران و ناشایستکان بوی می رسیذ سیاه شد بعد از طوفان
نوح حق تعالی نوح را فرموده تا بر کرفت و بر کوه بو قبیس بنهاذ کردیم انجا
بوذ تا روزکار ابرهیم علیه پس حق تعالی خواست که کعبه بر دست وی اباذان
کرداند و ابرهیم بان کرامی کند و اذ بوانا لابرهیم . کنذ فرموذ وبرا که مرا خانه ایست
است برو وانرا بنا کن ابرهیم براق وسکینه باوی و جبرئیل علیه باوی بمکه امذ
و اسمعیل علیه دست باذ کرفت و جبرئیل کار فرمای بوذ و سکینه در هوا بازا
ایستاذه چون باره میغ چهار سوی و اواز می داذ که این بنا بر سایه من نه
ابرهیم بر سایه وی اساس نهاذ و بنیاذ ساخت اسمعیل سنک می اورده و بدست بازی داذ

وجبرئیل اشارت میکرد وابرهیم برجای می نهاد اینست که حق تعالی گفت واذ
یرفع ابرهیم القواعد ابرهیم دیوار بر می اورد واسمعیل سنگ ساخت و در دست
می نهاد چون بجای رکن رسید انجا که حجر اسود نهاده است گفت یا اسمعیل
اذهب فائتنی بحجر اضعه ههنا لیکون علما للناس اسمعیل رفت تا سنگ جوید
جبرئیل امد بکوه ابوقبیس واین سنگ سیاه که انجا پنهان کرده بود و یاقوت رخشان
بود از اول بیاورد و در دست ابرهیم نهاد ابراهیم بران موضع نهاد چون
اسمعیل باز امد وسنگ دید گفت این از کجا امد ای پدر گفت جاء به من لم یکلنی
الی حجرک پس چون فارغ شدند خدای تعالی را بخواندند ابرهیم واسمعیل گفتند
ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم ربنا واجعلنا مسلمین لک ومن ذریتنا امة
مسلمة لک یعنی از فرزندان ما امتی بیرون اور که دین نهاده ترا و فرمان بردار
وایشان مومنان عرب اند از مهاجرین وانصار والتابعین لهم باحسان
یقال لم تکن شیء اکمل فصر بدعایه لنفسه ولابنه دون الامم وان ابرهیم
علیه لنفسه ولابنه ولمن بعده من هذه الامة اگر کسی گوید چه حکمت است
که قومی را از فرزندان ادم مخصوص کرد وگفت ومن ذریتنا و بر عموم نگفت
جواب انست که حکمت الهی اقتضاء ان کند که در همه روزگاری و در هر قرنی
قومی باشند که اشتغال ایشان در کار دنیا و تحصیل علم و عمل باشد و قومی که
اشتغال ایشان بکار دنیا واگر نه چنین بودی عالم خراب گشتی از ایشان کنند
لولا الحمقی

لولا الحمقی لخربت الدنیا حمقی ایشانند که بعمارت دنیا مشغول اند وخدای
عز وجل ایشانرا بران داشته وگفته واستعمرکم واین عمارت دنیا سه
چیز است یکی زراعت وغرس ودیگر عمارت وحرب سیوم بگر بارکشیدن
وکاروان راندن از شهر بشهر ومعلوم است که پیغمبران علیهم این کار را
نشایند که ایشان بکاری دیگر مشغول اند پس خلیل علیه که در دعا تعمیم
نکرد ازین جهت بود وارنا مناسکنا بکسر واختلاس هر سه خوانده اند و سکون
قرا مکی ویعقوب است واختلاس قرا ابو عمرو وکسر را قراءة باقی و معنی
است که با ما نمای ودر اموز مناسک حج چون کنیم ونزا بان چون بر مینیم مناسک
جمع است ویکی ازان منسک گویند و منسک گویند بفتح سین وکسر سین
چون بفتح گویی عین نسک است چون احرام گرفتن و وقوف کردن و
سعی وطواف وجمار انداختن و بدنه کشتن وبکسر سین جایگاه نسک است
احرام را و وقوف را عرفات ونحر را منا و سعی را صفا ومروه وطواف
را خانه و رمی جمار را سه عقبه چون ایشان دعا کردند حق تعالی
اجابت کرد وجبرئیل را فرستاد تا مناسک حج ایشان در اموختن الله رب
العالمین ابرهیم را فرمود که جهانیان را بزیارت خانه من خوان وذلک
قوله واذن فی الناس بالحج ابرهیم گفت خداوندا جهانیان اواز من چگونه
شنوند وایشان از من دورند واواز من ضعیف خدای تعالی گفت وعلیک الدعا

وعلی المستماع والبلاغ فعلا ابرهیم جبل ابی قبیس ونادی ایها الناس
الان ربکم قد بنی بیتا فحجوه فاسمع الله تعالی فی اصلاب الرجال وارحام
النساء ما بین المشرق والمغرب والبر والبحر فمن سبق فی علم الله سبحانه
انه یحج الی یوم القیمة فاجابه لبیک اللهم لبیک گفته اند کس بوذ که یکبار
اجابت کرد حکم خدای چنانست که یکبار حج کند در عمر خویش وکس بوذ
که دو بار اجابت کرد دو بار حج کند وکس بوذ که سه بار وکس بوذ که بیشتر
پس بقدر اجابت وتلبیت خویش هر کس حج کند تا بقیامت وکس بوذ که او را
تلبیت اجابت نکرد حکم خدای تعالی چنانست که وی در عمر خویش حج نکند
وگفته اند که اول خانه در جهان بنا نهاذ خانه کعبه است ودر ماه ذی
الحجه بنا نهاذه اند ومناسک از جبرئیل هم درین ماه اموختند وباز خواندن
ابرهیم علیه حاج را ان اصلاب پذران هم درین ماه خواند ودر قصه
بیارند که این بنا وهیئت که ابرهیم ساخت فراخ تر از ان بوذ که امروز
است که شاذروان وحجر در خانه بوذ ودو در داشت یک در از سوی
مشرق ودیگر از سوی مغرب پس بروزگار باذ انرا ی زد وافتاب
انرا ی سوخت وسنگ ازان ی ریخت تا دیگر باز گرفتند ونو بنا ساختند
وعمارت کردند هم بر اساس وهیئت ابرهیم علیه وهمچنان ی بوذ تا زمان
عمالقه ملک ایشان باذ انرا نو کرد وتبع انرا باز عمارت کرد وبرد بپوشانید
پس

پس بروزگار دراز باذ انرا ی زد وافتاب انرا ی سوخت تا زمان قریش چون
دیدند شرف خویش در همه عالم وعز خویش بسبب ان خانه وخانه از کهنگی
ی ریخت مشاورت عمارت انرا قومی صواب دیدند وقومی ی ترسیدند واحتراز
ی کردند بیست وپنج سال درین مدت مشاورت شد تا مصطفی علیه بیست وپنج ساله
گشت اخر اتفاق افتاذ میان ایشان تا خانه باز کردند ووجوب حاجت افتاذ چوب کری
باز رگان کشتی بشکست در دریا جده چوب ازان جهوذ خواستند چوب کوتاه بود
خانه را تنگ کردند وشاذروان بیرون افگندند وخانه را یک در اوردند تا کز رکاه
نباشد دران ودرو بند ساختند چون برکن رسیدند خلاف افتاذ میان ایشان
که حجر اسود که بر جای نهد هر قبیله ی گفتند ما بنهیم وبدین سبب جنگی بر ساختند
وشمشیرها بر کشیذند اخر وفاق افتاذ میان ایشان که اول کسی که در مسجد
در اید سنگ او بر جای نهد بنگرستند اول کسی که در امد مصطفی بود صلعم گفتند
محمد امین امد ردا فرو کرد وحجر را بر میان ردا نهاذ وان هر قبیله مردی را گفت
از بن ردا کرانه بر گیر بردا اشتند وی بردند تا انجا که کنون است پس مصطفی علیه
دست فراز کرد وحجر را بر گرفت وبر جای نهاذ بر کرامت خویش ورضا قریش
همی بوذ بران بنا تا روزگار عبد الله بن الزبیر بن العوام عبد الله انرا باز کرد
ونو بنا کرد بر رسم بناء ابرهیم علیه فراخ وبلند بدو در تا روزگار عبد الملک مروان
حجاج یوسف انرا باز کرد وبا رسم وبنا قریش برد دیگر دو شاذروان وحجر بیرون

افگنند وانچ از خانه بس آمد در زیر خانه کرد و آنرا بالا داد کنون بران بناست
عباسیان قصد کردند که آنرا باز گیرند و نو کنند علما گفتند صواب نیست که پس
ازین هر که آید آنرا بازی کند دست باز داشتند و پیش از قیامت حبشی
سیاه روی بزرگ شکم باریک ساق از گوشه بر آید بنشیند در کعبه تا از بنیاد
باز کند سنگ سنگ تمامی که هرگز پس از آن روز فراز نکنند و بعد از آن در
روی زمین خیر نبود ربنا وابعث فیهم رسولا تمامی دعاء ابرهیم اسمعیل
است که پس از بنا کعبه گفتند گفتند خداوندا درمیان این امت مسلمة از
فرزندان ما خاصه از میان عرب پیغمبری فرست هم از نژاد ایشان از
فرزندان اسمعیل یعنی محمد علیه حق تعالی این دعاء ایشان اجابت کرد
و مصطفی را بخلق فرستاد و بر ایشان منت نهاد مصطفی علیه بیان کرد که
ابرهیم بدعا او را خواسته گفت انا دعوة ابی ابرهیم وبشارة اخی عیسی
و کتاب دین ایشان قرانست و حکمت فهم قرانست و مواعظ آن و بیان احکام
حلال و حرام در آن و هر سخن راست و درست که شنونده را از زشتی باز دارد
آنرا حکمت گویند و گوینده آن حکیم و این حکمت بر دل و زبان کسی رود که خود
را بدنیا ندهد و آلوده علایق نشود چنانک مصطفی علیه گفت من زهد فی الدنیا
اسکن الله فیه الحکمة وانطق بها لسانه و یزکیهم ای و یطهرهم من الشرک والذنوب
و نیل باخذ زکوة اموالهم قال الله تعالی خذ من اموالهم صدقة تطهرهم وتزکیهم
بها

المعمور هم از شراب خدمت مست و مخمور از راست می آمدند و بجانب چپ می
گذشتند گفتم ای جبریل که اند ایشان و از کجا می آیند گفت ای محمد وما
یعلم جنود ربک الا هو پنجاه هزار سال است تا همچنین می بینم که یک ساعت
آرام نگیرند ازین جانب می آیند و می گذرند نه آنها که می آیند پیش ازین
دیده ام نه اینها که گذشتند دیگر هرگز شان باز می بینم یکی شوریده
گفت آه این چه عشقست زهی بازار روی فرا سنگی آسمان را روی فرا بیتی بدست
عاشقان بیچاره خود چیست هزار شادی و بقای ایشان که جز آرزوی
معشوق قبله نسازند و جز با دوست مهره مهر نبازند
هر کسی محراب دارد هر سویی :: باز محراب سنایی روی تو :: چو الحمد است
که قصد او نه سوی کعبه احجار ست بلکه قصد او سوی وصال آن یار
در دم نه کعبه بودم از روی تو بود :: مستم نه از باده بودم از بوی تو بود
از درد فراق تو بیت خانه شدم :: بیت خانه کافران هم کوی تو بود
درویشی قصد کعبه کرد پسری داشت پسر گفت پدر را مرا با خود ببر پدر
بگفت تو هنوز صلاحیت این راه نداری پسر چون این بشنید بگریست
پدر را دل برو بسوخت و او را با خود ببرد چون بمیقات رسیدند احرام
در بستند چون بکعبه رسیدند پسر متحیر شد گفت ای پدر خداوند
خانه کجاست گفت خداوند خانه بر آسمانست پسر چون این بشنید بروی
در افتاد و جان تسلیم کرد پدر فریاد بر کرد که وا پسرا پسر من کجاست
هاتفی از گوشه کعبه آواز داد که ای شیخ فریاد مکن و طلب خانه می
کردی بخانه رسیدی و او طلب خداوند خانه می کرد بخداوند خانه رسید

فی الجمله حیث مطلق از ما بشنوم چیزی که در جستن انی انی ربنا وابعث
فیهم رسولا منهم الایة دو اینست یکی در مدح حبیب و یکی در مدح خلیل مرجند
که مردو پیغمبر اند اما فرقست میان حبیب و خلیل خلیل مرید است و حبیب
مراد ازینست که خلیل علیه با بزرگی حال او راه وی از ملکو خالی نبود تا کوکب
ملکو در راه او امد که هذا ربی بیجنین ربوبیت بواسطه ماه و افتاب که این
کاملکو هر ساعت برقی کشاد تا عصمت عنان خلت او گرفت و از عالم ملکو
با خود کشید گفت انی وجهت وجهی مصطفی علیه که در کشش حق بود که این
کاملکو را تمکن نبود که بر راه او عقبه کردی بل هر چه لم یکن ثم کان بود
ان شب از ملکو بوی استعاذت خواستند و بشرع او التجا کردند و او صلعم
کشش حق جنان بود که بگوشه چشم بان هیچ ننگریست که ما زاغ البصر و ما
طغی خلیل در روش خود که گفت والذی اطمع ان یغفر لی خطیئتی یوم الدین حبیب
در کشش حق بود که باوی گفته لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک خلیل گفت و لا
تخزنی یوم یبعثون حبیب را گفته یوم لا یخزی الله النبی خلیل گفت حسبی
الله حبیب را گفته یا ایها النبی حسبک الله خلیل گفت انی ذاهب الی ربی
حبیب گفته اسری بعبده لیلا خلیل انست که عمل کند تا خدای ازو راضی شود
حبیب اوست که حق تعالی او را گفت و لسوف یعطیک ربک فترضی و تتمه
له قصه تخف بل الکعبة الی اخرها ربنا وابعث فیهم رسولا اصل معانی گفته
اند در وجه ترتیب کلمات این اینست که اول منزلی از منازل مصطفی انست علیه
که ایات و روایات نبوت خویش بر خلق اظهار کند و کتاب خدای تعالی بر
ایشان خواند ازینجاست که اول گفت یتلوا علیهم ایاتک بعد از تلاوت کتاب
تعلیم

تعلیم باید یعنی حقایق و معانی کتاب در خلق اموزد تا دریابند و بان
عمل کنند لا محاله علم و حکمت روی نماید پس بعلم حکمت پاک شود و شایسته
مجاورت حق اینست وجه ترتیب اینت که بیشتر تلاوت گفت پس تعلیم حکمت
پس ترکیب والله اعلم النوبة الثانیة قوله تعالی اذ قال له ربه
اسلم الی قوله وما کان من المشرکین ابن عباس گفت رضی رب العالمین
با براهیم این خطاب کرد انگه که از ان سراب بیرون امد در کوکب نگرست و
طالب حق بود و از بت پرستان روی برتافته و گفته که انی بریء مما تشرکون
حق تعالی او را دران حال گفت اسلم یا ابرهیم روی دل خود فرا ما ده و ما را یگانه
و یکتا شناس گفته اند این امر است امر است نه امر ابتدا یعنی استقم علی
الاسلام و قیل لینبعک اسلموا و قیل معناه فوض الامر الی فاستسلم لقضائی
قال اسلمت لرب العالمین ابرهیم گفت پس جلم نه خداوند جهانیان تو ئی
روی دل خود فا تو دادم و یک تائی تو اقرار اوردم این همچنانست که در سورة
الانعام گفت انی وجهت وجهی الایة چون ابرهیم بهمگی حق باز گشت و کار
خود بوی سپرد حق تعالی دین و دنیای او را راست کرد و جهانیان را ازان
خبر داد گفت واتیناه فی الدنیا حسنة الایة سوال اگر کسی گوید چه حکمت
است که ابرهیم را گفتند اسلم جواب داد که اسلمت و مصطفی علیه گفتند
فاعلم نگفت علمت جواب انست که اگر مصطفی علیه خود جواب نداد حق
تعالی وی را نیابت کرد از بهر وی جواب که امن الرسول بما انزل الیه من ربه
والایمان والعلم بالله سبحانه و تعالی و این تمامتر است از حال ابرهیم که ابرهیم
از عین تفرقت جواب داد از بهر ان خود گفت و مصطفی علیه در نقطه

جمع بود در خود بر سینه و خود در حق کم کرده با جمع حق اورا نیابت داشت
و آنچ او گفتنی بود ان بهر وی گفته جواب دیگر ان ابرهیم استسلام خواستند
و استسلام ان اعمال بنده است غایب ان بینا و حدان معلوم ان بن جهت
گفت اسلمت باز ا مصطفی علیه خواستند و علم ان افعال بنده پیرو نیست و حد
ان نا معلوم و غایبت ان نابینا باین سبب نگفت علمت و وصی بها و اوصی
بها هر دو خوانده اند بی الف قرات عامه است و بالف قرات مدنی و هر دو
لغت قرات است و معنی یکسان لقوله و اوصانی بالصلوة و الزکوة و قال
و وصینا الانسان الایة و الوصیة فی اللغة الاتصال یعنی ان الموصی وصل
امره الی الموصی الیه و وصی بها کنایت ان ملت و ملت ابرهیم دین اسلام
است ابرهیم پسران خود را وصیت کرد که دین حق اسلام است و خدای
تعالی شما را این برگزید و بپسندید ازلا لازم باشید و ازان مگردید تا
زنده باشید و یعقوب پسران خود را همین وصیت کرد و پسران ابرهیم هشت
بودند اسمعیل بود از هاجر و اسحق از ساره و مدین و مداین و نشان و زمران
و نشق و سوخ پسران یعقوب دوازده بودند روبیل و شمعون و لاوی
و یهوذا و ریالون و یحیی و فردان و نفتالی و جاد و اسر و یوسف و
ابنیامین اصل همه بنی اسرایل ایشان بودند و از فرزندان ایشان
چهار هزار پیغمبر بودند لقوله علیه بعثت علی اثر ثمانیة الاف نبی اربعة
الاف من بنی اسرایل و لا تموتن الا و انتم مسلمون میگوید دین اسلام را
ملازم باشید و ازان مگردید تا چون مرگ در رسد شما را بر اسلام
یابد فضیل عیاض گفت اسلام اینجا بمعنی حسن الظن است ای فلا تموتن
الا

الا و انتم محسنون بوجه حسن الظن و به قال النبی علیه لا یموتن احدکم
الا و هو یحسن الظن بالله یحیی اکثم را بخواب دیدند گفتند خدای
تعالی با تو چه کرد گفت در موقف سوال بداشت مرا و گفت یا شیخ
دیدی که چه کردی عظیم بهراسیدم الله گفتم بار خدایا از تو نه این
خبر دادند گفت چگونه دادند گفتم عبد الرزاق مرا خبر کرد از زهری
از انس از رسول تو محمد از جبریل از تو خدایا و تو که گفتی که من با بنده
ان کنم که از من چشم داده و بمن گمان برده و من گمان بودم که بر من
رحمت کنی حق تعالی گفت راست گفت جبریل راست گفت رسول من محمد علیه
راست گفت انس راست گفت زهری راست گفت عبد الرزاق و رکه ترا بخشیدم
و بر تو رحمت کردم و فی خبر مسند ان رجلا یومر به الی النار فاذا بلغ ثلث الطریق
التفت فاذا بلغ نصف الطریق التفت و اذا بلغ ثلثی الطریق التفت فیقول الله
ردوه ثم یسئله و یقول لم التفت فیقول لما بلغت ثلث الطریق تذکرت قولک
و بک الغفور ذو الرحمة فقلت لعلک تغفر لی فلما بلغت نصف الطریق تذکرت
قولک و من یغفر الذنوب الا الله فقلت لعلک تغفر لی فلما بلغت ثلثی الطریق
تذکرت قولک قل یا عبادی الذین اسرفوا الایة فیقول الله اذهب فقد غفرت
لک ام کنتم شهداء اذ حضر یعقوب الموت شهود و حضور بمعنی متقارب
اند سبب نزول این ایت ان بود که علما جهودان گفتند مصطفی علیه که پدران ما
را بدین جهودی فرموده اند و وصیت کردند تا ازان نگردیم و یعقوب پسران
خود را همین وصیت کرده هنگام ان دنیا بیرون شد حق تعالی ایشان را دروغ
زن کرد باین ایت گفت ام کنتم شهداء ام بمعنی استفهام است میگوید شما

حاضر بوذیذ آنگه که یعقوب مرگ آمذ و پسران خوذ را بگفت چه پرستیذ
پس از من ما تعبدون من بعدی گفت و من تعبدون نگفت از بهر آنکه ما بر
جوهری افتد که نه جانور باشد چون سنگ و درخت و آفتاب و آتش و مانند
آن و من بر آن نیفتد و کافران این چیزها معبود خوذ ساخته بوذند
یعقوب خواست که بر باطن و اعتقاد پسران واقف شوذ که از این چیزها
هیچ در دل دارند که پرستند و بلفظ من نگفت که آنگه چون تلقین بوذی
ایشان را ایشان خوذ زیرکان بوذند و موحدان گفتند نعبد الهک واله آبائک
خذای ترا پرستیم و خذای پدران تو ابرهیم و اسمعیل و اسحق اینجا عم را پدر
خواند که اسمعیل پدر تازیان بوذ است و اسحق پدر عبریان و این رواست
چنانک خاله را مادر خواند در سورة یوسف فرفع ابویه علی العرش رسول
خذا گفت صلعم عم الرجل صنو ابیه برادر پدر هم شاخ پدر راست الها واحدا
نصبا علی الوصف حرمت داشت پدر را و بزرگی قدر او را الهک گفتند والهنا
نگفتند پس از اسلام خوذ را نیز خبر باز داذند بر سبیل تبعیت گفتند و نحن له
مسلمون تلک امة قد خلت حدیث در گذشتگان در گرفت و از ایشان خبر باز داذ
آنگه مصطفی را صلعم گفت ایشان گروهی اند که رفتند و قومی که گذشتند لها ما کسبت
ولکم ما کسبتم ایشان راست آنچ کرده اند و شما راست آنچ کنیذ و کرده خویش
بر بذ شما نیکوکاری ایشان نتوانذ چنانک شما را از جرمها ایشان نپرسند و
لفظ امت در قرآن بر وجوه مختلف گفته اند و اصل آن جماعت مردم است که
بر چیزی گرد آیند قال الله تعالی کان الناس امة واحدة ای صنفا واحدا الا امم امثالکم
ای اصناف امثالکم یعنی کل صنف من الدواب والطیر مثل بنی آدم فی المعرفة
بالله

بالله و طلب الغذاء و امت بمعنی حین چنانک گفت و ادکر بعد امة
ای بعد حین الی امة معدودة ای سنین معدودة و امت بمعنی امام
ان ابرهیم کان امة ای اماما یقتدی به الناس و بمعنی جماعت علما چنانک
گفت ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر و بمعنی دین چنانک گفت انا وجدنا آباءنا
علی امة قالوا کونوا هودا او نصاری این جهوذان مدینه اند و ترسایان نجران
جهوذان مومنان گفتند بر دین ما باشیذ که راه راست اینست و ترسایان
مؤمنان را گفتند که بر دین ما باشیذ که راه راست اینست حق تعالی گفت نه آن
و نه این بلک دین ابرهیم گزینیذ و پس روی وی کنیذ که وی حنیف است یعنی
مسلمان پاک دین موحد گفته اند که حنیف نامیست موحد را و حاجی
و ختنه کرده را هر چند که پیغمبران پیش از ابرهیم بر دین اسلام بوذند
و بر راه راست اما ابرهیم را علی الخصوص بدین نام حنیف منسوب کرد که
امام و مقتدای و پیشوای خلق جزوی نبوذ و جهانیان را جز باتباع او نفرموذند
چنانک گفت واتبعوا ملة ابرهیم حنیفا النوبة الثالثة قوله تعالی اذ قال له
ربه اسلم چون خلیل علیه السلام در روش آمذ از حضرت عزت فرمان آمذ که یا ابرهیم
هر که ما را خواهذ باید که ما را بوذ تا بقیه از مردان بشری و معارضات نفسی با تو
آمذ مانده است از رنج کوشش باسایش کشش نرسی المکاتب عبد ما بقی
علیه درهم بلی ما را خواهی مراد ما بایذ خواست ::
یکباره ز پیش خویش بر بایذ خاست :: خلیل گفت خذاوندا ابرهیم را
نه تن بیر مانده است و نه اختیار اینک آمذم بتن عم افتقار تا چه فرمایی اسلمت
خوذ را بیفکندم و کار خوذ بتو سپردم و همگی بتو باز گشتم فرمان آمذ که ای

ابرهیم دعوی بس بکرفت ومرد دعوی را معنی باید وهر حقی را حقیقتی
باید اکنون امتحان را پای داد امتحان که کرد بغیر خویش و جرم خویش
وکار خویش بغیر خویش آن بوذ که مال داشت فراوان گفته اند هفتصد
هزار گوسفند داشت هر هفت هزار گله و با هر گله‌ای سگی که قلاده زرین
در گردن داشت او را آن بوذ نه که دل از همه برداد خلیل همه را درباخت
و هیچ چیز بخوذ بگذاشت در خبر است که فریشتگان گفتند خداوندا تا این
ندا در ملکوت داذ این که واتخذ الله ابرهیم خلیلا جانها را در غوغا
خلیل از کجا مستحق این کرامت گشت ندا آمد که یا جبرئیل برو و خلیل را
آزمایش کن جبرئیل آمد بصورت آدمی و در پس کوه بایستاذ و آواز بر
آورد که یا قدوس خلیل از لذت آن سماع بیهوش گشت از پای در آمد گفت
یا عبد الله یکبار دیگر این نام را باز گوی و این گله گوسفند ترا جبرئیل یکبار دیگر
آواز بر آورد که یا قدوس خلیل چون مرغ نیم بسمل در خاک می گشت گفت یکبار دیگر
باز گوی و گله دیگر ترا   وحدثتنی یا سعد عنه فزدتنی
جنونا فزدنی من حدیثک یا سعد   همچنین باذی خواست و هر باری گله با
سگ و قلاده زرین بذوی داذ تا همه بداذ و درباخت چون همه درباخت
آن عقدها محکم تر گشت عشق و افلاس بهم پیوست خلیل آواز بر آورد که
یا عبد الله یکبار دیگر باز گوی و جانم ترا   مال و زر و سیم رایگان باید باخت
چون کار بجان رسید جان باید باخت   جبرئیل را وقت خوش گشت
بنزدیک ابرهیم آمد اتخذک الله خلیلا بر راستیست اگر قصوری هست در دیده
ماست اما ترا عشق بر کمال است پس چون جبرئیل بروی آشکارا شد گفت
یا خلیل

یا خلیل این گوسفندان مارا بکار نیست و مارا بآن حاجت نیست خلیل
گفت اگر ترا بکار نیست وا ستذن در شرط جوانمردی هم نیست جبرئیل
گفت اکنون برآگنم در صحرا و بیابان تا مراد خوذ می چرند و عالمیان تا بقیامت
بهمه آن منفعت میگیرند اکنون گوسفندان گوهی که در عالم پراگنده اند همه
از نژاد آنند و هرکه از آن صید کند و خورد تا بقیامت مهمان خلیل است
اما امتحان او بجان آن بوذ که ویرا در خواب نموذند ذبح اسمعیل الحکایة الی آخرها
اما امتحان وی بکار وی آن بوذ که ویرا در منجنیق نهاذند و در آتش انداختند
الحکایة الی آخرها چون ابرهیم از کوره امتحان خالص بیرون آمد و در گفت
اسلمت صادق آمد حق تعالی رقم خلتت بروی کشیذ و جهانیانرا باتباع وی
فرموذ گفت واتبعوا ملة ابرهیم حنیفا وما کان من المشرکین النوبة الثالثة
قوله تعالی قولوا آمنا بالله الی قوله الی صراط مستقیم ابو هریرة گفت رضع که
اهل کتاب بزبان عبری توریت می خواندند و تفسیر آن با مسلمانان میگفتند
بزبان تازی رسول خدای گفت لا تصدقوهم ولا تکذبوهم وقولوا آمنا
بالله وما انزل الینا یعنی قرآن وآنچ ابرهیم را داذند یعنی صحف وآن ده صحف
بوذ بروایت ابی ذر والاسباط در فرزندان یعقوب همچون قبایل است در
فرزندان اسمعیل و اسمعیل بجود و سخا معروف بوذ از آنجاست که عرب همه
بجود و سخا باشند و اسحق بزهد و عبادت معروف بوذ از آنجاست که اهل الکتاب
رهبان و زهاد بسیار باشند و فرزندان یعقوب را اسباط از آن گفتند که
بسیار بوذند و سبط در لغت عرب درختی بر شاخ باشد یعنی ایشانرا
شاخها بسیار باشد است همچنانک عرب را قبایل بسیار ست وآنچ گفت ایشانرا کتاب
داذم

و در عداد کتاب دیگران آورد پیغمبران ایشان را خواهد که در اسباط
چهار هزار پیغمبر بوده‌اند وعن معقل بن یسار قال قال رسول الله صلعم
اعملوا بالقرآن واتخذوا به ولا تکفروا بشیء منه وامنوا بالتوریة والانجیل
والزبور وما اوتی النبیون من ربهم وسیکفیکم القرآن وما فیه من البیان
ثم قال لا نفرق بین احد منهم چنانکه جهودان و ترسایان کردند ونحن
له مسلمون چون این آیت فرو آمد رسول علیه بر جهودان خواند چون حدیث
عیسی شنیدند منکر شدند و ترسایان خود غلو کردند حق تعالی این
آیت دیگر فرو فرستاد فان امنوا بمثل ما امنتم به فقد اهتدوا کلمه اند
مثل اینجا صلت است و زیادت یعنی بما امنتم و دلیل است که ایمان و اسلام
هر دو یکی است که همان قوم را می‌گوید که فلا تموتن الا وانتم مسلمون ٥
فسیکفیکهم الله وهو السمیع العلیم ای بسنده کند ترا خدای باز داشت
بد ایشان از تو و شغل ایشان ترا کفایت کند همچنانکه جهودان قریظه
و نضیر بودند بعضی را بکشتند و بعضی برده‌گی بردند و بعضی را
از وطن خویش آواره کردند و ترسایان نجران بودند که جزیت بر ایشان
نهادند بخواری و مذلت صبغة الله صبغه دل باشد و این در معارضه
آن گفت که ترسایان فرزندان ایشان را که زادند با آب بردی آوردند صبغة
ای اتبعوا دین الله وسنته دین خدای و سنت وی گیرید ترسایان می‌گفتند
صبغنا نصرانیا و دل ترسا رنگ کردیم حق تعالی گفت من بتوحید و اسلام
بنده را مسلمان رنگ کردم و این صبغه آنست که قرآن بوی اشارت کرد فطرة
الله التی فطر الناس علیها و مصطفی گفت علیه کل مولود یولد علی الفطرة
وعن

وعن ابن عباس رضع ان النبی علیه قال ان بنی اسرائیل قالوا یا موسی
هل یصبغ ربک فقال موسی یا رب هل تصبغ فقال نعم انا اصبغ الالوان الاحمر
والابیض والاسود والالوان کلها من صبغی وعن ابن عباس رضع ایضا
قال جاء رجل الی النبی صلعم فقال یا رسول الله ایصبغ ربک قال نعم صبغاً
لا ینقص احمر وابیض واصفر ومن احسن من الله صبغةً وکیست
نیکو رزنده‌تر از الله آنکه فرا دخواست تا گویند که رزنده‌تر است وما
ویرا پرستکارانیم یعنی کیست از ما نیکو رنگ‌تر و ما ویرا بندگانیم وقال
النبی علیه یؤتی بانعم اهل الدنیا ومن اهل النار یوم القیمة فیصبغ فی النار
صبغة ثم یقال له یا ابن ادم هل رایت خیرا قط هل مر بک نعیم قط فیقول
لا والله یا رب ویؤتی باشد الناس بؤسا فی الدنیا من اهل الجنة فیصبغ
صبغة فی الجنة ثم یقال یا ابن ادم هل رایت بؤسا قط هل مر بک شدة قط
فیقول لا والله یا رب ما مر بی بؤس قط ولا رایت شدة قط قل اتحاجوننا
فی الله ای تخاصموا فی دین الله مفسران گفتند این پاسخ جهودان است که
ایشان دعوی آشنای و دوستی خدای می‌کردند و خود را بنزدیک حق
حقی می‌دیدند گاهی گفتند نحن ابناء الله واحباؤه و گاهی می‌گفتند که
لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری و یا مصطفی علیه و یا عرب
می‌گفتند که ما بخدا نزدیکتریم و اولی‌تریم از شما که رسول ما پیش از رسول شما
بود و دین ما پیش از دین شما بود رب العالمین گفت ای مهتر ایشان را جواب
ده گو اتحاجوننا فی الله المحاجة دعاء الحق می حجت جویید بر من و دعوی
حق می‌کنید و حق سزای می‌جویید و بر من غلبه می‌نیوشید که در دین خدای

وهو ربنا و ربکم و او خداوند ست ما را و شما را مردی را دادند و برورانند
انکس بوی اولیترست که او را طاعت داد ست و رسولان ویرا استوار کید
انکه گفت ولنا اعمالنا ولکم اعمالکم ما را کردارها ست و شما را کردارها و ما در
خویش مخلصانیم خدایرا گردن نهادیم و یگانگی وی اقرار دادیم و شما شرکان
و بیگانگانید پس چونست که با ما در دین خدای حجت می گیرید و ما نه چون
شماایم نظیر این ایت انست که حق تو گفت فان کذبوک فقل لی عملی ولکم
عملکم ام یقولون بیا و تا خوانند اند بتا قراة شامی و حمزه و کسای و حفص است
و خطاب با حاضرانست و بیا قراة باقی و نقل غایب و هر دو قراة حکایت از جهودان
است میگفتند که ابرهیم و اسمعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان بودین جهود گر
بوذند و ترسایان میگفتند نه بلک بودین ترسای بوذند حق تعالی
رسول خوذ را گفت قل أأنتم أعلم أم الله شما به دانید از کار ایشان و دین ایشان
یا خدای بگو که خدای مرا خبر کرد کی ایشان نه جهود بوذند و نه ترسایان
که مومنان بوذند بودین اسلام و من اظلم وکیست ستمکار تر از ایشان
که گواهی بنزدیک ایشان وی باشد از خدای تعالی که از کتاب خوانده باشند
و بدانسته که این پیغمبر بر دین اسلام بوذند و نبوت محمد علیه السلام است
و دوستتر انکه انرا پنهان دارد کیست ازین کس ظالم تر و ما الله بغافل
عما یعملون تلک امة قد خلت الاية از بسیاری مفاخرت که می کردند به پدران
و گذشتگان خویش و دین ایشان می پسندند حق تو ایشانرا بازین ایت ازان
باز داشت و هرچند که این ایت از روی ظاهر یکبار گفت اما از روی معنی تکرار
نیست که ان امت در ایت پیش پیغمبران بوذند و بان ایشانرا می خواست و درین
ایت

ایت اسلاف جهودان و ترسایان میخواهد سیقول السفهاء این سفها کافران
مکه اند و جهودان مدینه و سبب نزول این ایت ان بوذ که مصطفی علیه از اول
روی بکعبه داشت در نماز کردن پس چون هجرت کرد بمدینه او را فرمودند
تا روی بقبله جهودان کند یعنی بیت المقدس پس چون روزگاری بر امد فرمودند
تا بقبله خوذ باز اید و روی فرا کعبه کند مشرکان مکه گفتند محمد صلعم قبله پدران
بگذاشته بوذ اکنون بان باز امد چنان دانیم که بدین پدران که بگذاشته اید
دیگر باز اید حق تعالی این ایت فرو فرستاد ای این جاهلان و تنک خردان تو را
منکر میشوند باین برگشتن از قبله بدکردن بقبله دیگر تو ایشانرا جواب ده لله
المشرق والمغرب جهان همه خدایراست مشرق و مغرب مشرق که کعبه سوی
انست هم مغرب که بیت المقدس سوی انست چنانکه فرماید او را فرمان بردارم و
گردن نهادیم یهدی من یشاء الی صراط مستقیم راه نماید و دین پاک و قبله
حق انرا دهد که خواهد فصل بدانک در قران ذکر مشرق و مغرب بر سه
وجه اید یکی بلفظ واحد دوم بلفظ تثنیه سیوم بلفظ جمع چنانک فلا اقسم
برب المشارق والمغارب انچ بلفظ واحد گفت مراد بان یک سوی جهانست
که انرا مشرق گویند و مغرب سوی دیگر که مقابل انست و گفته اند اسمان یک نیمه
ان مشرق گویند و یک نیمه ان مغرب اما انچ تثنیه گفت مشرقین یکی مشرق
تابستانی است جای بر امدن افتاب ان روز که افتاب ببرج حمل رسد و دیگر
مشرق زمستانی جای بر امدن افتاب ان روز که ببرج میزان رسد و مغرب
ان دو مغرب اند که در مقابل این هر دو افتاده اند و انچ مصطفی صلعم گفت ما بین المشرق

والمغرب قبله معنى آنست كه جون مغرب تابستانى بر راست خويش كذارى ومشرق زمستانى بر جب خويش روى تو بقبله باشد واين اهل مشرق راست على الخصوص اما اگر بلفظ جمع گفت ان صد و هشتاد مشرق اند بود در تابستان و بود در زمستان و صد و هشتاد مغرب اند در مقابله ان و مر روز افتاب كه برى اين نعش فى براين و نعزبى فرو رود · النوبة الثالثه قولوا امنا بالله فرمان خداوند ما هست خداوندى سازنده نوازنده دانند· دارنده دلكشاى رهنماى غالب فضل سابق مهر دايم ثناى خود تمام سزاى خود نه افزود ونه كاست همه ان بود كه او خواست فرمانى داد · مومنان فرمانى لازم حكمى واجب بزبان كرم با خبر لازم قولوا بگوييد وچه گوييد از من گوييد وچون خوانيد مرا خوانيد سخن من گوييد كه من نيز در ازل حديث شما كردم وسخن شما گفتم عطر دوستى شما سرشتم ورحمت بر خود از بهر شما نوشتم اى [illegible] درپيغامبرى كه سيد سادات وسرور كاينات تو يى گو بلند كى عالميات وخاتم پيغمبران تو يى واى امتى كه بهترين امم شما ايد ايمان اريد بهر چه پيغمبران گذشته گفتند ورسانيدند از نامه وپيغام وات ايشان خوانند وبا زبان گرويد تا همه شما فى وكرامتى كه ايشان را بود بتنها شما را باشد چون اين امت بهمه ايمان دارند لاجرم حق تعالى ايمان ايشان بپسنديد وبر جهانيان جلوه كرد گفت والمومنون كل آمن بالله الآيه زير علم مصطفا در آورد وانباع وى كرد اينه مصطفى عليه از ان خبر داد كه آدم ومن دونه تحت لوائى يوم القيمة وانت خود را بركه شفكان بهشتى داد·

بهشتى داد نحن الاخرون السابقون يوم القيمة قوله فان امنوا بمثل ما آمنتم به الايه اى سيد خافقين ورسول ثقلين اين كار سازى تو بسنخ وجهانيان را اتباع تو فرموديم خادمان ترا جهد نامه محبت نوشتيم ومخالفان ترا درد وهدى بذلك واسانت انكندتم انكى فوى كى ادم بونك توجيد بر آورده وبصفت دوستى اراسته وصبغة الله بين ايشان پيوسته اين صبغة رنگ بى رنگى ما وكه ترا خواست ما او را خواستيم وهر كه بر گشت او را سوختيم وپيوند اكى احتبم من يطع الرسول الايه اى سيد از بر گشتن مخالفان وگفتن ايشان جانت مدا رما شغل ايشان ترا كفايت كنيم ورنج ايشان از تو باز داديم فسيكفيكهم الله وهو السميع العليم انكى فوى كى ادم بونك توجيد بر آورده وبصفت دوستى اراسته وصبغة الله بين ايشان پيوسته اين صبغة الله رنگ بى رنگى است كه از رنگ رنگ آميزان پاكست به صبغة الله رنگينست شعر

انكس كه بهزار عالم از رنگ نگاشت ؛ رنگ من وتو كجا خود اى نا داشت ؛

پس چون كه بصبغة الله رسيد هر كه بوى باز افتد او را بو رنگ خود كند چنانكه كيميا مس را بو رنگ زر كند اگر بيگانه بوى باز افتد اشنا كرد و اگر عاصى باز افتد مطيع شود ودرين باب حكايات مشايخ بسيار است حكى عن ابرهيم الخواص قال دخلت البادية مرة يعنى للحج وزيارة الكعبة فرايت نصرانيا فى وسطه زنار فسالنى الصحبة فمشينا سبعة ايام فقال يا راهب الحنيفية هات ما عندك من الانبساط فقد جعنا فقلت يا رب لا تفضحنى فى هذا الكافر فرايت طبقا عليه خبز وشواء ورطب وكوب ماء فاكلنا وشربنا سبعة ايام ثم بادرت فقلت يا راهب الحنيفية هات ما عندك فقد انتهت النوبة اليك فنبتكى على عصاه ودعا فاذا بطبقين عليها اضعاف

ماكان على ما طبق قال فتحيرت وتغيرت وابيت ان آكل فالح علي فلم
اجبه فقال كل فاني مبشرك ببشارتين احديهما اشهد ان لا اله الا الله و
اشهد ان محمدا رسول الله وحل الزناد والاخرى انى قلت اللهم ان كان هذا الرجل خطر
عندك فافتح علي بهذا ففتح قال فاكلنا وشبعنا وحججنا واقمنا ثلثة سنة
ثم انه مات فدفن بالبطحاء قوله قل اتحاجوننا الاية ميكويد اى پيغمبر ما
اى رسول ومرستاده ما اى سفير درگاه ما اى باز مملكت ما اى شفيع مجرمان
اى خاتم پيغمبران بيكانكان نراكوى اتحاجوننا فى الله چه خصومت سازيد
با ما وچه كار ديكار كنيد با ما واو خداوند ما وشماست خداوندى او همه را لازم
واقرار دادن بيكانكى وپادشاهى او برهمه واجب الكه شما را اين چه سود داره
بدانكه همه كه عود بر مجمر نهند تا آتش بان نرسد بوى نه دهد چون بزبان
كفتيد ربنا ورتيجم اتش اخلاص دران زنيد تا بوى توحيد بيرون دهد
ايشانرا كوى نحن له مخلصون ما پاك داماييم وپاك دلمت وبيزار از انباد وانباز
كيران بدانكه بناء دين بر اخلاص است ورستكارى در اخلاص است
چنانكه كوهر بى رنك سنكى بى قيمت باشد عمل بى اخلاص جان كندن بى
ثواب باشد كفته اند جمله مشرايع بر سه چيز است يكى اقرار بوجود
معبود ديكر عمل كردن از بهر وى سه ديكر اخلاص در عمل رب العالمين كفت
يا محمد ايشانرا كوى اكر در اقرار وعمل ما را مشارك ايد در اخلاص مشارك نه ايد
وكار اخلاص دارد وروش اخلاص در احوال مجبوت روش رنك است
در كلام حق تعالى از بندكان اخلاص در بيخواهد وما امروا الا ليعبدوا الله
مخلصين له الدين الاية وكذلك جعلناكم امة وسطا الاية كفته اند اين ابن
عطف است بران ايت كه كفت ولقد اصطفيناه فى الدنيا اى كما اصطفينا ابرهيم

وذرينه

وذرينه وكذلك جعلناكم امة وسطا اى خيارا عدولا واز ين كفتاده تر
كفت كه كفتم خير امة الاية وعرب بهيشه موجيز را وسط كويند وميان
مرغزار كه اب وكياه بيشتر باشد وبنكو تر وسط كويند ومرد عيبينه تر را
وسيط خوانند واوسط نيز خوانند قال الله تعالى اوسطهم اى خيرهم و
اعدلهم لتكونوا شهداء على الناس يعنى چون ايشانرا اهل شهادت كردا
بند
صفت عدالت در پيش داشت كه عدالت شرط شهادت است يعنى لتشهدوا
على الامم بتبليغ الرسالة اليهم يوم القيامة ويكون الرسول على صدقكم شهيدا
اى معدلا مزكيا كفت شما را ازان عدل خواندم وعيبينه امت كردم تا فردا
قيامت پيغامبرانرا كواهى دهيد بر امتان ايشان كه ايشان پيغام حق رسانيدند
وايشان نپذيرفتند وبراست نداشتند پس چون امت محمد پيغمبرانرا
كواهى دهند بتبليغ رسالت ان قوم كه بر ايشان كواهى دهند كويند چه
دانستيد وشناس از ما بوذى وما را نيافتيد وند يد جواب دهند
باخبار الله ايانا فى كتابه الناطق على رسوله الصادق هرچند معاينت شما
را نديدم اما در كتاب خداى خوانده ام وز رسول حق شنيده وراستيت
وى دانسته كه ايشان پيغام رسانيدند وشما نپذيرفتيد انكه رسول خداى
ايشانرا تزكيه كند وبعدالت ايشانرا كواهى دهد قوله ويكون الرسول الاية
روى عن ابى سعيد عن النبى عليه يدعى نوح يوم القيمة فيقال هل بلغت
فيقول نعم فيدعى قومه فيقال هل بلغكم فيقولون ما اتانا من نذير وما اتانا
من احد فيقال له من شهودك فيقول محمد وامته فيدعون ويشهدون انه
قد بلغ قال فذلك قوله وكذلك جعلناكم الاية وكفته اند شهيدا بمعنى رقيبا
چنانكه جاى ديكر كفت فادعوا شهداءكم اى رؤساكم پس معنى ان باشد

که درین گواهی داذن شما و بهتر شما محمد صلعم باشد گواهی دهد و ذلک قوله
ویکون الرسول علیکم شهیدا روی جابر عن النبی صلعم قال انا وامتی
یوم القیمة علی کوم مشرفین علی الخلایق ما من الناس احد الا ود
انه منا وما من نبی کذبه قومه الا ونحن شهداء انه بلغ رسالة
ربه قوله وما جعلنا القبلة التی کنت علیها یعنی نکردیم نزا ان قبله که
اول بران بوذی یعنی صخره بیت المقدس که اول بران بوذی مگر ازان تا انکه
که نزا ازان باز کردانیم و قبله دیگر بدانیم و به بینیم که ان کیست که بر پی رسول
می روذ چنانکه او می روذ وانکس را باز بینیم از انکس که پیش می باز کردذ
و روا باشد که این قبله کعبه خواهد یعنی نکردیم این قبله که امروز برانی مگر
تا به بینیم علم انجا معنی رویت است اهل معانی گفته اند این کلمه تفسیر است
نه استفادت رابیکو بذ انرا کردیم تا انچ معلوم ماست شما را مقرر شو ذ که
این ایت دلیل است که علم چون شهادت است واقامت ان بی اقرار مشهود
علیه درست است که رب العزه شهادت این امت بر پیشینیان اثبات کرد بمجرد
علم ایشان از کتاب وسنت وگفته اند این بمحنان است که کسی گوید اتش میزنم
را سوزذ دیگری گوید نسوزذ وی جواب دهد که میزنم بیا و دو اتش در ان
دن تا بدانیم که می سوزذ یا نه یعنی که تا انچ من دانسته ام نزد شما مقرر شوذ
معنی دیگر الا لنعلم یعنی لیعلم محمد علیه من یتبعه ممن ینقلب علی عقبیه فاضاف
علمه الی نفسه تفضیلا وتکریما کقوله فلما اسفونا وکقوله یوذون الله و رسوله الایه
نظایرهما قوله وان کانت لکبیرة الا علی الذین هدی الله حق تعالی گواهی بداذ
که ایشان که بر پی رسول رفته اند و بهر دو قبله نماز کردند تحویل قبله بر ایشان
گران نماند و در کار رسول در حیرت و تحیر نیفتاذ ند و گواهی داذ خذای که
که

که ایشان راست رهانند و بحق راه بران وایشانرا این فضیلتی بزرگوارست
قوله وما کان الله لیضیع ایمانکم ای صلوتکم الی القبلة الاولی سبب
نزول ایت ان بوذ که جهودان گفتند اگر قبله حق کعبه است پس ایشان
که نماز ببیت المقدس کردند همه بر ضلالت اند وایشان که دران روزگار
فرو شدند همه بر ضلالت فرو شدند حق تعالی گفت در جواب ایشان
وما کان الله لیضیع ایمانکم حق تعالی تباه نکند ایمان شما نیست انچ کردید از نماز
به بیت المقدس حق بوذ و راست و بنزدیک خذای تعالی محفوظ وثواب ان
حاصل اهل معانی گفتند یعنی این فرمان برداری شما از قبله بقبله باز گشتن
بر متابعت رسول ما حق تعالی انرا ضایع نکند بلکه ان می بپسندذ و بنزدیک خویش
می دارذ تا فردا شما را بان ثواب رساند واین ایت وما کان الله لیضیع حجت است
بر مرجیان که گفتند عمل از ایمان نیست وجه دلالت انست که حق تعالی نماز
را ایمان خواند و نماز عمل بنده است اگر انه ایمان نبوذی حق تعالی انرا
ایمان نخواندی و مذهب اهل حق انست که ایمان یک اصل است از سه چیز
مرکب از قول وعمل ونیت بر وفق سنت مثال این نفس ادمی است مرکب از سه
چیز سر و جوارح و دل تا این هر سه بهم نبوذ نفس تمام نخوانند قول از ایمان
بمنزلت سر است از نفس وعمل بمنزلت جوارح ونیت بمنزلت دل چون این
هر سه خصلت بر موافقت سنت بهم امد اسم مومنی بحقیقت بروی افتاد
اما چون از وی پرسند که مومنی تو ادب چنانست که گوید انا مومن
ان شاء الله انا مومن ارجو واین استثنا نه از بهر انست که در ایمان و توحید
وی خلل است لکن خوف خاتمت را واتباع سلف صالحین را به دین

دین را مصطفی علیه گفت من قال انا مومن حقا فهو منافق حقا عمر خطاب رضی گفت
من قال انا مومن حقا فهو کافر حقا و سفیان ثوری گفت الناس عندنا مومنون
فی الاحکام والمواریث ولا ندری ما هم عند الله و در قرآن و اخبار صحاح دلایل
قول آنست که اعمال بنده از ایمانست و در ایمان هم زیادتست و هم نقصان و قول
مرجی باطل است و طغیان و ابوذر غفاری از رسول علیه پرسید که ایمان چیست
رسول این آیت برخواند لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب الآیه در این
آیت نماز و زکوة و نواختن درویشان و صلت رحم و وفاء عهد و صبر در بأسا و
شدة از جمله ایمان شمرد و جای دیگر غزا کردن در مال و در نفس ایمان خواند
انما المومنون الذین آمنوا بالله ورسوله ثم لم یرتابوا وجاهدوا باموالهم وانفسهم
فی سبیل الله الآیه و جای دیگر استیذان از رسول هم از ایمان شمرد انما المومنون
الذین آمنوا بالله ورسوله واذا کانوا معه علی امر جامع الآیه و مصطفی گفت
علیه الایمان بضع وسبعون بابا ادناها اماطة الاذی عن الطریق وارفعها
قول لا اله الا الله وقال الوضوء شطر الایمان وقال علیه ان من تمام الایمان
لحسن الخلق وسال رجل عن الایمان قال الصبر والسماحة در باب ایمان و
اخبار دلیل روشن است که اعمال بنده عین ایمانست و اجزاء آنست و ایمان
خود نه یک جزو است تنها چنانک مرجی گویند بلکه جزوهاست و انواع شاخها
است از اعمال و طاعات بنده چنانک در اعمال می افزاید ایمان وی می افزاید
و چنانک در معاصی می افزاید ایمان وی می کاهد مرجی میگوید ایمان یک جزو
است و آن قول است بی عمل لاجرم گوید میان خلق در ایمان تفاضل نیست و
در آن زیادت و نقصان نیست بر این معتقد بر خلاف قول خدا و رسول
است

و رسول است و مکابره اسلام است و قول النبی علیه المرجئة ملعونة علی
لسان سبعین نبیا وقال صنفان من امتی لا تنالهما شفاعتی المرجئة والقدریة
وقال سعید بن جبیر المرجئة یهود هذه القبلة قوله تعالی ان الله
بالناس لرءوف رحیم حجازی و شامی و حفص رءوف باشباع همز خوانند
بر وزن فعول و به قال الشاعر نطیع رسولنا ونطیع ربنا
هو الرحمن کان بنا رءوفا   باقی بتخفیف همز خوانند ترى للمسلمین علیک حقا
کفعل الوالد الرءوف الرحیم   رءوف رحیم دو نام است خدای را بمعنی رحمت
رءوف بمبالغت است و در معنی رحمت بلیغ تر یعنی سخت مهربانست و بخشاینده
و معنی رحمت نه ارادت نعمت است چنانک اهل تاویل گفتند بل ارادت
نعمت صفتی دیگر است و رحمت و مهربانی صفتی دیگر و حق تعالی بهر دو صفت
موصوف است قال النبی علیه ان الله سبحانه ارحم بعبده من الوالدة بولدها
النوبة الثالثة قوله تعالی وکذلک جعلناکم امة وسطا الآیه خدای
حکیم پادشاه علیم حدوث کاینات بقدرت ایجاد اوست وجود حادثات
بعزت و اظهار اوست و قوام زمین و آسمان بداشت اوست محدثات را
بیافرید و از محدثات جانوران برگزید و از جانوران آدمیان برگزید و از
آدمیان مومنان برگزید و از مومنان پیغمبران برگزید و از پیغمبران مصطفی
برگزید و امت وی را بر امتهاء پیشینه برگزید مصطفی علیه گفت بعثت من خیر
قرون بنی آدم قرنا فقرنا حتی کنت من القرن الذی کنت منه وقال علیه ان
الله تعالی اختار اصحابی علی جمیع العالمین سوى النبیین والمرسلین واختار
من اصحابی اربعة فجعلهم خیر اصحابی وفی کل اصحابی خیر ابو بکر و عمر و عثمان
و علی

واختار امتی علی سایر الامم فبعثنی فی خیر قرن ثم الثانی ثم الثالث ثم تترى
ثم الرابع ... صدق رسول الله مفهوم خبر انست که مصطفی علیه بهینه ادیان
است وکزیده عالمیان بس ان مصطفی علیه بهینه همه خلق ابو بکر صدیق است
که حق تعالی سند امانت او بر عقبیت وفات مصطفی علیه نهاد و اخلاص
و صدق ستفر عبودیت او کرداینده ونوکل ویقین مرتبت دا دولایت او
ساخت بس از و عمر خطاب که رب العالمین عنان الخفاض در کف کفایت
او نهاد وطراز ولایت او بر ناصیه ملت کشید بس از و عثمان عفان که حق تعالی
بساط نوبتو و حرمت او بهفت اسمان نشر کرد و در عهد دولت او نور اسلام در
شارق و مغارب ارتفاع گرفت بس از و علی مرتضی که حقایق شریعت وطریقت
بسبب نسب و سیرت او مکشوف کرد ونوکل وتقوی شعار و دثار او کردانید
و مصطفی علیه هر یکی را از بن سادات وخلفا مرتبتی نهاد و خاصیتی داد
صدیق را کفت یا ابا بکر اعطاک الله الرضوان الاکبر قیل یا رسول الله وما
الرضوان الاکبر قال یتجلی الله عز وجل یوم القیمة لعباده المومنین عامة ویتجلی
لابی بکر خاصة و فاروق را کفت لو کان بعدی نبی لکان عمر بن الخطاب و
عثمان را کفت لکل نبی رفیق ورفیقی فی الجنة عثمان وعلی را کفت انت منی بمنزلة
هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی انت منی وانا منک وجمله صحابه را کفت
ما من احد من اصحابی یموت بارض الا بعث الله قایدا ونورا لهم یوم القیمة
وقال رسول الله صلعم لا تسبوا اصحابی فو الذی نفسی بیده لو ان احدکم انفق
مثل احد ذهبا ما بلغ مد احدهم ولا نصیفه این خود صحابه را کفت علی
الخصوص وجمله امت را کفت امتی امة لکو بعضها فی النار و بعضها فی الجنة
وامتی

وقال علیه السلام الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا من بعدی فمن احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم ومن اذاهم فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله ومن اذی الله یوشک ان یاخذه صدق رسول الله

وامتی کلها فی الجنة وقال علیه الجنة حرمت علی الانبیاء حتی ادخلها
وحرمت علی الامم حتی یدخلها امتی وقال ان امتی امة مرحومة اذا کان
یوم القیمة اعطی الله لکل رجل من هذه الامة رجلا من الکفار فیقول هذا
فداک من النار عن انس قال خرجت مع النبی صلعم فاذا بصوت یجیء من
شعب فقال یا انس انطلق فانظر ما هذا الصوت قال فانطلقت فاذا
برجل یصلی الی شجرة ویقول اللهم اجعلنی من امة محمد المرحومة المغفور لها
المستجاب لها المتاب علیها فاتیت رسول الله علیه فاعلمته ذلک فقال انطلق
فقل له ان رسول الله یقریک السلام ویقول من انت فاتیته فاعلمته ما قال
النبی علیه فقال اقرا رسول الله علیه منی السلام وقل اخوک الخضر یقول ادع
الله ان یجعلنی من امتک المرحومة المغفور لها المستجاب لها المتاب علیها
وقیل لعیسی علیه یا روح الله هل بعد هذه الامة امة قال نعم قیل وایة امة قال
امة احمد قال علماء حکماء حلماء ابرار اتقیاء کانهم من العلم انبیاء یرضون
من الله تع بالیسیر من الرزق ویرضی الله منهم بالیسیر من العمل یدخلهم الجنة
بشهادة ان لا اله الا الله این شرفها که حق تعالی امت محمد را داده است نه
از انست که ایشانرا سابقه طاعتی هست یا حق خدمتی بر نواخت که کرد
بفضل خود کرد هرچه داد بکرم خود داد که او خداوند بیست بفضل نوازنده
معروف وتلمهربانی موصوف ایبنست که کفت ان الله بالناس لرؤوف رحیم
ومهربانی حق انست که بنده را نوانای معصیت نه دهد وباسرکنا هش
نکذارد تا بنده مستوجب عقوبت نکردد واین درباب رحمت بلیغ تراست
از غفران معصیت یا بس بنده را فرا معصیت کذارد واثار ذلت در ظاهر

وی بگذارد تا خلق از وی نفرت گیرند و اگر سابقهٔ رحمت در حکمت ازلیت
در رسیده او را دست گیرد و فیه حکایات کثیرة در حکایات بیارند
از ایوب سختیانی که گفت در همسایهٔ من مردی شریر بود اشناد زلت و معصیت
در وی ظاهر و من از وی بغایت نفور بودم تا بعاقبت از دنیا برفت گفتا
چون جنازهٔ وی برداشتند من بگوشه باز شدم نمی خواستم که بروی نماز کنم
پس مرحمی دیگر آن شریر را بخواب دید بر حالتی نیکو و پرسید که الله با تو چه کرد
گفت بر من رحمت کرد بیامرزید و همه بدیها از من درگذاشت انگه گفت ایوب عابد
را بگو لو انتم تملکون خزاین رحمت ربی للابة و باشد که اسباب محنت گرد بنده درآرد
و در راحت و سلوت بوی فرو بندد تا بنده را خوف نومیدی پدید اید انگه
در رحمت ورافت برکشاید کقوله وهو الذی ینزل الغیث للابة و فی هذا المعنی حکی
عن بعض الصالحین قال رأیت بعضهم فی المنام فقلت ما فعل الله بک فقال وُزِنَتْ
حسناتی وسیئاتی فرجحت السیئات علی الحسنات فجاءت صُرّة من السماء وسقطت
فی کفة الحسنات فرجحت الحسنات علی السیئات فحللت الصُرّة فاذا فیها کفُّ
تراب القیته فی قبر مسلم سبحانه ما ارأفه بعباده و النوبة الثانیة
قد نری تقلب وجهک فی السماء این ایت از روی معنی مقدم است بر سیقول السفهاء
که تا قبله بکعبه نگردانیدند ایشان نگفتند ما ولیهم عن قبلتهم التی کانوا علیها
وسبب نزول این آن بود که مصطفی علیه السلام که بمکه بود پیش از هجرت نماز بکعبه میکرد
پس چون هجرت کرد بمدینه جهت نفاق یهود فرمود تا نماز بصخرهٔ بیت المقدس کنند و
اثر قبله گیرند تا جهودان را باسلام و تصدیق وی رغبت افتد و گفته اند دو شب
از ماه ربیع الاول اشناد بود که او را این نقل فرمود پس شانزده ماه بر آن بماند و مصطفی
علیه

علیه السلام در وی بود وی خواست تا قبله وی کعبه بود دو معنی را یکی انکه کعبه قبله
پدر وی بود ابرهیم علیه السلام وی خواست تا قبله وی همان بود و دیگر جهودان میگفتند که
محمد و یاران را ه بقبله ما می برند تا ما ایشان را بقبله خود راه نمودیم پس جبرئیل علیه السلام
حاضر شد مصطفی علیه السلام ان راز که در دل داشت با وی بگفت تو از من بر خدای تعالی
گرامی تری از وی بخواه مصطفی علیه السلام ادب نگاه داشت بزبان نخواست دانست که
عالم الاسرار از مطلوب و مقصود وی آگاه ست و خود گفته که من شغله ذکری عن مسألتی
اعطیته افضل ما اعطی السائلین و راه خلیل رفت انگه جبرئیل گفت الک حاجة فقال اما
الیک فلا حسبی من سؤالی علمه بحالی پس چون جبرئیل سوی اسمان شد مصطفی علیه السلام
از پی وی بر اسمان مینگریست و منتظر می بود تا جبرئیل خود چه باز آورد در حال
جبرئیل فرو امد و این ایت آورد قد نری تقلب وجهک فی السماء دیدیم گشتن روی تو و
بجستن دل تو و خواست و ارزوی تو باسمان که قبله خویش کعبه میخواستی فلنولینک
قبلة ترضیها با ان سوی گردانیم ترا که میخواهی و می پسندی روی سوی مسجد حرام
کرد و حیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره این ناسخ فاینما تولوا فثم وجه الله است
مفسران گفته اند ان نماز که تحویل قبله با کعبه در آن افتاد نماز پیشین بود روز دو
شنبه پنجم ماه رجب هفده ماه گذشته از مَقدَم رسول علیه السلام بمدینه پس از ان بدو
ماه غزاه بدر بود و نصرت اهل اسلام و گفته اند که ان موضع که کعبه بناست
پیش از عهد ادم قبله فریشتگان از عهد نوح تا عهد ابرهیم قبله بود و بروزگار
بنا نبود و در خبر است که این موضع از بالا تا عرش و از نشیب تا ثری قبله خلق
عالم است و اجماع است که اگر ان سنگ که بنا کعبه است نقلا بر گیرند قبله باطل نشود

واگر اذان سنگ جای دیگر خانه سازند کعبه نگردد پس بدانکه تا جاست هر
مسلمانی که نماز کند شناختن دلایل قبله و راه بردن بآن و دلایل آن بیکی حدود
مشارق و مغارب است و چند انکه لایق این موضع است بیان آن رفت
دیگر معرفت قطب شمالی است در میان فرقدین و جدی هر که خواهد که
قبله بداند این قطب شمالی پس گوش راست خود گذارد و گفته اند بر گرد آن
گوش کند چنانک فرقدین و جدی گرد گوش وی می گردند و این علی الخصوص
اهل مشرق راست عراقین و حلوان و همدان و دینور و ری و قزوین
و دیلم و گیلان و طبرستان و گرگان و بلاد خراسان تا نهر شاش و اهل شام
این قطب پس گوش چپ گذارند تا رویشان بقبله باشد دلیل سیوم نسرین نسر
طایر بسوی جنوب و نسر الواقع بسوی شمال چون هر دو برابر یکدیگر رسند
در میان آسمان نسر واقع بردست راست گیری و نسر طایر بردست چپ
روی بقبله باشد دلیل چهارم عیوق است ستاره روشن سوی راست مجره
پیش از شب برآید از سوی شمال چون آنرا وقت برآمدن پس قفاء خود گیری روی
بقبله باشد دلیل پنجم ستارگان عقرب اند چون فرو شوند دنبال آن بر
شمال قبله باشد و شوله بر جنوب و قلب برابر قبله باشد فرو شود و مجاز
مجره دلیل توان گرفت هر که شرطین و بطین بر آید در آن وقت
مجره برابر قبله باشد و منازل قمر توان گرفت هر که منزلی از منازل قمر غروب
فرو شود از آن منزل هفت منزل برو و آن برشمری هفتم آن منزل که فرو رود فرو شود
برابر قبله باشد چنانک اگر شرطین بمغرب فرو شود ذراع بقبله بود و این قاعده
برهمه

برهمه منازل راست می رود مگر در قلب عقرب که فرو شدن عقرب بهم نزدیک
بود حساب آن بهفت راست نیاید لکن چون منازل عقرب فرو شود نعایم بقبله
آید و چون نعایم فرو شود بعد از ساعتی بلده بقبله آید پس حساب بهفت
باز آید و این یک قسم است از اقسام علم نجوم که شناختن آن واجبست بدانک
علم نجوم بر چهار قسم است یکی قسم از آن واجب و آن علم اوقات نماز است و
شناختن قبله بدلایل چنانک بیان کردم و یک قسم مستحب است و آن شناختن
جهات و طرق است در وقت رفتن و بر قسم سیوم مکروه هست و آن علم طبایع
کواکب است و بروج و قسم چهارم حرام است و آن علم باحکام ستارگان
کواکب و ارجاع از آن باب است و آن علم زنادقه است و الیه اشار النبی علیه السلام لقوله
من اقتبس علما من النجوم اقتبس شعبة من السحر و قال ما انزل الله تعالی من السماء من
برکة الا اصبح فریق من الناس بها کافرین ینزل الله الغیث فیقولون بکوکب کذا
وکذا و قال علیه السلام تدرون ماذا قال ربکم قالوا الله و رسوله اعلم قال اصبح
من عبادی مومن بی و کافر فاما من قال مطرنا بفضل الله و برحمته فذلک مومن
بی کافر بالکواکب و اما من قال بنوء کذا وکذا فذلک کافر بی مومن بالکواکب
قوله تعالی ان الذین اوتوا الکتاب چون قبله با کعبه کردانیدند بر جهودان
صعب آمد و طعنها کردند گفتند محمد از برخویش می نهد و خود یکبار روی می سازد
ببیت المقدس نماز کند و یکبار بکعبه حق تعالی گفت و ان الذین اوتوا الکتاب
لیعلمون انه الحق من ربهم نیک میدانند ایشان که تورات داده اند ایشان را که این
قبله گردانیدن حق است و راست الا که ایشان تهمت به کرد و گفت و ما الله بغافل عما
یعملون الله غافل نیست از کار ایشان میکنند همه میداند و فردا بقیامت جزا تمامت

با ایشان رساند کقوله و لا تحسبن الله غافلا الایه وقال النبی علیه عجبت من غافل
لیس بمغفول عنه ولئن اتیت الذین اوتوا الکتاب بکل ایه معنی الیمین کانه
قال وللّه لئن اتیت الذین والله که اگر باهل توریت وانجیل اری هر معجزه و هر نشانی
که خواهند جماعت ایشان بر قبله تو کرد نیایند و قبله خود فرو نگذارند و نه نیز تو
بقبله ایشان روی خواهی برد پس از ان که این ایت امد ایشان طمع ببریدند و نومید
شدند ان باز گشت مصطفی علیه بدین وقبله ایشان و ما بعضهم بتابع قبلة بعض
این جهودان و این ترسایان هر چند در مخالفت تو یکی شده اند اما در دین
و در قبله خود مختلف اند قبله جهودان بیت المقدس است جانب مغرب و قبله
ترسایان جانب مشرق نه این بدان روذ ونه آن بدین روذ ولئن اتبعت
اهواءهم الاهواء جمع هوی و هو ما مالت الیه النفس هر چند که این خطاب
با پیغمبر است اما جمله امت را می خواهد همچنانکه یا ایها النبی اذا طلقتم
النساء من بعد ما جاءک من العلم انک اذا لمن الظالمین انکه خبر داد از
مومنان اهل کتاب چون عبدالله بن سلام واصحاب او والذین آتیناهم
الکتاب محمد را به پیغمبری وکرد ایندن قبله براستی وکتاب آورد از خداوند
بدرستی چنانکه فرزند می شناسد که پسران خود را هیچ معرفت بالاتر
معرفت مادر و پدر نبوده اند نیست خاصه معرفت مادر که تمامتر است
و بی گمان تر این معرفت افزونست بر معرفت نفس خود از بهر انکه مرد
از ابتداء وجود خود تا روز گاری براید بی خبر بوذ وان فریقا منهم
گروهی از ایشان یعنی دانشمندان و خوانندگان ایشان که بر جهود ذکر
شنیده اند و حق را مکابران و معاندان اند لیکتمون الحق الخ راست
و در سنست

و در سنست از نعت مصطفی علیه پنهان می دارند و از عامه ایشان می پوشند وهم
یعلمون و خود می دانند در توریت و می خوانند که اتباع دین مصطفی حق است
الحق من ربک ای ما اخبرتک من امر الدین والقبلة وعناد الیهود وامتناعهم عن الایمان
بذلک هو الحق والصدق می گوید انچ با تو گفتیم از کار دین و بیان قبله راست است
و درست حق اینجا بمعنی صدق است یقال هذا حق ای صدق و فعل حق ای صواب
وانچ در خبر است که العین حق والسحر حق ای کاین موجود وکذلک قوله علیه
الجنة حق والنار حق والنبیون حق والساعة حق این همه بمعنی موجود است و
حق نامیست از نامها خدای تعالی وذلک فی قوله ویعلمون ان الله هو الحق المبین
معنی حق در نام الله انست که براستی خدا ست و خدائی مر او است و بقدر خود
بجاست ثم قال فلا تکونن من الممترین ای من الشاکین الذین کذبوا بذلک وهذا
لیس بنهی عن الشک اذا الشک لیس بحاصل بقصد من الشاک لکنه حث علی اکتساب
المعارف المزیلة للشک الثوبة الثالثة قد نری تقلب وجهک فی السماء چون
خداوند کریم باشد و بنده عزیز بنده را بر شرط ادب دارد و راه بوی نماید
وانگه و برابان حمل با داشت دهد و در ان حرمت داشت بستاید کوید فنعم اجر
العاملین همچنین مصطفی را خبر داد که تو بر دین ادمائی و در مشاهده عز
مائی نکو تا حرمت حضرت بشناسی وباره ب سوال کنی لاجرم چون در دل وی
حدیث قبله بود و بحکم ادب اظهار ان نکرد وان ارزوی در دل می داشت
تا ان حضرت عزت خطاب امد فلنولینک قبلة ترضیها ان ارزوی در دل تو
بدانستیم و حسن ادب در ترک سوال از تو بپسندیدیم وانچ رضاء تو در ان
است از کار قبله ترا کرامت کردم ای محمد هر چه در عالم بند کانند همه در طلب

رضا ما اند و ما در طلب رضاء تو همه در جستن و جوی ما اند و ما خواهند
تو همه در آرزوی نواخت ما اند و ما نواز نده تو ابو بکر شبلی گفت قدس
الله روحه که قبله سه است قبلهٔ عام و قبله خاص و قبله خاص الخاص قبله
عام کعبه است و قبله خاص عرش است و قبله خاص الخاص دل مریدان
و جان عارفان فهم ینظرون بنور قلوبهم الی ربهم بنور دل خویش می نگرند
بخداوند خویش بیت گفتم کجات جویم ای ماه دلستان
گفتا فرادکاه منست جان دوستان و گفته اند مصطفی علیه در بدایت
وحی و آغاز رسالت چون دعا کردی بزبان نگفتی بعبارت صریح و در حال
آن دعاوی با جابت مقرون بوذی پس حال وی بجای رسید که از حضرت
عزت باشارت ملیح نه بعبارت صریح خواستی چنانک در این آیت وجود
قد نری تقلب وجهک فی السماء پس چنان شد که نه اشارت و نه عبارت بایستی
مجرد اجابت آمدی چنانک در خاطر آورد که چه بوذی اگر این گناه
کاران امت من بیامرزیدی آیت آمد بر وفق آیه بیشه که ربنا لا تواخذنا
ان نسینا او اخطانا ربنا کار چنان شد که نه اشارت بایست و نه
اندیشهٔ دل چنانک وقتی بر دل وی گوران آمد نشستن یاران در حجرهٔ وی خوردن
آیت فرستاد فاذا طعمتم فانتشروا للنوبة الثانیه قوله تعالی ولکل
وجهة هو مولیها ای لکل اهل دین قبلة وهو متوجهة الیه فی الصلوة
کما قال الله تعالی لکل جعلنا منکم شرعة ومنهاجا هو مولیها این هو اگر خواهی
با خدای تعالی بر که وی روبها ء ایشان فرا آن کرد است بقضاء و توفیق
با نقضاء خذلان و اگر خواهی این هو با کل بر بعنی که هر کسی را قبلهٔ است
که روی

که روی فرا آن داده است و نفند بره هو مولیها و تو لاها خوانده اند
فراه شای است و بوی قراه هو با کل روذ لابد میگویند هر کسی قبله ایست
روی وی فرا آن قبله راست کرده اند بقضاء و توفیق والامر کله بید الله که
فاستبقوا الخیرات ای فاستبقوا الی الخیرات فیما گمان بشکری گویند نه در حاج
قبله کوشید بلکه در نیکوها کوشید و بان شتابید بدان که وجوه خیرات
که تفصیل آن از بندکان در می خواهند فراوان است بعضی آنست که خصوصا
بنفس بنده باز می گردد و بعضی آنست که از وی بدیگری نعدی می کند اما آنچ
بنفس بنده لازم است توبت است از معصیت و صبر بر بلا و شکر
و شکر در نعمت و راحت و استغامت در صدق و علانیت و گزاردن فرایض
و سنن و آنچ از وی بدیگری نعدی میکند شفقت بردن است بر خلق خدای
گرسنه را سیر کردن تشنه را آب داذن برهنه را بوشیذن گم شده
را راه آوردن و امر معروف و نهی از منکر کردن و با ایشان خلق نیکو زندگانی
کردن و ایشان از ایشان خواستن و اندرین معانی اخبار فراوانست سیل ابن عباس
ای الصدقة افضل فقال قال رسول الله صلعم افضل الصدقة الماء اما رأیت
اهل النار ینادون اهل الجنة بما استغاثوا افیضوا علینا من الماء وقال
سراقة بن مالک بن معشم سالت رسول الله صلعم عن الضالة من الابل
تغشی حیاضی هل لی اجر ان اسقیها قال نعم فی کل ذات کبد حری اجر وقال
بعضهم کنا مع ابن عباس رضع فی جنازة فرأینا جرة ماء علی ظهر الطریق فقال
اما ان الله ینظر الی من وضع الماء علی ظهر الطریق کل یوم طرفی النهار برحمة
منه و رضوان وقال النبی علیه ایما مسلم کسی مسلما ثوبا کان فی حفظ الله ما
بقیت علیه منه خرقة قوله تعالی اینما تکونوا یأت بکم الله جمیعا میگوید

بعض

بهر جای که باشید و بهر قبله که باشید شما و اهل کتاب روز قیامت حق تعالی
جمع آرد شما روز قیامت ومن حیث خرجت فول وجهک شطر المسجد الحرام
سوال اگر کسی گوید چه حکمت است در ده این سه جایگاه باز گفتن فول
وجهک شطر المسجد الحرام سوال جواب آنست که هر جای علتی مفرد
است وبیان علت را هر جای همان حکم باز آورد اول آنست که حق تعالی با
پیغمبر اکرام کرد که قبله بیند روی ابرهیم او را اکرامت کرد و مصطفی علیه خود آن
بخواست و خشنودی و رضاء وی در آن بود چنانک گفت فلنولینک قبلة ترضیها
فول وجهک شطر المسجد الحرام علت دوم آنست که هر صاحب دعوتی را
قبله ایست که روی بدان دارد یعنی تو صاحب دعوتی ای محمد بهتر پیغمبرانی
وکعبه قبله تو است ولکل وجهة هو مولیها الی قوله فول وجهک سدیگر علت
در تغییر قبله قطع حجت معاندانست و دفع خصومت ایشان وذلک فی قوله
لئلا یکون للناس علیکم حجة پس هر جای فایده داشت و علتی محکم و ذکر آن علت
را ذکر حکم مکرر کرد اینجا دو جایگه باز آورد فولوا وجوهکم شطره لطیفه
نیکو ستیعنی که قبله را در روی فرا کردن قبله دو حالت است یکی در حالت امن
که باختیار و تمکن آسان روی فرا قبله کنند بنظام و دیگر آنک مسافر باشند و بر راحله
نماز نافله کنند یا در خوف باشند در مقابله دشمن نتوانند که روی نظام بقبله آرند
اینجا روی دل بقبله آرد پس حق تعالی دو جایگه باز گفت تا هر جائی بر یک معنی دلالت
کند قوله للناس علیکم حجة قال المفسرون معنی الحجة هاهنا الخصومة
والجدال لا الدلیل والبرهان میگوید تا هیچ کس را از مردمان بر شما حجتی نبود
یعنی چون قبله تان باشد و فرمان در قرآن و تو فرمان بردار کسی را بر تو حجتی نبود
الا کفت لا الذین ظلموا منهم این الا دو وجه است یکی تحقیق که میگوید مگر کسی
که ستمکاری

که ستمکاری حجت جوید بر شما چون کافران قریش و جهودان و دیگر وجه
آنک الا بمعنی لکن بود و قرآن ازین بسیار است معنی آنست که ایشان که بر خویشتن
ستم میکنند یعنی جهودان خصمی کنند از ایشان از من بترسید و لاتم نعمتی
علیکم معطوفست بر لئلا یکون علیکم و لعلکم تهتدون تا شما بر راه راست
باشید بر قبله ابرهیم بر جهودان نه نعمت تمام کردم نه بر راه راست باشند
قال النبی علیه لرجل اتدری تمام النعمة قال النجاة من النار و دخول الجنة
وقال علی کرم الله وجهه تمام النعمة الموت علی الاسلام کما ارسلنا تعلیل
و لاتم نعمتی علیکم کار سازی الیکم رسولا همچنانک شما را پیغمبر فرستادم و
قرآن دادم و آن نعمت بر شما تمام کردم این نعمت هم تمام کنم که بر ملت حنیفی کنم
و قبله ابرهیم شما را بدل ذم و رسول اینجا مصطفی است علیه و آیات قرآن میگوید
رسول ما قرآن بر شما میخواند و شما از کفر و شرک پاک میکند و یزکیکم سوال
اگر کسی گوید که چه نسبت که تزکیت فرا پیش کتاب و حکمت داشت و در آن آیت
واپس کتاب و حکمت داشت جواب آنست که تزکیت مهم از خداست
اما بر دو ضرب نماید یکی آن گواهی دادن است بنده را بطهارت دل
و دین و پاکی وی از مدالیش و این کمال آنها نیست و غایت معرفت و ثمره
تعلم علم و حکمت و ابرهیم علیه در دعا تزکیت خواست این ضرب بود از
بهر آنک از کتاب و حکمت واپس داشت که تا تعلم علم و حکمت نبود این
تزکیت حاصل نشود دیگر تزکیت بدایت اسلام است از خدای
تعالی بیان احکام شرع و از بنده بذیرفتن آن و عمل کردن آن و اربست این تزکیت

پیش از معرفت حقایق کتاب و حکمت سنت و دین ایشان اشارت باین ترکیب است از بهر آن قرا پیش داشت و یعلمهم الکتاب و الحکمة کتاب قرآن و حکمت سنت مصطفی علیه و بیان حلال و حرام و احکام قرآن و مواعظ آن و یعلمکم ما لم تکونوا تعلمون من فرایضه و شرایعه و ما هو صلاح دینکم و دنیاکم التی جنة الثالثة قوله تعالی و لکل وجهة هو مولیها قبلها خلق بخ است عرش و آن از نور است و قبله حاملان عرش و کرسی و آن از لالست قبله کروبیان و بیت المعمور و آن از یاقوت است و قبله دو حاینان و بیت المقدس و آن از مرمر است و قبله پیغمبران و کعبه و آن از سنگ است و قبله مومنان اشارتست بنده مومن که اگر نتوانی که بعرش آیی و طواف کنی یا بکرسی آیی و زیارت کنی یا بیت المعمور شوی و عبادت کنی یا بیت المقدس دی و خدمت کنی بادی همه روز پنج بار روی بدین سنگ آر که قبله مومنانست تا ثواب آن همه بیابی و لکل وجهة قال بعضهم الاشارة فیه ان لکل قوم اشتغلوا عنا بشی حال بیننا و بینهم فکونوا انتم ایها المومنون لنا شما که مومنانید دیده خود فرو گیرید از هر چه غیر ماست و در متابعت سنت و سیرت مصطفی علیه راست باشید که چشم عزیز خود از همه کاینات فرو گرفت و جز کنف احدیت خود را پناهی ندید و نگر کاری نپسندید مردی که براه عشق جان فرسایند

ان به که بدون یار خود ننگرایند عاشق بره عشق جانی باید

گر دوزخ و ز بهشت یادش ناید ٥ هر گردن متابعت درست اید

دوست اید شمع دوستی حق در راه او بر افروزند تا هرگز از جاده دوستی بیفتند و الیه الاشارة بقوله فاتبعونی یحببکم الله درویشی از سر حال خویش گفت گر نباشد قبله عالم مرا ::

قبله من روی معشوقست و بس :: این جهان با آن جهان و هر چه هست عاشقانرا روی معشوقست و بس حسین منصور قدس الله روحه اشارتی کرد بقبلها گفت سلم المریدون الی کل ما یریدونه مرید ازل مراد ما ایشان رسانیدند و هر کسی با معشوق خویش بنشاندند و حقیقت این است که همه خلایق دعوی دوستی او کردند و هیچ کس نخواست که بدرگاه او کسی نباشد پس چون همه دعوی دوستی حق کردند ایشانرا بر محک ابتلا زد تا ایشانرا با ایشان نماید چیزی در ایشان انداخت و آنرا قبله ایشان کرد تا دعوی بآن آوردند در یکی مالی و در یکی جاهی و در یکی شاهدکی در یکی تفاخری در یکی عملی در یکی علمی در یکی زهدی در یکی عبادتی در یکی پندادی شب این همه در ایشان انداخت تا خلق بآن مشغول شدند و هیچ کس حدیث او نکرد و راه طلب او از خلق خالی بماند از اینجا گفت ابو یزید بسطامی قدس الله روحه مررت الی بابه فلم اری رجلا لمرة اهل الدنیا محجوبوا بالدنیا و اهل الاخرة محجوبوا بالاخرة و المتجنبین من الصوفیة محجوبوا بالاکل و الشرب و اللذة و من فوقهم محجوبوا بالسماع و القول صنف من الصوفیه لم یحجبهم بشی من هذه الاشیاء فرایت مولهی علی بابه حیاری سکاری پر ذوق این کلمات بیست طریقت گفت شرب می شناسم اما وا خوردن نمی یارم دل تشنه و در آرزوی قطره می زادم

باآن

مید

ستابه مرا سیری نکند که من در طلب دریا ام بهزار چشمه و جوی که در نشست
کردم تا بوک دریا در یابم در دانش غریقی دیدنی من چنانم در دریا
ای دیدی من همانم راست مانند تشنه ی که در دریا یانم ملی کویم فریاد رس که
من از دست بی دلی بفغانم العقوبة الثانیه فاذکرونی اذکرکم
مصطفی گفت علیه در تفسیر هم این آیت اذکرونی یا معشر العباد بطاعتی
اذکرکم بمغفرتی ازینجا گفت مصطفی علیه که هر که خدای را عز وجل طاعت
دارد و بندگی کند از جمله ذاکر است اگرچه نماز نوافل و روزه تطوع وتلاوة
قران کمتر می کند و هر که نافرمان شود و طاعت ندارد از جمله فراموش کاران است
اگرچه نماز بسیار کند و روزه دارد و قران خواند پس حقیقت ذکر طاعت
داشتن است و حسن که دلش نه آراستن سخن و بجهد کفتار دیگر گفته اند
مرا یاد کنید بر بساط خدمت در ایام غربت در مشاهده منت بر توک
عادت بیان شرم و حرمت تا من شما را یاد کنم بر بساط الفت در ایام
مشاهدت بیان انبساط و رویت فاذکرونی بالطاعات اذکرکم بالعفات
قال الله تع لموسی علیه قل للظلمة لا تذکرونی فانی اذکر من ذکرنی وان
ذکری ایاهم ان العنهم سلسلی ازینجا گفت در تفسیر این آیت لیس من عبد
یذکر الله الا ذکره الله لا یذکره مومن الا ذکره برحمة ولا یذکره کافر
الا ذکره بعذاب از رسول خدای پرسیدند علیه که از اعمال کدام فاضلتر
گفت آنکه بمیری و زبانت بذکر خدا تر باشد و فرمود که از ذکر هیچ چیز
فاضلتر از قران خواندن نیست خاصه در نماز چنانکه فرمود قراءة القرآن فی
الصلوة افضل من القراءة فی غیر الصلوة وقراءة القرآن فی غیر الصلوة افضل من الذکر والذکر

والذکر افضل من الصدقة والصدقة افضل من الصیام والصیام جنة من النار ولا قول الا با
لعمل ولا قول ولا عمل الا بالنیة ولا قول وعمل ونیة الا باصابة السنة ثم قال تعالی فلا
تکفرون بشکر نعمت فرمود وان کفران نعمت کرد هرچند از روی ظاهر هر دو یکسانست
اما از روی معنی در جمع بیان این دو کلمه فایده نیکو ست تا کسی را گمان نیفتد
که شکر نعمت مقتضی امر مطلق یکبار نیست بلکه هر ساعتی در هر لحظه شکر منعم
واجب است که اگر شکر نکنی کفران باشد و این معنی است که بیکوید ولا تکفرون
یا ایها الذین آمنوا ای گرویدگان استعینوا بالصبر والصلوة یاری جویید بر نجات
از آتش و رسیدن به پیروزی بدو چیز بصبر و بنماز کردن در صلوة شفاست و در
صبر فرج که الصبر مفتاح الفرج و فی الصلوة شفاء و گفته اند استعینوا بالصبر
علی الصلوة که آن باری گران است و کاری عظیم چنانکه حق تع گفت وانها لکبیرة
الا علی الخاشعین ان الله مع الصابرین من که خداوندم با ایشانم با حفظ و رعایت
وعنایت ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات واین آن بود که روز بدر چهارده
مرد مسلمان کشته شدند شش از مهاجر و هشت از انصار مردمان می گفته
که نعیم دنیا از ایشان بگشت حق تعالی گفت مگویید چنین که ایشان مرده اند بلکه
زنده اند بنزدیک خدای تعالی شادان و نازان طعام و شراب بهشت بی حساب
بایشان می رسد ولکن شما نمی دانید مصطفی علیه گفت ان ارواح الشهداء فی اجواف
طیر خضر تسرح فی ثمار الجنة وتشرب فی انهارها وتاوی باللیل الی قنادیل من نور
معلقة بالعرش وقال علیه یعطی الشهید ست خصال عند اول قطرة من دمه
یکفر عنه کل خطیئة ویری مقعده من الجنة ویزوج من الحور العین ویومن

من الفزع الاكبر ومن عذاب القبر وتحلّى حلية الايمان اگر كسى گويد اگر اين شهيدان
اگر زنده‌اند ومرتزقان پس چونست كه در جثهٔ ايشان تصرف نيست وزنده را
تصرف جثه باشد لامحاله جواب انست كه نه هر كه در تصرف وى نيست او مرده
بود نبينى كه مردم در خواب شوند در جثهٔ وى تصرف نباشد ووى زنده است
وكس باشد كه در خواب چيزى بيند كه ازان اندوهگين شود وباشد كه از خواب
شود ان بقيت اندوه با وى بود تا بدانى كه دران حال زنده است اگرچه تصرف
نيست وهمچنين كه جايز ست ارواح شهدا كه اجسام مفارقت كند الا بنزد
خداى تعالى زنده باشند نه مرده پس ايشانرا ازين جهت مرده نبايد گفت ازان
كه بنزديك خداى تعالى زنده اند و روزى مى خورند چنانكه در آيت گفت بل احياء عند
ربهم يرزقون فرحين وبجاى خويش شرح ان تمامى گفته شود ان شاء الله و
لنبلونكم النون فيه للتاكيد و اللام جواب قسم محذوف على تقدير والله
لنبلونكم اى لنعاملنكم معاملة المختبر گفت با شما ان معامله كنيم كه كسى كه از
مايش كند بشىء من الخوف والجوع شافعى گفت رضى اين خوف بيم دشمن است
در غزا واين گرسنگى روزهٔ ماه رمضان است ونقص من الاموال زكوة مالست
والانفس بيمارى است وپيرى ومرگ والثمرات مرگ فرزندان كه فرزند را ثمره
دل خوانند وذلك فى قوله عليه السلام اذا مات ولد العبد قال الله تعالى لملائكته اقبضتم
ولد عبدى فيقولون نعم فيقول اقبضتم ثمرة فؤاده فيقولون نعم فيقول ماذا قال
عبدى فيقولون حمدك واسترجع فيقول ابنوا لعبدى بيتا فى الجنة وسموه بيت
الحمد وبشر الصابرين اى مهتر اين صابرانرا بشارت ده آنان كه چون
مصيبتى

مصيبتى بايشان رسد گويند انا لله وانا اليه راجعون اى مقرون بالبعث بعد الموت
والله تعالى قادر عليه انا لله اقرارست بعجز عبوديت وضعف بشريت وتن در دادن
بحكم قضا وانا اليه راجعون اقرارست ببعث ونشور وثواب وعقاب كه حق تعالى
بان قادرست وانزا تولانا وبان دلانا وقال النبى عليه السلام من استرجع عند المصيبة
جبر الله تعالى مصيبته واحسن عقباه وجعل له خلفا صالحا يرضاه پس ايشانرا
وعده داد كه اگر درود رحمت بلكه رحمتها پس يكديگر ازين جهت صلوات بجمع گفت
وصلوة رحمت است وثناء نيكو و رحمت خداى بر بنده كاملتر لوانست ووجوه ان بسيار
دعاى ايشان اجابت مى كند و بر طاعت اندك سپاس دارى مى كند وروزى فراخ بايشان
مى رساند وبركت در معاش وزندگانى مى كند ودر حال درماندگى وبيچارگى وبيمارى
ودرويشى فرياد مى رسد وبر دشمنان نصرت مى دهد وتوفيق طاعت وروشناى
معرفت وهدايت مى دهد اينست كه گفت اولئك هم المهتدون وقيل هم المهتدون
اليوم الى الحق والصواب وغدا الى الجنة والثواب النوبة الثالثة قوله
تعالى فاذكرونى اذكركم اينت ياد دوست مهربان وآسايش دل وغذاى جان آن
در مناجات گويد خداوندا ياد تو چون كنم كه تو خود در يادى خداوندا هر كه
در تو رسيد غم او برسيد وهر كه ترا ديد جان وى بخنديد اى سكينت تو خود
يادكرد و ياد داشت وى چه شناسى سفر نكرده اى منزل چه دانى دوست نديده
اى از نام ونشان وى چه خبر دارى بيت
معبود خودى وعابد خويشتنى ، زيرا كه براى خود كنى هرچه كنى اگر بجان
ياخطر كنى با خطر شوى واگر از روى حقيقت گذر كنى ان بينى كه لا عين رات
ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر بنده من چون ديگران بيازماى وبچه بينى

[illegible]

آری هر که وصال ما جوید و قرب ما خواهد ناچار رنج او را بلا کشیدن و
شربت اندوه چشیدن آسیه زن فرعون همسایگی حق طلب کرد و قربت
او بجواست گفت رب ابن لی عندک بیتا فی الجنة خداوندا در همسایگی تو
حجره خواهم آری نیکوست ولکن بهاء آن بس گران است هر چه ترا بزر
فروشند و این را بهما دل و جان فروشند آسیه گفت باکی نیست و لکن جانی
بجای هزار جان بودی دریغ نیست پس آسیه را چهار میخ کردند و در چشم
وی میخ آهنین فرو کردند و او را در آن تعذیب می خندید و میگفت

هر جای که مراد دل بود آید … یک خار به از هزار خرماست

بشر حافی گفت
در بازار بغداد می گذشتم یکی را هزار تازیانه زدند آه نکرد آنگه او را بحبس بردند
در پی او برفتم پرسیدم که این زخم از بهر چه بود گفت از آنک شیفته عشقم گفتم چرا
زاری نکردی تا تخفیف کردندی گفت از آنک معشوقم بنظاره آمده بود و مشغول
او بودم پروای زاری نداشتم آری چون حدیث عشق درست بود بلا
برنگ نعمت بود

زانک تا رسد بجز تو هیچ خسی … در خوردن غمهای تو
مردی باید

النوبة الثالثة قوله تعالی ان الصفا والمروة صفا
سنگ سپید سخت باشد یعنی صافی که در آن هیچ خلطی نباشد از خاک و گل
و جیران و مروه سنگی باشد سیاه و سست و نرم که زود شکسته شود و گفته
اند آدم و حوا چون اینجا آمدند آدم بکوه صفا فرود آمد و حوا بکوه مروه پس هر دو
کوه را بنام ایشان باز کردند صفا از آن روی که آدم صفی اینجا فرود آمد و خواندند
مروه از آن روی که مراة یعنی جفت آدم اینجا فرود آمد من شعائر الله ای
متعبداته التی اشعرها الله ای جعلها الله اعلاما لنا شعائر الله اعلام دین
حق

حق باشند و نشانهای ملت حنیفی اما اینجا مناسک حج می خواهد فکانه قال ان
بالصفا والمروة من شعائر الله من اعلام دین الله و مناسک حجه طواف کردن میان
صفا و مروه از مناسک حج است و از ارکان و این طواف آنست که علما آن را سعی خوانند
مصطفی علیه گفت ان الله کتب علیکم السعی کما کتب علیکم الحج ابن عباس رضی الله
عنهما گفت دیدگر می زگیشان صفا و مروه طواف بیکردند گفت این سنت مادر اسمعیل است چون
اسمعیل گرسنه شد و تشنه وی تنها و کس از دیار حاضر نه و طعام و شراب نه برخاست
و بر کوه صفا بر شد و روی در وادی کرد تا خود هیچ کس را بیند هیچ کس را ندید
فرو آمد چون بوادی رسید گوشه درع برگرفت و بشتافت و گرم برفت تا بر مروه
رفت در نگریست کس را ندید دیگر باره فرو آمد و قصد صفا کرد تا هفت بار چنین
بگشت حق تعالی برکت قدم وی را و متابعت سنت وی را آن طواف بر جهانیان فرض کرد
تا بقیامت فمن حج البیت او اعتمر حج و عمره زیارت خانه کعبه کردن است و قصد
آن داشتن میگوید صفا و مروه هر که حج کند یا عمره فلا جناح علیه ان یطوف بهما بر
وی حاجی نیست که سعی کند میان صفا و مروه تشدید در طا از اخفاء تا است
اصلیت طوف است و اصل قصه آنست که مردی و زنی در جاهلیت در کعبه شدند
بعادت فاحش مرد و زن را مسخ کردند پس عرب ایشان را بیرون آوردند و عبرت
را یکی بر صفا بنهادند و یکی بر مروه تا خلق از طواف می آمدند و ایشان را می دیدند
روزگار بر ایشان دراز شد و بسبب با ایشان الفت گرفتند و چشمها و
دلها ایشان از آن پر شد شیطان با ایشان آمد گفت پدران شما ایشان را می پرستیدند
و ایشان را بر پرستش آن بان داشتند روزگاری دراز در زمان فترت و جاهلیت
پس چون حق تعالی رسول خود را علیه السلام پیغام بنواخت و اسلام در میان خلق پیدا
شد قومی از مسلمانان که در جاهلیت دیده بودند می ترسیدند از سعی

کردن در بیان صفا و مروه حق تعالی این آیت فرستاد که سعی کنید که از حرم
از شعائر نهادم اکنون از جمله ارکان حج یکی سعی است بمذهب بیشترین ایمه
دین و بمذهب ابو حنیفه قربان بجای آن بایستد فمن تطوع خیرا و جزم اصل
ومن تطوع میگوید هر که بیرون از فرایض علی کند و طاعتی آرد و تقرب نماید
بطواف کردن یا بنماز نوافل خدای تعالی ازو بپسندد بدانکه شاکر نامیست از نامها
خدای تعالی و معنی این نام آنست که از بنده طاعت خرد بپذیرد و ثواب
بزرگ کند و عطاء خود بسیار دهد و اندک شمرد می‌بینی که حق تعالی این همه
نعمت و راحت و لذات و شهوات در دنیا بر بندگان خود ریخت آنگه آنرا
اندک خواند قل متاع الدنیا قلیل و در عقبی آن همه کرامت و ثوابها که در بهشت
دوستانرا داد آنرا غرفه خواند اولئک یجزون الغرفة و طاعت بنده و اعمال
وی چون یاد کند اگرچه اندک است و ناچیز آنرا بسیار خواند و بر وی ثنا کرد
والذاکرین الله کثیرا والذاکرات اینست معنی شاکر در نامها خدای تعالی که گناه
بزرگ از بنده درگذارد و طاعت خرد بزرگ کند و عطاء بزرگ خود اندک شمرد
سبحانه ما اکرمه بعباده . ان الذین یکتمون ما انزلنا حکم این آیت دلیل
است که هر آنکس که علم پنهان کند و از اهل خویش باز گیرد مستوجب عقوبت
گردد منسوخ ان کنند ایشان علما و روسای جهودانند فرو فرستادم من
البینات از ابن روشن کردم و در توریت بیان آن فرو فرستادم از حلال
و حرام و حدود و فرایض و رجم و از هدی و صفت و نعت مصطفی علیه
و اثبات نبوت وی من بعد ما بیناه فی الکتاب پس از آنکه بنی اسرائیل
را در کتاب توریت این همه روشن کردم ایشان پنهان میکنند اولئک
یلعنهم الله لعنت دائم زانست و دور کردن از رحمت میگوید بر ایشان در
لعنت

لعنت است یکی لعنت حق و دیگر لعنت خلق لعنت خلق آنست که ایشانرا
از بر خود برانند یا بگویند اللهم العنهم و خلاف است میان علما که این لاعنان
که اند قومی گفتند بیشکان اند ابن عباس گفت کل الجن والانس حسن
گفت عباد الله اجمعون قال ابن مسعود رضی هو الرجل یلعن صاحبه فترتفع
اللعنة فی السماء ثم ینحدر فلا تجد صاحبها الذی قیل له اهلا لذلک ولا المتکلم
بها اهلا لها فتقع علی الیهود الا الذین تابوا از آن جهودان و از شرک با یمان آیند
و از معصیت بطاعت گردند و اصلحوا و دلها کژ کرده تباه کرده راست کنند و
باز آورند و بینوا و نعت و صفت مصطفی علیه پوشیده میداشتند آشکارا
کنند اولئک اتوب علیهم ایشانند که ایشانرا باز پذیرم و از گناهانشان در
گذارم و بیامرزم من که خداوندم باز پذیرنده و مهربانم از من بخشاینده تر
و مهربان تر کس نیست ان الذین کفروا الایه ایشان که کافر بمیرند لعنت خداوند
بر ایشانست و لعنت فریشتگان و همه مردمان خالدین فیها جاویدان در آن
لعنت اند در بیان آنست که همیشه از رحمت و خیر دور باشند و بعذاب نزدیک
که هرگز عذاب ایشان سبک نکنند و مهلت ندهند که باز آیند و عذری خواهند
و در ایشان خود ننگرند و خازنان سخن ایشان خوب نگویند و فریاد ایشان
نرسند النوبة الثالثة قوله تعالی ان الصفا والمروة من شعائر الله
صفا اشارت است بصفوت دل دوستان در مقام معرفت و مروه اشارت است
بمروت عارفان در راه خدمت میگوید این صفوت و این مروت در نهاد
بشریت از نشانها توانائی و دانائی خداست پس نه عجب اگر شعائر صافی از

از میان خون بیرون آرد عجب آنست که این دُر یتیم در آن بحر ظلمت بزاد
و جوهر معروف در صدف انسانیت تکیه داد ولکن می‌دان که نه در صدفی
در دو گوهری بود چنانکه نه در سر شاخ میوه و ثمره بود نه در سر چاه
یوسف دلبر بود نه در سر کوه موسی انور بود نه در سر غار احمد مجتبی
بود دلی که در بادیه دوست بود در کنف رعایت معصوم بود جائی که درو
مهر جانان بود در بحر عیان عرفه نور بود حکایت عن محمد المبارک الصوفی
قال کنت مع ابرهیم بن ادهم فی طریق بیت المقدس فنزلنا وقت القیلولة
تحت شجرة رمانة فصلینا رکعات فسمعت صوتا من اصل الرمانة یا ابا اسحاق
اکرمنا بان تاکل منا شیئا فطاطا ابرهیم راسه فقالت ثلث مرات ثم قال
لی یا محمد کن شفیعا الیه لیتناول شیئا منا فقلت یا ابا اسحق لقد سمعت فقام
واخذ رمانتین فاکل واحدة و ناولنی الاخری فاکلتها و هی حامضة وکانت
شجرة قصیرة فلما رجعنا مررنا بها فاذا الشجرة عالیة و رمانها حلو و هی تثمر
فی کل عام مرتین وسموها رمان العابدین و یاوی الی ظلها العابدون للمؤانسة
الثانیة قوله تعالی والهکم اله واحد ابو صالح روایت کرد از ابن عباس
رضی که این آیت و سورهٔ اخلاص یکبار فرو آمدند که مشرکان قریش از مصطفی علیه
درخواستند تا خدای را صفت کند و نسبت وی گوید تا انزل الله هذه الایه
و سورة الاخلاص کافران را عجب آمد چون این آیت شنیدند که ایشان سیصد
و شصت بت در کعبه نهاده بودند و ایشان را معبود خود ساخته بودند گفتند
این سیصد و شصت معبود کار این شهر راست نمی‌توانند کرد چگونه معبود
جهانیان

جهانیان یکی باشد دروغ است این که محمد میگوید حق تعالی جای دیگر جواب
ایشان باز داد گفت این ایشان نه محمد را دروغ است که میگوید خدای یکی است
چه پیغامبران گذشته همین گفتند و باین آمدند و رفتند و پیغام گذاردند که
معبود جهانیان یکی است یکتائی و بی همتا وما ارسلنا من قبلک من رسول
الایه اهل تفسیر در اشتقاق اسم اله و در تفسیر آن وجوه فراوان گفته اند
و ما از آن دو وجه اختیار کنیم یکی آنست که الاله من یوله الیه فی الحوائج ای
یفزع الیه فی النوائب اله آنست که بندگان نیازها بدو بر دارند و حاجتها
ازو خواهند و در بلا و شدت پناه بدو دهند حکایت کنند که یکی کنیزکی
داشت و بفروخت و دلش در بند وی بماند پشیمان شد و شرم داشت که
سر خود بر خلق اظهار کند حاجت خویش بر کف چوبین نوشت و بر آسمان داشت
و گفت بار خدایا کو بما باز رسان تو خود دانی که در دلم چیست هنوز این سخن
تمام ناگفته که مشتری کنیزک با کنیزک بدر سرای آمد وی گوید رایت فی منامی
ان البایع تعلق قلبه بها فان رددتها علیه بلا ثمن ادخلک الله الجنة قال
فانی اثرت الجنة علیها قول ــــــ دیگر آنست که اله از له گرفته اند
عرب گویند لاهت الشمس اذا علت بر معنی آن اله آن باشد که او خداوندی است
بر مکان عالی و قدر او متعالی و بسیاری از آیات و اخبار که اشارت بعلو و
فوقیت الله داد بر این قول دلیل است لا اله الا هو مصطفی گفت علیه لا اله الا
الله کلید بهشت و بندیه مرکه این کلمه بگوید درهای بهشت بروی گشایند
مصطفی علیه از نبی گفت من احب ان یرتع فی ریاض الجنة فلیکثر ذکر لا اله

و معلوم است که سه ذکرها لا اله الا الله است و مصطفی علیه کسی را دید که
را دید که میگفت اشهد ان لا اله الا الله بس این کلمه فقال خرج من النار چون
دید به بهشت و رستن از اتش در کلمه لا اله الا الله بس این کلمه چون عوض
است از او بهشت چون بها ان رینی فرمود ثمن الجنة لا اله الا الله و از فضل
این کلمه یکی انست که مصطفی علیه گفت ما من شی الا بینه و بین الله حجاب
الا قول لا اله الا الله کما ان شفتیک لا تحجبانها کذلک لا یحجبها شیء حتی
ینتهی الی ربها فیقول لها اسکنی فیقول کیف اسکن و لم تغفر لقایلی و یقول الله
وعزتی و جلالی ما اجریتک علی لسان عبدی و انا ارید ان اعذبه
الرحمن الرحیم دو اسمان دفیقان احدهما ارق من الاخر این هر دو نام بخشایش
و مهربانی و رحمت راست و رحمن بلیغ تر است و تمام تر که همه انواع رحمت
در ضمن انست و فعل خداوند از نام وی مشتق است نه اسم از فعل مشتق
چنانک خالق و باعث و امثال ان اسم بر فعل سابق است نه فعل بر اسم نگویند
از ان خالق نام شد که بیافرید خلق را بلکه گویند از ان بیافرید که خالق بود
و مخلوق را خلاقست که اسم وی از فعل مشتق است تا رحمت نکند او را رحیم
نگویند و عن اسماء بنت یزید عن النبی صلعم قال فی هاتین الایتین اسم الله
الاعظم و الهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم و الم الله لا اله الا
هو الحی القیوم ابن عباس گفت چون این ایت از اسمان فرود امد کافران گفتند
ان محمد یقول و الهکم اله واحد فلیاتینا بایة ان کان من الصادقین بس
حق تعالی این ایت فرو فرستاد ان فی خلق السموات و الارض همه در این ایت
کفت

گفت سه نشانهای کردگاری و یگانگی خداوند است عز و جل در هر چیزی نشانی
است در هر نشانی وی برهانی اول در اسمان نگر که چون برداشت و بی ستون بر
هوا بداشت رفع سمکها فسویها سمکی بلند برزگی بر هوای بدان تازگی
ازین طرفه تر ان میغ گران که معلق بر باد بداشت میغ بی چشم می گرید
و باد بی پری برد رعد بی جان می نالد برق بی دهان می خندد اینت
لطافت و حکمت اینت زیبایی صنعت و کمال قدرت دو چراغ دیگر در
وی فروزان یکی سوزان و دیگر گدازان عمر تو در ان گذران یکی شب ارای
یکی روز افروز دیگر این زمین است هر کس را در ان وطن هر چیز
را در ان مسکن زنده را ماذر مرده را چادر باد زنده می کشد و عورت مرده
می پوشد شاذروانی کرد کرده و بر روی اب بداشته هر دو دشمن یکدیگر
انگه هر دو دل بر هم نهاده میخهای کوهها بلند در زمین افگنده تا زمین بر وی
گران شده و بر اب ارام گرفت هر که در عالم بنا کرد و از اب نگاه داشت
که اب چون بر بنا دود بنا را نیا کند صانع قدیم بنیاد عالم بر اب نهاده تا بدانی
که صنع وی بصنع کس نماند ایت دیگر تاریکی شب است و روشنایی روز ان
تاریکی را از ان روشنایی روز پدید اورد و ان روشنایی را از ان تاریکی بیرون
اورد و هر دو بر پی یکدیگر داشت انگه شب تاریک را بماه منور کرد و روز
روشن را بجرم خورشید منور و معطر کرد ایت دیگر کشتی است که
بر روی دریا در با از بهر ادمی نرم شده و منفعت خلق را رام کرده تا
کشتی بر روی اسان رود باب فرو نشود و ملاح هر ایت یافته تا باد راست
از کژ بشناخته و ستاره را افریده تا او را دلیل و راه بر شده اگر نه لطف

خداوند بوذی مهربانی او لختی چوب فراهم نهاذه و درهم بسته دران موجها
چون کوه کوه چون برفتی لکن برحمت خداوند دریا را مسخر کرد تا بفرمان
خداوند هر جا که آدمی خواهد کشتی می روذ و منفعت بیکران ازینست که
حق تعالی منت نهاذ گفت الله الذی سخر لکم البحر لتجری الفلک فیه بامره ایت
دیگر بارانست که از آسمان فرو آیذ تا زمین مرده بذان زنده شوذ و نبات
برارذ چنانک گفت وما انزل الله من السماء من ماء فاحیا به الارض بعد
موتها قطرها باران در میغ تعبیه کنذ و از میغ کران باد بر هوا قدرت برارذ
انگه باذی گرم فرستد تا میغ را از هم بگشایذ و قطرات ازان بریزذ و با هر
قطره فریشته ای تا چنانک فرمان بوذ بجای خوذ می رساند از زمین مرده
زنده شوذ نبات رنگارنگ و درختان گوناگون رنگهای نیکو و طعمهای شیرین
و بویها خوش عاقل چون در نگرذ داند که این ساخته را سازنده ایست
و آراسته را آراینده ی و رسته را رویانیده ی هر یکی بر هستی خدای
تعالی گواه و او را یگانگی وی نشان و فی کل شی له آیة تدل علی انه واحد
ایت دیگر جانوران اند ازین چهار پایان و مرغان و حشرات زمین و ددان
بیابان و بث فیهما من کل دابة هر یکی برنگی و شکلی و بوصفی و صورتی
هر یکی را الهام داذه که غذای خوذ را چون بدست آرند و بچه خویش
را چون نگه دارند و جفت خویش چون شناسند و از دشمن چون پرهیزند
و آفرینکار خوذ چون شناسند اگر ویرا عقل و زبان بوذی از فضل و عنایت
آفرینکار خویش چندان شکر کردی که آدمی در تعجب بماندی هرچند که سرتا
پای وی بزبان حال این شکر می کنذ و تسبیح میکنذ ولکن لا تفقهون تسبیحهم باید

بایذ که این جانوران ترجشم حقارت ننگری و انرا خوار نداری
که چه خوبی بسوی زشت نگاه کنی منکر :: کند بین ملک چون طاوس بکار ست مگس
ایت دیگر فروگشاذن باذهاست و گردانیدن ان از هر سوی چنانک
عز و علا وتصریف الریاح ریاح بلفظ جمع قراة مدنی اسنا و شامی و عاصم
و بلفظ واحد قراة باقی و جمع اشارت بباذ رحمت است که راحت خلق فرو
گشایذ چنانک گفت ومن آیاته ان یرسل الریاح مبشرات و ارسلنا الریاح
لواقح و بلفظ واحد اشارت بباذ عذاب است که عقوبت قومی را فرو گشایذ
چنانک گفت وفی عاد اذ ارسلنا علیهم الریح العقیم فاهلکوا بریح صرصر عاتیة
عبد الله عمر گفت باذ ها هشتست اند چهار رحمت را و چهار عذاب را اما
رحمت را ناشرات است و مبشرات و لواقح و ذاریات و اما عذاب را است
صرصر و عقیم اند و دبور و عاصف و قاصف اند در بحر و مصطفی علیه السلام که
باذ آمذی گفتی اللهم اجعلها ریاحا و لا تجعلها ریحا و قال علیه السلام من
روح الله تاتی بالرحمة و تاتی بالعذاب فلا تسبوها و سلوا الله خیرها
ها واستعیذوا بالله من شرها امیر المومنین علی کرم الله وجهه گفت باذ
چهار اند شمال و جنوب و صبا و دبور گفتا حد شمال از حد قطب است
تا مغرب آفتاب در روز استوا یعنی ان روز که با شب یکسان بوذ و حد
دبور ازان مغرب است که گفتیم تا مطلع سهیل و حد جنوب از مطلع سهیل
است تا مشرق استوا و حد صبا ازین مشرق است تا بقطب حق تعالی
نصرت مصطفی را ذ سلم بباذ صبا و هلاک عاد بباذ دبور و قال علیه نصرت

با صبا و اسلکت عاد بالدبور آیت دیگر میغ است با باد گران در هوای
لطیف روان چنانک گفت والسحاب المسخر بین السما والارض گهی از دریا
بر خیزد و آب برگیرد و گاه بر سبیل بخار از کوهها بر می‌آید و گاه از نفس هوا
پدید آید و قطرها باران در آن تعبیه و بخطی مستقیم بر هر یکی نوشته و
نقد برکرده که کجا فرود آید و کدام حیوان تشنه است تا از آن آب خورد
و کدام نبات خشک است تا تر شود و باشد که در دهان صدف افتد و در و
مروارید شود قال عکرمه ما انزل الله من السما قطرة الا انبتت بها فی الارض
عشبة او فی البحر لؤلؤة تفصل الآیات لقوم یعقلون گفت در این نموذج
از صنایع حکمت و لطایف نعمت و عجایب قدرت نشانهاست بر کمال کار
و یکتائی خداوند و دلیلها بر توانائی و دانائی او کرده که خرد دادند و
حق در یابند و توفیق یار ایشان و دل با وی راست دادند و نظر وی پیش چشم
خویش دارند النوبة الثالثة قوله تعالی والهکم اله واحد این
صفت خداوند یگانه پادشاه یگانه بزرگواری و کاردانی یگانه در ذات
یگانه در صفات یگانه در ذکر و نشان یگانه در وفا و پیمان یگانه در لطف
و نواخت یگانه پیداتر از هر چه در عالم و در آن پیدائی یگانه پنهان‌تر
از هر چه در عالم پنهانی است و در آن پنهانی یگانه بی وفا ادبی که قدر این
خطاب نشناسد و عز این رقم اضافت نداند بیگوید والهکم عجب نه آنست
که اضافت بندگان با خود کند عجب اینست که اضافت خود با بندگان میکند
که والهکم نه انک خداوندی و برتر از بندگی بندگان پیوندد که بایند مستحق
است

است اما خود در کوتی و در مهربانی یگانه است
آنجا که جمال حسن آن دلبر ماست :. ما در خور او نه ایم او در خور ماست
نه عالم بود و نه آدم نه رسوم بود و نه آثار که خداوند جل جلاله دفتر
دولت بر تو می‌کشید و بر دوستی خودی بسته بود و تو هنوز در عدم شب
معراج از اسرار الهی که با سید عالم رفت یکی آن بود که گفت یا محمد مرا
شو و خود را هیچ مباش چنانک نبودی تا تو را باشم چنانک در ازل بودم
پیر طریقت گفت الهی شاد بدانم که اول تو بودی و ما نبودیم کار
تو در گرفتی و ما در نگرفتیم بعیب خود شادی و رسول فرستادی لاجرم
بی طلب ما دادی برادری ما تباه مکن و هر چه بجای ما کردی از نیکی بعیب ما
بر بده مکن لا اله الا هو الرحمن الرحیم جز و خداوند نیست جز وی
سزای معبودی نیست رحمن است که هر چه از وی خواهند بدهند رحیم
است که چون نخواهند خشم گیرد و فی الخبر من لم یسئل الله غضب الله علیه
رحمن است که طاعت بنده قبول کند اگر چه خرد بود رحیم است که معاصی
بسیار زده کو چه خرد بود ان فی خلق السموات والارض در این آیت عموم خلق
را بخود راه می‌نماید تا در عجایب ملکوت آسمان و زمین و صنایع بر و بحر
نگرند و صانع بشناسند و یگانگی او اقرار دهند نظر عام بمصنوعات
است و نظر خاص بصفات است و نظر خاص الخاص بذات است عامه مومنان
بصنع نگرند از صنع بصانع رسند خواص مومنان صفات بدانند تا موصوف
رسند اما پیغمبران و صدیقان او و دلیم با و شناسند نه بغیر او از وی
بوی نگرند اشارت بدین حالت اینست که گفت الم تر الی ربک کیف مد الظل گفت

بسا به نکو تا صنع ما ببینی گفت. بما نگر تا صنع ما ببینی ای مهتر عالم آمد تن جبریل
ببین فرستادن ما بین از ما بوی نگر نه از وی بما صولجان. یوسف عین
یوسف ایشان را کشف گشت از خود فانی شدند و از صفات یوسف غایب
گشتند گفتند ما هذا بشرا یوسف را فرشته دیدند و از اوصاف انسی بی
خبر بودند چندان شغل افتاد ایشان را در شاهده یوسف که پرداخت
صفات نداشتند چون ذات مخلوق در صولجان آن اثر کرد اگر تجلی
ذات خالق در سر خاصگیان از این زیادت کند چه عجب کما یات لقوم
یعقلون این همه هست ز برکان دری یابند نابدانند بینایان می بینند
از مرحله تب بساحت حق راست روند می باید همه عالم خوان در خوان
است خورنده می باید جمال حضرت در کشف است نگرنده می باید

مرد باید که بوی داند برد ورنه عالم پر از نسیم صباست

عقل عقال دلست یعنی که دل را از غیر محبوب در بند آورد و از موسهای
ناسزا باز دارد و عقل در معرفت چنین آلت نه اصل و مایه عقل است که دل بوی
زنده گردد لیتبت دم کسان حبذا ای عاقلان پس هر کرا عقل نیست در شمار زندگان
نیست نه بینی که با دیوانه خطاب نیست چنانک با مرده نیست عقل سه حرف
است عین است یعنی عرف الحق من الباطل قاف است یعنی قبل الحق لام است
یعنی لزم الخیر این عقل بنده موهبت الهی است و عطاء ربانی و طاعت
بنده مکتسب است طاعت بی موهبت راست نیست و آن موهبت بی توفیق
بکار نیست چنانک در خبر است که حق تع عقل را بیافرید او را گفت برخیز برخاست
گفت بنشین بنشست گفت بیا بیامد گفت برو برفت آنگه گفت بعزت و جلال من که
از تو

از تو کوای تر نیافریدم بک اعبد و بک اطاع پس عقل را از بن نواخت
عجیبی بدید آمد حق تعالی آن از وی در نگذاشت گفت ای عقل باز
نگر تا چه بینی باز نگریست صورتی دید از خود نیکوتر و جمال تر گفت تو
کیستی گفت من آنم که تو بی من بکار نیائی من تی فیفهم النوبة الثانیة
قوله تعالی و من الناس من یتخذ من دون الله اندادا ستاه گفت این
سروران و پیشروان بیخواهند که ایشان را در معصیت خالق طاعت می
داشتند الله ایشان را چنان می داشتند که مومنان خدا را دوست
دارند حق تعالی گفت والذین آمنوا اشد حبا لله و هم مومنان خدا را دوست
تر دارند که ایشان پیشوایان خود را ابن کیسان و زجاج گفته اند انداد
بتان اند گفت ایشان بتان را و خدای را عز و جل در دوستی یکسان دارند
چنانک امروز بتی آرایند و پرستند و فردا دیگر بتی در دوستی شان ثبات
و دوام نیست خدا را بهمه جان دوست دارند حق تعالی گفت والذین
آمنوا اشد حبا لله مومنان بهر آن دوست دارند که از ما نیکوئی بر نکو د ند
و بد یکی نکو آیند ولو یری الذین ظلموا اذ یرون العذاب ان القوة لله
قراة بیشترین قراة حسن است بفتح الف و درین قراة لو جای اذاست
بر موضع هنگام نه در موضع شرط می گوید که بینند ایشان که بر خود
ستم کردند درین جهان پرستش بتان آنگه که عذاب دوزخ بینند که قوة
و توانائی همه خدا راست و قوی ولو یری الذین ظلموا ان یرون العذاب
ان القوة لله جمیعا و ان الله شدید العذاب درین قراة معنی آنست که

اگر تو بینید ظالمان را آنگه که عذاب ببینند و این بر سبیل تعظیم و تعجب گفت
و سخن تمام شد پس ابتدا کرد و گفت ان القوة لله جمیعا و قوی و لو تری الذین
ظلموا اذ یرون العذاب ان القوة می گوید اگر تو بینی هم بر سبیل تعجب آنگه که
و ایشان نماینده در آن عذاب و بآن عذاب که قوة خدایراست بهمگی و خدای است
که سخت عذابست بیان معنی آیت در قرائة هم بستیم اما بتفصیل آنست که و لو تری
الذین ظلموا بتاء مخاطبه مدنی و شامی و یعقوب خوانند باقی قراءة بیا خوانند
اذ یرون بضم یا شامی خوانند باقی بفتح یا خوانند ان القوة و ان الله
بکسر الف قراءت یعقوب است باقی بفتح الف خوانند عطا گفت تفسیر
آیت آنست که اگر این ظالمان ببینند روز قیامت آنگه که دوزخ از پانصد سال
راه روی بایشان آرد و چنانکه مرغ که دانه چیند ایشان را بر چیند آنگه بدانند
که قوت و قدرت خدایراست عز و علا اذ تبرأ الذین اتبعوا من الذین اتبعوا
آنگه که بیزار شوند روان سران و مهتران مشرکان و پس روان ضعفا و سفله
ایشان که اموده بودی آنان رفتند و بگفت و فعل و ارشادات ایشان از راه
می افتند فردا قیامت از مهتران ایشان را گویند ما شما را بر بی راهی
نخواندیم و نفرمودیم و شیاطین سخنان از در بیان بی زاری گیرند و مهتران ایشان
گویند ما انا بمصرخکم و تقطعت بهم الاسباب الی هاهنا المعنی کقوله فسل به
خبیرا ای عنه ای و تقطعت عنهم الوصلات التی کانت بینهم فی الدنیا من
العهود و المواثیق و الارحام و المودات و الانساب و الاسباب می پیوندد
که میان ایشان بود در دنیا از عهد و پیمان و دوستی و خویشی و نسبت و سبب
همه بریده

بریده گردد قال النبی علیه کل سبب و نسب منقطع الا سببی و نسبی شدی
گفت این اسباب که بریده می گردد اعمال کافرانست فرو گذارند و ایشان را
در آن ثواب ندهند و قال الذین اتبعوا لو ان لنا کرة لو انی یعنی لیت
است پس روان گویند ای کاشکی ما را باز گشتنی بودی باین جهان تا چنانکه
امروز ایشان از ما برگشتند و بیزاری کردند ما نیز از ایشان برگشتمانی و کافران
آنگه اعمال خود را ضایع ببینند همین گویند یا لیتنا نرد و لا نکذب بآیات ربنا
و سمعنا فارجعنا نعمل صالحا حق تعالی ایشان را دروغ زن کرد این گفت و لو ردوا
لعادوا لما نهوا عنه و انهم لکاذبون و این آنگه گویند که بهشت با ایشان نمایند
و ایشان را گویند اگر شما مومن بودی این بهشت شما مسکن بودی پس بمیراث مومنان دهند
و ایشان دریغ و نخشش می خورند اینست که حق تعالی می گوید کذلک یریهم الله اعمالهم
حسرات علیهم و گفته اند که این اعمال که در آن حسرت و پشیمانی خورند شرک
ایشانست و پرستش بتان بر امید آنکه تقربی است بخدای تعالی و ذلک فی قوله
تعالی ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی پس چون نومید شوند و عذاب ببینند
ایشان را حسرت باشد و حقیقت حسرت در لغت عرب بریدن است مرهی که
در راه منقطع شود او را متحسر گویند که بعضی دقش برو بریده گشت و باز ماند
و ما هم بخارجین من النار و ایشان هرگز از آتش بیرون نیایند که نه در شمار مسلمانان
اند نه از تابع و نه از متبوع الموعظة الثالثة قوله تعالی و من الناس من یتخذ
من دون الله اندادا اگر مومنان و دوستان خدا را در همه قرآن جز این آیت نبودی
ایشان را شرف و کرامت تمام بودی که حق تعالی میگوید ایشان مرا سخت دوست دارند
تمامتر از آن که کافران معبود خود دوست دارند نمی بینی که کافران چون در دوزخ

باشد صنمی تراشند از چوب باز چون دستشان رسد آن چوب بگذارند
واز زر وسیم دیگر سازند اگر لاف دوستی هر معبود خود حقیقی بودی
از آن بدیگری نگرایند حکایت اصمعی وزن وگفتن او که کلی بکلک
وجواب آن وسیلی زدن بر پیر سوار تا آخر حق تعالی گفت دوستی مومنان
مرا نه چون دوستی کافرانست تا از که هر بلحظه‌ای بدیگری گرایند که
که ایشان سر از ما بر نگردند که اگر بر گردند خود کجا روند چون ما کی
کجا یابند هر چند که جویند ای مسکین خدا برا چون تو بنده بسیارست اگر
بندی افتد ترا افتد که چون کردی که چون او خداوندی بیابی شبلی گفت
تصوف از سگی آموختم وقتی بر در سرای خنیه بودم خداوند سرای
بیرون آمد وآن سگ را براند وسگ دیگر باره باز می آمد شبلی گفت چه خبر
باشد آن سگ که وی را می رانند ومیخواند بازی آید حق تعالی آن سگ
را با واز آورد گفت ای شیخ کجا روم که خداوندم او مست بینت
از دوست بهر جور وجفا دور نباشم ،، ور تیغ زند ابر دل جور نباشم
زیرا که من او همه کس مگر بندم ،، گر تو بکسی نالم معذور نباشم
اذ تبرا الذین اتبعوا من الذین اتبعوا کافران که دوستی بتان وغیر
مولا طبع نه حقیقت لاجرم در قیامت چون عذاب بینند از ایشان
بیزار شوند مومنان که دوستی ایشان نه دوستی حق است چنانکه
حق تعالی گفت یحبهم ویحبونه لاجرم در محنتها وبلاها که ایشان
را پیش آید هر دو دوستی خلل نیارند اول سکرات مرگ بینند و
جان از ایشان در بایند وسالها شان در خاک بدارند ودر قیامت
درمغاک

درمغاکات مختلفه بادها سان بنوسانند وعنا بها کشند و بر ایشان قهرها
رانند ودر دوزخ هفتکان بدارند با این محنتها وبلاها که در راه ایشان
اید هر ساعت عاشق تر باشند ودوستی حق را بجان ودل خریدار تر شد
بر جان جلال کوید شادان بغم عشق برغم باذ ،، عشقی که بصد جفا کم اید کم باذ
النوبة الثانیه قوله یا ایها الناس کلوا مما فی الارض حلالا طیبا
این ایت در باب مشرکان قریش امد که ایشان چیزها بهوای خود حلال
می کردند وچیزهای حرام می کردند وبنیاد کژی نهادند یا ایها الناس ای مردمان
کلوا مما فی الارض این من تبعیض که هر چه در زمین حلال است وپاک نیست
لیکن حلال وپاک در زمین بخورید آورده که شریح القاضی یکی را شهادت
گرد بسبب آنک کل می خورد از وی بپرسیدند این ایت بحجت آورد گفت
یقول الله عز وجل کلوا مما فی الارض حلالا طیبا فاباح ما فی الارض ولم یبح
الارض ولا تتبعوا خطوات الشیطان نافع وعاصم وابو عمرو وحمزه خطوات
بسکون طا خوانده اند وباقی بضم طا وهر دو قرات جمع خطوة است والخطوة
ما بین القدمین والخطوة بالفتح المصدر من خطا یخطو خطوة وخطوا
ومعنی آنست که پی شیطان مروید که شیطان شما را بوسوسه از حلال
باز دارد ودر حرام افکند انه لکم عدو مبین دشمنی آشکار است شما
وعداوة ظاهر با پدر شما آدم که وی را سجود نکرد وا و را از بهشت
بیرون کرد وهم با شما که همه روز شما را به بدی میفرماید قوله انما
یأمرکم بالسوء والفحشاء هر معصیت که شریعت او را حدی پیدا نکند آن را
سو خوانند وهر چه در آن حد شرعی واجب شود چون زنا ودزدی ومانند آن

اند الفحشا خوانند تعالی گفت فحشا بخل است و زکوة مال باز گرفتن و گفته
اند فحشا در همه قران بمعنی زناست مگر انجا که گفت الشیطان یعدکم
الفقر ویامرکم بالفحشاء که اینجا بمعنی منع زکوة است وان تقولوا علی الله
ما لا تعلمون بگویید از ان چیزها که دیو شما را میفرماید یکی انست که بر خدای
تعالی ان گویید که نمی دانید یعنی که بحیره و سائبه ازان حرام میکنید و خدای
تعالی حرام نکرد ازان هیچ چیز واذا قیل لهم اتبعوا ما انزل الله لهم کنایت
از ناس است که بر عموم گفت یا ایها الناس مراد باین ان طال و حرام کنندگانند
یعنی چون ایشانرا گویند که بر پی ان روید که خدای فرستاد وانچه بر خود حرام
کرده اید حلال دارید ایشان گویند نه بل که بر پی ان رویم که پدران خود بر ان یافتیم
ان تحریم و تحلیل و دین و طریقت پس حق تعالی ایشانرا پاسخ کرد اولو کان اباؤهم
الف استفهام است و لو کلمه جواب که می گویند که بر پی ان رویم که پدران خود
را بران یافتیم باشید اگر چه پدران ایشان چیزی در نمی یافتند و راه راست
نمی شناختند و نظیر این انست که در قول شعیب گفت اولو کنا کارهین چون
با شعیب گفتند که از دین خویش باز ای جواب داد اولو کنا یعنی الف استفهام
ولو کلمه جواب میگوید واگر ما نا خواه و ناپسندیم این را هم واین لفظ در بادی
هم معنی باید داند بر جای استفهام گفته اند فایده این دو لفظ که جمع کرد یعنی
لا یعقلون و لا یهتدون انست که عقل اضافت با علم معرفت کنند و اهتدا اضافت
با عمل کنند میگوید ایشانرا نه علم درستست و نه عمل مستقیم ابن کیسان گفت
حق تعالی درین ایت ذم تقلید کرد و ایشانرا بر نظر خواند یعنی که تقلید پدران
خویش میکنید و بگفتار و کردار ایشان نظر کنید تا بدانی که ایشانرا نه عقل بود

و نه هدایت اما مسئله تقلید شرح ان دراز ست و سخن دران فراوان اما
بر سبیل ایجاز انچه لابد ست بگوییم و باصول ان اشارت کنیم بدان که معنی تقلید
انست که سخن کسی قبول کنی و حکم وی بی دلیل و حجت بپذیری و صواب و خطا
دران حکم در گردن وی افکنی و احکام درین باب از سه قسم بیرون نیست
بعضی انست که تقلید دران هیچ حال روا نیست نه عالم را و نه عامی را
و بعضی انست که عامی را رواست و عالم را نه و بعضی انست که علما دران
مختلف اند علی ما یاتی شرحه اما انچه تقلید دران بهیچ وجه روا نیست
نه عالم را و نه عامی را اصول توحید ست و اشارت رسالت و نبوت و احکام
غیبی چون بعث و نشور و حساب و بهشت و دوزخ و امثال این هر چه دران
باب اید واجب است بر هر مسلمانی که یقین بداند و بشناسد و بان ایمان
دهد و تقلید دران روا نداده که حق تعالی قومی را درین تقلید عیب کرد
گفت وقال الذین کفروا للذین امنوا اتبعوا سبیلنا ولنحمل خطایاکم وما هم
بحاملین من خطایاهم من شیء انهم لکاذبون و راه این روشن است که اگر حق
توفیق دهد بنده را تا نظر کند در محدثات و مکونات و در عجایب بر و بحر
و ایات و دلایات قدرت حق در زمین و اسمان و در معجزات و خرق
عادات که بر دست انبیا رود معرفت وحدانیت حق او را حاصل شود و صدق
رسالت و نبوت بداند پس تقلید را دران جای نماند اما انچه نقل کرده اند
از ائمه سلف چون اهل اوزاعی و جماعتی که ایشان تقلید در دین روا داشته
اند نه محض تقلید ست که ان فرمودن اتباع سلف است و انچه نقل کرده اند
از کتاب و سنت و کسی که اتباع سلف کند بپذیرفتن کتاب و سنت از ایشان اتزل

تقلید نگویند که تقلید پذیرفتن قول است بی دلیل و این خود پذیرفتن عین
دلیل است بلکی بر سبیل اتباع سلف اتباع می کنند همچنان که ماموم در صف
آخر بر سبیل صفوف که در پیش دارد اتباع امام می کند نه اتباع صفوف
همچنین کتاب و سنت امام است صحابه شنیدند و پذیرفتند و پس روان
شنیدند قوم تا فقونا و پذیرفتند پس معلوم شد که ان عین اتباع است
و پذیرفتن دلیل نه محض تقلید و شافعی رضع گفت لا تقلدونی و اذا رأیتما
الدلیل فقبلتم قولی فانما قبلتم الدلیل واتبعتموه دون قولی وقال اذا وجدتم
فی کتابی خلاف قول رسول الله صلعم فدعوا ما قلت وخذوا بالحدیث یعنی
لا تقبلوا قولی الذی لا دلیل علیه فان الدلیل هو المقبول المؤید بالکتاب والسنة
وهو المتبوع اما قسم دوم که تقلید در ان مختلف فیه است احکام شرایع دین
است چون نماز و روزه و زکوة و حج که باخبار متواتره ثابت شده است قومی تقلید
در ان روا دارند و قومی نه و درست آنست که تقلید در ان روا نیست که هر
کس را علم ضروری بان حاصل می شود و نیز این شرایع عین ایمانست و ایمان نیز
همچون ایمان بخدای و رسولست و احکام غیبی و تقلید در ان هیچ روا نیست
اما قسم سوم که تقلید در ان رواست ان احکامی است که باخبار آحاد
ثابت گشته از ابواب نکاح و طلاق و خلع و عتاق و حدود و بیوع و امثال
ان عامی را جایز است که تقلید عالم کند بدلیل انکه گفت فسئلوا اهل الذکر ان
کنتم تعلمون ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم و تعلم اهل طلب علم فرض کفایت
است و اگر بر هر کس واجب بودی تعلم این احکام پس فرض عین بودی و تعطیل
صناعات و مکاسبات در ان بودی و سبب مشقت خلق بودی پس معلوم گشت
که عامی

که عامی را تقلید عالم درین باب جایز است و نیز این ابواب از فروع دین
است و مجال اجتهاد و قیاس است و عامی را آلت اجتهاد نیست بخلاف اصول
دین که طریق ان سمع و لهانیست و نه مجال اجتهاد و قیاس است لاجرم عالم و عامی
در ان یکسانست و تقلید در ان روا نیست و بعضی علما روا داشته اند عالم
که تقلید کند کسی را که از و عالم تر بود یا وقت اجتهاد بر و تنگ بود از انکه
بعبادت وقت مشغول باشد جایز است و بر ویکه تقلید عالمی دیگر کند مثل الذین
کفروا بادمی مثل سان و صفت است چنانکه گفت مثل الجنة ومثلهم فی التوریة
ولله المثل الاعلی و تقدیره الهیة و مثل واعظ الذین کفروا مثل الذی ینعق
بیعج بالغنم صفت انکس که کافر را پند دهد و بر دین حق خواند همچون
صفت ان شبانست که بانگ بر گوسفند می زند گوسفند ان ان بانگ چه فهم
کند و چه منفعت گیرد کافر را با واعظ حق همان مثل است حق تعالی که قفل
بیگانگی بر دل وی زده و مهر شقاوت باز نهاده نه پند بشنود نه حق در
یابد و گفته اند مثل الذین کفروا فی دعایهم الاصنام کمثل الناعق بغنمه
گوسفند چه داند و چه فهم کند که شبان چه میگوید همین است مثل کافران
که بت را می خوانند چون نشنود و در دنیا بدرد نرسد وی جز رنج و عنایش
نباشد پس صفت کافران کرد و گفت صم عن الایمان بکم عن القران عمی
عن معرفة الرحمن و عظمته فهم لا یعقلون شیا یا ایها الذین امنوا کلوا
من طیبات ما رزقناکم این ایت تحریض مومنانست بر طلب حلال و بکار
داشتن و در وسوسها بنا رفتن که این وساوس از عمل شیطان است
و شیطان جهد کند که بنده مومن را بوسه از حلال باز دارد و بحیلت در حرام

افکند و اگر حلال خوردن را مزیتی نبودی حق تعالی آنرا طیبات
نگفتی و تفصیل این حرام و حلال و شبهات در سنت و قرآن جایها پراکنده
بیابند چنانکه در سیم شرح دهیم ان شاء الله تع و قال سعد بن وقاص لرسول الله
صلعم ادع الله ان یستجیب دعائی فقال یا سعد اطب طعمتک تستجب دعوتک
واشکروا الله ان کنتم ایاه تعبدون شکر نعمت آنست که خدای تعالی او
بندگان در صحیفه مبلغ بند مرا شکر گوئید که شما را بدین اسلام راه نمودم و
احکام از حلال و حرام و شبهات بیان کردم چون مرا خدای خود میدانید
وی پرستید نعمت هم از من بینید شکر از من کنید که شکر منعم را بحال
بندگان واجب باشد آنگه بعضی محرمات را یاد کرد و گفت انما حرم علیکم
المیتة والدم ولحم الخنزیر ای خدای تعالی حرام کرد بر شما مردار ستور و خون
روان و سنت مستثنی کرد از مردار ملخ و ماهی و از خون جگر و سپرز
این مفسران گفتند از منسوخات این سورة یکی آیت است که سنت بعضی
مردار و خون حلال کرد و حکم تحریم از آن برداشت ولحم الخنزیر و حرام
کرد گوشت خوک با جمله اجزا و ابعاض او و ما اهل لغیر الله که قربان کشتی
جانور نام معبودی جز خدای تعالی نام می بردند و آواز بر می داشتند
حق تعالی آن کشته را حرام کرد فمن اضطر بکسر نون قراء عاصم و حمزه و
ابوعمرو و یعقوب است باقی بضم نون خوانند یعنی هر که بیچاره
ماند در ناقت و از مرگ ترسد غیر باغ در ستمی یا در حالی که از آن
عاصی نبود در خدای تعالی و لا عاد نه ستمکار بود در آن یا در آن
حال بر کس و گفته اند غیر باغ بیش از ضرورت نخورد ولا عاد و افزون از سد رمق
نخورد

نخورد که جان وی برجای بدارد و از آن تغرود شد و وقتی دیگر دانشمند بس روی
آن خوردن بزه نباشد حقیقت بغی طلب کردن است یعنی باغی طالب آنست
که وی را نیست و نمی رسد و عادی آنست که تجاوز کند و از حد شرع در گذرد ان الله
غفور رحیم خدای تعالی پوشنده و آمرزنده است مهربان و بخشاینده فوی می گفتند بحکم
آن ایستند که بیم فوت روح باشد اگر در آن حال بحکم اطبا بجای داروی استعمال
کند روا باشد و هم ازین باب است رخصت شرع در شرب بول شتر و شبه و اگر
مصطفی گفت علیه ان الله تعالی لم یجعل شفاکم فیما حرم علیکم یعنی حرام نکرد فند
شفا شما را در آن چیزی که حرام است بر شما هذا ماذکروه والعهدة علی قائله ان
ان الذین یکتمون ما انزل الله دانشمندان جهودان از حسد آن خویش که با
رسول خدای جنگ می کردند رشوت می ستدند و طعام خویش می گفتند که محمد نه
پیغمبر است که در توریت ذکر و نشان وی نیست حق تعالی گفت بهای اندک می ستانند
پنهان نعت محمد در توریت پیش و به ثمنا قلیلا این ها با کتمان منوذ باز کتمان
را می فروشند بهای اندک می ستانند اولئک ما یاکلون فی بطونهم الا النار
ایشان آنند که نمی خورند در شکمها خویش این تاکید را گفت الا النار مگر آتش
یعنی باغ امروز بخورند از رشوتها فردا آتش خورند بجزای آن و لا یکلمهم الله
یوم القیمة روز قیامت خدای با ایشان سخن نگوید که تحیر ایشان باز کرد با
ایشان لطف ابد ولا یزکیهم و ایشان از آن عمل خبیثه پاک نکند و بر ایشان
ثنا نگوید معذب باشند لا محاله ولهم عذاب الیم اولئک الذین اشتروا الضلالة
بالهدی ای الیهودیة بالایمان یعنی آنان که ایمان و معرفت فروختند و جهودی
خریدند و عذاب خداوند بر مغفرت وی اختیار کردند فما اصبرهم علی النار

ای ما ابقاهم علی النار کما یقال ما اصبره علی الحبس ای ما ابقاه فیه چند که مانند
ایشان در آتش و در آن شکیبایی کنند ذلک بان الله نزل الکتاب بالحق فا
ختلفوا فیه آن عذاب بآنست که حق تعالی توریت را فرو فرستاد و ذکر محمد
علیه و نعت وی پیدا کرد و قرآن که محمد فرستاد بحق فرستاد و براستی و ایشان
دران خلاف افتادند بعضی استوار گرفتند و بعضی منکر گشتند ایشان از حق
دور افتادند و در ستیز بماندند و قیل فعلهم الذی هو الکفر والاختلاف من اجل
ان الله نزل الکتاب بالحق النوبة الثالثة یا ایها الناس کلوا مما فی الارض
حلالا طیبا میگوید پیدا باشید ای مردمان چیزی که خورید حلال خورید و پاک
و مصطفی گفت علیه السلام که چهل روز حلال خورد چنانکه هیچ حرام نخورد دران
تعهد حق تعالی دل وی روشن گرداند و چشمها حکمت از وی بگشاید و دوستی
دنیا از دل وی بیرون برد که هر آفت که در راه دین است بواسطه دوستی دنیاست
حب الدنیا رأس کل خطیئة و از دوستی دنیا در حرام خوردن پدید آید و مصطفی علیه
گفت مطعمنا حرام و مکسبنا الی آخر الحدیث و یکی از بزرگان طریقت گفت گشاد
پاکی خداوند پاک و سزا آنست که از خلق پاک برآید و خلق پاک آنست
که جز غذا پاک نخورد و غذا پاک آنست که در حال اکتساب یاد داشت حق
دران فرو نگذارد و فراموش نکند واشکروا لله حقیقت شکر آنست که
فوق نعمت در باطن ی یابد خود را بر طاعت منعم بظاهر می دارد سری سقطی
جنید را پرسید شکر چیست گفت شکر آنست که نعمت خداوند بر معاصی
وی بکار ندارد کی آنگاه همان نعمت سبب هلاک وی باشد اگر کسی گوید
یا ایها الناس کلوا مما فی الارض این خطاب همان فایده دهد کی یا ایها الذین
امنوا وادا

امنوا کلوا من طیبات بس فایده اعادت چیست جواب آنست که اهل
تحقیق گفتند یا ایها الناس ندا عامست و بر قدر روش عام این خطاب
با ایشان رفت نبینی که حله مباحات فرا پیش ایشان نهاد و جز از حرام
محض ایشان را باز نزد و این منزلت عوام است که از حرام بحلال گریزند
انگه بر عقب آن از اتباع شیطان نهی کرد کی ایشان بر صدد فرمان برداری شیطان
اند باز آیت دیگر یا ایها الذین امنوا خطاب اهل خصوصیت ایشان را فرمود
نا در تناول مباحات و بکار داشتن حلال توسع نکنند بلکه از مباحات حلال
محض گزینند و از حلال محض طیبات رزق گزینند و روایت کنند از صحابه
که گفتند که ما از ده باب حلال نه بگذاشتیم و یکی برکار گرفتیم از بیم شبهت آنجا
عوام را از اتباع شیطان احتراز فرمود اینجا بشکر فرمود انکس که خداوند
ذوق است داند که میان این دو خطاب چه فرق است آن ابتدا روش مسلمانا
است و این غایت کشش عارفان این همان عدل و احسان است که گفت ان الله
یامر بالعدل والاحسان عدل که از حرام محض بپرهیزد او را عادل گویند و هر
که از عین حلال بپرهیزد او را محسن گویند عدالت ظاهر مسلمانی است
و احسان آنست که مصطفی علیه گفت الاحسان ان تعبد الله کانک تراه الخبر
النوبة الثانیة قوله تعالی لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق
والمغرب حمزه و حفص البر بنصب خوانند باقی قراء برفع خوانند انکه
برفع خواند اسم لیس نهاد و لن تولوا وجوهکم بجای خبر و انکه بنصب خواند
ان تولوا وجوهکم بجای اسم نهاد و البر بجای خبر تقدیره لیس تولیتکم
وجوهکم البر لقوله تعالی و ما کان فی لهم آلهة ان قالوا ابن عباس و مجاهد

وضحاک و عطا و سفیان گفتند این آیت در شان مومنان آمد که در بدایت اسلام
پیش از هجرت و نزول فرایض هر کس که کلمهٔ شهادت و توحید بگفتی و نماز
کردی بهر سوی که خواستی اگر در آن حال از دنیا برفتی مردمان از بهر وی می
گفتند وجبت له الجنة نیکی حاصل کرد جای او در بهشت مصطفی علیه هجرت کرد و آیت
فرایض فرود آمد و قبله با کعبه کردانیدند حق تعالی این آیت فرستاد تا کسی را که نماز
بینند که نیکی و دین داری همه آنست که نماز کنند بلکه نماز خصلتی است از
خصال بر و بابی از ابواب آن بعضی گفتند سبب نزول این آیت آن بود که جهودان
روی سوی مغرب می کردند و ترسایان روی سوی مشرق می کردند در نماز هر
یکی می گفتند که نیکی و نیکمردی اینست که ما برآنیم پس حق تعالی ایشان را دروغ
زن کردانید گفت نیکی نه آنست که ایشان می کنند لکن آنست که در این آیت بیان
کرده ولکن البر من آمن بالله هر دو خوانده اند بتخفیف و رفع و معنی آنست
که ولکن البر من آمن بالله و قیل تقدیره لکن البار من آمن بالله کقوله العاقبة
للتقوی ای للمتقی و معنی بر همه بانی است و نیکوکاری و راستی و خوش خوئی
قال النبی علیه البر شیء هین وجه طلق و کلام لین گفته اند بر اجماع ایمان
و تقوی است و این آیت خود عین دلیل است که همه آیت اشارت است
با ایمان و تقوی من آمن بالله اول آنست که ایمان آرد بیگانگی و یکتایی و
بزرگواری خدای تعالی و معنی ایمان تصدیق است و تصدیق براست
داشتن است و استوار گرفتن یعنی که خدای را راست داری بهر چه گفت
و خبر داد از خود در کتاب خود یا بر زبان رسول بهر چه گفت و نشان داد
از وحی منهم نبیست و ما هو علی الغیب بظنین والیوم الآخر و از ابواب
یکی

یکی ایمانست بقیامت یعنی بصدق بالبعث بعد الموت و زنده کردانیدن
بعد از مرگ براست دارد و ایمان که بدان ناطق است استوار گیرد و در
قرآن از آن فراوان است و از ابواب برابا نست بفرشتگان که بندگان
خداوند اند نه فرزندان و دختران چنانک کافران گفتند این فرشتگان
دختران نه اند بلکه بندگان اند و نواختگان بی دستوری خدای سخن
نگویند و بی فرمان او کاری نکنند بعضی در آسمان بحضرت عزت بداشته
در حجب هیبت سرها در پیش افکنده چون دستوری سخن یابند گویند لا
اله الا انت و بعضی از ایشان از برف و آتش بهم آفریده چون دستوری
سخن یابند بگویند یا من یولف بین الثلج والنار الف بین قلوب المومنین
من عبادک و بعضی از ایشان رسولانند چون جبرئیل و میکائیل و اسرافیل
و عزرائیل هر یکی بر کاری بداشته و بر شغلی کماشته جبرئیل بر وحی و بر
عذاب میکائیل بر باران و روزی و بنات اسرافیل بر صور و لوح و عزرائیل
بر قبض ارواح و بعضی از ایشان کروبیان اند ایشان را سرها ست و از زیر
پای ایشان تا کعب پانصد ساله راه بود از شعبی و ضحاک روایت کرده.
اند که از راست عرش جوی روانست از نور چند انک هر هفت آسمان
و هفت زمین و هفت دریا و جبرئیل هر وقت بحر در آن شود و غسلی
بر آرد و در نور جمالش بیفزاید و ششصد پر خویش در آن آب زند تا آب
بر کیرد آنکه بیفشاند و بعدد هر قطره که از آن بیفتد حق تعالی چندین هزار
فرشته بیافریند که هفتاد هزار از آن هر روز در بیت المعمور شوند

وفرستاد مزد در كعبه و تا قيامت نوبت با ايشان بيايد والكتاب والنبيين و
ابواب ايمان داذن و بدين برفتن همه كتابها خداى كه بپيغمبران فرو فرستاد ايخ
خلق دانند ولكن نداند و بپيغمبران ايشان را انكه شناسند و انرا كه نشناسند
كى نه همه را نشناسند قال الله تعالى ورسلا لم نقصصهم عليك وآتى المال على حبه
و مال دهد بر دوستى او وكسى كه بر دوستى خداى مال دهد هيچ برخوذ نگذارد
كى از دوستى خداى در دل وى دوستى مال نماند و در دل خوذ دو دوستى نگنجد
واين حال صديق اكبر است الحكاية الى آخره وگفته اند آتى المال على حبه
اى على حب المال مال دهد بر دوستى مال يعنى اگر مال دوست دارد مال دهد
وقيل على حبه اى على حب الله كقوله تعالى ويطعمون الطعام على حبه
اى على حب الطعام اگر بيان كرده كه مال كرا دهد و مستحق صدقات كيست
ذوى القربى خويشاوندان خوذ را ايشان كه درويشان باشند و نيازمند
وقال النبى عليه صدقتك على المسكين صدقة وعلى ذى الرحم اثنتان انها صدقة
وصلة واليتامى يتيمان اگر خويشاوند باشند واگر نه قال النبى عليه من مسح راس
يتيم لم يمسحه الا لله كان له بكل شعرة مرت عليها يده حسنات ومن احسن الى
يتيمة او يتيم عنده كنت انا وهو فى الجنة كهاتين وقرن بين اصبعيه والمساكين
درويشان ودرماندگان كه راندگان خلق باشند و نواختگان حق وابن السبيل
راه گذريان و مهمانان كه بتو فرود آيند وقال النبى عليه من كان يومن بالله واليوم
الاخر فليكرم ضيفه و در آثار بيامده كه امير المومنين على كرم الله وجهه روزى بگريست
او را گفتند اى امير المومنين چرا مى گريى گفت چرا نگريم و هفت روز ست تا هيچ مهمان

بمن فرو نيامد بر خوذ مى ترسم و ازان مى گريم كه مگر حق تعالى بمن اهانتى ديد
كه چندين روز مهمان بمن فرو نياورد وانس مالك گفت زكوة الدار ان تتخذ فيها بيتا
للضيافة والسائلين و خواهندگان اگر بتعريض خواهند واگر بتصريح وقال النبى
عليه للسائل حق وان جاء على فرسه و عيسى گفت عليه كه هر كه سايلى نوميد باز گرداند
يك هفته فرشتگان رحمت در خانه وى نشوند و سفيان ثورى مى گفت كه سائلان ديدن
گفتى مرحبا السائلون يغسلون ذنوبنا حكايت شافعى و وصيت شمس ان مرد كه
در روم بوذ تا آخر وفى الرقاب اى وفى ثمنها و بردگان كه خوذ را از سيد باز خرند
ومكاتب شوند ايشانرا از مال خوذ نصيب دهند تا بهما بخويش دهند و اين
صدقه تطوع است اينجا و در معنى وفى الرقاب گفته اند كه ازاد كردن بندگان
و فداء اسيران واقام الصلوة اى الصلوة المفروضة وآتى الزكوة الواجبة
والموفون بعهدهم اذا عاهدوا معطوفست بر اول آيت ولكن البر المؤمنون والموفون
واين عهد هم با مخلوق است وهم با خالق و بوفا هر دو فرموده اند عهد مخلوق
را گفت اوفوا بالعقود عهد خالق را گفت و بعهد الله اوفوا واتكم بر سبيل مدح
گفت والصابرين فى البأساء والضراء ان صابران در فقر و فاقه و
سختى و شدت وحين البأس و هنگام قتال و مجاهدت اين همه بلا و
درويشى و ناكامى بر دوستان خوذ نهد از انست تا چون صبر كنند
وبذان راضى شوند در دعا و ذكر و سوز و نياز بيفزايند از ايشان بپسندد
و درجه ايشان بيفزايد اولئك الذين صدقوا ايشان كه برين صفت باشند
كه گفتيم و برين سيرت و طريقت روند اگر گويند كه نيكانيم و بل مردانيم راست
گفته اند وقيل اولئك الذين صدقوا ما عاهدوا الله واولئك هم المتقون روى انا باذر

الا در سئل عن الایمان فقرأ هذه الآیة فقال جاء رجل الی رسول الله صلعم وساله عن
الایمان فقرأ هذه الآیة النوبة الثالثة قوله تعالی لیس البر الآیة
از روی ظاهر در این آیت شرط شریعت است بشناختن اکنون از روی باطن
بزبان اشارت آیت نشان حقیقت است بشناس که حقیقت مر شریعت را چون جانست
تن بی جان چون بود شریعت بی حقیقت همچنان بود زاهد همه ابواب بر که در
این بر شمردم بجای آرد انگه گوید آه اگر باد بران جهد یا از ان چیزی که انگه
در مزد نقصان آید عارف آن همه بر تمامی بگزارد انگه گوید آه اگر از ان بر ذره بماند
که از دوست باز مانم ، همه چه از راه بازافتی چه کفران حرف وچه ایمان
همه چه از دوست وامانی چه زشتان نقش وچه زیبا   زاهد گوید نماز من
وذکر من وروزه من ولیکن عارف گوید من که باشم که تخت رخت وفا تو کشتم
دیده حال کنم باد جفاء تو کشتم   بوی جان آید از لب که حدیث تو کنم
شاخ عز روید از دل که بلاء تو کشتم بو علی دوذباری قدس الله روحه بوقت
نزع خواهر خود را گفت یا فاطمه هذه ابواب السماء قد فتحت وهذه الجنان
قد زینت وی گوید زیشت باد یا باعلی که این همه از بهر تو ساخته ایم
وزبان حال بو علی جواب میدهد الهی بهشت وهر چه نازم اگر
مرا هم نفسی دهی از ان نفس بهشتی سازم   وحقک لا نظرت الی سواکا
بعین مودة حتی اراکا   بر بندم چشم ونگشایم بیز
تا روز زیارت تو ای یا عزیز   پیر بو قول مجمل دو ضرب است اعتقاد و
اعمال اعتقاد تحقیق اصول است واعمال تحصیل فروع وهر انکس که اصول بحقیقت
محکم کرد وفروع بشرط خود بجای آورد لا محاله از ابرار است ومنزل ابرار دار القرار
ان الابرار

ان الابرار لفی نعیم انگه حق در سیاق این آیت بیان کرد همان اعتقاد وهمین اعمال گفت من
امن بالله والیوم الاخر والملائکة والکتاب والنبیین تا اینجا بیان اعتقاد ست
وتمهید قواعد اصول واز اینجا ذکر اعمال در گرفت وانرا بر دو قسم نهاد یک قسم مراعات
مردم است در معاشرت ایشان ونواخت درویش دریک ومواسا با ایشان چنانکه
گفت واتی المال علی حبه ذوی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل وفی الرقاب
قسم دیگر از اعمال تعبد مخصوص است که از وی به دیگری تعدی نکند واقاموا
الصلوة الی قوله وحین البأس انگه گفت اولئک الذین صدقوا واولئک هم المتقون
ایشان اند که در ان نیمه اعتقاد ست صدق بجای آوردند ودر ان نیمه که
اعمال است تقوی کار فرمودند وصدق وتقوی کمال ایمانست وهم الذین قال الله
تعالی اولئک هم المؤمنون حقا الآیة النوبة الثانیة قوله تعالی یا ایها الذین
امنوا مفسران گفتند این آیت در شان دو قبیله عرب آمد یکی شریف ویکی وضیع با
یکدیگر جنگ کردند واز ایشان که شریف بودند قومی کشته شدند واین در
بدایت اسلام بود وجاهلیت قریب العهد بود هم بر عادت وحکم جاهلیت
گفتند لنقتلن بالعبد منا الحر منهم وبالمرأة منا الرجل منهم ولنضاعفن
الجراح یعنی ما از ایشان مهتر وشریفتریم وقصه خویش بحضرت مصطفی علا
کردند مصطفی علیه ایشان را بیاشتی وبرابری فرمود حق تعالی در شان ایشان
این آیت فرستاد رسول علیه بر ایشان خواند وبحکم خدای ورسول فرو آمدند
در ابتداء اسلام زن بزن کشتندی ومرد بمرد والانثی منسوخ گشت والنفس بالنفس
والعبد بالعبد مستثنی ماند بدلالت سنت اکنون حکم آیت علی الجمله آنست که دو
شخص که برابر باشند در دین ودر حریت ودر حرمت ویکی ان دیگر را بکشد بقصد

روا است که او را باز کشند یعنی پس مسلمان بمسلمان باز کشند و ذمی بذمی و آزاد
بآزاد و بنده به بنده و مرد بمرد و زن بزن و مسلمان بذمی باز نکشند و آزاد
به بنده که ایشان در عصمت برابر نه اند و فرزند بپدر و فرزند بمادر باز کشند
و پدر را بفرزند و مادر را بفرزند باز نکشند و جماعتی بیک شخص باز کشند
بحکم اجماع و زن را بمرد باز کشند و مرد را بزن بحکم خبر فمن عفی له من اخیه
این هادر له با قاتل شود کشنده را برادر کشنده خوانند و عصمت اسلام
و برادری میان قاتل و قتیل بخون ناحق بنه برید و نیز بقتل اسم ایمان از وی
بنیفتاد کی در تحت این خطاب است که یا ایها الذین امنوا و این عفو است
که اولیا کشته قود بخشند و صلح بدیت کنند یعنی گوید هر کس که از
برادر کشنده قصاص عفو کند فاتباع بالمعروف و اداء الیه باحسان قاتل را
گویند تا بنهی دیت سپردن روی بنیکو کاری و کارگزاری بزو ذی معنی دیگر
فاتباع بالمعروف او را گویند یعنی ولی کشته را کی این قاتل بیخواهد کی با وی
بدیت صلح کند تو هم بر این صلح فرا ده و این دیت بپذیر بی تشدید
و تهدید بر فمن عفی بلفظ مجهول گفت فمن عفا له اخوه نگفت تا معلوم شود
که در شرع فرق نیست میان انک صاحب دم یک باشد و عفو کند یا جماعتی
و یک کس از جمله ایشان عفو کند هر دو حال قصاص بیفتد و با دیت گردد
و دیت مرد مسلمان که بقصد کشته شود دیت مغلظه است حالی بر قاتل
واجب شود صد اشتر بسه قسم سی حقه و سی جذعه و چهل خلفه که بچه
در شکم دارد و اگر بخطا کشته شود یا بشبه عمد نه عمد محض دیه مخففه
واجب شود بر عاقله موجل بپنج قسم بیست حقه و بیست جذعه و بیست بنت
لبون

لبون و بیست ابن لبون و بیست بنت مخاض اما اگر خویشاوندی را کشد یا
در ماه حرام کشد ذی القعده و ذی الحجه و محرم و رجب یا در حرم مکه که آنگه
دیت مغلظه شود اگرچه قتل خطا بود بر آن که اشتر نیافت بود یا بهای خویش
بدست نیاید دیت مرد مسلمان هزار دینار سرخ است یا دوازده هزار درم
سپید و دیت جهود و ترسا ثلث دیت مسلمان باشد بحکم خبر و دیت مجوس
خمس دیت مسلمان باشد و دیت زنان از هر جنسی نیمه دیت مردان است و
عاقله مرد عصبه وی باشد آنان که بعصبه و جزیت در میان ایشان باشند
یعنی پدران و فرزندان در آن داخل نباشد الا این عاقله تحمل دیت مخففه
کنند بشرط انک مکلف باشد و توانگر و موافق در دین هر سه سال هر سالی
ثلثی از دیت و انکه هر توانگری را هر سالی نیم دینار و اگر متوسط باشد دانگی و نیم
و اگر درباید از بیت المال مسلمانان بدهند ذلک تخفیف من ربکم و رحمة
این عفو کردن قصاص و دیت دادن تخفیفی تمام است و رحمتی از خداوند شما
و دیت این امت را است خاصه که هیچ کس دیگر را نبود از ولد آدم در توریة قصاص
با عفو و در انجیل امر است بعفو و در قرآن هم قصاص است و هم عفو و هم دیت فمن
اعتدی بعد ذلک این را دو تاویل کرده اند یکی آنست که یکبار از قاتل بناحق بیش
دیت نپذیرند اگر دیگری را بکشند لابد وی را قصاص کنند هر چند که ولی خون
بدیت رضا دهد و این مذهب قوی است از علما و از اعتدا ولی خون را کی
گوید بدیت رضا دادم تا قاتل فرا پیش من آید این انک او را بکشند و لکم فی
القصاص حیوة یا اولی الالباب می گوید شما را در باز کشتن کشنده کار مسلمانان
بگزاف زندگانی است و باز داشتن دیگران را از کشتن یکدیگر یا اولی الالباب

ای خداوندان خرد وای زیرکان در جاهلیت قاتل را باز نمی کشتند
می کشتند یکی کم شد تا دیگری کم نشود این جواب آنست که ای زیرکان
آن ایمنی در قصاص است نه در فرو گذاشتن لعلکم تتقون قصاص
کنید تا پرهیزید معنی دیگر گفته اند ولکم فی القصاص حیوة ابدیه
فی الآخرة یعنی اگر درین جهان قصاص کنند در آن جهان از قصاص
رستگاری یابند واگر نه لابد در آن جهان قصاص خواهند از وی
کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ای فرض واوجب علیکم اذا
حضر احدکم الموت ای اسبابه ومقدماته من الامراض والعلل ان ترک خیرا
ای مالا خیر اینجا بمعنی مالست چنانک در قرآن در چند جایگه گفت وما انفقتم
من خیر وما تنفقوا من خیر انی احببت حب الخیر وانه لحب الخیر لشدید
این همه بمعنی مالست ودر قرآن خیر آید بمعنی ایمان چنانک لو علم الله
فیهم خیرا لاسمعهم یعنی ایمانا ان یعلم الله فی قلوبکم خیرا ای ایمانا ولن یؤتیهم
الله خیرا ای ایمانا وخیر بمعنی اسلام چنانک ان ینزل علیکم من خیر من
ربکم ومناع للخیر ای للاسلام وخیر بمعنی عافیت چنانک وان یمسسک الله
بخیر ای بعافیه ودر یونس گفت وان یردک بخیر ای بعافیه وخیر بمعنی اجر
لکم فیها خیر ای اجر وبمعنی طعام آید چنانک انی لما انزلت الی من خیر
فقیر یعنی من طعام فقیر وخیر بمعنی ظفر آید لم ینالوا خیرا یعنی الظفر
فی القتال کتب می گوید واجب کردند بر شما وصیت کردن مادر وپدر وخویش
وپیوند را آن زمان که مخایل مرگ بر شما ظاهر شود اسباب آن پیدا آید
ومال دارید که در آن تصرف کنید واین آیت پیش از آیت مواریث فرو آمده بود
وصیت
بان

بان سبب که ایشان بعادت جاهلیت بیگانگان را بحکم ریا وسمعت وصیت میکردند
وخویشان خود را فرو می گذاشتند حق تعالی ایشان را ازین عادت باز گردانید
ووصیت از بهر مادر وپدر وجمله خویشاوندان خود را فریضه کرد پس چون
آیات مواریث فرو آمد وصیت پدر ومادر ودیگر وارثان منسوخ گشت وخویشاوندانی
که وارث نبودند وصیت در حق ایشان فریضه بماند بقول بعضی علما قال
الضحاک من مات ولم یوص لذی قرابته فقد ختم عمله بمعصیته وقول درست
آنست که فرض وصیت بکلی منسوخ شد اما مستحب آنست که وصیت کند
تا فضیلت یابد واگر نکند فریضه نیست وعاصی نشود واین قول علی وابن عمر
وعایشه وعکرمه [illegible] اگر کسی وصیت کند بر سبیل استحباب وطلب فضیلت
باید که در خویشان کند وبر ثلث نیفزاید که حق تعالی گفت بالمعروف ومعروف
آنست که وصیت بسداد وبانصاف بود حقا علی المتقین ای کتب الوصیة حقا
نبشته لهذا است وصیت بر شما نبشتنی حق وسزای تقوی توجید ست
یعنی پرهیزکاران از شرک فمن بدله ای بدل الایصاء بترکة وصیت بکرد آنک
ودر آن تبدیل وتغییر آورد از اولیا واوصیا پس بزه‌ی آن تغییر وتبدیل
بر ایشانست که آن تغییر کنند نه بر موصی وخدا شنوا ودانا است فمن
خاف من موص بتشدید وتخفیف هر دو خوانده اند وبمعنی هر دو یکسانند
اوصی ووصی لغتان این خوف بمعنی علم است فمن علم من موص جنفا ای ظلما
وعدولا عن الحق هر کس که بداند که وصیت کننده بیداد کرد در وصیت فاصلح
بینهم ای میان اصحاب ترکه ووارثان سهام صلح سازد وان جور وظلم با جای

ارد فلا اثم علیه یعنی با جای آرند بزه مندی نیست وان صلح که او ساخت
ازینده بل بزه مند نیست وگفته اند هرکس که بداند که موصی ظلم خواهد
کرد بر ورثه او را نگذارد که دران حال که وصیت میکند بلکه صلح سازد بیان کی
زحیان ورثه و او را بعدل و انصاف فرماید فلا اثم علیه لانه لیس بمبدل
بل هو متوسط مصلح ان الله غفور رحیم یعنی آن وصیت کننده از حیف
وظلم بنادانی کرده در وصیت و نشناخت و ظلم نداشت پس خدای تعالی
امرزگارست و بخشاینده او را بیامرزد و بروی ببخشاید النوبة الثالثة
یا ایها الذین امنوا یا نداء غالب است وای نداء دل و ها نداء جان می گوید ای بنده
اگر طمع داری که قدم در کوی دوستی نهی نخست دل از جان بردار و معلوم کن
که داری از اعمال و احوال همه درباز اگر مرد کاری درای و الا نه از خویشتن دوری
وتو دامنی کاری نبود   از بی مردانگی باید ذات امد جاد
وز بی تو دامنی اندک جان امد سخن ، جان فشانی و دار کوب و داد ذبح و مرد باش
تا نشوی باقی چون دامن بوفشانی زین دکن   ای عجب کاری است کار دوستی
و بالعجب شرعی است شرع دوستی هر کشته را درعلم قصاصست با
دیت بر قاتل و در شرع دوستی هم قصاص است چون بنگرستم این معاملة
ترا با خاصست من چه دانستم که دوستی قیامت محض است و کشته دوستی
دیت خواستن فرض است سبحان الله این چه کارست این چه کار قوی را
بسوخته قوی را بکشت نه یک سوخته پشیمان شد و نه یک کشته برگشت
کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت وصیت خداوندان مال دیگرست
و وصیت

و وصیت خداوندان حال دیگر وصیت توانگران از مال رود و وصیت
درویشان از حال توانگران بآخر عمر از ثلث مال بیرون و درویشان از صفا
احوال و صدق اعمال بیرون اید عاصی از کردار بد خویش بترسد و عارف
ترس اجلال و اطلاع این ترس عارف هیبت گویند وان ترس عاصی خوف
ان خوف از خبر افتد و این هیبت از عیان شیخ بوسعید الخیر
را قدس الله روحه این هیبت بود بوقت نزع چون سر عزیز بر بالین
مرگ نهاد گفتند ای شیخ قبله سوختگان بودی و مقتدا مشتاقان و افتاب
جهان اکنون روی بحضرت نهادی این سوختگان را وصیتی کن و کلمة گوی شیخ
گفت   پر اب دو دیده و پر آتش جگرم   پر باد دو دستم و پر از خاک سرم
بشر حافی قدس الله روحه بوقت رفتن جزع مینمود و زاری در گرفت گفتند شیخا
مگر زندگانی دوست میداری گفت نه ولکن القدوم علی الله شدید این
حال گروهی است که بوقت رفتن هیبت بر ایشان غالب باشد از تجلی جلال
تا ندا الا تخافوا نشنوند بیارامند و قومی دیگر را بوقت رفتن تجلی جمال و
الف بود و برق انس بود چنانک بو عامل ملامت عبدالله مبارک یکی پیش وی
امد گفت ای شیخ مرا در خواب نموده اند که ترا یک سال زندگانی ماندست
شیخ گفت ای یک سال دیگر ما را انتظار خواهند داد کهمس شای مردی مردا نه
بود و در عصر خویش یگانه هرگز نخندیدی و در وقت مرگ می خندید گفتند
شیخا هرگز نخندیدی وان ساعت که وقت گریه است می خندی گفت چرا
نخندم و افتاب حق بر سر دیوار رسید و روز انتظار بسر امد
وصال امد وا زبیم جدایی رستیم   باد لب خود بکام دل بنشستم ه

النوبة الثانیه قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام
معنی صیام در شریعت باز ایستادن است از طعام و شراب و در لغت
از هر چیز باز ایستادن است چنانک کسی از گفتن باز ایستد گویند صام
عن الکلام و قوله تعالی انی نذرت للرحمن صوما و کسی که از نیکی باز
ایستد گویند صام عن المعروف کما کتب علی الذین من قبلکم سخنی مجمل
است و دو وجه احتمال کند یکی آنک پیشینیان همین ماه رمضان بقدر
وقت و عدد روز کار واجب کرده بودند اما اندر شرع ایشان روا نبود که
اندر شبهاء ماه روزه جز یکبار با قول شب طعام خوردن و در شرع ما همه
شب طعام خوردن رواست و مصطفی علیه گفت فصل ما بین صیامنا و صیام
اهل الکتاب اکلة السحر و دیگر وجه آنک اصل روزه و حدود و
کیفیت آن واجب بود اما نه بوقت ماه رمضان و نه عدد سی روز اگر چه
اول گوئیم آنست که حسن بصری و سدی و جماعتی گفتند که ترسایان پیشینان
روزه ماه رمضان واجب کردند و بودی که رمضان بتابستان گرم بودی
یا بزمستان سرد ایشان تغییر کردند و با فصل ربیع گردانیدند و کفارت
آن تغییر را ده روز در افزودند بعد از آن حق تع ایشان را ده روز دیگر
در افزود تا پنجاه روز قرار گرفت شعبی گفت اگر همه سال روزه دارم
روز شک نه دارم که این منت ترسایانست که ماه رمضان بر ایشان واجب
کردند و ایشان باول ماه یک روز در افزودند و بآخر یک روز احتیاط را پس
هر قومی که می آمدند تا بوقت پیش روان خود میکردند و باول یک روز
می افزودند و بآخر یک روز تا پنجاه روز قرار گرفت اینست که گفت کما کتب
علی

علی الذین من قبلکم و مصطفی علیه از آنجا گفت که بر ماه رمضان پیشی مکنید
بروزه داشتن یک روز یا دو روز روزه بگیرید چون ماه ببینید و روز گشائید
چون ماه ببینید و اگر ماه پوشیده باشد شعبان سی روز بشمرید پس روزه
گیرید المؤمن علم خبر نتابید روزه شک روزه داشتن بنیت روزه رمضان
که خود درست نباشد و مجتهدین نشاید بنیت فرض قضا باشد یا کفارت
درین روز که کراهیت است و اما اگر بنیت تطوع روزه دارد اگر پیش
از آن رجب و شعبان روزه داشته است یا وی را عادتی مستمر بوده
بر وفق آن عادت رواست و اگر عادتی نبوده و در اول شعبان روزه
نداشته البته روا نیست اما وجه دوم که احتمال داشتن آنست که
اصل روزه داشتن و حدود آن شناختن بر شما نبشتند چنانک بر پیشینیان
نبشتند و بر پیشینیان روزه روز عاشور و ایام البیض واجب بود و اول
کسی که درین ایام روزه داشت آدم بود صلوات الرحمن علیه قال علی بن ابی
طالب کرم الله وجهه لما اهبط آدم علیه من الجنة الی الارض احرقته
الشمس فاسود جسده فاتاه جبریل علیه فقال یا آدم اتحب ان یبیض
جسدک قال نعم فقال فصم من الشهر ثلثة ایام ثلثة عشر و اربعة عشر
و خمسة عشر فصام اول یوم فابیض ثلث جسده و صام یوم الثانی
فابیض ثلثا جسده فصام یوم الثالث فابیض جسده کله فسمیت ایام
البیض و مصطفی علیه چون در مدینه شد همچنین روزه داشت ایام
البیض و روز عاشور تا هفده ماه بر آمد آنگه روزه ماه رمضان واجب کردند
باین آیت که کتب علیکم الصیام و هر چند مجمل بود آیت دیگر مفسر کرد و گفت

وگفت شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن الی آخره فرموذ تا جمله این ماه
روزه دارند وگفته اند کتب علیکم القیام می گویذ بر شما چنان نبشتند
که بر پیشینیان یعنی بر جهوذان وترسایان و بر اهل ملتهای گذشته بر شما
حرام است بعد از نماز خفتن طعام وشراب ومباشرت اهل همچنان که
بر دیگران واین در ابتدا اسلام بوذ پس منسوخ شد بایت احل لکم لیلة
القیام الی قوله لعلکم تتقون میگویذ روزه بذان نبشتیم تا بپرهیزند از
طعام وشراب در حال روزه داشتن واین نعمتی عظیم است خلق را که روزه
دار را حکم از ملک حلال وشهوت را بذان مباح می باز دارند از ملک
دیگران وحرامها او لیتر کی باز ایستند واز شهوت راندن بان معنی
باز داشتند تا مسالک شیطان در بطن روزه دار بسته شوذ وراه
بوی فرو گیرذ تا وسوسه نکند والیه الاشارة بقوله علیه ان الشیطان
لیجری من ابن ادم مجری الدم فضیقوا مجاریه بالجوع ایاما معدودات
ای کتب علیکم فی ایام معدودات روزی چند شمرده سی روز یا بیست ونه
روز واین معدودات صیغتی است تقلیل را عرب چیزی که در ذکر
اندک فرا نماید گویند معدوده درامم معدوده ایاما معدوده برین
طریق است ارباب معانی گفتند ایاما معدودات تخفیفی است از حق
تکلیف چون روزه ایشان را تکلیف کرد واین بار حکم بر ایشان نهاد
ایاما معدودات بگفت تا بر بنده آن تکلیف گران نیاید فمن کان منکم
مریضا هرکه بیمار بوذ وطاقت روزه ندارذ یا در سفری باشد وروزه
بگشایذ بر وی است که هم شمار آن در روزگاری دیگر باز دارذ اگر
بیوسته

بیوسته خواهد واگر غیر بیوسته هردو رواست نظایر مرض در قرآن
چهار است یکی یعنی شک چنانک فی قلوبهم مرض واما الذین فی قلوبهم مرض
رایت الذین فی قلوبهم مرض ینظرون ای شک دوم یعنی فجور است چنانک
فیطمع الذی فی قلبه مرض والذین فی قلوبهم مرض ای فجور وجه سیوم
مرض یعنی جراحت چنانک وان کنتم مرضی ای جرحی وجه چهارم مرض
یعنی بیماری است چنانک انجا فمن کان منکم مریضا ولا علی المریض حرج
لیس علی الضعفاء ولا علی المرضی وعلی الذین یطیقونه فدیة قراة مدنی
وشامی مضاف است فدیة طعام مسکین میگویذ که روزه توانند
که دارند وخواهند که ندارند هر روزی درویشی را فدیه دهند از
طعام باز خریدن را واین در ابتدا اسلام بوذ که هر کس مخیر بوذ اگر
خواستی روزه داشتی واگر نه بگشادی وهر روز مدی بدرویش دادی
الله گفت فمن تطوع خیرا اگر خواستی بطوع خویش بر این مد بیفزا بذ
نیکوست وبسندیذ واگر روزه دارذ خوذ بهتر ونیکوتر واین حکم
منسوخ شذ چون فمن شهد منکم الشهر فلیصمه فرو امذ وتخییر برخاست
وبر ایشان که روزه توانند داشت ومقیم باشند واجب گشت ومسافر
را وبیمار را رخصت افطار بماند وپیر ناتوان نه طاقت را افطار
وفدیه وقولی دیگر انست که این ایت جمله محکم است وهیچ از ان
منسوخ نیست وتقدیره وعلی الذین کانوا یطیقونه فی حال شبابهم و
قوتهم ثم عجزوا عنه القوم فدیة طعام مسکین میگویذ ایشان که روزه
می توانستند داشت وی داشتند پس عاجز شدند وقوتشان ساقط

مشد ند به است طعام دادن بد رویش واگر برین بیفزاید و بیش از مسکینی
طعام دهد یا بیش از یکی مد به است واگر جمع کند میان روزه و فدیه بهتر واگر
بپدایند وی در آیت شهرُ رمضان بنصب و رفع هردو خوانده اند بنصب
بران معنی است که صوموا شهر رمضان و رفع بران معنی که بیفعاد صوموا
شهر رمضان آنگه رمضان را بزرگترین چیزی صفت کرد وگفت این ماه که قرآن
دران فرو فرستادند اینجا دو قول است یکی آنکه قرآن در ماه رمضان شب
هفدهم یا مرادان روز بدر بود از نزد خدای باسمان دنیا فرستادند و
در خزانه نهادند در بیت العزه آنگه به بیست وسه سال بمحمد صلی الله علیه وسلم بر حال بود
و در خورد وقت بزمین می فرستادند قول دیگر آنست که انزل فیه القرآن
انزل القرآن بفرضه وفضله میگوید که ماه رمضان آنست که قرآن
فرستادند بفضل آن و فریضه کردانیدن آن بر مسلمانان و اشتقاق قرآن
از قری است ومعنی قری با هم آوردن است چیزی متفرق یعنی که
قرآن سوره و آیات و کلمات با هم آرد و جمع کند این خود از روی ظاهر است
اما از روی حقیقت قرآن بدان خوانند که هرچه مردم را بدان حاجت
است از کار این جهان و آن جهان و ترتیب معاش و معاد ایشان جمع
وایشان را بیان راه نماید که گفت هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى آیت
و آیات واضحات من الحلال والحرام والحدود والاحکام و حقیقت
قرآن راه نمای مومنانست و قرآن سبب راه یافتن ایشانست والفرقان
وجدای کننده میان حق و باطل و فایده لفظ هدی بر مذاق اهل تحقیق
آنست که گفته اند هدی بر دو ضرب است یکی هدایت عام بواسطه
راه

بواسطه راه کی دربیان چنانک گفت ادع الی سبیل ربک و دیگر هدایت
خاص است بی واسطه راه کی در بیان این چنانک گفت لدعوا الی الله
و این اشارت بمنزلست و آخر اشارت است بمنصل اول نشان دادن است
و آخر نشان رسیدن و بیاسودن فمن شهد منکم الشهر فلیصمه ای من
حضر منکم بلده فی الشهر فلیصم ما شهد منه وان سافر فله الافطار
تاویل درست این است واختیار ابن عباس رضی الله عنه آنگه حکم اهل عذر اعادت
کرد وگفت فمن کان منکم مریضا الایه از بهر آنکه در آیت پیش مقیم را نیز
در اعداد اهل عذر آورد و مخیر کرد و در این آیت تخییر مقیم منسوخ کرد
و تخییر مسافر و بیمار باز گفت تا معلوم شود که بیمار و مسافر را در رخصت
افطار همان حکم است که از پیش رفت و در افطار مسافر علما را خلافست
که عزیمت یا رخصت جماعتی گفتند عزیمت است و واجب چنانک اگر کسی
در سفر روزه دارد چون مقیم شود قضا باید کرد و دلیل ایشان آنست که
مصطفی گفت علیه لیس من البر الصیام فی السفر و در آثار صحابه است
که الصایم فی السفر کالمفطر فی الحضر و بیشترین فقها و علما برانند که
رخصت است اگر روزه دارد در سفر فریضه گزارد و بروی قضا نیست
و اگر بگشاید رواست که رخصت خداست و صدقه وی بر بندگان
و تخفیف ایشان و دلیل برین خبر جابرست رضی الله عنه کنا مع النبی علیه فی
سفر فمنا الصایم ومنا المفطر فلم یکن بعضنا یعیب علی بعض و کسی که در
سفر از روزه داشتن رنجور شود در حق وی آن فاضل تر و نیکوتر کی بگشاید
که رسول علیه بسفری بود در ماه رمضان و یاران همه بروزه بودند و نماز دیگر

رسول را کفتند علیه باران همه روز رسید نه رسول علیه ندا کرد تا ابخرات
وبیا شابید ومردم همه دروی می نکرستند بس قوی بکشادند وتوای نه
مصطفی علیه ایشانرا کفت که نکشادند اولیک العصاة وبروایتی کفت ذهب
المفطرون الیوم بالاجر وحد سفر که در ان افطار مباح است شانزده
فرسنک است مرحه کمتر از ان بوذ افطار در ان نشاید و مسافر که در سفر
معصیت باشد بمذهب امام شافعی مطلبی رضی الله عنه روا نیست که روزه بکشاید
بار خصتی از رخصتهاء سفر بر کیرذ یرید الله بکم الیسر ولا یرید
بکم العسر حق تعالی بشما اسانی می خواهد و دشواری نمی خواهد
که در حال بیماری وسفر شما را رخصت افطار داذ والکر از همه سال بیک
رمضان رضا داذ ولتکملوا العدة فرموذ که تا شما تمام کنید که سلمانی
بر بنج جیز بنا کرد اند شهاده ونماز وروزه وزکوه وحج تا شما بر بنج رکن
تمام کنید معنی دیکر ولتکملوا العدة فرموذ تا شما سی روز رمضان بروزه
تمام کنید تا شب سیم ما بینید معنی دیکر فرموذ تا انج شما بعذر بیماری
وسفر روزه کشاذید قضا ان بوقت خویش تمام کنید ولتکملوا بتخفیف وتشدید
هر دو خوانده اند وتشدید در لفظ تاکید است ولتکبروا الله علی ما هدیکم
این تکبیر شب فطرست که ما شوال بینید تا الکی امام در نماز عید سوذ
ولعلکم تشکرون می کوید خداوند خویش بتکبیر در عید بزرکی یاد کنید
وبشناسید واز را موفق وی وبیاری داذن وی اذوی ازادی کنید للنوبة
الثالثة قوله تعالی یا ایها الذین امنوا الایه بزبان اشارت بیان
می کند میکوید ای مومنان روزه بر شما نبشته امد شما که مهمانان حق خواهید
بود

بوذ فردا در بهشت وکریمان جون کسی مهمان بوند دوست دارند که مهمان کرسنه
باشد تا ضیافت بر مهمان شیرین تر باشد حق تعالی بهشت ومرحه
در ان است مومنانرا افرید کی بیجهیز از ان وبرا بکار نیست وبان محتاج نیست
شخصی صوفیانرا دعوتی ساخت وبنج کس برفت ان شخص کفت خداوند اکر انکان
خود را فردا بانش فرستی این بهشت وان نعیم جون سفره من باشد تو اسفره
بران است که خورند بر سر آفت ادی مرحه خزاین نعمت است حق تعالی همه
برای مومنانرا وخورندکانرا افرید کی خوذ نخوردذ از بنجا کفت الصوم لی وانا اجزی
به روزه داران را خوذ باداش دهم بی حساب که ایشان موافقت طلب کرده
اند از وی تا خوردن واول مقامی در دوستی موافقت است اکنون می دانکه جون
موافقت تو مر فریشتکان را در آخر سورة الحمد بآمین کفتن حاصل شوذ
کناه کذشته واینده تو بیامرزند بس موافقت تو خدا را در ناخوردن به
بینی که جه شرف حاصل شوذ وکفته اند الصوم لی اضافت روزه باخوذ کرد
تا فردا دست خصمان ومظلمه داران دران کوتاه شوذ بعد از ان مهجنان
بتو باز رساند حکمتی دیکر کفته اند روزه روزه دار را جنین که تا خداوندان
نعمت حال درویشان وکرسنکی ایشان بدانند وبا ایشان مواسات کنند از بنجاه
بوذ که مصطفی علیه از اول بتیم کرد تا یتیمانرا نیکو دارد بس غریب کرد تا غریبانرا
در یابد وبی مال کرد تا درویشان را فراموش نکند روزه عامه مومنان بربان
شریعت شنیدی اکنون روزه جوانمردان طریقت بزبان اهل حقیقت بشنوه
بدانک جانکی تو تن را بروزه داری واز طعام وشراب باز داری ایشان دل را بروزه
دارند واز مخلوقات باز دارند تو از بامداد تا شبانکاه روزه داری ایشان

از اول عهد تا آخر عهد روزه دارند بیدان روزه تو یک روز ست بیدان روزه ایشان
یک عربی پیش شبلی امد او را گفت تو توانی که روزه ابد داری گفت چون باشد
شبلی گفت همه عمر خویش یک روز سازید و بروزه باشید و بدیدار خدای تعالی
بگشاید چو انوار طریقت گفته اند صوموا لرؤیته وافطروا لرؤیته این ها
کنایت از حق است فردا انکس که بنفس روزه داشت شراب سلسبیل و زنجبیل بیند
از دست فرشتگان و ولدان چنانک گفت ویسقون فیها کاسا کان مزاجها
زنجبیلا عینا وانکس که بدل روزه داشت شراب طهور برد در دکان محبت
بر بساط قربت از ید صفت چنانک گفت وسقیهم ربهم شرابا طهورا شرابی
که هر که ازان جرعه چشید جانش در هوا فردانیت بپرید گلشن ای که از آن
بوی وصل جانان اید   گر دو صد جان در سر آن کنی شاید
شهر رمضان ای اتاکم شهر رمضان ای گل استقبال دوستان کرد
اشتقاق رمضان از رمضا ست یا از رمض اگر از رمضا ست ان سنگ گرم
باشد که هر چه بران نهند بسوزد و اگر از رمض است باران باشد که هر
چه رسد اثر ابشوید مصطفی علیه پرسیدند که رمضان چه باشد گفت
ارمض الله فیه ذنوب المؤمنین و مغفرتهم ای مسکین قدر این نعمت
نمی شناسی هر کجا در عالم تحفه هست و شرفی در کنار تو نهاده اند و تو
ازان بی خبر اسلام که از همه ملتها برتر است و بهتر دین تو امد قران
که از همه کتابها عزیزتر است کتاب تو امد مصطفی علیه که سید ولد ادم است
و چشم و چراغ مملکت است رسول تو امد کعبه که شریفترین بقعها ست قبله
تو امد رمضان که از همه ماهها ست فاضلتر ست و شریفتر ماه تو و موسم
معاملت

معاملت تو امد ماهی که دران معاصی مغفور و شیاطین مقهور و بهشت در و را
اراسته و درها گشاده و درهای دوزخ در بسته مفسدان در و شکسته
و اعلام مطیعات با خلاص پیوسته و گناهان گذشته و الوذکی نشسته در آن
سوخته امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه گفت اگر خدای تعالی خواستی که
امت محمد را علیه عذاب کردی ماه رمضان و سورت قل هو الله احد با ایشان ندادی
خداوندان معرفت را انجا رمزی دیگر ست گفتند ماه رمضان از ان گفتند
که حق تو درین ماه دلها عارفان از غیر خود بشوید بی بهر خود بسوزد
که در اتش از ذکر او در اب کم تشنه و که در غرقاب نه غرقه بی اب و نه تشنه
را خواب انبست که بوطریق گفت حسین منیل عن الجمعیة قال ان یقع فی
قبضة الحق ومن وقع فی قبضته احترقت فیه والحق خلفه
در عشق تو بی سر و سامان گشته شده   و ز دست امید ما در سر شده
مانند یکی شمع با یام صبوح   بگداخته و سوخته و کشته شده
النوبة الثانیة قوله تعالی و اذا سالک عبادی عنی فانی قریب الایه
مفسران گفتند چون این ایت امد که وقال ادعونی استجب لکم یاران گفتند یا رسول
الله اکنون که ما را بدعا فرمودی خوانیم و چون خوانیم یا بشب یا باواز بلند خوانیم
یا نرم خوانیم نزدیک است تا براز خوانیم یا دور ست تا باواز خوانیم حق تعالی جواب
ایشان این ایت فرستاد که و اذا سالک عبادی عنی پیر طریقت ازینجا گفت الهی
از نزدیک نشانت می دهند و برتر از انی و ز دورت می پندارند و نزدیک تر
از جانی موجود نفسهای جوانمردانی حاضر دلهای ذاکرانی ملکا توانی که همی
و جان گفتی

لطیفه نیکو هر قومی را اندیشهٔ مخلوقات محدثات گرفته واز همت دون
چندان در مصنوعات او بختند که بر ولی صانع نداشتند وبا حقیقت
معرفت او نپرداختند لاجرم هریکی از چیزی سوال کردند جواب ایشان
بواسطه باز دادند گفتند ای محمد تو جواب ایشان ده باز قومی که از وی بپرسیدند
واز دوستی وی پروای دیگری نداشتند ایشان را جواب واسطه از میان بر
داشت وبخودی خود ایشان جواب داد فانی قریب نگفت فقل انی قریب
اکنون در تشریف بیفزود وگفت عبادی اضافت ایشان با خود کرد کعبه را
ذکر اضافت بروی گفتند قبلهٔ عالمیان ومطاف جهانیان گشت پس بنده چون
عارف بین که باین اضافت مستحق چه کرامتها ورتبتهای شود گفته اند عبد
بردو قسم است یکی انست که این نام بروی افتاد طریق ایجاد وتسخیر وبرین معنی
گفت حق جل جلاله ان کل من فی السموات والارض الا اتی الرحمن عبدا وبرین
اعتبار مومن وکافر وصدیق وزندیق را عبد گویند وقسم دیگر انست
که این نام بروی افتاد از طریق تخصیص وتشریف چنانک گفت واذا سالک عبادی
عنی ان عبادی لیس لک علیهم سلطان اسرای بعبده لیلا وعباد الرحمن
وبرین اعتبار اگر فاسقی را گویند یا کافری که وی بندهٔ خدا نیست وبندهٔ
هوا وشهوت است روا باشد وقال تعالی وعبد الطاغوت اجیب دعوة
الداع اذا دعان این باز گوا انستی دیگرست وانید کان که اجابت خود در
خواندن ودعا کردن ایشان بست نه در اخلاص اعمال ایشان تا اگر مفلس باشند
یا عاصی واز سر ندامت وشکستگی بی بضاعت طاعت او را خوانند نومید نباشند
خواندن

خواندن بنده خدای را سه روی دارد وهرسه دعا گویند اول انست
که بروی ثنا گویند وبپاکی بستایند چنانک گوید انت الله لا اله الا انت ربنا و
لک الحمد والیه المشتکی بقوله علیه الدعا مخ العبادة دیگر وجه انست که بنده
عفو خواهد ومغفرت ورحمت گوید اغفرلی وارحمنی واعف عنی واهدنی
من ذکر قوله تعالی اهدنا الصراط المستقیم سدیگر وجه انست که حظ دنیوی
خواهد گوید ارزقنی مالا وولدا واین هرسه قسم را دعا گویند که بنده اول در
همه خدای را خواند گوید یا الله یا رحمن یا رحیم اما معنی ایت گفتیم اند که خاص
است اگرچه بلفظ عامست گوید خواندن خوانندها را پاسخ کنم هرکه که خواند
وخواندن او بشرط خویش باشند ودر اجابت وی خیر باشد ودلیل برین بوَد
تخصیص انست که مصطفی علیه گفت ما من مسلم دعا الله عزوجل بدعوة لیس فیها
قطیعة رحم ولا اثم الا اعطاه بها احدی خصال ثلث اما ان یعجل دعوته
واما ان یدخر له فی الاخرة واما ان یدفع عنه من السوء مثلها قالوا یا رسول
الله اذا نکثر وقال اکثروا وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلعم ما قال عبد
قط یا رب ثلثا الا قال الله عزوجل لبیک عبدی سل فلیجعل من ذلک ما شاء ویوخر
ما شاء وشرط دعا انست که بنده در حال دعا شکسته دل باشد واندوهگن
ودعا بتضرع وزاری کند لقوله تعالی ادعوا ربکم تضرعا وخفیة وخفیه انست
که دعا بسر کند وباهستگی وشکستگی نه باواز بلند که اواز بلند در دعا اعتدا است
ودوست ندارد بقول الله تعالی انه لا یحب المعتدین وقال ابو موسی الاشعری
قدمنا مع رسول الله صلعم فلما دنونا من المدینة کبر الناس ورفعوا اصواتهم فقال

رسول الله صلعم ایها الناس انکم لن تدعوا اصم و لا غایبا و حق تعالی ذکر یا در
دعا بستود و گفت اذ نادی ربه نداء خفیا و از آداب دعا آنست که طاعت
و صدقه فرا پیش دارد که یکی از مصطفی علیه دعا خواست گفت اعنی علی
کثرة الرکوع و السجود و دیگری دعا خواست و گفت هل اتیت بجناح الدعا
یعنی الصدقة و از آداب دعا الحاح است فقد قال النبی علیه ان الله
یحب الملحین فی الدعا و یقول یا من لا یبرمه الحاح الملحین و قال رسول الله صلعم
اربعة لا ترد دعوتهم دعوة امام عادل و دعوة المریض و دعوة المرء المسلم لاخیه
بالغیب و دعوة الوالد لولده اجیب دعوة الداع حق و نزد اهل معانی گفته
این تشریف است و تخفیف و آنچ گفت فلیستجیبوا لی تکلیف است و
تشدید چون می دانست که بار حکم و تکلیف بر بنده می نهد نخست او را
بشارت داد باین کرامت و نواخت که گفت اجیب دعوة الداع تا بنده باین
اشارت و کرامات بار حکم و تکلیف بر وی آسان شود فلیستجیبوا لی
و لیؤمنوا بی هرچند این استجابت و ایمان بمعنی متقارب اند اما استجابت
بحکم استعمال در اعمال جوارح ظاهر رود و ایمان در اعتقاد دل و گفته
اند استجابت بنده قول لا اله الا الله است و قال بعض المفسرین فلیستجیبوا لی
فیما افترضت علیهم و تعبدتهم به من الایمان بی و بوسولی و الطاعة لی اگر
کسی گوید این آیت چون اجنبی است در میان احکام روزه که در پیش
این روزه و در پس این روزه جواب آنست که این همه متناسب اند
و متجانس نیست که حق تعالی در پیش آیت گفت و لتکبروا الله علی ما هداکم
و لعلکم

و لعلکم تشکرون ایشان را بر ذکر خود داشت و تکبیر و شکر فرمود آنگه ایشان را
ثواب این تکبیر و ذکر امید وار کرد یعنی آنکس که ویرا ذکر و شکر می کند
بشما نزدیک است و از شما می نیوشد و دعا اجابت می کند این عارضی بود
که در میان آمد این آیت پیشین و تمام آن پس آنگه با احکام روزه رفت
احل لکم لیلة الصیام الرفث سبب نزول این آیت آن بود که در ابتدا الاسلام
که فرمان آمد بروزه بود ماه رمضان کسی که افطار کردی و طعام و شراب
و مباشرت اهل خویش او را حلال بودی تا آنگه که خفتی یا نماز خفتن کردی بعد
از آن حرام بودی تا دیگر شب عمر خطاب رضی شبی بعد از نماز خفتن دست
بزن خویش کرد آنگه خود را ملامت کرد و می گریست باین مخالفت شرع
که کرده بود آمد بحضرت مصطفی علیه و قصه خود باز گفت و رخصت طلبید
رسول علیه گفت ما کنت جدیرا بذلک یا عمر نه سزاوار تو است که کردی در آن
حال جماعتی برخاستند که همین واقعه افتاده بود ایشان را و همه معترف
شدند پس حق تعالی در شان ایشان این آیت فرستاد و مسلمانان را رخصت
داد رفث اینجا کنایت از جماع است و هر چه در قرآن آمد از مباشرت
و ملامست و افضا و دخول و رفث همه کنایت از جماع است هن لباس
لکم و انتم لباس لهن ای هن سکن لکم و انتم سکن لهن لباس اینجا کنایت است
از رسیدن مرد بزن و زن بمرد بی جامه همچنانکه جای دیگر گفت و فرش
مرفوعة و فی الخبر الولد للفراش اهل معانی گفتند لباس از آنجا است که
خاتن داده و شعار گویند پس مرد و زن را بدین معنی لباس خوانند که
یکدیگر را همچون جامه اند تن را و گفته اند که ایشان را لباس از بهر خوانند که

مردوستان بکه بکوانند از انچ تا بسته بود شرع است علم الله انکم کنتم
تختانون انفسکم ای تظلمون انفسکم بالجماع لیالی رمضان فتاب علیکم
ای عاد علیکم بالترخیص وعفا عنکم ما فعلتم قبل الرخصة فالان
باشروهن همه امت را میکوید بر سبیل اباحت نه بر سبیل ایجاب باشروهن
مجامعت کنید ای کوید ای رسید با اهل خویش مباشرت رسیدن دو بشره
بود بهم بی جامه وابتغوا ما کتب الله لکم بجویید انچ خدای تعالی شما را
نوشت در لوح محفوظ از فرزندی که باشد شما را در خبر می اید که اعمال
بنی ادم همه منقطع شود وگسسته گردد مگر صدقه روان و فرزندی پارسا و
شایسته که پدر خویش را دعا گوید بعد از وی و علم که از ان انتفاع گیرند
کلوا واشربوا این در شان ابوقیس امد واسمه صرمه کی روز در کار
بود بکشاورزی و روزه داشت چون شب درامد اهل وی خواست که طعامی
از بهر وی بسازد چون ان طعام بساخت ابوقیس از ماندگی در خواب شد
چون بیدار شد گفت چیزی نخورم که مخالف شرع باشد و روزه برود
بپیوست و در همه روز بی طاقت شد چنانک بی هوش گشت رسول علیه
چون او را چنان بخورد دید گفت چه رسید ترا ابوقیس قصه خویش بگفت
رسول علیه بار درد کرفت در حال این امد که کلوا واشربوا الی اللیل کلی
حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود تفسیر این مصطفی علیه
عدی بن حاتم را در اموخت گفت صل کذا وکذا وصم فاذا غابت الشمس
فکل واشرب حتی یتبین لک الخیط الابیض من الخیط الاسود عدی حاتم
گفت چون این از مصطفی علیه بشنیدم فرا گرفتم یک رشته سپید و دیگری سیاه
و بو قت

و بوقت در ان می نگرستم و صبح بر من روشن نمی شد انگه با رسول علیه
بگفتم رسول بخندید گفت یا ابن حاتم انک لعریض القفا قال ابو سلیمان الخطابی
هذا بتاول علی وجهین احدهما ان یکون کنایة عن الغباوة وسلامة الصدر و
الثانی انه اراد انک غلیظ الرقبة وافر اللحم لانه من اکل بعد الصبح لم یتبین
له اثر الصوم فیه ثم قال علیه یا ابن حاتم انما ذاک بیاض النهار من سواد
اللیل این مثلی است تاریکی شب و روشنای روز را نه بینی که در عقب گفت
من الفجر و فجر دو است اول بامداد را کی نفس صبح شکافد از شب فجر
دروغ خوانند فجر صادق و فجر کاذب اول فجر کاذب پدید اید سپیدی از مشرق ظاهر
شود و ارتفاع گیرد مانند عمودی و چنانک ربع اسمان طول ان بود کشد و عرب
ذنب السرحان گویند و بعد دو ساعت از شب مانده باشد و این فجر کاذب
بیاید انگه انگه اندک باز می شود و در افق تاریکی را فرو لید پس انتشار
ظلمت فجر صادق سر بر زند سرخی باشد که بعرض افق باز افتد بتدریج
و مصطفی علیه از بهر ان گفت لیس الفجر بالابیض المستطیل ولکنه الاحمر
المعترض چون این فجر صادق اغاز کند طعام خوردن بر روزه دار حرام
شود و وقت نماز در اید چنانک در خبر گفتیم پس باید که در ان وقت
بیدار باشد کی وقتی عزیز است و ساعتی بزرگوار حق تعالی از شرف ان
سوگند بدان یاد کرد گفت والصبح اذا تنفس ثم اتموا الصیام الی اللیل
پس انگه روزه خویش تمام کنید تا شب این الی غایت است کی چون شب در
امد روزه بغایت رسید و روزه دار حد فطر افتاد اگر طعام خورد و اگر
نه و مصطفی علیه روز و شب در هم پیوست و طعام نخورد جبریل امد و گفت

فبلت مواصلتک ولم تخل لم تنزل من بعدک وصال نزل بند برنشند ولمت
نزل بعد از تو روا نیست که وصال کنند ولا تباشروهن وانتم عاکفون
فی المساجد این در شان جماعتی آمد از یاران رسول علیه که در مسجد
معتکف بوذند چون ایشان را ضرورتی پیش می آمد از بهر آن ضرورت
بیرون می شدند و در خانه با اهل خوذ می رسیدند بعد از غسل بمسجد باز
می آمدند حق تعالی گفت ولا تباشروهن وانتم عاکفون فی المساجد تا معتکف
باشید در مسجدها با زنان خوذ مباشرت مکنید عکوف از روی لغت
اقامت است بهر رنگ و لزوم و از روی شرع پاییدن در مسجد بر
وجه طاعت و قربت و نیت در وی شرطست که قربت بی نیت درست
نیاید و به قال النبی علیه الاعمال بالنیات ای صحة الاعمال بالنیات
و مسجد در وی شرطست که گفت وانتم عاکفون فی المساجد و مستحب
است که با اعتکاف روزه دارد و اگر روزه ندارد اعتکاف درست
باشد بمذهب شافعی رضی الله و در اصل روزه از شرط اعتکاف نیست و فی
الخبر من اعتکف عشرا فی رمضان کان کحجتین وعمرتین و فی الاثر من
اعتکف یوما فکانما اعتق رقبة ومن اعتکف یومین فکانما اعتق عشرین
رقبة ومن اعتکف ثلثة ایام فکانما اعتق ثلثین رقبة ومن اکثر فعلی قدر ذلک
و فاضلترین دهه آخر ماه رمضان است که مصطفی گفت علیه چنین کردی
و هرگز اعتکاف درین دهه دست بنداشتی و درستست که یک
سال سی روز نشست و سالی دیگر بیست روز بسبب آنک سی روز نشست
آن بوذ که طلب شب قدر میکرد در دهه اول جبرئیل آمد و گفت آنچ می جوئی
درپیش

درپیش است ده روز دیگر بنشست جبرئیل آمد و گفت آنچ می جوئی در پیش
است پس ده روز بسبب معتکف نشست و آن سال که بیست روز نشست چنان
بوذ که سال گذشته مشغول بوذ با یاران اعتکاف از وی فایت شد دیگر سال
ده روز سال گذشته را قضا کرد و یک سال چنان افتاد که اعتکاف وی در ماه
رمضان فایت شد و در شوال معتکف شد و سبب این آن بوذ که بمسجد
آمد خیمه زده اعتکاف را ازآن زنان وی دستوری خواسته با اعتکاف
او را دستوری داد پس دیگر زنان آمدند و بمسجد خیمه زدند عایشه و حفصه
و دیگران مصطفی علیه نگاه کرد خیمها دید زده خشم گرفت و گفت این
پارسایی می خواهید من امسال معتکف نمی باشم و بیرون آمد از اعتکاف پس
در ماه شوال آن ده روز قضا کرد تلک حدود الله قیل فرایض الله و شروطه
وقیل فرایض الله وقیل ممنوعاته این اندازها ستی که حق تعالی نهاده در دل
خویش فلا تقربوها گرد آن اندازها وی مگردید بسست فرا گرفتن و فروگذاشتن
الاية الثانية والثالثة قوله تعالی واذا سألک عبادی عنی میگوید چون
بندگان من مرا از تو پرسند آن بندگانی که علامت حرمت ما در او یافتند
و در کوی ما گریختند و از اسباب ببریدند و علایق بگسیختند و مهر ما جان
و دل خریدند عاشق در وجود آمدند و با عشق بیرون شدند
باعشق روان شد از عدم مرکب ما — این چنین بندگان و این چنین دوستان
چون مرا از تو پرسند ونشان ما از تو طلبند بدانک من با ایشان نزدیکم
تا خواندند و تا جستند نزدیکم این همانست که کلیم را گفت آن شب دیجور در
بیابان طور نودی من شاطئ الوادی الایمن از پس آدم کس بگوش سر سخن حق

شنیده بود که موسی چون بشنید بی طاقت شد گفت خداوندا
شنو اینده این اطلبک کجات جویم ندا آمد که ای موسی چنانک خواهی می جوی
کی با توام از جان تو بکالبد تو و از رگ جان تو با تو و از سخن تو بدهن
تو نزدیکترم الکلام کلامی والنور نوری وانا رب العالمین یعنی ای
موسی بعلم تو از تو دیکم و از معنی دور باد من عیش است و مهر من سوز
شناخت من ملک است و مهر من سور و دوستان را جای جانم و عادفانرا
دمنا خیز بی صور. گفت صنما مکر که جانان منی. اکنون که همی نگه کنم جان منی
بی جان کردم اگر تو زین بر گردی. ای جان و جهان تو کفر و ایمان منی. اجیب دعوة
الداع اذا دعانی بیکوید من بندکان نزدیکم و نزدیکان را دوست دارم
خوانندکان را پاسخ کنم چو بندکان راه خود رادهم بنده من بمن نزدیک
شو تا بتو نزدیک شوم من تقرب الی شبرا تقربت الیه ذراعا بنده
من تو مرای خوانی من ترا اجابت می کنم من نیز ترا بر حضرت جبرئیل خود می
خوانم و بو یزید بر قتن رسالت رسول خود علیهم می خوانم اجابت کن ای
بنده دری دعا بکشای تا در اجابت برکشایم ادعونی استجب لکم در انابت
بر کشای تا در بشارت بر کشایم وانابوا الی الله لهم البشری در
استغفار بر کشای تا در مغفرت بر کشایم ثم یستغفر الله یجد الله
ترا بارها اکه علیهم بر شدوی این باد حکم که بر تو نهادم صلحت
ترا و ساختن کار ترا نهادم تا ترا بر راه راست بیابی و بنعیم جاودانه
رسی احل لکم لیلة الصیام هم بجاست و هم تفضیل گفت لیلة الصیام شب
را در روزه پیوست و شب طعام را بود نه روزه را لکن چون از اول شب
نیت

نیت کند در عداد روزه داران است و ثواب روزه از وقت نیت آوردن در
دیوان است باین وجه روزه بر همه عبادات فضل دارد که در همه عبادات
تا نیت در عمل نیپوندی ثواب عمل حاصل نشود و در روزه چون شب در
آمد و نیت درد اید عقد روزه بسته شد هر چند که تا وقت بام طعام
خورد و عشرت کند از جمله روزه داران شمرند و ثواب وی بیچ جیز
بنکاهد ذکر یار حیما خداوند که بنده طعام و شراب بخورد و با اهل
خود عشرت می کند و اورا در ان ثواب روزه داران می دهد این عجب
ترکه اورا طعام خوردن فرماید در وقت سحر وانکه اورا دران بخور
خوردن تنبیها لطف سازد و رقم دوستی کشد آری نه مقصود تا ز خوردن
است مقصود آنست تا بنده در کمند دوستی افتد پس طعام خوردن
بهانه است بجنانست که موسی را لیلة النار آتش بود نه آتش بهانه
بود و کمند لطف در میان آن تعبیه بود ابر سیاه بر آمد و شب تاریک
در آمد و باد عاصف در جستن آمد بانگ گرگ برخاست و گله در رفتن
و اهل موسی در نالیدن آمد موسی آتش دید به پرستش زد آتش ندید انکه در
دور آتش بدید آمد آن همه آشوب و شور و بهانه و مقصود در میان آن
تعبیه بود همچنین مانده در بهانه شب بطعام خوردن فرماید بزبان
شرع که تسحروا فان فی السحور برکة اللهم بارک لامتی فی سحورهم استعینوا
باکلة السحر علی صیام النهار این همه ترغیب و تحریض نه بر عین
خوردن است بلکه کاری دیگر راست و نواختی دیگر را جون تعالی بکوید

ای بنده این سحر خوردن دام وصل است که من نهادم تا بر خیزی در دام دوستی

ما فی النوبة الثانیة قوله تعالی و لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل

الایة این آیت را دو معنی گفته اند یکی آنست که مال یکدیگر نا شایست

و باطل مخورید چنانک دزدی و خیانت و غصب همچنانست که جای دیگر گفت و لا

تقتلوا انفسکم تنبیه خود را مکشید یعنی یکدیگر را مکشید و این در لغت دو

روان است معنی دیگر آنست که مال خود را بباطل و اسراف صرف مکنید

چنانک زنا و قمار و انواع فسق و تدلوا بها الی الحکام ای و لا تدلوا بها

همچنانست که و لا تلبسوا الحق بالباطل و تکتموا الحق ای و لا تکتموا و ادلی لا فرا

شیب کرد اشتق در لغت عرب از دلو گرفته اند ادلی دلوه آن بود که دلو

فرو کند ادلی و دلی دلوه آن بود که بر کشد ای گوید مال مال فرا دستها حاکمان

مکذارید بر شوت تا ایشان را بعنایت فرا خود کردانید و مال مردم بدان ببرید

و خود دانید که شما را حلال نیست مفسران گفته این شان کسی است که مال

بروی باشد و حقی دادنی انکار همی دارد و چون صاحب حق مطالبه وی

کند با وی خصمی کند و در مجلس حاکم بگواهان دروغ حق وی ببرد حق تعالی

گفت این خصومت مکنید چون میدانید که ظالم اند و گواهی بدروغ میدهند

قال رسول الله صلعم عدلت شهادة الزور بالاشراک بالله یسئلونک عن الاهلة

معاذ بن جبل و ثعلبه بن غنم هر دو از رسول پرسیدند که این ماه نو چون است

که چه می افزاید و کاهد و بریک صفت نمی ماند حق تعالی بجواب

ایشان این آیت فرستاد گفت ایشان را جواب ده که حکمت در زیادت و نقصان

ما نو

ماه نو آنست که تا منکامها و وقتها بر مردم روشن شود و راه برند که مزد

مزدوران و عدت زنان و مدت باد ایشان و محل دینها و تحقیق شرطها

و نیز ماه رمضان و فطر و روز دارج و ترتیب آن باین روشن می شود و بر

خلق آسان می گردد هلال اول ماه است تا دو شب بگذرد و بعضی گفته

اند سه شب و بعضی گفته اند هفت شب پس قمر گویند تا آخر ماه و لیس

البر بان تاتوا البیوت من ظهورها حمزه و کسائی و بوبکر و قالون البیوت

بکسر با خوانند و باقی بضم با فالکسر لمکان الیاء و الضم علی الاصل سلمان

کنند کی در جاهلیت عادت داشتند که از حج باز آمدندی از بام سرای خویش

در سرای شدندی نه از در سرای و بآن تعظیم حج می خواستندی کراهیت

بشت بر کردانید ن حق تعالی ایشان را تا ازین عادت و سنت جاهلیت دست

باز دارند و ایشان را خبر کرد که این نه نیکی و پارسائی است اگر نیکی و پارسائی

میجوئی پس بیان کرد که پارسائی و نیکی چیست گفت و لکن البر من

اتقی پارسائی و نیکی آنست که از خدای بترسید و از خشم او بپرهیزید

و اتوا البیوت من ابوابها و بخانها که آئید از در در آئید تا بنیکی دو جهان

رسید ابو عبیده در معنی آیت گفته است لیس البر بان تطلبوا المعروف

من غیر اهله و اتوا البیوت من ابوابها ای اطلبوا المعروف من اهله سر

معروف را جای هست و سر کاری دری و سر بوی را محلی و اصلی و مصطفی

علیه برو فق این گفت اطلبوا المعروف من اهله اطلبوا الخیر عند حسان

الوجوه و قاتلوا فی سبیل الله اول آیتی که فرو آمد در قتال و جهاد این آیت بود

مصطفی علیه بر موجب این آیت جنگ میکرد مرکسرا از کافران که بجنگ آمدی با وی

جنگ کردی و اگر نه ابتدا نکردی چنانک گفت و لا تعتدوا ای و لا تبتدوا پس این
آیت و این حکم منسوخ گشت آنجا گفت اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم اما ابن
عباس و مجاهد می گویند این آیت از محکمات قرآنست و از حکم آن هیچ منسوخ
نیست و فرمانست بقتال کافران چنانک جایها دیگر بیان فرموده و باین قول معنی
و لا تعتدوا آن باشد کی زنان و کودکانرا مکشید و چون زنهار خواهند
زنهار دهید و زنهار مشکنید و از عهد باز پس میایید و چون جزیت
پذیرید از ایشان بپذیرید و این جزیت پذیرفتن خاصه اهل کتابرا است
بنص قرآن و ذلک فی قوله تعالی قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله و لا بالیوم
الاخر الی قوله من الذین اوتوا الکتاب حتی یعطوا الجزیة عن ید و هم صاغرون
و مجوس را همین حکم است که مصطفی علیه گفت سنوا بهم سنة اهل الکتاب
و علی بن ابی طالب را کرم الله وجهه پرسیدند که جزیت از مجوس بستدید
گفت آری که ایشانرا کتابی بوده و برداشتند و ببردند از میان ایشان پس
مشرکان و عبدهٔ اوثان از این حکم بیرون اند از ایشان جزیت نپذیرند البته که
نه اهل کتاب اند و قاتلوهم حتی لا تکون فتنة ای قاتلوهم حتی یسلموا جنگ کنید تا
آنگه که مسلمان شوند پس جز اسلام از ایشان قبول نباید کرد و نیز گفت
اقتلوهم حیث ثقفتموهم ای حیث وجدتموهم و اخرجوهم من حیث اخرجوکم ایشانرا
از مکه بیرون کنید چنانک شما را بیرون کردند و الفتنة اشد من القتل شرک
آوردن ایشان سخت تر است از کشتن شما ایشانرا و لا تقاتلوهم عند المسجد
الحرام قراء حمزه و علی و لا تقتلوهم حتی یقتلوکم فان قتلوکم بی الف در هر
سه حرف و دیگران همه با الف خوانده اند از قتل و این از قتال از عین کشتن
است

است و این جنگ کردن میگوید ایشانرا مکشید نیز در مسجد حرام یعنی در حرم
تا آنگه که شما را کشند پس اگر شما را کشند همان جای شما نیز کشید ایشانرا همان
جای مفسرانرا خلاف است که این آیت منسوخ است یا محکم مجاهد گفت
محکم است که در حرم تا کافران بقتال ابتدا نکنند روا نیست مسلمانانرا با ایشان
قتال کردن و کشتن و قتاده و ربیع گفتند این حکم منسوخ است بآیت سیف
و باین آیت دیگر که و قاتلوهم حتی لا تکون فتنة میگوید با کافران جنگ کنید
تا آنگه که بر روی زمین کافر نماند که مسلمانانرا رنجاند یا بی جزیت ایمن زیند
و یکون الدین لله و می کشید تا آنگه که بر زمین جز خدایرا دین نماند فان
انتهوا فلا عدوان الا علی الظالمین فلا عدوان ای لا سبیل و لا حجة کقوله ایما
الاجلین قضیت فلا عدوان علی ای لا سبیل علی میگوید اگر از شرک آوردن
و افزونی جستن باز ایستید شما را بر ایشان راهی نیست و حجتی نیست که
با ایشان در حرم کشتن کنید الا علی الظالمین مگر بر ایشان که ابتدا کنند و با شما
در حرم کشتن کنند قال عکرمة الظالم الذی ابی ان یقول لا اله الا الله الشهر
الحرام بالشهر الحرام رسول خدای علیه سریه فرستاد در ماه حرام بغزوی مشرکان
ایشان گفتند که در ماه حرام جنگ میکنند این جوابست که می گوید ایشان
نیز شما را از مکه در ماه حرام برگردانیدند یعنی در صلح حدیبیه که رسول خدای
برگردانیدند و با وی پیمان بستند که دیگر سال باز آیید این برگردانیدن هم در
ماه حرام بود و مشرکان آزرم نداشتند حق تعالی گفت این ماه حرام بان ماه حرام و
این شکستن آزرمها بان شکستن آزرم فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه

در برابر نام حاجت نیاید بر طریق جزا چنانک جای دیگر گفت فیسخرون منهم
کما سخر الله منهم و فی الخبر من سب عمارا سبه الله واتقوا الله واعلموا ان الله
مع المتقین با پرهیزکارانست ایشان که در هواء و مراد خود بپرهیزند و مراد
و رضاء خود فدا مراد و رضاء حق کنند حق تعالی نصرت با ایشانست و فی الخبر
من کان لله کان الله له و انفقوا فی سبیل الله و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة التهلکة
الهلاک و المراد بالایدی الانفس فعبر بالید عن النفس کقوله بما قدمت یداک
این ایت را تاویلها گفته اند یکی انست که اگر نفقه نکنید و بصفت بخل
الوده گردید هلاک شوید هم از روی ظاهر و هم از روی باطن بالمنع خراب شود
بسبب بخل ظاهر خراب شود بسبب دشمن جواب انست که چون فرمان امد
با نفاق قومی گفتند اگر ما انفاق کنیم درویش و مفلس شویم ظن بد بردند بخدای
تو حق تعالی گفت نفقه کنید و خود را هلاک مکنید و تنها خود را بیم درویشی
سوی تباهی میفکنید و احسنوا الظن بالله فی الثواب والاخلاف و ما
انفقتم من خیر فهو یخلفه و هو خیر الرازقین زید بن اسلم گفت این در
شان قومی امد که با غازیان بیرون می شدند بی برگ و بی ساز پس براه در
منقطع می شدند و بال و عیال دیگران می بودند حق تعالی فرمود که در راه
خدای نه بر خود نفقه کنید و اگر چیزی ندارید خود بیرون مشوید و خود را در
تهلکه میفکنید انکه دیگران را گفت و احسنوا ان الله یحب المحسنین و قیل التهلکة
عذاب الله یقول الله عز و جل لا تترک الجهاد فتعذب و قیل التهلکة القنوط من رحمة
الله قال ابو هریرة فلان هو الرجل یصیب الذنب فیقول لیست لی توبة فییاس من
رحمة

رحمة الله این شان کسی است که گناه در افتد انگه با خود گوید که مرا اب و روی
و جای توبه نیست که توبه من جای قبول نیست از رحمت خدای نومید شود
و در گناه افتد و بیفزاید حق تعالی گفت خود را هلاک مکنید بانکه از رحمت نومید
شوید انا عند ظن عبدی بی من ظن نیکو برید و قال علیه لا یموتن احدکم الا و هو
یحسن الظن بالله فان حسن الظن بالله ثمن الجنة النوبة الثالثة
قوله تعالی و لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل اشارت این ایت انست که کردگار
قدیم و داور حکیم مطلع است بر اسرار بندگان و عالم بحال ایشان که داور دیگر حاکم
مخلوق بظاهر حکم کند داور اسمان بباطن نگرد و نهانیها داند نگر تا داشتی در باطن
بکار دادی و از خداوند نهان دان شرم داری که حق خود طلب کنی که امروز اب
روی نزدیک خلق بود فردا بتازیانه عتاب ادب کنند و گویند ای بی شرم فرزند
ادم الم تعلم انی انا الرب الذی اعلم غیب السموات و الارض و ما انا بغافل
عما یعمل الظالمون بداود علیه وحی امد که یا داود لا تغرنک الباطنة فان
الظاهرة لا ینفعک عندی و انا بکل شیء محیط یسئلونک عن الاهلة زیادت
و نقصان ماه فزودن و کاستن ان اشارت است بقبض و بسط عارفان
و هیبت و انس محبان و قبض و بسط مر خواص را چنانست که خوف و رجا
عوام را و چندانک قبض و بسط از خوف و رجا برتر امد هیبت و انس از قبض
و بسط برتر امد خوف و رجا عوام راست و قبض و بسط خواص را و هیبت
و انس خاص الخاص را اول مقام ظالمانست و دوم مقام مقتصدانست
و سیوم مقام سابقان است و غایت همه انس محبانست و مرد در حالت
انس بغایتی رسد که اگر در میان اتش سوزان رود از اتش خبر ندارد

و حلاوت آتش او را بسیج اثر نکند چنانک ابو حفص حداد رحمة الله آهنگر
بود و آتش تیز افروخته و آهن پاره در میان آتش نهاده چنانک عادت
آهنگران باشد کسی بگذشت و آیتی از قرآن برخواند شیخ را آن
آیت وقت خوش گشت و حالت آتش بر وی غالب شد دست در کوره
کرد و آهن گرم بر دست نهاد و همچنان می داشت تا شاگرد وی چو نگرد
گفت ای استاد این چیست که آهن گرم بر دست نهاده ای شیخ از سر آن
برخاست و حرفه بگذاشت گفت چندین بار ما حرفت بگذاشتیم باز دیگر
باره بر سر آن شدیم تا این بار که حرفت ما را بگذاشت وقاتلوا فی سبیل الله
بزبان عارفان وجود موحدان این قتل و قتال منزلی دیگر است و روانرا و
حالتی دیگر است مجاز را ما تا بشمشیر مجاهدت در راه شریعت کشته
نشوی و باتش محبت سوخته نگردی مسلم نیست که درین باب شروع
کنی و نگر تا اعتقاد نکنی که آتش همین چراغ است که تو دانی و بس یا
کشتن همین حالتست که تو شناسی و بس که کشتگان حق دیگرند و کشتگان
خلق دیگر و سوختن باتش عقوبت دیگراند و سوختگان باتش محبت دیگر
آن پیر بزرگوار و شیخ انصار گفت من چه دانستم که این دوزخ آتش عشق
داغ است من پنداشتم که هرجا آتشی است چراغ من چه دانستم که در
دوستی کشته را گناه هست و قاضی بعقوبت او ملیم وقتی بصحرا بیرون شد
چهل کس را دید از عاشقان که درد این حدیث ایشانرا فرو گرفته بود
و سر بخشتی در زیر سر نهاده و جان تسلیم کرده گفت الهی از ایشان چه
میخواهی باز درد بر دلشان نهادی آتش عشق در خرمنشان زدی بیانیت
ایشانرا

[illegible]

ایشانرا بتیغ غیرت بکشتی خطاب آمد بشبلی کی ایشانرا بکشیم چون کشته
شوند دیت شان بدهیم شبلی گفت دیت ایشان چه باشد خطاب آمد که من
کان قتیل سیف جلالنا فدیته لقیا جمالنا ؛ با لشکر عشق تو مرا پیکار است — لقاء
تا کشته شوم که کشته مقدار است ؛ گر کشته دست را دیت دینار است
هر کشته عشق را دیت دیدار است وقاتلوهم حتی لا تکون فتنة قتال
بکنید ای مسلمانان در راه دین که حق تع جنگیان و غازیان را دوست دارد
ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا دوست دارد قومی که جان بذل
کنند و تن سبیل و دل فدا از بهر اعزاز دین و اعلاء کلمه حق
شراب از خون و جام از کاسه سر بجای بانگ رود آواز اسبان
بجای دسته گل دسته تیغ بجای فرط بزن درع و خفتان وانفقوا
فی سبیل الله ای توانگران مال از کیسه بیرون کنید و درویشان توانگران
از دل بیرون کنید و موحدان جمله خلایق از سر بیرون کنید قل الله
ثم ذرهم کیسه از مال و لپردازند ثواب آن جهانی را دل از توانگری و — بپردازند
دین ربانی را سرا از خلایق وا پردازند دیدار سبحانی را توانگران مال بدهند
بزکوة و صدقات تا از دوزخ برهند عابدان از نفس مرو کنند بوظایف
عبادات تا به بهشت رسند عارفان از جان و دل نفقه کنند تا بوصال حق
برسند واحسنوا ان الله یحب المحسنین احسان آنست که خدایرا در
بیداری و هشیاری پرستی چنانک گوئی که در وی می نگری و خدمت که
کنی چنان کنی و برای بینی آن دیده که او را دید ملاحظه اعیاد کی پردازد
ولن جان که با وی صحبت یافت با آب و خاک چند سازد از آنست که خطاب

او جمی با روح پاکست که منزل او در قالب آب و خاکست و الی شهر در
غربت عمر چون بس آرزو خوی کرده دران حضرت منزلت مجاب چند
برنابد جان در صفت بقاست و آب و خاک فانی او کی بخن زنده نه چون
زنده این جهانی از سخن محقق اکا سست حق دیدنی است و کانک
متواره در حضور برین گوار سست النوبة الثانیة قوله تعالی واتموا
الحج والعمرة لله مصطفی فرمود علیه که حج و عمره هردو درهی بکدیگر دارید
و شرط آن بتمامی بجای آرید که همچنان که آتش زر و سیم و آهن را با خلاص
آورد و فضلها که بکار دنیا بود بسوزاند حج و عمره گناهان یکو هیزه را
همچنان فرو ریزاند و صفاء دل و طهارت نفس ره دهنده بدید کند و در
بعضی اخبار بیاید که بعضی از گناهان هست که کفارت آن نیست مگر استادن
بعرفات و مسجد وقت شیطان درمانده تر و زرد روی تر از آن وقت
نیست که حاجیان در عرفات بایستند از بس که بینند رحمت و
فضل خدای و از گناه کبایر یکی آنست که بنده در روز عرفه از رحمت
خدای نومید بود وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال لا یبقی یوم عرفة
احد فی قلبه مثقال ذرة من ایمان الا غفر له فقال له رجل ألاهل عرفات لاسل عمر
خاصة ام للناس عامة فقال ابن عمر کنت عند النبی علیه نسمعه
یقول ذلک فسأله سائل للناس عامة ام لاهل عرفات خاصة فقال
علیه بل للناس عامة و اتموا الحج والعمرة لله خلاف است میان علما
که عمره واجب است یا سنت و قول جدید شافعی و بیشتر علما بر آنند
که واجب است همچون حج از بهر آنکه لفظ امر بر مورد مطلق است و مقتضی

و مقتضی امر وجوب است یدل علیه ما روی زید بن ثابت مرفوعا ان الحج والعمرة
فریضتان لا یضرک بایهما بدأت میگوید تمام کنید حج و عمره را یعنی مناسک
و حدود و شرایط و فرایض و سنن آن بتمامی بجای آرید و اتمام تو خواهید
از خانه خود احرام گرفته بیرون آیید و بمال حلال حج کنید و در حج بجز
حج و زیارت مقصودی دیگر در پیش مگیرید و حج خود باطل مکنید قال رسول
الله صلعم یاتی زمان یحج اغنیاء الناس للنزهة و اوساطهم للتجارة و قراؤهم
للریاء والسمعة و فقراؤهم للمسألة و در لغت عرب عمره زیارت است
و حج قصد از بهر آن گفت واتموا الحج والعمرة لله که حج و عمره در جاهلیت کافران
معروف بود و مشهور و مشرکان حج و طواف که می کردند و تلبیه که میگفتند
بنام لات و عزی میگفتند و می کشتند بنام بتان انباز ان خدای و بنا حق تعالی مسلمانانرا نزل
فرمود شما خالصا لله حج کنید و کسی را در آن انباز مگیرید تا مشرکان را تشبیه
باشد فان احصرتم الآیة احصار منع است و حصر حبس و جعلنا جهنم للکافرین ن
حصیرا ای محبسا و هدی و هدیّ هردو یکی اند چون میت و میّت و لین و
لیّن و آنرا هدی نام کردند از بهر آنکه آنرا بحرم برند و آنرا بکشند و
بدرویشان دهند و بخدای تعالی بدان تقرب کنند همچنان کسی هدیه که
برد بدوستی و دل بوی تقرب کند و خلاف است میان علما که احصار
بسبب چه است فتوی کنند هر مانعی که پدید آید و او را از اعمال حج
باز دارد چون بیماری و ماندگی و ترس و بیم دشمن و بر سیدن نفقه و گم شدن
شتر و مانند آن مرجع این عذرها باشد چون پدید آید بر جای بایستند

وگوسفند نمانفرستند تا بکشند انگه از احرام بیرون اید و حلال شود
و جماعتی از محققان گفتند که ان احصار که مفتح تحلل است منع است
از جهت دشمن یا از جهت سلطان قاهر چنانک مصطفی را علیه افتاد در
حدیبیه و دیگر عذرها چون بیماری و جز از ان سبب تحلل نیست پس
چون باز داشته شد از جهت دشمن یا سلطان قاهر گوسفندی
بکشد همان جای که محصر شود اگر در حل باشد و اگر در حرم انگه از احرام
بیرون اید و بروی قضا نبود الا اگر نسک واجب باشد اینست که حق تعالی
گفت فان احصرتم فما استیسر من الهدی ای فواجب علیکم ما تیسر
من الهدی و ادناه شاة و اعلاه بدنة و اوسطه بقرة و الاحسن
هو الشاة لانه اقرب الی الیسر والله تعالی سمی الشاة هدیا فی قوله تعالی
هدیا بالغ الکعبة و لا تحلقوا رؤسکم حتی یبلغ الهدی محله میگوید
موی سر باز مکنید تا انگه که گوسفند بکشید و محل انتفاع رسد اگر
در حل باشد یا در حرم این بر قول ایشانست که احصار احصار دشمن
نهند و محل انتفاع و اکل و تناول نهند فمن کان منکم مریضا او به اذی
من راسه این در شان کعب بن عجرة الانصاری امد که در وی بحث و مصطفی
علیه بروی بگذشت و بر دید که جنده از سروی فرو می ریخت گفت ای کعب
جنده سر تو را می رنجاند گفت اری رسول گفت علیه گوسفندی بکش
و در درویشان را بخوران یا سه روز روزه دار یا فرقی طعام بشش درویش
ده و موی سر بستره و فرق بنزدیک اهل حجاز سه صاع باشد هر دو درویش را
دو مد

دو مد فاذا امنتم فمن تمتع بالعمرة الی الحج الایه بدانک گزاردن حج و عمره را سه
وجه است یکی افراد و دیگر قران و سه دیگر تمتع بمذهب شافعی رضی
افراد فاضلتر و بمذهب ابوحنیفه قران فاضلتر و بمذهب مالک تمتع فاضل
تر و این خلاف از ان افتاد که بحجة الوداع که رسول علیه با خر عمر کرد مختلف
شدند مالک گفت تمتع بود بوحنیفه گفت قران بود شافعی گفت افراد بود
و حجت شافعی در این انست که جابر بن زید گفت سمعت رسول الله صلعم یعنی
فی حجة الوداع یقول الحج بحجة مفردة افراد انست که حج و عمره از یک
دیگر باز برد اول حج کند بوقت خویش و شرایط ان تمام بجای ارد پس چون
تمام شود از احرام بیرون اید و بجعرانه یا بتنعیم یا بحدیبیه و عمره را احرام
گیرد و باعمال ان مشغول شود و قران انست که هر دو در هم پیوندد و در
احرام گوید لبیک بحجة و عمرة معا پس بر اعمال حج اقتصار کند که عمره در وی مندرج
شود چنانک وضو در غسل و تمتع انست که چون بمیقات رسد بوقت
حج اول احرام بعمره گیرد پس چون در مکه شود و از اعمال عمره فارغ گردد
از احرام بیرون اید و متحلل شود و محظورات متمتع انگه از جوف مکه
احرام گیرد بحج و بدان مشغول شود این کس را متمتع گویند و بروی گوسفندی
واجب شود انگه از عمره فارغ شود و باعمال حج شروع کند پس اگر روز نحر
ذبح کند و بر درویشان دهد شاید اینست که حق تعالی گفت فمن تمتع بالعمرة
الی الحج فما استیسر من الهدی پس اگر گوسفند نیابد فصیام ثلثة ایام فی الحج
روزه روزه دارد بیش از روز نحر اگر پیوسته دارد یا گسسته هر دو شاید

اما روز نحر البته روا نیست که متمتع روزه دارد و در ایام تشریق
رخصت هست قالت عایشة رضی رخص رسول الله صلعم للمتمتع اذا
لم یجد الهدی ولم یصم الثلثة فی العشران یصوم ایام التشریق و
سبعة اذا رجعتم پس چون از حج بوطن خویش باز شود هفت روز دیگر
روزه دارد تا تمامی ده روز باشد اینست که گفت تلک عشرة کاملة این عشره
کامله بسطی است در سخن مانند تاکید هرچند که از بن می نیازی هست
انکه بیان کرد که این حکم نه مرکسی راست بل که قومی را مخصوص است یعنی
که ایشان که نه مکیان باشند و نه ایشان که از مکه فرود از مسافت قصر
نشستند بلکه عوییان راست از اهل آفاق که آنجا فرود آیند ثم حذرهم شدة
عذابه فقال سبحانه واتقوا الله واعلموا ان الله شدید العقاب الحج
اشهر معلومات ای وقت الحج اشهر معلومات میگوید وقت حج ماههاست
معروف وان شوال است وذو القعده و نه روز از ذو الحجة و شب نحر
تا وقت بام این مذهب شافعی است و مذهب بوحنیفه ده روز است
از ذو الحجة که روز نحر در شمار آید و مذهب مالک ذی الحجة تا آخر اشهر
حج است مرکه بیرون ازین روزگار احرام گیرد نه عمره باشد و نه حج
بمذهب شافعی ولعد واسحق واوزاعی و مذهب مالک و ابوحنیفه
حج منعقد شود اما مکروه دارند فمن فرض فیهن الحج فرض در قرآن
جهار وجه است بمعنی بیان چنانک گفت قد فرض الله لکم تحلة ایمانکم
یعنی قد بین لکم کفارة ایمانکم و سورة انزلناها و فرضناها ای بیناها دوم

بمعنی احل

بمعنی احل ما کان علی النبی من حرج فیما فرض الله له ای احل الله و سوم
بمعنی انزل ان الذی فرض علیک القرآن ای انزله جهارم بمعنی اوجب فنصف
ما فرضتم ای اوجبتم جای دیگر گفت قد علمنا ما فرضنا علیهم ای اوجبنا علیهم
ما مهاج برخود فریضه کردانند یعنی باحرام و تلبیه و احرام آن باشد که چون
بمیقات رسد غسل کند انگه ازاری سپید در بندد و ردای سپید برافکند
و نعلین در پوشد و بوی خوش بکار دارد و دو رکعت نماز بکند در دل نیت حج
کند و حقیقت احرام این نیت است پس اگر راکب باشد بر نشیند و چون شتر
برخیزد و رفتن را راست بایستد تلبیه کند گوید لبیک اللهم لبیک لا شریک
لک لبیک ان الحمد والنعمة لک لا شریک لک و فرایض و ارکان حج پنج چیز
است احرام و طواف و سعی بعد از طواف و وقوف عرفات و موی ستردن
بیک قول اگر ازین ارکان یکی بجای بگذارد حج درست نباشد و ارکان عمره
همین است الا وقوف عرفات که آن در عمره نیست و واجبات حج احرام
کرفتن است در میقات و در عرفات مقام کردن بشب و طواف وداع و
سنگ انداختن اگر ازین یکی بگذارد حج باطل نشود اما گوسفندی لازم
آید و محظورات حج که محرم را از آن پرهیز باید کرد شش است جامه
پوشیدن چون پیراهن و ازار پای و دستار و دوم بوی خوش بکار
داشتن سوم سر و ناخن باز کردن چهارم ابا اهل خویش مباشرت
کردن پنجم مقدمات مباشرت کردن چون لمس و تقبیل و مانند این
و ششم نکاح نشاید نه خود را و نه دیگرا نرا و اگر کند درست نباشد

وششم صید کردن نشاید محرم را اگر کند جزا لازم آید مانند آن صید که
کشته باشد از شتر وگاو و گوسفند فمن فرض فیهن الحج هر که ماه‌های حج احرام
گرفت وحج بر خود فریضه کرد فلا رفث ولا فسوق ولا جدال علما را خلاف
است در این سه کلمه قومی گفتند رفث یعنی جماع است وقومی گفتند حدیث
جماع است بتعریض بر دیگر و زنان قومی گفتند سخن با فحش است وکلمات
ملوهیده وفسوق انواع معاصی است مجملی قومی گفتند لقب دادن است
که گفت ولا تنابزوا بالالقاب بئس الاسم الفسوق بعد الایمان قومی گفتند
همانست که در سورة الانعام گفت ولا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه وانه
لفسق وهو الذبح للاصنام روی ابوهریرة عن النبی علیه قال من حج هذا
البیت فلم یرفث ولم یفسق خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه ابن عمر گفت فسوق
در این آیت بکار داشتن محظورات حج است وجدال آنست که قریش بایکدیگر
در منا خصومت می‌کردند این می‌گفت حج من بهتر ونیکوتر آن می‌گفت
حج من تمامتر ونیز در موقف مخالف شدند هر قومی را موقفی بود
می‌گفتند این موقف ابرهیم است وپیغمبر علیه ایشان را بیان کرد وباز
نمود که گفت خذوا عنی مناسککم ولا تجادلوا وانکر که فلا رفث ولا
فسوق ولا جدال بر قراءة مکی و بصری خوانند جدال از نظم اول این
جدا کنند ومعنی آنست که ولا شک فی الحج انه فی ذی الحجة شک نیست در
حج که آن در ذی الحجة است وموقف عرفات ومنی باطل وبه قال النبی
علیه الا ان الزمان قد استدار کهیئة یوم خلق الله السموات والارض
السنة اثنا عشر منها اربعة حرم ثلثه متوالیات ذو القعده وذو
الحجه

وذو الحجة والمحرم ورجب شهر مضر الذی بین جمادی وشعبان
وما تفعلوا من خیر یعلمه الله این لفظی است از الفاظ وعده چنانکه
گوینده گوید اگر تو چنین کنی بدانم یعنی پاداش دهم وتزودوا زاد برگیرید
قومی از عرب یمن بحج می‌آمدند بی زاد وتکیه ایشان بر صدقات حاج
بود حق تعالی ایشان را گفت تزودوا تا بر دل مردمان تهیون باشی واگر آن
نباشید وبال ایشان نکو دید آنگه سفر آخرت را با یاد ایشان داد وزاد
آن سفر بر زاد این سفر افزونی نهاد و شرف داد گفت فان خیر الزاد
التقوی بهتر زادی در سفر آخرت تقوی است ابو المطیع حاتم اصم را گفت
با جانان دسپید که تو بی زاد بادیه را قطع میکنی جواب داد که بادیه
بی زاد نباشد اما زاد من چهار چیز است اول آنکه همه دنیا ملک الله
دانم دیگر آنکه همه خلق را بندگان خدای دانم وسه دیگر هر چه محدث
ومخلوقات است همه در ید خدای دانم چهارم قضا خدای در همه
روان دانم ابو المطیع گفت نیکو زادی که زاد تو است بادیه قیامت باین
زاد توان بریدن لیس علیکم جناح ان تبتغوا فضلا من ربکم قومی از غرا
بحج آمدند وبراه در تجارت روانی داشتند کنند بحج خویش بمنفعت
دنیوی نیامیختیم در دهه ذی الحجه دست از بیع وشری باز گرفتند
ودر معامله بخود در بستند حق تعالی آن بر ایشان فراخ کرد ورخصت
تجارت بداد ومصطفی علیه ایشان را مغفرت امید داد فقال علیه اذا
کان یوم عرفة غفر الله للحاج الخلص واذا کان لیلة عرفة غفر الله للتجار
واذا کان یوم منا غفر الله للجالبین واذا کان عند الجمرة العقبة غفر الله

للسوال ولا یشهد ذلک الموقف خلق ممن قال لا اله الا الله الا غفر له
فاذا افضتم من عرفات خلاف است بیان علما که موقف را چرا عرفات
گویند وان روز چرا عرفه گویند قومی گفتند شب ترویه ابرهیم را نمودند
که فرزند را قربان کن وان روز همه روز در تفکر بود که این خواب
از جهت حق بوده است یا از جهت شیطان شب عرفه همان نمودند در روز
عرفه بشناخت که این از جهت حق است پس این روز از بهر این عرفه
گویند وان مقام را عرفات ضحاک گفت ادم که بزمین هندوستان فرو
امد و حوا بجده هر دو یکدیگر را می جستند تا بعرفات بیکدیگر رسیدند
ویکدیگر را واشناختند ازین جهت انرا عرفات گویند وگفته اند اعتراف
ادم درین روز بود بگناه خویش واین موقف بود پس عرفه وعرفات از
اعتراف گرفته اند وگفته عرفات دران است که دوستان خدای دران
موسم بیکدیگر رسند ویکدیگر را بشناسند ابو ذر گفت که فضل روز عرفه از مصطفی
علیه السلام برسیدم فقال صیامه کفارة سنتین ومن ادخل علی اهله سرورا ادخل
الجنة ومن صلی فی یوم عرفة اربع رکعات قبل العصر بفاتحة الکتاب
وخمس مرات قل هو الله احد شارکه فی ثواب من وقف بعرفات ومن
طلب علما یوم عرفة خاض فی رحمة الله ودخل الجنة بغیر حساب ومن
اضاف مومنا عشیة عرفة کتب الله له اجر سبعین شهیدا علی مرتضی
کرم الله وجهه گفت از مصطفی شنیدم علیه السلام که گفت روز عرفه اندر عرفات
جبریل ومیکائیل واسرافیل وخضر علیهم السلام حاضر ایند جبریل گوید
ماشاء الله لا قوة الا بالله میکائیل گوید ماشاء الله کل نعمة من الله اسرافیل گوید
ماشاء الله

ماشاء الله الخیر بید الله خضر گوید ماشاء الله لا یدفع السوء الا الله
رسول خدای گفت علیه السلام هر انکس که روز عرفه بعد از نماز پیشین این
چهار کلمه صد بار بگوید بهر رحمتی وکرامتی که با اهل عرفات فرو فرستد
او در ان با ایشان انباز باشد فاذا افضتم من عرفات فاذکروا الله عند
المشعر الحرام میگوید چون از عرفات بر گردید بعد از فرو شدن افتاب
روز عرفه وروی بمنا نهاده خدایرا یاد کنید بنزدیک مشعر حرام یعنی بعد
از صبح که نماز صبح گزارده باشید واز جهت مزدلفه فارغ شده و سنگها
بر گرفته واذکروه کما هدیکم یاد کنید خدایرا چنانک راه نمود شما را
بحج وشریعت وملت پاک وان کنتم من قبله لمن الضالین این ها [illegible]
بر [illegible] یا رسول میگوید کنایة عن غیر مذکور ثم افیضوا من حیث
افاض الناس این قریش را میگوید که ایشان در افاضت از عرفات رای دیگر
کردند که ما خاصه اهل حرم ایم و سکان حرم با دیگران همراه نباشیم واز
مشعر حرام از راه بر میگشتند ایشانرا از ان باز زد و فرمود که با این مخالفت
که کردید در افاضت از خدای تع امرزش خواهید که وی امرزگار است
وبخشاینده النوبة الثالثة قوله تع واتموا الحج والعمرة لله حج
عوام دیگرست وحج خواص دیگر حج عوام قصد کوی دوست وحج خواص
قصد روی دوست است این رفتن برای دوست وان رفتن برای دوست
در دم نه ز کعبه بود از روی تو بود   مستم نه ز باده بود از روی تو بود
عوام بنفس رفتند در وجه باد دیدند وخواصان بجان رفتند لقا د
دیدار یافتند دو شرخا صکیان چنانست که گفتند خون صدیقان بیالودند

واذان ره ساختند چون بجان رفتی در بن ره یک قدم را بار نیست
اگر بنفس روی رنج یابی و بار کشی تا گرد کعبه برایی واگر بجان روی
بیارامی وبیاسایی کعبه خود گرد سرایش برایذ واندرین معنی حکایت
ابرهیم خواص است گفتا وقتی از سرحدی خود بروم افتادم خبر در
روم افتاد که ملک الروم را دختری دیوانه گشته است و پدرش آن
دختر را ببند دیوانگان بسته و اطبا بجملگی از علاج او درمانده زمان
تا زمان شفتی مرد بری او ذ ابرهیم گفت دانستم که اجانعیبه انست
رفتم بدر سرای ملک گفتم بعلاج بیمار امده ام گفت بعلاج دخترم
امده ای گفتم اری خداوندی دادم طبیب گفت برگنگرهای قصر ما نگر بر نگرستم
سرها دیدم بریده و بران کنگرها آویخته گفت هرکه او علاج کند ونیک نیاید
مکافاتش اینست گفتم آری نیست ملک چون دید که من نپذیرفتم بر ندم خانه
باشارت نمی بوذ و دختر در آن خانه بوذ هنوز قدم در آن خانه نهاده
بوذم که این اواز شنیدم که قل للمومنین یغضوا من ابصارهم مرا بانگ
دیگر باره اواز امذ که ای ابرهیم خواص شرابی که بزید له العطش وطعام
لا یزید له الدهش از بهر خود. گفتم یا امة الله این چه حالست واین
چه وجد گفت ای شیخ وقتی در بیابان نازی وقمت نشسته بوذ با گنهگاه
وخاصکیان ناگاه دردی بدلم فرود امذ اندرو می بجانم رسید از خود فانی
گشتم وتحیرم شدم ان درد مستحکم گشت وانکار تمام چون از آن
درد وجدا شوذ. تر شدم خود را در بند وزنجیر یافتم حکمش را
گردن نهادم وبقضاش راضی شدم دانستم که وی را بندکان خود بدن خواهد
تا خود

تا خود سرانجام این کار بچه رسد گفتم چه گوی که از اینجا بحیلت بدار الاسلام روم که
دریغ ایذ مرا چون تو عزیزی بدار الکفر بگذاشتن گفت یا ابن الخواص چه مردی بوذ
بدار الاسلام اسلام را پرورش داذن مردی انست که بدار الکفر اسلام را
بپرورند در دار الاسلام چیست که اینجا نیست گفتم کعبه مشرف معظم
که منفعه زایر انست ومشهد مشتاقان گفت کعبه را زیارت کرده گفتم بسیار
بار گفت برنگر بر نگرستم کعبه را دیدم بر سر سرای وی ایستاده گفت ای
ابن خواص هرکه بپای رود کعبه را زیارت وهرکه بدل رود کعبه بزیارت
او رود گفتم حق آن خدای که ترا بعز اسلام عزیز گردانید که مرا این بار
بگوی که این منزلت بچه یافته ای گفت چیزی نکرده ام که آن حضرت را
بشاید اما حکمش را گردن نهادم وبقضاء وی رضا داده ام گفتم اکنون مرا
تدبیر کن که از اینجا بیرون شوم گفت چنانک ایستاده روی فرادیکی
وی رو تا مقصد رسی بگرامات وی را من بدین امده که در آن میح بحجاب
وشنج نبوذ وکس را بر من اطلاع نبوذ تا از سرای وی بیرون امذم واز دار
الکفر بدار الاسلام باز امذم فوله تعالی الحج اشهر معلومات حا
اشارت بحلم خداوند وجیم اشارت بجرم بندگان یا بندگان میگویند
کی چون جرم کردی دست در حبل حلم زن و مغفرت خواه تا بیامرزم ای بنده
جرم از تو ومغفرت وستر از من ضعف از تو وبر از من وعجز از تو ولطف
از من گو بنده وعده که داده ام راست کردن بر من کار تو پیوستن تمام کردن بر من
بنای نهادم داشتن بر من تخم که بر کندم بهر اوردن بر من چراغ که افروختم

روشن داشتی بر من اکنون فرا گذاشتم درگذاشتی بر من چون بدان عاجز بودم
اجابت بر من چون بسوال نمودم اجابت بر من النوبة الثانیه قوله تعالی
فاذا قضیتم مناسککم سبب نزول این آیت آن بود که چون از حج و مناسک فارغ
شدندی هر کسی در کعبه بایستادی مناقب و ماثر پدر خود در گرفتی این یکی
گفتی پدر من مهمان دار بود و آن دیگر گفتی پدر من مبارز بود و دیگری گفتی چون
خاندان ما کجا آمودی هیچ خاندان نیست هر کسی بنوعی تفاخری کردی و مناقب
اسلاف خود می خواند حق تعالی ایشان از آن برگردانید گفت چنانک پدران
خود را یاد میکنید مرا یاد کنید مرا ستایید که آن همه نیکوئی به پدران شما من
کردم و من خواستم پس شکر مرا است و منت مرا گفته اند که معنی آنست که
خطیب مرا گوئید تمنا در ایام منا که مرا ستائید و مرا یاد کنید چنانک بروزگار
گذشته پدران خود را می ستودند و یاد میکردند بلکه بیشتر و تمامتر
اگر ایشان را حق تراست اینجا نکته هست حق پدر نه حق مادر یعنی
پدر را بهیبت و حرمت یاد کنید و مادر را بشفقت و رحمت و هو الله الذی رحم
و لم یرحم فمن الناس من یقول ربنا آتنا فی الدنیا حسنة این قومی را است که
همت ایشان دنیا بود و مال و زر و سیم و غلام و کنیزک و ضیعت و ماشیه
حق تعالی میگوید و ماله فی الآخرة من خلاق کسی که همه این خواهد او را از
خیر آن جهان هیچ بهره نه و هیچ نصیب نه همانست که گفت من کان
یرید حرث الدنیا نؤته منها و ماله فی الآخرة من نصیب آنگه صفت پیغمبران
و مومنان در گرفت و باز نمود که ایشان چه خواهند گفت و منهم من یقول
ربنا

ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة الی آخره مفسران قولها گفتند
در حسنه دنیا و آخرت علی بن ابی طالب کرم الله وجهه گفت حسنه این جهانی جفت
شایسته است و آن جهانی حوراء بهشتی و عذاب آتش که از آن پرهیز خواهند
جفت بد است در دنیا بدلیل آنچه روی ابو الدرداء ان رسول الله صلعم قال من اوتی فی الدنیا
قلبا شاکرا و لسانا ذاکرا و زوجة مومنة تعینه علی امور دنیاه و آخرته فقد اوتی
فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة قتاده گفت حسنه دو جهانی عافیت است و قیل
من آتاه الله الاسلام و القرآن و اهلا و مالا و ولدا فقد اوتی فی الدنیا و فی الآخرة حسنة
حق تعالی گفت ایشان را که این دعا کنند ایشان راست هرچه از من خواهند اولئک لهم نصیب
مما کسبوا ای سالوا والله سریع الحساب قال النبی علیه ان الله یحاسب الخلق
فی قدر حلب شاة حق تعالی زود شمار است که چون یکی را شمار کرد همه خلق را شمار
کرده چنانک کسی یک چشم برهم زند شمار همه خلقان بکند نه حاجتش شمار گرفتن دانند
و نه در آن تامل و تفکر کردن از ابتدای آفرینش تا آخر اعمال بندگان و حرکات آفرینش
و دم زدن ایشان داند و شمردن تواند و خرد و بزرگ آن ببیند و از آن خبر دهد
وجز آن کند فاذکروا الله فی ایام معدودات ایام معدودات ایام تشریق
است و آن یازدهم ذی الحجة است و دوازدهم و سیزدهم یازدهم یوم
القر و دوازدهم یوم النفر الاول و سیزدهم یوم النفر الثانی قال
رسول الله صلعم سید الشهور شهر رمضان و اعظمها ذو الحجة و ایام عشر ذی الحجه
را ایام معلومات خوانند و در این روزها بود که ابراهیم خلیل علیه در خواب
نمودند ذبح فرزند و موسی کلیم در این روزها وعده کلام بیافت و مصطفی علیه

رادیں ده روز بشارت باتمام نعمت واکمال دین واسلام وظفر یافتن بر دشمن
وخشنودی خدای تع عن عبد الله بن عباس رضع قال قال رسول الله صلعم اوّل
یوم من ایام العشر هو الیوم الذی تاب الله علی ادم فمن صام ذلک الیوم غفر
له ذنوبه وتاب علیه والیوم الثانی نجی الله فیه یونس من بطن الحوت
فمن صام ذلک الیوم کمن عبد الله الف سنة ونجاه من کل غم وکرب و
الیوم الثالث استجاب الله فیه لزکریا فمن صام ذلک الیوم نفی الله البوس
والفقر من بین جنبیه ویکون له یوم القیامة علی السفرة الکرام البررة
والیوم الخامس ولد فیه موسی بن عمران فمن صام ذلک الیوم بری من النفاق
والیوم السادس فتح الله فیه خیبر علی النبی علیه فمن صام ذلک الیوم
نظر الله الیه ومن نظر الیه لم یعذبه ابدا والیوم السابع یغلق ابواب
جهنم السبعة والیوم الثامن وهو یوم الترویة یفتح الله فیه ابواب
الجنان الثمانیة والیوم التاسع وهو الیوم المشهود وهو یوم عرفة
وهو یوم الحج الاکبر فمن صام ذلک الیوم کتب له صیام ستین سنة قبلها
وسنة بعدها وباهی الله به ملائکته وغفر له ذنوبه کلها والیوم
العاشر وهو یوم النحر فمن اهراق فیه دما غفر الله له باول قطرة
تقطر من دم الاضحیة وغفر له ذنوبه وذنوب عیاله کلهم ومن اطعم
من نسکه وتصدق به بعثه یوم القیامة امنا وتکون تلک الاضحیة فی
میزانه اثقل من جبل احد ویطفی عنه حر جهنم واذکروا الله فی ایام معدودات
ذکر ایجا تکبیر سنت وعلما را خلاف نیست در وقت ان وقدر واجمع الاقاویل
انست

انست که روز عرفه نماز بامداد ذکر در کیرد تا آخر ایام تشریق نماز دیکر
کرده از پس نمازها ودر مجمعها بکوید فمن تعجل فی یومین فلا اثم علیه هر که تعجیل
نماید واز منا برود در نفر اول وسه شب از ایام تشریق تمام نیاید او را رخصت
هست وبروی بزه نیست پس اکر شب سوم آفتاب فرو شده باشد وهنوز
نرفته باشد روا نیست که برود تا روز سوم که سنگ افکند انکه با مردم برود
ومن الناس من یعجبک الایة این در شان شریق بن اخنس امد مردی بود از قریش
از بن منافق نیکو سخن بد فعل که منظری نیکوی وشیرین داشت وسخنی نرم
اما کافردل بود وسوکند خوار وسخت خصومت بر مصطفی علیه وسوکند یاد کرد
که من ترا دوست دادم وبر دین توام مصطفی علیه او را بدان بنواخت وبخشش
خوش امد ویشهد الله علی ما فی قلبه وهو الد الخصام انکه خدا را بر خود کواه
کرفتی که انچ بکویم راست بکویم ودروغ بود ویشهد الله بفتح یا وها خوانده اند
معنی انست که خدای کواهست بنهان ندارد در دل او وهو الد الخصام ای شدید
الخصومة فی معصیة الله جدل بالباطل عالم باللسان جاهل بالعلم یتکلم بالحکمة
ویعمل بالخطیئة قال النبی علیه ان ابغض الرجال الی الله الالد الخصم — الخصیم
واذا تولی سعی فی الارض دو معنی کفته اند یکی انک چون بر کردد از تو این منافق
در زمین تباهکاری کند هر جا که کذشت وکشت زاری دید آتش در زد وچهار پا را
بکشت ومعنی دیکر انک این منافق چون والی شود واو را ولایتی بود بیداد کند
وفساد جوید تا حق تع بشوی وی باران باز کیرد تا چهار پایان نیست شوند
وکشت را خشک شود واذا قیل له اتق الله الایة این عزت حمیت است ولجاج
کند یعنی چون او را کویند از خدای بترس حمیت جاهلیت وقوت کند او را بران

دارد که فساد و معصیت کند ضحاک گفت کافران قریش مکر ساختند و کسی را
بمدینه فرستادند که ما مسلمان شدیم جماعتی از یاران درخواستند تا از آیات
دین حق بیاموزند مصطفی علیه قومی بفرستاد نام ایشان حبیب بن عدی
الانصاری و مرثد بن ابی مرثد الغنوی و عبدالله بن طارق و خالد بن بکیر و
زید بن الدثنه و عاصم بن ثابت امیر ایشان بود بیامدند از مدینه
مفتاد مرد از کافران برابر ایشان آمدند و مرثد و عبد الله و خالد کشته
شدند و عاصم هفت تیر داشت بهر تیری مردی را از عظما مشرکان بکشت
پس کافران گرد وی در آمدند و وی را بکشتند خواستند تا سر او را از تن
جدا کنند و نعل بوند حق تعالی لشکری زنبور بفرستاد تا کافران را از وی باز داشتند
که عاصم را با خدای تعالی عهدی بود که دست هیچ کافر بوی نرسد پس
کشتند بگذاریم تا زنبوران از وی باز گردند پس باران عظیم بیامد و سیلی و عاصم
را برگرفت چنین آورده اند که عاصم را ببهشت برد و کافران را بدوزخ پس حبیب
بن عدی را باسیری بردند و بنو الحرث بن عامر او را بخریدند تا بپدر خویش
باز کشند دختران حارث گفتند هیچ اسیر چون حبیب ندیدیم که در
مکه هیچ میوه نبود و هر وقت بدست او خوشه انگوری دیدیم پس او را از
حرم بیرون بردند تا بر دار کنند پس مردی از مشرکان نیزه بر سینه وی
نهاد حبیب گفت اتق الله آن کافر خشم گرفت و در طعنه بیفزود و گذاره
کرد حق تعالی این آیت در شان وی فرستاد الثوبة الثالثة قوله تعالی
فاذا قضیتم مناسککم ابتدا مناسک حج و عمره نیت است و اول رکنی از ارکان احرام
است از جامه بیرون آمدن است از روی اشارت میگوید هر که تن زیارت کعبه
ماکند

ماکند از جامه بیرون آید و هر که بدل قصد حضرت ما کند از دلق بشری
بیرون آید حق تعالی رعایت دل درویش را فرموده که چون بخانه ما آیید
بصفت درویشان آیید سر برهنه و پای برهنه تا درویشان چون
پادشاهان و جهان داران بصفت خود بینند بر درگاه عزت دل ایشان
بنماند هر که گوهر درویشی بشناسد آسان آسان از دست بنه هد سیرت
درویشان در ره شرع دین چنان باید که سیرت حاجیان در اعمال حج که
هرچه نابکار و ناشایست است چشم و زبان و دل خویش نگاه دارند
فلا رفث و لا فسوق و لا جدال فی الحج و منهم من یقول ربنا آتنا حسنة این
جهانی که مومنان بیخواهند علم و عبادت است و حسنة آن جهانی
بهشت و رویت حسنهٔ این جهانی توفیق خدمت و حسنه آن
جهانی تحقیق و صلت حسنهٔ این جهانی حلاوت طاعت و حسنهٔ
آن جهانی لذت مشاهدت المکرکه دنیا خواست از ثواب عقبی در ماند
و آنکه هم دنیا خواست و هم عقبی حق تعالی از وی دریغ نداشت و او را داد
آنچ خواست بماند اینجا قومی دیگر که حقیقت رضا بشناختند و بحکم خدای
تن در دادند و از ثنا روی با سوال وی نپرداختند نه تعرض دنیا کردند
و نه عقبی خواستند در حق وی میفرماید من شغله ذکری عن مسئلتی اعطیته
افضل ما اعطی السائلین و اذکروا الله فی ایام معدودات ذکر سه قسم است
ذکر عادت ذکر حسبت ذکر صحبت ذکر عادت بی قیمت است که از سر
غفلت است ذکر حسبت بی ذیت است که سرانجام آن طلب لغزشت
و ذکر صحبت و دیعت است از بهر آنکه ذاکر در میان عاریت است ذکر خایف

از بیم قطیعت است ذکر راجی بر امید یافت طلب است بدانکه حرم دواست
حرم ظاهر وحرم باطن درمیان حرم ظاهر کعبه است قبله مومنان
درمیان حرم باطن کعبه است نشانه نظر رحمن ان مقصد زوار این محل
انوار در پیش ان کعبهٔ ظاهر بادیهٔ خونخوار در پیش ان کعبه باطن بادیه
اندوه وتیمار ان کعبه قبله معامله است واین کعبه قبله مشاهدت از موجب
مکاشفه این مقتضی محابه بیت — کو باشند قبلهٔ عالم را
قبلهٔ من روی معشوقست وبس   احرام آن کعبه لبیک زبان است واحرام
این کعبه بیزاری از هردو جهانست جزای ان حج حور وقصور است ونعیم وراحت
بهشت جزای این حج آنست که در قبه غیرت بنشانند بر بساط عز بر
تخت قرب در لطف مشاهده فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر النوبة
الثانیة قوله تعالی ومن الناس من یشری الایة این ایت در شان صهیب
بن سنان الرومی امد کنیت او ابویحیی بود اورا دو پسر بود یکی حمزه نام
ویکی یحیی ومصطفی علیه اورا باین کنیت خواندی بروم افتاد ودرمیان ایشان
بیالید بدان سبب ویرا رومی خواندند عمر خطاب رضه وصیت کرد تا وی
بروی نماز کند رسول خدای علیه ویرا دوست داشت وازوی راضی انکه که رسول
علیه هجرت امد مشرکان ویرا در ... بگرفتند وقصد کردند که ویرا بکشند
یا باز گردانند انچ از مال دنیا با خود داشت با ایشان داد وانچ بخانه داشت
نشان با ایشان داد تا بستدند وخویشتن را از ایشان باز خرید وبر رسول
امد علیه والله رؤف بالعباد این عباد جماعتی مسلمانان بودند در مکه و
گفته اند این ایت در شان امیر المومنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه امد انکه مصطفی
علیه

علیه هجرت کرد وعلی بر جای خود خوابانید وذلک ان الله تع اوحی الی جبریل علیه
ومیکائیل انی آخیت بینکما وجعلت عمر احدکما اطول من عمر الاخر فایکما یوثر
صاحبه بالحیاة فاختار کلاهما الحیوة فاوحی الله الیهما فلا کنتما مثل علی بن ابی
طالب آخیت بینه وبین نبیی محمد فبات علی فراشه یفدیه بنفسه ویوثره
بالحیوة اهبطا الی الارض واحفظاه من عدوه فنزلا وکان جبریل عند
راسه علی ومیکائیل عند رجلیه وجبریل ینادی بخ بخ من مثلک یا ابن
ابی طالب یباهی الله عز وجل بک الملائکة فانزل الله تع علی رسوله علیه و هو
متوجه الی المدینة فی شان علی بن ابی طالب کرم الله وجهه ومن الناس
من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله الایة یا ایها الذین امنوا ادخلوا فی السلم
کافة بفتح سین قراءة حجازی وکسائی است وبکسر سین قراءة باقی اگر
بفتح خوانی صلح است واگر بکسر خوانی اسلام ومعنی هر دو متداخل اند هر
که در اسلام امد در صلح مسلمانان امد گفته اند این ایت در شان مومنان اهل
کتاب امد عبد الله بن سلام و ثعلبه بن سلام وابن یامین واسد واسید
ابنی کعب وسعنه بن عمرو وبحیرا راهب که روز شنبه بزرگ می داشتند وگوشت
وشیر شتر بر خود حرام می شناختند ونیز می گفتند یا رسول الله تورات
هم کتاب خدای است اگر دستوری باشد تا برخوانیم وبدان قیام کنیم حق تع
با ایشان خطاب کرد ادخلوا فی السلم کافة جمله شرایع دین محمد دراید و
احکام اسلام همه دربر گیرید و دین جهودی یکبار دست بدارید وگفته اند
این خطاب جمله مومنانست میگوید در اسلام پاینده باشید وحدود وسهام

وشمام از جای آرید عن علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه قال قال رسول الله صلعم الاسلام
ثمانیة اسهم الاسلام سهم والصلوة سهم والزکوة سهم وصوم رمضان سهم والحج
سهم والجهاد سهم والامر بالمعروف سهم والنهی عن المنکر سهم وقد خاب من لا سهم
له ولا تتبعوا خطوات الشیطان الا به بر کامها شیطان مروید وخلاف مجویید
و از صلح سر کشید و از جماعت بر مگردید فان زللتم من بعد ما جاءتکم البینات
ان قوم را گوید که بدین جهودی بیل جاشند میگوید شما اگر از شرایع اسلام بر
گردید و پای از جاده شرع محمد و قرآن بر گیرید بعد ازان که اسلام و قرآن بشما آمد
و حلال و حرام بر شما روشن گشت فاعلموا ان الله عزیز حکیم پس بدانید که خدای
توانا است و دانا عقوبت کردن را توان دارد از اخر آن باز زند بدانش باز زند و اخ
فرماید بدانش فراء آورده اند که کعب الاحبار در ابتداء اسلام سورة البقره می آموخت
جون باین آیت رسید معلم گفت او را فاعلموا ان الله غفور رحیم کعب گفت این
نه بر وجه است و قرآن جنین نخوانند بود غفور رحیم اینجا لایق نیست پس مصحف
باز کنشتند در مصحف نبشته بود که فاعلموا ان الله عزیز حکیم گفت اجل کذا
من الکنون قرا نشت براستی کفتند از جه بدانستی گفت علمت ان الحکیم لا یتوعد
ثم یقول غفور رحیم هل ینظرون عکرمه روایت کند از ابن عباس قال یاتی الله فی ظلل
من السحاب قد قطعت طاقات وفی روایة اخری عن النبی علیه السلام قال من
الغمام طاقات یاتی الله عز وجل فیها محفوفة بالملائکة وذلک قوله الا ان
یاتیهم الله فی ظلل من الغمام ظلل جمع ظلة است و ظله سایه بان باشد
و غمام ابری باشد سپید رقیق بیامنست که در سورة الفرقان گفت یوم تشقق

تشقق السماء بالغمام ای عن الغمام میگوید آن روز که باز شکافد آسمان از ابر سپید
نزول کند خدای عزوجل محشر تا داوری کند میان خلق و در سورة المزمل گفت
السماء منفطر به ای بالله عز وجل حین ینزل فی ظلل من الغمام انکه گفت والملائکة
یعنی که الله آید و جونی فریشتگان با وی وقضی الامر و با داش گروکان بسازند
و در سرای با داش فرو دادند و الی الله ترجع الامور و باز گشتن هر کار باحق است
و باز گشتن هر جیز با علم کلها وی برجع الامور بضم تا قراء حجازی و ابو عمرو و عاصم
است و بفتح قراءة باقی و در معنی متفاوت اند لکن الامور کلها ترجع الی الله
اذا رجعها الله ای امرها بالرجوع الیه و گفته اند امور اینجا ارواح است که
جای دیگر را روح امر نام کرد نادر نبوذ که روحها همه بوی باز گردد سل بنی
اسرائیل اینجا مومنان اهل توریت اند و گفته اند که جهودان مدینه اند میگوید
بپرس از ایشان بر سبیل تنبیه و تقریع جند که دادیم بدران ایشان از
نشانها روشن و پیغامها نیکو و معجزها پیدا جون عصا و ید بیضا و شکافتن
دریا و امثال این و هم که کتاب خدای بگردانند و در ان تبدیل و تغییر کنند و من
نعمت که حق تع بر ایشان ریخت و در کتاب با ایشان داد در کار محمد و بیان
و نعت وی بپوشند و در باطل کوشند فان الله شدید العقاب بدرستی
که خدای سخت عقوبت است عذاب کند این بوشیده نعمت را زین للذین
کفروا الحیوة الدنیا شیطان بر ایشان آراسته و در جشم ایشان نیکو نموذ ازین زندگانی
دنیا که جز بساط لهو و لعب نیست و بر آراست بر ایشان کو دار بدا ایشان تا
بر مومنان و درویشان افسوس کنند کافران قریش بوذند که بر درویشان
صحابه می خندیدند و بر طریق سخریه می گفتند بکدیگر اگه درنگرند در کار محمد

که میگوید باین گدایان و درویشان که من کار جهانی راست کنم و حرب را بر شکنم و قاعده
دین نو نهم و گفتند اگر این دین او حق بودی سادات و اشراف قریش و برادران پس
رو بودی نه این گدایان و بی کسان حق تعالی گفت والذین اتقوا فوقهم یوم القیمة
فردا این گدایان و بی نوایان بالا ایشان باشند در فردوس برین در درجه
علیا و ایشان در قعر جهنم در درکه سفلی قال ابو بکر الصدیق رضی لا تحقرن
احدا من المسلمین فان صغیر المسلمین عند الله کبیر ثم قال والله یرزق من
یشاء بغیر حساب او را که خواهد روزی می دهد بی اندازه یعنی بی سعه
در دنیا و بی درخواست در عقبی گفته اند معنی این آیت است که روزی دهد
چنانکه خود خواهد بی آنکه کسی بروی اعتراض کند یا شمار کند که این را چند
دادی و آنرا چون دادی از آنکه بی شریک و منازع است و بی نظیر و بی قسیم و بی
معاند است للنوبة الثالثة قوله تعالی ومن الناس من یشری الآیة ابجا که
عنایت است بی روزی را چه نهایت است فضل خداوند را نهایتی نیست و بر فعل وی
چون و چرا نیست و معرفت وی جز عطائی نیست بوجهل قریشی را با تش
قطیعت سوختند و ذره معرفت از وی دریغ داشتند و طلیعه دولت
باستقبال صهیب و بلال بروم و حبشه فرستادند و قران مجید جلوه گاه
ایشان کردند و من الناس من یشری الآیه ادی یار دولت بادی نیست و نواخت
الهی مجازی نیست قدرش بعث مصطفی علیه ایشان دانستند و حق سنت ایشان
گزاردند و نسب ادب در عالم حقایق با ایشان زنده شد و روی زمین بچراغ
علم ایشان گشت اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم روزی مصطفی علیه از حجره
مبارک خویش بیرون آمد جوانی را دید هم صدف اسرار دو یتیم مقبول
شواهد

شواهد الهیت هم انصار نبوت و رسالت با درویشی و بی نوایی در ساخته
ظاهر شوریده و باطن آسوده   از من مشنو ره باستان جوی و رهنما میجو نگشاید
مسلمانی ز سلمان جوی و در دین ز بو دردا   مصطفی علیه چون ایشانرا دید گفت
ابشروا یا اصحاب الصفة فمن بقی منکم علی النعت الذی علیه الیوم راضیا بما فیه
فانه من رفقای یوم القیمة هل ینظرون الا ان یاتیهم الله این اینت جان عارفان
و چراغ دل موحدان و روشنایی چشم مشتاقان و حس درد دیده سیه عاشقی
که راه بیچون را راست و بولی رانند بر امام حق در راه صدق و به بدن نه
مصطفی علیه روی بنجاه نهاده و لدی بوادی منزل منزل تا فرو داردا ور اشنعد
عند ملیک مقتدر فرو بستند که راه تسلیم گرده در رو هد تاویل افتاده
و برا باین ابن آشنایی نه   سنت ز هوای بدعت ادای توبه
لفظ نبوی ز لفظ بد رای تو به   من سخن از رسول گویم تو ز رای
او سخن رسول از رای تو به   سلامت در تسلیم است و راه تسلیم بی
بیم است هر که راه تسلیم گرفت از خود برست و بمولی پیوست چون حق تعالی
خود را بفعل ذات گفت نزول و اتیان بعرصات روز محشر اظهار هیبت و عزت
را و نزول باسمان دنیا هر شب اظهار لطف و کرم را اجابت قبول کن زین للذین
کفروا الحیوة الدنیا مشتی بیگانگان و ناخوشنودگان که دنیا بر ایشان آراستند
و شیطانرا بر ایشان گماشتند تا بهر نامرادی پیوستند و از راه وفا برگشتند
زبان طعن بر موحدان دراز کردند و هر ساعت تیر سخریت در دل درویشان
ایشان زدند و ایشان خود در شهود جلال و کشف جمال حق چنان مستغرق
بودند که پروای زخم و طعن ایشان نداشتند و با جواب ایشان نپرداختند

لاجرم دو بینت ایشان را بیان داشت و جواب داذ که والذین اتقوا فوقهم
یوم القیمة این است که مصطفی گفت علیه من کان لله کان الله له الکل خبر
داذ که استغناء مشغول ایشان در کدام مشرب است فقال تع والله یرزق من یشاء
بغیر حساب یکی از بزرگان طریقت گفت که این رزق بی حساب نه رزق اشباح
است و غذاء اسرار حظوظ نفس که هرچند بسیار دهی هر یافتی باز نهذ و
حصر پذیر بوذ بلکه آن رزق ارواح است و غذاء اسرار که ادرار مومنان از آن
بر دوام روان است و آن دو چیز است استغراق دل از ذکر حق و امتلاء سر
از نظر حق وذلک فی حقهم دایم غیر منقطع ومنه قول بعضهم لو حجبت عنه
ساعة لمت النوبة الثانیه قوله تعالی کان الناس امة واحدة لایه ای
ملة واحدة خلاف است میان علما که این ملت کفر است یا ملت اسلام قومی گفتند
ملت کفر است میگویند مردمان همه بر ملت کفر بوذند یعنی در سه روزگار در آن
زمان که نوح پیغام آورد بخلق و در آن زمان که ابراهیم علیه پیغام آورد و در آن
زمان که مصطفی علیه پیغام آورد مردمان در آن سه وقت یک گروه بوذند
بر یک کیش در هم کیشی صنمی در سینه از کفر و شکل رفتی در هر خانه بیت النادی
در هر بیابانی زنادی هرچند در انواع کفر مختلف بوذند در جنس یکی بوذ
فالکفر کله ملة واحد اما بقول ایشان که گفتند ملت اسلام است معنی آنست
که مردمان همه بر ملت اسلام بوذند یعنی از عهد آدم تا مبعث نوح بقول
عکرمه هزار و بیان ایشان ده قرن بوذند همه بر ملت اسلام و دین حق
پس در روزگار نوح بوذ مختلف شدند و روزگار نوح بقول عکرمه هزار
و هفتصد سال بوذ از آن جمله هزار کم پنجاه سال مدت دعوت نوح بوذ
وکلبی

وکلبی گفت کان الناس امة واحدة اهل سفینه نوح بوذند بر ملت
اسلام و دین حنیفی پس مختلف شدند بعد از وفات نوح و حق تع با ایشان
پیغمبران فرستاذ ابی کعب گفت کان الناس امة واحدة یعنی روز میثاق
که حق تع فرزندان آدم را همه از پشت آدم بیرون کرد و همه را فا آدم نموذ
و نام هر یکی آدم را بگفت و عمر هر یکی بگفت که چند است انگه با ایشان عهد
بست و پیمان ستد و همه را بر یکدیگر گواه کرد آن روز همه بر یک ملت بوذند
و بر یک فطرت بعد از آدم در اختلاف افتاذند حق تع با ایشان پیغمبران فرستاذ
چه از ادمیان و چه از فریشتگان صد هزار و بیست هزار و چهار هزار
اند سیصد و سیزده از ایشان مرسل و در قرآن از ایشان بیست و هشت نام برده
الله و این پیغمبران کس بوذ که صوتی شنیدند یا پیغمبر گشتند وکس بوذ که خوابی دید
و خواب پیغمبران وحی باشد وکس بوذ از ایشان که در دل وی افکندندی
پیغمبر است علی الجمله چنانکه امروز بر بسیط زمین اولیا اند در عهد پیش
انبیا بوذند اما پیغمبران مرسل فریشته را بعیان دیدند بصورت مرد و با ایشان
سخن گفتند و بر جمله مسلمانان واجب است که جمله پیغمبران را دوست دارند
و بر همه ایمان آرند لیحکم بین الناس حاکم اینجا خدا است جل جلاله که احکم الحاکمین
حقیقت اوست و رسول که فرستاذه اوست و کتاب که نامه اوست و چون
بکتاب حکم کنند روا باشد که بر سبیل توسع کتاب حاکم گویند قوله تعالی
هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق ثم قال فیما اختلفوا فیه وما اختلف فیه ای فیها
بالکتاب یعنی در دین الا الذین اوتوه جهودان و ترسایان اند که کتاب داده نه
و در آن مختلف شدند و این اختلاف ایشان بر دو وجه بوذ یکی آنکه بعضی

ببعضی کتاب مومن و ببعضی کتاب کافرید شما نه یقولون نؤمن ببعض و نکفر
ببعض و وجه دیگر سنت که در کتاب تبدیل و تحریف آوردند نعت محمد علیه السلام
بگردانیدند یا را خود کردند و پنهان داشتند کعب احبار گفت از راستی
بر سبیلم که آن آیتها که در توریت بود بپوشیدند کدام بود گفت شهد الله انه
لا اله الا هو الاية ومن يبتغ غير الاسلام دينا الاية اليوم اكملت لكم دينكم
الاية وما محمد الا رسول قد خلت الاية ومبشرا برسول ياتى من بعدى
اسمه احمد هو الذى ارسل رسوله بالهدى الاية ما كان محمد ابا احد من رجالكم
وان اختلاف ایشان و کتمان ایشان جز حسد نبود دانسته بودند که
نبوت محمد حق است چون او را در حرمت یافتند حسد ایشان را و حمله
در کار وی مختلف شدند پس هر کس حق تع بفضل خود او را هدایت داد
و در علم وی از مومنان بود حقیقت این اختلاف بشناخت و بتوفیق
و ارادت حق بدین حق راه یافت و بر سنن صواب راه برد اینست که حق
تعالی گفت فهدى الله الذين آمنوا الاية ام حسبتم ان تدخلوا الجنة
قال عطا لما دخل رسول الله صلعم واصحابه المدينة اشتد عليهم الضر
لانهم خرجوا بلا مال وتركوا اموالهم وديارهم في ايدى المشركين فانزل الله
تطييبا لقلوبهم ام حسبتم ان تدخلوا الجنة الميم صلة معناه اظننتم يا
معشر المؤمنين ان تدخلوا الجنة من غير بلاء و مکروه و جای دیگر
گفت ایطمع کل امرئ منهم ان یدخل جنة نعیم کلا نه جای نیست که بی
بلا دادند ولما ياتكم مثل محنة الذين مضوا من قبلكم ولم يصبكم مثل ما
اصابهم فتصبروا كما صبروا تا که تنبیه کرد که ایشان را چه رسید مستهم
البأساء

البأساء
البسا با ایشان رسید درویشی و ناکامی و سختی والضراء و بیماری و شکستگی اندام
و گرسنگی و گفته اند ضر باساء رنج تن بود و ضرا زیان مال وهب منبه گفت
وجدوا فيما بين مكة والطايف سبعين نبيا ميتين كان سبب موتهم الجوع
والقمل این بلاء و بی کامی و درویشی و بی توانی در دنیا لباس مومنانست
و حلیه پیغمبران و زینت عارفان و راس المال صدیقان فرعون مطرود
مرده در اجهار صد سال عمر بود و هرگز او را تبی نگرفت و بی کامی ندید
حال این دشمن چنین بود و حال مصطفی علیه عایشه گفت هرگز روزی بشب نرسید
که مصطفی علیه از کافران جفای نرسیدی یا او را تبی نگرفتی یا بنوعی رنجی با وی
نرسیدی گفتند یا رسول الله این همه رنج و بلا از کجا روی بتو نهاده است
گفت ندانی که رنج و بلا با انبیاست ایمان بود هر که ایمان او تمامتر رنج و بلا او
بیشتر چون ایمان ما بر ایمان عالمیان بیفزود بلا ما نیز بر بلاء عالمیان بیفزود
وزلزلوا حتى يقول الرسول برفع لام قراءة مدنى است و برین وجه مستقبل
معنی ماضی بود ای حتی قال الرسول میگوید ایشان را از جای بجنبانیدند از بس
مصیبتها که بایشان رسید و بلاء که بر ایشان ریختند تا آنکه رسول ایشان را
گفت و مومنان که با وی بودند متى نصر الله این نصرت ما را کی بر آید و خویشتن را
بر دشمن که نصرت دهد حق تعالی گفت الا ان نصر الله قريب جواب دادیم
از گروه را در عهد خویش همان جواب میدهیم شما را ای مهاجر و انصار و یاران
رسول من آگاه باشید که هنگام نصرت نزدیک است این آیت در شان مهاجرانست
آن درویشان و شکستگان که روی ایشان از هیبت خدای و صحبت محمد سوخته

و خویشتن را در بوته ریاضت بگداخته و بر نا کامیها و سختیها صبر کرده و طلب رضا
خدای و صحبت محمد مصطفی بر همه اختیار کرده، چون رنج ایشان بغایت رسید و
جان بحلقوم رسید و منافقان از بس وقیعه احد زبان طعن دراز کرده
انی متی تقتلون انفسکم حتی تم تسکین دل ایشان را این آیت فرستاد
النوع الثالثة قوله تعالی کان له واحدة از روی اشارات بر ذوق
جوانمردان طریقت رمزی دیگر داد و میگوید پادشا عالم داند جهان
و داننده نهان اول که خلق را بیافرید در غشاوه و بر سر خلقیت از بد ابتدا
که نهاد چنین نهاد که همه در پرده عمی یکی گروه بودند همه در ظلمت غیبت مجتمع
در خرابات نهاد خود بر اسود دست خلق بر هم زده برزن یکی تا خلق را برهم زنی
پس بر پی از ان عالم بی نهایت با ایشان آمد مصطفی صلعم از ان بر بید این خبر داد
ان الله خلق الخلق فی ظلمة فالقی علیهم من نوره فمن اصابه من ذلک النور اهتدی
ومن اخطاه ضل جوان رسول با ایشان روی نهاد هم در آن گاه آمد ندا سیرا را درست
مغرور شیب کوش ترکید و تخت خویش نهاد تا چون ابسند و بر ایشان چه
حکم راند انکه دست تقدیر ایشان را بدو صنف کرد نیکختان و بدبختان نیکبختانرا
گفت هولا فی الجنة ولا ابالی وهولاء فی النار ولا ابالی یعنی از طاعت طاعت
کنندگان باکی نیست و دست مار را مرجه کنیم و در ان پشیمانی نیست بعضی اهل
سعادت بی هیچ موافقت و بعضی اهل شقاوت بی هیچ مخالفت هولاء
فی الجنة ولا ابالی ولم ابالی بجفا یهم وهولاء فی النار ولا ابالی بوفا یهم نه
با این وفا مارا سود است و نه با آن جفا با ران زیان هر که ایمان آورد خود را
سود

سود کرد و من همانم که بودم بی نظیر و بی نیاز و هر که کفر آورد خود را زبان
کرد من همانم که بودم بی شریک و بی انباز لطیفه که با این آیت تعلق دارد
یکی آنست که مثل خلق عالم که در نهاد آدم مجتمع بودند کافر و مومن صدیق
و زندیق همچون مثل بازرگانی است که مشک دارد و آن مشک از بیم راه زن
در میان انجذان نهد مشک بوی انجذان بخود گیرد و انجذان بوی
مشک بخود گیرد چون بازرگان بمقصد رسد و ایمن شود بساحلی بیفکند و مشک
وانجذان بر آن نهد باز بر آن جمله مردود بوی اصلی خویش باز شوند و عاریتی
دست بدارند همچنین در نهاد آدم رایحه مومن بکافر رسید و رایحه کافر
بمومن رسید آن حسنات که در دنیا از کافر همه از آن رایحه مومن است که بوی
رسید و آن سیئات و معاصی که در دنیا از مومن بیاید از رایحه کفر کافر است
فردا در قیامت بساط عدل بگسترانند باز عنایت بر آید حسنات کافر با مومن
شود و سیئات مومن با کافر شود حکم اولی و قضا ازلی در رسد عنایت و اعتنا اند
اصل با اصل لیمیز الله الخبیث من الطیب ام حسبتم ان تدخلوا الجنة نتوان
نتوان گفتن حدیث خوبان آسان   آسان آسان حدیث ایشان نتوان
خبر نداری که پیوستن در کشتن است و زندگانی در مردن مراد ها در بی مرادها
پروانه شمع را وصال در سوختن است و شمع را زندگی در سر بریدن
در دو دین خود بلعجب دردی است کاندر وی چو شمع چون شوی بیمار بمیری
گردی از گردن زدن   خوش باغی است فردوس ولیکن زانان دیگر خوار است
و گلبنی پر خار است مصطفی علیه گفت حفت الجنة بالمکاره تا مرد جسی
و تا اهلی دعوی آشنای نکند سر یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون

النوبة الثانية قوله تعالى يسئلونك ماذا ينفقون فرمان آمد در قرآن
در چند جایگه که انفقوا مما رزقكم الله بپرسیدند که چه دهیم و چند دهیم و
بکه دهیم و این پرسنده عمرو بن الجموح بود جواب آمد که فراکی دهید گفت هرچه
چه نفقه کنید از مال خیر انجا بمعنی مالست فللوالدين ای علی الوالدین ابتدا
با مادر و پدر کنید و این یکی در نفقات واجب منسوخ گشت اکنون نفقه پدر و مادر
بر فرزندان واجب است و زکوة و صدقه و وصیت ایشان را حرام دلیل قران بر
وجوب نفقه مادر و پدر آنست که گفت وقضى ربك الا تعبدوا الا اياه
وبالوالدين احسانا ومن الاحسان الانفاق عليهما ودلیل سنت آنست که
مصطفی گفت علیه ان اطيب ما ياكل الرجل من كسبه وولده من كسبه والاقربين
و خویشاوندان یعنی آنانکه میراث نبرند و فاضل تر آنست که احسان با خویشان
خود کنند و صدقه با ایشان دهند اگرچه با ایشان خصومت بود و مصطفی
گفت علیه افضل الصدقات على ذي الرحم الكاشح واليتامى و پدر مردگان
نارسیده والمساكين درویشان مسکین آنست که خرج مهم وی از دخل بیش بود
و کفایت یک ساله تمام ندارد هرچند که سرای و جامه ضرورت و فرش و خانه
دارد و بدان محتاج است هم مسکین است وابن السبيل مهمانست که اگر سفری
باشد و اگر حضری باشد و حق مهمان داری سه روزست چون از این سه
روز بگذشت معروف باشد و كل معروف صدقة وما تفعلوا من
خير فان الله به عليم هرچه نفقه کنید و احسان که با مردمان کنید
خدای تعالی داناست بان كتب عليكم القتال الاية مسلمانان را ده سال یکی
و روزی اندیشه با عراض و صفح می فرمود پس فرمان آمد بقتال اول فرمان
وفرض

وفریضه گردانید که بیک مسلمان ده کافر بکاوند و بجنگ باستند آن بر مسلمانان
دشوار آمد که چنان قتال نشنیده بودند و با زندگانی و دوستی جان خو کرده
مفسران گفتند این حکم صحابه رسول علیه على الخصوص دون غيرهم و قومی
ظاهر آیت بر کار گرفتند و غزو بر همه مسلمانان واجب دیدند الى قيام
الساعة و قول صحیح و مذهب مشهور آنست که جهاد و غزو فرض کفایت
است نه فرض عین اهل معانی گفتند هو كره لكم این کراهیت نه آنست که فرمان
خدای عز وجل کاره بودند یا بنظاره کراهیتی داشتند لیکن در طبع خود
نفوری می دیدند که هم بر مال مؤنت می دیدند و هم بر نفس مشقت و هم بر
روح خطر پس بدانستند که ثواب جهاد و فواید آن از رسول صلعم بشنیدند
کراهیت برخاست وعسى ان تكرهوا شيئا وهو خير لكم مگر که شما را چیزی
کراهیت آید و آن خود شما را به بود یعنی غزو کردن کراهیت مدارید و در آن
از دو نیکی یکی هست اما الظفر والغنيمة واما الشهادة والجنة وعسى ان
تحبوا شيئا وهو شر لكم مگر که چیزی دوست دارید و آن خود بتر ست
شما را یعنی باز ماندن و باز پس ایستادن از غزو و آن هم ذل کفر ست و هم حرمان
غنیمت و شهادت يسئلونك عن الشهر الحرام قتال فيه این آیت در شأن قومی
آمد از یاران رسول علیه در سفری بودند در پسین روز محرم روز پسین ماه
رسیدند فرا مردی مشرک و گله گوسفند با وی آن مشرک تنها و جای خالی آن
مرد خویشتن را ایمن شمرد که ماه حرام است از این مسلمانان بعضی قصد کشتن
او کردند و گفتند دوش ماه بوده است و امروز صفرست آن مشرک را بکشتند

اولیا شرک بر رسول خدای علیه آمدند و دعوی چون کردند و تشنیع کردند
که ماه حرام بود رسول علیه دیت کشته باز پذیرفت و این آیت آمد یعنی
یسئلونک عن قتال الشهر الحرام قل قتال فیه کبیر ای عظیم العقوبة پیش
از نزول این آیت در ماههاء حرام مباح کس قتال نکردی تعظیم را تا این وقت
بیفتاد و مشرکان ملامت و تعییر در گرفتند عبد الله بن جحش نامه نوشت
بمومنان اهل مکه اذا عیروکم المشرکون بالقتال فی الشهر الحرام فعیروهم انتم بالکفر
واخراج رسول الله علیه ومنعهم عن البیت پس این حکم منسوخ گشت بآیت
سیف قال الله تعالی اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم فی الحل والحرم اجماع
مسلمانان تا امروز آنست که قتال با مشرکان با همه ماهها حلال است و حرام از
دور است پس آن قوم که آن مشرک را کشته بودند گفتند یا رسول الله آن مشرک
را در ماه حرام کشتیم ما را ثواب جهاد باشد یا نه این آیت آمد ان الذین
آمنوا والذین هاجروا وجاهدوا فی سبیل الله آن قوم که ایمان آوردند و از خان
ومان خود بیرون شدند و صحبت رسول خدای صلعم و موافقت او بهمه اختیار
کردند و از بهر خدای در راه خدای با اعداء دین بکوشیدند و جان بذل
کردند و بخوش دلی استقبال فرمان شرع مقدس کردند و از خان ومان خود
اولئک یرجون رحمة الله والله غفور رحیم بر توی شکل شود رجا و تمنی
و اهل فرق ننهند و فرق آنست که اگر با رجا غفلت بود و در طاعت
تقصیر آنرا تمنی گویند و تمنی آرزو است و آرزوی در راه دین مغلول است
و حال صاحب رجا بر عکس اینست و در راه دین محمود است امید دار از سه
گروه.

گروه. اول یکی نیکو کردار امید می دارد که کردارش قبول کنند و ویرا در آن
پاداش دهند دیگر مردی بد کردار که توبه کرد و از بدی باز ایستاد و دل در
عفو و مغفرت بست امید میدارد که عفو کنند و ویرا بیامرزند سیوم
دیگر مردی است سر بگناه ماندن در نهاده و با گناهها بر دست گرفته لکن بنیکو بود
امید می دارم که بیامرزد این یکی صاحب تمنی است و آن دو دیگر صاحب رجا
الثنیة الثالثة قوله تعالی یسئلونک ماذا ینفقون الایه مال باختن در
راه شریعت نیکو است لکن نه چون جان باختن است در میدان حقیقت از
غیر جدا شدن نیکو است لیکن نه چنان که از خویشتن جدا شود و قدم
بر بساط صفا نهادن   از غیر جدا شدن مرید آن است کار آن دارد
که در حرم جو کانست   یکی می پرسد از مال چه دهیم و چون صرف کنیم شریعت
جواب می دهد که از دویست درم پنج درم و از بیست مثقال نیم مثقال دیگری که
پرسد حقیقت جواب می دهد که با تو بجان و تن هم قناعت نکنند داری حدث
مردمان دیگر ست و داستان عارفان دیگر معرفت مزدوران جان شناختن
و معرفت عارف جان گشتن است   مال و زر و جهد را یکان باید باخت
چون کار بجان رسید جان باید باخت آن دو بزرگان صحابه که آن می پرسیدند
کیفیت انفاق که راه آن بردند با آن دانستند لکن با مید آنکه تا از حضرت
عزت این نواخت بایشان رسید که وما تفعلوا من خیر فان الله به علیم این خطاب
که موسی صلوات الله علیه در آن شب بیجود در بیابان طور برخواندند موسی
از لذت خطاب سوخته نداشتند از سر سوز و اشتیاق گفت من الذی یکلمنی

می دانست لیکن موسی در حق اشتیاق حق غرقه بود دست گیری طلب میکرد
ندا آمد که موسی نمی دانی که ترا بچه خواند گفت دانم لیکن منتظرم که خوانند
گوید انی انا الله رب العالمین ان الذین آمنوا والذین هاجروا لبعد از ایمان
حدیث هجرت کرد و هجرت بر دو قسم یکی ظاهر و دیگر باطن اما هجرت ظاهر
دو طرف دارد یکی آنک در دیار و اوطان و اسباب خویش هجرت کند و بطلب
علم شود و طرف دیگر آنست که بطلب معلوم شود و همان روش که ازین دو
طرف بیرون است از خطوی و وزنی نیست والیه الاشارة بقوله علیه السلام الناس
عالم او متعلم وسایر الناس همج و تا نگویی که طالب علم و طالب معلوم هر دو در
یک مرتبه اند که طالب علم در روش خود ست و طالب معلوم در کشش حق
وانکس که در روش خود ست در رنج ماندگی و گرسنگی بماند چنانک موسی
علیه در آن سفر که طالب علم بود گفت آتنا غداءنا لقد لقینا من سفرنا هذا
نصبا باز وقتی که طالب معلوم بود چنان مؤید بود بتایید عصمت و کشش
حق که سی روز در انتظار کلام حق بماند نه از ماندگی خبر داشت و نه از
گرسنگی استاد ابو علی دقاق رحمة الله علیه گفت تو لخت طلبه علم جای
رسید که فرود چون از خاک بر خیزند مرکب ایشان پر های فرشتگان بود
لقوله علیه ان الملایکة لتضع اجنحتها رضا لطالب العلم بما یصنع گفتا چون
مرکب طلبه علم پر فرشتگان بود مرکب طلبه معلوم خود در وهم کی آید
که چه بود   وفتاد بناز خوب بر خاک حرام ؛ بی دیده زمین کنم تو بر دیده خرام
این خود بیان هجرت ظاهرست و هجرت باطن آنست که از نفس بدل رود و از
دل

و از دل بسر رود و از سر بجان رود و از جان بحق رود نفس منزل اسلام است و دل
منزل ایمان و سر منزل معرفت و جان منزل توحید در روش سالکان از اسلام
با ایمان هجرت کنند و از ایمان بمعرفت و از معرفت بتوحید نه آن توحید عالم
میگویم که بشواهد دست گیرد و بنا اسلام و ایمان بر آنست بلکه این توحید
از آب و خاک پاکست و از آدم و حوا صافست علایق در آن منقطع و اسباب
مضمحل و رسوم باطل و حدود متلاشی و اشارات متناهی و عبارات منتفی
و تاریخ مستخید استاد امام بو علی دقاق قدس الله روحه روزی غرق
دریا محبت شده بود در توحید سخن میگفت گفت اگر کسی را بینی که قدم در
کوی دعوی نهد و حدیث توحید کند نگر تا فریفته او نشوی و توحید را از
آب و خاک پاک دانی جمال احدیت در جلال ازل بنظاره جمال صمدیت شد
و با خود بنعت تعزز رازی گفتند آن راز را توحید نام نهادند الآیة
الثانیة قوله تعالی و یسئلونک عن الخمر والمیسر این اول آیتست
که در کار خمر آمد که هنوز در تحریم پیغام نیامده بود و قومی از مسلمانان کراهیت
می داشتند خمر خوردن از آنک در آن هتک حرمت و خرق مروت و عیب زوال
عقل و زیان مال و عربده می دیدند پیوسته از رسول علیه می پرسیدند
که در کار خمر هیچ خبر نیامد و آن پرسنده عمر خطاب بود رضی جواب
آمد این آیت قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس منفعت در آن آن بود که در مجلس
خمر می کشتند و درویشان را از آن بهره می بود حق تعالی گفت بزه کاری
و بزه مندی آن بیشترست از منفعت آن مردمان این بشنیدند قومی از
خمر خوردن باز ایستادند و قومی نه آن روز که عبد الرحمن بن عوف مهمانی کرد

جماعتی از یاران رسول علیه در میان ایشان خمر بوذی خوردند تا مست شدند
وقت نماز شام در آمد یکی فرا پیش شد بامامی و سورة قل یا ایها الکافرون
در گرفت و نه بر وجه برخواند بجای لا اعبد ما تعبدون اعبد بگفت
ولکم دینکم الشرک ولی دینی الاسلام پس حق تع این آیت فرستاد
یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا الصلوة وانتم سکاری الآیه قومی باز از
مسلمانان گفتند خیر نیست در چیزی که از مسجد باز دارد و از خمر
خوردن باز ایستادند و قومی همچنان میخوردند و اوقات نماز در آن نگاه می
داشتند تا آنگهی که قومی از انصار در خانه یکی از انصار در خانه یکی از
ایشان مهمانی بوذ و با ایشان خمر بوذ حمزه بن عبد المطلب حاضر بوذ حمزه
بیرون آمد و شراب در وی کار کرده و دو شتر دیده از آن برادر زاده ی
خوذ علی بن ابی طالب کرم الله وجهه شمشیر برکشیذ و قصد شتران کرد و هر دو را
کشت این آن علی است گفت هل انتم الا عبید لابی و ایشان مرده بی
زد و شکم بشکافت و جگر بیرون کشیذ و بر آتش افکند علی در دیذ
آن حال دید گریستن بر وی افتاد بر رسول خدای علیه شد و از قصه
باز گفت جبرئیل آمد از حضرت ذو الجلال و آیت آورد که یا ایها الذین
آمنوا انما الخمر والمیسر تا آنجا گفت فهل انتم منتهون رسول خدای علیه بر منبر
شد و این آیت برخواند و خمر حرام کرد مسلمانان برخاستند و با خانها
خوذ شدند و خمرهای بریختند و کس بوذ که خمهای شکستند و کس بوذ
که آب و گل می شست بعضی مفسران گفتند موضع تحریم آنست که
گفت فاجتنبوه ای فاترکوه و قومی گفتند فهل انتم منتهون ای انتهوا کما
قال تع

کما قال فی سورة الفرقان اتصبرون والمعنی اصبروا ولهذا قال عمر رضع عند نزول
الآیة انتهینا یا رب مذهب شافعی آنست که هر شرابی که جنس آن مستی کند خمر بوذ
و حرام است و اگر نبیذ مطبوخ یا خام از خرما یا از مویز یا از گندم یا از گاورس
یا از عسل اندک و بسیار حرام است و آشامنده آن مستوجب حد اگر مست
شوذ و اگر نه مصطفی علیه گفت کل مسکر حرام گفته اند خمر معجون لعنت
است آن جوش او از دست شیطانست چون دست در و کرد جوش شد
پس آب دهن در و انداخت تا تلخ شوذ پس بول در و کرد تا پلید شد پس هر
که خمر بخورد بول شیطان بخورد و معجون لعنت است که بکاری دارد
این خمر زهره ی دینست چنانک تن با زهر بقا نیست دین دل با خمر بقا نیست
عایشه صدیقه رضها گفت اگر قطرهٔ خمر در چاهی افتد و آن چاه انباشته
شوذ و از آنجا گیاه بر آید و گوسفند بخورد من کراهیت دارم گوشت خوردن
آن گوسفند خمر خواره هم سقوط عدالت است و هم زوال ولایت
و هم وجوب لعنت و هم فساد عاقبت و خوف خاتمت سقوط عدالت
آنست که باجماع امت شهادت وی مقبول نیست و بقول شافعی رضع
او را ولایت بر دختر و وجوب لعنت آنست که مصطفی علیه گفت ان
الله لعن الخمر وعاصرها ومعتصرها وشاربها وساقیها وحاملها والمحمول
الیه وبایعها ومشتریها وآکل ثمنها و خوف خاتمت آنست که در
آثار بیارند که پنج چیز نشان بدبختانست و در وقت مرگ بیم زوال
ایمانست ترک الصلوة واکل الربوا والاصرار علی الزنا وعقوق
الوالدین والادمان علی شرب الخمر و فساد عاقبت آنست که می خواره

فردا قیامت ناچار بدوزخ رسد و حمیم جهنم خورد چنانک در خبرست
اما حد خمرخواره اگر آزاد باشد و بالغ و مختار نه مکره چهل تازیانه
واگر بنده باشد بیست تازیانه و نقل کرده اند که اگر بجای تازیانه
دست رسد و نعلین و چوب و جامه تاب داده روا ست و کسی را
که حد شرعی زدند دیگر بار که از وی در وجود آمد باشد آن حد
کفارة گناه وی باشد و قال علیه من اصابه حدا فعجل عقوبته فی الدنیا فالله اعدل
من ان یثنی علی عبده العقوبة ومن اصاب حدا فستره الله علیه وعفا عنه
فالله اکرم من ان یعود فی شیء عفا عنه یسئلونك عن الخمر والمیسر میسر نام قمارست
لانه یجامر العقل ای یخالط در عقل آمیزد و آنرا بپوشد و میسر قمارست
و از کسب عرب بود حتی آنرا با خمر حرام کرد مفسران گفتند کل شیء فیه قمار
فهو من المیسر حتی لعب الصبیان بالجوز والکعاب و قال القسم بن محمد کل
شیء الهی عن ذکر الله وعن الصلوة فهو میسر قل فیهما اثم کبیر کثیر قراءة حمزة
و علی است دیگران بیا خوانده اند و معنی متقارب اند که در خمر و قمار هم گناهی عظیمی
گناه است و هم بسیاری گناه یسئلونك ماذا ینفقون قل العفو برفع واو قراءة
بو عمرو است ای الذی تنفقونه العفو دیگران بنصب واو خوانده اند علی
معنی تنفقون العفو ای ما عفا یعنی ما فضل من اموالکم این هم جواب سوال عمرو
بن جموح است که گفت یا رسول الله دانستیم که مال بکه دهیم اکنون چند
دهیم و چه دهیم آیت آمد که قل العفو بگو آنچ بسر آید از نفقه خود و عیال
خود قال رسول الله علیه افضل الصدقة ما کان عن ظهر غنی وابدأ بمن تعول
پس هر که خداوند ضیاع و املاک بود یک ساله نفقه خود و عیال بنهادی در کسوة و در طعام

در طعام و باقی بصدقه دادی و هر که را نفقه خود و عیال خود از مزدور کاری
و کسب نقدی بودی یک روزه بنهادی و باقی بصدقه دادی پس کار دشوار شد
بر ایشان تا آیت آمد که خذ من اموالهم صدقة قالوا یا رسول الله کم ناخذ فبیّنت
السنة اعیان الزکوة من الورق والذهب والماشیة والزرع فصارت هذه الآیة
اعنی خذ من اموالهم صدقة ناسخة لقوله تعالی قل العفو کذلك یبین الله لکم
الآیات چنانك احکام خمر و قمار و انفاق بیان کرد و روشن کرد شما را بیان می کند و
پدید میکند نشانها کردگاری و مهربانی خویش لعلکم تتفکرون فی الدنیا والآخرة
تا شما تفکر کنید در کار دنیا و آخرت بدانید که دنیا سرای بلاست و فنا و آخرت سرای
بقا و جزا روی انس بن مالك رضع عن رسول الله صلعم قال قال رسول الله صلعم ایها
الناس اتقوا الله حق تقاته واسعوا فی مرضاته وایقنوا من الدنیا بالفناء ومن
الآخرة بالبقاء واعملوا لما بعد الموت فکانکم بالدنیا لم تکن وبالآخرة لم تزل
ایها الناس ان من فی الدنیا ضیف وما فی یده عاریة وان الضیف مرتحل والعاریة
مردودة الا وان الدنیا عرض حاضر یاکل منها البر والفاجر والآخرة وعد صادق
یحکم فیها ملك قادر فرحم الله امرأ نظر لنفسه ومهد لرمسه ما دام رسنه
مرخی وحبله علی غاربه ملقی قبل ان ینفد اجله وینقطع عمله ویسئلونك عن الیتامی عاریة
این آیت در شان قومی آمد که قیمان یتیمان بودند بر مال ایشان و شنیدند
که حق تع در قرآن در صدر سورة النساء چه تشدید کرد در خوردن مال یتیمان
بترسیدند و قصد کردند که بگریزند از قیام کردن بامر یتیمان و مال یتیمان ضایع
خواست ماند این آیت آمد قل اصلاح لهم خیر بگو آن قیام نمودن اگر در مال یتیمان تجارت
کنید و سود ایشانرا نگه دارید آن بهترست و نیکوتر وان تخالطوهم و اگر در

درا ایشان امیزید و مال ایشان با مال در هم نهید و ابیخته دارید انکه مردی
معروف بر کیرید بی اسراف و بی شطط و بگذارید ایشان را تا در جای شما نشینند
و شما در جای ایشان نشینید و ایشان بر فرش شما نشینند و شما بر فرش ایشان
ایشان با شما بخورند از ان شما و شما با ایشان بخورید از ان ایشان الکو چنین کنید
فاخوانکم علی حال برادران شما اند در دین و برادران در دین با یکدیکر چنین
باید که زندکانی کنند والله یعلم المفسد من المصلح و خدای باز داند مفسد
را از مصلح انکه در امیزد مال خود را با مال ایشان از انکس که در امیزد و
ایشان را دریغ ندارد مال خویش از ایشان مصطفی گفت علیه خیر بیت المسلمین
بیت فیه یتیم تحسن الیه و شر بیت المسلمین بیت فیه یتیم یساء الیه و لا تنکحوا
المشرکات این ایت در شان مرثد بن ابی مرثد الغنوی امد مردی
بود قوی و دلاور رسول خدای علیه وی را بمکه فرستاد تا قومی از مسلمانان
که در انجا بودند نهان از کافران بیرون ارد چون بمکه رسید زنی مشرکه امد
نام ان زن عناق و در جاهلیت ان با مرثد سروکاری داشت مرثد را بخود
دعوت کرد مرثد سر وازد گفت تحکل با عناق ان الاسلام حال بیننا و بین ذلک
گفت مرا بزنی کن مرثد جواب داد که تا از رسول بپرسم بس ان زن اواز برآورد
و فریاد خواست تا قومی امدند و مرثد را بزدند چون بمدینه امد این قصه
با رسول بگفت صلعم و دستوری خواست تا او را بزنی کند حق تع این ایت فرستاد
و لا تنکحوا المشرکات حتی یومن لا جرم اکنون حرام است بر مسلمانان که
زنان بت پرستان و کبران و طواغیت پرستان بزنی کنند مگر حرایر اهل
کتابین و لامة مومنة این در شان عبد الله رواحه امد که کنیزکی سیاه
داشت

داشت روزی بر وی خشم گرفت و تبانچه بر وی زد انکه بر رسول علیه امد و ان
حال باز گفت رسول علیه گفت و ما هی چیست ان کنیزک قال هی تشهد ان لا
اله الا الله و انک رسوله و تصوم شهر رمضان و تحسن الوضوء و تصلی مصطفی
علیه چون وصف وی بشنید گفت هذه مومنة عبد الله گفت ان خدای
که ترا براستی بخلق فرستاد که او را ازاد کنم و بزنی بخواهم چنان کرد مردمان
او را بطعن گرفتند که کنیزکی سیاه بزنی خواست و ازاد زنی مشرکه با مال و جمال
بر وی عرضه کردند حق تعالی این ایت فرستاد گفت این کنیزک سیاه مومنه از ان
ازاد سپید مشرکه با مال و جمال به و لا تنکحوا المشرکین حتی یومنوا و لعبد
مومن خیر من مشرک و لو اعجبکم بگوید زن مسلمان را مرد مشرک هیچ نه
روا نیست بهیچ حال که مرد کافر زن مسلمان خواهد حق تعالی نخواست که زن
مسلمان زیردست و مقهور مرد کافر بود اولیک یدعوا الی الله الایه چون بنده را
براه دین و رنج بردن و بازگشتن می خوانند بواسطه باز گذاشت گفت ادع
الی سبیل ربک الایه باز چون دعوت دار السلام و مغفرة و رحمت بود
نه واسطه ایشان را خود خواند گفت والله یدعوا الی دار السلام ٥
النوبة الثالثة قوله تعالی یسئلونک عن الخمر و المیسر شراب اهل غفلت
را صفت و سرانجام اینست که شنیدی باز خدا را عز و جل بر روی زمین بندگانند
که اشامنده شراب معرفت اند و مست از جام محبت هرچند که از حقیقت
ان شراب در دنیا جز بوی نه و از حقیقت ان مستی جز نمایشی نه سبحان الله این
چه برق است که از ازل تا ابد دو کیتی بسوخت و هیچ نپایید بکی لا شراب

حیرت از کاس هیبت داذ مست حیرت شذ یکی را شراب معرفت از خم
خانه رجا داذ بر سر کوی شوق فریاذی کند یکی را شراب وصلت از جام محبت
داذ بر بساط انبساطش جای داذ و بر تکیه گاه انسش جای داذ یکی را خوذ از
دیذار ساقی چندان شغل افتاذ که با شراب نپرداخت یعقوب را علیه غلبات
شوق یوسف و پر ایران داشت که بهر چه نگریست یوسف دیذ و هم چه گفت
از یوسف گفت   باهر که سخن گویم گر خواهم و گر نه
اول سخن نام تو ام در دهن دهد   تا روزی جبریل امذ و گفت نیز نام یوسف
بر زبان مران که فرمان چنین است پس چون یعقوب بهر که رسیذی گفتی نام تو
جیست بوذی که در میانه یوسف نامی بر امذی و ورا بذان تسلی بوذی
یسئلونک ماذا ینفقون ارباب معانی گفتند سوال بر سه ضرب است سوال
تقریر و تعریف چنانکه حق تعالی گفت فو ربک لنسئلنهم اجمعین عما کانوا یعملون
دیگر سوال تعنت است چنانک بیگانگان از مصطفی علیه پرسیدند یسئلونک
عن الساعة ایان مرسیها یسئلونک عن الجبال سدیگر سوال استفهام و
طلب ارشاد است چنانک درین آیات گفت و یسئلونک عن الخمر والمیسر و یسئلونک
ماذا ینفقون و یسئلونک عن الیتامی و یسئلونک عن المحیض این همه سوال استرشاد
است یسئلونک عن الیتامی تا تو ایشان را بنوازی و در مراعات و مواسات
ایشان بکوشی که ایشان درماندگان و اند وهگنان خلق اند و نواختگان
و نزدیکان حق ان الله عند کل قلب حزین فرمان آمد که ای مهتر عالم یتیمان را
بابناء خوذ گیر که سرا پرده حیرت یتما در دل ایشان زده اند و حسرت ایشان را نیز دیگر
ماندرا
مَندارست ای مهتر تو را که یتیم کردم تا در دل یتیمان و ایشان را نیکو داری انس
مالک گفت روزی مصطفی علیه در شاه راه مدینه می رفت یتیمی را دید که کودکان
بروی جمع امذه بوذند و او را خوار و خجل کرده و یکی بروی تطاولی جسته این یتیم گریان
و در خاک می غلتیذ رسول علیه چون چنانک دید گفت ای غلام کیستی تو وجه رسید
ترا گفت من پسر رفاعة انصاری ام پذرم روز احد کشته شد و خواهری داشتم
فرمان یافت و ماذرم شوی باز کرد و مرا براند اکنون منم درمانده و بی کس و بی
نوا و ازین سخت تو مرا سرزنش این کوذکانست مصطفی علیه این در دل کوذک
در و کار کرد گفت ای غلام غم مخور اگر پذرت بکشتند من که محمدم پذر تو ام و فاطمه
خواهر تو و عایشه ماذر تو کوذک شاذ شد برخاست و اواز داذ که ای کوذکان
مرا سرزنش مکنیذ و جواب خوذ بشنویذ ابی خیر من اباکم و امی خیر امهاتکم
و اختی خیر من اخواتکم مصطفی علیه وی را بخانه فاطمه برد و گفت ای فاطمه
این فرزند ماست و برادر تو فاطمه برخاست و او را بنواخت و وی را بجامها
ماذران مومنان بکردانیذ و کان یعیش بین ازواجه حتی قبض النبی علیه
فوضع التراب علی راسه و ینادی وا ابتاه الیوم بقیت یتیما فابکی عیون
المهاجرین والانصار فاخذه ابوبکر و یقول یا بنی حزنک مصیبة علی
المسلمین اذا اختلس محمد بین اظهرهم انا ابوک یا بنی و کان مع ابوبکر
حتی قبضه الله الی رحمته الثانیه قوله تعالی و یسئلونک عن المحیض
لاله مردی امذ بر رسول علیه نام وی ثابت بن الدحداح گفت یا رسول
الله زنان را در حالت حیض نزدیکی کنیم یا نه این ایت فرو امذ حیض و محیض
یکی است همچنانک کیل و مکیل و معنی حیض ریختن است از خون سیاه رنگ
کیلز

که از قعر رحم بیاید کمینه آن یک شبانروز است و بیشترین پانزده روز و غالب آن
شش روز یا هفت روز و هرچه نه از قعر رحم بیاید و نه سیاه رنگ بود آن را دم استحاضه
گویند و احکام حیض در آن نبود فاطمه بنت جحش گفت یا رسول الله من زنی
مستحاضه ام نماز بگذارم در حال استحاضه یا نه رسول علیه گفت دم حیض دمی است
سیاه معروف بود که در آن نماز بگذارند چون آن باشد نماز بگذارید و اما چون
دم استحاضه باشد وضو کن و نماز کن که آن رگی است که روان می شود و منافی
نیست ابن عباس گفت آن رگ در ادنی رحم است نه از قعر رحم و حرام است بر مرد
مباشرت زن حایض و حد واجب نشود اما کفارت بر وی لازم آید اگر در ابتدای
حیض بود یک دینار بصدقه دهد و اگر در آخر بود نیم دینار و این قول قدیم شافعی
است اما بقول جدید بر وی هیچ از کفارت لازم نیاید اما توبه کار شود
و حیض ایشان را کفارت گناهانست و ذلک فیما روی عن عایشه رض عنها قالت قال
رسول الله صلعم ما من امراة تحیض الا کان حیضها کفارة لما مضی من ذنوبها لا
فاعتزلوا النساء فی المحیض چون این آیت آمد زنان را در زمان حیض از
خانها بیرون کردند جماعتی آمدند از اعراب مدینه گفتند یا رسول الله سرما
سخت است و جامه اندک و زنان حایض از خانه بیرون کرد اگر جامه بایشان
دهیم ما سرما یابیم و اگر ندهیم ایشان برنج آیند مصطفی علیه گفت شما را نفرموده ام
که ایشان را از خانه بدر کنید شما را فرموده اند که مجامعت ایشان مکنید
سبب آن بود که جهودان و گبران از زنان خویش در حال حیض پرهیز
می کردند و قوم مسیح کاری نمی گذاشتند و ترسایان برعکس آن مجامعت
می کردند و از حیض نمی اندیشیدند حق تعالی فرمود این امت را که شما میانه
برگیرید.

برگیرید خیر الامور اوسطها افعلوا کل شی الا الجماع در خبر است که عایشه رضی الله عنها
با رسول علیه در یک جامه خفته بود ناگاه عایشه از جای برجست رسول
خدای علیه گفت چه رسید ترا مگر حیض آمد گفت بلی گفت ازاری بربند
استوار و بجایگاه خویش باز آی و لا تقربوهن حتی یطهرن بتشدید طا
و هی قراءة عاصم و حمزه و کسای است معنی آنست که گرد ایشان بمجامعت
مگردید تا آنگه که غسل کنند از حیض خویش یا فی قراءة تخفیف طا حتی یطهرن
یعنی با ایشان نزدیکی مکنید تا از رفتن خون حیض پاک گردند مذهب
شافعی رض عنه فاذا تطهرن ای اغتسلن فأتوهن من حیث امرکم الله
بایشان رسید اگر خواهید از آنجا که خدا فرموده یعنی آنجا که فرزند آید
معنی دیگر من حیث امرکم الله یعنی با عقد نکاح و در زمان طهر نه در
حالت نجود و در ایام حیض که چون وطی در حال حیض باشد بیم آن
باشد که فرزند سیاه روی آید ان الله یحب التوابین دوست دارد قومی
که از شرک با ایمان گردند و در ایمان از معصیت با طاعت گردند و در طاعت
از ریا با اخلاص گردند و در اخلاص از خلق با حق گردند پس مومن اگرچه
مطیع باشد و مخلص او را از توبه چاره نیست از آنجا گفت توبوا الی الله جمیعا
ایها المومنون گفته اند توبه بر سه رتبت است اول توبت پس انابت پس
اوبت هر که از بیم عقوبت توبه کند او را تایب گویند و هر که امید ثواب را
توبه کند او را منیب گویند و هر که فرمان و اجلال حق را توبه کند او را اواب

گویند توبه صفت مومنانست انابت صفت مقربانست وجاء بقلب منیب
او به صفت پیغمبرانست نعم العبد انه اواب ویحب المتطهرین پاکان
را دوست می دارد که از نجاسات بپرهیزند وخود را از خبایث حدث
وجنابت طهارت دهند تا حضرت نماز را بشایند قال ابو العالیه ومحمد بن
الکعب اما المتطهر بالماء نجس ولکن یحب المتطهرین من الذنوب روایت
کنند که مصطفی علیه روزی در حجره عایشه بود زنی امد وطعامی اورد
که مردی انصاری اورده بود رسول خدای علیه گفت هذه حنطة معموله
بلحم یسمها الماعاج هوية من صفیها الله تع من الجنة ومهتران صحابه
وخلفاء راشدین وابه دین حاضر بودند رسول خدای علیه دست
مبارک دراز کرد ولقمه براورد تا تناول کند این چند کلمه در ان حال
گفت حبب الی من دنیاکم ثلثا الطیب والنساء وقرة عینی فی الصلوة
ابو بکر الصدیق موافقت مصطفی کرد گفت وانا احب منها ثلاثا النظر الیک
وانفاق لمالی علیک والقیام بین یدیک الی اخر الحدیث یقول عمر وعثمان
وعلی ویقول جبریل انا احب ثلثا حرس الاجساد وقتل الکفار وسقی الاولاد
ویقول الله تع وانا احب ثلثا توبة التائبین وطهارة المتطهرین ودعوة
المضطرین قوله تع نساکم حرث لکم فاتوا حرثکم انی شئتم این در
حق قومی فرو امد که جهودان ایشانرا می گفتند که هر کس که بزن خویش
رسد از پس وی در محل حرث فرزند احول اید مسلمانان از بیم ان از این
فعل

فعل باز ایستادند این ایت امد انی شئتم اذا کان فی اتی واحد یعنی
چون رسید بزن انجا بود که فرزند اید چنانک خواهی می باش عن ابن عباس
رضع فی قوله تع نساکم حرث لکم لا یکون الحرث الا حیث یکون النبات وعن ابن
عمر رضع قال قال رسول الله صلعم ان الله لا یستحیی من الحق لا تاتوا النساء
فی ادبارهن وقال علیه لا ینظر الله عز وجل الی رجل اتی رجلا او امراة فی
دبرها وقال علیه ملعون من اتی امراة فی دبرها قوله وقدموا لانفسکم
گفته اند این تسمیت است ودعا بوقت مباشرت وقیل ای العمل لله سبحانه
وتع ما یحب ویرضی واتقوا الله فیما امرکم ونهاکم عنه واعلموا انکم ملاقوه
فیجزیکم باعمالکم وبشر المومنین بالجنة ولا تجعلوا الله عرضة لایمانکم
عرضه ان چیز بود که میان تو ومیان کاری در اید تا ترا از ان کار باز
دارد وگویند سوگند خوردن بنام من عرضه مسازید تا خویشتن را باز
دارید از نیکو کاری یعنی سوگند مخورید بر کاری کردنی که ان نکنم یا ناکردنی
که ان بکنم این چنین سوگند خوردن معصیت بود ودروغ کردن ان واجب
وکفارت فریضه قال النبی علیه من حلف علی یمین فرای غیرها خیرا
منها فلیات الذی هو خیر ولیکفر عن یمینه کلبی گفت این ایت در شان
عبد الله رواحه امد که از داماد خویش بخواهر بشیر بن النعمان بر بیل وسوگند
خورد که باوی سخن نگویم ودر خانه وی نروم ودر صلاح وی نکوشم واورا با
خصمان او صلح ندهم وبهانه سوگند با وی نمی پیوست حق تع این ایت فرستاد
مصطفی علیه بروی خواند فرجع عما کان علیه ویقال فی قوله تع ان تبروا معناه

لدفع ان يتوهم الحذف فحذف المضاف واقيم المضاف اليه مقامه لا يؤاخذكم الله با
اللغو فى ايمانكم لغو سوگند آن بود که نامی از نامها خداوند جل جلاله از زبان
کسی بسوگند بیرون آید بشتاب یا بر عادت یا حال غضب وضجر و بر دل او قصد
وعزم سوگند نبود چنانک عادت است عرب را که در نظم سخن که دانند گویند
والله بالله بلی والله ولکن يؤاخذكم بما كسبت قلوبكم اى ان عقدت قلوبكم
که در سورة مایده گفت ان عقدتم و گفته اند لغو سوگندان بود که بند دل نشته
دانست حق تعالى گفت شما را نگیرم باین سوگند و نه بزه بر شما و نه کفارت
ولکن بان گیریم که سوگند یاد کنید بر کاری و دانید که دروغ است و قصد
ان دروغ داريد در دل این چنین سوگند سبب عقوبت است و کفارت
عقوبت آنست که مصطفى عليه گفت من حلف على يمين وهو فاجر ليقتطع
بها مال امرء مسلم لقى الله عز وجل وهو عليه غضبان و کفارت آنست
که در سورة المايده گفت و سوگند از کسی درست آید که مکلف بود و بنز
بطوع خویش سوگند خورد و عقد سوگند که بسته شود بنامها خدای و صفات
وی جل جلاله بسته شود و هر چه بیرون از آنست از مخلوقات و محدثات
سوگند در آن بسته نشود و کراهیت باشد بآن سوگند یاد کردن بدانک
استثنا در سوگند شود چنانک گوید والله لا افعل کذا ان شاء الله یا گوید
والله لا افعل کذا لان شاء الله عقد سوگند بسته شود چنانک طلاق
وعتاق و نذر والله غفور حليم يؤخر العقوبة عن الكافرين والعصاة
النوبة الثالثه قوله تعالى يسئلونك عن المحيض خداوند حکیم کردگار
حليم

سوگند یاد کند بر کاری و چنان داند
ونپندارد که در دل داشته است
است پس برخلاف بود

حلیم یار مرد ضعیف مونس مرد ضعیف مایه مرد درویش امید هر نومید بنگر که
چه کرد از فضل و چه نمود از کرم باین زنان عاجز ضعیف نهاد ملول طبع چون
دانست که بابست ایشان با ضعف است طاقت دوام خدمت ندارند
و در آن خللها ارند عذری بدید کرد در بعضی روزگار تا دو سه روز
طاعت و گران باری خدمت از و بیفگند نه اختیار ایشان و ایشان را در آن
جرمی نه باز چون بر سر طاعت شوند طاعت بر ایشان تازه تر شود این
نیکو کاری و مهربانی این خداوندی بنده نوازی از این عجب تر که ایشان
را در آن حال که باز داشت از خدمت باز نداشت از مخدوم تا چون تن از
خدمت باز ماند دل از مخدوم باز نماند ایشان را دستوری داد هم در دل
و هم در زبان و مهمی نهاد و گفت انا جليس من ذكرنى تا نومید نشوند
و از بساط قرب نیفتند نه هر که رسید بخدمت و طاعت تمام رسید
اگر غلت رسیدن خدمت ظاهر بودی از محرم فرعون چه خدمت آید
و از ابلیس مهجور چه بود از خدمت که نیامد ایشان را بی خدمت برخواند
و ایشان را با خدمت براند این بود خواست يفعل الله ما يشاء ويحكم ما يريد
شهریست بزرگ من بدو دورم تا خود ذم و خوذکشم و خوذ کیرم
نساءكم حرث لكم بدن را نفس است و دل نفس از عالم سفلی و اصل از
آب و خاک است و دل از عالم علوی است یعنی ان لطیفه ربانی که مایه آن
نور پاکست نفس مقام غیبت آمد و دل را مقام شهود قلوب العابدين العباد
بين اصبعين من اصابع الرحمن پس نفس که در غیبت بماند شرع او را باشال

واشکال خویش ساخته داد و بآن منت نهاد گفت نسائکم حرث لکم فانکحوا
ما طاب لکم من النسا وجعل بینکم مودة ورحمة این حظوظ بانتن و باشکال
واشکال گرایدن نصیب نفس است که در وعده غیبت بمانده است
اما دل که در مشاهده مقام است حرام است او را که بغیری گراید با خود
مخلوقی فرو آید و تا خود را از خلق باز نبود و سر خویش از غیر حق طهارت
ندهد در تحت این کلمه نشود که یحب المتطهرین دوست دارد این
چنین پاکان را و ایشان را مردان خواند آنجا که گفت رجال یحبون ان یتطهروا
الایة بدانکه خبایث بر دو قسم است یکی خبث عین است که هرگز بشستن
پاک نشود اگر مرداری هزار بار بحر محیط فرو بری هرگز پاک نشود که نجاستی
او عینی است دیگر خبث صفت است در اصل پاک بود اما نجاستی بدو
رسید چون بشوی پاک شود لکن این نجاست هم بر دو قسم است بعضی خفیف
که بیک آب پاک شود و بعضی غلیظ که بهفت آب و خاک پاک شود خبایث در
دین هم برین تقسیم است یکی خبث عین است که هرگز زایل نشود و آن
خبث شرک است که نیامرزند ان الله لا یغفر ان یشرک به انما المشرکون
نجس جاوید در دوزخ بمانند از آنست که نجاست ایشان نجاست عینی است
طهارت پذیر نیست و بهشت جای پاکانست و آن خبث دیگر خبث صفت
است و آن معصیت است طهارت پذیر است اما هم بر دو قسم است بعضی
صغایر و بعضی کبایر صغایر خفیف است که بگذری که بر دوزخ کنند پاک شود
و ان منکم الا واردها و کبایر غلیظ است به گذری پاک نشود تا بیشتر بمانند که عین
او بحر

او نجس نیست و نجاست او طهارت پذیرست اگر درین سرای بآب توبه
وحسرت بشوید پاک شود و اگر درین سرای طهارت نیابد طهور آن سرای جز
آتش نیست تا بنسوزد پاک نشود و تا پاک نشود بخداوند پاک نرسد وحی آمد
که یا داود طهر لی بیتا اسکنه گفتا خداوندا چگونه پاک کنم گفت آتش عشق در و
زن تا هر چه نسب ما ندارد بسوزد ای برادر روی ننماید عروس دین ترا
تا هوای نفس تو در دل دین دارد فرار النوبة الثانیة قوله تعالی للذین
یولون من نسائهم ایلاء از روی لغت مصدر آلی است یقول آلی یولی ایلاء فهو مولی
و از روی شرع ایلا آن باشد که مردی سوگند خورد بنامی از نامها خدای که با اهل
خود نرسم و نزدیکی نکنم زیادت از چهار ماه چندانکه تقدیر کند اما اگر سوگند
بچهار ماه خورد یا کم از چهار ماه مولی نباشد و اگر سوگند نه بنام خدای خورد بلکه
از طلاق و عتاق خورد و بروزه و نماز و صدقه که بر خود واجب کند بقول جدید
شافعی مولی باشد پس چون ایلا درست شد چهار ماه مدت تربص وی باشد که
درین مدت از جهت شرع مطالبتی بروی لازم نشود اما اگر در میانه این مدت
پیش از انکه چهار ماه بر آید وطی کند بروی جز از کفارت سوگند نیست و این فیئه
هر چند در محل خویش است اما چون کسی بود که دینی بروی بود و پیش از محل ادا
کند و اگر این فیئه نکند تا مدت چهار ماه بسر آید و انگه بی عذری هم نزدیکی نکند
زن را رسد که مطالبت وی کند بوطی یا بطلاق خلاف است میان علما که فیئه
مخیر است یا بوطی و قول درست آنست که بوطی پس اگر باز نیاید زن را رسد
که از قاضی درخواهد تا طلاق او بگوید و چون باز آمد بعد از مطالبت و وطی
اگر سوگند که خورده باشد بنام خدای بود بنفس وطی طلاق برافتد و عتق حاصل

شود واگر بطریق نذر سوگند یاد کرده چنانک گوید اُن و طیتک فلله علی ان اعتق رقبة او اصوم کذا او اصلی کذا اینجا مخیرست اگر خواهد بوفا نذر باز اید واگر خواهد کفارت سوگند کند وان عزموا الطلاق للاٰیة این ایت از دو وجه رد است بر اصحاب رای که گفتند چون مدت ایلا چهار ماه بسر اید از زن مرد جدا شود بیک طلاق وحاجت نیست که شوهر را بفیئه یا بطلاق مطالبه کنند گوییم اگر چنان بودی پس عزم کردن بر طلاق معنی نداشتی که وقوع طلاق خود حاصل بودی ودر ایت فایده نماندی وجه دیگر انست که گفت فان الله سمیع علیم لفظ سماع اقتضا مسموع کند ومسموع لفظ طلاق است تا بزبان نگوید مسموع نباشد والمطلقات یتربصن بانفسهن ثلثة قروء تربص اینجا عدت است وقروء بمذهب شافعی طهرست وکمینه طهر پانزده روزست وبهینه انرا حدی نیست یعنی ان زن که ببلوغ رسید وبا شوهر دخول یافت و ایستن نیست در نگ کند در عدت و باز ایستد از تزوج سه پاکی وزن مطلقه که نمرد نرسید خود بروی عدت نیست وعدت حامله بوضع حمل است وعدت زن نومید شده از حیض وزن بحیض نارسیده سه ماه است وعدت وفات شوهر چهار ماه و ده روزست ومطلقه بشوهر نارسیده او را نیز عدت وفات باید داشت این عدت زنان ازاد است وعدت کنیزکان نیمه اینهاست ودر اطهار عدت ایشان دو طهر ست ودر حمل چون زنان ازاد بوضع حمل است وابتدا عدت از وقت طلاق است اگر طلاق در حیض باشد روز کار ان حیض در شمار نیست تا طهر پدید اید انگه در عدت شود تا سه طهر بگذرد چون حیض چهارم اغاز کند عدت بسر اید

واگ

بو سلیمان دارانی ازینجا گفت جفت شایسته از دنیا نیست از اخرتست یعنی که ترا فارغ دارد تا بکار اخرت پردازی واگر ترا ملالتی در عبادت واپدید اید که دل دران گوفته شود مشاهده وی انسی وآسایشی در دل ارد که ان قوت باز اید ورغبت طاعت زیادت شود امیر المومنین علی کرم الله وجهه ازینجا گفت راحت واسایش یکباره گی از دل باز مگیرید که دل از ان نابینا شود ورسول علیه السلام را بودی که در مکاشفات کاری عظیم بروی در امدی که قالب مبارک ان طاقت ان نداشتی بعایشه گفتی کلمینی یا عایشه یا ابن مخرخواستی که خود را فرا وی دهد تا طاقت کشیدن بار وحی دارد پس وبرا با این عالم دادند تا ان قوت تمام شدی تسلی ان کار بروی غالب گفتی ارحنا یا بلال پس روی بنماز اوردی وقرة العین خود را نماز دانستی عایشه گفت ازان پس که روی بنماز اوردی گویی که هرگز ما را نشناختی وما او را نشناختیم در عالم تحقیق ان را تجلی واستتار گویند اگر نه ستر حق بودی در معارضه جلال تجلی بنده دران بسوختی ان مهتر عالم وسید مملکت که گاه گاه استغفار کردی ان طلب ستر بودی فان العفو هو الستر والاستغفار طلب الغفر اینکه ستر وی ان که ساعتی با عایشه پرداختی و با وی عیش کردی ابو عبد الله خفیف را گفتند که عبد الرحیم اصطخری چرا با سگ باتان بر شنست میشود وقبا می بندد گفت یتخفف من ثقل ما علیه گفت میخواهد که ان بار سبک کند ودل بر نهد النوبة الثانیة قوله تعالی الطلاق مرتان حکم طلاق در روزگار جاهلیت وابتدا اسلام پیش از نزول این ایت ان بود که هرکس که زن خویش را طلاق دادی اگر سه طلاق دادی واگر بیش تو طلاق

کن

حصر و حدّی نبود و مرد را حق رجعت بودی در روزگار عدّت تا آنکه زنی
آمد و بعایشه نالید از شوی خویش که ویرا طلاق می داد بر دوام و رجعت می کرد
بر سبیل اضرار عایشه آن قصه با رسول علیه گفت و در آن حال این آیت آمد وحدّ
طلاق پیدا شد و سه بار آمد گفتند سوم کجاست گفت فامساک بمعروف
او تسریح باحسان ان تسریح نام سه دیگر طلاق است و نامها طلاق در قرآن
سه است طلاق و فراق و سراح طلقوهن و سرحوهن و فارقوهن معنی آیت آنست
که طلاقی که بوی رجعت توان کرد دو است بعد از آن دو طلاق امساک است
با خود گرفتن بلفظ مراجعت او تسریح باحسان یا کسیل کردن یا نکه فرو گذارد
تا عدت بر آید و بینونت حاصل شود پس چون عدت سر آمد و بینونت حاصل
شد و خواهد که ویرا با خود گیرد بلفظ مراجعت کار بر نیاید که نکاح تازه
باید کرد اما اگر این دو طلاق گفت و پیش از آن که عدت بر آید یا بعد از آن طلاق
سوم بدهد بینونت کبری حاصل شد تا آن زن بنکاح شوهری دیگر
نرسد بهیچ وجه ویرا با خود نتوان گرفت که حق تعالی گفت فان طلقها
فلا تحل له من بعد حتی تنکح زوجا غیره ثم قال و لا یحل لکم ان تأخذوا مما
آتیتموهن شیئا الا ان یخافا الا یقیما حدود الله این خوف بمعنی علم
است میگوید مگر که بدانند که ایشان از ها خدای در معاملت و صحبت بپای
نتوانند داشت آنگه اورا باشد که زن خویشتن بکاوین خویش از شوی
باز خرد و جدائی جوید یعقوب و حمزه بضم خوانند و درین قراءة
خوف بمعنی ترس باشد لا بل میگوید مگر شوی زن را بترساند و زن
شوی را و ترسانیدن آنست که از صحبت ملالت نماید اگر چنین بود
پس

پس بر زن جناح نیست که کاوین بوی باز دهد و نه بر مرد که کاوین باز
گرفت چون بر وجه افتد او باز خریدن بود مفسران گفتند این آیت در شأن
ثابت بن قیس الانصاری آمد و زن وی ام حبیبه بنت عبدالله باغی بمهر
بوی داده بود و زن ویرا نخواست و از وی جدائی جست و خویشتن را
بآن کاوین از وی باز خرید و اول خلعی که در اسلام رفت این بود و فقهای
اسلام گفتند خلع مکروه است الا در دو حال یکی آنکه حدود الله بپای نتوانند
داشت دیگر آنکه کسی سوگندی یاد کند بسه طلاق که فلان کار نکند و آن کار لابد
کردنی بود درین حال خلع مکروه نیست و خلع آنست که زن را طلاقی بعوض دهد
تا بینونت حاصل شود پس آن کار بکند تا از عهده سوگند بیرون آید آنگه بعقد
نکاح زن را با خود گیرد و اگر این خلع با اجنبی رود چنانکه عوض طلاق
اجنبی دهد نه زن خویش بمذهب امام شافعی رضی روا باشد فان طلقها
فلا تحل له الآیه اگر شوی زن را طلاق سوم دهد پس ویرا بزنی حلال نیست
تا شوی دیگر کند و آن شوی بوی رسد رسیدنی که مرد و زن غسل کنند و حد
اصابت که تحلیل بآن حاصل شود تغییب الحشفه فی الفرج است مرةً
واحدةً و فرق نیست میان آنکه شوهر دوم بالغ باشد یا نارسیده
یا قوی الجماع یا ضعیف الجماع فان طلقها این شوی دوم اگر اورا طلاق
دهد یعنی باختیار نه باکراه پس از آنکه بیک بار رسیده باشد و غسل
کرده فلا جناح علیهما ان یتراجعا تنگی نیست بر شوهر نخستین و بر زن
که بنکاح با یکدیگر شوند پس از آنکه عدة بداشته از شوهر دوم پس ان ظنا

ان ظنّا ان يقيما حدود الله مذهب سفيان واحمد واوزاعى وجماعتى
آنست كه نكاح تحليل نكاحى فاسد ست ومذهب شافعى چون
دران شرط نباشد كه مفسد عقد باشد فاسد نيست اما مكروه ست
كه مصطفى عليه گفت لعن الله المحلّل والمحلّل له وبقال ان ظنّا ان يقيما حدود
الله ميكويد تنكى نيست بر ايشان كه نكاح بايكديكر نشوند اگر اميد دارند
كه حق بر يكديكر بر خود شناسند وبجاى آرند اما حق زن بر مرد آنست
كه در خانهٔ شوهر مرد بنشيند وبى دستورى وى بيرون نيايد وبر در وبام نشود
وبا همسايكان مخالطت وحديث بسيار نكند وگستاخى كه ميان ايشان در
عشرت وصحبت رود حكايت نكند واگر از دوستان واشنايان بدر
سراى آيند چنان جواب دهد كه ويرا نشناسد وباشوهر باخج باشد
قناعت كند وزيادتى نجويد وحق وى از ان خويشاوندان فرا پيش دارد
وهميشه خود پاكيزه وآراسته دارد چنانك صحبت وعشرت را بشايد
وخدمتى كه بدست خويش تواند كرد فرو نگذارد وبا شوهر بجمال
خويش فخر نكند وبر نيكوئيها كه از وى ديده باشد ناسپاسى نكند ودر خبرست
كه اگر سجود جز خداى را عزّ وجلّ روا بودى زنان را فرمودندى براى شوهر
وعظيم تر آنست كه مصطفى عليه گفت حق الزوج على المرأة كحقّى عليكم
فمن ضيّع حقّى فقد ضيّع حق الله ومن ضيّع حق الله فقد باء بسخط
من الله ومأواه جهنّم وبئس المصير قال كعب اوّل ما يسئل المرأة يوم القيمة
عن صلوتها ثم حق زوجها وقال النبى عليه المرأة اذا صلّت خمسها الى آخره
اما

اما حقوق زنان بر مردان آنست كه مرد با ايشان بخوش خوبى زندكانى
كند وايشان را خواند بلكه رنج ايشان احتمال كنند ومحال گفتن وناسپاسى
ايشان صبر كنند وهيچ كس از زنان چنان احتمال نكردى كه رسول عليه
تا بان حد كه زنى دست بر سينهٔ مبارك وى زد بخشم ما ذر ان زن درشتى
كرد رسول گفت عليه بگذار كه ايشان بيشتر ازين كنند ومن تحمل كنم عمر
خطاب رضه با درشتى وى در كار طيبت مرد بايد كه اهل خويش چنان ببيند
كه با كودكان وبا درجهٔ عقل ايشان آيد وبا ايشان مزاح وطيبت كند وكاهى
نباشد اما مزاح وطيبت بان حد نرساند كه هيبت وسياست مرد بجملگى
ببرند وسخر ايشان شود كه حق تعالى گفت الرجال قوّامون على النساء
بايد كه مرد مستولى باشد بر زن ودر خبرست كه تعس عبد الزوجة
نكوسار ست ان مرد كه بنده زن است واز حقوق زنان آنست كه مرد
نفقه كند بر زنان بمعروف نه تنگ فرا گيرد ونه اسراف كند واعتقاد كند
كه ثواب ان نفقه بيشتر از ثواب آنست كه واذا طلّقتم النساء فبلغن
اجلهنّ اى قاربن بلوغ اجلهنّ ميكويد چون طلاق دهيد زنان را و
نزديك ان باشد كه عدت بسر آيد مراجعت كنيد ومراجعت نزد مذهب
شافعى بقول است نه بفعل واشهاد دران شرط نيست ولفظ صريح
در رجعت آنست كه گويد راجعتها يا گويد رددتها واگر گويد امسكتها يا
تزوّجتها يا نكحتها يك وجه درست است وهر كه زن را پيش از دخول
طلاق دهد يا بعد از دخول طلاق بعوض دهد ويرا حق رجعت نبود

انساء

وبینونت حاصل شوذ وکسی که حدود الله در نکاح و در صحبت نگه نتواند داشت
وشرایط ان بجای نتواند اورد اولی تر ان باشد که مراجعت نکند تا عدت
بسر اید وزن مالک نفس خوذ کردد حق تعالی کفت او سرحوهن بمعروف
بس کفت ولا تمسکوهن ضرارا لتعتدوا این خطاب بانکس است که خواهد
که زن خوذ را نکه ندارد بعدل ونه بکشاید تا از وی بدل کیرد ومصطفی
کفت علیه ملعون من ضار مسلما انکه در تهدید بیفزوذ وکفت ومن یفعل
ذلک فقد ظلم نفسه بر خویشتن بیداد کرد اکر مسلمانی را زیان کرد یا با
مسلمانی ستیزه برد و فی الخبر لا ضرر ولا ضرار فی الاسلام ولا تتخذوا
ایات الله هزوا دین خدای تعالی وشرع محمد مصطفی علیه بافسوس
مکیرید وبتعظیم فرا بیش ان شوید این ایت امد که قومی کار طلاق وعتاق
ونکاح سست فرا کرفتند بزبان می کفتند بس از ان باز می امدند
وبر بازی می اوردند حق تعالی کفت چنین مکنید که کار شرع بازی نیست وکار
دین مجازی نیست مصطفی علیه کفت خمس جدهن جد وهزلهن جد
الطلاق والعتاق والنکاح والرجعة والنذر واذکروا نعمة الله علیکم
بالایمان واحفظوا ما انزل علیکم فی القران من المواعظ والحدود والاحکام
یعظکم به ای بالقران عن الضرار فی الطلاق واتقوا الله فلا تعصوه فیهن
واعلموا ان الله بکل شیء علیم ببجاد بکم بها کتاب و حکمت را از بیان
نعمتها بتخصیص باز کفت بیان شرف وبزرکی را واذا طلقتم النسا الایه
این ایت در شان معقل بن یسار امد خواهر خوذ را بمردی داد ان مرد
وبرا

وبرا طلاق داد زن در عدت شد مرد بشیمان شد وبرا باز خواست معقل کفت
چشم ترا روشن کردم بخواهر کرامی خویش انکه وبرا طلاق دادی این ساعت
بیخواهی که وبرا باز خواهی والله که هرکز باتو نیاید این ایت مصطفی علیه
بر معقل خواند معقل کفت رغم انف معقل لامر الله اذا تراضوا بینهم بالمعروف
بنکاحی حلال ومهری جایز مرد وزن هر دو راضی بباز رسیدن بهم بالمعروف
بنکاح حلال ومهری جایز ذلک یوعظ به الایه این نهی عضل که کردیم ورا که نکردیم
بندی کرده شد مومنان ذلکم ازکی لکم واطهر این شما را
نزدیک تر وستوده تر انرا که یکدیکر را دیده باشند وپیشانی جشیده از شوی
تو که نادیده اند وناشناخته وناازموده ولطهر ودلها باک تر بوذ از انکه مرد
از زن حرام می اندیشد از شوی تو بشیمانی وزن بدل از شوی حرام کی
اندیشد بشیمانی اطهر اینجا معنی همانست که در سورة الاحزاب کفت
ذلکم اطهر لقلوبکم وقلوبهن والله یعلم وخدای می داند که ان زن رجعت
را خواهانست وشوی وبرا خواهان وانتم لا تعلمون وشما که اولیا اید وعضل
می کنید نمی دانید دلیل شافعی است رضی که کفت نکاح بی ولی درست نباشد
که اکر درست بوذی خطاب تزویج ونهی از عضل باوی رفتی ودر ان فایده
نبوذی که زن بکار خوذ باذشاه بوذی بدل علیه ما روی عن النبی علیه
انه قال لا نکاح الا بولی مرشد وشاهدین عدل وقال علیه ایما امراة
نکحت بغیر اذن ولیها فنکاحها باطل فان مسها فلها المهر بما استحل من فرجها
فان استجروا فالسلطان ولی من لا ولی له النوبة الثالثة قوله
الطلاق مرتان تفرق طلاق از ان مندوب که حقیقت فراق مکروهست

هرچند طلاق در شرع مباح است خدای تعالی دشمن می دارد که
سبب فراق است و بریدن اسباب الفت و وصال است رسول خدای
علیه گفت ابغض المباحات الی الله الطلاق و عزت قرآن ثنا می گوید بر
قومی که پیوند ها می بندند والذین یصلون ما امر الله به ان یوصل و یخشون
ربهم و در ملکوت اعلی فرشتگانی اند که یک نیمه ایشان برف است و یک
~~نیمه ایشان برف است~~ و یک نیمه آتش و پیوند داده است خدا این هردو ضد
در هم ساخته و برجای بگذاشته و تسبیح ایشان اینست که سبحان
من یولف بین النار و الثلج الف یا رب بین قلوب المومنین من عباد کی
حسن علی رضی زنی داشت و طلاق داد پس چهل هزار درم مهر بود بوی
فرستاد تا دلش خوش شود زن آن مال پیش خود بنهاد و گریستن در گرفت
گفت متاع قلیل من حبیب مفارق
سر امال جهان چه بکار ست
که گناه دمی نمی از یار ست
و دوست از من بیزار ست
کسی کش ما نیشی چو جگر زده
ور ا نوبکل ساز نه طبر زد
گویند این
سخن بحسن رسید در وی اثر کرد اورا رجعت کرد و در آثار یاد دارند که امیر
المومنین علی کرم الله وجهه روزی بزیارت بیرون رفت بر سر گور فاطمه می
گریست و می گفت چه بود ست و چه رسیده است که سلام می کنم وی بر کرم
و جواب می شنوم ما تقی اوا دا که دوست میگوید چون جواب دهم که
در گرو مهر بر دهن نهاده و در میان سنگ و خاک تنها مانده و از خویش و پیوند
باز مانده از من تو درود باد آن نظام و دوستی و پیوستگی امروز ببابان
مانرو گسست و فلاد ۱۰ آن از هم بگسست علی از سرای خاک دخود برخاست
این

این خود بخس دیدار مخلوقست آیا تا بخس دیدار خالق چون باشد گویند
نزع اگر چه در قیامت حسرت و فرقت بوذ که بر سر دو راه بر جان قوی نهند
ایشان را از دوستان و بحاذر آن باز برند این آسان تر مست و در آن کلمه سخت
تر آنست که اگر داغ فرقت خدای تعالی بر جان نهند و گویند رو که از تو
بیزارم ما پیر بوذ بسیار گفتی دل رفت و دوست رفت ندانم از پی دل روم یا از
پی دوست گفتا بترم نرا آمد که از پس دوست شو که عاشق را دل از بهر یافت
وصال دوست باید چون دوست نبوذ دل را چه کند
چون وصال یار نبود گو دل
چون شه و فرزین نماند خاک بر سر بیل را النوبة الثانیة قوله تعالی والوالدات
یرضعن اولادهن الآیة زنان مطلقات را میگوید که چون فرقت افتد میان
ایشان و شوهران و طفل در میان اگر بعد از طلاق زایند و اگر پیش از آن بر
ما دران است که شیر دهند آن فرزند را یرضعن اولادهن هرچند
بلفظ خبر گفت معنی امر ست امر استحباب نه امر ایجاب آنکه حد رضاع
و مدت آن پدید کرد و گفت حولین کاملین دو سال تمام شیر که در این دو
سال دهند حکم رضاع از تحریم و محرمیت واجب کند و اگر بعد از این دو سال
شیر دهند حکم رضاع بان ثابت نشود ابن عباس گفت رضع الا ما کان
فی الحولین هرچند مدت دو سال مقید کرد اما فریضه نیست اگر در آن
بیفزایند یا بکاهند از آن رواست لکن این تقیید از بهر آنست که
تا معلوم شود که شیر دادن در جمله این مدت حکم تحریم محرمیت ثابت
کند و بعد از دو سال نکند و مذهب مالک دو سال دیگر بگذارد مدت رضاع ثبوت

وتحریم بر جاست و بمذهب ابو حنیفه تا دو سال و شش ماه و علی المولود له نکتة
و علی الاب از بهر آنک سوالیت والوالدات بود نه امهات چون والد اب بود
مولود له لطیف تر و نیکوتر بودی بیکلوید شیر داده فرماند دست و نفقه
بر پدر یعنی نفقة این زن که فرزند را شیر می دهد مصطفی گفت علیه
در بعضی اخبار و لهن علیکم رزقهن وکسوتهن بالمعروف معروف آنست که با نفاض
بود و در خورد مرد بود و بر توانگر وی علی الموسع قدره وعلی المقتر قدره هر
کس را چندان بار بر نهند که بر تابند چنانک گفت لا یکلف نفسا الا وسعها
بر مرد توانگر دو مد از طعام و یک دست لباس نفیس در خورد وی و بر درویش
یک مد و یک دست کم قیمت چنانک لایق حال وی باشد و بر میانه یک مد و نیم
و دستی لباس میانه لا تضار والدة بولدها بفتح را قراة نافع است و شامی و کوفی
از ضرار است و ضرار ستیزه بود میگوید مباد که ستیزه کند بر فرزند خویش و او را
باید دهد بر خصومت تا بر فرزند رنج نهد لا تضار بضم را قراة مکی و بصری
و کسائی است در لفظ خبر است معنی نهی میگوید ستیزه نکند و گرند
نکند مادر مبیج بفرزند خویش که ویرا شیر خواره باید دهد ولا مولود له
بولده و مباد که ستیزه کند و رنج نهد مبیج پدر بر طفل خویش تا انک در
وقت خصومت و برا از مادر باز گیرد و فرا دایه دهد بستیزه مادر
و بر فرزند گزند افکند و علی الوارث مثل ذلک میگوید بر یتیم همانست
در کار طفل که بر پدر و مادر وارث نام بر د بجای یتیم از بهر آنک ورثه املاک یتیم
تیمن کنند یا قیمتی فرا کنند یا از سلطان قیم خوا خواهند وان ارادا
فصاله

فصاله فصل از شیر باز کردنست فصل یفصل فصلا و فصالا میگوید اگر مادر و پدر
خواهند که آن طفل را پیش از دو سال از شیر باز کنند و هر دو بدان رضا
دهند شاید و بر ایشان تنگی نیست ابن عباس رضع گفت اگر فرزند شش ماهه
در وجود آید دو سال تمام که بیست و چهار ماه باشد و برا شیر دهند و اگر سنت
ماهه باشد زاید بیست و سه ماه شیر دهند و اگر نه ماهه زاید بیست و یک
ماهه تا حمله حمل و فصال سی ماه باشد حق تعالی چنین گفت و حمله و فصاله
ثلثین شهرا وان اردتم ان تسترضعوا اولادکم وان اردتم گفت وان احتجتم
نکفت تا جایز گشت دایه گرفتن نه حاجت و ضرورت میگوید اگر مادر شیر ندهد
که عذری دارد یا عذری ندارد و ویرا دایه گیرید بر شما تنگی نیست که دایه
گیرید اذا سلمتم ما آتیتم بالمعروف که مزد دایه بدهید و نگه داشت
وی بجای آرید چنانک در خورد و توان فرزند بود و برحد هم بیرون شد والذین
یتوفون منکم الی قوله وعشرا میگوید ایشان که بمیرند از شما و زنان بگذارند
بر زنانست که در خانه شوهر چهار ماه و ده روز بنشینند و در ذکر کنند عدت
را چنانک در خبرست قال النبی علیه لامراة مات زوجها اعتدی فی البیت
الذی اتاک فیه زوجک حتی تبلغ الکتاب اجله اربعة اشهر وعشرا و در ان عدت
بیرون نیایند مگر ضرورت را و زینتها بگذارند و جامه رنگین و پیرایه نپوشند
و بوی خوش بکار ندارند و خضاب نکنند و سرمه در چشم نکشند و
روت ام حبیبة ان رسول الله صلعم لا تحل لامراة تومن بالله والیوم
الاخر ان تحد علی میت فوق ثلث الا علی زوج اربعة اشهر وعشرا
گفته اند چون فرزند پسر باشد بعد از سه ماه روح در وی شود و در حرکت

اید پس ده روز دیگر در عده بر سر گرفتند استظهار را و لا جناح علیکم
فیما عرضتم به من خطبة النساء بعض سخنی باشد که سربسته گویند و نوشته
را بی تصریح بر سرکاری داری و تفهیم کنی و خطبه بکسر خا زن خواستن
است و بضم خا سخنی باشد که آنرا اول و آخر بود و لکنان آنست که چیزی
در دل پنهان داری بگوید تنگی نیست بر شما که مرد آید که زنانرا در
حال عدت سخن سربسته خواهش کنی چنانک گویند تو از شوی درمانی
دیگری یابی خدای تعالی کار تو بسازد تو شایسته و پسندیده ای چون
عدت بسر آید مرا خبر کن و آنچ بدین ماند علم الله انکم ستذکرونهن
ای بالتزوج بالمشافهة ولکن لا تواعدوهن سرا قال کلبی لا تصفوا
انفسکم لهن بکثرة الجماع والسر علی هذا القول نفس الجماع زید
گفت می گوید نکاح ایشان مکنید و پوشیده کی در حال عدت تا بعد
از انقضاء عدت اظهار آن کنی پس استثنا کرد و گفت الا ان تقولوا قولا معروفا
ای تعریضا بالخطبة دون التصریح ولا تعزموا عقدة النکاح ای
لا تعزموا علی عقد النکاح بقول لا تنکحوهن حتی تنقضی عدتهن
میگوید تا در عدة باشند ایشان بزنی نخواهید و چون عدة بسر آید
ایشانرا بزنی بخواهید و بیو فرو مگذارید رسول خدا گفت چون یکی از شما
زن خواهد بانگ شیطانه شیطان او بر آید و گوید وای بر من
که بنده آدم را از وسوسه نگاه داشتند و باین زن که خواست جهاد
دا کرد دین او را اسلم و چنانک سلامت و عصمت دین در نکاح است
روزی و بی نیازی از خلق در دنیا هم در نکاح بست و گفت علیه التمسوا
الرزق

الرزق بالنکاح و یکی پیش رسول علیه آمد و از درویشی بنالید رسول علیه او را بنکاح
داشت و قال ابو هریرة لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد للقیت الله عز و جل بزوجه
سمعت النبی علیه شرارکم عزابکم معاذ رضی دو زن داشت و هردو در
طاعون فرو شدند پس گفت مرا زن دهید پیش از آنک بمیرم که من
نخواهم عزب میرم و عزب بر خدای رسم لا جناح علیکم ان طلقتم النسا
اصل جناح از جنوح است و معنی جنوح میل است جنح ای مال و جنح
نام پاره است از شب و هرجا که گفت لا جناح معنی است که بر آنکس از
نام گزی چیزی نیست و بروی بزه مندی نیست مفسران گفتند این آیت
بدان آمد که چون مصطفی علیه تهدید داد و بترسانید ایشانرا از طلاق
و گفت ابغض الحلال الی الله تعالی الطلاق مسلمانان چون این تهدید بشنیدند
گمان بردند که هر آنکس که زن خود را طلاق دهد بزه کار شود
و تنگی عظیم ایشانرا بود آمد بدین معنی حق تعالی گفت لا جناح علیکم
ان طلقتم النساء نه چنانست که شما گمان می برید بر شما تنگی نیست و بزه
کاری نیست چون ایشانرا طلاق دهید بوجه حاجت و بروجه مندوب
و باشد که خود فراق به بود از امساک چون سازی و مهربانی نبود
پس گفت ما لم تمسوهن معنی آنست که زنان که نبساویده باشید تا لم
تماسوهن با آن وقت که با آن زن هم بستر نبوده اند تماسوهن بالف
بر تفاعل قراة حمزه و کسائی است باقی تمسوهن بی الف خوانده اند
و مسیس اینجا کنایه مجامعت است میگوید بهر وقت که خواهید که
ایشانرا طلاق دهید بر شما تنگی نیست چون با ایشان نرسیده باشید

از بهر آنک پیش از مسیس در طلاق سنت و بدعت نیست چنانک بعد
از مسیس است الآیه کفت ومتعوهن علی الموسع قدره وعلی المقتر
قدره بفتح دال قراءة شامی و حمزه وکسائی است دیگران بسکون
دال خوانند وهر دو لغت قرآنست ومعنی هر دو اندازه است این آیت
در شان مردی انصاری آمد که زنی خواست از بنی حنیفه واورا در
عقد نکاح مهری مسمی نکرد وپیش از آنک بوی رسید وی را طلاق
داد حق این آیت فرستاد مصطفی علیه السلام آن مرد را کفت متعها ولو بقلنسوة
مذهب شافعی آنست که هر زنی که خواهد واورا مهر مسمی نکنند
اکر اورا طلاق دهند پیش از مسیس مهر واجب نشود اما متعه
واجب شود وقدر واجب بر امام مفوض است بر هرکسی آن نهند
که لایق حال او باشد اینست که فرمود متاعا بالمعروف حقا علی
المحسنین وان طلقتموهن من قبل ان تمسوهن الآیه پیش از نزول
این آیت هر که زنرا طلاق دادی پیش از مسیس از آن مهر که بر او مسمی
بودی هیچ چیز بر مرد لازم نباشدی بلکه متعه واجب بودی بحکم
آن آیت که در سورة الاحزاب است یا ایها الذین آمنوا اذا نکحتم المؤمنات
... الآیه کفت فمتعوهن وسرحوهن سراحا جمیلا چون این آیت
آمد آن حکم متعه منسوخ کشت ونیمه مهر مسمی واجب کشت فذلک
قوله تع وقد فرضتم لهن فریضة فنصف ما فرضتم این آن وقت باشد
که طلاق دهد پیش از دخول بر مرد نیمه مهر مسمی وبر زن
عدت نه اما اکر مرد بمیرد پیش از دخول مهر مسمی تمام واجب شود

شود وبر زن عدة وفاة لازم آید آنکه کفت الا ان یعفون مکر که این زنان
آسانیت عفو دادند ثابت وبلوغ وعقل ورشد وعفو کنند ونخواهند او یعفوا
الذی بیده عقدة النکاح یا مکر زن نارسیده باشد وجایز الامر نبود وولی
داد پدر یا جد این ولی اکر عفو کند نیمه مهر روا باشد واین مذهب جماعتی
مفسران است اما درست تر آنست که او یعفوا الذی بیده عقدة النکاح
شوهر است والا ان یعفون عفو زن است وولی نیکویید مکر آن زن وولی
وی آن نیمه که ایشانراست فرو کذارند وبشوهر بخشند او یعفوا الذی بیده
عقدة النکاح یا این شوهر بازستدن نیمه مهر فرو کذارد ومهر تمام بدهد
آنکه کفت وان تعفوا اقرب للتقوی واکر فرو کذارید شما که شوهرانید نزدیکتر
است بپرهیزکاری از آنکه زن وولی آن نیمه فرو کذارند ونخواهند ولا
تنسوا الفضل بینکم میان یکدیکر فضل وافزونی ساختن فرو مکذارید وتا توانید
بعفو کوشید ان الله بما تعملون بصیر الخ شما کی کنید از عفوی بینید
وبدان پاداش دهد. النوبة الثالثة قوله تعالی والوالدات
یرضعن اولادهن بزرکیست که در مهربانی یکتاست ودر بنده نوازی
بی همتاست فضلش زبر همه فضلها رحمتش به از همه رحمتها مهرش نه چون
مهرها رحمت که بدان زنند رحمت مادر دانست ورحمت حق تع بر بنده
بیش از آنست نه بینی که مادرانرا بشیر دادن فرزندان دو سال فرمود
وبر پرورش داده وبرداشت ایشان وصیت می کند وهم مادرانرا اقتصار
نمی کند تا بدانی که حق تعالی بر بنده مهربانتر از مادر بر فرزند مست
مصطفی علیه السلام بزنی بکذشت وآن زن کودکی طفل بر برداشته ونان می تخت

گفت یا رسول الله بما چنین رسیده است از تو که خدای عالمیان بر بنده‌گان مهربان
ترست از مادر بر فرزند مصطفی علیه گفت آری چنین است آن زن شاد مان شد
گفت یا رسول الله انّ الام لا تلقی ولدها فی النّار مصطفی علیه گفت انّ الله لا یعذّب
بالنّار الّا من انف ان یقول لا اله الّا الله کعب بن عجره گفت روزی رسول خدای
علیه گفت چگوئید در حق مردی که در راه خدای کشته شد یاران گفتند
الله و رسوله اعلم گفت در بهشت است دیگر باره گفت چگوئید در حق مردی
که دو مرد عدل گویند لا نعلم منه الّا خیرا گفتند الله و رسوله اعلم گفت در
بهشت دیگر باره گفت چگوئید در حق مردی که دو گواه عدل گویند که در و
هیچ خیر نبود یاران همه گفتند فی النّار در آتش است رسول علیه گفت بیسما
تَعلم عبد مذنب و ربّ غفور و رحمت و کرم او باید کان یکی آنست که فردا
قومی بر قیامت آیند ایشان را باز دارند نامه در دست ایشان نهند که هر
قدم بروی بوده بر نامه مرید عتاب و جنگ دوستان باشد گوید بنده من
ترا ابتدا بیافریدم و صورت زیبا بنگاشتم کودک بودی راه بپستان
بردی منت را، نخوردم و از پستان خون شیر صافی از بهر تو بیرون آوردم
و مادر و پدر بر تو مهربان کردم و از آب و باد و آتش تو انگه داشتم و از
کودکی بجوانی رسانیدم و از جوانی به پیری رسانیدم فهم و فرهنگ
بیارا ستم و بوقت نام خود در دهان و معرفت در جان تو بنهادم
با تو این نیکو بها من کردم تو برای ما چه کردی هرگز در راه ما درمی بگدائی
دادی هرگز تشنهٔ را آب دادی هرگز مرجه را از روی رحمت از راه
برگرفتی بنده من فعلت ما فعلت و لکن استحییت ان اعذبک اذهب فقد
عوز

تنفلم
مغفرت لک انا انا و لکن انت آدمی گدای بر پادشاهی رود نکو بند که چه
آوردی بادی گویند که چه خواهی الهی از گدای چه آید که ترا شاید چون عفو
نکند که چندین جای در قران عفو کردن از فرمان او ست و گفت و ان تعفوا
اقرب للتقوی تقوی را بدایتی و نهایتی است بدایت آنست که گفت و ان
تعفوا اقرب للتقوی و نهایت آنست که و لا تنسوا الفضل بینکم بدایت آنست
که حق خود بر برادران شناسی و انکه عفو کنی و درگذاری و این منزل اسلام
است و روش عابدان و نهایت آنست که حق وی بر خود شناسی و او را بر
خود فضل نهی و هرچند جور از و بیبنی از و عذر خواهی این مقام توجید
و وصف الحال صدیقان النوبة الثانیة قوله تعالی حافظوا علی الصلوات
و الصلوة الوسطی ای و اظبوا علی الصلوات المکتوبة بمواقیتها و حدودها
و جمیع ما یجب فیها من حقوقها سئل النبی علیه عن ثواب هذه الصلوات
الخمس قال اما الصلوة الظهر فانها الساعة التی تسعر جهنم فما من مؤمن
یصلی هذه الصلوات الّا حرم الله علیه نفحات جهنم یوم القیمة و اما
الصلوة العصر فانها الساعة التی اکل آدم من الشجرة فما من مؤمن
یصلی هذه الصلوة الّا خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه ثم تلا حافظوا
علی الصلوات و الصلوة الوسطی و اما صلوة المغرب فانها الساعة
التی تاب الله علی آدم فما من مؤمن یصلی هذه الصلوة ثم یسأل الله
شیأ الّا اعطاه ایاه و اما صلوة العتمة فان القبر ظلمة و یوم القیمة
ظلمة فما من قدم مشت فی ظلمة اللیل الی صلوة العتمة الّا حرم الله علیه
وقود النار و یعطی نورا یجوز به علی الصراط و اما صلوة الفجر فما

من موس يصلي الفجر اربعين يومًا في جماعة الا اعطاه الله براتين براءة من
النار وبراءة من النفاق واوقات اين پنج نماز مختلف است وبيان ان هم
در قرانست وهم در سنت قال الله تعالى فسبحان الله حين تمسون وحين
تصبحون الايه حين تمسون وقت نماز شام و خفتن است وحين
تصبحون نماز بامداد وعشيا نماز پسين وحين تظهرون نماز پيشين جاى
ديگر فسبح بحمد ربك قبل طلوع الشمس وقت نماز بامداد وقبل غروبها نماز ديگر
ومن اناء الليل نماز شام وخفتن واطراف النهار نماز پيشين معنى
محافظت اين نمازهاست بپاى داشتن باين وقتها معين و حقوق ان بتمامى
بجاى آوردن مصطفى عليه كسى كه در نماز تاخير افكند و حقوق ان بجاى
نياورد او را منافق نام كرد بدانك حقوق نماز بعضى شرايط است وبعضى
اركان وبعضى مسنونات وبيان ان در كتب فقه است حافظوا على
الصلوات والصلوة الوسطى خلاف است علما را كه صلوة وسطى كدامست
بعضى گفته نماز بامدادست و بعضى گفتند نماز پيشين است اما درست
تر انست كه نماز ديگرست روز احزاب نماز پسين از رسول عليه فايت
شد كافرانرا گفت ملاء الله قبورهم وقلوبهم وبيوتهم نارا لاشغلونا عن صلوة
الوسطى ودرست است از مصطفى عليه كه گفت روز ميغ تعجيل كنيد نماز
ديگر كه هر كس كه هنگام وقت نماز ديگر ازو فايت شد همچنانست كه
وبرا گروهى چيز كردند كانما وتر اهله وماله و سليمان پيغمبر عليه كه
اسپانرا كشت هم بوجه ان كشت كه او را مشغول كرده بودند از اول وقت
نماز ديگر و تخصيص نماز ديگر بمحافظت نه از انست كه در نمازها ديگر
تضييع

تضييع رواست ليكن فضل وشرف نماز ديگر را گفت و همه نمازها مثال اين
انست كه ماهها حرام را گفت فلا تظلموا فيهن انفسكم گفت ماهها دوازده
است جهار ازان حرامست نگر تا ظلم نكنى درين ماهها حرام يعنى كه ظلم
بر خويشتن در همه ماهها سخت است ودرين ماهها حرام صعب تر
همچنين تضييع نماز سخت است اما تضييع نماز پسين سخت تر قوى گفته اند
اين صلوة وسطى نماز پنج گانه است در ميان پنج ركن مسلمانى واين
قول بعيد است واختيار انست كه از پيش رفت و صلوة وسطى را درست
بركوينان كه فرايض نماز بيشتر برده اند و وزر دان گرفته والگر چنان بودى
صلوة وسطى مقصود نبودى واين بركس پوشيده شود وقوموا لله قانتين اى
مطيعين وروى عن النبي عليه انه قال كل قنوت في القران فهو طاعة
وگفته اند معنى قنوت قيام است در نماز مصطفى عليه را پرسيدند كه كدام
نماز فاضلتر فقال طول القنوت گفت ان نماز كه درو قيام دراز تر و تمام تر
بود ومنه قوله تعالى امن هو قانت اناء الليل اى امن هو مصلي اناء الليل
اناء الليل وسمى الصلوة قنوتا لانها بالقيام قوله تعالى فان خفتم فرجالا او
ركبانا اى اذا خفتم في مطاردة العدو و التحام القتال وغيره صلوا
مشاة او فرسانا كيف ما امكنكم مستقبلي القبلة وغير مستقبليها ميگويد
اگر ترسيد از دشمن يا از سبع يا از سيل يا از زخم مار يا از هيبت دشمن نماز
فريضه بوقت خويش ميگزاريد چنانك توانيد روى بقبله و پشت بر قبله و اگر
قبله ايستاده و دوان و تازان اگر در نماز مى ايستيد روى سوى قبله
كنيد واگر مضطر باشيد فرو آييد و برى نشينيد و زخم مى زنيد رسول

رسول علیه سه بار نماز خوف کرده است از سه گونه بذات الرقاع و ببطن النخلة
و بعسفان مرجای برحسب حال ضرورت و شرح آن در سورة النسا گفته
شود بجای خویش ان شاء الله ثم فاذا امنتم فاذکروا الله ذکرا یعنی نماز سنت
و ازبهر آن ذکر خواند که سر ناس نماز از ذکر خالی نیست چنانک گفت واقم
الصلوة لذکری نماز بپای داریت ستن باد مرا ای گویند انک که ایمن شوید
از دشمن نماز هانج گانه بااوقات و شرایط و حقوق آن بپای دارید
کما علمکم ما لم تکونوا تعلمون همچنانک در شما آموخت آنچ ندانستی یعنی نماز
کردن در حال ترس و بیم والذین یتوفون منکم الایة وصیة قراة بوعمرو
وابن عامر وحمزه و حفص است بنصب خوانند ندای اوصی الله وصیة دیگران
برفع خوانند ای کتب علیکم وصیة در ابتدا اسلام پیش از آن که آیات
مواریث آمد زنان را از شوهران نصیبی از میراث نبود اما چون شوهر
نمودی بر زن یک سال عدت بودی و در آن یک سال نفقه و کسوة و طعام
وی از ترکه شوهر بودی مادام که از جای عدت بطوع بیرون نیامدی چون
آیت مواریث بیامد آن نفقه یک منسوخ گشت بنصیب میراث که ربع
و که ثمن و یک سال منسوخ گشت بچهار ماه و ده روز و للمطلقات متاع
بالمعروف الایة معنی این آیت همانست که از پیش رفت از ذکر متعه و احکام
آن و زیادت بیان درین آیت آنست که جمله مطلقات را پیش از دخول و
بعد از دخول متعه واجب کرد و در آیت پیش خصوص زنانی را که ایشان را
طلاق پیش از دخول دهند و حکم این آیت علی مرتضی کرم الله وجهه گفت لکل مومنة
حرة مطلقة او امة متعة و تلا هذه الایة ابن زید گفت چون این آیت فرود
آمد

فرو آمد منتا عاما المعروف حقا علی المحسنین مردی گفت از جمله مسلمانان اگر
خواهیم کنیم و اگر خواهیم نکنیم که این احسانی است و بر محسنان واجب کرد پس
حق تعالی درین آیت گفت حقا علی المتقین ای الذین یتقون الشرک کذلک
یبین الله آیاته لعلکم تعقلون روایت کنند از علی مرتضی کرم الله وجهه
که گفت عقل بر دو ضرب است مطبوع و مسموع و کمال بنده در دین داری وی
آنست که این هر دو عقل در وی جمع شوند اول مطبوع که بنده بآن مکلف شود
و خطاب شرع بآن متوجه گردد و آنست که مصطفی گفت علیه ان الله تعالی
لما خلق العقل قال له اقبل فاقبل و قال له ادبر فادبر ثم قال وعزتی
وجلالی ما خلقت خلقا اکرم علی منک بک اخذ وبک اعطی و دیگر عقل مسموع آن
که مصطفی علیه گفت علی را کرم الله وجهه یا علی اذا تقرب الخلق الی خالقهم
بالصلوة والصوم فتقرب الیه بانواع العقل تسبقهم بالدرجات والزلف
عند الناس وعند الله فی الآخرة و حقیقت این عقل بایمان و تقوی و اخلاص
باز کردد و اینست که در قرآن جایها گفته افلا تعقلون لعلکم تعقلون
و هو المشار الیه بقوله علیه قسم الله العقل ثلثة اجزاء فمن کانت فیه کل عقله و من
لم تکن فیه فلا عقل له حسن المعرفة بالله و حسن الطاعة لله و حسن الصبر
علی امر الله الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم یعنی الم تخبر این آیت دال است
که رویت دال است که از اعلم گویند نه رویت چشم که عیان باشد که مصطفی
علیه ایشان را بعیان در نیافت اما رویت دل بدید و بدانست امد از امک حق تعالی
بوی خبر کرد الم تر یعنی و ندانستی ایشان که از سرایهای خود بیرون
رفتند بهزیمت از طاعون و گفته اند امت حزقیل اند علیه فنایل و کلبی گفتند

طاعون

شصت هزار بودند سدی گفت سی هزار و چهل هزار بودند و گفته
اند هشتاد هزار بودند علی الجمله عددی بسیار بودند حتی تم یبلغوا
و هم الوف در زمین ایشان طاعون افتاد بیرون رفتند تا از طاعون
بگریزند قصد رود بادی کردند چون دران رود باد بانام آمد فریشته
بانگ بر ایشان بر یکجای همه بمردند و آفتاب بر ایشان تافت بگندیدند
قال النبی علیه اذا سمعتم بهذا الوباء ببلد فلا تقدموا علیه واذا وقع
وانتم فیه فلا تخرجوا فرارا من الموت پس پیغمبر ایشان حزقیل فرا
رسید و ایشان را چنان دید اندوهگن شد بگریست و دعا کرد حق تع
ایشان را همه زنده کرد ایشان بعد از هشت روز و آن تن که از اثر مرگ بر ایشان
بود در ایشان بماند و هنوز از نسل ایشان از اولاد یهود مانده است
و حزقیل پیغمبری بود از بنی اسرائیل سوم موسی که بعد از موسی یوشع
بن نون بود پس کالب بن یوفنا پس حزقیل و اورا ابن العجوز گفتند
از انک مادر وی پیر زنی نازاینده از خدای تعالی فرزند به پیری خواست
و اورا بداد مقاتل گفت حزقیل ذوالکفل است و انما سمی ذوالکفل لانه
تکفل سبعین نبیا وانجاهم من القتل فقال لهم اذهبوا فانی ان قتلت
کان خیرا من ان تقتلوا جمیعا قوله تعالی ان الله لذو فضل علی
الناس الایة از روی معنی نمود و ناس یکسان نه اند ان ناس اول عموم مردم اند
و ناس دوم خصوص مکلفان اند که شکر بر مکلفان واجب است از این
جهت اکثر الناس گفت ولکن اکثرهم نگفت پس در عقب قصه حزقیل امت محمد را
گفت و قاتلوا تا شما چون ایشان مباشید که از مرگ می گریخته جنگ کنید با دشمن
دین

دین و درد را. خدای تعالی بکوشید وانبهم مرگ سکو بن یله آورده اند که سلیمان علیه روزی
نشسته بود و ندیمی با وی نشسته ملک الموت در آمد و تیز در روی آن ندیم می نگریست
پس بیرون شد آن ندیم از سلیمان پرسید که این چه کس بود که چنین تیز در من می
نگریست گفت ملک الموت بود ندیم بترسید از وی درخواست تا باد را فرماید تا وی را
بزمین هندوستان برد سلیمان باد را فرمان داد تا وی را بزمین هندوستان
برد پس هم در ساعت ملک الموت باز آمد سلیمان از وی پرسید که آن تیز نگریستن
تو در وی چه بود گفت عجب آمد مرا که فرموده اند که جان وی در زمین هندوستان
قبض کنم و مسافتی عظیم میان این مرد و میان آن زمین تعجب می کردم تا خود
چون بود این حال و چنین افتاد که دیدی واعلموا ان الله سمیع علیم الکوئی
شنوم و الکو لخی دانم و یحکی عن بعضهم انه قال کنت جایعا فقلت لبعض
معارفی انی جایع فلم یفتح لی من قبله شی فمضیت فوجدت درهما ملقی
فی الطریق فرفعته فاذا هو مکتوب علیها اما کان الله عالما بجوعک حتی
قلت انی جایع المؤمنة للمالکه قوله تع حافظوا علی الصلوات بزبان اشارت
محافظت نماز آنست که چون بنده بحضرت نماز رسد بهیبت در آید و کی بیرون
شود بتعظیم بیرون شود و تا در نماز باشد بشرط ادب بود تن بر ظاهر خدمت
داشته و دل در حقایق وصلت بسته و سر با مناجات آرام گرفته
که المصلی یناجی ربه ابو بکر شبلی رحمة الله علیه گفت الکرم الخیر گفته
بیان آنک در تمام شوم یا در بهشت نماز اختیار کنم اگر آن بهشت برای ناز و نعمت
است این نماز را ولی نعمت است آن نزهت گاه اب و گلست واین تماشاگاه

جان و دلست آن مرغ پرانست و این روح و ریحان مصطفی علیه السلم ازین مقام
ان نشان میداد که از نماز داد باخ گفت جعلت قرة عینی فی الصلوة مردی
بوذ او را بو علی سیاه گفتندی یگانه عصر خویش بوذ هر گه که کسی در
پیش وی رفتی گفتی مردی ام فارغ و شغلی ندارم روشنای چشم من
انست که از مردان راه وی کسی بینم یا با کسی حدیث وی کنم حافظوا علی
الصلوات محافظت انست که شخص تن را در مقام خدمت راست داره
و دل را در مقام حرمت تا هم قیام ظاهر از روی صورت تمام بوذ و هم قیام
باطن از روی صفت یکی در نماز امامی کرد خواست تا صف راست کند
گفت استووا هنوز این سخن تمام نگفته بیفتاد و بیهوش گشت پس گفت
او را چه رسید گفت نودیت فی سری استویت لی قط اول رکنی
از ارکان نماز نیت است و معنی نیت قصد دلست چون در نماز شوی
سه چیز از سه محل بباید تا ابتدا نماز وی بصفت شایستگی بوذ در
دست اشارت و در زبان عبارت و در دل نیت چنانست که بنده ی
گوید در حال نیت درگاه مولی را قصد کردم و دنیا را پس گذاشتم اگر
پس از آن دنیا بگذارد و دل با آن بهر دارد هم در نماز دروغ زن بوذ
حسن علی رضی چون بدر مسجد رسیدی گفتی الهی ضیفک ببابک
سائلک ببابک یا محسن قد اتاک المسی و قد امرت المحسن ان تتجاوز
عن المسی فتجاوز قبیح ما عندی بجمیل ما عندک یا کریم و آن دست
برداشتن در نماز در حال تکبیر اشارت با ضطرار و افتقار بنده و شکستگی
وی

وی حضرت مولی گویا ی گوید انا غریق فی بحر المعاصی فخذ بیدی و گفته اند اول
کسی که نماز بامداد کرد آدم بود چون بزمین آمد و شب در آمد آدم هرگز شب
ندیده بوذ واله ماند و ظلمت بکشید تا گاهی صبح صادق بر آمد و روشنای
در عالم پدید آمد آدم دو رکعت نماز بکرد یکی شکر گذشتن شب را و یکی آمدن روز
و روشنای را و اول کسی که نماز پیشین کرد ابرهیم بوذ او را ذبح فرزند فرمودند
ابرهیم فرمان برداری کرد و جان فرزند را تسلیم کرد حق تعالی بفضل خوذ ندا
کرد و اسمعیل فدا کرد آن ساعت آفتاب از زوال در گذشته بوذ ابرهیم چهار
رکعت نماز کرد یکی شکر نوبتن را و یکی شکر فدیة را و یکی شکر ندا را و یکی
شکر فدا را و اول کسی که نماز دیگر کرد یونس پیغمبر بوذ در چهار ظلمت گرفتار
بوذ ظلمت عصیان و ظلمت شب و ظلمت دریا و ظلمت شکم ماهی چون بنالید
و گفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین چون از آن زندان بصحرا
جهان آمد نماز دیگر بوذ یونس چهار رکعت نماز بکرد هر رکعتی شکر خلاصی
ظلمتی و اول کسی که نماز شام کرد عیسی مطهر بوذ قوی اصل ضلالت گفتند که
فرزند بی پدر تصور نیست و گفتند اب گفتند و ثالث ثلاثه دعوی کشیدند
جبرئیل آمد و گفت عیسی قوم تو چنین می گویند آن ساعت وقت نماز شام بوذ
عیسی سه رکعت نماز کرد یکی رکعت دفع دو بیت از خوذ کرد و دیگر رکعت نفی
الوهیت بوذ از مادر و سه ام رکعت اقرار بوذ بوحدانیت خداوند
کردگار یگانه و اول کسی که نماز خفتن کرد موسی عمران بوذ چون از پیش
شعیب بیامد و قصد مسکن کرد شب و برادر پیش آمد ظلمت در آفاق
گشته بوذ و باد و باران و رعد و برق در هم پیوسته گرگ در گله افتاد.

وعیالش را درد دل. خاستند همه عالم از بهر وی بخروش آمده دریا بجوش آمده
دران شب همه آتشها در سنگ بماند موسی دران حال فرو مانده آخر
نظر کرد بجانب طور و بدید ان شعاع نور و بشنید ندا خدای
غفور کی انی انا الله موسی را چهار غم بود غم فرزند و غم اهل و غم
براه و غم دشمن ندا امد که ای موسی غم مخور که ترا ازین چهار غم خلاص
دادم موسی دران حالت چهار رکعت نماز کرد گزاران چهار نعمت
را چون بنده مومن درین وقت چهار رکعت نماز بگذارد شغل عیال و فرزند
وی کفایت کند و بر دشمن ظفر دهد واز غم اندوهان برهاند له
النوبة الثانیة قوله تعالی من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا
قرض نامی است هر کاری که بنده کند که ازان جزا بود نیکی و بدی را
هر دو قرض گویند روی عن سفیان قال لما نزل من جاء بالحسنة فله
عشر امثالها قال رسول الله صلعم زد امتی فنزل قوله من ذا الذی
یقرض الله قرضا حسنا المدینه سدی گفت جای که حق تعالی کثیر گوید
و تضعیف کند اند از ان جز خدای نداند از عظیمی و فراوانی که بود
اهل معانی گفتند درین ایت اختصار است و اضمار من ذا الذی یقرض
الله ای من ذا الذی یقرض عباد الله فاضافه سبحانه الی نفسه
تفضیلا و استعطافا باین قول معنی آنست که کیست که بندگان خدا را
وام دهد چون خواهند و اجابت و حاجت دادند و معلوم شود
از دلالت که وام دادن به از صدقه است که صدقه محتاج و غیر
محتاج دهند و وام جز محتاج از سر ضرورت نخواهند مصطفی علیه
گفت

گفت رایت علی باب الجنة مکتوبا القرض بثمانیة عشر والصدقة بعشر
امثالها و قال النبی علیه من اقرض الها . المسلم فله بکل درهم وزن احد
و ثبیر و طور سینا حسنات و حکم شرح قرض دیگر است و دین دیگر قرض
نا موجل است و دین موجل فیضاعفه له اضعافا کثیرة ابن عامر و یعقوب
فیضعفه بتشدید عین و نصب فا ابن کثیر بتشدید خوانند و ضم فا
دیگران بالف خوانند و تخفیف و رفع فا مگر عاصم که او بنصب فا خواند
و تشدید در کثرت به است و تمامتر که تضعیف از باب تکثیر است والله
یقبض و یبسط همانست که جای دیگر گفت یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر یکی
را فراخ روزی کند و یکی را تنگ روزی همه بعلم و حکمت و تدبیر و قسمت او هر یکی
را چنانچه صلاح وی است دهد و چنانچه سزای وی است رساند معنی دیگر
الله یقبض و یبسط حق تع صدقه فرا می ستاند بخشنده وی رساند بستاند
جای دیگر گفت و یاخذ الصدقات مفسران گفتند ان روز که این آیت
آمد ابو الدحداح گفت یا رسول الله ان الله یستقرضنا و هو غنی عن القرض
قال نعم یرید ان یدخلکم به الجنة ابو الدحداح گفت من خدا را عز و جل
قرض می دهم تو باینداني بهشت میکنی گفت میکنم ابو الدحداح گفت
و هم جفت من با من در بهشت اید گفت اید اری گفت و دخترکان صبیه
گفت اری پس دست رسول گرفت علیه و گفت دو باغ دارم و بجز دیگر
ندادم و هر دو بخدای می دهم رسول خدای گفت نه یکی از آن خدای
و یکی عیال ترا گفت یا رسول الله ترا بگواه گرفتم که یک باغ بنکوتر است از ملک خویش
بیرون کردم و بخدای تو دادم ابو الدحداح رفت و جفت خود را

ام الدحداح این قصه بگفت ام الدحداح گفت ربحت بیعتک بارک
الله لک فیما اشتریت ام الدحداح ان ساعت با دختر کان در ان بوستان
بوذ دست در استین ان کودکان و دهن ایشان میکرد و خرما بیرون می
آورد و میگفت که ازان شما نیست این ان خداست گوید در ان بوستان
ششصد بن خرما بوذ باد آورد نیکو همه با سانی و دلخوشی بخدای داد الم
الم تر الی الملاء من بنی اسرائیل ای الم ینته علمک الی خبر هولاء والملاء
هم الاشراف والروساء یملاون العین دوار قصه اینست که بعد
از موسی روزگاری کفار بنی اسرائیل بر مومنان مستولی شذند و
بعضی را می کشتند و بعضی را برده گی می بودند و قومی را از دیار خویش
بیرون می کردند و مقام ایشان میان مصر و فلسطین بوذ در ساحل بحر
روم و قوم جالوت بوذند از بقایا عاد جبابره با بالای عظیم و قوتها گفت
در میان بنی اسرائیل نه پیغمبر بوذ و نه پادشاهی که ان دشمنان را
از ایشان باز داشتی دعا کردند حق تعالی با ایشان اشموئیل پیغمبر فرستاد
در عبری نام وی اسمعیل بوذ و نام مادر وی حنه و از نژاد هرون
بن عمران برادر موسی علماء بنی اسرائیل آمدند و اشموئیل را گفتند
ابعث لنا ملکا نقاتل فی سبیل الله بفرست ما را پادشاهی تا با
وی جنگ کنیم با قوم جالوت اشموئیل گفت هل عسیتم بکسر سین قرائت نافع
است و دیگران بفتح سین خوانده اند اشموئیل گفت شما سبب بولن ابد که
اگر وی اینجا بر شما نویسند و فرض کنند شما ان جای بیابید و ازان
باز نشینید ایشان گفتند چرا باز نشینیم و جنگ نکنیم با دشمن که ما را از سراها
خوش

خوش بیرون کردند حق تعالی گفت فلما کتب علیهم القتال تولوا الا قلیلا منهم
چون بر ایشان نویشتند قتال که خوذ ی خواستند بجای بیاوردند و برگشتند
مگر اندکی مقاتل گفت کتب در قران بر چهار وجه است بمعنی فرض است
چنانک کتب علیهم القتال ای فرض کتب علیکم الصیام وجه دوم بمعنی قضیت
چنانک کتب علیهم القتل لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا ای ما قضی الله کتب
علیه انه من تولاه ای قضی علیه کتب الله لاغلبن ای قضی الله وجه سیوم
بمعنی امر است چنانک ادخلوا الارض المقدسة التی کتب الله لکم ای امر الله
لکم وجه چهارم بمعنی جعل است کتب فی قلوبهم الایمان ای جعل فسأکتبها
للذین یتقون یعنی فسأجعلها پس اشموئیل پیغمبر ایشان را گفت حق تعالی شما را طالوت
بن قیس بپادشاهی بینگیخت مردی بوذ از فرزندان یعقوب از سبط ابن
یامین خر وانی کردی و آب فروشی و در سبط ابن یامین نه نبوت بوذ و نه ملک
که فرزندان یعقوب نبوت در سبط لاوی بوذ جد موسی و ملک در سبط
یهوذا و داود از سبط وی بوذ و طالوت نه ازین بوذ و نه ازان قالوا انی
یکون له الملک علینا ایشان گفتند طالوت را بر ما پادشاهی چون بوذ
که نه از سبط نبوت است و نه از سبط ملک اشموئیل گفت شما چه دانید انچ شما
دانید خداوند اند و حق تعالی وی را بر شما برگزیند و افزون داذه ام در
علم و هم در جسم عالم وقت خویش بوذ و نیز با جمال بوذ و با قد و بالا چون
باز بوذ که مرد تمام بالا دشمن را در هیبت اندازد و بر شکند و باز بوذ
که ملک نه بوراثت و نه بمال است بلکه عطاء ربانی است و فضل الهی از ا
دهد که خوذ خواهد یوتی ملکه من یشاء الا به داده است

و دارند هم روزی می دهند از خزینه فراخ و واسع که برسد بهر چیز بعلم و
همه کار محکم و عمرهٔ بغنیم علیم است که نا اموخته داناست و بدانش
نه محتاجست و در اموزنده هر داناست النوع الثالثه قوله تعالی من
ذی الذی یقرض الله قرضا حسنا خداوند کرم و نامدار عظیم مهربان نوازنده
بخشنده دارنده درین ایت بندگانرا می نوازد هم توانگرانرا وهم درو(یشانرا) بشارت
توانگرانرا می نوازد که از ایشان قرض بخواهد و قرض از دوستان خواهند
تو چه دانی که این قرض خواستن چه کرامت است و چه شارست بر روی
جان انکس که قدر این خطاب شناسد فضل از مال جان و دل فرا پیش نهد

جز با تو جان و دل تکلف نکنم — دل ملک تو شد درو تصرف نکنم
کر جان باشادی بخواهی زدمی — بفرستم درحال و توقف نکنم

روزی علی مرتضی کرم الله وجهه دید که حسن و حسین پیش فاطمه زهرا رضی الله عنهم
می کریستند علی گفت فاطمه چه بوده است ایشانرا مگر گرسنه اند گفت
یک شبانروز است که هیچ نخورده اند و دیگی بر سر اتش نهاده علی گفت چه
چیزست گفت اب تهی است دلخوشی ایشانرا کرده ام تا پندارند که
چیزی می پزم علی دلتنگ شد عبای نهاده بود برگرفت و ببازار برد
و شش درم بفروخت و طعامی خرید ناکاه سایلی اواز داد که من
یقرض الله قرضا حسنا یجده ملیا وفیا علی انچ داشت بوی داد بازامد
و با فاطمه بگفت فاطمه گفت نوشت باد ای ابو الحسن که توفیق یافتی و نیکو
چیزی کردی که تو خود همیشه با خیر بوده ای و با توفیق علی باز
کشت تا مسجد رود و نماز کند در راه اعرابی دید که شتری می فروخت
گفت

گفت یا ابو الحسن این شتر می فروشم بخر علی گفت نتوانم که بها ان ندارم
اعرابی گفت بتو فروختم تا وقتی که غنیمتی در رسد یا عطا می از بیت
المال بتوا رسد علی ان شتر بشصت درم بخرید و فرا پیش کرد و می امد
اعرابی دیکر پیش وی امد گفت یا علی این شتر می فروش گفت بصد و بیست
درم خریدم علی گفت فروختم بصد و بیست درم بستند و با خانه امد
و حال با فاطمه بگفت گفت ازین شصت درم بهای اشتر دهیم و شصت هیچ
کنیم بیرون رفت بطلب اعرابی مصطفی علیه را دید گفت علی کجای روی علی قصه
بگفت مصطفی شادی نمود و اورا بشارت داد گفت علی ان اعرابی نبود
ان جبرئیل بود که فروخت و میکاییل بود که خرید و ان شتر ناقهٔ بود از
ناقهای بهشت این ان قرض بود که تو خدای را دادی و درویش را بان بنواختی
قال الله تعالی من ذی الذی یقرض الله قرضا حسنا اما نواختن درویش درین
ایت انست که حق تعالی ان قرض که میخواهد از بهر ایشان میخواهد تا عزیز
باشند از بهر وی قرض نکنند و نواختن درویش تمامتر و زینت او بالاتر از نواختن
توانگر از بهر انک قرض خواستن هر چند بطالب اموال از دوستان خواهند اما
افتد بوقت ضرورت که نه از دوست خواهند و انکس را که از بهر خواهند جز
عزیز نباشد نمی بینی که مصطفی علیه در حال ضرورت قرض خواست از
جهودی و درع خود بر من بنهاد کی وی بنهاد بهر عیال را نکر که از که خواست
و از بهر چه خواست هر چند که این نادر افتد و اغلب انست که قرض از
دوستان خواهند قرض حسن میکویند تا بدانی که انچ بخدای دهید باید
که پاک باشد و حلال و نیکو ان الله طیب لا یقبل الا الطیب و گفته اند قرض

حسن آن بوذ که گوش بداشتن نداری و در جستن عوض آن نباشی و اینجا
استحقاق جلال حق را کنی نه یافتن مراد خوذ باشد گویند فردا حق تع
با بنده عتاب کند که صحیفه او پر حسنات بود گوید طاعتك لرغبتك فی
الجنة وتركك المعاصی لرهبتك من النار فای طاعة فعلتها لی والله یقبض
ویبسط قبض وبسط در ید خذاست یکی دل را از شناخت خوذ در
بند آرد ویکی دل را در انس با خوذ بروی بگشاید یکی از قهر قبض وی هراسان
یکی مر بسط وی نازان پیر طریقت گفت بخوذ نگرم گویم از من زارتر
کیست بتو نگرم گویم از من بزرگوارتر کیست النوبة الثانیة قوله
تع قال لهم ان آیه ملکه مفسران گفتند اصل این تابوت آنست که حق تع
با آدم فرو فرستاد و در آن صورت پیغمبران علیهم بوذ و آخر همه صورت
پیغمبر ما بوذ علیه خانه از یاقوت سرخ و آساوی بصورت نماز کنان ایستاذه
و بر راست وی مردی کهل ایستاذه بر پیشانی وی نبشته هذا اول من یتبعه
من امته ابو بکر و بر چپ وی عمر خطاب ایستاذه بر جای پیشانی وی نبشته
که لا تاخذه لومة لایم و از پس وی ذو النورین و بر پیشانی وی نبشته بار
من البررة و در پیش وی نبشته علی بن ابی طالب شمشیر حمایل کرده
و بر پیشانی وی نبشته هذا اخوه وابن عمه و پیرامن وی اعمام و خلفا
و نقبا و لشکری عظیم از مهاجر و انصار در ایستاذه و اندازه تابوت
سه گز در دو گز بوذ از چوب شمشاذ زر اندود کرده و نبوذ مگر آدم ی
بوذ تا آدم از دنیا بیرون شد بشیث داد و از پس وی فرزندان بتوارث
می داذ و بآن وصیت می کرد تا بروزگار ابرهیم و ابرهیم علیه بفرزند
داذ

داد اسمعیل و اسمعیل بپسر خویش قیذار سپرد فرزندان اسحق با وی
خصومت آمدند گفتند نور محمد علیه با شماست تابوت باید که با ما
بوذ قیذار سر وا زد بس برخاست و بکنعان شد پیش یعقوب و این
تابوت با وی یعقوب در قیذار نگریست گفت چه رسیذ ترا ای قیذار
که رویت زرد می بینم و قوت ساقط گفت نور محمد علیه از پشت من نقل
کرده اند یعقوب گفت بدختران اسحاق گفت نه در عرب بخاصه جت
یعقوب گفت بخ بخ تبارك الله حق تع حکم کرد که نور محمد جز در
عربیان ظاهر است ننهند یا قیذار بشارت باد که امشب ترا پسری آمد
قیذار گفت چه دانستی و از کجا گفتی گفت از آن می دانستم امشب درها
آسمان دیدم که بر گشاذند و فریشتگان گروه گروه از آسمان بزیر می آمدند
و نوری عظیم میان آسمان و زمین ظاهر شده دانستم که نور محمد است
علیه قیذار بسوی رحم باز گشت و آن تابوت بنزدیک یعقوب بگذاشت
پس در میان بنی اسرائیل بوذ تا بروزگار موسی علیه پس موسی بوقت مرگ
از پیش یوشع بنهاذ پس چون در بنی اسرائیل تفرقه افتاد قوی نافرمان
شدند و بر پیغمبران جفا کردند حق تع دشمن بر ایشان مسلط کرد از عمالقه
و جبابره از بقایا قوم عاد و این تابوت از میان ایشان بر داشتند و بناحیه
فلسطین بردند و در جاه طهارت نهاذند هر کس از این قوم که در آن جاه
بول کردی علت بواسیر و قولنج بدیذ آمذی پس گفتند این علت از جهت
تابوت است که در جاه نهاذه اند آوردند و بر گردن گاو بستند و گاو از
زمین خویش براندند بسوی بنی اسرائیل حق تعالی فریشتگان را فرستاذ

تا آن تابوت را بخانه طالوت بردند بنی اسرائیل چون تابوت بخانه وی یافتند
بدانستند که ملک او حق است اینست که حق تع گفت وقال لهم نبیهم ان
آیة ملکه الآیه پیغمبر ایشان اشموئیل گفت ایشانرا که ملک طالوت
حق است که تابوت که سکون و آرام دل ما و دل شما و امن شما در آن
بسته بشما باز آید این قتاده . وکلبی گفتند در معنی سکینه قوی گفتند
که سکینه بادی است که صورت دارد سروی چون سر گربه و دو پر دارد
بنو اسرائیل هرگه که غزا کردندی آن تابوت در پیش صف خویش نهاذندی
چون وقت نصرت بوذی سکینه از آن تابوت بانگ کردی بر دشمن و دشمن
از آن بانگ بهزیمت شذند وگفته اند که در آن تابوت کلاه موسی و عصا بوذ
وجامه و عصا هرون و باده از من که در تیه بر ایشان می باریذ و رضاض
الواح توریة موسی و طشت که دل پیغمبران در آن شسته اند اکنون
میگویند این تابوت در دریا طبریه پنهانست قال ابن عباس رضع ان
التابوت وعصا موسی فی بحیرة الطبریه فانهما یخرجان قبل یوم القیمة
فلما فصل طالوت بالجنود چون بیرون شد طالوت از شهر بیت المقدس
وسپاه وی هشتاذ هزار مرد بوذند چون آن جنگی که هیچ شغل نداشتند
همه جنگ ساخته بیرون آمذند بروز گرما و میان ایشان و میان دشمن
آب نایافت مگر در آن یک نهر میان اردن و فلسطین قال ان الله مبتلیکم
بنهر طالوت گفت حق تع شما را بجوی آزموذ بآب جوی یعنی تا اول
شما بایذ که از شما که مطیع تر و حق تع خوذ بآن صابر تر فمن شرب منه
فلیس منی چون تشنه بآب رسیذ هر که از آن بیاشامذ نه از منست یعنی
نه یار

نه یار من است حق تعالی در آن استثنا آورد وگفت الا من اغترف غرفة
بیده بفتح غین قراء ابن کثیر و نافع و ابو عمرو است و بضم غین قراءة باقی هم
است و بفتح مصدر بضم دست است و بفتح برکشیدن از یکبار پس
چون بجوی رسیدند روز گرم بوذ و ایشان سخت تشنه در آب افتاذند
ودهن بر آب نهاذند و فرمان خدای خلاف کردند مگر اندکی از ایشان
و آن اندک سیصد و سیزده بوذند عدد مرسلان از انبیا و عدد مجاهدان
روز بدر عازب گفت قال لنا رسول الله صلعم یوم بدر انتم الیوم علی عدد
اصحاب طالوت حین عبروا النهر حق تع آن اندک را قوت دل داذ و آرام جان
و ایمان تمام و آن غرفه ایشان را کفایت بجوی باز گذشتند و با طالوت بجنگ شدند
و آن قوم را که فرمان خلاف کردند لبهاشان سیاه شد و تشنگی بر ایشان غلبه
کرد هرچند که بیش آشامیذند تشنه تر بوذند همه در کنار جوی بماندند
و بقتال دشمن و جنگ نرسیذند وگفتند لا طاقة لنا الیوم بجالوت وجنوده
واصحاب غرفه میگفتند از مومنان و فرمان برداران که کم من فئة قلیلة
غلبت فئة کثیرة باذن الله والله مع الصابرین بالنصرة والتایید والقوة
ولما برزوا لجالوت وجنوده چون طالوت جهاز لشکر بساخت تا بقتال جالوت
بیرون شوذ اشموئیل پیغمبر وحی بوی داذ گفت حق تع بر انگیزاذ از اصحاب تو مردی
که جالوت بدست وی کشته شوذ نشان او آن باشد که این درع بیالای او
راست آید نه بیفزاید و نه بکاهد چون آن مرد بتو رسد باوی عهد
و پیمان بند یک نیمه ملک خویش و یک نیمه مال بوی ده . وداود پیغمبر صلوات الله
علیه آن زمان کودک بوذ و شبانی میکرد پذر خوذ را و کهینه پسر بوذ نهم

منت پسر بوذ و قوتی عظیم داشت که وقتی شیری را بگرفت و بنوذ بدیگلهٔ خویش
برد و بدو دست زیر و زبر او بگرفت و تا دنبال از هم بدرید خبر بوی
رسید طالوت بیرون شد بقتال داود گوسفند بگذاشت و بیامد نظاره
برادران که در لشکر طالوت بوذند براه در گذری شد سنگی با وی باواز آمد
که یا داود خذنی فانا الذی اقتل جالوت الجبار باذن الله عز و جل داود
آن سنگ برگرفت و در توبرهٔ خویش نهاذ و با خوذ می داشت تا بر طالوت رسید
گفت یا طالوت انا اقاتل جالوت الجبار باذن الله عز و جل طالوت را عجب
آمد که داود مردی کوتاه بوذ زرد رنگ بهیئت عاجزان داود گفت اگر من
او را بکشم نیمه ملک و مال خوذ من دهی طالوت گفت اری دهم و دختر خوذ
را نیز بتو دهم اما نشان راستی تو انست که این درع بر بالای تو راست آید
داود آن درع در پوشید و ببالای او راست آمد طالوت بدانست که
جالوت بدست وی کشته شوذ رفتند و صف برکشیدند داود در
برابر جالوت بایستاذ جالوت گفت چه آورد ترا ای شقی بنزدیک ما گفت
بدان آمدم تا ترا بکشم گفت ای بیچاره تو مرا چون کشی که اگر خیو خوذ
بر تو فکنم ترا غرق کنم اینک سیصد رطل سنان رمح منست داود گفت من
ترا خواهم کشت تو آنچ خواهی بگوی آنگه سنگ که داشت در فلاخن نهاذ
و بینداخت حق تعالی باذ را بیاری وی فرستاذ تا سنگ در هوا سه باره
شد یک باره ازان بر روی جالوت آمد بر دماغ وی از سنگ در پیشانی
او آن سر گذر کرد جالوت بیفتاد و لشکر وی بهزیمت شدند مسلمانان بر پی
ایشان افتاذند تا سی هزار از ایشان کشته شدند اینست که حق تعالی گفت
فهزموهم

فهزموهم باذن الله وقتل داود جالوت طالوت دختر بوی داذ اما نیمه ملک
و مال نداذ و بداود حسد برد و قصد کشتن وی کرد داود از وی بگریخت
و بدی ازان در میان بنی اسرائیل فرو آمد پس طالوت پشیمان شد و طلب
توبه کرد زنی بوذ از قدما بنی اسرائیل نام اعظم داشت بنزدیک او آمد و
توبت خواست ازو گفت که توبت تو آنست که با اهل مدینه بلقا تنها قتال کنی
تا بستانی آن مدینه یا کشته شوی طالوت رفت و با ایشان قتال کرد و بدست
ایشان کشته شد طالوت خال داود بوذ و قتل طالوت بعد از قتل جالوت
بوذ بهفت سال پس بنو اسرائیل روی بداود نهاذند و ملک بر وی قرار گرفت
برادران داود زن او را بزنی خواست و او را سلیمان زاذ و اتاه الله
الملک والحکمة حق تعالی داود را ملک داذ بر دوازده سبط بنی اسرائیل
و همه بر وی مجتمع شدند که هیچ پاذشاه دیگر را مجتمع نشده بوذند
و حکمت داذ یعنی پیغامبری و کتاب زبور مه که داود زبور خواندی وحوش
و مرغان سماع می کردندی و آب روان بایستاذی و باذ ساکن شذی و علمه
مما یشاء و او را در آموخت زره کردن از آهن بوکه بدست وی نرم بوذ
در آهن در آن زره بافتی بی آتش و روایت کرده اند از ابن عباس از تفسیر این
که و علمه مما یشاء گفت داود را سلسله داذه بوذند یک طرف در آسمان
با مجره بسته و دیگر طرف بصومعهٔ داود پیوسته در هوا و هیچ حادثه
بعید نیامذی که نه آن سلسله در جنبش افتاذی و صلصله ازان ظاهر
شذی و داود آن حادثه بدانستی و مریض که آن سلسله بپسوذی
در حال تن درست شذی و صحت یافتی و شفا رسیذی و بعد از داود

روز کاری بوجای بوذ و هیج کس نزدیک نشذ ندی که نه در حال محق از
مبطل پیذا شذی محق دست دران زذی و دستش بان رسیذی
و مبطل خواستی که دست دران زند دستش بان نرسیذی پس ظالمان
مکرها ساختند و حیلها کردند جنانک اورده اند که یکی از ملوک ایشان
بنزدیک جوهری بودیعت نهاذ جون باز خواست منکرش شذ گفت
باز داذم پس هردو بنزدیک سلسله شدند از مردکه ودیعت داشت
مکر ساخته بوذ و ان جوهر درمیان جوبی تعبیه کرده جون خواست
که دست در سلسله زند نخست ان جوب بدست صاحب جوهر دا د گفت
این بدست میدار تا من دست در سلسله زنم انگه گفت بار خذایا اگر
میدانی که ان جوهر با صاحب رسیذه است سلسله من نزدیک کن تا دست
دران زنم سلسله بوی نزدیک شذ و دست دران زد پس جون این مکر
و حیلت میان ایشان بدید امد حق تعالی ان سلسله از میان ایشان
برداشت و لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض دفاع الله قراة نافع و یعقوب
است و دفع الله قراة باقی و دفاع و دفع هردو یکسانست میگوید اگر
نه باز داشتن خذای بوذی بعضی از مشرکان بمومنان و از مومنان بپیغمبران
و از فریشتگان بنمازیان و از ضعیفان خلق بپادشاهان قوی گویند
اگر نه باز داشتن خذای بوذی کمها بیشان را از بلها بکر بازی داد و قوی را از فوی
و بلا ها باز می کرد جهانیان نیست شذند و عالم خراب گشتی و شعار دین
باطل شذی قال رسول الله صلعم یدفع الله بمن یصلی عمن لا یصلی و عن یزکی عمن
لا یزکی و بمن یصوم عمن لا یصوم و بمن یحج عمن لا یحج و روی ان سلیمان بن داود
علم

علیه خرج یستسقی فمر بنملة مستلقیة علی ظهرها رافعة قوایمها الی السماء
وهی تقول اللهم انا خلق من خلقک لیس بنا غنی عن سقیاک و رزقک فاما ان
تسقینا و ترزقنا و اما ان تهلکنا فقال سلیمان ارجعوا فقد سقیتم بدعاء
غیرکم وعن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله ان الله سبحانه یصلح بصلاح
الرجل المسلم ولده و ولد ولده و اهل دویرته و دویرات حوله و لا یزالون فی
حفظ الله ما دام فیهم وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلعم ان الله لیدفع
بالمومن الصالح عن مایة اهل بیت من جیرانه ثم قرا ابن عمر ولولا دفع الله
الناس بعضهم ببعض تلک ایات الله نتلوها علیک بالحق ای هذه ایات الله
یعنی القران نتلوها علیک بالحق ای بصدق الحدیث میگوید این ایات و کلمات
قران سخنان خذاست که براستی بر تو میخوانیم و بدانک امت بر سه قسم اند امت
دعوت و امت اجابت و امت اتباع اما امت دعوت انست که حق تع گفت کذلک
ارسلناک فی امة قد خلت من قبلها امم الی قوله وهم یکفرون بالرحمن در این امت
کافر ان نیز امت وی خوانده تا معلوم شوذ که جهانیان از ان روز باز که
جبریل بمصطفی علیه وحی اورد تا بروز قیامت از همه کیشها امت محمد اند علیه
و امت اجابت انست که رب العالمین گفت و ان هذه امتکم امة واحدة
میگوید این امت شما یک امت است پیغمبر یکی و کتاب یکی و قبله یکی و شریعت یکی
و درین امت هم مومن است و هم منافق و هم مبتدع و هم صالح و هم
فاجر و امت اتباع انست که حق تع گفت کنتم خیر امة جای دیگر گفت و ممن
خلقنا امة یهدون بالحق این امت رسول را بذیرفتند برسالت و با خلاص
دل و را گواهی داذند و بوصدق و یقین او را پیشوا گرفتند و بوسنت وی

خدا بر ابو بستید ند هر چند که در گزارد حق وی تقصیر کردند در دل عقیدت
این داشتند و برین بودند اللهم اجعلنا منهم النوبة الثالثة قوله تع وقال
لهم نبیهم ان آیة ملکه بر بساط دولت دین از جام معرفت شربتی یافت ساقی ازل شربت
سلطان سکینه بود و مقر سلطان سکینه دار الملک دل آمد هو الذی انزل السکینة
فی قلوب المؤمنین دل ستور گاه صفت قدیم آمد ان القلوب بین اصبعین من اصابع الرحمن
بسائر فالمیان این دو قوم است توی که سکینه ایشان در دل ایشان بود و دل
در ید صفت حق نه آدمی را بران دست و نه فرشته را بوی راه یحول بین المرء و
قلبه شبلی گفت از آنجا که حقایق است برات بردها فرو گشادند و حجابها برداشتند
تا بسی کارها غیبی بر سرما کشف کردند دوزخ را دیدم بسان اژدها غرنده و تیز کرده
دندان ایشان بیم بخودی کشید مرا دید شکوهش کرد نصیب خود از من خواست
هر چه جوارح و اعضا ظاهر بود بوی دادم و باک نداشتم از سوختن که
از سوز باطن خود بوان سوز ظاهر نبود بیسوط بهشت گفت همه اقتضات
نسوزد و آتش دوستی جان گفت نهاد و صورت شبلی با آتش دادم نوبت بدل
رسید از من دل خواست گفتم در بازم و باک ندارم میترسم ندا آمد که ای شبلی
دل را دست بداد که دل نه آن تست و در تصرف تو دل در قبضه ماست که
معدن دیدار ماست و بستان نظر ماست دل در میان ماست که منزل
گاه ماست ای شبلی اگر باید دل بخرج کرد باید کرد و گر باید سوختن در دیر
بود که با این آتش صورت بسوزد که باید با آتش عشق بسوزد النوبة الاولی
قوله تعالی تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض الایه میگوید ان پیغمبران و
رسولان من استوار این ما ایشان را فضل بر یکدیگر و افزونی دادیم در بزرگی خصایص
وفضایل

وفضایل همه پیغمبران برتر از دیگران و آنگه مرسلان میان ایشان بلند پایگان و آنگه
اولو العزم از ایشان برتر آنگه آدم بکرامت در خلقت و نوح در اجابت دعوت
و ابرهیم در خلت و داود در زبور و در آواز و سلیمان در سخن گفتن با مرغ و تسخیر
باد و جن و شیاطین و موسی در مناجات و مکالمت و عیسی از مادر بی پدر
و زنده در آسمان و کشتن دجال باخر الزمان و محمد مصطفی علیه بقرآن و دیدار در
شب معراج و مهر نبوت و فردا بشفاعت منهم من کلم الله از ایشان کس هست
که حق تعالی بی واسطه با وی سخن گفت و از آدم است و موسی و محمد علیه و علیهم اجمعین
اما سخن آدم آن بود که حق تعالی ویرا گفت اسکن انت وزوجک الجنة و سخن گفتن با موسی
آن بود که گفت انی انا الله رب العالمین و آن الخ اما سخن گفتن محمد علیه آن بود که در شب
معراج با حق تع سخن گفت و با وی رازها رفت که از آن جبرئیل گفتنی نیست و حق
تعالی آن رازها سر بسته بیرون گفت فاوحی الی عبده ما اوحی ورفع بعضهم فوق
بعض درجات و برداشت درجات بعضی را بر بعضی آن درجات پیغمبران است
و تفاضل میان ایشان اما دیگر مردمان هم بعضی را بر بعضی شرف داده بعضی
درجه علم داد و بعضی درجه عبادت و توفیق طاعت و بعضی در روزی و
اموال معاش در دنیا و آتینا عیسی بن مریم البینات و عیسی مریم را کتاب انجیل و
معجزها دادیم چون زنده کردن مردگان و بینا کردن نابینایان و درست
کردن پیسان و معلولان و دردمندان و ناقصان و ایدناه بروح القدس
و نیرو و قوت دادیم و بر ان نا او را ما در بوجود آمد بی پدر بروح بجان پاک که
باد آورد و در مادر وی دمید و گفته اند روح القدس جبرئیل است و لو
شاء الله ما اقتتل الذین من بعدهم موسی ای من بعد موسی و عیسی و بینهما الف نبی

میگوید اگر خدای خواستی ایشان مختلف نگشتندی اقتتال نامی است اختلاف
را از بهر آنکه اختلاف تخم اقتتال است از اختلاف قتال زاید در اول گفت
ولو شاء الله ما اقتتلوا و در آخر گفت ولو شاء الله ما اقتتلوا این حکم تکرار
ندارد که هر یکی را معنی دیگرست اقتتال اول اختلاف است و اقتتال ثانی
حقیقت قتل میگوید اگر خدای خواستی ایشان مختلف نگشتندی و یک امت
بودندی آنگه گفت اگر خدای خواستی کمان اختلاف نبودی قتل و محاربت
میان ایشان نرفتی و قیل معناه ولو شاء الله ان لا یامر المومنین بالقتال للکافرین
لکفرهم لما اقتتلوا می‌گوید اگر خدای خواستی که مومنان را نفرمایدی بقتال
و محاربت کافران عقوبت کفر ایشان را اقتتال نکردندی این آیت رد است
بر قدریان و معتزلیان که ایشان اضافت مشیت بخلق میکنند و مشیت خلق
تبع مشیت حق می‌سازند یکی از پیران سلف گفت نام او ابو الغیاث که در
عهد ما قدری فرمان یافت و برا در گورستان مسلمانان دفن کردیم گفتا
همان شب بخواب دیدم که جنازه‌ای می‌بردند حمالان آن سیاهان و آنکس
که بر آن جنازه بود پایهایش از پیش جنازه بیرون آمده بر مثال الماس سیاه
آن سیاهان را گفتم آن جنازه کیست گفتند جنازه فلان مرد قدری گفتم و برا دفن
کردیم گفتند نه جای وی بود ابن غیاث گفت من از پی وی میرفتم تا خود کجاش
برند گفتا بناوس گبرانش بردند نعوذ بالله من درک الشقاء و سوء القضاء
ما اعتقاد قدری آنست که اگر خواهد طاعت کند و اگر خواهد معصیت
که هر دو در مشیت و ارادت اوست نه در مشیت و تقدیر خدای از اینست
که قدری هرگز نگوید اللهم اعصمنی و هرگز نگوید لا حول و لا قوة الا بالله
العلی.

العلی العظیم و گفته اند که قدری گبری را گفت مسلمان شو گبر گفت تا خدا
خواهد قدری گفت خدای میخواهد و شیطان نمیگذارد و نمیگذارد
گبر ملحد جواب داد که این عجب کاری است که خدای را خواستی است
و آنکه خواست شیطان غلبه داد بر خواست خدای بدانکه دین خدای
نه جبر و قدر نیست قدری خود را استطاعت نهد و گوید هرچه خواهم کنم
و جبری خود بنده را اختیار ننهد و نگوید و اهل سنت گویند بنده را
اختیار است و اختیار او بمشیت خداست تا خدای نخواهد بنده نتواند خواست
و نتواند کرد و ما تشاءون الا ان یشاء الله قوله یا ایها الذین آمنوا انفقوا
مما رزقکم الله میگوید ای مومنان صدقه دهید از مال خویش در راه
دین خدای و در فرمانبرداری وی نفقه کنید پیش از آنکه روزی آید
که در آن روز لا بیع فیه و لا خلة و لا شفاعة بر قراءة مکی و بصری هر سه
نصب خوانده اند بر تبرئه یعنی که البته استثنا نیست در نوبید ایشان
و بو قراء باقی هر سه بر رفع است علی الابتداء و الکافرون هم الظالمون
ای هم الذین وضعوا الامر غیر موضعه و گفته اند ظلم بر سه قسم است میان
بنده و نفس خویش و میان بنده و بنده و میان بنده و حق و در مقابله این
سه قسم اقسام عدل است و عدالت مهین آنست که میان بنده و حق است
و از اینجاست همچنین ظلم مهین آنست که میان بنده و حق است و آن کفرست
حق تعالی از اینجا گفت و الکافرون هم الظالمون الجزو الثالث قوله
تلک الرسل الایة پیغمبران همه نواختگان اند و خاصه مرسلان که مهتران
اند و لکن نه چون پیغمبر ما محمد مصطفی علیه که سید ایشانست و سرمه سروران

نه چون قوت دیگر پیغمبران نه مرکب او چون مرکب دیگران قوت وی
دیگر بوذ و مرکب وی دیگر که شش هزار سال انبیا را پیشی داد گفت
چندانک طاقت داریذ مرکبها بدوانیذ و نعتند هه لشکر بیرون رویذ
که ما چون پای در مرکب آوریم یک میدان از همه درگذریم نحن الاخرون
السابقون انبیا را که از پیش فرستادند همه از بهر تمهید قواعد کار
وی فرستاذند ادم در مقدمه بسان مژده دهنده بود ادریس بسان
منجم ابرهیم بسان کدخدا موسی بسان اسفهسالار عیسی بسان حاجب
و پیش همه عالم از بهر او ارامستند و همه در کار او برخاسته شرعها را
شرع او نسخ کرده عقدها را عقد او فسخ کرده اگر نه جمال عز او بوذی
نه همانا که پرکار قدرت در دایره وجود بگشتی یا ادم و ادمیان را نام
و نشان بوذی لولاک لما خلقت الافلاک و گفته اند رفع بعضهم فوق
بعض درجات اشارت مصطفی است علیه و تشریف و تکریم وی را و
غیرت دوستی را صریح بنگفت و در مدح بلیغ تر باشد و بدوستی نزدیکتر
اورده اند چون بنده خدا را دوست دارد وی را در میان خلق مشهور
کند و چون خدای تعالی بنده را دوست دارد او را از خلق بپوشاند
و مستور دارد تا کس را بروی اطلاع نباشد یا ایها الذین امنوا انفقوا
مما رزقناکم اهل تحقیق از دل توفیق نقیاس فهم از کتاب لطیفه بیرون
اورده اند گفتند لا بیع فیه اشارت بآن ما یعت است که گفت ان الله
اشتری من المومنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة ولان منزلت
مقصد انست که خدا را بامید بهشت و طلب ثواب پرستند لا خلة
اشارت

لا خلة اشارت بآن محبت است که حق تعالی گفت ان الله یحب التوابین ویحب
المتطهرین و دیگر گفت والله یحب المحسنین و این منزلت سابقان نیست که
خدا را بدوستی و شوق پرستند و لا شفاعة اشارت بمنزلت ظالمانست
که از درجه سابقان و مقتصدان بازمانده اند و در عبادت خدای همه تقصیر
کردند اما دل از شفاعت رسول علیه برنگرفته اشارت جمله این انست که
مرد که در دنیا سرای کسب و عملست ازین سه منزل بازماند و بیکی ازین نرسید
فردا در قیامت ازان بازمانده تر و دورتر بوذ که حق تعالی میگوید که روزی است
که لا بیع فیه ولا خلة ولا شفاعة التوبة الثانیة قوله تعالی الله
لا اله الا هو الحی القیوم ابی کعب گفت رسول خدا علیه از من پرسید که کدام
ایت در کتاب خدای بزرگوارتر است و شریفتر یا ابا المنذر گفتم خدای و رسول
دانا تر سه بار این پرسید پس گفتم الله لا اله الا هو الحی القیوم فضرب فی
صدری فقال هنیئا لک ابا المنذر والذی نفسی بیده ان لها لسانا یقدس الملک
عند ساق العرش و در خبر است از ابو هریرة که گفت کلید بیت الصدقه
در دست من بوذ و انجا خرما نهاذه یک روز چون در بگشاذم دیدم ازان
خرما چیزی برگرفته بوذند یک دو بار رفتم همچنان دیدم با رسول خدا علیه
بگفتم رسول گفت علیه که این بار چون در روی بگو سبحانک من سخرک لمحمد یعنی
ان شیطانست و باین کلمه اشکارا شود بوهریرة چون در بگشاذ این
تسبیح بگفت شیطان پیش وی ایستاذه بود بوهریرة گفت انت صاحب
هذا این تو کرده ی گفت اری من کردم و من برگرفتم برای فقیری درویشان جن

برگرفتم و از تو بذیرفتم که نیز نیایم بوهریره دست ازوی باز گرفت و رفت
پس دیگر بار باز آمد رسول خدا علیه بوهریره را گفت چون دوشوی مهمان
تسبیح میگوی تا وبر او دست بند خود ادی بوهریره همان تسبیح میگفت و وبر
بگرفت و وی بر بنهاد آمد و در بذیرفت که باز نیایم پس خلاف کرد و باز
آمد بوهریره گفت این بار آنست که ترا بر رسول خدای برم علیه شیطان گفت
مکن تا حدیث کلمه بیاموزم اذا اویت الی فراشک فاقرا فعلمه اية الكرسى
حتى تختم الاية فانك لن يزال عليك من الله حافظ ولا يقربك الشيطان
حتى تصبح قال فخليت سبيله فاصبحت فقال لى رسول الله صلعم ما فعل
اسيرك قال قلت زعم انه يعلمنى كلمات ينفعنى الله بها قال اما انه صدقك
وهو كذوب تعلم من تخاطب منذ ثلاث ليال ذلك شيطان و مصطفى گفت
علیه هرانکس که آیت الکرسی برخواند اندر نماز فریضه بثواب شهیدان
رسد و حق تعالی خودی خود قبض روح وی کند و فرمود که هرانکس که از
خانه بیرون شود و این آیت برخواند حق تعالی هفتاد هزار فریشته
بروی گمارد تا از بهر وی استغفار می کنند و مر او را دعای گویند و چون
بخانه باز آید و این آیت برخواند و برا در درویشی و بی کاری بیش نیاید و قال
علیه لعلی سید القران البقرة وسید البقرة اية الكرسى يا على
ان فيها لخمسين كلمة فى كل كلمة خمسون بركة آورده اند که وقتی راه زنی
در راه تنگی ای جامه ببرد که مال فراوان در ضمان بود رقعه دید در میان
بیان اية الكرسى بران نبشته ان تنگه بخداوند خویش باز رسانید یاد آن
کنند

گفتند چرا رد کردی وی دانی که مال فراوان در آن بود گفت صاحب این
از علما شنیده بود که هر جا اية الكرسى بصحبت آن بود دزد نبرد
اکنون اگر من ببرم اعتقاد وی بعلما بد شود و دین خلل ابد من که آمده
ام باین آمدم که راه دنیا برم نه راه دین الله لا اله الا هو الحى وحده
نفسه و شهد لها انه لا اله الا هو خود را خود ستود و بر خود ثنا کرد
دانست که اجسام و اوهام خلق در مبادی اشوان وی نرسد و مدح و ثنا
وی نرسد گواهی داد خود را بیگانگی در ذات و بپاکی در صفات و بزرگواری
در قدر الله اوست که سازندهٔ این جهانست بار خدای همه بار خدایان است
لا اله الا هو هر کلمه اخلاص است که بند کان را بدان خلاص است بی وسیله
جایگی گفت در قرآن این کلمه بگفته و عالمیان را بزبان خوانند و پیغمبران
بان فرستاد و مصطفى علیه گفت ان افضل ما اقول انا وما قال النبيون من
قبلی لا اله الا الله عبد العزیز بن ابی داود گفت مردی در بادیه خدای را
عزوجل عبادت میکرد و در نماز گاه خویش هفت سنگ نهاده بود هر گه که ورد
خود بگزاردی گفتی یا احجار اشهدکن ان لا اله الا الله پس در بیماری
مرگ گفت بخواب دیدم که مرا سوی دوزخ راندند هر در که دیدم از در
دوزخ از ان سنگها یکی دیدم که دوزخ بان استوار کرده بودند و بربسته
دانستم و وا شناختم که ان سنگها اند که بر کلمهٔ توحید گواه کرده بودم ه
ابو معشر گفت مردی از دنیا بیرون شد او را در خاک نهادند دو فریشته
بروی آمدند یکی از ایشان گفت انظر ما ترى يعنى كلمه شهادت از ظاهر
و باطن وی بجوی تا در وی هست یا نه ان فریشته در درون و بیرون وی بگشت

بحیرت ندید هو دو نوبت شد نه آخر بلی گفت انگشتری در انگشت داده
بنگر تا نقش نگین وی جیست بنگرست نقش آن لا اله الا الله بوذ بحرمت
وبرکت آن حق تعالی وی را بیامرزید ابو عبد الله ساجی مردی بوذ از بزرگان
دین زبیده را بخواب دید گونه دو بیش گشته و زرد شده گفت ای زبیده رنگ
روی تو زرد نبوذ این زردی از جیست گفت از انست که بیش من سی
معتزلیان را امروز از بعد از بیاوردند و دوزخ زفیری کرد و ما از سیاست
آن زفیر چنین زرد روی گشتیم گفتم حال تو جیست گفت حال نیکوست خدای تعالی
مرا بیامرزید و بوی عثمان بن عفان رضی عنه داد و بامن کرامتها کرد
گفتم هیچ دانی که آن کرامتها سبب جه بوذ گفت آن بوذ که پیوسته می گفتم
لا اله الا الله یقینا وحقا لا اله الا الله ایمانا وصدقا لا اله الا الله عبودیة
ورقا لا اله الا الله ارضی به لا اله الا الله افنی به عمری لا اله الا الله وحده
لا شریک له لا اله الا الله له الملک وله الحمد لا اله الا الله ولا حول ولا قوة
الا بالله ابتداء این کلمه نفی است از روی لفظ اما از روی معنی غایت
اثبات ونهایت تحقیق است جنانک تو گویی لا اخ لی سواک ولا معین لی
غیرک این در اثبات تمام تر است که گویی انت اخی وانت معینی طریق
عامه مسلمانان در توحید ایشان اینست اما طریق اهل خصوص جنانست
که حکایت کنند از آن پیر طریقت که گفتی الله ولا اله الا الله در عموم اهوال
کمتر گفتی سر آن از وی بپرسیدند جواب داد که نفی الغیب حیث یستحیل
الغیب عیب اما هو کلمه ایست که باین کلمه اشارت بهستی خدا کنند نه نام
است ونه صفت بلکه آن نام اشارت است واز صفت کنایت جون بنده
گوید

گوید هو او را شنونده داند که گوش بدان دارد وجون بنده باز را باهل
نگرنده بان بیند گفته اند هو دو حرف است ها و واو مخرج آخر مخارج
حروفست یعنی اقصی حلق ومخرج واو اول مخارج حروفست یعنی لب جنانست
که گویند میگوید الله اوست ابتدا حادثات ومکونات ازوست وباز
گشت حادثات با اوست واو خود نه ابتدا ونه انتها ست اولست بی ابتدا
آخرست بی انتها الحی خداوندی زنده جاوید پیش از همه زندگان زنده
وبر زندگان کافی وزندگان خداوند همه فانی گردند واو ماند زنده کل من علیها
فان کل شی هالک الا وجهه الحی باقی است یعنی ازلی حی است بحیوة ازلی
حیوة وی نه جون حیوة آفرینگان ایشان بنفس وغذا زنده اند وحق
تعالی بحیوة خویش وبیقاء خویش وگفته اند حقیقت حی فعال است ودراک
هو افعل نیست وادراک نیست جز مرده نیست وادنی درجات ادراک آنست
که خود را داند کی هر که خود را نداند جز جماد نیست فالحی الکامل المطلق
هو الذی یندرج جمیع المدرکات تحت ادراکه وجمیع الموجودات تحت
فعله حتی لا یشذ عن علمه مدرک ولا عن فعله مفعول وکل ذلک لله عز
وجل فهو الحی المطلق الباقی جل جلاله ابو بکر کتانی گفت مقیم حرم بوذ گفت مصطفی
را علیه السلام در خواب دیدم گفتم یا رسول الله دعا کن تا خدای تعالی
دل من زنده دارد ونه میراند گفت هر روز چهل بار بگوی یا حی یا قیوم یا لا
اله الا انت قیوم پاینده است یعنی در ذات وصفات پاینده قیوم وقیام
بمعنی یکسانست عمر خطاب رضی عنه قیوم همی خواند در قران قیام خوانده است
ومصطفی علیه در میانه شب جون برخاستی تهجد گفتی اللهم لک الحمد

انت نور السموات والارض ولک الحمد انت قیام السموات والارض و
گفته اند قیوم بمعنی قائم است ای هو قائم علی عباده بارزاقهم واجالهم
یربی صغیرهم ویهرم کبیرهم وینشی سحابهم ویرسل ریاحهم وینزل غیثهم
کقوله عزوجل افمن هو قائم علی کل نفس بما کسبت ابو امامه روایت کرد
از مصطفی علیه قال ان اسم الله الاعظم الذی سور من القران ثلاث
البقرة وال عمران وطه بزرگان گفته اند این دو نام است یعنی حیّ
وقیوم که در هر سه سورت موجود است لا تاخذه سنة ولا نوم
خفته که چشم ودل وی فرا خواب شود نام است وچون چشم بی دل
فرا خواب شود وسنان است حق تعالی از این هر دو صفت پاک ومنزه است
از مصطفی علیه پرسیدند که بهشتیان خواب کنند گفت نه که خواب
شبه مرگست وبهشتیان مرگ نبود ابو هریرة گفت که شنیدم از مصطفی
علیه که حکایت میکرد از موسی علیه گفت در دلش افتاد روزی که
هل ینام الله فارسل الله سبحانه الیه ملکا فاعطاه قارورتین وامره ان
یتحفظ بهما قال فنام نومة واصطکت یداه فانکسرت القارورتان قال ضرب
الله مثلا ان سبحانه لو نام لم یستمسک السما والارض له ما فی السموات وما
فی الارض هر چه در اسمانها وهر چه در زمین همه ملک وملک اوست همه
بنده او ومقهور ومامور امر او من ذی الذی یشفع عنده الا باذنه
چون کافران قریش گفتند بتان را هولاء شفعاءنا عند الله ایشان شفیعان
ما اند بنزدیک خدای تعالی حق جل جلاله گفت من ذی الذی یشفع الا به
کیست که شفاعت کند بنزدیک خدای تعالی مگر بدستوری او بما فرمان که
گفت بومیذ

که گفت بو بیذ لا تنفع الشفاعة الا من اذن له الرحمن ورضی له قولا و
قوله ولا یشفعون الشفاعة الا لمن ارتضی این ایتها دلیل اند که در قیامت
شفاعت خواهد بوذ ومصطفی گفت علیه شفاعتی لاهل الکبائر من امتی عن
ابی موسی الاشعری رضع قال قال رسول الله صلعم خیرت بین الشفاعة
وبین ان یدخل نصف امتی الجنة فاخترت الشفاعة لانها اعم واکفی
اترونها للمومنین المتقین لا ولکنها للمذنبین الخطائین وقال رسول الله
صلعم انا خیر الناس لشرار امتی فقالوا کیف انت لاخیارها وروی وکیف
انت لخیارهم قال اخیارها یدخلون الجنة باعمالهم وانا شفیع شرار امتی
وقال علیه من امتی من یشفع للقوم ومنهم من یشفع للقبیلة ومنهم
من یشفع للعصبة ومنهم من یشفع للرجل حتی یدخلون الجنة شفع
شفاعت خواستن است وتشفیع بخشیدن است وتشفع شفیع بردن
است وشفاعت از شفع گرفته اند یعنی جفت کردن است که شفیع یگانه سوی
بشوذ و دو بار ابذ نخواسته یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم مجاهد و
گفتند ما بین ایدیهم من امر الدنیا وما خلفهم من امر الاخرة وگفته اند ما بین
ایدیهم کرده او خلق است انچ کرده اند خیر وشر وما خلفهم وانچ اکنون کنند
که هنوز نکرده اند ولا یحیطون بشی من علمه الا بما شاء هذا کقوله
عزوجل ولا یحیطون به علما جای دیگر گفت عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه
احدا الا من ارتضی من رسول وسع کرسیه السموات والارض وسع
فلان الشی یسعه سعة اذا احتمله واطاقه وامکنه القیام به ومعنی این
انست که هفت اسمان وزمین در کرسی بگنجد وبا ان می رسند روی کرسی زبر هفتم

آسمان است زیر عرش وکرسی از زر است وگویند از مروارید است وعرش
سقف بهشتست وکرسی بیرون از آنست وحمله عرش دیگر اند وحمله کرسی دیگر
چهار فرشته اند یکی آدمی ودیگر بصورت گاو وسوم بصورت شیر
وچهارم بصورت کرکس ومیان حمله عرش وحمله کرسی حجابها فراوانست از نور
وظلمت وآب وبرف از حجاب تا حجاب پانصد ساله راه واگر نه این حجاب
بودی حمله کرسی در نور عرش بسوختی ودر خبرست که رسول علیه ابوذر را
گفت یا اباذر ما السموات والارض وما فیهن فی الکرسی الا کحلقة القاها
سائق فی فلاة وما الکرسی فی العرش الا کحلقة القاها سائق فی فلاة وجمیع
ذلک فی قبضة الله تعالی کالحبة واصغر من الحبة فی کف احدکم ولا یؤده
حفظهما ای لا یثقله ولا یشق علیه وهو العلی العظیم ای الرفیع فوق خلقه
العظیم سلطانه الجلیل شانه سبحانه این آیت الکرسی سید آیات قرانست
از بهر آنک مقصود وغایت علوم قران سه چیزست اول معرفت ذات حق
دیگر معرفت صفات حق سه دیگر معرفت افعال واین آیت برین سه چیز مشتمل
است باین معنی سید آیات قرانست لا اکراه فی الدین اکراه در دین نیست
برین وجه این کلمه منسوخ بآیت قتال وسبب نزول این آیت آن بود بر قول
که گفتند منسوخ است که مردی انصاری نام وی ابو الحصین دو پسر داشت در
مدینه ترسایان شام که بمدینه آمده بودند بازرگانی آن دو پسر را بفتنند
وبا دین ترسایان عودت کردند وایشان را با خود بشام بردند ابو الحصین
گفت یا رسول الله ایشان را باز خوان وبا کفر مگذار حق تعالی این آیت فرستاد لا اکراه فی الدین
رسول خدای علیه ایشان را فرو گذاشت ابو الحصین خشم گرفت از آنکه رسول
خدای

خدای علیه کس بطلب نفرستاد حق تعالی این آیت فرستاد فلا وربک لا یؤمنون
حتی یحکموک فیما شجر بینهم پس از آن آیت لا اکراه فی الدین منسوخ شد وفرمان
آمد بقتال اهل کتاب بعضی مفسران گفتند که معنی آیت آنست که پس از آنکه
عرب باسلام آمدند اما طوعا او کرها بر هیچ کس اکراه نیست اهل کتاب اگر جزیت
قبول کنند واکراه بر عرب از آن بود که امی بودند وایشان را کتابی نبود که می
خواندند ومصطفی علیه بگفت اهل هذه الجزیرة من العرب لا یقبل منهم الا
الاسلام اکنون مسلمان با اهل کتاب قتال کنند تا مسلمان شوند یا جزیت
در پذیرند چون جزیت پذیرفتند ایشان را بودن خود بگذارند وبودن
اسلام اکراه نکنند وگفته اند اکراه آنست هرچه مسلمانان بران دارند
بناکام از بیع وطلاق ونکاح وسوگند وعتق آن لازم نیست وتفسیر اول
حکم آیت ظاهرترست از بهر آنک بقیت آیت بآن موافق ترست قد تبین
الرشد من الغی ای ظهر الایمان من الکفر والهدی من الضلال والحق من
الباطل بکتاب الله عز وجل ولمتابعة نبیه علیه فمن یکفر بالطاغوت
هرچه پرستند جز خدای همه طاغوت اند وگفته طاغوت هر کسی نفس
اماره اوست که بیفکند فرایض والطاغوت ما یطغی للانسان فاعول من الطغیان
بیگوید هرکه بطاغوت کافر شود وبخدای تعالی مومن دست در عروه
الوثقی زد عروه الوثقی دین اسلام است با شرایط وارکان وگفته اند قرآنست
وگفته اند ایمانست لا انفصام لها لا ینقطع ما دام متمسکا بها الا ان
یدعها وقال مقاتل لا انفصام لها دون دخول الجنة وقیل اتباع السنة
والله سمیع علیم ای سمیع لدعائک ایاه یا محمد باسلام الکتاب وکان رسول الله صلعم

بعد اسلام الیهود الذین کانوا حول المدینه و یسال نبی ذلک علیهم و اصرار اجتهاد کرد التوبة الثالثة قوله تعالی الله لا اله الا هو الله من له الالهیة والربوبیة الله من له الاحدیة والصمدیة الله نام خداوندی که ذات او صمدی و صفات او سرمدی بقاء او ازلی و بهاء او سرمدی الله یاد کار دل دوستانست شاهدان جان عارفانست سرور و الهانست شفا دل بیمار دلانست چراغ سینه موحدانست نور دل آشنایانست پیر طریقت جنید گفت من قال بلسانه الله و فی قلبه غیر الله فخصمه فی الدارین الله لا اله الا هو خدای که جز وی معبود نیست در دو جهان سزای خداوندی کیست جز او دست گیر خستگان نیست جز او الحی القیوم خداوند زنده پاینده دارنده نوازنده بخشنده پوشنده. لا تاخذه سنة ولا نوم تقدیس و تنزیه ذاتست که وی جل جلاله بری از علتست و مقدس از آفات است خواب حال گشتن است و حق تعالی پاک از حال گشتن و از حال گردیدن است و دور از کاستن و افزودن نیست خواب غفلت است و حق تعالی از آفات و غفلات متعالی خداوندی که در ذات بی شریک است و در صفات نه شبیه و در قدر بی نظیر له ما فی السموات وما فی الارض کاینات و محدثات در زمین و در سموات صنع وی همه ملک وی نه کسی منازعت با وی نه دیگر غالب بروی غالب بر آن امر وی نافذ در دانش وی از ابن عباس رضی روایت کنند که گفت الارضون علی ثور والثور فی سلسلة والسلسلة فی اذن الحوت والحوت بید الرحمن عز و جل من ذی الذی الی بیان کیست که بدارد که بی خواست او خود را کار بر سازد.

برسازد. پای دانش او نفسی برآرد و پای او باو رسد پیر طریقت گفت الهی پسندید کان ترا بتو جستند بتو پیوستند با بستگان ترا بخود جستند بگسستند و نه پیوستند یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم هرچه در آسمان و زمین کمتراست و چیز همه آنند که حرکت و سکون ایشان اندیشه و خاطر ایشان می داند و جنبش ایشان می بیند و تحقیقت لیس می رسد که همه از قدرت وی می داند و با حکم وی می گردد وی داند و وی راند می بیند وی کند وسع کرسیه السموات والارض نص قرآنست و اشارت بجهت و مکانست کرسی نه علم است که آن را نه پا بانست و نه تاویل جاهلانست کرسی نه مکان دانم این مذهب سنیانست که اینت مهر بنهاد بذکر جلال و بزرگوار و عظمت و برتری خود گفت وهو العلی العظیم علو و برتری خدای تعالی دو وجه دارد یکی علو و برتری صفت دیگر علو و برتری فعل اینجا صفت است ازلی است لم یزل کان عالیا علیا همیشه هست و بود از همه چیزها برتر و اینجا فعل است برتری دانستن و علو مکانست خود کرد و از خود نشان داد التوبة السابعة قوله تعالی الله ولی الذین امنوا الایة ای ولیهم فی هدایتهم و اقامة البرهان لهم ولیهم فی نصرهم علی عدوهم میگوید خدا دوست و یار مومنانست یعنی از سه روی یکی از روی هدایت یکی از روی نصرت یکی از روی جزا طاعت اما اینجا از روی هدایت است میگوید خداوند مومنانست ایشان را راه می نماید و بر راه دین خود می دارد و حجت توحید بر ایشان روشن می دارد بیانست که مصطفی علیه گفت در دعا اللهم آت نفسی تقویها انت خیر من زکیها انت ولیها و مولیها و مولی مردود بکمانت

ولی

والمعنی هادی است و کذلک قوله تعالی و من یضلل فما له من ولی من بعده
اما ابن عباس گوید نصرت است میگوید الله یار مومنانست ایشان را بر کافران
نصرت میدهد اظهار دین اسلام و اعلاء کلمهٔ توحید را وجه سیوم
یعنی مکافات و مجازات میگوید الله کارساز مومنانست و مزد دهنده
کردار ایشان است و ثواب بسیاری دهد و رایگان برحمت و مغفرت خود
میرساند این هر یکی شاخی است از درخت دوستی یخرجهم من الظلمات
الی النور ایشان را از تاریکی کفر بروشنایی ایمان میارد و از تاریکی جهل بروشنایی
علم و از تاریکی نفس بروشنایی دل والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت
یعنی کعب بن الاشرف و حیی بن اخطب یخرجونهم من النور الی الظلمات
اینست قول مقاتل و قتاده و گفتند قومی جهود دانند که پیش از مبعث
علیه نعت و صفت وی بتوریت بخوانده بودند و بنبوت وی ایمان داشتند
پس حق تعالی وی را بخلق فرستاد ان منکر شدند و پیش دولت ضلالت و متابعت
خود نمودند که نه اینست و نعت و صفت وی بپوشیدند و بوی کافر
شدند اینست که حق تعالی گفت یخرجونهم من النور الی الظلمات مجاهد
گفت قومی از دین اسلام مرتد گشتند این آیت در شان ایشان آمد اما اهل
معانی این بر عموم رانند و گفتند مراد کل جمله کافران روی زمین اند
و بیرون آوردن ایشان از نور نه آنست که ایشان را نوری بود و از آن بیرون آورد
لکن معنی آنست که ایشان را خود از نور باز داشتند اولئک اصحاب النار
هم فیها خالدون ای لا یموتون الم تر الی الذی حاج ای جادل ابرهیم فی
دین ربه میگوید داستان قصهٔ آن مرد که حجت جست با ابرهیم و حجت
آورد

آورد در دین و هو نمرود بن کنعان بن ادم بن سام بن نوح اول کسی که تاج بر
سر نهاد و در زمین دعوی خدایی کرد او بود مجاهد گفت جهاندار کسرانند که جهاندار ان دران
بودند و ملک ایشان همه روی زمین برسید و از ایشان دو مومن و دو کافر
بودند ان دو که مومن سلیمان بود و ذو القرنین و دو که کافر بودند
یکی نمرود بود و یکی بخت نصر و گفته اند نمرود طاغی از آن کار را منکر بود
و دعوی جباری که میکرد بر طریق حلول بود چنانک بعضی ترسایان بر عیسی دعوی
و بعضی متشیعه بر علی و مذهب حلول آنست که باری عز و جل با شخاص ائمه
فرو آید تعالی و تقدس عما یقول الظالمون ان آتیه الملک میگوید محجت جست
بر ابرهیم از آنک حق تعالی ویرا ملک داد و طاغی گشت و قال بعضهم ان آتاه الله الملک
یعنی ابرهیم آتاه الله الملک والنبوة و امر جمیع الناس باتباعه قال ابرهیم ربی
الذی یحیی و یمیت مفسران گفتند این آنگه بود که ابرهیم بتان را شکسته بود و نمرود
او را حبس فرموده بود پس او را از حبس بیرون آورد تا بسوزد نخست نمرود از وی پرسید
من ربک الذی دعوتنا الیه ابرهیم گفت ربی الذی یحیی و یمیت خدای من آنست
که مرده زنده کند و زنده را بمیراند با او اعبد و منه اسال الخیر ان جبار گفت انا
احیی و امیت دو مرد را از زندان ایشان را بخواند یکی را آزاد کرد گفت این
مرده بود زنده کردم و دیگری را بکشت گفت این زنده بود بمیرانیدم و اعتقاد داشت
احیا و اماتت آنست که او کرد و این قدر ندانست که احیا آفریدن حیات است
در حیوان و اماتت آفریدن مرگ است در وی و جز کردگار ذو الجلال و قادر
بر کمال برین قادر نیست ابرهیم این سخن بگذاشت و حجتی دیگر آورد و نه
عجز و درماندگی را لکن خواست تا بر حجت بیفزاید و حجتی آرد که وی را در باخت کند

وعقلش حیران شد بهوش و متحیر گردانند گفت فان الله یاتی بالشمس من المشرق
فأت بها من المغرب اجبار درماند و متحیر گشت و حجت او منقطع شد
والله لا یهدی القوم الظالمین این هدی بمعنی معونت است میگوید
خدای تعالی ظالمان را یاری دهد نیست اما مومنان را یاری دهد و نصرت کند
و کان حقا علینا نصر المومنین چنانک از دست ان جبار متمرد خلاص داد
و از آتش ویرا برهانید یک پشه بر نمرود مسلط کرد تا در بینی وی شد و
به دماغ وی رسید و از ان بمرد و برای گزید و پیوسته مطرقه بر وی
می زدند تا از ان اسایش مییافت و چهل روز درین عذاب بود و گویند چهارصد
سال پس هلاک شد او کالذی مر علی قریة میگوید نه بینی ان مرد که
با ابراهیم حجت جست ولنز در دیگر یعنی عزیر پیغمبر بود از پیغمبران بنی اسرائیل
که می گذشت بر ان دیه یعنی بیت المقدس میگوید قریة لاجتماع الناس فیها
عزیر انجا بگذشت ان شهر را دید خراب گشته از دست بخت نصر که انجا
شد و قوی را بکشت و باقی را اسیری ببرد و گفته اند من قریة دیر هرقل
قل است دیهی بر کنار دجله میان واسط و مداین عزیر انجا بر گذشت و کان
ذلک بعد رفع عیسی علیه السلام بسایه درخت فرو امد و با وی خری بود بر درخت
بست و خود در میان دیه شد هیچ ادمی را در ان دیه ندید و درختان
بسیار دید بر بار و میوه رسیده بگرفت از ان بار انگور و انجیر و با وی نان
خشک بود در قعب نهاد و شیره انگور بگرفت از ان بارهای انگور و انجیری
چند بر سر ان نهاد انگه گفت انی یحیی هذه الله بعد موتها چون زنده کند
خدای تعالی این دیه را یعنی مردم ان پس انکه مرده و هلاک شد و این سخن که
از عزیر

عزیر در وجود آمد نه از ان بود که در بعث در گمان بود لکن خواست تا حق تعالی
ویرا معاینه بنماید پس حق تعالی عزیر را بمیرانید صد سال و چشم وی زنده و
باقی کالبد مرده انگه زنده کرد و بر او جبرئیل امد و گفت درین چند بود گفت
یک روز پس در افتاب نگریست افتاب را دید بمانده دیگر رسیده و لبثت الا حال
که بروی رفت بامداد بود گفت پاره از روز گذشت جبرئیل گفت که نه صد
سالست تا تو درین حالی انگه او را نظر عبرت فرمود گفت انظر الی طعامک
وشرابک لم یتسنه در ان طعام و شراب خویش نگر نان خشک در قعب شیره انگور
بر ان ریخته و نرم شده و انجیر تر بر سر ان بمانده و هیچ تغیر در ان نیامده
عزیر گفت سبحان الله کیف لم یتغیر انگه در خر خویش نگریست مرده و پوسیده
و استخوانهاش پاره پاره شده انگه ندای شنید از اسمان ایتها العظام البالیة
اجتمعی ان استخوانها همه در حرکت امد قدم با ساق پیوست و ساق با
زانو و کف با بازو و بازو با دوش و سر با تن پس رگها و پیها و گوشت
و پوست و موی در وی پدید امد و عزیر در ان مینگریست و تعجب میکرد پس
فرشته امد و روح در بینی وی دمید خر برخاست و بانگی زد اینست
که حق تعالی گفت فانظر الی حمارک ای الی احیا حمارک ولنجعلک ایة للناس وانظر
الی العظام کیف ای عظام الحمار کیف ننشزها بضم نون و کسر شین و را قراءة
حجازی و بصری است من الانشار و هو الاحیاء کقوله اذا شاء انشره و بضم
نون و کسر سین و زای منقوطه قراءة شامی و کوفی است و معناه الرفع
والنقل میگوید در نگر در استخوانها که چون بر هم دادم و بجای خود در نهم

روایت کنند از ابن عباس رضع که چون حق تع عزیر را بعد از صد سال زنده
کرد بر خر خویش نشست و با وطن خویش شد و مردم او را نمی شناختند
اخر عجوزه ی را دید نابینا صد و بیست سال از عمرش گذشته و این عجوزه
کنیزک ایشان بود و دایگی ایشان کردی عزیر او را بیست ساله بگذاشته بود
بود گفت یا هذه هذا منزل عزیر گفت اری و می گریست عزیر گفت چرا
می گریی گفت از بهر انک صد سالست تا کس نام عزیر نبرد مگر این ساعت که
تو گفتی تو گفتی گفت من عزیرم اماتنی الله تع مایة سنة ثم بعثنی الله پیر
زن شگفت بماند و شادی کرد و بگفت سبحان الله بعد از صد سال باز
آمد پس گفت عزیر مردی بود مستجاب الدعوة دعا کن تا حق تع مرا بینائی
و روایی باز دهد تا بچشم سر و روی تو نگرم عزیر دعا کرد ان پیر
زن از جای برخاست و بینا شد و در وی نگریست گفت اشهد انک عزیر
ان زن رفت با انجمن بنی اسرائیل و ایشانرا از وی خبر کرد و همه روی بوی
نهادند و امدند و با ایشان پسر عزیر بود عمر وی بصد سال رسیده
و پیر گشته و پسران داشت همه پیران و جد ایشان عزیر جوانی چهل
ساله اینست که حق تع گفت ولنجعلک ایة للناس ای عبرة للناس لانه بعثه
شابا و هو ابن اربعین و ابنه شیخ ابن مایة سنة و لابنه اولاد کلهم شیوخ
و روی عن وهب قال لیس فی الجنة کلب ولا حمار الا کلب اصحاب الکهف
و حمار عزیر الذی اماته الله مایة عام فلما تبین له چون زنده گشت خر و
نا گشتن طعام و شراب معاینه بدید که حق تع انرا در صد سال نگاه داشت
و او را زنده کرد چنانک اول بود عزیر در افتاد و خدایرا سجود کرد قال اعلم
انا م

ان الله علی کل شیء قدیر موصول و مجزوم قراءة حمزه و کسایی است معنی
انست که جبرئیل گفت بدانک خدای تع بر همه چیزی قادر است باقی قراءة قال
اعلم مقطوع مرفوع یعنی عزیر گفت اکنون که ان بدیدم میدانم که الله بر همه چیز
تواناست النوبة الثالثة قوله تع الله ولی الذین امنوا ولیهم و والیهم و
متولیهم از روی معنی همه یکسانست میگوید الله خداوند مومنانست کارساز
و یاری دهنده ایشانست و در بعضی اخبار می اید از رسول علیه که کسی
که کعبه معظم خراب کند و اتش در ان زند در معصیت چنان نباشد
که بدوستی از دوستان خدای تع استخفاف کند اعرابی حاضر بود گفت
یا رسول الله این دوستان خدای که اند گفت مومنان همه مومنان دوستان
خدای اند و اولیا وی نخوانده ای این ایت که الله ولی الذین امنوا الایه نظیرش
گفت ذلک بان الله مولی الذین امنوا و ان الکافرین لا مولی لهم میگوید خدای
یار و دوست مومنانست و کافرانرا نه یعنی که در ماندن تو بدوستی نزدیک تو
همه که شکسته تو بدوستی سزاوار تر در خبر می اید که روز قیامت بکی را
حاضر بوند ازین شکسته ای سوخته حق تع گوید بنده چه داری گوید دو
دست تهی و دلی پر درد و جانی اشفته گوید مهجوری دو نا سرای دوستان
من که من شکستانم و اندوهگنان را دوست دارم انین المذنبین احب
الی من زجل المسبحین ملا اعلی از ان روز باز که در وجود امدند تا بو ثنا
دست در کمر بندگی باز داده اند و در ارزوی یک نظر می سوزند انگشتان
حسرت بدندان حیرت گرفته که این چیست خدمت اینجا و محبت
انجا دو بدن و بو یدن بر ما و رسیدن و نازیدن ایشانرا حرف اصحب

حبیب

ایشان را جولب ی دهد که کار سوزی دارد و اندوه نهاد ایشان معدن
سوز ست و کار اندوه. النوبة الثانیة قوله تع واذ قال ابرهیم رب
ارنی کیف الایة مفسران گفتند سبب انک ابرهیم این سوال کرد آن بود که
نمرود ادی برگذشت بر ساحل جوی به دادان بیابان را دید که ی امدند و
ی خوردند و همچنین مرغان از هوا جوق جوق ی امدند ابرهیم ان جنان
بدید عجب بماند گفت خداوندا ی دانم که این همه را باهم اری از شکمها
ددان و حواصل مرغان با من نمای که چون زنده کنی ایشان را تا معاینه به بینم
انچ بخبر ی دانم فلیس الخبر کالمعاینه حق تع گفت اولم تؤمن این کلمه گواهی
است از خدای تع بر ایمان ابرهیم و در خبرست از مصطفی علیه که گفت نحن
بالشک اولی من ابرهیم ما بکمان ابرهیم سزاوارتریم از ابرهیم این هم گواهی است
از مصطفی علیه ابرهیم را بر یقین او این اولی که گفت از ان گفت که امام ملت
ابرهیم است و خلق پس رو او و هر که پیشوا بکمان بود پس روان هم بکمان
باشند قال بلی گفت ارنی ایمان دارم اما دلم میخواهد تا بچشم سر
در عجایب و بدایع قدرت تو نگرم و علم الیقین عین الیقین شود و
ایمان استدلالی با ایمان حسی بدل شود وساوس در دل استدلال
اید و در حس و عیان نه و دل انکه آرام گیرد که از وساوس و وسواس
هواجس ایمن شود ابن المبارک گفت ولکن لیطمئن قلبی معنی
انست که بلی ایمان دارم و بکمان نه ام و لیکن میخواهم که امت را که
ایشان را دعوت میکنم بتمام منزلت و مکانت خویش نیز دیگر تو و اجابت
دعوت که میکنی تا ایشان نیز اجابت دعوت کنند و گفته اند ابرهیم
انکه

انکه که با نمرود طاغی حجت کردن و گفت ربی الذی یحیی و یمیت ان جبار گفت انا احیی
و امیت انکه زندانی را اطلاق فرمود ابرهیم گفت احیاء مرده نه اینست بلکه
شخصی مرده می باید تا جان در وی اری نمرود گفت تو این از خداوند خود
معاینه دیدی ابرهیم نتوانست گفت که گوید معاینه دیدم که ندیده بود انتقال
کرد با حجتی دیگر پس از حق تع بخواست تا معاینه بوی نماید تا چون دشمن گوید تو
معاینه دیدی گوید دیدم و در احتجاج حاجت با انتقال نبود و ان جبار متمرد بیند
بداند و بشناسد که احیاء مرده نه انست که او کرد ابن عباس و سدی و سعید بن جبیر
گفتند و گفته اند از عزیر همین سوال امد که از ابرهیم پس ابرهیم در وقت اجابت
امد بی بلا و نقص از انک سوال وی بر سبیل تضرع بود باز دم و لطف و عزیر را
صد سال غیر ابند و قدرت خویش هم در نفس وی باوی نمود از انکه سخن بر سبیل انکار
راند سوالش درشت بود بی از دم [illegible] جرم اجابتش درشت امد بی محابا قال فخذ
اربعة من الطیر گفت چهار مرغ بگیر گفتند خروس بود و طاوس و کبوتر و کلاغ
و بروایتی دیگر بجای کبوتر کرکس و گفته اند بط فصرهن بکسر صاد قراءة حمزه
و رویس از یعقوب است دیگران همه بضم صاد خوانند فصرهن بضم الصاد
ای ضمهن الیک من صار یصور ای ضم و اما فصرهن بکسر الصاد ای اقطعهن قطعهن
من صار یصیر ای قطع و فرق اگر بکسر صاد خوانی یعنی تقطیع و تفریق
باشد در ایت تقدیم و تاخیرست کانه قال فخذ اربعة من الطیر الیک
فصرهن ثم اجعل و اگر بضم صاد خوانی یعنی ضم و امالت در ایت اضمارست کانه
قال فخذ اربعة من الطیر فصرهن الیک ثم اجعل قطعهن ثم اجعل فحذف لدلالة
اخر الکلام علیه و گفته اند فصرهن الیک معنی انست که سرهان مرغان با خود

اوردیگر اجزا و ابعاض ان از خون و گوشت و پر و استخوان همه بهم بیامیزد انگه
بر سر کوهی بار. از ان اجزا ده هم بنه و ان چهار کوه بود ندا از چهار سوی
ادعهن تاتینک سعیا انگه ایشان را خوان تا بتوانید بشتاب ابرهیم چنان کرد که ویرا
فرموده بودند وان اجزا و ذرات مرغان در هوا پران و شتابان سوی اصل خویش می شدند
انگه باسر خویش پیوسته می گشتند و چهار کوه. اشارت بانست یعنی از بن چهار
کوه اجزا این مرغان بهم اوردم فردا از چهار سوی عالم جمله اجزا و ذرات بنی ادم
همه بهم اورم و زنده کنم سعی در قران بر سه وجه است بمعنی مشی چنانک گفت
یاتینک سعیا ای مشیا فلما بلغ معه السعی ای المشی فاسعوا الی ذکر الله ای فامشوا
وجه دیگر سعی بمعنی عمل است چنانک گفت وسعی لها سعیها یعنی عمل لها عملها
ان سعیکم لشتی ای عملکم وجه سوم بمعنی شتافتن است چنانک گفت
وجاء رجل من اقصی المدینة یسعی ای یسرع ثم قال واعلم ان الله عزیز حکیم
بدانک خدای تو توانا بی همتا است و در کردکار بکتاست و بخداییم راست
ابوبکر نقاش گفت ابرهیم علیه السلام نود و پنج ساله بود که حق تعالی این فرموده پیش
از بشارت بفرزند بوده و پیش از فرستادن صحف بوی بوده وچون ویرا
بشارت داد بفرزند نود و نه ساله بوده و چون او را فرزند امد صد
ساله بوده و ساره هم چنت وی بوده نود و نه ساله بوده یکسال ابرهیم مه بوده
از ساره مثل الذین ینفقون اموالهم مثل در قران بر دو معنی است هر
جا که او را جواب نیست مثل صفت است چنانک گفت مثل الجنة التی وعد
المتقون او را جواب نکرده و هر جا که مثل گفت و او را جواب داده چنانک اینجا مثل
بمعنی شبه است و در اینجا اضمار است ای مثل نفقه الذین ینفقون اموالهم
نفقه

نفقه ایشان که هزینه می کنند برغازیان و بر تن خویش در غزا اسان از
بهر خدای کمثل حبة بر سان دانه ایست که از دست کارند هفت خوشه
برارد در هر خوشه صد دانه باشد چنانک هفتصد رساند حق تعالی باصدقه
بنده مومن که در راه خدای تعالی بوده یکی هفتاد رساند وان هفتاد را هفتصد
وان هفتصد با پنج کسر نداند الا خدای تو که گفت والله یضاعف لمن یشا اهل
معانی گفتند اختلاف جزا اعمال بندگان دلیل است بر اختلاف اعمال ایشان و
تفاوت نیات در ان هر چه مخالفت نفس در ان تمامتر و اخلاص در ان بیشتر
جزا ران نیکوتر و تمامتر از اینجاست که جزا اعمال جای عشرة امثالها گفت جای
سبعمائه جای اضعافا کثیرا و خلاف نیست که نیت و اخلاص سابقان در طاعت
تمامتر از نیت و اخلاص مقتصدان و نیت و اخلاص مقتصدان تمامتر از نیت
و اخلاص ظالمان پس جزا ایشان لامحاله تمامتر بوده از جزا ایشان مجاکر گفت
من اخرج درهما من ماله ابتغاء مرضات الله فله فی الدنیا بکل درهم سبعمائه درهم
خلفا عاجلا والف الف درهم یوم القیمه والله واسع علیم وسع کل شی رحمة و علما
علوم رحمت را گفت وسعت رحمتی کل شی کمال علم را قد احاط بکل شی علما
الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله الایه در شان مردوایت نفقه صدقه از بهر
خدای تعالی و پیش از گوه مفروضه فرو امد کلبی گفت این ایت در شان
عثمان عفان و عبد الرحمن عوف فرو امد رضی الله عنه عبد الرحمن چهار هزار درم اورد
پیش رسول خدای علیه السلام و گفت یا رسول الله هشت هزار درم مرا بوده
یک نیمه خود را و عیال را بگذاشتم و یک نیمه بخدمت تو اوردم رسول علیه السلام گفت بارک
الله لک فیما امسکت و فیما اعطیت واما عثمان عفان هزار اشتر همه با ساز
و با جهاز لمسلمانان داد در غزا تبوک و چاه رومه ملک وی بوده وقف کرد

بر مسلمانان عبد الرحمن سمره گفت عثمان عفان در جیش العسره هزار دینار بخدمت
رسول علیه السلام آورد دیدم که رسول علیه السلام دست مبارک در آن میبرد و میگفت ما ضر ابن عفان
ما عمل بعد الیوم چه زیان دارد پسر عفان را هرچه کند پس از امروز بوسعید خدری
گفت رسول علیه السلام دیدم که دست برداشته بود و عثمان را دعای کرد و میگفت یا رب
عثمان بن عفان رضیت به فارض عنه تا دیر دعا بود جبرئیل آمد و این آیت آورد
که الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله ثم لا یتبعون ما انفقوا منا و لا اذی میگوید
ایشان که نفقت می کنند از بهر خدای آنگه در آن نفقه منت بر کس ننهند و رنجی
نرسانند که در نفقت منت بر نهادن نه سزای مخلوق است بلکه منت بر نهادن
سزای خداست قول معروف سخنی خوش و وعدهٔ نیکو و مغفرة و درگذاشت درشتی
سخن سایل در حال درشتی و خشم تا الحاح وی همه به است از صدقه دادن
و آن صدقه منت و رنج دل بر نهادن و سایل را دادن تعییر کردن کلبی گفت
قول معروف ای کلام حسن یدعو الی الله عز و جل لاخیه بظهر الغیب و مغفرة
ای تجاوز عن مظلمته خیر ثوابا عند الله من صدقة تعطیها ایاه ثم قال یتبعها
اذی و روی عن رسول الله صلعم قال اذا سال السایل فلا تقطعوا علیه المسالة حتی
یفرغ منها ثم ردوا علیه بوقار و لین و ببذل یسیر او برد جمیل فانه قد یاتیکم
من لیس بانس و لا جان ینظرون کیف صنیعکم فیما خولکم الله عز و جل و عن
بشر بن الحرث قال رایت علی بن ابی طالب کرم الله وجهه فی المنام فقلت یا امیر
المومنین قل لی شیئا لعل الله ان ینفعنی به قال ما احسن عطف الاغنیاء علی
الفقرا رغبة فی ثواب الله و احسن منه تیه الفقرا علی الاغنیا ثقة
بالله ثم قال و الله غنی حلیم الله بی نیاز است در دو گیتی داد و از خلق و از
پرستش خلق بود بار نیست بیش از آن فرو گذارد از درویش را الوسه

النوبة الثالثة قوله تعالی و اذ قال ابراهیم رب ارنی کیف تحیی الموتی این آیت
بزبان کشف بذوق ارباب حقایق رمزی دیگر دارد و بیانی دیگر گفتند ابراهیم
علیه السلام مشتاق کلام حق بود و سوخته خطاب او سوزش بغایت رسیده و سیاه
صبر بنهایت شده گفت خداوندا بنما مرا تا مرده چون زنده کنی یا ابراهیم او لم
تومن ایمان نیاورده ای گفت و لیکن دلم در آرزوی شنیدن کلام تو و سوز
عشق خطاب تو زیر و زبر شده بود خواستم تا تو گویی او لم تومن مقصودم
همین بود که گفتی و در دلم آرام آمد حکایت کنند که عاشقی در عشق
معشوقی حیران شد و میخواست تا وی سخن گوید معشوق با وی سخن نمی
گفت و آشنایی می نمود و آن عاشق سخن درمانده و مسکین شده در آرزوی
سخن گفتن با وی دانست که ایشان را بجواهر میلی باشد جوهری پر قیمت بیاورد
و برابر معشوق بر سر سنگی نهاد و می شکند معشوقه فریاد میکند که ای بیچاره
چرا این می شکنی گفت بدان می شکنم تا تو گویی چرا می شکنی
اندر دل من قرار و آرام نماند ه دشنام فرست اگر پیغام نماند و گفته اند
ابراهیم باز خواستن گفت طمانینت دل می خواستم دانست که تا دل زنده نبود
طمانینت در آن دل فرو نیاید و تا طمانینت نبود بغایت مقصد طالبان و عارفان
نرسد گفتند ای ابراهیم اکنون که زندگی می طلبی زندگی در مرده نیست و بقا در
فنا و چهار مرغ را بکش از روی ظاهر چنانک فرمودیم و از روی باطن هم در نهاد
خود این فرمان بجای آور طاوس زینت را سر بر دار و با نعیم دنیا و زینت دنیا آرام
مگیر چه داری مهر بر هوی کز وی بی جان شد اسکندر سنت
چه بازی عشق با یاری کز وی بی ملک شد دارا :: خروس شهوت بکش ... بد را خود
دامده کو از ما باز مانی

کر از میدان شهوانی سوار ایوان عقل آی   چون کیو از در زندان خود را بنهفتم آسمان سخن
گر کسی امل امل را ابکش آمد درا زملن و دارد رحیوة لهو و لعب بسند تا لحیوة طیبه
رسی ابرهیم بابن سوال که کرد طالب رویت حق میکرد چنانک موسی کرد اما ابرهیم
برمز دیدار خواست نه بصریح لاجرم جواب نیز برمز شنید واعلم ان الله
عزیز حکیم ای شنیدیم سوال تو بحقیقت و آن که خدای عزیز است و یافت وی
عزیز و دیدار وی عزیز و موسی صلوات الله علیه بصریح خواست لاجرم جواب
نیز بصریح شنید و گفته اند چون ابرهیم گفت بنما مرا تا مرده چون زنده میکنی
بسروی ندا آمد که تو نیز بنما که اسمعیل زنده چون مرده میکنی او وفا کنی و فاکنم
ابرهیم وفا کرد حق هم روان وفا بروی ثنا کرد وابرهیم الذی وفی حق هم نیز مراد وی
بداد گفته اند ابرهیم میخواست که دین مدرسه زینت او را جمع شود تا
شبهت نیز خاطر وی در نیاید بدانک الله عزیز است و هیچ کس بحروی نرسد
هیچ فهم او در نیابد هیچ دانا قدر او در نیابد اند مثل الذین ینفقون ابو جعفر
قاسمی گفت که حق نیم خواسته درویشان و را عاق ایشان بجای رسانید
که گفت از هفت روی مواسات ایشان از توانگران درخواست یکی
از روی امر چنانک گفت انفقوا مما رزقناکم دوم از روی تلطف چنانک من
ذی الذی یقرض الله قرضا حسنا سوم از روی وعده و الفزونی چنانک
مثل الذین ینفقون چهارم از روی وعید چنانک لن تنالوا البر حتی تنفقوا
المایه پنجم از روی نصیحت چنانک الشیطان یعدکم الفقر ششم
از روی تهدید چنانک لا یحسبن الذین یبخلون المایه هفتم از روی تحقیق
چنانک هاانتم هولاء تدعون لتنفقوا فی سبیل الله و علی الجمله مراعات و مواسات
درویشان

[illegible]

درویشان و رضا رحمن انست که مصطفی علیه گفت الصدقة تطفی غضب
الرب والصدقة العلانیة تطفی الخطیئة کما یطفی الماء النار و در اخبارست
که جنازه حاضر بود رسول علیه نماز بروی نمیکرد جبرئیل آمد و گفت یا رسول
الله نماز کن که درویشی که بادران می آمد صدقهٔ بدرویشی داد حق تعالی و برا
بدان بیامرزید و از وی خشنود گشت و شفا بیمار و کشف غمان انست که مصطفی علیه
گفت داووا مرضاکم بالصدقه واستقبلوا امواج البلاء بالدعاء و تدلاکوا الغموم با
الصدقة تکشف عنکم و طهارت انست که حق تعالی فرمود خذ من اموالهم صدقه
تطهرهم و تزکیهم بها النوع الثانیه قوله تعالی یا ایها الذین امنوا لا تبطلوا
صدقاتکم بالمن والاذی ای مومنان صدقات خود باطل مکنید بمنت و
اذی یعنی درویشان را مرنجانید بانکه روی ترش کنید و پیشانی فراهم کشید
و سخن درشت با وی گویید و برایشان عطا خوار دارید و بچشم حقارت بوی ن
نگرید اگر چنین کنید عمل شما باطل شود و ثواب شما ضایع عایشه و ام سلمه
رضی الله عنهما دت بودی که چون درویش دعای کردی بواسطه صدقه که بوی
دادندی گفتندی با ذکیر تا چه دعا کند تا ما هم دعای بدعای مکافات
کنیم تا صدقه خالص بماند و گفته اند منت بر نهادن انست که چون صدقه
داده باشد گوید که من فلان را نیکی کردم وانواع ابیات او دادم و اذی نخوردن انست
احسان خود با درویش کلمی بگوید که درویش نخواهد که انکس از حال وی خبر
داد و نام و ننگ او بدراند کالذی ینفق ماله رئاء الناس ای کابطال الذی ینفق
ماله رئاء الناس و هو المنافق یعطی لیتوهم انه مومن یعنی همچون منافق که ایمان
بخدای ندارد صدقات خود بر رئاء مردم باطل مکنید و ریا انست که مردم را بنماید

[illegible]

که وی مومن است بان صدقه که دهد حق تع این آیت منافق را و از منت
برنهنده را مثل زد و گفت فمثله کمثل صفوان ای مثل صدقه مثل سنکی سخت
است که بران خاک خشک باشد و بارانی تیز بوی رسد جنانک دران خاک
بر سنک هیج نماند و نتوانند که ازان جیزی بدست ارند فردا قیامت
ان کردارها ایشان همه باطل کردد و نیست شود و نتوانند که از ثواب نفقه
ایشان جیزی بدست ارند اینست که گفت لا یقدرون علی شیء مما کسبوا
ومثل الذین ینفقون اموالهم ابتغاء مرضات الله این مثلی دیکرست
که حق تع مومنانرا زد مومنان که نفقه از بهر خدای تع و خشنودی کنند
و منت و اذی فرا بی ان ندارند وتثبیتا من انفسهم یقینا و تصدیقا من
انفسهم بالثواب لا کالمنافق الذی لا یومن بالثواب و در ان نفقه که
کنند دانند که حق تعالی ایشانرا بران داشت و در دل ایشان مقرر کرد و محقق
بس دران خوش دل و خوش تن باشند و بی کمان در ثواب ان نه جون
منافق که ایمان بثواب ندارند و ایج کنند بکراهیت کنند و گفته اند این
تثبیت بمعنی تثبت است و کان الرجل اذا هم بصدقة یثبت فان کان
لله امضی وان خالطه شیء امسک ثم قال کمثل جنة بربوة نخ را قرا شامی است
و عاصم دیکران بضم خوانند میکوید مثل نفقه مومن بر مثل بستانی است
بر بالای که افتاب و باد بیش یابد و از افات و عاهات و عفونات
رسته تر باشد و دیع ان بیشتر اصابها وابل فاتت اکلها ضعفین
ابن کثیر و نافع و ابو عمرو اکلها بسکون و تخفیف خوانند و دیکران
بتثقیل و معنی هر دو یکسانست میکوید باران قوی بان بستان رسد میوه
و بردو

و بردو جندان دهد که دیکر جایها یعنی یک سال جندان بدهد که دیکر جایها بدو
سال فان لم یصبها وابل فطل و اکر باران نیز نیابد بلکی باران ضعیف خرد بوذ هم
جندان ریع و نزل دهد که بباران قوی دهد حق تع ثواب صدقه مومن را همبز
مثل زد ثواب وی مضاعف بوذ اکر صدقه بسیار باشد یا اندک همجنانک ان
بستان میوه مضاعف دهد اکر باران قوی بوذ یا ضعیف ایود احدکم این
تفسیری دیکرست مثل منافق سرایی را دران نفقه که بیکند میکوید دوست
دارد یکی از شما کی وبرا باغی بوذ کرد اکردان خرما استان و میانه ان انکورستان
در زیران درختان جویهای روذ و برادران بوذ همه میوهها این مرد بیر شد
و از کسب و تکابوی باز مانده و اطفال دارد و کودکان خرد همه خورند و هیچ
از ایشان بکار کاه نرسیده و معیشت ایشان همین بوستانست و بس ناکاه
سموم از این ند و همه را بسوزاند و نیست کند بنکر که حال ان مرد جون بوذ نه
طاقت ان دارد که سموم را دفع کند نه قوت ان که دیکر باره رنج برد و درخت کارد
نه کودکان بدان رسیده که بدر را بکار آیند و یاری دهند و نه جای دیکر
معیشت دارد که بان کردد همی عاجز بماند و دران هنکام که حاجت وی بان
بستان بیشتر ست و ضرورت وی بان تمامتر دران نومید شود اینست مثل
عمل منافق و مرائی فردا قیامت که ایشانرا حاجت افتد بثواب اعمال از ان در ماند
و نومید شوند و عملها خویش همه باطل و تباه بینند ان جنت عمر دل ادمیست
وان جویها جهدها او ست و نخیل و اعناب کردارها او ست از فریضها و از
نوافل تطوعها و نافلها او ست وان پیری اجل او ست و آن خرف شدن او
وان ذریت ابنها او وان اعصار اخلاص جستن خداست از و ثم قال کذلک

يبين الله لكم الايات لعلكم تتفكرون تفكر سه قسم است يكى حرام است
وتخم حيرت و تفنت است اثان جز نادرىكى وكم راهى نيفزايد واجب
مستحب است تفكر در صنايع است ودر اقسام الهى ونعماى وى ازين
تفكر روشناى دل زايد وقوت ايمان واجب واجب است تفكر در كردار
وگفتار خويش نيند بيشد كه كردارش جونست وگفتارش جيست بر وفق
شرع است يا بر وفق طبع اتباع است يا ابتداع اخلاص است يا ريا اين
تفكراست كه در خبرى امد كه تفكر ساعة خير من عبادة سنة يا ايها
الذين امنوا انفقوا من طيبات ما كسبتم ومما اخرجنا لكم من الارض
سبب نزول اين ايت آن بود كه خداوندان مال زكوة وصدقه كه مى دادند
ميوها ناخوش وحبوبات نارسيده ونقود مزيف ونبهره مى دادند
واين بهينه بود خود برى كو نشد حق تع در شان اين ايت فرستاد و
مصطفى عليه فرمود ان الله تع قسم بينكم اخلاقكم كما قسم بينكم ارزاقكم
وان الله طيب لا يقبل الا طيبا لا يكسب عبد مالا من حرام فيتصدق منه فيقبل
منه ولا ينفق فيبارك له فيه ولا يتركه خلف ظهره الا كان زاده الى النار
وان الله لا يمحوا السيء بالسيء ولكنه يمحوا بالحسن وان الخبيث لا يمحوه
الخبيث مفسران گفتند انفقوا من طيبات ما كسبتم زكوة مال التجارة
است ومما اخرجنا لكم من الارض زكوة خرما وانگور وانواع حبوبات
اما زكوة مال تجارة همجون زكوة نقود ست مال التجارة با خر سال قيمت
كنند وربع العشر ازان بيرون كنند مر بيست دينار نيم دينار
واگر بدرم قيمت كنند بدويست سيم خالص پنج درم واجب شود
جون

جون در ابتدا سال بده دينار متاعى خريد بنيت تجارت ابتدا سال از روز
كه بود كه ان متاع خريد جون يك سال گذشت وقيمت آن به بيست دينار
رسيد زكوة واجب شود ولا تيمموا الخبيث منه تنفقون اى تنفقونه
ميگويد جون زكوة ميدهيد قصد نبهره مكنيد اگر فرمود ولستم باخذيه
اى باخذى ذلك الخبيث لو اعطيتم فى حق لكم لا تاخذون الا باغماض وتساهل
ميگويد بد تر مدهيد كه در ستند وداد بتر نستانند مگر بتساهل ومحابا
در قيمت الا ان تغمضوا فيه اى الا ان يغمض لكم فيه واعلموا ان الله غنى
حميد و بدانيد كه خداى بى نيازست و باى نيازى كارساز وبنده نواز
الشيطان يعدكم الفقر اى يخوفكم به يقول امسكوا اموالكم فانكم ان تصدقتم
افتقرتم بنده مومن كه اين بشنود داند كه وعده شيطانست ووعده
او دروغ است ويامركم بالفحشاء فحشا اينجا بخل است وانه لحب الخير
لشديد اى لحب المال لبخيل اين بخل افتى عظيم است در راه دين وخلق
نكوهيده وخصلتى نا بسنديده وتابنده بدان گرفتارست از بيرو زرگ
ورستگارى دور ست حق تعالى گفت ومن يوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون
ودر خبرست كه رسول عليه طواف ميكرد مردى را ديد دست در حلقه
كعبه زده وميگويد خداوندا بحق اين خانه كه گناه من بيامرزى رسول
عليه گفت گناه توجيست گفت نتوانم كه گويم كه بس عظيم است گفت گناه تو عظيم
تر از زمين است گفت عظيم تر گفت عظيم تر از اسمان است گفت عظيم تر
گفت عظيم تر از عرش است گفت عظيم تر گفت عظيم تر از خداى است گفت
نه كه خداى بزرگوار ترست گفت پس بگوى تا چه گناه هست گفت مال بسيار دارم

وهنگام که سایل از دور بدید ابن بندارم که آتشی است که در می افتد رسول
گفت علیه السلام دور شو از من تا مرا با آتش خویش نسوزی بآن خدای که مرا براستی
بخلق فرستاد که اگر میان رکن و مقام هزار سال نماز کنی یا از چشم تو جوها
روان گردد و درختها ازان بر آید و آنگاه که بمیری بر بخل میری
جای تو جز دوزخ نبود و بخل از کفرست و از آتش است یحیی ذکریا
علیه السلام بابلیس رسید گفت ای ابلیس تو کرا دوست داری و کرا دشمن تر
گفت پارسا بخیل را دوست دارم که عمل او بخل باطل کرده و فاسق سخی را
دشمن دارم که سخاوت او را از دست من برهاند و جان ببرد و بزبان اشارت
گویند که بخل توانگران منع نعمت است و بخل درویشان منع همت والله یعدکم
مغفرة منه وفضلا وخدای تع شما وعده میدهد آمرزش خود و
افزونی پاداش صدقه که هم در مال بیفزاید و هم در روزی تؤتی الحکمة
من یشاء سدی گفت حکمت اینجا نبوت است و شرف رسالت و نوبت درگاه
عزت حق تع آنکس را دهد که خود خواهد مهتر قریش و سروران عرب
پنداشتند که این کار بسروری و مهتری دنیائی کرده هر که سرافراز
تر نبوت را سزاوارتر تا آن حد که ولید مغیره روزی گفت لو کان ما یقول
محمد حقا انزل علی او علی ابی مسعود الثقفی حق تع گفت قسمت
و کرامت نبوت ایشان میکنند ما کردیم و ما دهیم آنرا که شایسته تر
و بدان سزاوارتر اهم یقسمون رحمة ربک نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة
الدنیا حق تع باز نمود که قسمت اموال دنیا و معیشت دنیا که فروتر از
نبوت است هم در خواست و در بایست ایشان ننهادیم هر کسی را چنانکه
سزا بود

بود از درویشی و توانگری دادیم و خود ساختیم و پرداختیم و با ایشان
نیفکندیم پس درجه نبوت و کرامت رسالت که شریفتر ست و
بزرگوارتر اولیتر که با ایشان نیفکنیم و خود هم آنرا که خواهیم دهیم
ابن عباس و قتاده گفتند حکمت اینجا علم قرآنست و فقه آن
شناختن ناسخ و منسوخ و حلال و حرام و احکام و امثال آن و الله
یختص برحمته من یشاء و ینطق بحکمته الخلفاء فی ارضه والامناء
علی وحیه و العلماء بامره و نهیه ربیع گفت حکمت اینجا خشیت
است چنانکه مصطفی گفت صلعم علم خشیة الله راس کل حکمة و آن
آنست که کم خورد و کم خسبد و کم گوید؛ حاتم اصم را گفتند بم
اصبت الحکمة قال بقلة الاکل و قلة النوم و قلة الکلام؛ حسن
گفت حکمت اینجا ورع است و ورع پرهیزکاری و خویشتن داری
از هرچه ناشایسته و ناپسندیده و چون دل از آلایش پاک باشد
و اعمال وی بصدق و حق پیوسته سخن وی جز حکمت و نظر وی
جز عبرت نبود و اندیشه او جز فکرت نبود و اصل ورع زهدست
هم در دنیا و هم در خلق و هم در خود و هر که بچشم پسند در خود ننگرد
در خود زاهدست و هر که با خلق مداهنت نکند در خلق زاهدست و تا
از دنیا اعراض نکند در خلق و در خود زاهد نشود پس اصل طاعت و تخم
ورع زهدست در دنیا و تا این زهد نبود نور حکمت در دل بر زبان
نیفتد ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا هر کرا این حکمت
دادند او را خیر فراوان دادند وما یذکر الا اولوا الالباب

لب هر چیز مغز ست ولب العقل ماصفی من دواعی الهوی وما انفقتم
من نفقه او نذرتم من نذر فان الله یعلمه این خطاب با جمعی است
می گوید آنچه دهید و نفقه کنید از زکوة یا تطوعات صدقه یا نذری
که بذیرند چنانک مثلا کسی گوید اگر بیمار مرا شفا باید یا فلانی مسافر
در رسد یا فلان کار مرا بر آید بر منست که چندین نماز بکنم یا چندین
روزه دارم یا حج کنم یا چندین برده آزاد کنم یا چندین صدقه دهم
این نذر ست که وفا آن لازم ست و بجای آوردن آن واجب حق تعالی ثنا
کرد بران قوم که وفا بنذر کردند یوفون بالنذر وجای دیگر گفت
ثم لیوفوا نذورهم و لیطوفوا و هم و نذر جز در طاعات و قربات
نروخ و انواع معاصی نذر دران نروخ همچنین در مناجات نروخ که
مصطفی صلی الله علیه گفت یکی شب مردی را دید با آفتاب ایستاده بر سید که
این را چه بوده است گفتند که نذر کرده است که از آفتاب با سایه نشود
و ننشیند و سخن نگوید و روزه دارد مصطفی صلعم او را روزه فرمود و از
بهر آنک روزه از جملهٔ طاعات ست و بان دیگر هیچ نفرمود که آن همه
مباحات است نه طاعات و اگر کسی نذر کند بر سبیل لجاج و غضب چنانکه
گوید اگر در فلان جای روم یا فلان سخن گویم بر منست که چندین صدقه
دهم یا روزه دارم اینجا مخیر ست اگر خواهد بوفا نذر باز آید و اگر خواهد
کفارت سوگند کند مصطفی صلعم از اینجا گفت کفارة النذر کفارة الیمین
می گوید نفقه که کنید الله می داند آن بروی پوشیده نیست نیت و همت
شما دران نفقه و دران نذر وما للظالمین من انصار وایشانرا که نفقه بریا

کلام الله و کعبه خانهٔ وی مصطفی رسول وی و مومنان دوستان وی یغفر
لکم ذنوبکم درین تنبیه است که محبت نه معلول است و نه اکتساب بنده
با تحصیل طاعت یا اجتناب از معصیت فرا دست آید بس ایج گفت یحببکم الله
دلیل است که بنده باشد که گناه دارد انگه الله او را دوست دارد و هم ازین
بابست خبر لقمان که وی را بخمر خوردن چند بار حد زدند مفسران گفتند
چون این آیت فرو آمد منافقان گفتند محمد طاعت خود در طاعت خدا بست
و میخواهد که همچنانک خدا را دوست دارند وی را دوست دارند همچنانک
ترسایان عیسی را حق تعالی بجواب ایشان آیت فرستاد قل اطیعوا الله
والرسول یعنی فرمان خدای و فرمان رسول نگه دارید و معبود وی را اقرار دهی و رسول
وی را فرمان بردار باشید در آیت اول اتباع وی فرمود و در آیت دوم طاعت
وی که اتباع طاعت دارد و هی بود که اتباع سیرت و افعال و اخلاق با آن نبود
انجام طاعت باید و هم اتباع تا بنده براه حق افتد بزرگان گفتند که این راه سه منزل
نهاده‌اند منزل اول شناخت احکام ظاهر شرع و بان کار کردن و شرط انجای آوردن منزل
دوم شناخت علم زهد و ورع که حاصل آن شناخت عیب خویشتن است و قمع
شهوات و مجاهدهٔ نفس منزل سوم شناخت خواطر است که آن توقیعات سلطان
ربوبیت است و خاطری که توقیع ربوبیت باشد خطا دران راه نباشد بلکه
همه شکستها بوی درست شود مصطفی علیه گفت اتقوا فراسة المومن فانه
ینظر بنور الله و این سه منزل مصطفی علیه بسه کلمه باز آورد و راه آن نمود
گفت سایل العلما و خالط الحکما و جالس الکبرا فان تولوا فان الله لا یحب الکافرین
یعنی اگر بر گردند از فرمان خدا و رسول محمد گویند ما خدا را دوست دارم
وی

دارم گفت اینها زانی حاصل است وان دعوی ایشان باطل ان الله اصطفی آدم الایه
صفوف ازینجه تصفیه انست میگویند برگزید ادم را بالجنت والایت ونبوت
اورا رسول کردند بطرزند ان خویش و بفریشتگان ولهذا قال تع انبیئهم
باسمائهم و برگزید نوح را وابرهیم وال وی واسمعیل واسحق ولوط ویعقوب
وفرزندان او وابرهیم را خلت داد ولمام کرد وفرزندان وبود اهل رسالت
کرد ال مردکسان وی باشند از نزدیکان وخاصگیان قبیله وعشیره وموافقان
در دین پس هرکه در دین موافق نباشند اورا ال نگویند اگرچه نسب دارند
که با موافقت واتباع در دین ال گویند اگرچه نسب ندارند والیه الاشارة
بقوله فمن تبعنی فانه منی وقال تع ومن یتولهم منکم فانه منهم وپسر نوح که نه موافق
نوح بوذ در دین از ال وی نشمرند گفت انه لیس من اهلک ومصطفی علم گفت ان ال
بنی فلان لیسوا باولیائی انما ولیی الله وصالح المومنین گفته اند که اهل دین که نسبت
ایشان با رسول خدا است بر دو قسم اند یکی خاصگیان وی اند ومتبعان وی
بعلم متیقن وعمل محکم شرایط شرع او بجا آرند وبراه دین وی راست روند
ایشانرا ال گویند وقسم دوم گروهی اند که او نسبت دارند وعمل ایشان
تقلید باشد وبا تقصیر وتفریط بوذ نه ایشانرا علم متیقن نه عمل محکم ایشانرا
امت گویند نه ال همه امت او اند ونه همه امت او ال اند جعفر بن محمد را
گفتند چگونی در این مردمان که میگویند که همه امت ومسلمانان همه ال محمد اند
جواب داد که کذبوا وصدقوا گفت دروغ است انچ میگویند که رهمان با این
همه تقصیر در دین آل محمد اند وراست است چون شرایع شریعت اوبجای
ارند وبراه اتباع او راست روند وبرگزید ال عمران را یعنی موسی وهرون
مقاتل

مقاتل گفت ابن عمران پدر موسی وهرون است مو عمران بن یصهر بن قاهث
بن لاوی بن یعقوب وگفته اند که ال عمران مریم است وپسر وی عیسی وابن عمران
بن ماثان است النجار نیک مردی بوذ از نیک مردان زمین مقدس علی العالمین ای عالمی
زمانهم وگفته اند عالم نامیست از هرچه در موجودانست از اسمان وزمین
وهوا وفضا وبر وبحر وحیوانات وجمادات وچون عقلا از ادمیان وفرشتگان
در ادمیان اند بوذند جمع بنام ایشان یاد کرد که در افرینش ایشان اصل اند
ودیگر موجودات تبع ایشانند وگفته اند هر جنس از موجودات که هست انرا
عالمی گویند اهل تحقیق گفتند این عالم دو است عالم کبیر وعلم صغیر کبیر
آنست که گفتیم وعالم صغیر مرادمی بنفس عالمی است وهرچه در عالم کبیر
نمودارات در عالم صغیر هست از زمین وکوه ونبات وجوی ولب روان وباد
ولب واتش وهوا وسما وکواکب وبیشه وراه وفریشتگان وچهارپایان وغیر آن
وازاینجاست که حق تع در نفس ادمی بهمان نظر فرموذ که در عالم که وفی انفسکم
افلا تبصرون ودر ایت دیگر هر دو در هم پیوست که سنریهم ایاتنا فی الافاق
وفی انفسهم ومصطفی علم گفت اعلمکم بنفسه اعلمکم بربه ذریة بعضها
من بعض والله سمیع علیم ذریة نصب است بر حال وگفته اند بر بدل وگفته
اند بر تکرار اصطفی ذریة واشتقاق ذریت از ذرء الله الخلق است و
ترکت همزته وبنی وگفته اند بی فعلیه من الذر چنانک نسل را ذریه
گویند اصل را نیز گویند فی قوله انا حملنا ذریاتهم فی الفلک المشحون ای
اباءهم وزنانرا ذراری گویند که مصطفی علم فرمود جحولا بالذراری ولا یاکلوا
مالها وندروا ارباطها فی اعناقها این ذراری زنانرا خواست نه کوذکان که

بی کوزکان درست نباشد بعضها من بعض ای من ولد بعض و کلهم من ذریة
ثم ذریة نوح ثم ذریة ابرهیم اهل معانی گفته‌اند که تعلق این آیت که ان الله اصطفی
ادم با آیت پیش دارد از دو وجه یکی آنک ایشان همه متبع بوده‌اند که اتباع پیغامبران
که برشمردم واجب است میگوید چرا اتباع محمد علیه السلام نمی‌کنید و ایشان همه یکسانند
آنچ اتباع این پیغامبران واجب کرد نبوت و رسالت است و آن در محمد موجود است
پس او را متبع باشد وجه دیگر آنست که اصطفائیت این پیغامبران آنست
که خدا را فرمان بردار شده‌اند تا مستحق محبت او گشته‌اند یعنی شما نیز این
طاعت بجای آرید تا بآن محبت رسید النوبة الثالثة قوله تعالی
قل ان کنتم تحبون الله الآیه این آیت از روی حقیقت رمزی دیگر دارد و ذوقی
دیگر میگوید هر کرا این حدیث سودائی در سینه بود گو برو ما پیرو ندای
که کار ساخته در قدم ما تعبیه کرده‌اند دل خود را بعقل در مبند که عقل پاسبانیست
راه بر نیست تا عنان باو دهی و راه بیست تا روی بدو نهی هرچه طلب کنی از
نبوت طلب کن که عقل غاشیه کش احکام دین است مرتبت داد دین ما دو چیز
است قال الله و قال الرسول و آنچ مایه دین اهل بدعتست از جوهر و اعراض
و فصول متکلمان و تصرفات عقول در آفرینش یک یاد نیست شود و مثال شی کردند
بگذر نقصان در آستان عزت و سکه جلال ما نیابد اینجا نه کلام متکلمان در
گنجد و نه فصول متفلسفان و نه جوهر و عرض ایشان ازین طریق الکلام
طریق الظلام ظلام الکلام علیکم بمنهاج اهل الحدیث و ناهیک بالمصطفی من
امام دع لغط فالدین دین العجوز علیکم بذاک و دین الغلام پیش از وجود
عالم و خاک آدم هزاران ارواح خلایق جمع کردم و عهدی بر ارواح رسل و انبیا کردم
که قل

که قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله هر که خدمت درگاه صدر مملکت و نقطه دولت
بیچون را خدمت او کمر بندید و چاکری وی اقرار دهید اینست که حق تعالی از ایشان حکایت
کرد که قالوا اقررنا قال فاشهدوا پس همه را از ایشان بگفتم علم بردم پس یک یک را
از ایشان سر بابن عالم در دادم آدم و نوح و ابرهیم و موسی و عیسی همه آمدند
و رفتند پس ندا کردم که یا محمد اکنون میدان خالی است وقت وقت تست قدم در
مملکت نه از چهار رکن لشکر قیصر و کسری بیفتاد و در کعبه سیصد و شصت بت
بود همه بروی در افتادند آوازه در عالم افتاد که جاء الحق و زهق الباطل
کوس نبوت بر بساط عزت فرو کوفت سراپرده رسالت بر عرصه زمین زدند
و اطناب آن از مشرق تا مغرب عالم برسید جهان از نثار لفظ شیرین پر درر و
جوهر و از مکارم کرم آراسته و پیراسته گشت ابتدا این آیت بر زبان
اهل طریقت جمع و تفرقت بازی کرد تحبون الله تفرقت است یحببکم الله
جمع است تحبون الله خدمت شرعی است یحببکم الله کرامت حقیقی است
خدمت از بنده بهر بنده فرو آید هرچه از بنده شود تفرقه است هرچه از
الله آید جمع است پاک باشد بی غرض از آن بود از علت نظیر این آنجاست
که فرمود فلما جاء موسی لمیقاتنا و کلمه ربه جاء موسی عین تفرقت است
کلمه ربه صفت جمع تفرقت صفت اهل تکوین است و جمع صفت اهل تمکین
از مقام تلوین بود زیرا که چون حق تعالی باوی سخن گفت از حال بحال گشت و تغیر
و تلوین در وی پدید آمد تا کس در وی نتوانست نگریست و مصطفی علیه السلام در عین
جمع بود لاجرم در وقت رؤیت و مکالمت در حال استقامت و تمکین بماند
یک موی بر اندام وی متغیر نگشت ثمره تفرقت موسی این بود که وقربناه نجیا

ثمره کشش مصطفی علیه در عین جمع این بود که دنا فتدلی ای دنا منه الجبار جل
جلاله فتدلی محمد تفسیره رسول الله صلعم قل ان کنتم تحبون الله بسا فرقا میان
این کلمه که حبیب گفت و میان آن کلمه که خلیل گفت فمن تبعنی فانه منی چند انکه میان
محبت و خلت است همچندان میان کلمتین است خلیل گفت هر که از پی ماست او
از ماست حبیب گفت هر که از پی ماست دوست خداست و برتر از حال دوستی
حال نیست دوستی سه منزلت است هوا صفت تن است محبت صفت دل
است عشق صفت جان است هوا بنفس قائم محبت بدل قائم عشق بجان قائم
نفس از هوا خالی نه و دل از محبت خالی نه و جان از عشق خالی نه عشق ماوای
عاشق است و عاشق ماوای بلاست عشق عذاب عاشق است و عاشق عذاب
بلا این عشق که صفت جان آمد نیز سه قسم نهاده اند اول راستی میانه مستی
و آخر نیستی راستی عارفانراست مستی والهانراست نیستی بی خودانراست
راستی آنست که آنچه گوی و آنچه نمای داری و آنجا که آواز دهی باشی مستی بی
قراری و وله زدگی است که نظر هوی دام گردد که عطا برد کر گردد از عطا
باز ماند و گرد مستی هم نفس راست و هم جانرا چون شراب که بر عقل زور کند
نفس مست گردد چون آشنای برآگاهی زور کند دل مست گردد چون کشف بسر
آتش زور کند جان مست شود چون ساقی خود تجلی شد مستی آغاز کند
مستی محو شود   من نیستم ای تو مستم کن   یک جرعه شراب وصل در دستم کن
با من بنشین بخلوت و مستم کن   گر سیر شوی بنگیه بستم کن   اما نیستی
آنست که در سر دوستی شوی نه درین جهان پدید آیی نه در آن جهان دو گیتی
در سر دوستی شد و دوستی در سر دوست اکنون نمی یابم گفت که منم نمی یابم
گفت

گفت که اوست   از دیده و دوست فرق کردن نتوانست
یا اوست بجای دیده یا دیده خود اوست   پیر طریقت گفت خدایا
یافته می جویم یا دیده و می گویم که دادم چه جویم که بینم چه گویم آتش بر خود
خود افروزانیدم از دوستی او از داد دم فریاد از دل داد خواهم اکنون در
غرقابم دستم گیر آری کشته دوستی به از کشته شمشیر است نه از کشته
دوستی خون آید نه از سوخته آن دود کشته بکشتن راضی و سوخته بسوختن
راضی   هر چند بر آتشم نشاندم تو   همچنانک شوم گرم نمانده غم تو را
النوبة الثانية قوله تع و اذ قالت امراة عمران الی قوله بالعشی و
الابکار اذ در اول این آیت تعلق با آخر آیت گذشته دارد یعنی سمیع علیم
اذ قالت رب انی نذرت لک ما فی بطنی محررا ابو عبیده گفت این اذ در
قرآن حکمی نیست و در اول آیت در ابتدا آیات و قصص معنی آنست که زن عمران
بن ماثان گفت نام وی حنه و مریم ایشان بود گفت اگر خدا تع مرا از بن عقبه
برهاند و این فرزند بسلامت از من جدا شود بر خود واجب کردم که وی را
آزاد کنم از کار این جهانی تا خدا را پرستد و خدمت مسجد بیت المقدس کند
و ایشان بزرگ می داشتند خدمت بیت المقدس و این در حال کودکی بودی تا بلوغ
و بعد از بلوغ اختیار ایشان بودی در خدمت مسجد کردن تا آخر عمر یا ترک
خدمت کردن اما محرر خالص است چنانک هیچ چیز تعلق ندارد آنگه دعا کرد
مادر مریم تا آن نذر از وی پذیرفته شود و محل قبول افتد گفت فتقبل منی انک
السمیع العلیم فلما وضعتها ای وضعت حملها اشارت بمعنی کرد ازین جهت
بلفظ تانیث گفت قالت رب انی وضعتها انثی مادر مریم کمان برد که بر ز لیف

نذر را ازان جهت کرد پس چون دختر بود این سخن بر سبیل اعتذار گفت یعنی خداوندا
من دختر آوردم و دختر چون پسر نبود و شایستگی محرر ندارد گفت والله اعلم
بما وضعت ای اعلم بحالها و حقیقة احوالها یعنی خدا داناترست که حقیقت کار
و عاقبت وی بچه باز آید و چون بود قراء شامی و عاصم بما وضعتُ بضم تا است و این
از قول مادر مریم است و روا بود برین قراءة که لیس الذکر کالانثی عارضی بود
نه از قول مادر مریم و بر قراءة دیگر بما وضعتْ باسکان تا خوانند و لیس الذکر کا
لانثی برین قراءة هر دو وجه بود اسٔت انی سمیتها مریم مریم بزبان رومی امة الله
خدمه گفت من این فرزند را مریم نام نهادم و کذلک کان اسمها عند عزوجل مصطفی
علم گفت حسبک من نساء العالمین اربع مریم بنت عمران و آسیة امراة فرعون
و خدیجة بنت خویلد و فاطمة بنت محمد علم وانی اعیذها بک و ذریتها من الشیطان
الرجیم ای امنعها و اجیرها بک من الشیطان الرجیم الملعون روی عن النبی علم قال
ما من مولود الا و الشیطان ینال منه طعنة و لهذا تستهل الصبی الا مریم و
ابنها فانهما لما وضعتها قالت انی اعیذها بک من الشیطان الرجیم فضرب دونهما
حجاب ذریة را ابنا کانند و بنو فرزندان باشند که از او کانند و شیطان نامی
است از جن و انس و هر ناپاک را و در خبر هست که یکی از خلفا راشدین
مردی را دید بر پی کبوتر گفت شیطان یتبع شیطانه و شیطان را دو وجه
است از روی معنی یکی آنک از شاطه بود یعنی دور شد و از درجة ولد آدم شده است
برین تاویل نون نه اصل باشد و بر وزن فعلان است چون عطشان دیگر
وجه اشتقاق از شطون است ای بعیدة و برین تاویل نون اصلی باشد
بر وزن فیعال است فتقبلها ربها بقبول حسن و کفلها زکریا الایة این اجابت
دعا

دعا مادر مریم است تا آنجا که گفت حسنا و بر دو یا بند او ز نبات نیکو یعنی بر صلاح
و سداد و معرفت و طاعت قبول مصدرست بر وزن فعول و کفلها زکریا قراءة کوفی
مشدد است و زکریا مقصور و کفلها الله زکریا الله بدل گشتی وی را با زکریا یعنی
سپرد و باقی بتخفیف خوانند و زکریا ممدود یعنی زکریا مریم را بپذیرفت و
زکریا پیغمبر بود از خدای عزوجل با اهل شام و از فرزندان سلیمان داود بود کلبی
گفت چون مریم از مادر جدا شد مادر مریم او را در خرقه بپیچید و به بیت المقدس
فرستاد پیش احبار و دانشمندان و رئیس و مهتر ایشان زکریا بود گفت او را
بر گیرم و بپرورم و من بداشت او اولی ترم که خواهر او بود زن منست ایشان گفتند
هیچ مادر وی از وی نزدیکتر نبود بوی نیکذاشتند عاقبت قرعه زدند
و قرعه بر زکریا افتاد بوی تسلیم کردند تا از بهر وی غرفه بساخت چنانک بنردبان
بران غرفه بر شدند و او را دران غرفه بنشاند اینست که و هو دخل کلما دخل
علیها زکریا المحراب محراب ناییست شریفترین جای را و گرامیترین چون غرفه
و کوشکها تسوروا المحراب این محراب کوشک داود است و گفته اند محراب مسجد است
وان همه این محراب گویند لکونه محاربة النفس للشیطان میگویند هرگه که زکریا
بر مریم شدی وجد عندها رزقا یافت پیش وی روزی یافت گفته اند در
تابستان میوه زمستان یافتی و در زمستان میوه تابستان تازه یافتی قال
یا مریم انی لک هذا قالت هو من عند الله مریم گفت این از نزد خداست
جبرئیل می آورد از آسمان ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب محتمل است
هم از قول مریم بود روی جابر ان رسول الله صلعم اقام ایاما لم یطعم طعاما
حتی شق ذلک علیه و طاف فی منازل ازواجه فلم یصب عنده واحدة منهن

شيا فاتی فاطمة فقال یا بنیة هل عندک شی اکلته فانی جایع قالت لا والله بابی
انت وامی یا رسول الله فلما خرج من عندها رسول الله صلعم بعث الیها جاریة
رغیفتین وبضعة لحم فاخذته منها فوضعته فی جفنة لها وغطت عندها
قالت والله لاوثرن بها رسول الله صلعم علی نفسی ومن عندی وکانوا جمیعا
محتاجین الی شبعة طعام فبعثت حسنا او حسینا الی رسول الله فرجع الیها
فقالت بابی انت وامی قد اتانا الله شیا فکشف عن الجفنة فاذا هی مملوة
خبزا ولحما فلما نظرت الیها عرفت انها برکة من الله عز وجل فحمدت الله
وصلت علی نبیه فقال رسول الله صلعم من این لک یا بنیة قالت هو من عند
الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب فحمد الله فقال الحمد لله الذی جعلک شبیهة بسیدة نساء
بنی اسرائیل فانها کانت اذا رزقها الله شیا فسالت عنها فقالت هو من
عند الله فبعث رسول الله صلعم الی علی ثم اکل رسول الله صلعم وفاطمه و
الحسن والحسین وجمیع ازواج النبی صلعم جمیعا حتی شبعوا قالت
فاطمه فبقیت الجفنة کما هی واوسعت منها علی جمیع جیرانی وجعل الله
تعالی فیها برکة خیرا هنالک دعا زکریا ربه هنالک وهنالک وهنا بمعنی
ثم است عرب ازا در موضع حین ی نهند هم بر انجا و دران هنکام که
زکریا میوه تازه دیده نه در هنکام خویش ودانست که آن از قدرت
خذاوند ست وزن وی عاقر بوذ زکریا با خوذ کفت او که میوه تواند اور ذی
هنکام فرزند تواند هم اورد از زن عاقر در ان وقت زکریا خذاوند
خویش را بخواند قال قال رب هب لی من لدنک ای من عندک ذریة طیبة ای نسلا
مبارکا تقیا رضیا انک سمیع الدعاء ای مجیب الدعاء سمع الله لمن حمده ای اجاب فنادته

فنادته الملائکة جمع وکسای فنا به بیا خوانند بر تقدیم فعل و ملایکه
هرچند جمع است اینجا جبرئیل خواهد عرب روا دارند که کسی را که رییس
ومهتر قوی باشذ که از وی خبر بلفظ جمع باز دهند وهو قائم یصلی فی المحراب
این محراب مسجد بیت المقدس مراد ست ان الله بکسر الف قوله شامی وحمزه
وکسای است ی کویذ خذاوند تو را شاذ کند بپسری نام وی یحیی قیل سماه الله یحیی
لان الله تع یحیی قلبه بنور الایمان والنبوة یحیی از حیوة است وحیوة حقیقی
حیوة دل است بنبوت وایمان ویحیی را هم نبوت بوذ وهم ایمان وقیل سماه الله تع
یحیی لان الله تع احیی به عقر امه مصدقا نصب علی الوصف والحال بکلمة
من الله یعنی این بشارت سخنی از خذاوند بوذ دیکر انک الله تو را بشارت
ی دهد بپسری از زن عاقر بکلمه کن سه دیکر معنی انست که مصدقا
بعیسی ابن مریم انه ابن مریم من غیر اب وانه عبد الله ورسوله روی ان امراة
زکریا اخت مریم لقیتها فلما فتح الباب التزمتها فقالت امراة زکریا یا مریم
اشعرت انی حبلی قالت مریم اشعرت ایضا انی حبلی فقالت امراة زکریا وجدت
ما فی بطنی یسجد لما فی بطنک وهذا قوله مصدقا بکلمة من الله ویحیی بسه
سال مه از عیسی بوذ و هر دو پسر خاله یکدیکر بوذند یحیی از حنه بنت عمران بود
عیسی از مریم بنت عمران وسیدا وحصورا ونبیا من الصالحین نعت یحیی است
شرط سیادت سه چیزست علم وحلم وتقوی تا این هر سه خصلت در وی جمع
نشوذ استحقاق سیادت در وی ثابت نشوذ وحصور انست که بزنان نرسد
وکرد ایشان نکرده فعول است بمعنی فاعل یعنی حصر نفسه من الشهوات وشاید
که بمعنی مفعول باشد کانه محصور عنهن ای ممنوع ومحبوس عنهن من قبل الله

من الصالحين این صالح در قران پیغمبرانرا جا بهاست بادسی ان شایسته
است جنانک کوی فلان یصلح لهذا الامر قال رب انی یکون لی غلام مفسران
گفته اند این خطاب با جبریل کرد گفت یا سیدی مرا فرزند جون بوذ پیری
و ضعیفی تن رسید و پوستم خشک شد از پیری گویند صد و بیست سال
از عمرش گذشته بوذ و زنش نوذ و هفت ساله بوذ و این سخن نه بر سبیل انکار
رفت بل جون حق تع در افرینش خلق حکم جنان کرد که بر عموم و عادت جنانک
رانده که از مرد پیر و زن عاقر فرزند نیایذ زکریا خواست تا بداند که فرزند
ایشان جون در وجود خواهد امذ هم حال پیری و ضعف یا ایشان را جوانی
و قوت شباب باز برذ و فرزند اورذ یا از زنی دیگر خواهد بوذ یا از طریقی
دیگر بیرون از عادت افرینش عموم خواهد بوذ پس این سوال از کیفیت
وجود فرزند رفت نه از اصل وجود و بعضی گفته اند این سخن نه سوال
بوذ بل که استعظام نعمت خدای تع بوذ جنانک عرب گویند جون شغلی
عظیم و نعمتی بزرگ پیش ایذ من لی بکذا و من این لی بکذا یعنی من از این
کجا باشم و جه باشم و از کجا اهل این نعمت شوم که حق تع بر من جنین نعمتی ارزانی
داردپس جبریل از پیغام خدای تع او را جواب داد کذلک الله یفعل
ما یشا یعنی این فرزند هم در حال ضعف و پیری دهد و از کمال قدرت
وی دور نیست که افرینش این فرزند خدای را همجون افرینش خواست ازل
که خواهد دهد و هرجه خواهد کند و همه اختراعات ابداعات بر
یک نسق است از روی قدرت قال رب اجعل لی ایة زکریا نشان خواست که
وضع حمل فرزند کی بوذ و جه نشان داده تا در شکر و سپاس داری و عبادت
ستزام

بیفزام قال ایتک الا تکلم الناس ثلثة لیال رمز همان وحی است که جای دیگر
گفت فاوحی الیهم و معنی هر دو در قصه اشارتست که او را گفتند شرط انست که
با اهل خوذ مباشرت کنی در حال طهر و نشان انست که سه روز سخن با مردم نتوانی
گفتی مگر اشارتی پس با بلسنت با بن بان بعضی علما گفته که زبان بستن وی از سخن
گفتن عقوبتی بوذ که حق تع بوی خواست که جون مشاهده با ملک سخن گفته بود ایت و علامت
میخواست و قومی دیگر بعکس این گفتند که زکریا از حق تع قوتی و عبادتی خواست
تا ان بجای اورذ شکر نعمت اجابت دعا را حق تع وی را فرموذ که جملگی خویش سه
روز در کار ما کن و با ذکر و تسبیح ما باش و با مردم سخن مگو تا ان شکر نعمت است
واذکر ربک کثیرا این دلیل است که زبان وی از ذکر و تسبیح بسته نبوذ
وسبح بالعشی و الابکار تسبیح نامی است سبحان را که پاک خدای شناسند
هرجند استعمال بیشتر در سبحان الله روذ و سبوح پاک و بی عیب است روایت
است که روزی مصطفی علم با یاران نشسته بوذ یاران بکوهی بگریستند گفتند
یا رسول الله ما اعظم هذا الجبل رسول خدا علم گفت مبحی کس از شما در بهشت
نشوذ تا جندانک این کوه هست وی را عمل بوذ یاران همه دلتنگ شدند رسول
خدای گفت علم ما لی ادکم محزون بین ایشان گفتند بکاجلی ما را این نظر و این گفت
نبوذی رسول علم گفت دلتنگی مکنیذ که این اسان تر از انست که شما پندارید نه شما گویید
سبحان الله این گفت شما از کوه عظیم تر است در روز کار جمع رضع مردی را صد حمد کن
زند در میانه ضرب گفت سبحان الله عمر با جلاد گفت دعه فان التسبیح لا یستقر
الا فی قلب مومن بالعشی و الابکار ابکار در بامداذ شدن است و ابکار معنی
بکره است مصدر بجای اسم نهاذ جنانک گفت فالق الاصباح اصباح بمعنی صبح است

وغروب از وقت بر آمدن آفتاب تا چاشتگاه بکره خوانند و از وقت آفتاب
زرد شدن تا پاره از شب بگذرد عشی خوانند و مراد باین دو کلمه نه آنست
که تا زکریا در تسبیح و نماز باین دو طرف روز اقتصار کند بلکه دوام عبادت
و ذکر خواهد در همه اوقات شبانروز باین سه روز مخصوص روی ان النبی علیه السلام
قال الا ادلکم علی کلمات من افضل الکلام لا القران ومن من القران خفاف
علی اللسان ثقال علی المیزان ترضین الرحمن وتطردین الشیطان سبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر النوبة الثالثة قوله تعالی اذ قالت
امرات عمران در ذوق ارباب معرفت که در ازل آزاد اندیشه اند نه دنیا دامن
او گرفت ونه عقبی او را صید بگفت نه با شواهد رسوم بماند ونه با دانش در
آویخت پیر طریقت گفت با دانش بر روی مهر باش است با زخواستن خود
دل از دوست برخاستست همه با فقها در یافت آزادی کش اینست نشان
آزادی آنست که از ان در فی یک عصر ابو بکر قحطبی حکایت کنند که او را
پسری بود بی رسمیها بر آورده واز شوخی و نا پاکی با جوانان فساق
برآمیخته و بحرمت بر آمیخته یکی از بو الفضول طریقت باین پسر بر گذشت وی
با قرانان خویش در مجلس ملاهی نشسته و مردم از غیبت او در دیده
افتاده. این پیر گفت رحمت بر ابو بکر قحطبی باد تا این مسافاه چون میکند
واین گفت و گوی مردم در حق پسر وی چون روز کار پسری بود محجان
ی رفت تا در پیش قحطبی شد و ویرا بر صفتی دید از خود بیخود
شده واز قصه و احوال بیخبر شده چنانکه از خویش و بیگانه بی
خبر بلکه از دنیا و از اهل دنیا بیخبر این شیخ از حال وی در تعجب شد و گفت
فدیت

فدیت من لا ابو تر فیه الجبال الرواسی قحطبی بفراست بدانست که او تعجب میکند
گفت لانا قد حررنا عن رق الاشیاء فی الازل اذ قالت امرات عمران گفته اند که
چون از مخدره مریم در وجود آمد مادر وی دلتنگ و محزون گشت گفت من پنداشتم
که این فرزند پسر خواهد بود وی را خدای از ان ذکرم الموت دختر امد و دختر
این معنی را چون شاید رب انی وضعتها انثی گفتند ابن خطاب که بکنی الله
خود داند گفت ای دانم که داند لیکن تا مریمی بر نهد بس مردم دار کن
این بود که والله اعلم بما وضعت مقصود دختر و دو چیز بود یکی
نواختن از حق که بوی رسید و دیگر قبول این فرزند و هر دو مقصود
در کلامش بیامد نه نواختن اینست که والله اعلم بما وضعت و قبول
اینست که فتقبلها ربها بقبول حسن یعنی نیکوش قبول کرد که وی را بنعت عصمت
بپرورد و بنبات بر اورد و بیشتر فیتر بن بقعه فرو آورد و بیغمبری
چون زکریا بوی گماشت و انگه از غیب رزق روزی روان کرد کلما دخل علیها زکریا
المحراب وجد عندها رزقا تا عالمیان بدانند که حق تعالی دوستان خود
را خود دارد و ایشان را بکس باز نگذارد در اینجا لطیفه است که باغنیا فرمان که
فقرا را خدمت کنند و توانگران که اولیا را تعهد کنند بدانید که ایشان
در رفق اولیا و فقرا اند و اولیا و فقرا در رفق و نواخت حق اند زکریا
چون دید که مریم کوظل بود نه سابقه طاعتی ونه وسیله عبادتی از وی بدید
امد گفت انی لک هذا مریم بتائید الهی از عین توحید او را جواب داد و
گفت هو من عند الله یعنی روزی و نواختن که فرستد نه بسابقه طاعت

فرستند بلکه از نزدیک خویش فرستند و بمشیت خویش دهد ان الله یرزق
من یشاء بغیر حساب زکریا چنان گرفت که در محل طاعت و عبادت بلکه
در مقام نبوت و رسالت استحقاق اجابت دعوت خود دید الا از فضل
محض و مشیت حق اذن بود چون بشارت فرزند دادند او گفت انی یکون
لی غلام ای باستحقاق منی یکون فی هذه الاجابة او بمشیتک و فضلک قال
رب اجعل لی آیة زکریا نشانی خواست گفتند نشان انست که سه روز زبان
تو در سخن بیاید و با مردم بازبوم نامحه راز با ما بود بروز بانت مهر خرمش
ما بود اشارت می کند که ترا فرزندی دهم که ویرا از دنیا و خلایق بازبوم و روی
دل وی با خود کردانم تا قبله خود جز حضرت ما نداند و جز با حدیث ما نیاساید
ذکر یا را بر خصوص میفرمود که واذکر ربک بالعشی والابکار و مومنان را بر عموم فرمود
که واذکروا الله ذکرا کثیرا ذکر سه درجه است اول ذکر ظاهر بزبان و هو
قوله واذکر ربک کثیرا دوم ذکر خفی بدل و ذلک قوله او اشد ذکرا و قول النبی
علیه السلام خیر الذکر الخفی وخیر الرزق ما یکفی و سه دیگر ذکر حقیقی است
وان شهود ذکر حق است ترا واذکر ربک اذا نسیت ای اذا نسیت نفسک فی ذکرک
ثم نسیت ذکرک فی ذکرک ثم نسیت فی ذکر الحق کل ذکر پیر طریقت گفت الهی
چه یاد کنم که همه خود یادم خرمن نشان خود فرا یاد دادم یاد کردن است
و فراموش کردن زندگانی و رود دیگینی و کسب چنانک دانی الهی بکسب یکجند
یاد تو ورزیدم اکنون یاد تو نشناختم خاموشی گزیدم من کیستم که این رتبت
را سزیدم فریاد از یاد بانداره و دیدار بهنگام و از آشنایی بنشان و از دوستی
به پیغام النکتة الثانیة قوله تعالی واذ قالت الملائکة یا مریم الی
قوله امرها

صراط مستقیم ملایکة اینجا جبرئیل است تنها مریم در محراب بود جبرئیل
امد و با وی این خطاب کرد ان الله اصطفاک الله ترا گزید و از همه فاحشه
و لغو پاک کرد سدی گفت تطهیر وی ان بود که هرگز مسیح مرد بوی نرسید و هرگز
حیض ندید و اصطفیک علی نساء العالمین اصطفا اول عام بود چنانک پیک
زنان را برگزید و اصطفا دوم خاص است و برابر گزید تا فریشته دید و روح
پاک یافت از نفخه جبرئیل و بی شوهر زاد نسا و نسوة نامی است جمع زنان را
و از لفظ وحدان نیست یا مریم اقنتی لربک قنوت طاعت داشتن است
و عبادت کردن بر دوام واسجدی وارکعی مفسران در معنی رکوع و سجود دو قول
گفته اند یکی انک دو رکن معروف خواهد از ارکان نماز و سجود در پیش رکوع
داشتن نشاید که در شریعت ایشان چنین بوده باشد و اگر نه چنین بوده
باشد واو دلالت بر ترتیب نمی کند قول دیگر انک سجود اصل نماز است چنانک و
ادبار السجود و رکوع حقیقت شکر است چنانک گفت وخر راکعا و اناب ای
شاکرا حق تع باین کلمه مریم را نماز فرمود و شکر فرمود مع الراکعین
ای مع الشاکرین الساجدین و نیز اشارت که زنان را نماز بجماعت رواست الراکعین ۲
و دلیل است بر انک نماز جماعت موکد است اول این ایت قصه مریم در گرفت
انگه قصه زکریا در میان اورد از بهر انک ان بود که اول ابتدا قصه مریم است
و لابت در گرفت و بیا مان برد پس بیان ابت نبوت زکریا در گرفت که ابت
در وی ابت لایق تر بود پس بیان عبادت زکریا در گرفت تا قصه وی
تمام شد انگه عبادت وی در ان پیوست که عبادت بر پی ذکر عبادت
لایق تر بود پس معلوم شد که این سخن بر نظام خویش است ذلک من انباء الغیب

یعنی این که گفتیم ازین قصها از تو در غیب بوذ وما کنت لدیهم و تو نبوذی نزدیک ایشان
اذ یلقون اقلامهم ایهم یکفل مریم انبیا اقلام و ازلام جاهلیت از لام و تیرهای
زدن مباح است مصطفی علیه چون بسفری رفتی میان زنان قرعه زدی وما
کنت لدیهم اذ یختصمون تخاصم ومخاصمه واختصام جنگ کردنست بایکدیکر
اذ قالت الملائکة یا مریم الایة کلمه اینجا نام عیسی است از بهر آنک
بکلمه حاصل شد اسمه المسیح عیسی ابن مریم اختلافست میان علما
که چرا او را مسیح نام کردند قیل لانه مسح بالبرکة وجعل مبارکا و بر ابرکت
بیاموده بوذند که بهرجا که رسیدی بسلامت گشتی قیل لانه ممسوح
بالدهن وقیل سمی مسیحا لانه کان یمسح الاکمه والابرص فیبرؤ و یمسح عین
الاعمی و یبصر وقیل لانه کان ماسحا للارض بسیاحته فیها اینجا مسیح بمعنی
ماسح است و دجال را مسیح گویند لانه ممسوح احد العینین کانّما عینه
طافیة یعنی نابیه وقیل کان ممسوحا باللعنة وقیل یمسح الارض کلها الا مکة
والمدینة وبیت المقدس اسمه المسیح عیسی ابن مریم مسیح لقب است
و عیسی نام وجیها فی الدنیا والاخرة نصب علی الوصف والحال است ای کیننا
شریفا ذا قدر یعنی روی شناسنده با قدر هم در دنیا وهم در آخرت
ومن المقربین تقرب وی آنست که او را باسمان بردند ویکلم الناس
فی المهد یعنی در آن هنگام که در گهواره بوذ سخن می گفت و آنچه در آن
وقت گفت آن بود که گفت انی عبد الله الایة قال مجاهد قالت مریم کنت
اذا خلوت انا و عیسی حدثنی وحدثته فاذا شغلنی عنه انسان سبح فی
بطنی وانا اسمع وکهلا ای ویکلمهم کهلا نصب است بر حال ونایب دیگر
کهل

کهل آنست که ویرا چون باسمان بردند وباز خواهند آورد بزمین وبعد تمام
کهل مردمان را سخن گوید واورا ببینند وکهل بنزدیک عرب آنست که جوانی ویرا
تمام شد وگفته اند از سی دو سال تا پنجاه ودو سال کهل است واز پنجاه و
دو سال تا آخر عمر شیخ است وقیل یکلم الناس فی المهد صبیا وکهلا نبیا
این بشارت مریم است بنبوت عیسی و بزندگانی وی تا بایام کهولیت ومن
الصالحین ای المذکورین فی قوله والتمسه الو الصالحین مثل موسی واسمعیل واسحق
وابرهیم قالت رب انی یکون لی ولد الایة این خطاب مریم با جبرئیل است
گفت یا سیدی چون بوذ مرا فرزند سبب اینجا جماع است وبشر مردم است
از مباشرت که بلا بدارد وحس باو نوبت رسید همچون فرشته اینجا کذلک الله یخلق
ما یشا گفت و در قصه زکریا یفعل ما یشا فرق آنست که زکریا فرزند داد بر نسق
و عادت که میان مردم روانست پس لفظ فعل لایق تر بوذ در آن عالم تر بوذ
و مریم را فرزند داد نه توالد وتناسل نبوذ پس لفظ خلق اینجا لایق تر بوذ که خاص
تر است از لفظ فعل فاذا قضی امرا یعنی قضی گزاردن کاری است وتمام کردن
انّما یقول له کن فیکون گفته اند این خطاب تکوین است مخاطب را در حال
تکوین صورت بندد لا قبله ولا بعده ولکنه این خطاب درست نباید و
درست آنست که این خطاب با آنست که در علم حق موجود است اگرچه معدوم
الذات است و همچه معلوم حق بوذ در حکم موجود بوذ پس خطاب با آن درست
ابن شامی خوانند فیکون بنصب نون در جواب امر وجواب بنا عرب بنصب
گویند و برفع گویند اما برفع بیشتر گویند و یعلمه الکتاب بیا قرأة نافع است وعاصم
ویعقوب معطوف بر یخلق ما یشا وایشان که بنون خوانند بر توجیه الیک ونعلمه

الکتاب ای الکتابة والخط بیدک مع ما بلغ اشک ولطفولیته والحکمه یعنی علم حلال
وحرام و سنت وگفته اند کتاب اینجا جمله کتب منزل است وتخصیص توریت وانجیل تفضیل
وشرف راست ورسولا عطف است بر وجیها او حال دیگر رسولا وقیل منصوب علی
الحال یعنی ویعلمه الکتاب والحکمة وهو رسول الی بنی اسرائیل وگفته اند پیغمبران
بنی اسرائیل عیسی بوذ واول ایشان یوسف وروی ان النبی علیه السلام قال بعث علی اثر
ثمانیة الاف من اربعة الاف من بنی اسرائیل انی قد جئتکم بایة من ربکم یعنی
وی را برسولی به بنی اسرائیل فرستاذ تا گفت من امدم بشما و علامتی اوردم از خذای
شما که گواهی دهذ بر نبوت ورسالت جواب ان چیست گفت انی اخلق لکم
من الطین بکسر الف قراءة نافع است بر اضمار قول وایشان گفتند انی اخلق بنصب خوانند
یعنی انک لانه اخلق لکم بیکو بذ کنم و سازم شما را از گل مرغ فانفخ فیه النفخ جعل
الروح فی شی فیکون طیرا قراءة عامه است فیکون طائرا مدنی است یعنی تا پرنده بوذ
وگفته اند خفاش بوذ طرفه ترین مرغان بگوشت ی برذ و بی خایه زه کنذ وشیر دهد
وپستان داذ وحیض بیند لنکی گفت باذن الله اهل معانی گفتند فرق است
میان فعل عیسی و فعل خذای در خلق ونفخ نگفت باذن الله وهمچنین در ابرا
الاکمه والابرص و انبئکم بما تاکلون وما تدخرون نگفت باذن الله
که این همه از افعال عیسی است اما بوذن مرغ زنده کردن وی واحیا کردن
مردگان باذن الله در ان پیوست که از جز بفعل خذای نیست ومخلوق را دران
هیچ راه نیست وابری الاکمه والابرص گفته اند اکمه شب کور است وگفته
اند نابینا مادر زاد است والابرص پیس است واین دو عیب بیان عیبها و علتها بخصوص
کرد که مردم مداوا ان هیچ راه نیست تا عیسی را معجزه باشد و روز کار ایشان
روز

روز طبیب بوذ بزرگان وحکیمان انواع مداوات ومعالجات بجای می اوردند
پس حق تعالی معجزه عیسی هم ازان جنس ساخت که ایشان دران بوذند تا در ایشان
اثر بیشتر کند وهب منبه گفت روز بوذ که پنجاه هزار کس مداوا کرده ی و مداوا او ان بوذی
که دعا کردی وان بیمار درست شدی وگفتی اللهم انت اله من فی السما ومن فی الارض اله
فیهما غیرک وانت جبار من فی السما وجبار من فی الارض لا جبار فیهما غیرک وانت
حاکم من فی السماء وحاکم من فی الارض لا حاکم فیهما غیرک قدرتک فی السما کقدرتک
فی السما وسلطانک فی الارض کسلطانک فی السما اسیلک باسمک الکبیر ووجهک الکریم
وملکک القدیم انک علی کل شی قدیر واحی الموتی باذن الله گفته اند هیچ مرده
زنده نکرد مگر جبرئیل دران حال حاضر بوذ وچهار کس معروف اند که زنده کرد یکی
عازر دوستی بوذ از ان عیسی ودیگر ابن العجوزه مرده بر جنازه نهاده می بردند عیسی
دعا کرد و در حال زنده شد واز جنازه فرو امد وجامه در پوشید وپیش اهل خویش
شد سدیگر ابنه العاشر عیسی را گفتند این زن دی روز فرمان یافت عیسی
دعا کرد وزنده شد وبعد ازان روزگاری بماند وفرزند زاد وچهارم سام بن
نوح بوذ عیسی بسر خاک وی شد دعا کرد زنده شد واز گور برخاست ویک نیمه موی
او سپید شده بوذ ودران روزگار سپیذی در موی نبوذی وگویند پانصد سال
از عمرش گذشته بوذ همه در جوانی وسیاه موی چون زنده می شد از هیبت روز
قیامت نیمه سر وی سپیذ شد عیسی گفت قیامت برخاست گفت نه اما ترا بسر
خواندم باسم اعظم خذای عیسی گفت بمیر گفت بشرط انک دعا کنی تا حق تعالی
مرگ بمن اسان کند واز سکرات مرگ امن کند عیسی دعا کرد واو بخاک فرو شد کلبی گفت
دعا عیسی از مرده زنده کردن این بوذ که یا حی و یا قیوم وانبئکم بما تاکلون منسران

گفتند چون عیسی مرده زنده کرد و اکمه و ابرص را بهی کرد گفتند این سحر است ما بتو نگرویم
تا تو ما را خبر کنی از آنچ در خانها خویش می خوردیم و می نهیم پس عیسی ایشان را خبر کرد
که بامداد بخانها چه بخوردید و باقی روز را چه می نهادند سدی گفت عیسی در
کتاب بود و کودکان را خبر می کرد که پدران شما در خانه چه چیز خوردند و چه از
بهر شما بنهادند کودکان بخانه می شدند و گریستن می کردند که شما این خوردید
و این از بهر ما نهادید ایشان گفتند کی شما را خبر کرد گفتند عیسی پس کودکان
همه از کتاب باز گرفتند گفتند لا تعشوا مع الساحر عیسی بطلب ایشان
رفت پدران گفتند ایشان حاضر نه اند عیسی دانست که ایشان در کدام خانه
عیسی گفت پس که اند که درآن خانه اند پدران گفتند خنازیر قال عیسی کذلک
یکونون چون پدران ایشان را دیدند همه خنازیر بودند پس آن قصه در بنی
اسرائیل آشکارا شد قصد عیسی کردند مادر عیسی وی را برگرفت و بر گوی نشاند
و از دشمنان بگریختند و بمصر شدند ان فی ذلک لآیة لکم ان کنتم مؤمنین مصدقا
نصب علی الحال والوصف لما بین یدیه من التوریة فیکون ذلک من جملة معجزاته
ولاحل لکم بعض الذی حرم علیکم مفسران گفتند در شریعت موسی گوشت شتر
و بعضی مرغان و ماهیان حرام بود پس حق تعالی بزبان عیسی آن بریشان
حلال کرد وجئتکم بآیة من ربکم این معجزات و عجایب کاروی که دلالت کرد
بر درستی نبوت وی بر لفظ و حران گفت و از روی دلالت همه یک جنس است
فاتقوا الله واطیعون ای وحدوا الله واطیعونی فیما امرتکم به من النصیحة
ان ربی و ربکم فاعبدوه هذا صراط مستقیم این سخن اینجا و در سورة
مریم و در سورة زخرف از عیسی مریم بیزاری است از آنچ ترسایان دعوی کردند
دروغ

دروغ یعنی این همه معجزات که نمودم بیان دلالت است بر صحت رسالت خدا
که من برانگیخته ام و اقرار کنم خدای منست و خدای شما او را بپرستید و یگانگی
او گواهی دهید که راه راست اینست النوبة الثالثة قوله تعالی اذ قالت
الملائکة خدای عالمیان و کردگار جهانیان با مریم گرامیها کرد و او را بر جهانیان تفضیل
داد و او را بدان کرامت برخواند این ندا آنست که همه انبیا و اولیا در آرزوی این
بودند این دوستی اگر نه هزار بار برخوانی و گوی ربی چنان نبود که او ترا یک
بار برخواند و گوید عبدی عبدی اگر چند بار تو او را بخداوندی بپذیری شرف
ندارد که خداوندی او خود ترا لازم است کار آن دارد که او ترا یکبار به بندگی
بپذیرد ابو یزید بسطامی قدس الله روحه گفت اوقفنی الحق سبحانه و تعالی بین یدیه
الف موقف یعرض علی المملکة فاقول لا اریدها فقال لی فی آخر الموقف یا
بایزید ما ترید قلت ارید ان لا ارید فقال انت عبدی حقا هر چند ترا ازهره
آن نیست که بایزید وار با حق سخن گوی بنازی غصه کن و سوزی بنمای گوی
خداوندا بنمای و نشانی بپسند مکودم شاید از درگاه خود مرا نامی نهی مردی
بیابان رفت تا غلامی خرد غلامی اختیار کرد تا بخرد گفت چه نامی گفت او را عزیز
تا ترا بانچ پس بهر نام که خواهی بخوان چون بنده او باشی بهر نام که خواهد خواند
و بهر صفت که خواهد دارد نواخت دیگر مریم آنست که حق تعالی نعم اصطفا
بروی کشید و جایگه در اول آیت و در آخر آیت که را بود از زنان این کرامت
که وی را بود از دنیا و جهانیان از آدم اکنون و را آزادی بذیرفته و بسندیده
خدای بود جای وی مسجد و محراب و درافزودی روان از درگاه الله بودی
اکنون بهمه رنج کارد و خدای را فرمان بردار بود و در بزرگی و صدیقی خدای را گواه بود

وفرزندش می‌بذرد آمد و روح الله بود حق تع عیسی را پنج نام خواند
عیسی و مسیح و کلمه و روح و وجیها فی الدنیا والاخرة روی شناس و نیکو در
دنیا و اخرت حق تع وی را کرامتها و معجزها داد ویعلمه الکتاب والحکمة
والتورية والانجیل بالخ این آیه بیان معجزات عیسی است از بهر
آنک در علم خدای بود که ترسایان در حق وی غلو کنند حق تع رد کرد
ترسایان را در گهواره و بود در حال طفولیت در سخن آورد تا گفت انی
عبد الله التوریة للثابتة قوله تع فلما احس عیسی منهم الکفر
الی قوله والذکر الحکیم احساس دانستن و یافتن است بخرد و بدین
حاسهٔ بصر می‌گوید عیسی بدانست و دریافت که جهودان بر کفر محکم ایستاده
اند اصرار ایشان و قصد قتل ایشان عیسی را عیسی دران حال از ایشان
بر گشت و راه گریز گرفت تا بنزدیک حواریان افتاد گفت من انصاری
الی الله انصار جمع نصیر است والی بمعنی مع است و معناه من یضیف
نصرته ایای الی نصرة الله و گفته اند این نصرت زبانست و اشارت
حجت که می‌طلبد نه نصرت شمشیر قال الحواریون نحن انصار الله و مراد
این نصرت دین خداست اما حواریان خلافست میان علما که این نام
ایشان را از بهر چه نهادند قومی گفتند از بهر آنک جامه سپید داشته
و دوست داشتند که گازران بودند کانوا یحورون الثیاب ای یبیضونها
و زن را حور گویند از بهر آنک سیاههٔ چشم وی سخت سیاه بود و سپیده
سخت سپید رسول خدا علم گفت هر پیغمبری را حواری بود و حواری من زبیر
عوام است دلیل است که حواری نایب خاص کیا نرا افتاد گفت ان الحواریین
کلم

کلهم من قریش ابو بکر و عمر و عثمان و علی و حمزه و عباس و جعفر و ابو عبیده و زبیر
العوام و عثمان بن مظعون و عبد الرحمن و سعد بن ابی وقاص و طلحه بن عبید الله
و گفته اند مریم عیسی را با حرفت صباغی داد استاد بکاری بیرون رفت عیسی
جمله جامها که در دکان بود در یک خم رنگ نهاد استاد چون باز آمد جامها دید
جمله در یک خنب نهاده دلتنگ شد گفت این جامها را تباه کردی عیسی گفت غم مخور
جامها چون خواهی و هر چه رنگ خواهی چنانک تو خواهی ازین یک خنب بیرون
آورم جمله رنگها از یک خم رنگ بیرون می‌آورد استاد در کار وی عجب بماند بوی ایمان
آورد و اصحاب ایمان آوردند و نصرت دین وی کردند اینست که فرمود قال
الحواریون نحن انصار الله کلبی گفت دوازده مرد بودند از خاصگیان عیسی علیه السلام
با وی بودندی و هرگز از وی جدا نشدندی هر گه که گرسنه شدندی عیسی دست
بر زمین زدی و هر یک را دو رغیف بیرون آوردی و در حال تشنگی همچنین آب بیرون آوردی
گفتند یا روح الله کیست از ما فاضل‌تر که بتو ایمان آورده‌ایم و در پی تو
ایستاده‌ایم و تو از غیب ما را طعام و شراب می‌دهی گفت از شما فاضل‌تر آنست
که بدست خود کاری کند و کسب خویش خورد ایشان چون این بشنیدند حرفت
گازری بیاموختند و از کسب خویش بخوردند حق تع ایشان را حواریان
نام نهاد ربنا امنا هم از قول حواریانست واتبعنا الرسول یعنی عیسی فاکتبنا
مع الشاهدین ای محمد علم و امته وهم الذین ذکر الله تع فی قوله لتکونوا شهداء
علی الناس ویکون الرسول الایة ومکروا یعنی الذین احس عیسی منهم الکفر و
مکر الله مکر ایشان آن بود که چون عیسی و حواریان دعوت بر ایشان
آمدند قصد عیسی کردند و داد زدند تا وی را بر دار کنند حق تع گفت ومکر الله مکر

ساری بود پوشیده و باشد که مفسدت را کنند و باشد که مصلحت را و مکر الله
جز مصلحت را نباشد و غدر بان نبود پس مکر خالق با مکر مخلوق نماند گفته اند
مکر الله اینجا آنست که پیغام داد با عیسی تا با حواریان گفت که کیست از
شما تا رضا دهد که شبه من بروی افکنند و وی را بیدل من بر دار کنند و بهشت
او را بود یکی از ایشان اجابت کرد و شبه عیسی بروی افکندند جهودان
بر دار کشیدند که عیسی است و فرشتگان آمدند و عیسی را رهانیدند از
دست ایشان عیسی سی و سه ساله بود که او را باسمان بردند از بیت المقدس
در شب قدر از ماه رمضان و سی ساله بود که وحی از آسمان بوی آمد مریم آنکه
که بوی بار گرفت سیزده ساله بود و بعد از رفع عیسی شش سال بزیست
و مدت عیسی و بعد از ملک اسکانیان بود پنجاه و یک سال و بعد از غلبه
اسکندر بزمین بابل شصت و پنج سال و عیسی بیت المقدس زاد و منزلی است
در منزل مسجد اقصی مصطفی علیه شب معراج آنجا فرود آمد و نماز کرد اذ قال الله
یا عیسی انی متوفیک در معنی متوفیک دو قول گفته اند یکی آنک یعنی من ترا
ستاننده و گیرنده ام و از سوی خود بر آورنده بی مرگ همان است که جای دیگر
گفت فلما توفیتنی ان قبضتنی الی السماء الدنیا و برین توفی دو تاویل است
یکی آنک رافعک الی وافیا ای تاما لم ینالوا منک شیا چیزی که از کسی بستانی
گوی توفیت کذا و استوفیت یعنی ترا باسمان بر آرم با شخص تمام که این دشمنان
از تو هیچ بنکاهند دیگر آنک متوفیک ای متسلمک یقال توفیت منه
ای تسلمته یعنی من ترا فرا خود پذیرم و بسوی خویش بر آرم و قول دیگر
آنست که از ابن عباس روایت کرده اند ای متوفیک ای ممیتک توفی برین قول مرگ
است

مرگ است و این را دو تاویل است یکی آنک وهب منبه گفت توفی عیسی ثلث ساعات
من النهار ثم رفعه الیه و تاویل دیگر آنست که ضحاک گفت بر تقدیم و تاخیر انی رافعک
و مطهرک من الذین کفروا و متوفیک بعد انزالک من السماء و روی ان النبی علیه قال انا
اولی بعیسی ابن مریم لانه لم یکن بینی و بینه نبی و انه نازل علی امتی و خلیفتی علیهم
فاذا رایتموه فاعرفوه فانه رجل مربوع الخلق الی الحمرة والبیاض سبط الشعر
یهلک الله فی زمانه المسیح الضال الکذاب الدجال ثم یلبث فی الارض اربعین سنة
و فی روایة اربعا و عشرین سنة ثم یتزوج و یولد ثم یتوفی و یصلی المسلمون علیه
و یدفنون فی حجرة النبی علیه و روی ان النبی علیه قال کیف یهلک امة انا فی اولها و
عیسی فی آخرها والمهدی من اهل بیتی فی وسطها و مطهرک من الذین کفروا
مطهره من الکافرین اخراجه من بینهم و قیل تخلیصه من قتلهم و جاعل الذین اتبعوک
فوق الذین کفروا الآیة ابن زید گفت این ترسایانند که در شهرها که باشند
از جهودان باشند و قول درست آنست که اتباع جز اتباع دین و ملت نیست
و این کان اتبعوک با مصطفی رود یعنی ایشان که بر پی تو رفتند با محمد در توحید
و تصدیق هم ایشانند که اتباع عیسی کردند ایشان بر جهودان و ترسایان
امروز در برهان و حجت و فردا در بهشت و ناز و نعمت و کرامت ثم الی مرجعکم
فاحکم الآیه مختلفان در دین اینجا پنج قوم اند یکی مسلمانانند میگویند الله
یکی است و موسی و عیسی و محمد رسولانند دیگر جهودانند که میگویند که
موسی رسول است و عیسی و محمد نه دیگر ترسایانند یک گروه میگویند
عیسی خدا است و قومی میگویند ابن خدا است و قومی میگویند فرزند خدا است
و محمد نه پیغمبر آنکه خبر داد از سر انجام این جهان گروه که کافرند دیگر گروه

مسلمان فاما الذین کفروا الایه این صفت گروه کافرانست اما ازان مومنان فاما الذین امنوا وعملوا الصالحات فیوفیهم اجورهم یعنی جزا کردار ایشان تمام بایشان رسانیم انکه گفت والله لا یحب الظالمین و خدای ظلم نپسندد و ظلم ظالم دوست ندارد وچون ظلم دوست ندارد بدانکه خود ظلم نکند ذلک نتلوه علیک من الایات حقیقت تلاوه اتباع است یعنی که خواننده لفظ بر پی لفظ می دارد وحق تلاوه چنانک گفت یتلوه حق تلاوته انست که تدبر و تتبع معنی بر پی لفظ دارد ونقتضی ان کار کنند معنی این قصه عیسی که ما بر تو خواندیم از علامات نبوت و برهانت رسالت تو است یا محمد ان خبرها غیب است که نه مشاهده دیده ودر کتاب خوانده بلکه ما فرو فرستادیم ازان خبر داریم واز ذکر حکیم یعنی لوح محفوظ واللوح المحفوظ معلق بالعرش من درة بیضاء وگفته اند قرانست بقوله تلک ایات الکتاب الحکیم ایاته ٥

النوبة الثالثة قوله تعالی فلما احس عیسی الایه بزرگست و بزرگوار جلیل و جبار خداوند جهانیان وامیننده بندگان بنگر که چه فضل کرد وچه کرم نمود با عیسی وچه ساخت از ساز نهانی برای دشمنان ای دوستان خویش با دشمنان ننماید اما بایشان ندهد ونسازد اگر عیسی را با دشمنان بگذاشتی در بدایت وجود در حال طفولیت شیطان را فرا پیش وی نگذاشتی عیسی میگوید من که دامنم که دربرد عنایت احدیت ام که در حال طفولیت شیطان را از من باز داشت ومکروا ومکر الله ابن عباس رضی گفت که این مکر ان بود که چون ایشان در کفر وگناه بیفزودند حق تعالی در نعمت بیفزود تا ایشان ایکبار کی در نعمت بطر بگرفت

وکفر اوردند

وکفر اوردند ودر طغیان وضلالت بیفزودند انگه ایشان را فرا گرفت باده باده وازانجا که نمی دانستند در ایشان بیا دید یکی ابو الدردا را برنجانید ابو الدردا گفت خدا یا تن درست وعمر دراز ومال بسیار وبرا ارزانی دار عاقل که دربن سخن تامل کند داند که نفرین دعا است که هر کرا این دادند طمعت او را از کار اخرت غافل کردانند اذ قال الله یا عیسی انی متوفیک ابوبکر واسطی گفت متوفیک عن شهواتک وحظوظ نفسک حق تعالی این بگفت وچنین کرد وبرا براسمان برد منزل فریشتگان فرو اورد اکنون عیسی براسمانست ومحمد گفت علیه که در شب معراج عیسی را باسمان دوم دیدم وباخر عهد این امت بمحراب بیت المقدس فرو اید و دجال را ملک کند و صلیب بشکند وخنزیر بکشد ونصرت دین محمد کند وبیان در احادیث مصابیح است وفرمود که عیسی مریم در امت من حاکمی داد گر بود بیش وی استوار ورا است گوی است و صلیب را بشکند وخوک را بکشد ولغو بر داد و کین وعداوت وحقد در هیچ دل بنماند گزندگان بی زهر شوند ودندان با مردمان نرم ورام شوند کودکان طفل دست در دهن مار کنند ودست در کردن شیر کنند وایشانرا گزندی نرسد گرگ در میان گوسفندان شود چنانک سگان وهیچ نرسد ونبات زمین چنان شود که در عهد ادم بود وجماعتی از خوشه انگور سیر شوند ویک انار قومی را تمام بود وکاو را کشت زاری گران شوند واسبان غازیان ارزان باشند از ان که قتل وحرب نباشد کافران و بد دینان هیچ نمانند جهانیان همه بر کلمه حق وعبادت خدا تعالی گرد ایند وجز خدای را عز وجل نپرستند النوبة الثانیة

قوله تعالی ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم الآیة سبب نزول این آیت آن بود که ترسایان
نجران آمدند بر مصطفی علیه السلام گفتند مالک یشتم صاحبنا یعنی عیسی علیه السلام رسول
گفت چه ناسزا گفتم ویرا ایشان گفتند تو میگویی که وی بنده است رسول خدا گفت
اجل هو عبد الله ورسوله وکلمته القاها الی مریم العذراء البتول ایشان
همه در خشم شدند گفتند هل رأیت انسانا قط من غیر اب اگر چنانست که
تو میگویی مثال این بنمای حق تعالی بجواب ایشان و حجت بر ایشان این آیت فرستاد
گفت قیاس خلق عیسی بی پدر همچون قیاس خلق آدم بی پدر است یعنی در تخلیق
بنزدیک الله در قدرت او هر دو یکی اند چنانک آفرینش آدم بی پدر و مادر
بر وی دشوار نبود الحق من ربک با تو گفتیم این حق است از قصه و خبر عیسی
درست و راست و حق اینست که خدای گفت نه آنک ترسایان گفتند در
کار عیسی فلا تکن من الممترین هرچند که ظاهر این خطاب با مصطفی علیه السلام است
اما مقصود این خطاب عموم امت راست یعنی شما که امت اید بشک مباشید
که مثل عیسی همچون مثل آدم است فمن حاجک فیه الآیة معنی محاجه حجت آوردن
و خصومت و الحاح نمودن یعنی هر که با تو حجت آورد در کار عیسی و این الله گفت
بنده بود من بعد ما جاءک من العلم پس از آنک از خدای بتو پیغام آمد و پیدا گشت
که عیسی بنده خداست و رسول وی فقل تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم بیایید تا
بخوانیم پسران ما و پسران شما و ما زنان خویش و شما زنان خویش و ما خود خویشتن
و شما خود خویشتن آنگه مباهلت کنیم و معنا نابیست لعنت را و مباهلت
و ابتهال و تباهل در لغت یکی اند و تفسیر ابتهال خود در عقب لفظ بگفت
فنجعل لعنة الله علی الکاذبین گفته اند روز مباهلت روز بیست و یکم از ماه
ذی الحجه

ذی الحجه بود مصطفی علیه السلام بصحرا شد آن روز و دست حسن گرفته و حسین
را بر نشانده و فاطمه از پس می رفت و علی از پس ایشان مصطفی علیه السلام ایشان را گفت
چون من دعا کنم شما آمین گویید و دانشمندان و مهتران ترسایان چون ایشان را
بصحرا دیدند صعب بترسیدند و عام را نصیحت کردند گفتند یا قوم انا نری
وجوها لو سألوا الله عز وجل ان یزیل جبلا من مکانه لازال فلا تبتهلوا فتهلکوا
ولا یبقی علی وجه الارض نصرانی الی یوم القیامة ترسایان چون این شنیدند
همه بترسیدند و از مباهلت باز ایستادند و طلب صلح کردند و جزیت بپذیرفتند
بانک هر سال دو هزار حله بدهند هزار در ماه صفر و هزار در ماه رجب و مصطفی علیه السلام
با ایشان صلح بست آنگه فرمود والذی نفسی بیده لو تلاعنوا لمسخوا قردة وخنازیر
ولاضطرم علیهم الوادی نارا ولاستأصل الله نجران واهله حتی الطیر علی الشجر
ولما حال الحول علی النصاری کلهم حتی هلکوا ان هذا لهو القصص الحق وما من اله
الا الله ای الذی اوحینا الیک لهو الخبر الحق وانه المستحق للعبادة هو الله عز وجل
لا غیره ولا عز ولا حکم الا له وان الله لهو العزیز الحکیم الله است که کسی بوی نتواند
و خدایی را شاید حکیمست که کارها بحکمت کند فان تولوا اگر برگردند از مباهلت
و نپذیرند کلمه حق فان الله علیم بالمفسدین داناست که تباه کار و بدکار کیست
و جزای وی دهد قل یا اهل الکتاب الآیة این خطاب همه با ترسایانست و گفته اند
با جهودان نیز هست تعالوا الی کلمة سواء این کلمه لا اله الا الله است که
مردم باید که در آن یکسان باشند مفسران گفتند این در جواب جهودان آمد
که گفتند یا محمد تو میخواهی که ما ترا خدای گیریم همچنانک ترسایان عیسی را
گرفتند و بجواب ترسایان که گفتند یا محمد تو میخواهی که ما ترا همان گوییم که جهودان در عزیر

کفتند حق تع کفت ایشانرا کوی تعالوا الی کلمة سواء بیننا وبینکم الا نعبد
الا الله بیایید تا جز خدا پرستیم و جز اورا عبادت نکنیم ولا نشرک به شیا
ولا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله ای لا نطیع فی معصیة الله احدا
که هر که در معصیت خدای مخلوقی را فرمان برد همچنانست که جز خدا کسی
را سجود برد مصطفی فرمود علیه من اطاع مخلوقا فی معصیة الله فکانما
سجد سجدة لغیر الله فان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون این خطاب
با مصطفی علیه است و باشد وی در این ایت ادب محاجت در اموختن و بیان
کرد که معاندان را بعد از انکه حجت بروی لازم کشت و حق بروی ظاهر
شد و همچنان عنادی نمایند راه آنست که ازوی برکردید و محاجت وی بگذارید
النوبة الثالثة قوله تع ان مثل عیسی عند الله کمثل ادم این ایت
هم قدرت الله است و هم تشریف و کرامت عیسی و ادم بیان قدرت انست
که باز نمود که در افرینش عیسی و ادم الله قادر بر کمالست و قدرت او بی
کسب و بی احتیالست توان او بی عجز و بی زوالست هرچه خواهد کند و
توان ان دارد که از نطفه مرده ادمی زنده کند و از بیگانه مرده اشنا پدید کند
و قدرت خود خلق می نماید ان چیز که در عقل محالست قدرت ذو الجلالت
مخلوق را قادر کویند لیکن بر سبیل مجاز کویند و قدرت مخلوق بعضی توانند و بعضی
نه والله بهمه چیز قادرست در معدوم چنانک در موجود در مستحیل چنانک
در معقول در خیر و در شر و در طاعت و در عصیان الحق من ربک فلا
تکونن من الممترین یا محمد نکر تا در کمان نیفتی که مارا در قدرت و ایجاد شریک
انباز نیست و مارا در ان بکس حاجت و نیاز نیست فرحلتک یا محمد این بیگانگان
بانهاد

بانهاد خراب و جهل بی اندازه و عقل مدخول ایشانرا چه سیری کند این ایت
و اعجاز ایت مباهلت بر ایشان خوان مصطفی علیه فرمود که اتش امده بود
و بر سر ایشان اذ اکر ایشان مباهلت کردندی در روی زمین یکی
از ایشان نماندی و اصحاب مباهلت پنج کس بودند مصطفی علیه و زهرا و مرتضی
و حسن و حسین چون ایشان بصحرا شدند رسول کفت اللهم ان هولاء اهلی جبریل
امد دران ساعت و کفت یا محمد انا من اهلک رسول کفت یا جبریل انت منا
جبریل باز کشت و در اسمانهای نازید و فخر میکرد و میکفت من مثلی انا فی
السما طاوس الملائکة و فی الارض اهل بیت محمد علیه ان هذا لهو القصص
الحق این قران سخنی پاک است و کلامی درست و کلام پادشاه عزیز سخن
افرید کار حکیم عزیز که شرع عزیز و رسولش عزیز میکوید بنده من کتاب
عزیز است اما تو رسولم عزیز هست شفیع تو یا محمد تا ترا برسالت بخلق فرستادم
جند بن مهزار کافران بر حسد تو بیرون امدند و ترا شاعر و ساحر خواندند
و مجنون و کاهن و در عزت رسالت تو هیچ نقص نیامد و تا این قران بتو
فرستادم جند بن ملحد و زنادقه قصد کردند که در ان طعن کنند و عیب
ارند هم ایشان مطعون کشتند و در عزت کلام ما عیب نباشد و نیامد
مومنان عزیز کرد که ان من اند فلله العزة و لرسوله و للمومنین شیاطین قصد
ایمان ایشان کردند تا بر بایند نتوانستند عزتی فی الولایة و عزة رسولی
فی الکفایة و عزة کلامی فی الاعجاز و الحجة و عزة المومنین فی الرعایة
والنصر قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم ازروی
تحقیق این خطاب با اهل توحید است میکوید شما که سالکانید و منهج صدق
ابد

لکر خواسبد که فرد اسالکان متعد صدق باشید مشرب همت از غبار اغیار پاک
کرده اید و یک ارادت و یک همت باشید من اصبح وله هم واحد کفاه الله هموم
الدنیا والاخرة اینست که گفت ولا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله با
هر که آنک دلی بهر کوی فرو مشوید نفس اماره را فرمان مبرید هوا مذموم
مپرستید النوبة الثانیة قوله یا اهل الکتاب لم تحاجون الی قوله
لعلهم یرجعون مفسران گفتند این آیت بان فرو امد که دانشمندان جهودان
و ترسایان خصومت کردند در کار ابرهیم می گفتند از ما بوذ و از دین ما بوذ و ما
سزاوارتر حق تع دعوی هر دو باطل کرد و گفت لم تحاجون فی ابرهیم ای لم تدعون
دعوی را درین آیت حجت خوانند از بهر آنکه هر که دعوی کند حجت آرد تا که بیان
بکرد که بسبب جهودان و ترسایان در حق وی محالست که ابرهیم متقدم بوذ و
این هر دو ملت متاخر یعنی ملت جهودی و ترسایی بعد از نزول توریت و انجیل
پدید آمد و توریت و انجیل بعد از وفات ابرهیم بوذ که میان ابرهیم و موسی هزار
سال بوذ و میان موسی و عیسی دو هزار سال افلا تعقلون در نمی یابید دعوی
شما باطل است ها انتم قراءة مدنی بی همزه و بی مد و قراءة مکی مهموز
و مقصور بر وزن هعتم و اصل کلمه انتم است و ها تنبیه است بی تقریب راست
چنانک ترک گوید این لفظ تو او را جواب دهی ها نا یعنی انا قریب منک ها انتم
میگوید بیدار باشید و گوش دارید شما که جهودان و ترسایانید ه
هولاء یعنی یا هولاء ای شما که اینانید هر چند خصومت کنید و حجت آرید
در کار محمد علم نعت و صفت وی در توریت و انجیل خواندید این هر چند
که در ان محاجت بر باطل اید فلم تحاجون فیما لیس لکم به علم یعنی در
ابرهیم

ابرهیم چرا حجت کنید و دعوی کنید و شما را در ان علم و دانش نیست در
کتاب شما نیست که ابرهیم جهودی بوذ یا ترسایی بوذ والله یعلم وانتم لا تعلمون
الله داند شان و قصه ابرهیم و شما ندانید انگه تفسیر کرد و گفت ما کان ابرهیم
الایة ابرهیم هرگز جهود نبوذ و ترسا نبوذ ولیکن مسلمان بوذ مخلص گفته اند
حنیف موحد است و مخلص و گفته اند از بهر ان حنیف خوانند که حاج بوذ
وما کان من المشرکین تا تنبیهی باشد که از جهودان و ترسایان که در ان
دعوی کردند مشرک بوذند و حق تع ابرهیم را از شرک مبرا کرد و بدین اسلام منسوب
کرد و الیه اشار النبی علم بعثت بالحنیفیة السهلة السمحة ان اولی الناس بابرهیم
للذین اتبعوه و هذا النبی قصه نزول این آیت انست که روایت کردند جماعتی
از یاران رسول علم که چون مصطفی علم بمدینه هجرت کرد و جعفر ابی طالب
بحبشه فرستاد و واقعه بدر افتاده بوذ و بر مشرکان از مهتران قتل رفته جمع قریش
در دار الندوه حاضر شدند و اتفاق کردند که مالی فراوان جمع کنند و به نجاشی
فرستند تا جعفر و اصحاب وی بدست ایشان دهند تا بعوض کشتگان
بدر بکشند عمرو عاص و عمارة بن ابی معیط را بدین کار نامزد کردند ایشان
در پیش نجاشی شدند و ویرا سجود کردند گفت ما که امده ام با ان امده ایم
تا شکر گوییم و نیز ترا خبر دهیم از حال و قصه این قوم که پیش تو آمده اند
بدانک ایشان از نزدیک مردی آمده اند دروغ گوی ساحر دعوی می کند که
من رسول خدایم و برادران دعوی کس تابع نیست مگر این سفیهان
که بر خاسته اند و او را نصرت میکنند و ما که قریشیم ایشان را برنجانیدیم
و از زمین خویش برانده ایم اکنون این عم خویش را بنزدیک تو فرستاد است

تا دین تو بر تو برپای آرد و ملک تو بر تو تباه نکند ما آمده ایم تا ایشان را بدست
ما باز دهی تا شر ایشان از تو باز دارم و نشان حال اینست که چون بحضرت
تو آیند سجود نکنند و تحیت تو چنانک مردمان کنند ایشان نکنند پس نجاشی
کس فرستاد تا جعفر و اصحاب وی را بخوانند چون بدر سرای نجاشی رسیدند
جعفر هم از بیرون آواز داد که یستاذن علیک حزب الله نجاشی گفت قل لیدخلوا
بامان الله و ذمته پس در آمدند و سجود نکردند نجاشی گفت چرا سجود نکردید
و مرا تحیت نگفتید ایشان گفتند نسجد لله الذی خلقک و ملکک سجود آنکس را
کنیم که ترا بیافرید و ملک داد این تحیت وقتی می کردیم که مشرک بودیم این ساعت
حق تع پیغمبری راست گوی بما فرستاده و ما را اسلام و تحیت اهل بهشت
فرموده و نهی کرد از آن تحیت جاهلیت نجاشی را توریت و انجیل دانسته بود
که سخن ایشان حق است آنگه گفت ایکم الهاتف یستاذن علیک حزب الله جعفر
گفت من بودم نجاشی گفت اکنون تو سخن گوی جعفر گفت در حضرت سخن گفتن
تو که ادب باشد مختصر کوم این دو مرد را بپرس که ما آزادکانیم یا بندکان اگر بندکان
گریخته ایم ما را بدست ایشان باز ده نجاشی گفت با عمرو ایشان چه کسانند گفت
بلکه احرار کرام گفت هرگز خون ناحق کرده ایم تا ما را قصاص کنند گفت لا گفت هرگز
مال مردمان بغصب برده ایم تا باز دهیم گفت لا نجاشی گفت پس چه خواهی از ایشان
عمرو گفت ما همه بر یک دین بودیم که آبا و اجداد ما در آن دین بوده اند اکنون ایشان
آن دین بگذاشتند و دیگری بر دست گرفتند و ما هم بر آن دین خویش مانده ایم
نجاشی گفت جعفر چه دین بود که داشتید و بگذاشتید و اکنون چیست که دارید
جعفر گفت اول بر دین شیطان بودیم و بت پرستی و کافری اکنون خدای تع ما را بدین
اسلام

اسلام کرامت کرد و رسول بما آمد از خدا و کتاب آورد چون کتاب عیسی نجاشی
بفرمود تا ناقوس بزدند و هر قسیس و رهبانی که بودند حاضر شدند نجاشی
سوگند بر ایشان نهاد که هیچ یافتید در کتاب خویش که میان عیسی و قیامت
پیغمبری مرسل خواهد بود ایشان گفتند آری خواهد بود که عیسی ما را بآن بشارت
داده است نجاشی گفت جعفر را این مرد بشما چه فرماید از کار دین جواب داد که
کتاب خدا خواند بر ما و امر معروف کند و نهی منکر و نیکوی کردن با همسایگان و خویشان
و نواختن یتیمان و ما را بعبادت یک خدا خواند از خدای که یکتاست و یگانه
و بی همتا نجاشی گفت از آن کتاب شما چیزی برخوان جعفر سوره عنکبوت و سوره
الروم برخواند نجاشی و اصحاب وی بسیار بگریستند گفت زدنا من هذا الحدیث
الطیب جعفر سوره الکهف برخواند عمرو عاص چون کار چنان دید خواست
که نجاشی را بخشم آرد گفت انهم یشتمون عیسی و امه نجاشی گفت چه گوی در عیسی
و مادرش جعفر سوره مریم برخواند نجاشی سر خالی بر داشت گفت والله که
عیسی بر این ایشان گفتند بیش ازین قدر افزونی نگفت آنگه جعفر و اصحاب وی را گفت
در زمین من ایمن روید که کس را نیست و نرسد که شما را نا سزا گوید که شما حزب
ابرهیم اید عمرو گفت یا نجاشی و من حزب ابرهیم قال هولاء الرهط و صاحبکم الذی
جاء من عنده و من اتبعهم حزب ابرهیم مشرکان را این سخن راست بنیامد و
بدان منکر شدند و در ابرهیم دعوی کردند که وی از ما بود و ما اولی تریم با ابرهیم
پس حق تعالی در شأن ایشان و این خصومت عرب که در ابرهیم می کردند
این آیت بمدینه فرو فرستاد بر وفق قول نجاشی ان اولی الناس بابرهیم الایه
و ولی از ولی است و ولی قریب است بنزدیک عرب هو ولی فلان ای قریب فلان

معنی آیت اینست که نزدیکترین با ابراهیم ایشانند که پی او بودند در روزگار
او و این پیغمبر یعنی محمد علیه و ایشان که بمحمد ایمان آوردند ایشانرا رسد که گویند
که ما بر دین ابراهیم ایم والله ولی المؤمنین موالاة الله در ایمان بندگانست
کافران که از ایمان بی نصیب اند از این تولا محروم اند ودت طایفة من اهل
الکتاب مودت در دو جای استعمال کنند در محبت و در تمنی و فرق اینست که
چون در تمنی استعمال کنند لو در آید و طایفه جمع طایف و هو الذی یطوف
بالبیت او فی الاسفار پس بحکم توسع هر جمعی را طایفه گویند اگر طواف کنند
و اگر نه یعنی جهودان آرزوی می کنند که شما را بی راه گردانند و بفریبند و جزاء
نیست که خود را بی راه می کنند و می فریبند که مؤمنان گفتار ایشان نپذیرند پس
وبال و بزه آن بایشان باز گردد و خود نمی دانند که زیان بخود می کنند نه بمؤمنان
و معنی دیگر و ما یشعرون ان الله تع یطلعکم علی اسرارهم گفته اند آن جهودان
بودند که عمار یاسر را و حذیفه یمانی را با دین خود می خواندند و این قصه
و این قصه در سوره البقره رفت یا اهل الکتاب لم تکفرون بآیات الله اصل
کتاب اینجا جهودان و ترسایانند و آیات قرآنست و بیان نعت محمد علیه میگوید
چرا بقرآن کافر شدید و شما گواهی می دهید وی را بدانکه توریت حق است
و اثبات نبوت محمد در توریت است یا اهل الکتاب لم تلبسون الحق بالباطل
حق دین اسلام است و باطل جهودی و ترسایی و گفته اند توریت حق است
و باطل تحریف و تکتمون الحق نعت و صفت محمد علیه بپوشیدند بعد از آنکه ایشان
توریت و انجیل بران دلالت کرد و انتم تعلمون ای تعرفون الحق الذی یکتمونه
نفی علم درین آیت که از ایشان کرد آن بود که دعوی می کردند در ابراهیم که
جهود

جهود بود یا ترسا و آن در کتاب ایشان نبود و ایشانرا در آن هیچ علم
نبود و درین آیت اثبات علم که کرد بیان و نعت و صفت محمد بود که در
توریت و انجیل خوانده بودند وی را شناخته اند آنگه بپوشیدند و انکار
کردند و قالت طایفة من اهل الکتاب قول سدی و حسن اینست که این جهودان
خیبر بودند دوازده مرد از احبار ایشان که با یکدیگر گفتند که در آمدن
که از اول روز در دین محمد شوید و گویید که از نشانها پیغمبر که در توریت
خوانده در تو چیزی می بینیم و در آخر روز انکار کنید و گویید ما آن نشانها پیغمبری
در تو چیزی نمی بینیم لعلهم یرجعون باشد که اصحاب محمد علیه برگردند از
دین خود چون شما که دانایانید چنین گویید ایشان در شک افتند و بدین ما در
آیند و گفته اند در شان قبله آمد که چون نبی بالکعبه گردانید جهودان بعضی
گفتند که بامداد با محمد نماز بکعبه کنید و در آخر روز بوی کافر شوید و با قبله خود
گردید حق تع مصطفی را علیه و مؤمنان را از مکر ایشان خبر کرد و شر ایشان آشکارا
کرد وجه النهار اول روز پس بحکم آنکه او چیزی که مردم استقبال کند او روی چهره هست
وی باشد اول روز را بآن باز خوانند و نسبت کنند آنکه شریف ترین جوارح
روی است و چیزها بنکوترش نیز استعمال کنند گویند هذا وجه الثوب [illegible]
للتوبة الثالثة قوله تع یا اهل الکتاب لم تحاجون از روی حقیقت
این آیت اشارت است بلطف الله با بندگان و پسندیدن طاعت ایشان
و جزا دادن آن با ضعاف کردار ایشان خلیل علیه در راه توحید منزل داشت
و در حقیقت تفرید هرچه جز الله بود بگذاشت و همه در باخت مال الامان
داد و فرزند بقربان داد و خود را بنیران داد حق تع این از وی بپسندید

لاجرم نقاب خلق بر روی وی فرو گذاشت همه در وی دعوی کردند که وی مار است
حق تع گفت نه که او مار است واتخذ الله ابرهیم خلیلا نظیر این قصه سلمانست ضرار است
که در حضر هر کس میگفت که سلمان از ماست مصطفی علیه گفت نه سلمان از ماست
از همه اش باز برید وبما بنا عصمت خود ش بوذ من دفع خطوة لدینا وجدُ
نعمة نعمة لدینا من وقع علیه غبار موکبنا ظهرت علیه آثار نعمتنا وفی الخبر من
تقرب الیه شبرا تقربت الیه ذراعا ومن تقرب الیه ذراعا تقربت الیه
باعا من اتانی ایتیته هرولة بعزت عزیز که اگر یک قدم در راه خدمت حق
بر داری هزاران نواله نعمت از مایده لطفش بر داری منک یسیر خدمة ومنه
کثیر نعمة منک قلیل طاعة ومنه جلیل رحمة منک قدم واحد ومنه لوم واقر
خلیل قهم جهد در راه او بکرفت که انی ذاهب الی ربی حق تع از وی بپسندید تدنی
وجهانرا وجهانیانرا بر اتباع وی خواند گفت فاتبعوا ابرهیم حنیفا روی بما نهاد
ما بفرمودیم تا عالمیان روی بوی نهند و بر پی وی روان شوند فرمان آمد
که ای محمد ای سید ولد آدم ابرهیم را فرزند حبیب تویی وقرة العین مملکت
تویی تو سزاوارتری که اتباع وی کنی که قدر ابراهیم ابراهیم داند پس امثال تو
اینست که فرمودان اولی الناس بابرهیم انکه تابع ومتبوع را همه را بهم کرفت وتاج
محبت وولایت بر فرق همه نهاد که والله ولی المؤمنین التوبة النابیة
قوله تع ولا تؤمنوا الا لمن تبع دینکم ابن آیت همه در شان جهودانست
وحکایت از قول ایشان که یکدیگر را وصیت کردند وگفتند لا تؤمنوا ای
لا تصدقوا بان تؤتی مثل ما اوتیتم من العلم والحکمة والحجة والمن والسلوی
والفضایل والکرامات الا لمن تبع دینکم للیهودیة فقام بشرایعه وصلی
الی قبلتکم

قبلتکم ابن کثیر ان یوتی احد ممدود خواند معنی استفهام یعنی هرگز
کسی بوذ که او را آن دهند که شما را دادند ان یوتی احد بکسر الف قراءه شوالان
معنی است که هیچ کس را جز هم دینان خویش استوار مگیرید اگر کسی را چنان
دهند که شما را دادند در بن همه وجود ابن احد جهد است وابن ماتوریب
است واین مثل قرانست والج گفت قل ان الهدی هدی الله عارض است در
بیان گفت جهودان ومعنی ان رد جهودانست وتکذیب گفت ایشان یعنی که آن
علم وحکمت ودین وهدایت که دعوی میکنید نه از شماست که آن خداست ارزا
دهد که خود خواهد او یحاجوکم عند ربکم هم از سخن جهودانست یعنی ولا
تؤمنوا بان یحاجوکم عند ربکم استوار مدارید ایشانرا که فردا نزدیک خدا با شما حجت
کیرند از بهر آنکه دین شما راستتر است وحجت شما قوی تر وایشانرا بر شما حجت نیست
پس حق تع بجواب ایشان گفت ردا علیهم وتکذیبا لهم قل ان الفضل بید الله یوتیه
من یشاء یا محمد ایشانرا بگوی که فضیلت وکرامت در ید خداست اکنون را دهد
خود خواهد والله یختص برحمته من یشاء رحمت اینجا اسلام است وقرانست
بر قول بن عباس ونبوتست بر قول حسن ومجاهد وربیع وگفته اند ابن رحمت
قوی را بخصوصیت است که خواص بندگان خود را بر حقایق ولطایف سخن خود
راه نمود تا بتوقیر وتعظیم سرایر شدند وبسمع حقیقت بنیوشیدند پس حق
تع ایشانرا در آن بستود وبه پسندید وگفت وتعیها اذن واعیه والله
ذو الفضل العظیم یعنی علی المؤمنین این فضل احسانست که گفت ان الله یامر بالعدل
والاحسان عدل آنست که عطا بقدر استحقاق بنده دهد وفضل آنست
که از قدر استحقاق بر افزاید وبکرم خود بنوازد ومن اهل الکتاب من ان تامنه

بن ابی در ذم قومی امد از اهل کتاب که ایشان با مسلمانان در معاملت بد
سازی می کردند و ایشان دیر باز می دادند و در امانت خیانت می کردند و معاملت
بد روا می داشتند می گفتند که مشرکان عرب نه مخاطب اند و نه معاتب
حق تع این ایت فرو فرستاد بجواب ایشان می گوید از اهل توریت کسی هست
که اگر قنطاری مال را بامانت بپیش وی بنهی باتو دهد و آن عبدالله سلام
است که هزار و دویست وقیه زر بامانت بوی دادند بشرط خویش باز رسانید و منهم
من ان تامنه بدینار لا یؤده الیک و این فنحاص بن عادوراست که یک دینار
بامانت بوی دادند و در ان خیانت کرد لا یؤده بجزم ها قرائة حمزه و ابو عمرو
و ابوبکر است و این مذهب بعضی عرب است که جزم درها روا داشتند چون
ما قبل ان متحرک باشد الا ما دمت علیه قائما یعنی بالتقاضی والمطالبة و بالاجتماع
معه ذلک بانهم ذلک الاستحلال و الخیانة بانهم قالوا لیس علینا فی الامیین سبیل
ایشان در قران عرب اند که ایشان قومی اند بی کتاب میگویند این استحلال
و خیانت ایشان بانست که میگویند در کار عرب بر ما ملامت نیست و اموال
ایشان بر ما مباحست که هم دین ما اند و نه در کتاب ما ایشان را حرمتی حق تع
ایشان را دروغ زن کرد بانچ دعوی می کردند گفت و یقولون علی الله الکذب وهم
یعلمون دروغ میگویند این جهودان امانت در همه کیشها و ملتها باز داده نی
و گزاردنی است ان روز که این ایت فرو امد مصطفی گفت علیه کذب اعداء الله
ما من شیء فی الجاهلیة الا و هو تحت قدمی الا الامانة فانها مؤداة الی البر و الفاجر
و قال علی بن ابی طالب کرم الله وجهه ادوا الامانة و لو الی قاتل اولاد الانبیاء بر انچ
ایشان گفتند که لیس علینا فی الامیین سبیل حق تع بر ایشان رد کرد و گفت بلی و قفت
وقفی

وقفی تمام انکه بر سبیل ابتدا گفت من اوفی بعهده او فی لغت حجاز ست و وفی
لغت نجد است و معنی هر دو یکیست یعنی هر که بوفا عهد باز آید از عهد
بر ایشان گرفته در توریت از ایمان آوردن بمحمد علیه و استوار داشتن قران
و گزاردن امانت و از شکستن عهد بپرهیزد از بیمان باشد والله تع یحب المتقین و ازرا
دوست دارد ان الذین یشترون الایة کلبی و عکرمه گفتند این ایه در
شان جهودان علما و احبار ایشان که از روسا و مهتران خویش رشوت
می ستدند تا کار رسول خدا بوشیده داشتند بر عوام و تبدیل و تحریف در
نعت و صفت وی در اوردند و سوگند بدروغ در ان یاد می کردند که این از
نزدیک خدا ست حق تع گفت اولیک لا خلاق لهم فی الاخرة ابن جریج گفت سبب
نزول این ایت ان بود که اشعث بن قیس ضیعتی داشت و دیگری بروی دعوی
کرد مصطفی از وی بینت خواست گواه نداشت بر اشعث سوگند عرض کرد
اشعث قصد کرد که سوگند خورد حق تع این ایت فرو فرستاد مصطفی علیه بر
وی خواند اشعث نکول کرد از سوگند گفت اشهد الله و اشهدکم ان خصمی
صادق و ان ضیعت بخصم خویش تسلیم کرد و مصطفی علیه گفت من اقتطع
حق امرء بیمینه فقد اوجب الله علیه النار و حرم علیه الجنة فقال
رجل و ان کان شیئا یسیرا قال و ان کان قضیبا من اراک و روی انه
علیه قال ثلثة لا یکلمهم الله یوم القیمة و لا یزکیهم و لهم عذاب الیم شیخ
زان و ملک کذاب و عایل مستکبر مفسران گفتند در معنی و لا یکلمهم الله
یعنی بکلام یسرهم و لا ینظر الیهم نظر الرحمة لا ما ینظر بسخط نکرده و با ایشان
سخن گوید که غمناک شوند و لا یزکیهم و ایشان را تزکیت نکنند نه در دنیا و نه در عقبی

اقتطع خ

تزکیت دنیا آن باشد که بنده را توفیق طاعت دهد و در آنچ صلاح وی در آن
و بصیرت وی بان بیفزاید و تزکیت عقبی آنست که وی را ثواب دهد و بسعادت
ابد رساند و این همه از کافران ممنوع است آنکه گفت و لهم عذاب الیم
یعنی عقوبت ایشان نه خود اینست که این کرامتها از ایشان ممنوع است
و بان عذاب دردناک است و ان منهم لفریقا یلوون السنتهم بالکتاب از ایشان
جهودان است و ذم ایشان بد دروغ گفتن بر الله یعنی از ایشان گروهی اند
که زبان خود را از راه صواب بر می گردانند و از بر خویش چیزی می نهند
و نبشته ای می سازند تا شما پندارید که آن از توریت است یلوون السنتهم
بالکتاب کتاب ابجا فرا ساخته و نبشته ایشانست لتحسبوه من الکتاب
آن یکی توریت است حق تع گفت و ما هو من الکتاب یعنی این دروغ بر
ساخته ایشانست نه از توریت منزل است که ایشان هم تعریض و هم تصریح
بر خدای تع دروغ می گفتند و هر دو دروغ ناپسندیده است و یقولون علی
الله الکذب و هم یعلمون و خود می دانند که دروغ گویانند و در عموم اوقات
و احوال بر خدای تع دروغ می گویند و قال النبی علیه م من کذب علیّ متعمدا
فلیتبوأ مقعده من النار النوبة الثالثة قوله تع و لا تؤمنوا الا لمن
تبع دینکم بعضی مفسران گفتند این خطاب با مسلمانان است و نواخت
اهل معرفت و ایمانست و این خطاب را دو وجه است یکی با عامه مومنان و یکی
با خواص اهل طریقت اول گفت یا معشر المسلمین کتمان مبرید و استوار مدارید
که کسی را از آن دهند که شما را داده اند دین اسلام دین شما و قرآن کتاب شما و محمد علیه
پیغمبر شما و کعبه قبله شما و ماه رمضان ماه شما و روز آدینه روز شما همه شرعها منسوخ
شرع

شرع شما همه عقدها منسوخ عهد شما اکنون شکر آن نعمت بجای آرید و معبود
خود را سپاس دارید فرمان اینست که و لا تؤمنوا الا لمن تبع دینکم جز با هم دینان
خویش موالات مگیرید و جز با مومنان برادری مکنید از بی دینان و بیگانگان
کرانه گیرید و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار این همه از معبود خود
بینید و باری سببی در میان میارید که این همه هدایت و غوایت همه از فضل و عدل
اوست قل ان الهدی هدی الله و ان الفضل بید الله وجه دیگر آنست که این
که این خطاب با عارفانست و نواخت محبان میگوید لا تفشوا اسرار الحق الی غیر اهلها
راز دوستی با کسی مگوئید و سر درویشی با نا اهلان اظهار مکنید بر جمال برقع تعزز
فرو گذارید تا دیده نامحرمی بدو ننگرد شبلی را با حق رازی بود گفت خدایا
جز حسین منصور را از میان ما بر داشتی گفت رازی بوی دادم تا با اسرار بیرون
داد بوی آن فرو آوردم که دیدی مرا تو بندار که کافران فرش تو را ببینند لیشان
دیده نامحرم شایسته مشاهده جمال تو نیست تراهم ینظرون الیک و هم لا یبصرون
دل خویش با ایشان مشغول مدار گوشه دل خویش یاد درویشان صحابه بود دار که مقبول
شواهد مملکت و مرفوع درگاه عزت اهل بیت ایشانند تو قصه از میان
بر دار حکم ما را قابل باش نعمت ما را شاکر باش این تخصیص و هدایت موهبت
الهیت امت ربوبیت یختص برحمته من یشاء ای بنعمته فقوم اختصهم بنعمة
الارزاق و قوم بنعمة الاخلاق و قوم بنعمة العبادة و قوم بنعمة الارادة و قوم
بتوفیق الظاهر و قوم بتحقیق السرائر یختص برحمته من یشاء مبهم فرا ایشان گرفت
و کس را معین نکرد تا امید داران در امید بیفزایند و ترس کاران در ترس بمانند
و بنده می نماید که بنده اگر چه در طاعت بغایت کوشش رسد آخر الامر از بود

که رحمت الله او را دریابد دهد و فی ذلک ما روی عن النبی علیه لن تدخل
احد الجنة بعمله قیل ولا انت یا رسول الله قال ولا انا الا ان یتغمدنی الله برحمته
النوبة الثانیة قوله تعالی ماکان لبشر الایة الی قوله ونحن له
مسلمون مقاتل گفت لبشر اینجا عیسی است و کتاب انجیل است واین در
شان ترسایان نجران امد که در عیسی دعوی باطل کردندی گویند روا نبود
و سزا نباشد و ممکن خود نبود عیسی را که الله او را پیغمبری و کتاب
دهد پس انگه مردمان گوید که مرا بندگان باشید و مرا بخدای گیرید فرو داد
الله ابن عباس و عطا گفتند لبشر اینجا محمد است و کتاب قرآن ترسایان
و جهودان گفتند یا محمد تو میخواهی که ما ترا بخدایی گیریم و ترا بنده باشیم رسول
خدا گفت معاذ الله که من این گویم یا فرمایم مرا به پیغمبری فرستاد خدای تعالی
این را نه فرستاد ثم یقول للناس کونوا برفع خوانی بر استیناف است و اگر
بنصب خوانی عطف ای لا یجتمع له الامران اتیانا النبوة وقوله کونوا عبادا
لی من دون الله انگه بیان کرد که پیغمبر چه گوید ولکن یقول کونوا ربانیین پیغمبران
با امت خویش این گویند که نیکخواهان گویند امر ربانی در معنی انست که
بعلم خلق را می پرورانند قال الزجاج هو منسوب الی الرب فزید فیه الف و
نون للمبالغة فی النسبة وقیل هو منسوب الی الربان وهو فعلان من رب
یرب ومعناه التخصیص بالعلما الذی یربه باستفادته وافادته ان روز که عبد الله
بن عباس رضع بطایف در خاک کردند ابن الحنفیة محمد بن علی بن ابی طالب گفت
مات ربانی هذه الامة قومی گفتند عالمی بود خدایی ولکن ربانی کسی ربانی
بود که در وی هم فقه بود و هم حکمت و هم ولایت انکه خلق را دین خدای اموزد
وایشانرا

و ایشانرا ابرار می دارد. بما کنتم تعلمون الکتاب و بما کنتم تدرسون حجازی و بصری
تخفیف خوانند و باقی بتثقیل اگر تخفیف خوانی اشارت بتفضیل متعلمانست واگر
بتثقیل خوانی معلمانست و بما کنتم تدرسون ای تقرؤن کما قال الله تعالی و درسوا
ما فیه ما فیه روی ابن عباس رضع قال قال رسول الله علیه ما من مومن ذکر و لا انثی
حر و لا مملوک الا و لله علیه حق واجب ان یتعلم من القرآن و یتفقه فیه ثم تلا
هذه الایة ولکن کونوا ربانیین در این ایت هم تنبیه متعلمان است و هم از معلمان
را می گوید کونوا حکما علما بما علمتم نه حکیم نه انست که در علم بکوشد و روایت
و درایت ان جای اورد حکیم انست که علم را بعمل زیور کند و کردار فرا گفتار درپیوندد
جماعتی از یاران رسول علیه از مسجد قبا مذاکره می کردند مصطفی علیه بر ایشان شد
گفت چندانک خواهید بیاموزید و برخوانید اما تا عمل فرا علم نپیوندید و تا بر آن
دانید کار نکنید هرگز ثواب ان جهانی و نواخت الهی نیابید و کان یحیی بن معاذ
یقول یا اصحاب العلم قصورکم قیصریة و بیوتکم کسرویة وابوابکم طاهریة و
مراکبکم قارونیة و مذاهبکم شیطانیة فاین المحمدیة اما تنبیه متعلمان انست
که میگوید چون دیگران را بسعادت می نمایند و بر علم و عمل میخوانند نگر تا
خود را فراموش نکنید اتأمرون الناس بالبر و تنسون انفسکم الایة و قال
الله تعالی لعیسی بن مریم عظ نفسک فان اتعظت فعظ الناس والا فاستحی منی و لا
یامرکم شامی و عاصم و حمزه بنصب خوانند معطوف بر ان یوتیه الله معنی
انست که ولا ان یامرکم ان تتخذوا الملائکة وایشان که برفع خوانند ابتدای
اول منقطع است بر سبیل استیناف وابتدا گفت ولا یامرکم الله قیل لا یامرکم
محمد علیه یعنی خدای شما را نفرماید که فریشتگان و پیغمبران را بخدایی گیرید

از بهر آنک جهودان عزیر پسر می گفتند و ترسایان عیسی را و عرب فرشتگان
را دختران گفتند ایأمرکم استفهام است بمعنی انکار ای لا تفعل یأمرکم
بعد اسلامکم بعد ان کنتم علی دین ابرهیم واتبعتم محمد علیه السلام واذ اخذ
الله میثاق النبیین این میثاق و عهد نه بر پیغمبران تنها گرفتند بلکه هم بر
پیغمبران و هم بر امتان ایشان چون پیغمبران سروران بوذند ایشان را
بذکر مخصوص کرد این عهد آنست که حق تعالی با پیغمبران گفت که یکدیگر را
تصدیق کنید و نصرت دهید پیشینه را گفت پسینه را مبشر باشید
پسینه را گفت که پیشینه را مصدق باشید آنگه همه گفت و از همه پیمان
ستد که شما و امتان شما محمد علیه السلام ایمان آرید که خاتم النبیین است و رسول
العالمین قال علی بن ابی طالب کرم الله وجهه لم یبعث الله نبیا آدم و من بعده الا اخذ
علیه العهد وامره واخذ العهد علی قومه فی محمد علیه السلام لیؤمنن به لئن بعث
وهم احیا لینصرنه لما آتیتکم این لام لام تاکید است و جواب این لام قسم
باز دهند چنانک گفت ولئن شئنا لنذهبن این همچنانست که یعنی لما
آتیتکم لتؤمنن و معنی ما ای شی است یعنی ای شی آتیتکم لتؤمنن میگوید
هرچه شما را دهند از کتاب و حکمت باز بگروید و تصدیق کنید حمزه
بکسر لام خواند لِما آتیتکم و بتشدید میم قراءة شاذ یعنی مهما آتیتکم و قراءة
نافع لما آتیناکم بر سبیل تعظیم گفت ثم جاءکم رسول محمد را میگوید مصدق لما معکم
لتؤمنن به ولتنصرنه این لام جزاست جالب این لام همان لام است که لما
آتیتکم قال أأقررتم واخذتم علی ذلکم اصری ای قبلتم عهدی حق تعالی گفت
پیغمبران را که اقرار کردید و عهد بپذیرفتید چنانک بوفا آن باز آیید
پیغمبران

پیغمبران همه جواب دادند که اقرار کردیم گفت فاشهدوا و گفته اند شهادت را
دو طرف است یکی تحمل و دیگر اقامت در وقت تحمل علم است و در وقت اقامت
اخبار پس اینجا تحمل است یعنی فاعلموا و هو تفسیر ابن عباس رضی سعید بن مسیب
گفت با فرشتگان گفت فاشهدوا علیهم آنگه گفت انا معکم من الشاهدین خود
را جل جلاله شاهد گفت و معنی شاهد حاضر است یعنی بعلم حاضر است با همه کس
و گفته اند شاهد در وصف او جل جلاله شاهد آنست که دلیل پیدا کند و حجتها
روشن نماید و گواه بان شاهد گویند که بشهادت وی حکم مشهود علیه روشن
فمن تولی بعد ذلک بعد اخذ المیثاق و ظهور آیات النبی علیه السلام فاولئک هم الفاسقون
فسق از فرمان خدای تعالی بیرون آمدن است و این کهینه است و مهینه کهینه
آنست که گناهی صغیره کند و مهینه آنست که کفر و شرک آرد لقوله افمن کان مومنا کمن
کان فاسقا اینجا فاولئک هم الفاسقون کافرانند یعنی ایشان کافر شوند و بوی
ایمان بیارند که کافر بوذ لا محالة افغیر دین الله یبغون بیا قراءة بصری و حفص
است و باقی بتا خوانند اگر بتا خوانی خطاب با انبیا است و اگر بیا خوانی
خطاب با جهوذ است یعنی بجز دین خدای تعالی دینی میجویند و دین خدای
دین اسلام است ان الدین عند الله الاسلام یعنی دین پاک و گزیده پسندیده
درست نزدیک خدای دین اسلام است وله اسلم من فی السموات والارض
اینجا گفته اند اسلام استسلام است و اعتقاد دل و اقرار زبان و التزام احکام
و اقوال مفسران درین آیت مختلف است روایت کرده اند از مصطفی علیه السلام
قال الملائکة اطاعوه فی السماء و الارض و روی انه قال علیه السلام لا تسبوا
اصحابی فان اصحابی اسلموا من خوف الله واسلم الناس من خوف السیوف

گفته اهل آسمان فرمان بردار و منقاد اند بطوع و اهل زمین مکره. یعنی که علم
آسمانیان بوحدانیت الله ضروریست نه استدلالی و علم اهل زمین استدلالی
نه ضروری فان الحجة اکرهتهم و الجأتهم علی ذلک و این کره نه کره مذموم ضروری
است بلکه پسندیده است و بنده را در آن ثواب و گفته اند اسلم المؤمنون
له طوعا فی حال الصحة والامن والکافرون له کرها عند الخوف والموت
فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا باسنا ضحاک گفت این پیمان و عهد در میثاق است
که حق تع با فرزندان آدم گرفت گفت الست بربکم قالوا بلی بطوع گفتند اما
میان جان قومی بکره. گفته اند این دندان مجاهد گفت اسلام درین آیت
سجود است که ولله یسجد من فی السموات والارض طوعا وکرها مؤمن خدایرا
بطوع سجود می کند و کافر شخص وی نمی کند لیکن سایه شخص وی می کند بکره اینکه
گفت و الیه ترجعون یعنی أتبغون غیر دین الله مع مرجعهم الی الله و روی
عن ابن عباس رضه قال استصعبت دابة احدکم او کانت شموسا فلیقرأ
فی اذنها افغیر دین الله تبغون الی آخر الآیة قل آمنا بالله گفت قل و در
سورة البقرة گفت قولوا آمنا بالله اینجا خطاب با مصطفی است علم بر خصوص
که تا خود اعتقاد کند و امت خویش را بران خواند و بران دارد و آنجا خطاب
با عموم امت است که تا ایشان اعتقاد گیرند و نه فرمان است ایشانرا به تبلیغ
رسالت ازین جهت در آن سورة انزل الینا گفت و اینجا انزل علینا و معنی
انزل علیه آنست که بر منزل علیه بود که با دیگری رساند و انزل الیه بر منزل
علیه مخصوص بود قال الله تع انا انزلنا علیک الکتاب تتلی علیهم و قال انزلنا الیک
الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم فخصها هنا بالی لما کان مخصوصا بالذکر الذی

الذی هو بیان المنزل قالوا و هذا هو الکلام فی الاولی لا فی الاوجب کتاب
اسمعیل و اسحاق هم کتاب ابرهیم و منزل با ایشان هم صحف ابرهیم که ایشان در تحت
شریعت ابرهیم بودند پس بر سبیل توسع انزال بر ایشان روا بود در آن آیت
و ما اوتی النبیین گفت و درین آیت والنبیون من ربهم آنجا خطاب بر عموم است
و حکم خطاب عموم بسط لفظ است نه ایجاز و اینجا خطاب خاص است و حکم
خطاب خاص ایجاز لفظ است و از بهر آنک گفت ونحن له مسلمون تا آنک خطاب
خاص با مصطفی علم بود تا تتمیمی باشد که امت مصطفی علم از وی جزء اند
و از وی اند ونحن له مسلمون نحن نیست که نحن مذموم آن بود که از خویشتن
آن نماید که بان رفعت طلب کند و تطاول بر مردمان اما چون بر سبیل سپاس
و شکر گزاردن بود روا است که حق تع گفت واما بنعمة ربک فحدث و نیز
مؤمنان خواستند که باین اعتراف از کافران ممیز شوند قوله تع حتی یمیز الخبیث
من الطیب و گفته اند مؤمنان باین استسلام قصد اخلاص کردند که از جهت
شرع بدان مامور اند قال الله تع وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین یعنی
ما خدایرا مسلمانان شدیم و گردن نهادیم نه دیگری و علی هذا قال الله تعالی
قل انما انا ادعوا ربی ولا اشرک به احدا النوبة الثالثة قوله
ما کان لبشر الآیة جلیل و جبار خداوند بزرگوار کردگار نام دار جل جلاله و عم
نواله پیش از ایجاد عالم و بیش از خلق آدم بعلم قدیم خود بدانست فرزندان آدم
سزای نبوت و ولایت کیست و اهل محبت و شایسته رسالت کیست الله اعلم
حیث یجعل رسالته آنرا که در ازل داغ مهجوری نهاد و رقم بی خبری کشید

امروز معصوم و راه دانست چون شود و انرا که دارکانی دولت داد و دراه صدق
وعصمت پیش وی نهاد امروز بی دار چون شود بر جمه صورت بند دو چون
بوهم در این و خود همه کس نبود که مصطفی گزید و عیسی بسند بعد از کرامت
نبوت و قوت رسالت پای از دفتر برگیرند و خلق را گویند کونوا عبادا لی من
دون الله حق تع از بهر ایشان جواب داد و نیابت داشت که ایشان این
نگویند و لیکن گویند کونوا ربانیین ای کونوا من المختصین بالله الذین صدقوا و صبروا
بقوله فاذا احببته کنت سمعه و بصره و یده و رجله ربانیان بزبان اهل معرفت
انند که خدا برا بکار برمیشند قدم از دو گیتی برگرفته و دست لطف نهاده
مولی بسته نفسی دارند فانی و دلی دارند تشنه سرت افروخته به پیشان
نه از دنیا اد اشان از هفت اسمان و هفت زمین نه و گفته اند ربانیان
ایشانند که اختصاص دارند بالله که بان اختصاص نسبت باوی برند باوصاف
او موصوف شوند و باخلاق وان برایند که مصطفی علیه گفت تخلقوا باخلاق الله
اهل علم گفتند تفسیر این اخلاف معانی بود و نه نام خداست که بنده را در
روش خود بدان معانی گذر باید کرد تا بوصال الله رسد بپیر خراسان
بو القاسم کرکانی رحمه گفت بنده تا در تحصیل این معانی وجمع این اوصافت
هنوز در راه است تا در معرفت است از معرفت باز مانده است و تا در
طلب محبت است از محبوب بی خبر بزرگی را پرسیدند که بنده بمولی
کی رسد گفت انگه که در خود نرسد برسد گفتند در خود چون
نرسد گفت طلب در سر مطلوب معرفت در سر معروف شود گفتند بیفزای
گفت

گفت از نفخ بات بماند و پس و زدل نشان بماند و پس و زجان عیان ماند و پس
سمع بر وذ شنوده ماند و پس دل بر وذ نموده ماند و پس واذ اخذ الله میثاق
النبیین در همه قران مبجی این نیست تا منزه در تفضیل مصطفی علیه ازین
این که وبرا خاصل ست و کس را با وی شرکت نه حق تع دو عهد بر نبوت
مصطفی علیه و نصرت دادن وی چنانک گفت واذ اخذ الله میثاق الذین
واین غایت تشریف است و کمال تفضیل که پیش از وجود محمد مصطفی علیه
گفت با جبرئیل من شخصی خواهم افرید و محمد نام او فرمان نام من فرمان
بردن او فرمان من قول او وحی من اتباع او و سنتی من یا جبرئیل گواهی که بوی عهد
ایمان اوری و اورا نصرت کنی لتؤمنن به ولتنصرنه جبرئیل گفت خداوندا عهد
کردم و گواز هم بود که فرمان ترا خلاف کند انگه با میکائیل گفت تو بر عهد جبرئیل
گواه باش انگه همچنان عهد گرفت از میکائیل و جبرئیل بران گواه گرفت
و با اسرافیل و عزرائیل همان عهد رفت پس چون ادم را بیافرید همین
عهد گرفت و ادم در پذیرفت و ادم با شیث بگفت و هم چنین قرنا بعد
قرن اینست کرامت و فضیلت اینست منزلت کرا باشد فضلی بدین
تمامی و کاری بدین نظامی بیت کفر و ایمان اهم الله بهر کل هم در صفا
نیست دار الملک جز رخسار و زلف مصطفی را النوبة الثانیة
قوله تع ومن یبتغ غیر الاسلام دینا الایة الی قوله وما لهم من ناصرین
مفسران گفتند سبب نزول این ایت ان بود که دوازده مرد از دین اسلام
برگشتند و مرتد شدند و از مدینه بیرون امدند و بکفار مکه پیوستند
حق تع در شان ایشان این ایت فرستاد دین انجا دین حنیفی است که

مصطفی علیه السلام بان اشارت کرد که بعثت بالحنیفیة السهلة السمحة معنی این
است که هر که بجز شریعت محمد دینی جوید و بجز سنت وی راهی دیگر
رود ازوی نپذیرند و مصطفی علیه السلام گفت والذی نفسی بیده لا یسمع بی من هذه
الامة لا یهودی و لا نصرانی ثم لم یؤمن بی الا کان من اهل النار کیف یهدی
الله قوما کفروا بعد ایمانهم مجاهد گفت این در حق مردی آمد از بنی عمرو
بن عوف که از دین اسلام برگشت و بروم شد و ترسایی گرفت و حکم مرتد
است که مصطفی گفت علیه السلام لا یحل دم امرء مسلم الا باحدی ثلث رجل کفر بعد
اسلامه او زنی بعد احصانه او قتل نفسا بغیر نفس این دلیل است که هر کس
که از اسلام برگردد کشتنی است و قتل مرتد حق خداست و سیاست شرع
جز امام اعظم را نرسد که این سیاست کند و پیش از قتل ازوی توبت
خواهند بقول اصح شافعی رضی و اگر دو مرد مسلمان بر ردت شخصی گواهی
دهند و او انکار کند مجرد انکار در حق وی اسلام نیست تا آنگه که شهادتین
بگوید و فرزند او حکم بردگان ندارند تا آنگه که بالغ شوند اگر ایمان آرند
بها و الا بکشند و اگر قومی صاحب شوکت مرتد شوند واجب است بر
جنگ ایشان رفتن تا ایشان را بکشند و ایشان را نیست کنند کیف یهدی الله
قوما الایة مفسران گفتند این در شان جهودان آمد که پیش از مبعث مصطفی
علیه السلام بوی ایمان آورده بودند بعد از مبعث وی کافر شدند و جاءهم با
لبینات فی التوریة من نعته و صفته والله لا یهدی القوم الظالمین
ای من الکافرین هدایت بر سه ضرب است یکی عقل ممیز است میان
خیر و شر و راست و دروغ و راه بردن ببعضی مصالح و عامه خلق ازوی
و کافر

و کافر و آشنا و بیگانه در این هدایت یکسانند و هو المعنی بقوله و اما ثمود
فهدیناهم انا هدیناه السبیل اما و هدیناه النجدین اعطی کل شیء خلقه
ثم هدی این همه ازین هدایت است که گفتیم و هم ازین باب است آنچ جانوران
را داد بر سبیل تسخیر الهام ضرب دوم از هدایت تزکیت اعمال و احوال
بنده است و توفیق خیرات در اکتساب طاعات است الذین آمنوا و عملوا
الصالحات یهدیهم ربهم بایمانهم و هدوا الی الطیب اولئک الذین هدی الله
هدایت سوم راه نمودن بدار الخلد و مجاورت حق سیهدیهم و یصلح بالهم
و یدخلهم الجنة عرفها لهم الحمد لله الذی هدانا لهذا حق تع این سه
نوع هدایت خود را اثبات کرد و انک لتهدی الی صراط مستقیم انبیا را
گفت و جعلناهم ائمة یهدون بامرنا اولئک جزاؤهم ان علیهم لعنة الله الایة
مثل این در سورة البقره شرح این گفته شد و فرق آنست که آنجا قطعی
حکم بلعنت کرد گفت اولئک علیهم لعنة الله از بهر آنک قومی را گفت که بر کافری
مردند و اینجا گفت اولئک جزاؤهم قطعی لعنت نکرد زیرا که زندگان بودند
و تا زندگی بود امید اسلام بود و گفته اند این آیه منسوخ است
و ناسخ ایشان آنست که بر عقب گفت الا الذین تابوا این در حق حارث
آمد بر خصوص اما حکم او عام است حارث بعد از آن که مرتد شده بود
پشیمان شد تا بقومی دیگر مدینه پیام نامه نوشت برادر خویش که من پشیمان
شدم و باز آمدم از رسول خدای بپرس تا مرا توبه هست یا نه قصه حارث
با رسول خدای بگفت در حال جبرئیل آمد و این آیت آورد حارث بیامد و مسلمان

شد وحسن اسلامه در قران هرکجا ذکر توبت کرد بیشترانست که ذکر
صلاح قرین ان شاخت از بهر انکه حقیقت توبه جز بسعی تصفیه اعتقاد
واصلاح اعمال مردود مجتمع باید تا توبت درست ابن در سورة البقره
گفت وانا التواب الرحیم انجا گفت فان الله غفور رحیم تواب وغفور
هر دو متقارب اند اما تواب خاص تر است وتمام تر گناه چون ضلال
صعب تر بود که هم ضلال بود وهم اضلال پس اسم اخص بان اولیتر بود
وگناه مرتد کمتر بود که اضلال نبود پس نام عفو انجا لایق تر ابن عمر گفت من
شمردم که رسول علیه در یک مجلس صد بار بگفت رب اغفر لی وتب علی انک
انت الغفور الرحیم التواب ان الذین کفروا بعد ایمانهم ابن در شان اصحاب
حارث امد که با حارث مرتد گشته بودند چون خبر توبت حارث باصحاب
رسید گفتند ما نیز در مکه ی باشیم وچشم برو رسیدن نهیم وذلک قوله تربص
به ریب المنون وهرگه که خواهیم باز گردیم که توبت ما بپذیرند فانزل الله
فی هذه الایة مفسران گفتند که ابن ایت منسوخ است که رسول خبر داد وعده داده
است که توبت تا پایان بپذیرند تا انگه که افتاب از مغرب بر اید قوی گفتند
ابن منسوخ نیست معنی انست لن تقبل توبتهم فی حال ضلالتهم وولاو ولیک
واو حالست وگفته اند لن تقبل توبتهم عند الموت والمعاینة ان الذین
کفروا وماتوا ابن واو را عموم در اورد میگوید اگر کسی چندانک یک روی
زمین از روی قربت وطاعت خرج کرده باشد در دنیا چون بر کفر بمیرد
ان وی را بکار نیاید ونپذیرند انفاق از متقیان پذیرند نه از کافران وروا بود
که ان

که این حمل بر اخرت کنند یعنی در قیامت این کافران اگر بهری روی زمین زر
اورد وخواهد که باز خرد از روی تنبلبرها خود را وبرا سود ندارد المنزل الثالثة
قوله تع ومن یبتغ غیر الاسلام دینا همه دین که نه اسلامست باطلست هر عمل
که نه اتباع سنت است تخم حسرت است اسلام درختیست سنت اب خور
ان وایمان وثمره ان وحق جل جلاله نشاننده ان واین چشمه سنت اب
که میکرد ان غایت الهی میکبرد والعیاذ بالله اگر ان عنایت باز گیرد چشمه خشک
شود وشجره مبطل وعقیم گردد وثمره ایمان تبه شود بر شرف زوال وهلاک
بود این مثل ان گروه است که کافر شدند ومرتد گشتند باز اگر عنایت ازلی
سابق بود وچشمه سنت مدد دهد از کلمه طیبه این شجره را فرع دهد
واز عقیله باکیزه فرع خود ثمره سازند وثمره ان در حال حیوة وممات مستدام
گردانند تا هرگز منقطع نشود اینست که فرمود ضرب الله مثلا کلمة طیبة الایه
مثل اسلام مثل چراغ است از نور اعظم بر افروخته واز سنت بروغن
ان پدید کرده افمن شرح الله الایه پس هرکرا از سنت شمه ای نیست از
اسلام بهره نیست روایت کنند از شافعی رضع که گفت یک شب خدا بوالجل
وعز بخواب دیدم که گفت منت علی کنتم اجتنی علی الاسلام فقال عز وجل
قل وعلی السنة یعنی چون اسلام خواهی بان سنت خواه که اسلام بی سنت
نیست وگفته اند اسلام حق است واستسلام حقیقت ولکل حق حقیقة
اسلام شریعت است واستسلام طریقت منزل گاه اسلام صدر است
ومنزل گاه استسلام دل است دل اسلام را چون تن است واستسلام را
چون روح تن بی روح مردار است وروح بی تن نابکار ست اسلام دین را

درجهٔ کهینه است از شکر بر ستن و در ایمان بپیوستن و استسلام درجهٔ
مهینه است از خود بر ستن و در حق پیوستن هر که از شکر بر ستن در اسلام
پیوست از جملهٔ ناپایانست و هر که از خود بر ستن و بحق پیوست از جملهٔ صلحاست
ان الذین کفروا بعد ایمانهم علماء شریعت را اجماع است که کفر مرتد غلیظ
تر است از کفر اصلی که از کافر اصلی جزیت بپذیرند و از مرتد نپذیرند
همچنین سالکان طریقت را اتفاق است که فترت اهل ارادت صعب تر است
از معصیت اهل عادت فمن یکفر بعد منکم فانی اعذبه عذابا الآیه
النوبة الثالثة قوله تعالی لن تنالوا البر الی قوله وما کان من المشرکین مفسران
گفتند اینجا بر بهشتست و انفاق بیرون کردن زکوة از مال یعنی تا زکوة از
مال بیرون نکنند و بدرویشان ندهند بهشت نرسند باین قول خطاب با
توانگرانست علی الخصوص و گفته اند این خطاب با عامه مومنانست توانگران
و درویشان روز که این آیت آمد حارثه اسبی آورد گفت یا رسول الله هذا
مما احبه می خواهم که در راه خدای صرف کنم از من بپذیر مصطفی علیه
اسامهٔ زید را فرمود تا اسب بوی داد حارثه دل تنگ شد گفت من این را
بصدقه آورده بودم مصطفی علیه گفت ای حارثه دل تنگ مباش که حق تعالی
از تو بپذیرفت و قبول کرد و بوطلحه انصاری را بوستانی بود برابر مسجد
در آنجا نخل فراوان چون این آیت آمد گفت یا رسول الله از مال خود هیچیز
ازین بستان دوستر ندارم اکنون این بستان در راه خدای بصدقه دادم
مصطفی علیه گفت بخ بخ اکنون ترا چنان می بینم که در خویشان خود نفقه
کنید و طلحه همچنان کرد و با بناء عم و نزدیکان خود قسمت کرد سابلی بود در
ربیع

ربیع خثیم با بیشان ربیع گفت اطعموه شکر اکنند او را شکر عجب کار آید
و برا طعام می بایستی ربیع گفت لان الربیع یحب السکر و قال الله تعالی لن تنالوا
البر الآیة حکایة زبیده ماخذ هرون الرشید و مصحف که ترتیب داده بود
القصه را اشتقاق بر از بر است و بر جای فراخ است و زمین گشاده ر
مومنانرا بان ابرار خوانند که دلهاشان فراخ باشد و سینها گشاده و از ینجا است
بود که بو ذر غفاری رضی پرسید از مصطفی علیه که بر چیست این آمد که لیس
البر ان تولوا وجوهکم الآیة این آیة افعال خیر و مکارم اخلاق فراخ بگفت
پس معنی بر توسع است در افعال خیر و خدای تعالی خود را بر نام نهاد که انه
بر بنده با خدای آنست که ویرا مطیع و فرمان بردار بود و بر خدا با بنده آنست
که بروی بخشایش کند و نوازنده و روزی رسان گفته اند بر بر سه معاملت
است یکی با خدا در معنی عبادت کردن و ویرا پرستیدن و الیه اشار النبی
علیه بر الوالدین یزید فی العمر و لا یزید فی العمر الا البر و ان الرجل لیحرم الرزق
بالذنب یصیبه و دیگر با قرابت و نزدیکان خویش و الیه اشار النبی علیه
دخلت الجنة فسمعت فیها قراءة فقلت من هذا فقالوا حارثه بن نعمان کذلکم
البر کذلکم البر و کان ابر الناس بامه سدیگر در اجنبیان در معنی انصاف
داد دادن ایشان و شفقت نمودن در حق ایشان و الیه اشار النبی علیه البر
شی هین وجه طلق و لسان لین و ما تنفقوا من شی یعنی من صدقة فان
الله به علیم ای عالم بنیاتکم کل الطعام الآیة جهودان بر مصطفی منکر بودند
که گوشت اشتر حلال می داشت وی خبر داد گفتند این بر ابراهیم حرام بود و در
توریت چنین خوانده ام چون فرستاد که حرم علیهم از حلال می داد حق تعالی

جهودانرا دربن ایت دروغ زن کرد وبیان کرد که کوشت شتر وشیر شتر بر
ابرهیم وبر فرزندان وی حلال بوذ تا انکه یعقوب برخوذ حرام کرد بس علما
را خلافست که یعقوب چرا برخوذ حرام کرد کفته اند وبرا بیماری رسیذ
ودران بیماری کوشت شتر وشیر شتر وبرا زیان می داشت دفع مضرت را
خوردن ان بکذاشت وبرخوذ حرام کرد ابن عباس کفت رضع یعقوب را
علت عرق النسا بدید امذه بوذ نذر کرد که اکر خذای ویرا ازان بیماری شفا
دهذ ان طعام که دوست تر دارذ خوردن ان بکذارذ وبرخوذ حرام کند
تقربا الی الله تع بس کوشت شتر وشیر شتر برخوذ حرام کرده فاندر خویش
رابس جهوذان بوی اقتدا کردند وانچه یعقوب برخوذ حرام کرد ایشان
برخوذ حرام کردند انکه دعوی کردند که این تحریم در توریت است حق تع ایشانرا
دروغ زن کرد کفت فأتوا بالتوریة فاتلوها ان کنتم صادقین اول در ایت
بیشتر ازین حق تع ذم جهوذان وانفاق ایشان باطل کرد که انفاق ایشان
باکثر لاجرم قبول نیفتذ بس مومنانرا کفت انفاق شما نه همچون انفاق
ایشانست که از شما بیذیرم وقبول کنم جون بوین شرط باشد که فرموذم
انکه باز بترتیب می رسد وتمامی ذم جهوذان بکفت فمن افتری علی الله
الکذب دروغ بردو قسم است یکی انک از برخوذ اختراع کند که انرا هیچ
اصل نبوذ ودیکر انک در سخنی زیادت آرذ وازقاعدهٔ خوذ بکردانند
وانرا اصل باشد واین هر دو قسم حرام است وناپسند یذه ونشان نفاق
است که مصطفی علم کفت دروغ بابی است از ابواب نفاق وکفت جنان
دیدم که مردی مرا کفتی برخیز برخاستم دو مرد دیذم یکی بر بای ودیکر
نشسته

نشسته انک بر بای بوذ آهنی کرم در دهن نشسته می افکند ویک کوشه دهن
وی می کشید تا بس دوش ودیکر جانب همچنین بس هر دو طرف بام می بیوستند
ودیکر باره بمی افکند کفتم این جیست کفتند این دروغ زنی است جنین عذاب
وی می کنند اورا درکور تا بقیامت وکفته اند دروغ ازان حرام است که دل
ازان تاریک می شوذ وتباه می کردذ واکر بدروغ حاجت وبرقصد مصلحت کوید
حرام نباشد جون خلاص مسلمانی دران باشد رسول خذا رخصت داذ است
بدروغ بسه جایکه یکی در جنک که سخن خویش باخصم شاید که راست نکوید
که الحرب خدعة دیکر در صلح داذن میان دو کس دیکر کسی اکر دو زن
دارد یکی کوید من تو را دوستر ازان دیکری می دارم وشاید که سخن باعتقاد بعض
کرداند جنانکه معاذ جبل که عامل عمر بوذ جون از عمل باز امد عیال کفتند مارا
جه اوردی معاذ کفت نکه بانی با من بوذ نتوانستم که جیزی بیارم یعنی خذا
تع زن بند اشت که عمر کسی بروی کماشته است بشکایت بیش عمر امد معاذ ابن گفت عمر
رسول خذا بوذ وابی ابو بکر جون نشست که تو باوی مشرفی فرستاذی عمر معاذ را
بخواند وازوی برسید معاذ معلوم او سخن ایج کفته بوذ عمر بخندید وباوی نکوی
کرد فمن افتری علی الله الکذب باضافة هذا التحریم الی الله تع علی ابرهیم فی التوریة
من بعد ذلک ای من بعد ظهور الحجة بان التحریم انما کان من جهة یعقوب ٥
فاولئک هم الظالمون قل صدق الله ای اعتقدوا ولاتخبر ذلک من قول الله
تع وهو صادق ومن اصدق من الله حدیثا یعنی ای هم را اعتقاد وخبر دادن ایشانرا
بان که خذای راست کوی است فاتبعوا ملة ابرهیم حنیفا اشتقاق ملت از املت الکتاب

است و ملت و دین دو نام اند شرع را که خدای تعالی نهاد بیان بندگان بر زبان انبیا
رسل معانی کنند شرع دو طرف است یک طرف با حق دارد و یک طرف با بندگان
اما آنچه بحق دارد راه نمودن وی است بفرستادن پیغمبران و فرستادن کتاب
و بیان امر و نهی و اثبات حجت در آن و آنچه به بنده تعلق دارد اجابت دعوت
پیغمبران است و امتثال اوامر و نواهی پس آن طرف که با حق دارد ملت گویند
و این طرف که با بنده دارد دین گویند و ما کان من المشرکین جواب ایشانست
که میگفتند دین ما دین ابرهیم است حق تعالی گفت دین شما دین ابرهیم نیست که
شما مشرکاید و ابرهیم مشرک نبود النوبة الثالثة قوله تعالی لن
لن تنالوا البر الآیه من انفق محبوبه من الدنیا وجد مطلوبه من العقبی و من
انفق الدنیا والعقبی وجد المولی یکی مال باخت در دنیا بثواب الله رسید یکی
ثواب باخت و عقبی بوصل الله رسید هر که امروز با مال و جاه بماند فردا از
ناز و نعمت درماند و هر که فردا با ناز و نعمت درماند از ولی نعمت باز ماند
هر چه از راه باز افتی چه کفر آن حرف چه ایمان :: هر چه از دوست وا مانی چه زشت آن
ای بیچاره چون می دانی که بیتر او لمی رسی تا آنچه دوستر داری بدهی پس چه جمع
داری که با روسی با این همه غوغا و سودا که در سر داری اتفاق بر سه رتبت
است اول سخا دوم جود سوم ایثار صاحب سخا بعضی دهد و بعضی نه
صاحب جود بیشتر بدهد و قدر ضرورت بجای بگذارد و صاحب ایثار همه
بدهد و خود را و عیال بخدا سپارد و این رتبت صدیق اکبرست بضع
هر چه داشت بداد الحکایة عمر صاحب سخا بود و ابوبکر صاحب ایثار
ازین

کرفت
ازین بود که عمر گفت یا ابابکر هرگز تا من باشم بر تو پیشی نتوانم گرفتن روزی
عمر در خانه ابوبکر شد و اهل وی را گفت ابوبکر در شب چه کند مگر
نماز فراوان کند و تسبیح و تهلیل بسیار گفت نه ولیکن همه شب در پس زانو
نشسته چون وقت سحر باشد نفسی سرد برآرد که در آن نفس عالم خانه
بوی جگر سوخته بگیرد گفتم چه نهم پیش توای زیبا یاد :: گر هیچ نبود جانکی یکبار
بیشت نهم این جگر سوخته زاد :: کاین جگر سوخته با اشک بگداد عمر
آهی برکشید گفت نماز و تسبیح بودی من نیز کردمی اما سوختن جگر درمان ندارم
و ما تنفقوا من شیء فان الله به علیم یکی هزینه کند از بهر ثواب و یکی از بهر
نظر مسبب الاسباب کل الطعام کان حلا لبنی اسرائیل دین شرف و فضیلت
پیغمبر ماست بر یعقوب یعقوب طعامی حلال بر خود حرام کرد و آن تحریم را
بروی مقرر کردند و مصطفی علیه ماریه قبطیه بر خود حرام کرد و او را از آن تحریم
بگذاشتند النوبة الثانیة قوله تعالی ان اول بیت الی قوله الصراط
مستقیم مجاهد گفت مسلمانان و جهودان در کار قبله سخن گفتند و تفاخر کردند
جهودان گفتند بیت المقدس فاضلتر و شریفتر که قبله انبیا بود در زمین مقدسه
مسلمانان گفتند کعبه عظیمتر و شریفتر که قبله عالمیان است ایشان در آن
منازعت بودند که حق تعالی تفضیل کعبه را این آیت فرستاد و فضایل و
خصایص کعبه در قرآن فراوانست از العتیق خواند و عتیق کریم است
و از دعوی جباران آزاد یعنی که بزرگوارست این خانه نبرد خدای عز و جل
مسجد حرام خواند و بیت الحرام یعنی که با آزرم است و با شکوه و با وقار
بازگشتن گاه جهانیان و جای امن ایشان نزول گاه انبیا و مستقر دوستان

منبع نبوت ومهبط وحی قال رسول الله صلعم ان الارض دحیت من مکة
واول من طاف بالبیت الملایکة وما من نبی هرب من قومه الی الله
المهرب الی الکعبة یعبد الله فیها حتی یموت وان قبر نوح وهود و
شعیب وصالح فیما بین زمزم والمقام وان حول الکعبة لقبور ثلثمایة نبی
وان ما بین الرکن والیمانی الاسود لقبور سبعین نبیا وان ما بین الصفا
والمروة لقبر سبعین الف نبی وروی ان اسمعیل بن ابرهیم علم شکا الی ربه حر
مکه فاوحی الله تع الیه انی افتح لك بابا من الجنة فی الحجر یجری علیك
الروح والروح الی یوم القیمة وقال علم ان ما بین الرکن والیمانی والرکن
الاسود روضة من ریاض الجنة وما من احد یدعوا الله عند الرکن
الاسود وعند الرکن الیمانی وعند المیزاب الا استجاب الله له الدعا وقال
علم من نظر الی البیت ایمانا واحتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه وما تاخر
ومن صلی خلف المقام رکعتین غفر له وحشر فی الامنین یوم القیمة ومن
صبر علی حر مکه ساعة من نهار تباعدت منه النار مسیرة خمسمایة
عام قوله تعالی ان اول بیت وضع للناس الایة علما را اختلافست و
در معنی این ایت روایت کنند از علی مرتضی رضع که گفت هو اول بیت
وضع للناس للذی ببکة مبارکا وهدی للعالمین میگوید اول خانه که
دران برکت کردند ونشانی ساختند جهانیانرا تا ازو زیادت کنند و
قبله خود سازند وخدایرا دران عبادت کنند انست که گفت
ببکة ابن عباس وکلبی وحسن همین تفسیر کردند برین قول بیت بمعنی مسجد
است از مصطفی علم پرسیدند که اول مسجد که مردم انرا نهادند بر روی
زمین

نیافریده اند ولفظ اعدت دلیل است که لفرین ام[...] اخته کافرانرا
وخبر کافرانرا وابن اقتضا ان نکند که خبر کافرانرا [...]یه ورواباشد
که گوینده دوزخ را درکات است این درکه کافرانرا باشد [...]ه والطیعوا
الله والرسول فیما افترض علیکم لعلکم ترحمون لکی ترحم[...]قد بول
روی ابو هریرة قال قال رسول الله صلعم من اطاعنی فقد اطاع [...] الاع
الامیر فقد اطاعنی ومن عصانی فقد عصی الله ومن عصی الامیر [...]ل
عصانی النوبه الثالثه ولقد نصرکم الله ببدر وانتم اذلة
ایشان کشیده از روی عدد قلت است ونظر عامه اما ارباب که نظر خاص ایم
وحقیقت کار است کسی که الله ویرا یار است چون توان گفت که او حقیر وخوار
ببرهان بقت گفت الحق بنو عزیزیم هرگز چون ذلیل شویم بنو زنده ایم هرگز
کی نمیریم بنو شادمانیم هرگز کی اندوهگن شویم بنو باز ام هرگز بی تو چون
بس ایم مردی بیش هرون الرشید امد وامر معروف کرد هرون خشم گرفت
بفرمود تا ویرا ببستند و در اندرون کردند و در اندرون استوار برگرفتند بر
بتواضع ان مرد درامد واو را نیز بابیه بعد از ان ویرا در میان بستان دیدند
شادان وتماشا کنان وان در اندرون استوار گرفته هرون را از حال وی خبر کردند
واورا بخواند وگفت من اخرجك من البیت ترا از بند که بیرون آورد جواب داد
که انکس که مرا به بستان فرو اورد وانکس مرا از خانه بیرون اورد [...] زمود
تا اورا بعز وناز برکشادند وگرد شهر براوردند ومنادی در پیش داشت که
گوینده آلمه ان هرون الرشید اراد ان یذل عبدا للعلم بقید ذنا عز الله اذ یقول
للمؤمنین الن یکفیکم این نصرت دادن بواسطه ملك اکرام مومنانراست
وزیادتی نعمت برایشان وسکون دل ایشان که نظر بعضی از ایشان بر حاسه ظاهر

بوذ که پنداشتند که نصرت همه با عدد است تا آنک نور یقین در دل داشتند و سر
ایشان با وعدهٔ الله آرام داشت نظر خاص ایشان انجا رسید که وما النصر
الا من عند الله گفتند انجا که نصرت ملکی بوذ چه حاجت بعدد ملکی چه زیان
اگر عدد اندک بوذ یاران ضعیف ضعیف تر از لشکر مرغ نباشند و قوی اندک
تر از اصحاب فیل نبوذ ببین تا چه رسید بایشان از ان مرغان تا بدانی که نصرت
و منت همه از حق است تولخت و سیاست ملهم از وست و تثبیت از وست
مهین است که سید اولین و اخرین را گفت لیس لک من الامر شیء کارها خود
گذار و در اینها خود تمام در خود گذشتم ولله ما فی السموات وما فی الارض ملک ملک
و حاکم حکم او و اختیار اختیار او تا از که خواهد خواند و از که خواهد راند
یا ایها الذین امنوا لا تاکلوا الربوا پیوند کان حرام کرد یعنی چون یکی بغرض
دو واستانی انک خوذ جل جلاله از تو قرض خواست و یکی بده خواست لا بلکه
به مقصود خواست اشارت میکند که این مقتضی کرم است و خلق را این کرم
نرسد که این سزای ربوبیت است و صفت الهیت واتقوا الله خطاب
با عارفانست واتقوا الله خطاب با عاصیان است با عارفان میگوید در من
نگرید و با هیبت و دهشت باشید و عاصیان را میگوید از اتش عقوبت ما بر
اندیشید و از ان بترسید و این منزلت عوام مسلمانانست و این دیگر خواص
مومنان [illegible] از منزل عوام بگذرد بمنزل خواص نرسد نه بینی که
واتقوا الله فرا پیش داشت و ثواب آن فلاح نهاد که اعلی الدرجات در وجود
اعلی است انگه بیان کرد که راه این مقصد اتقوا النار است و ثمرهٔ ان رحمت خداست
چنانک گفت لعلکم ترحمون یعنی از عقوبت من بترسید تا رحمت من بشما رسد
انگه برحمت من بتقوی رسید و از تقوی بفلاح رسید و هو الرضوان الاکبر والفوز
المعظم

والفوز المعظم النوبة الثانية قوله تعالى وسارعوا الى مغفرة معطوفست
بر واتقوا الله واطيعوا الرسول و در مصاحف شاميان واو نيست و معنى مسارعت
مبادرتست بکاری شتافتن از بیم فوت و سرعت و عجله هر دو متقاربند الا و فرق
انست که سرعة بکاری شتافتنست بوقت خویش و شرط خویش چنانک تاخیر
از ان وقت تقصیر گویند ناپسندیده و عجله سبک در کار جستنست نه بوقت خویش
و شرط خویش و تاخیر درین پسندیده است که تا باشد و سکون چگونه تا بیاید
لمغفرة خداوند یعنی بان کار که مغفرت واجب کند و سبب مغفرت بوذ مفسران
خلافست که این سبب چیست قومی گفتند اسلام و سنت است قومی گفتند جمع و جماعت
است قومی گفتند جهاد و هجرت است قومی گفتند تکبیر اول و صف اول در جماعت
است قال النبی علیه السلام من صلی لله اربعین یوما فی جماعة یدرک التکبیرة الاولی کتب
له براءتان براءة من النار وبراءة من النفاق وقال علیه السلام ان الله وملائکته یصلون
على الصف الاول وما من خطوة احب الى الله من خطوة يمشيها يصل بها صفا و
جنة عرضها السموات ای کعرض السموات عرض اینجا دو وجه دارد یکی
انک ضد طول است و مبالغت را ذکر عرض کرد زیرا انک در عرف عادت
طول هر چیزی به از عرض بوذ یعنی چون عرض اینچنین است طول خود
چند بوذ زهری گفت [illegible] وصف عرضها فاما طولها فلا یعلمه الا الله این
همچنانست که لباس [illegible] ذکر بطانت ذکر کرد و نیکوتر صفتی [illegible]
ببیننی و در غالب عادت ظهارت نیکوتر و زیباتر و نفیس تر از بطانت
بوذ یعنی چون بطانت چنین بوذ ظهارت خود چون بوذ وجه دوم
انست که معنی عرض فراخی است نه ضد طول چنانک هذه دار عریضة

ای واسعة یعنی وا بشتابید بیهشتی که فراخی آن چندانست که سقف اسمان
و سقف زمین مردی گفت یا رسول الله بهشت چند بیست بدین فراخی پس دوزخ
کجاست مصطفی علیه گفت سبحان الله اذا جاء النهار فاین اللیل انس مالک را پرسیدند که بهشت کجاست در زمین است یا در اسمان جواب که کدام اسمان و
کدام زمین است که بهشت دران گنجد گفتند پس کجاست گفت بالا اسمان
هفتم زیر عرش عظیم قتاده گفت ما چنان دیدیم که بهشت بالا هفت اسمانست
و دوزخ زیر هفت طبقه زمین اعدت للمتقین انگه صفت متقیان در گرفت و ابتدا
بسخا کرد که بهینه اخلاق مومنانست و زینت دین و کمال ایمان الذین ینفقون فی
السرا والضرا متقیان ایشانند که صدقه دهند در هر حاله باشند از سرا و ضرا
و شدت و رخا و عسر و یسر والکاظمین الغیظ و ایشان که خشم فرو برند و انتقام
نکنند چون توانند بلکه دران خشم فرو بردن صبر کنند و رضا خدا دران جویند
قال النبی علیه ما تجرع عبد جرعة افضل اجرا من جرعة غیظ کظمها ابتغاء وجه الله
عز وجل ومن کظم غیظا وهو یقدر علی انفاذه ملا الله قلبه امنا و ایمانا قال یحیی
بن زکریا لعیسی علیه یا روح الله اخبرنی باشد شی فی الدارین جمیعا قال غضب الله
قال یا روح الله وما ینجینی من غضب الله قال قال ترک الغضب حکایت ابوبکر
وان کس که قرض داد ابوبکر بود و ناسزا گفتن و خاموش شدن ابوبکر و تبسم کردن
مصطفی [illegible] والعافین عن الناس جای دیگر عفو [illegible] ذکر فلیعفوا و
لیصفحوا جای دیگر عفو و تقوی در هم پیوست وان تعفوا اقرب للتقوی
قال النبی علیه ینادی مناد یوم القیامة الامن کان له علی الله اجر فلیقم فیقوم
العافون عن الناس ثم تلا ومن عفا واصلح فاجره علی الله قال النبی علیه الا ادلکم
علی خیر

علی خیر اخلاق اهل الدنیا والاخرة من وصل من قطع وعفا عمن ظلم واعطی
من حرمه ابرهیم تیمی گفت که چنان نمودند که مرا بر کنار جوی داشتند و مرا
گفتند که ابرهیم خوذ بیاشام و هر که خواهی که اب ده که تو خشم فرو بردی و
بران صبر کردی و مرد مانرا بگناه عفو کردی والله یحب المحسنین یعنی ایخ
در این ایت گفت از مکارم اخلاق صفت متقیان و محسنانست والله تع محسنانرا
دوست دارد عن انس بن مالک رضع قال قال رسول الله صلعم رایت قصورا
مشرفة علی الجنة قلت یا جبریل لمن هذا قال للکاظمین الغیظ والذین
اذا فعلوا فاحشة معطوفست بر الذین ینفقون و سبب نزول این ایت
که مومنان گفتند یا رسول الله که بنی اسرائیل بر الله از ما گرامی تر بودند که چون
گناهی از ایشان در وجود امدی کفارت ان گناه بر عتبه ایشان نوشته بودی
که اجدع انفک و اجدع اذنک یا از گناه باک شوی مصطفی گفت علیه بیایی
تا شما را خبر کنم به از ان که بنی اسرائیل را دادند ایشانرا گوش و بینی بریدن
فرمودند کفارت گناه را و شما را استغفار و ترک اصرار بر گناه فرمودند
بسا فرقا یکی را توبه گوش و بینی بریدن است و یکی را توبه پشیمانی در دل
و عذر بر زبان پشیمانی است که مصطفی گفت علیه الندم توبة و عذر است
که فرمودند [illegible] ابن عباس رضع گفت فاحشه ای
و ظلم نفس [illegible] است چون نظر و قبله و لمس و گفته اند
گناهیست که ان را نهایة بود از جهت مخلوق و ظلم گناهیست میان بنده
و حق ظلم که بر خود کند و بر خویشتن و بدان ظلم نفس است که خویشان هم
بعضی منزلت نفس اند و ظلم بر مسلمانان مهین باشد که همچون بر

ثم انه المؤمنون كلهم كنفس واحدة ذكروا الله فاستغفروا لذنوبهم
گفته اند ذکر اینجا نماز است که مرتضی علی کرم الله وجهه قال کنت رجلا
اذا سمعت من رسول الله صلعم نفعنی الله بما شاء ان ینفعنی واذا حدثنی
احد من اصحابه استحلفته فاذا حلف لی صدقته وحدثنی
ابو بکر وصدق ابو بکر انه قال سمعت رسول الله صلعم ما من عبد یذنب
ذنبا فیحسن الطهارة ثم یقوم فیصلی رکعتین ثم یستغفر الا غفر له ثم
قرء هذه الایة وگفته اند مراد ذکر زبانست ان ساعت که در معصیت
این توبه کنند و عذری خواهند واز خدای آمرزش خواهند اینست
که گفت فاستغفروا لذنوبهم ومن یغفر الذنوب الا الله این من در
موضع ما نفی نهاده اند یعنی وما یغفر الذنوب الا الله واین سخن عارض
است در میان آیت یعنی فاستغفروا ولم یصروا اصرار سکونست وترک
استغفار قال رسول الله صلعم ما اصر من استغفر وان عاد فی الیوم سبعین
مرة روی ان رجلا اتی النبی صلعم فقال احدنا یذنب قال یکتب علیه
قال ثم یستغفر منه ویتوب قال یغفر له ویتاب علیه قال فیعود ویذنب
قال یکتب علیه قال ثم یستغفر منه ویتوب قال یغفر له ویتاب علیه ولا
[illegible] حتی تملوا وروی ان ابلیس قال یا رب [illegible]ک وجلالک
[illegible] اغوی بنی ادم ما دامت ارواحهم فی اجساد[illegible] الرب تع
وعزتی وجلالی وارتفاع مکانی لا ازال اغفر لهم ما استغفرونی
وهم یعلمون ان الذی اتوه حرام او معصیة یعلمون در موضع حالست
الا لم یکن اصرار مع العلم میگوید چون بدانسته که حرام است یا معصیت
بران

بران اصرار نکنند که اگر بدانند معذور باشند معنی دیگر گفته وهم یعلمون
ان لهم ربا یغفر الذنوب مصطفی علم فرموده من اذنب ذنبا وعلم ان له ربا یغفر
الذنوب غفر له وان لم یستغفر وقال النبی علم ما انعم الله علی عبد من نعمة
فعلم انها من الله الا کتب له شکرها قبل ان یحمده علیها وما من عبد اذنب
ذنبا فعلم الله من قلبه الندامة الا غفر له قبل ان یستغفر اولئک جزاؤهم
مغفرة الایة نعم اجر العاملین ای ثواب المطیعین روی ان الله تع اوحی الی
موسی بن عمران یا موسی ما اقل حیاء من یطمع فی جنتی بغیر عمل یا موسی کیف اجود
برحمتی علی من یبخل بطاعتی التوبة للعالمین قوله تع وسارعوا الی مغفرة
خداوند بزرگوار جلیل و جبار بخطاب کرامت بندگان نزلی نو از ذکره
بشتابید بندگان من بکوشید دوستان من که کار پیش ولیان دارند و دولت
سابقان بردند مرجه بند اشتست از راه بر طلب و با کسر پیوند مدارج المخترقون
بکار داد با سابقان در رسی باشد که روزی مرید این از بازنمی ادی بزرگی
کار بینت بسابقان در رسیدن و در سبک باران پیوستی روندگان و شتابندگان
دو راه دین مختلف اند یکی بقدم رفت و یکی بندم یکی بهم رفتند [illegible] قدم
رفت بثواب [illegible] لم رفت برحمت رسید عارف بهم
رسید اول [illegible] النار یعنی کنا ه مکنید تا سزاوار آتش برها هم
انکه گفت برین اقتصار مکنید بطاعت طلب بهشت کنید که نه هر که از آتش
برست بهشت رسید ونه هر که بهشت رسید بمراد رسید مراعلی رسید مصطفی

مصطفی علیه روز بد یاد ان را گفت الی جنة عرضها السموات و الارض عمیر بن
حمام گفت بخ بخ مصطفی گفت علیه ان چیست که تو این بخ بخ داشتی گفت یا رسول
الله امید دارم که از اهل فردوس باشم رسول خدا گفت تو از اهل انی خرما
نهاده بود وی خورد گفت یا رسول الله تا این خرما بخورم مرا ازند کی خواهد
بود بس دراز کار بیست بر خاست و برفت و در راه خدای شهید شد
الذین ینفقون فی السراء والضراء مردمان اند بدین مقام سه گروه اند یکی انست
که هیچ نفقه نکند نه در سرا نه در ضرا نه در فراخی نه در تنگی این را
علی الاطلاق بخیل گویند و بخیل دست در شاخ بخل زد. ان درخت که اصل او
بیخ ان از دوزخ است و شاخ در دنیا که مصطفی علیه گفت السخاء شجرة
فی الجنة اغصانها فی الدنیا من تعلق بغصن من اغصانها قادته الی الجنة
والبخل شجرة فی النار اغصانها فی الدنیا من تعلق بغصن من اغصانها قادته
الی النار دیگر انست که در فراخی نعمت هزینه و نفقه کند و در تنگی نکند
و بیشتر خلق دنیا درین مقام اند که در کار دنیا و نیفقت دست باز نداراند
و [illegible] بپوسته از نفقه سد دیگر انست که در سرو حال نفقه
[illegible] روم در بس اما از دو حال [illegible] متهور
باشد و بال ندارد که از کجا گیرد و کجا دهد و نه از عاقبت اندیشند
این دو را عداد اخوان الشیاطین است ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین
یا مردی بکنایت و الله بر وزی داری وی واثق که مصطفی علیه فرمود از روح
التدبیر

الطلب
القدس نفث فی روعی انه لن تموت نفس حتی تستکمل رزقها فاجملوا فی الطلب
لا یحملنکم استبطاء الرزق علی ان یطلب شیئا من فضل الله بمعصیته فانه
لا ینال ما عند الله الا بطاعته الا وان لکل امری رزقا هو یاتیه لا محالة فمن
رضی به بورک له فیه فوسعه ومن لم یرض به لم یبارک له فیه ولم یسعه ان الرزق
لیطلب الرجل کما یطلب اجله این چنین کس اعتماد بر خداوند خوش دارد و دل
با حق راست دارد و هرچه دارد خرج کند هیچ باز نگیرد زیرا که حق تع ور را
می ستاید الذین ینفقون فی السراء والضراء الایة انگه در صفت ایشان بیفزود والکاظمین
الغیظ خشم خویش بر کس نرانند کظم آنست که بر خود نهند و خلق را مسلط و مسخر
دانند و رنجها را احتمال کنند که بصبر استقبال کنند که الله می داند و می بیند
والعافین عن الناس عفو را دو معنی است یکی محو قالت العرب عفت الریاح
الاثر اذا ازالتها دیگر فضل قال الله تع قل العفو یعنی ما فضل اموالهم یعنی العافین
عن الناس ایشانند که گناه از مردمان محو کنند و بران اقتصاد نکنند بلکه ایشانرا
بنوازند و از فضل مال خویش ایشانرا عطا دهند والله یحب المحسنین احسان که معامله
حق است که از بهر الله کاری کنی و در معامله خلق انست که اگر کسی با تو بد بود
تو با وی نیکی باشی و اگر که ترا [illegible] و را ایشان و بند که امیرالمؤمنین ترضی العوان [illegible]
[illegible] ق والذین اذا فعلوا فاحشة [illegible]
[illegible] تا ذکر [illegible] نکنند که [illegible]
[illegible] و ظالمان این امت را گفت وظلموا انفسهم ذکروا الله ایشانرا در ذکر بستود و گفت
ومن یغفر الذنوب الا الله یعنی ذکر من فرو مگذارید که من خود کنا سازم شما یا مرزم
و تشان [illegible] دد فیامت حق تعالی با بنده گوید انعرف ذنب کذا و کذا

نعم ای الوقت حتی قوتره بذنوبه ورای فی نفسه انه هلک قال سترتها علیک فی الدنیا
وانا اغفرها لک الیوم للنوبة الثانیة قوله تع قد خلت من قبلکم
سنن الی قوله وانتم تنظرون این افتتاحی دیگرست ذکر واقعه احد را و تعزیت
است دلها مومنانرا میگوید پیش از شما در جهان سنتها بوذ یعنی سنن ایام نداولها
نداولها وعادتها روزکار درحال کردش میان جهانیان نیک و بذ کاه شادی وکاه
محنت کام آسانی و اکرخواهی اضافت سنن بالله بوی یعنی سنن الله فی خلقه
پیش از شما بوذ درجهان سنتها و نهاذها الله درکار راندن جهانیان کاه
لبودن اهل حق بهتر بدولت اهل باطل و کاه بازکردانیدن دولت از اهل
اهل
باطل حق ولکن بعاقبت پیروزی اهل حق بوذ بر اهل باطل فسیروا فی الارض
بروید در زمین و سرانجام بیگانکان بنگرید که ایشانرا چون زمان دادیم
اکنون بعاقبت چون کشتیم و بیفکندیم و اهل حق را نصرت دادیم شکستکان
دو واحدی کوید با شما همان کنیم کا فرانرا فرو کذاریم تا زمان ایشان برسد
اکنون بعاقبت ایشانرا هلاک کنیم و مصطفی علیه مومنانرا نصرت دهیم هذا بیان
للناس میگوید این قصه که رفت و این شرح که دادیم عبرتیست مردمانرا
وتو[illegible] مومنانرا وآرام دادن دل ایشان و از عواقب نشان دادن
[illegible] سزا اشارت قران یعنی و متقیان [illegible] نازلست
[illegible] خاصه یعنی این قران ایشانرا روشنائی است و [illegible] بیان
من العمایة وهدی من الضلالة وموعظة من الجهالة امت محمد
علیه خاصه ولا تهنوا با مناتلة روز احد میگوید سست مدهید و از
دست فرو مینهید وانچ بر شما رفت از هزیمت و مصیبت اندوه مکر بشوید

مشوید ان روز سختناذ انصار کشته شدند و پنج مرد از مهاجر یکی حمزه
بن عبد المطلب دوم مصعب بن عمیر رایت رسول خدا داشت و عبد الله بن
جحش ابن عم رسول خدا و عثمان بن شماس و سعد مولی عتبه و سفتاد مرد
دیگر مجروح کردند از ایشان یکی علی بن ابی طالب کرم الله وجهه بوذ
که بروی شصت و اند جراحت بوذ فجعل رسول الله صلعم یمسحها و هی یلتام
باذن الله کان لم یکن و قتاده بن نعمان ضربتی بر چشم آمد و چشمش از
چشم خانه بیرون افتاذ رسول خدای علیه آنرا بر جای خویش نهاذ فعادت
فاحسن کما کانت حق تعالی بر سبیل تعزیت میگوید لاند و هکن مشوید باین
قتل و جرح که بر شما رفت و انتم الاعلون که باخر سرانجام شما دارید و شما بر
ترایید و پیروزی شما بینید ابن عباس گفت رضع چون منهزم شدند بر مسلمانان
افتاذ بجانبی گریختند خالد ولید با لشکر مشرکان خواست که بر بالا افتد تا بر
ایشان غلبه کند مصطفی علیه دعا کرد گفت بار خذایا ایشانرا بر ما مسلط مکن
که ما را جز تو پناه نیست و بی تو ما را قوت نیست خذاوند در زمین این کروه
که ترا بیکتائی کواهی ی دهند و نماز ای برستند ایشانرا بدست دشمن وا مده
پس حق تعالی دعای او اجابت کرد و [illegible] فرو فرستاذ و [illegible] اند بوذ
[illegible] پیش مشرکان با کو [illegible]
کافران تا بر ایشان غلبه کردند اینست که حق تع فرموذ و انتم الاعلون [illegible]
مومنین یعنی اذ کنتم مومنین ان یمسسکم قرح قرائة حمزه و علی و ابوبکر
قرح بضم قاف است و قرح و قرح دو لغت اند همچون ضعف و ضعف و شهد و
شهد چون بفتح خوانی عین جراحت باشد و چون بضم خوانی الم جراحت است

وگفته‌اند بضم اسم است وبفتح مصدر و معنی قرح دراصل خلوص است
ومنه القريحة خالص الطبيعة وماء قارح خالص من الكدر پس جراحت
راازان قرح گويند لخلوص الالم فی نفس صاحبها اين بار تعزيتی ديگرست
مومنان را در واقعه احد يعنی اگر شما جراحتها رسيد روز احد كفار
قريش را روز بدر مثل ان رسيد اگر شما امسال قومی كشته شدی پار
سال از ايشان هم قومی كشته شدند اين باشد كه حق تع روزگار
می گرداند ميان مردم بود يك روز دولت شما را ويك روز دولت اين را
فذلك قوله تع وتلك الايام نداولها بين الناس ابن عباس رضع گفت كه
روز احد بوسفيان بر سر كوه شد اين ابن كبشه اين ابن ابی قحافه اين ابن الخطاب
عمر جواب داد كه هذا رسول الله وهذا ابو بكر وانا عمر بوسفيان گفت
يوم بيوم وان الايام دول والحرب سجال عمر گفت لا سواء قتلانا فی
الجنة وقتلاكم فی النار وليعلم الله الذين امنوا منكم علم اينجا بمعنی
ديدن است ای ليری قتيبی گفت علم دو است علمی پيش از كار وعلمی
پس از كار داند كه چه خواهد بود پيش از بودن ان چيز وداند كه چه
بودن اين وگفت اين [illegible] علم دوم بمعنی [illegible] ديدارست واين
[illegible] ست وعرب از ر[illegible]
ويتخذ منكم شهداء ميگويد تا از شما گواهان گيرد بر جوبتر را وشما بگذر
را گواهی دهيد بر ان كس كه جان بذل كرد وگفته‌اند شهدا اينجا شهيدان
اند سموا بذلك لانهم عاينوا ثوابهم وشهدوه من مكانهم اين بار
گفت كه مسلمانان می گفتند كه مارا روزی بود چون روز بدر در ان باكافران
قتال

تقالكم و از خدای تعالی شهادت خواهيم حق تعالی گفت روز احد كه
كافران را دولت دادم نه از دوستی ايشان بود فان الله لا يحب الظالمين
ای الكافرين لكن از بهر ان بود كه مسلمانان شهادت می خواستند
ونيز حق تع خواست كه بان رنجها و مصيبتها كه ان روز بايشان رسيد
وصبر كردند ايشان را از گناهان پاك گرداند وقوت وشوكت كافران نا چيز
كند اينست كه فرمود وليمحص الله الذين امنوا ويمحق الكافرين التمحيص
التنقية والتخليص و المحق النقص والهلاك ام حسبتم ان تدخلوا الجنة اين
ام درقران جايهاست و درموضع استفهام است يعنی احسبتم وگفته‌اند ام
درموضع بل است ولما يعلم الله ولما بمعنی لم درقران بسيارست وعلم
درين جايها در هر دو جای بمعنی رويت است واين نصب كه در ويعلم است
نصب علی الصرف است گويند حق تع درين ايت بيان كرد كه مومنان در راه غزا
مقاتله كشته شوند و رنجها احتمال كنند واين بجواب ان منافقان است كه روز
احد مومنان را گفتند لم تقتلون انفسكم وتهلكون اموالكم فان محمدا لو كان
نبيا لم يسلط عليه القتل فقال المومنون بلی من قتل منا يدخلون الجنة
فقال المنافقون [illegible] انفسكم [illegible] فانزل الله عزوجل
تـ[illegible] بل لن تلقوه سيا[illegible]
مومنانست ميگويد از پارسال باز كه شرف شهادت شهيدان بشنيد[illegible]
روز شهادت پار زوی می خواستی چون روز احد بديد امد وانچ خواستی
بديدی وانتم تنظرون و بچشم در محل نگرستيد واين قتل وقتال بديدت
وبا اين همه منهزم شديد و روی از دشمن بگردانيد ای المهزمة

للنبوة الثالثة قوله تع قد خلت من قبلکم سنن در نگرید بندکان من
بنگرید محبان من ببینید بریید بدوستان من دیده برگمارید نظر لطف
وعبرت بکار دارید بالطف من دوستان ببینید و قهر من با دشمنان من
ببینید ان لطف اثر فضل ماست وان قهر اثر عدل ماست اگر فضل کنیم سزاست
واگر عدل کنیم رواست که خداوندی و پادشاهی بحقیقت ماراست اثر فضل ما بود
که ادم صفی را برکشیدیم ونبواختیم و بی سابقه طاعت باوی کرامتها کردم واو
را علم دادم و مسجود ملایکه کردم لیکن آن زلت که بر وی رفت ازو درگذاشتیم و عذر بنهادیم
و رقم اصطفا واجتبا بروی کشیدیم ونشان عدل ما بود که ابلیس نومید برانده
و مهجور مملکت کردم و بآن کبر که آورد عبادت چندین ساله او را بباد بر
دادم و رقم کفر بروی کشیدیم وکان من الکافرین ونشان فضل ما بود که نوح
را از دست دشمن و زخم ایشان برهانیدم و از بهر وی کشتی ساختیم تا از عذاب
طوفان ایمن گشت ونشان عدل ما بود که قوم نوح را بیکبارگی باب بکشتیم و
روی زمین را از نجاست کفر ایشان بشستیم اثر فضل ما بود که ابرهیم خلیل
را بدوستی خود گرفتیم و بعد پیغمبران و پیشوا عالم کردانیدم و اتش نمرود
[illegible] سرد وسلام کردم وا[illegible] ما بود که [illegible] را از درگاه
[illegible] وبان [illegible] کشی وج [illegible]
[illegible] ما بود که موسی کلیم با عصا و پشمینه بخود نزدیک کردم واو را بکوه
طور بر اوردم و هم راز خود کردم ونشان عدل ما بود که فرعون بی عون
را از تاج وتخت در ربودیم و او را و قبطیان را باب بکشتیم اثر فضل ما بود که
صدر یتیم بوطالب را از هفت اسمان برگذاشتیم ومقام محمود و عرش منزلگاه
وی

کاه وی کردم ولقا ورضا خود وشفاعت امت تحفهٔ وی ساختیم ونشان عدل
ما بود که عتبه وشیبه وامیه و ولید مغیره و بوجهل بر جهل را و جمله صنادید
و روسا قریش را باسفل سافلین فرو بردم و نقاب تعزز از چهره جمال اسلام فرو
کشادم و بسیط زمین بجمال شرع نبوی و رسالت محمد عربی بیاراستیم و این ندا در
عالم دادم که قل جاء الحق وزهق الباطل هذا بیان للناس یعنی انچ کردم از کرامت
و اهانت و انچ نمودم از نواخت و سیاست بان کردیم تا مردمان عبرت گیرند
و دانایان پند برند در قهر و عدل ما نگرند و از هلاک متمردان و خسران اهل طغیان بر
اندیشند و از بیم چون نمک در اب بگدازند و در فضل و لطف ما نگرند و نواخت
پیغمبران و کرامت دوستان و چون گل بر بار بشکفند خدایرا که چنان پرستند
و لا تحزنوا یعنی هیچ اندوه مبرید و سبحم محورید و خود را خوار و حقیر
مشمرید که مهتری و بزرگی خود شماراست که عهد من دارید و بیاد من می نازید
و برحمت من اسایش دارید جز خداوند مغفرمان که خوانند مرا سزد این نام کسی
دیگر غلام تو بود للنبوة الثانیه قوله تع وما محمد الا رسول قد خلت
من قبله الرسل سبب نزول این ایت ان بود که مصطفی علیه [illegible] ان روز که بغزا احد
[illegible] ایشان
[illegible] خود برگزیند وعد [illegible]
[illegible] ارل
[illegible] دشمن برداشت و [illegible]
اهبه [illegible] بیس
نصرت است یا منهزمت ان نجا [illegible] که دشمن از صدر [illegible] و ما را در یابند
لشکر قریش در رسیدند خالد ولید بر میمنه و عکرمهٔ ابو جهل بر میسره و زنان
قریش بیرون امده بودند و دف می زدند مصطفی علیه با یاران حمله بردند
و کافران منهزمت کردند و قوی را از ایشان بکشتند [illegible] خلف الحجر بود

که وقتی رسول خدای را گفته بوذ که مرا ماذیانی هست و برا علف می دهم
تا بر پشت ان ترا کشم رسول خدا جواب داذ که من ترا کشم ان شاء الله
روز احد ابی بن خلف نزدیک رسول خدای امذ و قصد وی کرد رسول خدا
بگذاشت تا نزدیک شذ حربه از حارث بن الصمه بستد و بر گردن وی زذ
از اسب در افتاذ و چون گاو بانگ می کرد و میگفت قتلنی محمد قوم گفتند تیر
که زخم سخت نیست گفت چه میگویید اگر محمد خیو بر من زدی که مرا بکشتی و از ان
زخم بمردی پس چون کافران بهزیمت شدند مسلمانان بغنیمت افتادند
قومی گفتند فرمان رسول خدا خلاف نکنیم و ازین جای نرویم قومی گفتند چه جای
درنگ است کافران همه بهزیمت رفتند و مسلمانان غارت می کنند و غنیمت
می گیرند پس بیشتر ازیشان فرمان رسول خدا علیه خلاف کردند و مرکز بگذاشتند
و بغنیمت گرفتن مشغول شدند کافران از انجا که مسلمانان برخاسته بوذند
تاختن کردند بر مسلمانان و ایشان را شکستند و بهزیمت کردند در میان
عبد الله بن سه حارثی زخمی بر چهره مبارک مصطفی کرد چنانک مجروح
شذ و یاران ازو پراکنده گرد دیگر بار قصد رسول کرد مصعب بن عمیر فراز
امذ [illegible] حارثی کشته [illegible]
مح[illegible] از میان لشکر او از [illegible] اواز
دهند ابلیس بوذ لعنه الله پس مصطفی علیه با گوشه شذ وی گفت الی
عباد الله الی عباد الله تا سی مرد باوی افتاذند و او را باز می داشتند
و دشمنان را دفع می کردند قوم مسلمانان را ظن افتاذ که رسول را کشتند ی
گفتند لیت لنا رسولا عبد الله بن ابی فیاخذ لنا امانا من ابی سفیان بعضی منافقان
گفتند گر

گفتند کشته شد رسول بدین لقل باز شویم جماعتی مومنان گفتند
اگر محمد کشته شد خدای محمد زنده است شما چه زندگی بوذ بعد از رسول
خدا اکنون بیایید تا شمشیر زنیم و جنگ کنیم هم بران دین که رسول جنگ
کرد و بمیریم هم بران دین پس رسول خدا سوی صحرا شد و مردم را باز خوذ
می خواند اول کسی که او را شناخت کعب بن مالک بوذ گفت تا دو چشم مصطفی
علیه بشناختم که زیر مغفر می درخشید باواز بلند گفتم یا معشر
المسلمین ابشروا هذا رسول الله رسول خدای باوی گفت خاموش باش
پس طایفه از یاران باوی پیوستند و رسول ایشان را ملامت کرد که چرا
بگریختید و پشت بدادید ایشان گفتند یا رسول الله بذر ان ما و ماذر
ما فدای تو باذ از بیگانگان اواز قتل تو اندا ختند دلها ما شوریده و
گشته گشت بتو سیذیم و از ان ترس و بیم بگریختیم پس حق تعالی در بیان
این قصه ایت فرستاذ که وما محمد الا رسول قد خلت محمد و احمد دو
نام اند مصطفی را علیه و معنی ان ستوده و ستوده ی و محمد در سنایش بلیغ
تر است که از تحمید است بنا بمبالغه از اهل تمامتر و جامع تر یعنی هو المستغرق
لجمیع المحامد حق تعالی محمد را دو نام خواند که از نام خویش [illegible]
[illegible] المحمود [illegible]
ویلبس [illegible] علی عاتقه [illegible]
رضی قال قال رسول الله صلعم الم تر کیف صرف الله عنی لعن قریش و شتمهم
یشتمون مذمما و انا محمد و عن علی بن ابی طالب کرم الله وجهه قال قال رسول
الله صلعم اذا سمیتم الولد محمدا فاکرموه و اوسعوا له فی المجلس ولا تقبحوا

اد وجهه وما من قوم کانت لهم مشورة فحضر معهم من اسم احمد او محمد
فاذا خلو . فی مشورتهم الا خیر لهم وما لهم من فایدة و صعب محضرها من اسم
احمد او محمد الا قد فی کل یوم ذلک المنزل مرتین و قال علیه
او لم دکم بسمون محمدا لم یلعنوا ابهم و مصطفی علیه را ده نام است دو نبوت را
وان رسولست و نبی و دو مدحت و نعظم را وان روفست و رحیم و دو
مبین و برهنت را وان مبشر است و نذیر و دو کنایت را وان طه
و یس و دو صریح را وان محمد است و احمد قد خلت من قبله الرسل ای
بموت کما ماتت الرسل افاین مات ای علی فراشه او قتل انقلبتم علی
اعقابکم ای ارتدتم کفار ابعد ایمانکم معنی انست که اینقلبون
علی اعقابکم ان مات محمدا و قبل نظیره افاین مت افهم الخالدون یعنی
افهم الخالدون ان مت و من ینقلب علی عقبیه عقب باشنه است
کنایت است از رفتن و از بجا دن بجو اهد از مسلمانان یعنی هر کس
که از اسلام باز گردد و مرتد شود فلن یضر الله شیئا آن بر الله هیچ
زیان نداده که زیان بنفس مرتد دارد که از ایمان و سعادت بجرت
[illegible] رسول الله بینما علی الحوض اذا امرتکم زمرا تسوقهم بکم الطرق
[illegible] الی الطریق [illegible]
[illegible] لمن بدل ثم قال و [illegible]
لله چنین روایت است کجون مصطفی علیه از دنیا بیرون شد عمر خطاب
منافقان گفتند رسول مرد عمر خطاب گفت رسول خدا نمرد وی بحضرت
عزت رفت چنانک موسی چهل شبانروز برفت و باز آمد محمد بر فتنه که
بازاید

بازاید هر منافقی که گوید محمد مرد دست و پای وی ببرم و گوره نماشان
بر نم این قصه بابو بکر رسید لبو بکر بیامد و بر عمر بر گذشت
همان سخن می گفت ابو بکر در خانه عایشه شد مصطفی علیه را دید
جامه بر وی در کشیده جامه از روی وی باز کرد و برا دید بچون
ماه شب چهارده بر روی وی در افتاد و می گریست و می گفت ندال
امی و ای ما اطیبک حیا و میتا مات محمد و رب الکعبه پس بیرون
آمد و آواز داد که علی رسلک یا عمر انصت باش ای عمر خاموش
باش عمر سر باز زد و همان سخن میگفت ابو بکر روی بمردم نهاد
و این آیت برخواند و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل
پس گفت فمن یعبد محمدا فان محمدا قد مات و من یعبد الله
وحده لا شریک له فان الله حی لم یمت بعضی صحابه که حاضر بودند
سوگند یاد کردند که گویی هرگز این آیت نشنیده بودیم و از اصحاب
مصطفی فرو بمانده بودند تا آن روز که ابو بکر شنیدیم و دانستیم که
حق است و راست است اخ ابو بکر گفت رضی الله عنه و ما کان
لنفس ان تموت الا باذن الله تقدیره و ما کانت لنفس
[illegible] قدره کتابا ای [illegible]
[illegible] له یعنی نه هر [illegible]
شود و از جنگ بر گردد زندگی وی نخواهد فزود پس جز
هزلت بر حز ذالکه وی و بشت بهادی و من یرد ثواب
الدنیا ای من یرد بطاعته و عمله ثواب الدنیا و زینتها نوته منها

ثواب نایبست با داش را جه یکی وجه بد بینی هر که بطاعت و عمل خویش
ثواب دنیا طلبد وبرا بدهیم و دریغ نداریم اما و ما له فی الاخرة من نصیب
و من یرد ثواب الاخرة نؤته منها و هر که بطاعت و عمل ثواب
اخرت طلبد و ایرا ست انچ خواست این ثواب عمل بر اندازه نیت
و بر وفق همت بود و کاین من نبی قرأة مکی ابن کثیر و حمزه است
بر مثال کاعر با فی بتشدید یا ی بد خوانند بر مثال کعیر و
معنی هر دو لغت یکسانست ای وکم من نبی قتل بر فعل مجهول قرأة بعضی
دیگران قاتل خوانند این کلمات را جهاد وجه است یکی وکاین من
نبی قتل انجا وقف است یعنی بسا پیغمبران که کشتند وان که کشتند
زکریا و یحیی و غیر هما بودند وکاین من نبی قاتل یعنی بسا
پیغمبران که کشتن کردند و کارزار کردند با دشمن و ان مقاتلان
داود و سلیمان و یوشع بودند ان دو وجه دیگر قتل معه
و قاتل معه قتل و مقاتله با سپاهیان افتد بسا پیغمبران
که با وی فراوان سپاهها کشتن کردند و بسا که کشته شدند از بهر خدا
و در ...اکردن دین وی الربی نایبست سپاه و را که هر که کم باشد
[illegible] کفت ربیون [illegible] ان قال
[illegible] زاد و کا [illegible]
بد لک لزیادة علیهم الربانی منسوب الی العلم بدین الرب
فما وهنوا لما اصابهم فی سبیل الله ای ما ضعفوا عن الجهاد
لما نالهم من الم الجراح وما استکانوا ای ما خضعوا و ما خشعوا
لعدوهم

لعدوهم این بار عتابی دیگرست مهزمان احدی کوید بسا
پیغمبران و اصحاب وی که جنگ کردند با دشمنان و بسا پیغمبران
که کشته شدند وان قوم ایشان بعد از قتل پیغمبران از دین برنگشتند
و دین از دست بنداختند و سست و بد دل نگشتند انکه دران رنج
و قتل انبیا جز این سخن نگفتند ربنا اغفر لنا و اسرافنا فی امرنا
الایه یعنی ای اصحاب محمد شما نیز جز چنین نگفتی تا بثواب رسید
ثواب ایشان انست که گفت فاتاهم الله ثواب الدنیا یعنی النصر علی
عدوهم و حسن ثواب الاخرة حسنه الله ورضوانه فی فعل ذلک
فقد احسن والله یحب المحسنین مفسران گفتند ثواب دنیا
در حق این امت هم نصرت بر دشمن و هم غنیمت است و ازان
دشمن امت پیشینه نصرت تنها کردند و بر امت وی یا ایها الذین
امنوا این ایت بانک بعد از وانعه احد منافقان با مومنان گفتند
بدین اول باز گردید و با بوسفیان امان طلب کنید حق تع گفت ان تطیعوا
الذین کفروا اگر شما فرمان ایشان برید و مشورت ایشان کار
کنید شما را از دین و اسلام برگردانند و با ملت کفر برگرداند
[illegible] الله مولیکم [illegible]
الناصرین [illegible] وارینان
که یاری دهندگان نیما الله است بهترین یاری دهندگان و به
ارند دوستان وکم ازند دشمنان را النیع سیلقی
قوله تعال را محمد الرسول قد خلت محمد مصطفی هرچند بستوده

و بوكه ايشان همه پيغمبران بود و نواخته خداى جهان چراغ زمين
و آسمان صدر و بدر عالم مقتداى بنى آدم با اين همه بشرست مر كل
بروى روا و فنا دروى روا و چندان معجزها كه بود نه همه رفتند
نه حق نابيد اشد نه الله را زيان حق از همه باز ماند والله بكمال
خود تكيه دارند اين خطاب با اهل تحقيق مى رود كه اعز ما ستغنى
اذ لم يكن ثم كان خداوندى ما را چيزى در نمى بايد كه با ما را
عزت ما را شناسند عزت ما را احديث ما داند مع
ولو جهها من وجهها قمر ولعينها من عينها كحل اين آيت
دلالت ميكند بر شرف صديق اكبر اهل تعرفت در حجاب افتادند
چون مصطفى فوت شد مگر بصيرت صديق اكبر كه مصطفى
عليه نقطه جمع را بر صدق سجل كرده بود كه نحن وابا داخى
ابو بكر من طينة واحدة فسبقته بالنبوة فلم يضرّ فلو
سبقنى بها ما كان يضرّ لم چون عمر چنان گفت ابو بكر
جواب داد ظلمات بدانست خداست فنا عالميان بارادت او فنا
اوست [illegible] او باقى هميشه زنده و باينك كل شى هالك الا وجهه
[illegible] نفس ان تموت [illegible]
[illegible] زمين كيها انست [illegible]
نهاد نه افزود و نه كاست اينست سخن راست يكى با دنيا
و يكى با عقبى و يكى با مولى و هر يك را او دادا و بداد دنيا را
گفت ومن يرد ثواب الدنيا نؤته منها اهل عقبى را گفت ومن
ويرد

ومن يرد ثواب الآخرة نؤته منها مولى جويان را از هردو
جدا كرد و ايشان را شاكران خواند و گفت و سيجزى الله الشاكرين
جزا ايشان دادار دن ايشان نيست كه ايشان را خود ارادت نيست
ارادت ايشان فدا ارادت حق بود موسى وحى آمد كه يا موسى
خواهى كه جا يابى رسى مراد خود فدا مراد ما كن و ارادت
خود در باقى كن فآتيهم الله ثواب الدنيا وحسن ثواب الآخرة
دنيا حسن نگفت از بهر انكه ثواب آخرت باينده است و ثواب دنيا
گذرنده والله يحب المحسنين اين محسنان اين شاكرانند كه در آن
آيت گفت و چرا كه آنجا شاكران كرد مجبت است كه اينجا بيان كرد و
احسان كه مصطفى عليه بجواب جبرئيل گفت له النوبة
الثانية قوله تعالى سنلقى فى قلوب الذين كفروا الرعب
الى قوله ان الله غفور حليم مفسران گفتند سبب نزول
اين آيت آن بود كه روز احد آن واقعه كه افتاد كافران قريش
سوى مكه باز گشتند براه در با يكديگر را گفتند بد كرديم كه لختى
از ايشان زنده بگذاشتيم و همه را نكشتيم اكنون باز گرديم [illegible]
[illegible] ان كه در بسيط [illegible]
[illegible] ى و بيم در دل [illegible]
تا آن نيت بگشتند و آن عزم باطل كردند حق تعالى هم
مسلمانان منت نهاد باين تن كه در دل ايشان افكند و نقذف
فى قلوبهم الرعب قراء شامى بضم عين است باقى بسكون عين

دو لغت اند هر دو بمعنی خوف بما اشرکوا بالله ما لم ینزل
به سلطانا معنی سلطان حجت است یعنی کافران را بان زینت
پرستیدن هیچ حجت نیست و الله ایشان را بان شرک را از آسمان هیچ
کتابی نفرستاده است جرم ماویهم جای ایشان را آتش دوزخ است
و بئس مثوی الظالمین بد جایگاهی است دوزخ است جای
مشرکان و ستمکاران و لقد صدقکم الله وعده محمد بن
کعب القرظی گفت رسول خدا صلعم چون بمدینه باز رفت جماعتی
از یاران گفتند از کجا بما رسید این محنت که الله تعالی ما را وعده
نصرت و ظفر داده بود و جواب پیغمبران وحی باشند از آن آنرا
وعده خواند و صدق آن وعده آن بود که باول واقعه احد مسلمانان
غدر کردند با کافران بیکو بد الله با شما راست گفت و وعده راست
بود اذ تحسونهم ای تقتلونهم قتلا ذریعا سر بگاه شد یعنی
باول روز ظفر شما را و شما ایشان را کشتید باراده الله حتی اذا
فشلتم و تنازعتم فی الامر حتی فاین راست معنی الی تا انکه
کم دل شدند و با یکدیگر مخالفت شدند این مخالفت و مناز[illegible]
[illegible] ندازان در [illegible]
[illegible] ر ایشان عبد الله [illegible]
یکدیگر با وی منازع شدند این مخالفت و منازعت از آن بود
و فرمان نبردند در هم افتادند و سالار با کم از ده سوار از
جای بر نخاستند دشمن دین گذاشته دین ند در افتادند
و سالار

وسالار و این چند کس را بکشتند و در مصطفی علیه و یاران افتادند
و عصیتم من بعد ما اریکم ای اراکم در معنی اعطاکم است
چنانکه گفت ساریکم دار الفاسقین ای ساعطیکم ارض بر ایشان
منت نهادند باغ زمین مصر ایشان را دادند مالک انس گفت مصر خزانة
الارض عبد الله عمرو بن عاص گفت مصر فردوس الدنیا و روی عن
النبی صلعم ابتغوا لخیر مصر و لا تتخذوها دار فانها یساق الیها
اقل الناس اعمارا اریکم ما تحبون ظفر و نصرت مسلمانان بود
در ابتدا روز باد صبا بر خاسته و مسلمانان شاد گشته ور
کافران نصرت دیده و علم داران مشرکان کشته و انکه با خر روز
حال دیگر گون شد و آن باد صبا باد بود گشت و آن شادی باندوه
بدل شد منکم من یرید الدنیا هم الذین ترکوا المرکز و اقبلوا
النهب و منکم من یرید الاخرة هم الذین ثبتوا فی المرکز حتی
قتلوا ثم صرفکم عنهم بذنوبکم هذه من بعد ان اظفرکم
علیهم لیبتلیکم بما جعل علیکم من الدبرة فتبین الصابر من
الجازع و المخلص من المنافق و لقد عفا عنکم حیث لم یقبلوا
[illegible] صلعم والله [illegible]
[illegible] ـدون ای [illegible]
المو[illegible]
و لا تلوون و لم تعرجون و لا تقیمون علی احد اصحاب
مصطفی است صلعم که وی گفت انا النبی لا کذب انا ابن
عبد المطلب والرسول یدعوکم فی اخریکم ای من ورایکم

يقول الى عباد الله فانى رسول الله يقال جاء فلان فى آخر الناس
وأخره الناس واخريات الناس فاثابكم جازاكم والثواب
يكون خيرا ويكون شرا كالبشارة تكون بخير وبشر
غما بغم اى مع غم وقيل متصلا بغم غمى در غم پیوسته و بر سر
هم نشسته یکی غم هزیمت ویکی غم آنک ابلیس آواز داد که
محمد را صلعم کشتند لكيلا تحزنوا على ما فاتكم يعنى الفتح
والغنيمة ولا ما اصابكم من القتل والهزيمة والله
خبير بما تعملون ثم انزل عليكم من الغم اين آيت در شان
شش کس فرود آمد از یاران مصطفی علیه ابو بکر و عمر و
عثمان و على والحرث بن اصم و سهل ابن حنیف و دو مرد انصاری
میگوید شما را پس غم و قتل و هزیمت امن داد و خواب
بر شما افکندم و خواب ایشان امن است و سکون دل و زوال غم
و ترس و امنة و امن یکی است و از بهر آن نعاسا او بیست که تفسیر
امنة است يغشى طايفة قد اهمتهم انفسهم که بتا خوانی
بر قراءة حمزه وکسائی فعل امنه است واگر بیا خوانی قراءة باقی
است می گویند [illegible]
[illegible] قد اهمتهم [illegible]
[illegible]
منافقان که نه امن بوده ایشان را و نه خواب ایشان را همه غم بوده
و بیمار خویش گرفته بوده و همت ایشان همه در کار خویش و در
خلاص نفس خویش يظنون بالله غير الحق ظن الجاهلية این
طایفه

این طایفه منافقانرا ای گوید که ظن ناسزای بردند بالله که محمد را
علیه نصرت نخواهد بود و کار وی مضمحل است و دین وی نباشد حق
تعالی گفت ظن ایشان بالله درکار دین محمد صلعم همچون ظن کافران
است و اهل جاهلیت يقولون هل لنا من الامر من شیء این
استفهام بمعنی جحد است و امر اینجا بمعنی نصرت و ظفر یعنی ایشان
میگویند ما را نصرت و ظفر چنانک گفته بودند نباشد و منافقان
این سخن بر جهت تکذیب گفتند حق تعالی بجواب ایشان گفت
ان الامر كله لله اگر كله بنصب لام بر قراءة بصری نصرت
او تاکید باشد و اگر برفع خوانی مستانف بود میگوید نصرت
و ظفر و قضا و قدر و شهادت همه خدایراست یعنی چون همه
اوراست او را دهد که خواهد ابن عباس رضع می گوید این
تکذیب قدر بود که ایشان در قدر سخن می گفتند و حوالت
کارها با خودی کردند و مشیت خود را بر مشیت حق می داشتند
حق تعالی گفت ان الامر كله لله یا محمد ایشان را بگوی القدر
خيره وشره من الله وروى ان ابا بكر وعمر رضى الله
[illegible] ض القوم ابا بكر [illegible]
[illegible] صلعم فاقبل [illegible]
ابى بكر فقال كيف قلت يا ابا بكر قال الحسنات من الله و[illegible]
من انفسنا فانقبض رسول الله صلعم بعض الانقباض ثم قال يا
عمر كيف قلت قال الحسنات والسيئات كلها من الله ثم قال

ان اول من تكلم في القدر جبريل وميكاييل قال ميكاييل مثل مقالتك يا ابا بكر وقال جبريل مثل
مقالتك يا عمر فقال ان لم تختلف اهل السما تختلف اهل الارض فقال تعالى حتى نتحاكم الى اسرافيل
فاقضي بيننا رضينا قال فتحاكما الى اسرافيل فقضى بينهما ان الخير والشر كله من الله قال رسول الله
صلعم فهذا اقضا بيني وبينكما قال ثم اقبل على ابي بكر فقال يا ابا بكر ان الله عز لو اراد ان لا يعصى ما
ماخلق ابليس يخفون في انفسهم يعني في قلوبهم **ما لا يبدون لك** در دلها خود چيزي
پنهان مي كنند كه ازان بان اظهار نمي كنند انكه تفسير آن بر عقب كفت **يقولون لو كان
لنا من الامر شيء ما قتلنا هاهنا** ان يقولون سمان يخفون استبع قولهم در دل خويش
بانفس خويش مي كويند الرما اخرذ بودي يا محمد بيرون نيامدي تا سران ما كشتندي حق تعالى بجواب
ايشان كفت **قل لو كنتم في بيوتكم لبرز الذين كتب عليهم القتل الى
مضاجعهم** اي مصارعهم در ين آيت رد قدريه و معتزليه است كه مي كويند كه اجل بركس نوشته است و
انكس كه كشتند نه بر اجل مرد و اين مخالف نص قران است كه كفت عز وعلا لبرز الذين كتب عليهم القتل الى
مضاجعهم وليبتلي الله ما في صدوركم دوم در عربيت نه لام ملك است و نه لام اعراب و لام ابتدا كويند
معلق بر ضمير يا بر خطاب مخاطب وليبتلي الله وليمحص مردو لام ابتدا است والمحص السقية يقال فرس
ممحص اذا لم يكن في حافرتا نعل ومعنى الآيه ليبتلي الله ما في صدوركم ايها المنافقون فعل ما فعل يوم احد
وليمحص اي ليطهر ويكشف **ما في قلوبكم** ايها المومنون من الرضا بقضاء الله **والله عليم**
[illegible] اي بايد ورفي الاركان [illegible]
[illegible] اين خطاب با مومنان است [illegible]
از ايشان [illegible] مومنانيد يوم التقى الجمعان آن روز كه جمع مومنان وجمع كافران بهم ديدار كشيد و بر يكديكر رسيدند
آن شيطان بود كه در راه ايمان آمد وايشان را بمان زلت داشت اين در راه آمدن شيطان وايشانرا از زبان
بيفكندن آن بود كه رسول خدا را خلاف كردند ومركز بكذاشتند پس حق تعالى ايشانرا عذر نهاد و آن معصيت ايشان

ه

در كذاشت كفت **ولقد عفا عنكم** مفسران كفتند عثمان بن عفان از ايشان بود ورافع ابن المعلى
وحارثه بن زيد وحذيفه بن عتبه وعثمان بن عتبه وعمر بن عتبه مردي از ابن عمر پرسيد كه عثمان رضي الله
عنه بيدر حاضر بود ابن عمر كفت نه كفت ببيعت الرضوان حاضر بود وكفت از جمله آنان بود كه يوم التقى
الجمعان كفت بود ابن عمر را كفتند اين در عثمان عيب مي جويد ابن عمر كفت اما بدر فان رسول الله صلعم قد
ضرب له بسهم واما بيعة الرضوان فقد تابع رسول الله صلى الله عليه و يد رسول الله خير من يد عثمان واما الذين
تولوا منكم يوم التقى الجمعان فقد عفا الله عنهم ان الله غفور رحيم **النوبة الثالثة** قوله سنلقي في
قلوب الايه جليل است وجارت خداي تعالي بر دكوار با عدا را زيلة [illegible] و بنده را بنت و باهيبت خود
پادشاه در عالم اورا سپاهست سپاهش نه چون سپاه خلقان سپاه مخلوق را اسبه بايد و سلاح
و آلت و زينت و سپاه حق بي نياز از همه يك بشه كه از وضعيف تر بر نمرود كماشت تا از وي قوي تر
بكرد با او چه كرد و چون كشت سپاهي ديكر لشكر ابابيل را فرستاد با صحاب فيل سپاهي چنان ضعيف بقومي
چنان عظيم بكر چون دمار از ايشان بر آورده سپاهي ديكر باد عقيم كه فرو كشاد بر عاديان عاتيه و جباره
ايشانرا چنان كرده كه كانهم اعجاز نخل خاويه فهل ترى لهم من باقية سپاهي ديكر رعب است بر دل كافران از هيبت محمد صلعم
خاتم پيغمبران يك ماهه راه از ميان نشان نمانده و از ترس و بيم جانشان بلب رسيده و از نجا كفت مصطفى صلعم
نصرت بالرعب مسيرة شهر واز آثار وهيبت مصطفى صلعم بر دل كافران يكي قصه ابو جهل است با آن همه تفقه
و قصه آنست كه علي وابن عباس رضي [illegible] كفت [illegible] الناس بكداد علم داد كه معاشر الناس ما
[illegible]
[illegible] الى بقال محمد بن عبد الله [illegible]
[illegible] برخاست و [illegible]
بكم نهاد چون در مله شد جماعتي از سادات وصناديد قريش ديد چو آن كفت فيلم محمد ابو [illegible]
وكفت اي جوان اين چه سخنست كه تو ميكويي محمد كجا شد كفت پيغامبر كه ايشما فرستاد نه كفت [illegible]
كفت من تنها نشسته بودم واز هوا ندا شنيدم بدين صفت بو جهل كفت آن آواز شيطان بود كه شما افسون [illegible]

ثقفی گفت تو روی وی با من نمای گفت ترا با وی کار نیست او مرد جادوست و ترا فریب دهد ثقفی گفت تو در حق
وی سخن درشت مگوی مگر میان شما خصومتی هست کسی دیگر [illegible] گفت تو میگویی گفت عم من و ابو جهل گفت
عم تو بر موافقت تو سخن گوید بر بولهب شد بولهب همان بگفت ثقفی گفت ضل سعیی و ذهبت ایامی الغول گفت
اشتران من بخرد ابو جهل گفت من بخرم بچند فروشی گفت بدویست دینار گفت خریدم و ده دیگر کفایت ده دیگر
چرا بیفزودی گفت بشرط آنکه بمحمد نروی ثقفی را تهمتی در دل افتاد شتر را بگذاشت و رفت بسوی علم
مصطفی را دید صلعم در نماز در رکوع و نور وی بر شتر اکل تعلیق وی افتاده ثقفی گفت والله ما هذا وجه ساحر
کذاب مصطفی صلعم همچنان در نماز بود ثقفی باز آمد و بطلب شتران خود آمد تا بوجه بوجهل گفت یا ابا الحکم
شتران رد کن یا بهای بده بوجهل گفت واللات والعزی لا اعطینک شیئا ابدا ثقفی گریان و دلتنگ باز گشت
عبد الله زبیر را بر طریق استهزا بدو آمد و نرم نرم گفت یا ثقفی خواهی که حق خود بستانی رو و محمد را با خود بیار
که او را هیبتی هست در دلها تا حق تو بستاند ثقفی آمد تا بحضرت مصطفی صلعم مصطفی گفت ای جوان زود بدین
که من بخود رحیم انگه گفت ای غلام آن آواز شنیدی گفت شنیدم گفت آواز جبریل بود مصطفی گفت صلعم دیدی یا عبد الله
زبیر را چه گفت ثقفی گفت اشهد بشعری و جلدی و دمی و لحمی ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و انک محمد رسول
الله مصطفی گفت اکنون که ایمان آوردی من با تو بیایم تا ترا بحق خود رسانم آنگه بثقفی گفت تو از پیش برو
بدر سرای ابوجهل که تو در من نرسی ثقفی از پیش برفت مصطفی صلعم برسید ابوجهل از غرفه می نگریست یک کام از وی
برداشت و دیگر بر در سرای ابوجهل بر زمین [illegible] مصطفی صلعم سه بار آواز داد که یا ابا جهل و جواب [illegible]
[illegible] از غرفه گرد رو کی بگشته [illegible]
[illegible] بلکذار و [illegible]
[illegible] و بوی داد مصطفی گفت ده دیگر جانک لغای ابوجهل ده دیگر بکشید گفت هم عقال یا محمد فانه
لم یکن فی حساب الکل ابوجهل گفت یا محمد هیچ حاجت دیگر داری گفت نعم الروضة الخضر و العیش المقیم بان تقول لا اله
الا الله و تقر بانی محمد رسول الله حقا گفت یا محمد فرا بی انا کامل و مال و فرزند و فرمان بردارم اما طاقت این
ندارم

ندارم که بکوم [illegible] رسول بار گشت رسول صلعم گفت با غلام رو و آن قوم را گوی که اقدر ما بخود که صاحب ایشان جدا است و قد رد او
باز دیگر ما چون نیست ثقفی رفت و قصه بگفت ابن زبیر را با جماعتی بر خاستند گفتند چون نیست اصاحبنا ابو الحکم ما را کذب
محمد می فرماید و باشکار او را نا سزای میگوید و سخنان وی را تواضع می کند و کار روی راست می دارد خبر بدین نامه در
دین محمد روم بر پی عزم آمدند ولید مخزومی را دیدند قصه با وی بگفتند ولید گفت چندان توقف کنید تا او را
بر بیم تا آنچه کرد از کرد کار جگر دار اگر معذور است او را معذور دارم آمدند بدر سرای ابوجهل و او را خواندند و هم
بدان صفت ترسیده و لرزیده بیرون آمد ولید گفت این چه حالتست و چه هیبت در دلت افتاده است باز
محمد گفت شتاب مکن و سخن من بشنو اگر عذرم هست معذورم دارید محمد را دیدی که از مسجد بیرون آمد کام اول
بر گرفت بدر سرای من بر زمین انگاه مرا بوجهل برخواند من خشم گرفتم سنگی نهاده بود بر گرفتم تا بیرون فرو کذارم
دست با من بنبل در کردن بماند و خشک شد گفتم اگر آنچه محمد خواست میگوید راست است استادیم گشاده کن وگر نه ز دستم
بیفتاد دیگر باره مرا بوجهل برخواند همان حجت کردم همان حال دیدم ناگاه خشخشی شنیدم از پس خویش باز نگریستم شیری
را دیدم عظیم سهمناک که آتش از دهان وی می افروخت و دندانها چون نیش فیل بر زمین می زد مرا گفت الویل لک
اجب محمدا او اقض حاجته و الا انه محمد فرخصل ما مال هذه فاخرجت راسی الی محمد واجبته عند ذلک ان
کنت معذورا فاعذرنی و ان کنت معذولا فاعذلنی فلما سمعوا ذلک بجمعهم قالوا انت معذور اذا کان الامر لذلک
منها هي برات [illegible] هر یک بحسب ارادت اوست یکی دنیا خواسته و یکی عقبی و یکی مولی خواست دنیا همه فریب
[illegible] غرور
[illegible] است مولی همه سرورست و سر [illegible]
[illegible] غرفه نورست [illegible]
اگر از دنیا مرا مرادی و نصیبی دادی به بیگانگان دادم و اگر از عقبی مرا چیزی هست بدوستان دادم در دنیا [illegible]
و در عقبی مرا دیدار تو بس دنیا و عقبی دو سلعت اند نمایشی و دیدار تو نقد وقت مطالبی دلال دنیا ابلیس است [illegible]
در بازار خذلان بر من سویده داشته و آوازه بر خلق می آرد لازینن لهم فی الارض بایع ابلیس و مشتری کافر ظالم و
بهای تو کل دین و محض شرک باز مصطفی صلعم دلال بهشت در بازار عقبی برین برید عنایت داشته الله بایع مومن مشتری

وبها كلمة لا اله الا الله قال النبي صلى الله عليه وسلم ثمن الجنة لا اله الا الله بي‌طاقت گفت قومي هستند
باين جهان ازو مشغول و قومي هستند بآن جهان ازو مشغول و قومي بهر دو جهان ازوي مشغول كوشش خوار داشته
تا نسيم سعادت از جانب قربت بدمد بزبان بي خودي بحكم آرزومندي مي زارند و مي گويند
بي تو اي آرام جانم زندگاني چون كنم　چون نباشي در كنارم زندگاني چون كنم　النوبة الثانية قوله
تعالى يا ايها الذين آمنوا لا تكونوا كالذين كفروا وقالوا الى قوله يحب المتوكلين اين بند ديست كه الله مومنانرا
مي دهد كه شما چون منافقان مباشيد وشك ونفاق بدل خود راه مدهيد انچه ايشان گويند مگوييد ولعنتا ايشان آن بود
كه عبد الله ابي سلول جماعتي منافقان که روز احد بجا حاضر نبودند فرا عبد الله بن رباب واصحاب او گفتند كه آن
برادران وخويشان ما که بتجارت رفتند ودران سفر بمردند ويا غزا كرده شدند ودران جا كشته شدند اذا ضربوا
في الارض او كانوا غزى نقلوا ايمرد كه در آيت مغرست وغزى جمع غازي باشند فعل من الغزو
گفتند اگر ايشان بيرون نشدندي در سفر نمردندي ودر غزو كشته نشدندي واين سخن از ايشان تكذيب قدرت حق
گفت ليجعل الله ذلك حسرة في قلوبهم اين بان كرد تا ايشان ظن برند كه اگر قتال و حرب نشدي
كشته نشدندي واين ظن در دل ايشان حسرت ودرد فرو آورد ودر نجودي بيفزايد حق تعالى ازين گفت نهي كرد تا آن
حسرت در دل ايشان نبود چنانكه در دل منافقان است خبر داد كه مومن در قدرت الله ومشيت اوست از اتفاق
ضعيف ومستكام نام ذكر كرد گفت والله يحيي ويميت الله است که زنده مي دارد نه مقام وزيكي داو
[illegible] چون خدا آيد در سفر [illegible]
[illegible] ايت يا الذين كفروا [illegible]
[illegible] الله اوسع نافع واجمل كه وفد تعالى وتم مرجع از ين باب آنيه بالرحيم خوانده اند وباقي بضم ميم خوانده
ايشان كه بكسر خوانده اند فعل آن مات يمات مت گفته اند چنانكه خاف يخاف خفت ومات يمات هيب وايشان كه بضم
خوانده اند فعل آن مات تموت گفته اند چنانكه كان يكون وقال يقول مما يجمعون خفف تيما ياء خوانده اند برفعل
غايب ديگران بتا مخاطبه حق تعالى درين دو آيت مومنانرا تحنيت كرد وهركه ايشان مركز كرا استاكرد وعلى الجهاد حرض

دوقسم

دو قسم است يكي در راه خداي وديگر در راه شيطان اما آنچه در راه خدا است هركز شهيد انست كه در راه خدا كشته
شوند چنانكه ايجا گفت ولئن قتلتم في سبيل الله ديگر هركز عارفانست در راه رضاي حق بر خشنودي بميرند
چنانكه گفت او متم يعني في سبيل ورضاه من غير قتل وهم الذين قال فيهم النبي صلعم ان الله تعالى عبادا يصونهم عن
القتل والزلازل والاسقام يطيل اعمارهم في حسن العمل ويحسن ارزاقهم ويحييهم في عافيه ويقبض ارواحهم في
عافيه على الفرش ويعطيهم منازل الشهداء واين دو گروه هركل ايشانرا تحفه است چنانكه فرمود رسول صلعم تحفة المومن
الموت وسرانجام ايشان آنست كه الذين تتوفيهم الملائكة طيبين اما هركز که در راه شيطان بود نيز بر دو قسم است
يكي آنكه بيگانه زاد ند وكافر مردند حق تعالى در حق ايشان گفت ولو ترى اذ الظالمون في غمرات الموت وديگر آنست
كه مسلمان زاد ند اما او كافر مردند اين مسكين چون در سكرات موت افتد روي مرقتش بنكرد ساه گردد بر شوند
از تن بر آيد ايمان از دل بر آيد بي جان وبي دل مانند وبي ايمان آن ضرب بملك بر تن آيد قطعت ملائكه از دل
افتد بيچاره سالها در مسلماني رفته وكافر مرده مسلمانان بروي نماز كرده وي خود رانده وسرانجام اين دو قوم است
كه حق تعالى گفت لا بشرى يومئذ للمجرمين وبه قال النبي صلى الله عليه الا ان بني آدم خلقوا على طبقات
شتى فمنهم من يولد مومنا ويحيى مومنا ويموت مومنا ومنهم من يولد كافرا ويحيى كافرا ويموت كافرا
ومنهم من يولد مومنا ويحيى مومنا ويموت كافرا ومنهم من يولد كافرا ويحيى كافرا ويموت مومنا
فبما رحمة من الله لنت لهم اي ما صله است يعني فرحمة من الله لنت لهم يا محمد بالقول [illegible]
[illegible] منهم واحد ولو كنت [illegible]
[illegible] فظا غليظ القلب لانفضوا من حولك [illegible]
الله صلعم ان الله امرني بمداراة الناس كما امرني باقامة الفرائض فاعف عنهم واستغفر لهم
وشاورهم في الامر مشاورت وتفتا وروشوري آنست كه هركس راي ودانش ديگر كس چو بينوا بصوب
از دل وي بيرون آورد از شور كرفته اند وآن باستخراج است وحق تو مومنانرا درشاورت بستود كه گفت وامرهم
شورى

بلا [illegible] عاشق قلب گفت نهیم جه انان عبادت بود وی حال که عمل [illegible]

علیٰ [illegible] و والمشار الیه بقوله ما زاغ البصر وما طغی وقال صلعم من سره

ان یکون اقوی الناس فلیتوکل علی الله ومن سره ان یکون اکرم الناس فلیتق الله

ومن سره ان یکون اغنی الناس فلیکن مما فی ید الله اوثق بما فی یده ؞

النوبة الثالثة قوله تعالی یا ایها الذین امنوا لا [illegible] هم نواخت

است وهم سیاست هم کرامت وهم اهانت مومنان را کرامت وکافران را اهانت دوستان را نواخت

کافران را سیاست یعنی شما را که مومنان اید کافران مروید ایشان بیگانگانند وشما آشنایان

ایشان راندگانند شما خواندگان ایشان حزب شیطان اند شما حزب رحمن شمای

خوانده بدعوت نابنوازه بمعونت فبما رحمة من الله لنت لهم ای سید سادات

وای مهتر کاینات کریم ومهربانی رحیم همگانی همه برمایه عزت ورحمت

بجوانی وسعادت جاودانه می رسانی یتیمان را جون پدری بیوه زنان را جون

شوهری آشنایان را نوازنده بیگانه را راه نماینده جهانیان را مهین رحمتی بیگانگان را

سبب کرامتی بسا فرق که میان کلیم وحبیب است حبیب را بدر رشتی

فرمود که در خوی وی هم درشتی بود وکلیم را بضد این فرمود فقولا له قولا

لینا زیرا که در طبع وی حدت وتیزی بود ثم قال لو کنت فظا غلیظ القلب

ای سید اگر [illegible] حرف بی امنع [illegible]

[illegible] ابد فاعف عنهم [illegible]

که کرده اند در حق تو ودر کار تو از ایشان عفو کن وبانج تقصیر که کرده اند

در حق ما تو ایشان را شفیع باش وشاورهم فی الامر ای سید احوال

روندگان را مختلف است یکی متقصر اورا عفو کن یکی تایب از [illegible] وی اورا آمرزش خواه

بينهم قال النبي صلى الله عليه اذا كان امراؤكم خياركم واغنياؤكم سمحاءكم وامركم شورى بينكم فظهر الارض خير لكم من بطنها

واذا كان امراؤكم شراركم واغنياؤكم بخلاءكم ولم يكن شورى بينكم فبطن الارض خير لكم من ظهرها عبد الرحمن گفت روز

بدر شاورت کردیم لاجرم نصرت دیدیم [illegible] شکستگی وهزیمت آمد وروز احد شورت بگذاشتیم لاجرم عتاب آمد جاکه

دیدیم ورسیدیم بانجه رسیدیم اوزاعی گفت هرگز هلاک نشدند از این امت بعجب وترک مشورت بود از ابن عباس رضی الله عنه روایت

که گفت در معنی وشاورهم فی الامر قال ابو بکر وعمر جون مصطفی صلعم داناترین خلایق بود وزیرکترین جهانیان ووحی از آسمان

بیوسته حکمت در مشاورت آن بود تا کرامی بود سادات عرب را وتشریفی واستمالتی ودل خوشی بود اشارت است ایشان را بمفخر

وشرف ومکارم کردند ومیشاید که حکمت در مشاورت آن باشد که تا این سنتی گردد مومنان را تا آخر کار آکنند که مشورت کنند

انگه گفت فاذا عزمت فتوكل على الله حقيقة التوكل شهود التقدير واستراحة القلب

عن كد التدبير ای محمد جون شورت کردی توکل بر خدا کن نه بر مشورت ومتوکل جون خلیل باش که گفت حسبی من

سؤالی علمه بحالی در حالتی که ویرا آتش می انداختند وجبرئیل بیامد که الک حاجة گفت اما الیک فلا حسبی من سؤالی علمه بحالی لاجرم

حق تع ویرا دران وفا بستود که گفت ابرهیم الذی وفی ندا آمد بداود که ای داود هیچ بنده نیست که بر من توکل کند که اگر همه عالم

بکید ومکر او برخیزند که ویرا از آن خلاص دهم سعید جبیر گفت مرا کزدمی بگزید مادرم سوگند برنهاد که دست فرا ده تا افسون

کنند من از بهر سوگند مادر آن دست که سلامت بود فرا افسون کر دادم وانگه دادن دیگر که رنج بود ندادم بران خبر که از مصطفی

صلعم گفت که متوکل نباشد کسی که افسون وداغ کند این در آن خبر است که مصطفی گفت صلعم اریت الامم بالموسم فرایت

[illegible] فاعجبني كثرتهم [illegible]

[illegible] يكتوون ولا يتطيرون [illegible]

ادع الله ان يجعلني منهم فقال صلعم اللهم اجعله منهم فقام آخر فقال ادع الله ان يجعلني منهم فقال صلعم سبقك

بها عكاشة سهل عبد الله التستری گفت توکل حال رسول خداست وکسب سنت وی آنست که مرا کارها کسب طعن

کرد بر سنت طعن کرد هرکه بر توکل طعن کرد بر ایمان طعن کرد انگه گفت اگر از حال رسول صلعم درمانی نگر تا سنت وی را دست

بنداری

یعنی [illegible] بادی مشاورت کنی **فاذا عزمت فتوکل علی الله** عزم و [illegible]

بسته و مایهٔ حقیقت آن در دستی مراد سنی درجمع دل و مایهٔ آن صلابت

است در دین و غیرت بر امر و استقامت وقت و عزم بر سه قسم است

یکی عزم توبه دیگر عزم خدمت و سه یکی عزم حقیقت و بنا همه بر توکل

است و توکل را اصلیست و شرطی و ثمره ای اصل آن یقین است و شرط

آن ایمانست و ثمرهٔ آن محبت است **ان الله یحب المتوکلین** ابو علی دقاق

گفت توکل سه رتبت است اول توکل پس تسلیم پس تفویض صفت خاص

الخاص توکل بدایت است و تسلیم وساطت و تفویض نهایت توکل صفت

عام است تسلیم صفت خاص و تفویض صفت خاص الخاص توکل صفت   خواص

انبیا است تسلیم صفت ابرهیم تفویض صفت خاتم النبیین صلعم صاحب

توکل کوش بر وعده دارد صاحب تسلیم با علم ارام گیرد و صاحب تفویض

با حکم الله ارام گیرد او با توکل است طالب عطا است او که با تسلیم است

منتظر لقاست و او که با تفویض است در جمع روح و ریحان است و ثمره

رضاست اینست که حق تعالی گفت و رضوان من الله اکبر ذلک هو الفوز

العظیم **النوبة الثانیة قوله تعالی ان ینصرکم الله فلا غالب**

[illegible] ان کنتم صادقین [illegible] صلعم

[illegible] مسلم عند امر [illegible]

فیه من عرضه الا خذله الله تعالی فی موضع تحب فیه نصرته و ما من امری

مسلم ینصر امرأ مسلما فی موضع ینتقص من عرضه و ینتهک فیه من حرمته

الا نصره الله فی موضع تحب نصرته اهل سنت را در دین دخیره و درین آیت

حجت

حجت تمام است و دلیل روشن بر قدریه و معتزله که ایشان منکرند که خدا

عز و جل اگر خواهد بنده را خوار کند و خذلان خود بر وی آورد و معنی این

آیت آنست که اگر خدا شما را عزیز کند و نصرت دهد کس را نرسد و نبود از مردمان

که شما را خوار کند و اگر خدای شما را خوار کند و مزلت و ستی در کار آرد **فمن**

الذی ینصرکم من بعده ای من بعد خذلانه کس شما را نصرت ندهد و عزیز

نکند **وما کان لنبی ان یغل** قرا مکی و عاصم و ابو عمرو بفتح یا و ضم

غین است و معنی آنست که هیچ پیغمبر را نزانیست که خیانت کند در مال

غنیمت یعنی در قسمت کردن باقی بضم یا و فتح غین خوانند بر معنی اینکه

هرگز روا نبود پیغمبری که با او خیانت کردند در غنیمت قسمت کردن

و سبب نزول این آیت آن بود که روز بدر از مال غنیمت قطیفهٔ بود

سرخ رنگ و باز بنیافتند قومی گفتند مگر رسول خدا از میان برگرفت

حق تعالی این آیت فرستاد و رسول خدا را علی الخصوص و جمله انبیا را علی

العموم از خیانت تبرا کرد محمد بن اسحق گفت قوم عرب گرا هیتی داشتند

از آنچ در قرآن بود از عیب دین ایشان و سب [illegible]

[illegible] گفت اگر پنهان [illegible]

و [illegible] که نتوان خیانت کند [illegible] بعض [illegible]

یغل اغلالا اذا خان و اصله من و هو دخول الماء فی خلال الشجر و منه الغل و الحقد فانه عداوة

فی النفس و منه الغلیل و حرارة العطش کا فی النفس و منه الغلال شعار تحت البدن خاصه **ومن**

یغلل یأت بما غل یوم القیمة ای حاملا له علی ظهره یوم القیمة هر که امروز چیزی خیانت کند

فردا بقیامت آن چیز را بیارند و علی رؤس الاشهاد ویرا بان فضیحت باشند رسول خدا گفت صلعم الکریم سوزنی بود
ورشته و در خبرست که مردی بر رسول خدا جلی آورد خلق که پیش از غنیمت برگرفته بود و از ابی از قسمت باز آورد
رسول خدا از وی بنپذیرفت گفت نگه دار تا بقیامت بیاری آنرا در خبرست که یکی کشته شد مردمان گفتند نوشش باد
بهشت جاودان رسول خدا گفت کلا یعنی حاش مگوئید که وی روز خیبر شمله از مال غنیمت برداشت فردا آتش
دوزخ باوی گردد هم بود کلبی گفت در تفسیر **ومن یغلل یأت بما غل یوم القیمة** انچه که در ان خیانت
کرده باشند در قعر جهنم برابر وی بدارند وانگه گویند فرو رو بان درکات وآن را برآور فرو رود وآن را
برارد چنانکه بجای خود آرد از دستش در افتد و هفتاد سال را تا قعر جهنم باشد و ویرا همچنان تکلیف می‌کنند
تا می رود و بر می آورد و در می افتد مصطفی علیه السلام گفت ما من عبد یغل غلولا الا کلف یوم القیمة ان یستخرجه
من اسفل درک جهنم **ثم توفی کل نفس ما کسبت وهم لا یظلمون** ظلم در قران بر چهار معنی
است یکی یعنی نقص است چنانکه اینجا و دوم ظلم مردمانست بر یکدیگر چنانکه گفت ومن قتل مظلوما سیم ظلم بنده
است بر نفس خویش در معصیت چنانکه گفت ومن یتعد حدود الله فاولئک هم الظالمون چهارم ظلمست یعنی
شرک چنانکه گفت الذین آمنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم **افمن اتبع رضوان الله** یعنی بترک الغلول
کمن باء بسخط من الله فعل سیاق این آیت تعظیم اثم غلولست و رضوان خدا باز کرد غلول هر که
[illegible] در رضا خدا با اوست وانکس که خیانت کند و بسخط و خشم خدا بر وست وانکس که امروز بسخط
[illegible] دوزخ جای اوست [illegible] الا التوحید
[illegible] و خیانت کارست جای او جهنم [illegible]
وجای عاصیان این امت است سمیت جهنم لانها تتجهم فی وجوه الخلق درکه دوم لظی است سیم سقر چهارم حطمه
پنجم جحیم ششم سعیر هفتم هاویه این شش درکه جای کافر و مشرکانست و جاوید در ان باشند اما سر انجام اهل
رضا و خشنودی حق بیان کرد گفت **هم درجات عند الله** اهل درجات بهشت همه یکسان نبینند بلکه درجات

ایشان

ایشان متفاوتست بقدر اعمال و معارف و علی الجمله بهشت صد درجه است بحکم آن خبر که معاذ جبل
روایت کرد از مصطفی صلی الله علیه قال الجنة مایة درجة بین کل الدرجتین ما بین السماء والارض وان اعلاها الفردوس
واوسطها الفردوس وان العرش علی الفردوس ومنها یتفجر انهار الجنة الحکم گفت **والله بصیر بما یعملون**
تا طمع در طاعت بیفزاید و عاصی از عصیان حذر کند **لقد من الله علی المؤمنین** معنی منت تفضلاتست و نان
منفضل و منت که از خدا بود مدحتست از انه بفضل و انکه از مخلوق بود ذم بود از انه تقریع علی المؤمنین گفته اند که مؤمنان
اینجا عرب اند که هیچ قبیله نیست از قبایل عرب که رسول را در ان نسبی است مگر بنی تغلب قوم ترسایان اند وایشان
حق رسول خدا از نسب ایشان پاک کرد و بر عرب منت نهاد که رسول هم از نسب شماست و [illegible] و گفت ب از لغت شماست و
فرو ستادیم و گفته اند مؤمنان اینجا عام مؤمنانند از عرب و عجم یعنی رسول فرستادیم هم از جنس شما نه فرشته و نه بیرون از جنس
آدم جای دیگر گفت لقد جاءکم رسول من انفسکم انکه صفت وی کرد و گفت [illegible] **یتلوا علیهم آیاته**
یعنی القران ویزکیهم یعنی ویطهرهم **ویعلمهم الکتاب** یعنی بالقران **والحکمة** ای المواعظ
التی فی القران من الحلال والحرام والسنة **وان کانوا من قبل لفی ضلال** ای وانکه بودند پیش از بعثت او لما
این الف و واو استفهام است و عرب استفهام کنند بالف مجرد و بالف و واو و بالف و فا و بالف مجرد و [illegible] مقصور
اصابتکم مصیبة قد اصبتم مثلیها اصابتکم باحد است واصبتم ببدر و این چنان بود که روز
احد از مسلمانان هفتاد مرد کشته شده بودند و روز بدر از کافران هفتاد کشته شده بودند و هفتاد باسیری برده **قلتم**
انی هذا [illegible] یعلمون ورسول الله فیه [illegible]
قل [illegible] یا انک ترکتم المرکز [illegible]
جاءکم الشر دیگر آنست که روز بدر مسلمانان اسیران کافران را باز فروختند و فدا استدند حق تعالی جبریل فرستاد با حکم
حق تعالی [illegible] از شما این فروختن اسیران اکنون قوم خود را مخیر کن میان دو چیز اما که اسیران بکشند و روی
زمین از کفر ایشان پاک کنند و اما که ایشان را باز فروشند و فدا ستانند اما بعدد ایشان مسلمانان کشته شوند در سال [illegible]

این بیغام با قوم بگفت ایشان گفتند این اسیران محمد خویش و بیوند و برادران ما اند از ایشان فدا ستانیم و در جهاد
ساز و مال دشمن نهیم و اگر از ما قومی کشته شوند لاجرم شهیدان باشند بدان خرسند و خشنود شویم تا سال دیگر در
احد بعدد آن اسیران مسلمانان کشته شدند و چون مسلمانان گفتند انی هذا حق گفت من عند انفسکم این بات
که خود اختیار کردید و فدا ستدند ان الله علی کل شیء قدیر من النصر مع طاعتکم نبیکم و مع ترک النصر
مع مخالفتکم ایاه قدیر وما اصابکم خطاب با مومنانست یوم التقی الجمعان روز احد که مردم دو گروه
مسلمان و کافر بهم رسیدند فباذن الله یعنی بقضاء الله وقدره این نیز هم مومنانست ولیعلم المؤمنین
ولیعلم الذین نافقوا این علم یعنی رویت است یعنی تا ببینند مومنان ثبات ایشان و رضا ایشان
و قضا و قدر و منافقان ببینند با جزع و با تقدیر خصومت منافق دو لابت و دو زبان از نافقا گرفته اند و با
و موش خانه خود را دو در سازند یکی معروف و آشکارا که بر عادت الجا آمد و شد کنند و هر روز این و آن را قاصعا
گویند و دری دارند نهانی روز گریختن و این در نهانی را نافقا گویند وقیل لهم تعالوا قاتلوا فی سبیل الله او ادفعوا
انکه مومنان بغزای احد می رفتند فرا منافقان گفتند عبدالله ابی و اصحاب وی که بیایید و کارزار کنید و از بهر
خدا یا از مومنان دفع کنید درین آیت دفع و تکثیر درکه یکی نظر کرد و سقاو دیده بان و پاسبان و ستوران و طعام
و دلیه و آنچه ازین باب هم غازیانه و رباط آنست که کسی بر ثغری فرو نشیند و دشمن از بلاد اسلام باز دارد تا با ما
حرب با ما ظاهر نکنند و فیه قال النبی صلعم رباط یوم فی سبیل الله خیر من الدنیا و ما علیها قالوا لو نعلم قتالا
[illegible] ابی باسیه مرد [illegible]
[illegible] للکفر یومئذ اقرب [illegible]
بوده ... ایمان انکه تفسیر کرد و گفت یقولون بافواههم ای بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم
والله اعلم بما یکتمون الذین قالوا یعنی المنافقین لاخوانهم یعنی لشبههم من اهل النفاق و قیل لاخوانهم
فی النسب لا فی الدین و هم شهداء احد وقعدوا عن الجهاد الواو للحال یعنی اطاعوا شهداء احد فی الخروج

عن

عن النبی صلعم و القعود فرد الله علیهم و قال قل لهم یا محمد فادروا ای فادفعوا عن انفسکم الموت
ان کنتم صادقین ان الحذر لا ینفع من القدر النوبة الثالثة قوله تعالی ان ینصرکم الله فلا
غالب لکم هر که را رقم نصرت از درگاه عزت آن ناصیه روزگار او کشیدند و ... عالم گشت و قطب مراد
و نشانه اقبال مملکت وان یخذلکم فمن ذا الذی ینصرکم من بعده و هر که را صفت خذلان
از درگاه بی نیازی روی نماید حکم قهر بر ده تحمل از روی کار او بر انداخت و رقم مهجوری بر حاشیه روزگار او کشیدند و مردود
همه عالم گردانیدند و بیغامبر وحی کرد که یا داود ان رضیتک فمن ذا الذی یرفعک وان رفعتک فمن ذا الذی یضعک و ان
اعززتک فمن ذا الذی یذلک وان اذللتک فمن ذا الذی یعزک وان نصرتک فمن ذا الذی اخذلک وان اخذلتک
فمن ذا الذی ینصرک حدیث نصرت می رود لاجرم بر دشمن بود و مهین دشمن تو چون هوای نفس تو نیست و الاشارة
النبی علیه السلام اعدا عدوک نفسک التی بین جنبیک چون دشمن قوی تر نفس بود لاجرم جهاد با وی صعب تر و بزرگتر
بود چنانک سید گفت رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر و نشان نصرت در نفس آن بود که طریقت باز داد او خیر
خبر باشد ... درشته از ناف تا سینه بر دربند و تخم ... گفت الحمد لله ... تا ترا کلمه ...
و بر تو نصرت یا قیم رحمت خدا ... جوانمردان که مجاهدت بر میان بستند و بر صف خدمت ... و قدم
مراد خود نهادند با خلق خدا بصلح و با نفس خود بجنگ النوبة الثانیة قوله تعالی ولا تحسبن الذین قتلوا
فی سبیل الله امواتا بل احیاء ولکن لا تشعرون مفسران گفتند [illegible]
[illegible] شهدا احد ... [illegible]
[illegible] بایشان ارواح ایشان در [illegible]
بهشت ... و از آن میوه های بهشت می خورند ... قوار گاه ایشان قندیلها زرین در زیر عرش خدا ایشان
حق آن کرامت دیدند گفتند یا لیت قومنا یعلمون ما نحن فیه من النعیم حق تعالی گفت شما ما لی باشید ... شما ...
و ایشان الزاحت شما ... کامی بر این آیت فرو فرستاد ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا

قوله ولهم عذاب مهين مفسران گفته اند این در شان شهدا بدر واحد فرو آمد شهدا بدر چهارده کس بودند شش مهاجر وباقی انصار وشهدا احد هفتاد کس بودند چهار مهاجر وباقی همه انصاری که در راه خدا ودین خدا کشته شدند وازوی بالعزة نواختند ... درخبر درست است از جابر بن عبد الله که گفت روز احد پدرم کشته شد ومن رنجور ودلتنگ بودم مصطفی صلعم بر من برگذشت مالی اراک منکسرا حزینا فقلت یارسول الله قتل ابی وترک دینا وعلیه عیال فقال الا اخبرک ما کلم الله احدا قط الا من وراء حجاب وکلم اباک کفاحا فقال یا عبد الله تمن علی اعطک فقال یارب اتمنی علیک ان تردنی الی الدنیا حتی اقتل فیک الثانیة فقال الله سبق منی القول انهم لا یرجعون فقال یارب فبلغ عنی اصحابی قال فنزلت ولا تحسبن الذین الآیة قراة شامی قتلوا مشدد دست بر معنی مبالغت یعنی بزاری کشتند ایشان را وآن حمزه بود که او را بکشتند وجگروی بیرون کشیدند **بل احیاء عند ربهم** ایشان زندگانند که ارواح ایشان در شکم مرغ از سبز بهشت روزی می رسانند روزی مقدر در وقت معین چنانک زندگان را باشد وگفته اند ایشان احیااند از بهر آنک ارواح ایشان تا قیامت هر شب زیر عرش مجید بسجده آیند همچو ارواح زندگان مومنان انکه بوضو در خواب شوند وگفته اند شهیدان را تا بقیامت هر سال ثواب غزوی بنویسند وگفته اند ایشان را بشویند وبا جامه خود دفن کنند چنانکه زندگان قال صلعم زملوهم بدمائهم وکلومهم فانهم یحشرون یوم القیامة اللون لون الدم والریح ریح المسک وگفته اند که خاک ایشان در گور در آنجا نخورد ایشان در گور در آثار وند بیارند که چهار کس اند که خاک ایشان را نخورد انبیا وعلما وشهیدان وحمله قرآن ...

... فرحین بما آتیهم الله ای ثمار الجنة رزق تحیت جبرئیل مقدر در وقتی معین ... [illegible] نقل انهما قلبت درما ...

ویستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم الا ... ای بکرامتهم وشادی می برند برادران وکسان ایشان که هنوز زنده اند وبآن مرتبه که ایشان رسیده اند اما بشرف مرتبت ایشان ایشان را در نیافته اند ورسانیده اند وهنوز زنده اند از پس ایشان وفی معناه قول النبی صلی الله علیه وسلم یشفع الشهید یوم القیمة فی سبعین من اقاربهم ثم قال **الا خوف علیهم ولاهم یحزنون**

يستبشرون

يستبشرون بنعمة من الله وفضل اگرچه که گوید فایده استبشار در آن جهان چیست چون در دنیا خود دانسته بودند واز فضل ونعمت خدا آگاه بودند نه چیزی دیدند که ندانسته اند تا بآن شاد شوند جواب آنست که در دنیا دانسته بودند اما از راه خبر ولیس الخبر کالمعاینه ونیز شادی دنیا با خوف وخاتمت آمیخته بود وشادی آخرت از اندوه پاک باشد وان ای بان الله عطف بر بنعمة من الله یعنی شادی برند بنعمت وفضل وبآن فضل ونعمت بر ایشان تمام کرد واز مزد ایشان باز نگرفت وبیفزود قرات کسایی وان الله بکسر الف است بر معنی استیناف وترغیب دیگران بایمان وطلب کردن آن وگواه قال والله لا یضیع **اجر المومنین الذین استجابوا لله والرسول الآیة** مجاهد ومقاتل وعکرمه این آیات در غزو بدر الصغرا فرو آمد وقصه آنست که روز احد بعد از آنک هزیمت وشکستگی بر مسلمانان افتاد بوسفیان گفت بیننا وبینک یا محمد بدر الصغری ان شئت بالحج وبدر الصغری آبی ومرغزاری بود بنی کنانه را ودر جاهلیت بازارگاه ایشان بود هر سال چند روز وقتیدی بها وبازار کردندی ... سفیان این سخن بگفت رسول جواب داد که ان شاء الله ... وعده کاه ما آنجاست پس دیگر سال بوسفیان وامیان ... وعده بیرون آمد نه حق تعالی رعبی وترسی در دل ایشان افکند همی از انجا بوسفیان همکار کردو ... نعیم بن مسعود الاشجعی رسید که از مکه می آمد وقصد مدینه داشت گفت یا نعیم وعده داده ام با محمد که بدر الصغرا جنگ کنیم واکنون سال جنگ وقت آن ندارم ومی خواهم که محمد باز شوم تا می اندیشم که محمد بیرون آید بوعده وما را نیاید بر ما دلیر شود وخلف از جهت ما بیند اگر تو تدبیری سازی که ... [illegible] ... هیم وانیک سهل بن ... [illegible] ... این قرار به ... [illegible] ... جنگ مجهز می کردند نعیم ... پارسال دایند که بدیار ووطن وقرارگاه شما درآمدند وکردند انچه کردند اکنون شما بتن خود بطلب ملتید وخود را در مهلکه میفکنید من بوسفیان را دیدم با جمعی انبوه ولشکری فراوان بیرون آمده وساز جنگ وقتال کرده اصحاب رسول چون این سخن شنیدند بترسیدند رسول خدا گفت علیه الصلوة والسلام الذی نفسی بیده لاخرجن ...

بس هرچه بد دل و منافق بودند بماندند و هرچه مسلمان و دلاور بودند با
ساز قتال و اصحاب رسول بیرون شدند و گفتند حسبنا الله و نعم الوکیل
و براه در هر که بایشان رسید از مشرکان می گفت ان الناس قد جمعوا لکم
فاخشوهم و مومنان میگفتند حسبنا الله و نعم الوکیل تا که
ببدر الصغری رسیدند بوسفیان همانگاه که رعب در دل
ایشان افتاد بمکه باز شد و اهل مکه جیش السویق برایشان
نهادند یعنی انما خرجتم بیشربون السویق بس رسول خدای
و یاران دو سه روز آنجا بایستادند و تجارت کردند بس بمدینه
باز رفتند باسلامت و غنیمت و جبرئیل در آن حال فرو آمد و
این آورد **الذین استجابوا لله والرسول من بعد
ما اصابهم القرح ای الجراحات للذین احسنوا**
منهم بطاعة الرسول و اتقوا مخالفته اجر عظیم یعنی الجنة
الذین یعنی المومنین قال لهم الناس یعنی نعیم بن مسعود **ان الناس**
[illegible] واصحابه **قد جمعوا لکم فاخشوهم** [illegible] فزادهم
[illegible] یعنی ذلک [illegible]
[illegible] تثبیتهم فزادهم ایمانا [illegible]
نقصان این و این رد بر مرجیانست که ایشان گویند که ایمان بیفزاید
و نکاهد که ایمان نزد ایشان گفتن و عقد دل مجرد است بی اعمال و ارکان
طاعات تا اگر کسی بزبان بگوید و بدل بداند که موجود ست و انگه هیچ طاعت

طاعت دیگر نکند و محظورات همه شرع بکار دارد ایشان گویند مومن است و ولی
خدای و مستحق بهشت انکه تفاضل و تفاوت در میان مومنان نبینند و منصوصات
قرآن و اخبار و آثار و ظواهر آن دلالت می کند در بطلان اعتقاد و خبث مقالت
ایشان و بد مردان هرگز بدرجه نیک مردان نرسند و عاصی بدرجه مطیع نرسد
و قوت و ضعف ایمان از طاعت و معصیت خیزد ابن عمر گفت از رسول
خدا صلعم پرسیدم که ایمان افزاید و کاهد گفت بلی یزید حتی یدخل
صاحبه الجنة و ینتقص حتی یدخل صاحبه النار و سئل علی بن عبدالله
المدینی عن الایمان فقال قول و عمل و نیة قیل ینتقص و یزداد قال نعم یزداد
و ینتقص حتی لا یبقی معه شیء و قیل لبعضهم ما زیادته و نقصانه قال اذا
ذکرنا ربنا و خشینا فذلک زیادته و اذا غفلنا و نسینا و عصینا فذلک
نقصانه **قالوا حسبنا الله** ای یکفینا الله و نعم الوکیل ای الکافی بنا
و قال علیه حسبی و نعم الوکیل علیه توکلت و هو رب العظیم یقول الله تعالی
لا کلنی عبدی ما دام کان ذاکرا **فانقلبوا بنعمة من الله و فضل** باز گشتند
یعنی رسول خدای و مومنان بعافیت و راحت و افزونی از تجارت و [illegible]
[illegible] و ثواب و [illegible]
[illegible] **واتبعوا** [illegible]
والله ذو فضل عظیم انما ذلکم الشیطان از صاحب جیشتم بن
مسعود خود دیو مردم است برابر گفت دیو در دهن وی انکن **یخوف
اولیاءه** اولیا خود را میترساند یعنی منافقان **فلا تخافوهم و خافون**

ان كنتم مؤمنين اى مصدقين بوعدى و لا يحزنك مى گويند
اند و همچنين منها تا نزا قراءة نافع بضم يا و كسر زاى گويد اند و همچنين ملكه ادرا نزل
غايت بيرون ايشان كه در نصرت كفر مى شتابند و هيچ كس احد با من ند و شما را
فرو گذاشتند اين منافقان و جهودان و مشركان انهم لن يضروا الله
اى لن يضروا اولياء الله شيئا انما يعود وبال ذلك عليهم ايشان از آن يارى كه الله
ترا و مومنان را داد هيچ بنكاهند و وبال اين همه با ايشان باز گردد و قيل
لن يضروا الله اى لن ينتقصوا الله شيئا من ملكه و سلطانه انهم يضرون انفسهم
بذلك يريد الله الا يجعل لهم حظا فى الاخرة اين آيت رد است بر قدريان
كه مى گويند بنده را قدرت هست و استطاعت بر فعل پيش از فعل و معلوم است
كه ارادت الله در حرمان ايشان از حظ آخرت ايشان را از ايمان و طاعت
باز داشت تا نتوانستند و قدرت نداشتند و چگونه قدرت دارند
كه الله نمى خواهد كه ندارند اولئك الذين لم يرد الله ان يطهر قلوبهم
وقال النبى عليه اتقوا هذه القدرية فانه شعبة من النصرانية وقيل
النصارى معناه ان النصرانى تزعم ان عيسى يملك الامر والنفع مع الله كما تملكه
[illegible] جعلوا مع الله [illegible]
علمهم شرد [illegible]
[illegible] ان الذين اشتروا الكفر بالايمان لن يضروا الله
شيئا حين باعوا الايمان بالكفر انما يضرون انفسهم بذلك ولهم عذاب اليم ولا

ولا تحسبن الذين كفروا قراءة حمزة بتا است بر تنزيل بر و لا تحسبن الكفار
ان املاءنا اياهم خير لهم ديگران بيا خوانند خطاب با رسول و تسليت دل
مومنان و وعدك قرآن يعنى و لا تحسبن يا محمد الذين كفروا ان و ما دو كلمه
است نملى لهم خير لانفسهم اين يكى يك كلمه توان نهاد و دو توان
نهاد نملى لهم يعنى نمهلهم ليزدادوا اثما لمعاندتهم الحق و خلافهم الرسول
اين آيت در شان قومى كافران آمد كه الله تعالى بعلم قديم خود مى دانست
كه ايشان هرگز ايمان نيارند و زندگى ايشان ايشان را كفر و شرك افزايد قيل
رسول الله صلعم اى الناس خير قال من طال عمره و حسن عمله قال فاى الناس
شر قال من طال عمره و ساء عمله ح النوبة الثالثة قوله تعالى
و لا تحسبن الذين قتلوا فى سبيل الله الاية الهى زندگى با ياد
تو است و شادى همه با يافت تو است پير طريقت گفت زندگانى همه
كس اند يكى زنده بجان يكى زنده بعلم و يكى زنده بحق انك بجان زنده است
زنده بقوت است و بباد و انك بعلم زنده است زنده بمهر است و بياد
و انك بحق زنده است زندگانى خود بدو شاد الهى جان در تن
[illegible] در راه تو باميد [illegible]
[illegible] زخم خورده ن دل [illegible]
بنال بنگوست در نهاد خانه عشق ايشان را جان باختن عادت و [illegible]
جان و هان نگر تا از سلاح جان در راه دوست نه انديشى كه هلال [illegible]
جان در وفا دوست صفا كه شرف است و شرط در تمام دوستى

حق تلف است شبلی گفت من کان لله تلفه کان الله خلفه عاشق
حقیقت دین را چون حسین منصور نخاست که سر در زیر قدم نهاد و
بهفتم آسمان بر گذشت ❁ گر از میدان جهوانی سوی ایوان عقل آی
چون کیوان در زمان خود را بهفتم آسمان بینی ❁ ور امروز اندرین منزل
ترا جانی زیان باشد ز سرمایه و سود آنکه فردا زین زیان بینی ❁
نکته این جوانمردان و جانبازان که ازین عالم رحیل کنند تو ایشان را مرده
مگوی که گوهر زندگی را جز دل ایشان را معدن نیابد و آب حیوان جز از
چشمهٔ جان ایشان روان نگشت حق تعالی میگوید بل احیاء عند ربهم
یرزقون علیهم رداء الهیبة فی ظلال الانس یبسطهم جمالة مرة ویستوهم
جلاله اخری معروف کرخی یکی را می شستند آنکس بخندید معروف
گفت او از مردگی زندگی او جواب داد که دوستان او نمیرند بل ینقل من
دار الی دار چگونه بمیرند و حق در قرآن میگوید بل احیاء عند ربهم یرزقون
فرحین شادی و حرم اینست که حق تع گفت یستبشرون بنعمة من
الله وفضل وان الله لا یضیع اجر المؤمنین الی آخره ایشان که فرمان
... کردن نهادند ... را عهد ن
... بر دشمن را جان ...
سخن ... گفت ... بخواب جان نمودند مرا که گفتی یاری خلق
را بیافریدم بعضی دنیا دیدند دران گریختند و بعضی بلا دیدند در
بهشت و عافیت گریختند و بعضی از بلا نیندیشیدند محنت بجان و دل
بار کشند

باز گشتند ونعمت وصال ما خواستند فمن انتم شما از کدام گروهید وچه خواهید
سری گفت جواب دادم که وانک لتعلم ما نرید گفت یا سری لو صببت علیکم
البلا اصحابا لجلال وقد دمن که تا زبانه بلا بر سر شما فرو گذارم واسباب محنت
بر سر بگوید انم سری گوید از سر معرفت بالهام ربانی جواب دادم
که البس البلی انت ❁ دیدنت بلا بر سرم آمد تو خواهی بود ❁ نثار
نفس المحب علی الاسقام صابرة لعل مسقمها یوما یداویها
الکتاب للغیر النوبة الثانیة قوله تع ما کان الله لیذر المؤمنین الی قوله والنذر و سبب نزول این آیت
آیت آن بود بر قول سدی که رسول خدای صلعم گفته بود که امت مرا
بر من عرضه دادند در صورتها خویش اندر میان گل چنانکه
برادم عرضه کردند و مرا خبر دادند از ایشان که ایمان خواهند آورد
وکه از ایشان ایمان نخواهند آورد این خبر بمنافقان رسید باستهزا
گفتند چونست که محمد این همه می داند و ایشان که معدوم اند خبر می
دهد وما را نمی شناسد که با وی می رویم و می نشینیم چون این خبر
بمصطفی رسید بر منبر بر آمد و خدای را ستایش و ثنا کرد آنگه گفت
... سلونی عن ...
... عبد الله بن حذافة ...
رسول الله من ابی فقام عمر بن الخطاب وقال یا رسول رضینا بالله
ربا وبالاسلام دینا وبالقرآن اماما وبک نبیا فاعف عنا عفا الله عنک
فقال رسول الله صلعم فهل انتم منتهون فهل انتم منتهون ثم نزل علی المنبر

قال الله تعالی ما کان الله لیذر المومنین علی ما انتم علیه ما انتم علیه
اهل معانی گفتند این خطاب با مومنانست یعنی ما کان الله لیذرکم
یا معشر المومنین علی ما انتم علیه من النفاق المنافق بالمومن والمومن
بالمنافق حتی یمیز المنافق بالمومن میگوید خدا براین نیست که شما که
مومنانید آمیخته با منافقان فروگذارد تمییز ناکرده. این تمییز
آنست که تکلیف کند بجهاد و بنصرت و تقویت دین اسلام تا هرچه
منافق بود باز پس ایستد از رسول خدا واز جهاد وهرچه مومن بود
با رسول خدا برخیزد و با اعدا دین بکوشند حتی یمیز الخبیث من
الطیب قرا، حمزه وعلی و یعقوب تشدید است وضم یا باقی تخفیف
ونصب یا ومعنی هردو لغت یکسانست یقال میزت الشی امیزه میزا ومیزته
تمییزا وگفته اند خبیث اینجا گناهست وطیب مومن یعنی حق تعالی از
مومن گناه فرونهد بمحنتها وبلیتها ومصیبتها که در دنیا بوی
رساند و را حیوة طیب در قران جهاد سه یکی بمعنی مومن چنانک
اینجا دکر بمعنی حلال چنانک در سورة النسا است قوله تعالی ولا تتبدلوا الخبیث بالطیب
[illegible] بمعنی حسن [illegible] الطیب
[illegible] صالح یرفعه یعنی [illegible]
الی الله والعمل یرفعه یعنی به یقبل العمل الصالح چهارم بمعنی طاهر
است چنانک گفت فتیمموا صعیدا طیبا ای طاهرا وما کان الله
لیطلعکم علی الغیب این رداست بر امامیان که امام را دعوی علم
غیب

علم غیب می گفتند حق تعالی نفی علم غیب کرد از خلق علی العموم مگر پیغمبر
که بوحی منسوب بود پس هرکه نه پیغمبر بود ویرا علم غیب نبود لاجرم
امام بوذ یعنی خدا بران نیست که شما را دیده ورگرداند بر علم وحکمت خویش
وی با مومن ومنافق از هم بازشناسید ولکن الله یجتبی من رسله
من یشاء ای ولکن الله یختار لمعرفة ذلک من یشاء من الرسل وکان
محمد صلی الله علیه وسلم ممن اصطفاه بهذا العلم فامنوا بالله و
رسله وان تومنوا وتتقوا فلکم اجر عظیم تا اینجا همه در
غزاء احد بود پس ازین جهاد اینجا عارضست در شان جهودان
وپس ازان جهاد این ده آیت دیگر کل نفس ذایقة الموت ولتبلون
هم در غزو احد است وتمامی قصه چنانک شرح آن کرده آید ان شاء الله
تعالی ولا یحسبن الذین یبخلون ابن عباس رض گفت این آیت
در شان احبار جهودان آمد که صفت ونعت مصطفی بپوشیدند و
بخل اینجا کتمان علم است وبرین قول معنی سیطوقون آنست که یحملون
اثمه ووزره گفته لا یحملون [illegible] علی ظهورهم وبیش [illegible]
[illegible] مال بیرون [illegible]
نصاب زکوة است از ضروب اموال ولا یحسبن تا قرا، حمزه است
یعنی لا یحسبن یا محمد بخل الذین هو خیرا لهم وباقی بیا خوانند یعنی
ن ولا یحسبن الباخلون البخل خیرا لهم بل هو شر لهم لانهم یستحقو
ن بذلک العذاب سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة فردا قیامت حق تعالی

ان مال را که زکوة بیرون نکرده باشد ماری گرداند در گردن صاحب مال
او بخنه واز نی تا بقدم می گرداند وی رنجاند وبا وی میگوید من
آن مال توام من آن کنز توام باین صفت ویرا می برند تا بدوزخ روی
ابو هریرة قال قال رسول الله صلعم ما من رجل یکون له مال فیمنعه من
حقه ویضعه فی غیر حقه الا مثل له یوم القیمة شجاعا اقرع منتن
الریح لا یمر باحد الا استعاذ منه فیجی حتی یدنو من صاحبه فاذا
رآه استعاذ منه فیقول ما یستعیذ منه وانا مالک الذی کنت تدخره فی
الدنیا فیطوقه فی عنقه فلا یزال فی عنقه حتی یدخل معه جهنم
قال ویصدق ذلک فی کتاب الله سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمه ۞
وابرهیم نخعی گفت سیطوقون ما بخلوا به معنی آنست که روز قیامت
طوق آتشین در گردن ایشان کنند که زکوة مال ندهند تا هیچ انگشت طوق
از گردن خالی نبود از آتش ازوی خالی نبود مصطفی گفت صلعم مانع
الزکوة فی النار وقال ما حبس قوم الزکوة الا حبس عنهم القطر
[illegible] الله الصلوة والمجاهدة المال الزکوة ولله میراث السموات
[illegible] آنست که جا [illegible]
علیها یعنی اهلها ویبقی الاموال ولا ملاک ولا [illegible] الله تع والله
بما تعملون خبیر لقد سمع الله قول الذین قالوا الایه این جهودان
اند چون [illegible] در قرآن سخن در قرض گفت من الذی یقرض الله
قرضا حسنا ایشان گفتند پس در درویش است وما توانگرانیم پس حق تعالی
برسل

بر سبیل تهدید گفت سنکتب ما قالوا آری بر ایشان نویسیم انچ گفتند
یعنی حفظه را بفرمائیم تا بنویسند انکه ایشانرا بان عقوبت کنیم
وقتلهم الانبیاء بغیر حق حق اینجا یکی علم وراى است قتل الانبیا
بغیر حق یعنی قول ایشانرا شنید وکشتن انبیا را دید وبدانست و
نقول ذوقوا عذاب الحریق یعنی خزنه دوزخ فردا با ایشان
گویند واین کلمه باکسی گویند که اورا از عقوبت نومید کنند ذق
ما انت فیه ای لیس تخلص عنه قرا حمزه سیکتب بیا مضموم وقتلهم بضم
لام ویقول ذوقوا بیا ذلک ای ذلک العذاب بما قدمت ایدیکم
من الکفر والتکذیب فی دار الدنیا وان الله لیس بظلام
للعبید فیعاقبهم من غیر جرم قالوا وهم الیهود گفتند یا محمد تو
میگویی که من پیغمبرم والله ما را فرموده در کتاب خویش توریت که هیچ
پیغمبر را تصدیق نکنیم تا نخست قربانی نیاورد که آتش از آسمان فرود
الا تو قربانی بیاری که آتش ازآسمان فرود آید تا ما ترا تصدیق کنیم مفسران
گفتند این عهد در توریت با بنی اسرائیل رفته [illegible]
[illegible] تا یاتیکم المسیح [illegible]
فانهما تاتیکما یاتیان بغیر قربان وشرح این آنست که بنی اسرائیل
قربان ومال غنیمت بنهادندی ونشان قبولش آن بودی که آتشی
سپید بی دود از آسمان بیامدی وآن را بسوختی [illegible] اورا دران
افتادی تا بسوختی واگر آن مقبول نبودی آتش نیامدی واین حال تا بروزگار

عیسی بود علیه حق تعالی گفت عیسی و محمد را که فرستیم بی قربان فرستیم
بایشان ایمان آرید و بگروید پس جهودان دروغ زن گشتند بانچ گفتند
ان الله عهد الینا الا نؤمن لرسول حتی یاتینا بقربان تاکله النار
انکه اقامت حجت را بر ایشان گفت بگو ای محمد قد جاءکم رسل من قبلی بالبینات
وبالذی قلتم فلم قتلتموهم ان کنتم صادقین پیش از من رسولان بشما
آمدند با حجتها و معجزهای روشن و باین قربان شما گفتید پس
چرا بکشتید ایشانرا اگر راست می گویید و مراد باین خطاب اسلاف ایشانست
یعنی شما بفعل اسلاف خویش رضا داده اید و این قتل کردن ایشانی
بسندید ازین جهت اضافت قتل با ایشان کرد انگه تسلیت دل مصطفی
علیه و اوام و برا گفت وان کذبوک فقد کذب رسل من قبلک دل تنگ مکن
که پیش از تو پیغمبران دروغ زن کردند چنانک ایشان صبر کردند
تو نیز صبر کن تا نصرت ما دررسد جاؤا بالبینات والزبر والکتاب
المنیر یعنی الکتب المزبورة وهی المکتوبة یقال زبور و زبر کرسول
[illegible] و در مصاحف شامیان ادر افزودند و بالزبر یعنی
[illegible] در سخن اف [illegible]
الحق [illegible] ثالثه قوله تعالی ما کان الله لیذر المؤمنین
الایه این کار چنین مهمل فرو نگذارد این قصه سر بسته روزی
بر گشاید و این [illegible] فراهم گرفته اخر بیفشاند این سر و پای درهم کرده
صافیان و جافیان آخر بینی که از هم باز کنند فریقا هدی وفریقا حق علیهم
الضلالة

علیهم الضلالة و هر کس که باوی و منزل خویش برسانند فریق فی الجنة و
فریق فی السعیر امروز تو چند بینی وجه دریای درها اسرار فرو
بسته مسمار غیب بر دران زده و کلید آن بخود سپرده که وعنده مفاتح
الغیب بیین است که گفت وما کان الله لیطلعکم علی الغیب و تا
پنداری که آنچ دیده تو بآن نرسد دیده انبیا بان نرسد نمی خوانی که و
لکن الله یجتبی من رسله من یشاء فامنوا بالله ورسله ایمان آرید و
استوار گیرید که پیغمبر اسرار غیب پاک می دارد و پوشیده با ایشان
می نماید و چندان نماید که خود خواهد نه چندان که بنده خواهد داند
که بنده چه برتابد و او را چه شاید و کدام دانش است که ویرا بکار اید
ولا یحسبن الذین یبخلون بخل بر زبان شرع منع واجب است
واجب از مال اندکی است از فراوان درویش را اندکی بده و خود را
فراوان بگذار باز بزبان اهل طریقت بخل آنست که خود را اندکی بگذارند
دو از مال یا نفسی از حال المکاتب عبد ما بقی علیه درهم مال و
حال در راه آن جوانمردان صورت سگ داره عشق در [illegible] صورت
[illegible] پسته با سگ [illegible]
[illegible] الملائکة فیه کلب ولا تصویر [illegible]
کی در اید فریشته تا نکنی سگ ز در دور و صورت از دیوار
کی دا احمد ری و در صدیق [illegible] عنکبوتی تنید [illegible] غار
پرده بردار تا فرو آید [illegible] هودج لیلی با صنم یار د

لقد سمع الله قول الذين قالوا کی بما خدا باشنوائی و در شنوای بی همتای
شنونده اوازها باسخ کننده رازها و روی ان النبی صلعم لما دنا من المدینة
کتب اصحابه فقال یا ایها الناس انکم لا تدعون اصم و لا تدعون غایبا
ان الذی تدعونه بینکم و بین اعناق رکابکم قالوا ان الله فقیر
ونحن اغنیا این شبه شکوی دارد با دوست می راند که دشمن چه
گوید تا دوست بنا رد و باشد که دشمن از آن باز گردد و عجب دارد انست
که نعمت سبحان باد راد بدشمن می رساند و بآن ناسزا که می شنود نعمت
باز نستاند از روی اشارت میگوید شما که بنده کان من اید از خصمان خویش
در گذارید و تا توانید عفو کنید و نعمت و رفق خویش از دوست و دشمن
باز مگیرید قال النبی صلعم ان الله عز وجل اوحی الی ابرهیم علیه انک حسن
خلقک و لو مع الکفار تدخل مداخل الملک برار فان کلمتی سبقت لمن
حسن خلقه ان اظله تحت عرشی واسکنه حظیرة قدسی وادنیته
من جواری ه النوبة الثالثة قوله تعالی کل نفس ذائقة
[illegible] علی کل شیء قدیر ه هر نفس منفوسه مرگ بچشد
[illegible] مرگ به بینند [illegible]
[illegible] دو زخ نه بینند جا نکه [illegible]
الا من شاء الله وهم فی الجنة والنار من الخزنة فرشتکان اسمان جمع
کردند که [illegible] اند که کل شیء هالک الا وجهه بیش شد ایشان را
که مردنی اند و قال النبی صلعم عش ما شئت فانک میت واحبب من
احببت

احببت فانک مفارقه واعمل ما شئت فانک مجزی به وعن ابن
عمر قال اذا قبض ملک الموت روح العبد قام علی عتبة الباب
ولاهل البیت ضجة فمنهم الصاکة وجهها ومنهم الناشرة شعرها و
منهم الداعیة بویلها فیقول ملک الموت فیم الجزع فوالله ما انتقصت
احد منکم عمرا و لا اذهبت لکم رزقا و لا اظلمت احدا شیا
فان کانت شکایتکم و سخطکم علی فانی والله مامور وان کان
علی میتکم فهو فی ذلک مقهور فان کان علی ربکم فانتم به کفرة
فان لی فیکم عودة ثم عودة قال فلو انهم یرون مکانه ویسمعون
کلامه لذهلوا عن میتهم ولبکوا علی انفسهم وانما توفون اجورکم
یوم القیمة این تعضیت مومنانست مرگ آن روز که مومنان بمراد
خویش رسند و مرد که بنده نیس مرگ تحفه مومنست و سبب
رسیدن وی بسعادت و کرامت خویش و جماعتی بزرگان سلف
آرزوی مرگ کرده اند چنانکه حذیفه رضع بوقت مرگ گفت دوست آمد
بوقت حاجت آمد و گفت بار خدایا که در دویشی دوست تر دارم
[illegible] ادم از تن در [illegible]
[illegible] گفت تا بدیدار [illegible]
فمن زحزح عن النار وادخل الجنة فقد فاز
یعنی ظفر بالخیر ونجا من الشر وما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور
لانه یغتر الانسان بما یمنیه من طول البقاء [illegible] عن قریب یعنی

در دنیا امل دراز در پیش می نهد تا اید در عمل دراز می بندد
انکه ناکاه مرک در رسد و امید بریده کردد مصطفی کفت علیه
امل کوتا کنید و مرک پیوسته در پیش چشم خویش دارید و از خدای
تع شرم دارید چنانک حق و سزای اوست و کفت نترسم از شما از هیچ
چیز چنانک از دو خصلت نترسم یکی بر هوا خویش ایستادن دیکر
امید عمر دراز در پیش داشتن بان خدای که جان من در ید قدرت
اوست که هرکز چشم خویش برهم نزده ام که پنداشتم که پیش از ان
از هم برکیرم بوید مرک در اید و چشم از هم برنکرفته ام که پنداشتم
که پیش از ان برهم نهم مرک در رسد و عبد الله مسعود کفت رضع که رسول
خدای صلعم خطی مربع بر کشید وانکه درمیان خط مربع خطی راست و
از هردو جانب آن خطها خرد کشید پس بیرون مربع خطی دیکر
بر کشید کفت این خط راست در درون مربع ادمی است و آن
مربع اجل وی کرد وی در امده که ازان راه بیرون نه و آن خطها خرد
از هردو جانب افات و عاهات است وانواع بلیات که بوی در امد
[illegible] بوی رسد [illegible] ان [illegible] و آن
[illegible] مربع کشیده امل دراز [illegible]
بسته همیشه اندیشه کاری کند که در علم خداوند سبحانه وتعالی جنانست
که ان کار بس از اجل وی خواهد بوده و صورت خط اینست لتبلون
فی اموالکم وانفسکم  این ایت در شان مهاجران فرو امد
که

که مشرکان دست در مال ایشان بردند و ضیاع ایشان بفروختند
و چون دریافتند بانواع تعذیب ایشان را می رنجانیدند و کفته اند
ازمودن ایشان در اموال العشر است و نقصان از افت سماوی و
وازمودن ایشان در نفسها بیماری است و مرک خویشان عن ثوبان قال
قال رسول الله صلعم ما اصاب عبد المصیبة الا باحدی خصلتین اما
بذنب لم یکن الله لیغفر لهم الا بتلک المصیبة او بدرجة لم یکن الله
لیبلغه الیها الا بتلک المصیبة وقال صلعم یقول الله تعالی اذا
ابتلیت عبدی ببلاء فصبر ولم یشک الی عواده ابدلته لحما خیرا
من لحمه ودما خیرا من دمه فان ابرأته ابرأته ولا ذنب له وان
توفیته فالی رحمتی و کفته اند ازمایش در مال و نفس فرا بعض
طاعاتست بر ایشان نهادند از نماز و روزه و زکوة و حج و جهاد
ولتسمعن من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم جهودان و ترسایان
اند ومن الذین اشرکوا مشرکان عرب اند اذی کثیرا
میکویند از ایشان رنج و ناخوش فراوان خواهی شنید و ابتدا جهودان
است که کشتند عزیر ابن الله ان الله فقیر [illegible]
[illegible] مشرکان [illegible]
می کردند و هجو می کفتند وقتال وحرب بادی می کردند وان تصبروا و
تتقوا معاصیه فان ذلک من عزم الامور این صبر برادی
و این تقوی از حقایق ایمانست و انکه [illegible] الله تع فرمود و قبل

ذلك من اخلاق المومنين الصادق الايمان المتين اليقين عزم الامور
ما لا يشوبه شبهة ولا يداخله ريبة واصله الجد يقال عزمت
عليك اى امرتك امرا جدا والعزيمة والعزمة الراى الجد قال
الله تعالى فاذا عزم الامر اى جد الامر ومنه قوله صلعم عزمة
من عزمات ربي قال عليه من صلى قبل العصر اربعا غفر الله
له مغفرة عزما اى هذا الوعد الصادق عزيمة وثيق وفى دعائه
عليه اسالك عزايم مغفرتك اى اسالك ان يوفقنى للاعمال التى يغفر
لصاحبها لا محالة وإذ أخذ الله ميثاق الذين أوتوا الكتاب
جهودان را كه بين واين كتاب توريت است لتبيننه للناس
ولا يكتمونه قراه مكى و بوعمرو و عاصم است واين ها باشان
نبوت ى رود ولام لام عزم است در موضع قسم تحقيق را در اورد
يعنى پيمان كرفت الله تعالى از ايشان كه لابد بيدا كنند مردمان را شان
و نعت وصفت محمد صلعم واز او پنهان نكنند فنبذوه وراء ظهورهم
پس از پس پشت انداختند يعنى فرا پيش نكى نكنند و دران نكا .
...لى والخذوه وراء ظهر ربنا فقول العرب جعل
... يعنى لم يتف...
اين در شان اهل علم امد كه الله پيمان ستد از ايشان تا علم پنهان ندارند
واز اهل جهل پيش در يغ ندارند و باز نكيرند قال الله تعالى النبى عليه
العلم لا تحل منعه ... من كتم علما عن اهله الجم يوم القيمة بلجام

بلجام النار و قال على بن ابى طالب كرم الله وجهه ما اخذ الله على اهل
الجهل ان يتعلموا حتى اخذ الله على اهل العلم ان يعلموا لان العلم كان
قبل الجهل و لا تحسبن الذين يفرحون فرح در قران سه قسم است
يكى حرام و ديكر مكروه و سه ديكر واجب انچ حرام است فرح در
معصيت است و انست كه حق تعالى كفت لا تفرحوا ان الله لا يحب الفرحين
وجاى ديكر كفت انه لفرح فخور و انچ مكروه است فرح است بدنيا كه
حق تعالى كفت وفرحوا بالحيوة الدنيا جاى ديكر كفت ولا تفرحوا بما اتيكم و
انچ واجب است فرح بحق است و ذلك قوله تعالى وبذلك فليفرحوا وجاى
ديكر كفت فاستبشروا ببيعكم الذى بايعتم به و لا تحسبن الذين يفرحون
بيان قراة اين همانست كه در و لا تحسبن الذين يبخلون كفتيم ويحبون
ان يحمدوا بما لم يفعلوا اينجا سخن تمام شد و جواب مضمر است يعنى
لا يحسبن انهم ينجون من النار ومناده و مقاتل كفتند اين ايت در شان
جهودان فرو امد كه بر مصطفى رفتند وكفتند نحن نعرفك و نصدقك بيرون
مى كفتند و در دل خلاف ان داشتند چون از نزد يك مصطفى صلعم بيرون
... كفتند شناختيم
... دعا كفتند وثنا كردند
در انچ كردند شادى بودند حق تعالى اين ايت فرستاد يعنى ان تصدق
كه كفتند كردم و نكو ديد بستد اكه ايشان باين از اتش ... ح برهند اينت
كه فرمود و لا تحسبنهم بمفازة من العذاب ولهم عذاب اليم

منازل نجات بوذ و موضع نجات بوذ سمیت المفازة لان من قطعها فاز

والله ملک السموات والارض ای خزاین السموات والارض و هی المطر والنبات و ما بینهما من الخلق عبیده و فی ملکه والله علی کل شی قدیر

النوبة الثالثة قوله تعالی کل نفس ذایقة الموت

ای خداوندی که همه بندکان فانی اند و تو باقی بوذی تو و کس نبوذ باقی تو و کس نماند همه مقهور اند و تو قهار همه مجبور اند تو جبار همه مصنوع اند و تو کردکار همه مردنی اند و تو زنده همه رفتنی اند و تو باینده ای قوم ازین سرای حوادث کذر کنیذ

خیزیذ و سوی عالم علوی سفر کنیذ معاشر المسلمین این سرای دنیا منزل کاهست و کذرکاه نکو تا دل در وی ننهیذ و ارام کاه نسازیذ مرک نجات و دل استقبال کنیذ و حیات جاویدانی و نعیم این عالم طلب کنیذ خاصه و ما هذه الحیوة الدنیا الا لهو و لعب و ان الدار الاخرة لهی الحیوان لو کانوا یعلمون تو امروز بچشم بیداری در حال خوذ نکری و سار رفتن بدستی تا ان ساعت که اب حسرت در دیده ایذ و غبار مرک بر عذار نشینذ

[illegible] ی ارغوانی [illegible]

[illegible] ایشان را چون برک [illegible]

مسکین آدمی که همیشه خوذ را نظارکی دیده است بندارذ که همیشه همچنین خواهد بوذ که نظاره مرک دیکران می کند کان الموت علی غیرنا کتب امر [illegible] تمام کار دیکران نکر تا آنانکه که بلیکان داشتند

داشتند یکی قصر قیصری می ساخت و آن دیکر مملکت سلیمانی می ساخت وان ظالم که آن جمله یتیمان کباب می کرفت وان دیکری که از خون مسلمانان شراب می خورذ کلی بوذند در شورستان دنیا شکفته ناکاه زمهریر مرک از مهب هیبت برآمد عارض رخشان ایشان را تاریک کرد اینک بس از انک چون کل بشکفتند از باد بریختند و در کل بخفتند

سر الب ارسلان دیذی ز رفعت رفته بر کردون بمرو آی تا اکنون در کل بین الب ارسلان کر کسی را در دنیا از مرک ایمن بوذی آنکس رسول خدا بوذی علیه السلام و ما جعلنا لبشر من قبلک الخلد افاین مت فهم الخالدون و مصطفی کفت صلعم اذا اشتد حزن احدکم علی هالک فلیذکرنی و لیعلم انی قد هلکت و خبر درست است از ابن عمر که کفت رسول خدای خواست که کسی را بیمن فرستد بر منبر آمد تا تمام قصه و فات نبی علیه السلام

النوبة الثانیة قوله تعالی ان فی خلق السموات والارض الی لاولی الالباب

ابن عمر در پیش عایشه صدیقه شد کفت از آن کارها و سرکذشت رسول خدای علیه السلام با من بکوی کفت شبی که نوبت من بوذ در جامه خواب [illegible] دستوری [illegible]

[illegible] تو دوست دارم [illegible] شنجدان فرمای فرمان بردارم برخاست و وضو کرد و در نماز شد چندان بکریست که خاک زمین تر شد تا وقت صبح برین صفت بوذ بس بلال بیامذ تا اورا از نماز بامداذ اکاهی دهد [illegible] که در نماز بوی

وی گریست گفت یا رسول الله این همه گریستن چراست نه گناه گذشته
و آینده تو آمرزیده آمد گفت یا بلال افلا اکون عبدا شکورا یا بلال چرا
نگریم و امشب این آیت بمن فرود آمد إن فی خلق السموات والارض الایه
و بخبری دیگر می آید ان لست تا ایه فی الفرات علی الجرف هذه الایه
میگوید در آفرینش آسمان و زمین و شدن و آمدن شب و روز
از پس یکدیگر این بجای آن و آن بجای این نشانهاست و عبرتهاست
خداوند خرد را و گفته اند شب فرا پیش روز داشت در ذکر از بهر آنکه
شب اصل است و روز از آن بیرون آورد و فرا پیش آن داشته بحکم
این آیت که و آیة لهم اللیل نسلخ منه النهار ای ینزع و نخرج منه
النهار ابن عباس گفت قریش پیش جهودان شدند گفتند موسی
بشما چه نشان آورد گفتند عصا و ید بیضا پیش ترسایان شدند
گفتند عیسی بشما چه نشان آورد گفتند کان یبرئ الاکمه والابرص
و یحیی الموتی پس پیش مصطفی آمدند علیه السلام گفتند یا محمد مرا نیز
نشانی باید و نشان آن خواهیم که حق تو کوه صفا را زر کند [illegible]
[illegible] نشان [illegible]
[illegible] روایت است از ابن [illegible]
نوری بیافرید پس ظلمة و انگاه از آن نور جوهری سبز بیافرید چندانکه
هفت آسمان [illegible] انکه آن جوهر بر خود خواند جوهر از هیبت و
سیاست [illegible] بگداخت آبی گشت مضطرب و لرزنده و تا اکنون

بجز

[illegible]ین می لرزد و می جنبد از هیبت تعالی پس حق تعالی باد را بیافرید
[illegible]ب بر پشت باد نشد و پس برداشت پس عرش عظیم را بیافرید و بر پشت
[illegible] نهاد اینست که فرمود و کان عرشه علی الماء پس از آن آتش بیافرید
[illegible]رد تا آب بر جوشید و از آن دخانی برآمد و کفی بر سر او ورد حق تعالی
[illegible]ان دخان آسمانها بیافرید و از آن کف زمین را بیافرید و خلاف است
[illegible]ان علما که اول کدام آفرید درست آنست که اول جوهر زمین آفرید
[illegible] قصد آسمان کرد و آسمانها بیافرید چنانکه گفت ثم استوی الی السماء فسویهن
[illegible] از آن زمین را دحی کرد چنانکه گفت والارض بعد ذلک دحیها و در
[illegible]بر ابن عباس است که ثم نزل بطن وج فدحیها ای بسطها و تمامی
[illegible] خبر در سورة البقرة بیاورده ایم و آسمانها را هفت آفریده ام و
[illegible]ین هفت چنانکه گفت الله الذی خلق سبع سموات و من الارض
[illegible] مثلهن همه بر یکدیگر از این هر چه بالاتر فراخ تر و هر چه
[illegible]یر تر تنگ تر و گفته اند آسمان هفتم برنگ زمرد سبز است نام آن
[illegible] البه تسبیح سکان آنجا سبحان العلی الاعلی آسمان ششم
[illegible]نگ یاقوت [illegible] نام آن عرش [illegible] تسبیح سکان [illegible]
[illegible] نام آن حفو[illegible]
[illegible]سکان آنجا سبحان ربنا المطهر آسمان چهارم برنگ سیم نام آن
[illegible] ملکون و تسبیح اهل آن سبوح قدوس ربنا الرب [illegible]
[illegible]مان سوم برنگ شبه نام آن ماعون تسبیح اهل [illegible] سبحان الحی [illegible]

الملكوت آسمان دوم برنگ مس نام آن تدوم و تسبیح اهل آنجا سبحان ذی العز
والجبروت آسمان اول برنگ آهن نام آن رقیع و تسبیح اهل انجا سبحان ذی
الملک والملکوت بعضی علما گفته اند زبر آسمان هفتم فلکی است فلک
اول قمرست و قمر بروجی مدور و ستارگان روزی قطع کند و شرح فلک ایشان
و سیر ایشان در کتاب نجومی مذکور است و منجمان گویند بالای هفتم فلک
فلک هشتم است که ازرا فلک الافلاک گویند واین نود بکر اهل حق عرش عظیم
است و بالای آن یکی دیگری گویند انکه ایشان ازرا فلک الاثیر خوانند
خدا است جل جلاله و عز کبریاوه و عظم شانه و تعالی عظمته ۞
الذین یذکرون الله قیاما وقعودا وعلی جنوبهم روایت کنند از علی
بن ابی طالب وابن عباس رضی الله عنهما که ذکر اینجا نماز است و معنی
انست که ایشان که نماز کنند بپای ایستند مرایشان [illegible] نشینند
مرایشان نتوانند بخسبند و مصطفی گفت صلعم عمران بن حصین
را صلّ قایما وان لم یستطع فقاعدا وان لم یستطع فعلی جنبک دیگر مفسران
یانند که این ذکر با نست و صفت ایشان که پیوسته بر مداومت
[illegible] کنند [illegible] حال [illegible]
[illegible] بعنی [illegible]
[illegible] ساعات [illegible] وسبب [illegible] قال الله تعالی
ذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون وعن معاذ قال قال رسول الله
اکثروا [illegible] الله فی کل حال فانه لیس من عمل احب الی الله

[illegible] الا نجا للعبد من کل سیئة فی الدنیا والاخرة من ذکر الله قالوا ولا القتال فی
سبیل الله قال لولا ذکر الله لم یومر بالقتال فی سبیل الله ولو اجتمع الناس علی
ان یردوا من ذکر الله ما کتب الله القتال علی الناس وذکر الله لا یمنعکم عن القتال
فی سبیل الله بل هو عون لکم علی ذلک فتقولوا لا اله الا الله وتقولوا الله اکبر و
تقولوا سبحان الله وتقولوا الحمد لله وتقولوا تبارک الله فانهن خمس لا یعدلهن
شی وقال من صلی الغداة ثم قعد یذکر الله حتی تطلع الشمس جعل الله بینه
وبین الناس سترا **ویتفکرون فی خلق السموات والارض** ۞
مقداد اسود گفت در پیش ابوهریره شدم گفت رسول فرمود که تفکر
ساعة خیر [illegible] عبادة سنة و گفت در پیش ابن عباس شدم گفت تفکر ساعة
[illegible] سبع سنین و در پیش ابو بکر شدم گفت تفکر ساعة
[illegible] سبعین سنة مقداد گفت این بر من مشکل شد
[illegible] وقصه با وی بگفتم مصطفی صلعم گفت صدقوا [illegible]
[illegible] هو ست تا لحقیق آن باشی که ابو هریره در تفکر گفت فیما ذل
[illegible] فقال فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار فقال
[illegible] صلعم تفکر [illegible] ابن عباس [illegible]
[illegible]
[illegible] قال تفکر [illegible]
[illegible] عبادة سبع سنین [illegible] ابو بکر [illegible]
رسول الله فی احوال واهوال القیمة وانواع العقوبات [illegible]
والمجرمین [illegible] اندیشیدم که چه بودی که حق تعالی [illegible]

دذتیات جنانك ده وزخ را بمن بر کردی و کره کا فرانرا از آتش دوزخ
بر هانیدی رسول خدای کفت صلعم تفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنة
ربنا ما خلقت هذا باطلا ای خلقنا باطلا یعنی خلقته دلیلا علی
حکمتك و کان تلك ذلك سبحانك ای تنزیها لك من ان یکون خلقتها
بالباطل فقنا ای اصرف عنا عذاب النار جای دیکر کفت ربنا اصرف عنا
عذاب جهنم این دعا بیا آنست که حق تع مومنا نرا می آموزد وی کوید مرا
چنین خوانید و بمن تقرب چنین کنید ربنا انك من تدخل النار
فقد اخزیته از خزی است و خزی رسوائی است و هلاک
و کفته اند از خزایت است و خزایت شرمساری است [illegible] عاصی
را شرمسار کند و کافر را رسوا و خوار کند فقد ا[illegible]
وما للظالمین یعنی الکفار من انصار [illegible]
ربنا اننا سمعنا منادیا یعنی محمد و قیل هو القرآن [illegible]
و ان محمدا عبده و رسوله منادی کفت که الله تعالی خبر د[illegible]
از مومنان جن که چه کفتند مومنان جن را کفت انا [illegible] منا قرآنا عجبا
یهدی الی الرشد [illegible] مومنان [illegible] را کفت ربنا اننا
سمعنا منادیا ینادی لل[illegible] [illegible]
ذنوبنا و کفر عنا سیآتنا ای و استر عنا ذنوبنا بقبول الطاعات
حتی [illegible] کفارة لنا و توفنا مع الابرار و هم الانبیاء والاولیاء یعنی توفنا
فی جملتهم حتی [illegible] نا معهم فی زمرتهم ربنا و آتنا ما وعدتنا علی رسلك

[illegible] باطن و ظاهر بطهور باطنست چنانك آب مطلق طهور ظاهر ست از نجاست که زکوة
با اهل بیت نبوت روا نیست در شرح قاتیما او ساخ الناس و قال لیذهب عنکم
الرجس الایة قال ابن کیسان یزکیهم ای یشهد لهم یوم القیمة بالعدالة اذا
شهد للانبیاء بالبلاغ این چنانست که در مجلس قضا عدالت کواهان
بتزکیه عدول که معتمد ان درست کنند فردا بقیامت امت محمد علیه کواهی دهند
پیغامبرانرا بابلاغ و محمد تزکیه ایشان کند و بعدالت ایشان کواهی دهد قوله
لتکونوا شهداء علی الناس الایة قوله انك انت العزیز الحکیم العزیز لنفسه
المعز لغیره قوله من کان یرید العزة الایة فسبحانه من عزیز ضلت العقول
[illegible] عظمته و حارت الالباب دون ادراك نعته و کلت الالسن عن
[illegible] مدح جماله و وصف جلاله و کل من اغرق فی نعته اصبح منسوبا الی
[illegible] قوله تعالی و من یرغب عن ملة ابرهیم سبب نزول این آیت آن بود که
[illegible] الله بن سلام دو برادر زاده داشت نام ایشان سلمه و مهاجر عبدالله ایشانرا
[illegible] اسلام میخواند کفت نیك دانسته اید شما و خوانده اید در توریة که خدای تع
[illegible] انی باعث من ولد اسمعیل نبیا اسمه احمد فمن امن به فقد اهتدی و من
[illegible] یومن به فهو ملعون پس سلمه مسلمان شد و در دین حق امد و مهاجر سر
[illegible] وا زد و بر کشت حق تعالی در شان وی این آیت فرستاد و من یرغب عن ملة
[illegible] هم الا من سفه [illegible] الا من سفه نفسه
[illegible] در خود که او را آفرید
[illegible] اند و جه کار را در وجود آورده اند و لقد اصطفیناه فی الدنیا ای
[illegible] ناه للنبوة والرسالة او را برکزیدیم در این جهان بنبو[illegible] رسالت تا فرزند
[illegible] از پشت او بیرون آمدند و در پیوندیم و انه فی الا[illegible] [illegible] ی مع ابائه
[illegible] فی الجنة و در آن جهان با ایشان خویش از نیکمردان و فرستادکان
[illegible] بهشت شود و قیل فیه تقدیم و تاخیر تقدیره و لقد اصطفیناه فی الدنیا و الاخرة

وانه لمن الصالحین [illegible]
امّا این دعاء خلیل هم از روی ظاهر است و هم از روی باطن از روی ظاهر آنست
خداوندا هر که درین شهر باشد ویرا ایمن گردان بتن و بر مال خویش و دشمن
را بر وی سلط مکن و از روی باطن گفت بار خدایا هر که درین شهر شود او را از عذاب
خود ایمن کن و باتش قطیعت مسوزان حق تعالی دعاء وی [illegible] و روی اجابت
کرد و تحقیق انرا گفت وامنهم من خوف قال الله تعالی انا جعلنا حرما آمنا ویتخطف
الناس من حولهم میگوید مکان حرم خود را ایمن کردم از انچ ی ترسند و
دست ظالمان و دشمنان از ایشان کوتاه کردم و تسلط جباران و طمع ایشان جائز
بر دیگر شهرها است ازین شهر باز داشتم و جانوران را از یکدیگر ایمن [illegible]
تا گرگ و میش بیکجا بیکجا اب خورند و وحشی با انسی بایکدیگر الفت گیرند این خود
امن ظاهر است و امن باطن گفت و من دخله کان امنا ابو جعفر [illegible] قریشی
را گفت شبی از شبها در طواف بودم فرا دم آمد که یا سیدی و مولای قلت
و من دخله کان امنا من ای شیء گفت [illegible] اواز خاد له من النار نسوزم شخص
او را باتش دوزخ و او را باتش قطیعت این از برهان است که خانه کعبه محل
نظر خداوند است هر سال یکبار فیما روی عن النبی علیه انه قال ان الله تعالی
ینظر الی الکعبة فی کل عام لحظة وذلک فی لیلة النصف من شعبان [illegible]
[illegible]
[illegible]
خود چه نهیم و چه اندازه بدانید که واذ یرفع ابرهیم القواعد من البیت و ا[illegible]
در زمین [illegible] ساختند و مطاف جهانیان کردند و در اسمان خانه ساختند
مطاف اسمانیان [illegible] و انرا بیت المعمور کردند و فریشتگان روی بان اوردند
و این کعبه نام نهادند و ادمیان روی بدان دادند سید انبیا [illegible] علیهم
[illegible]

[illegible]